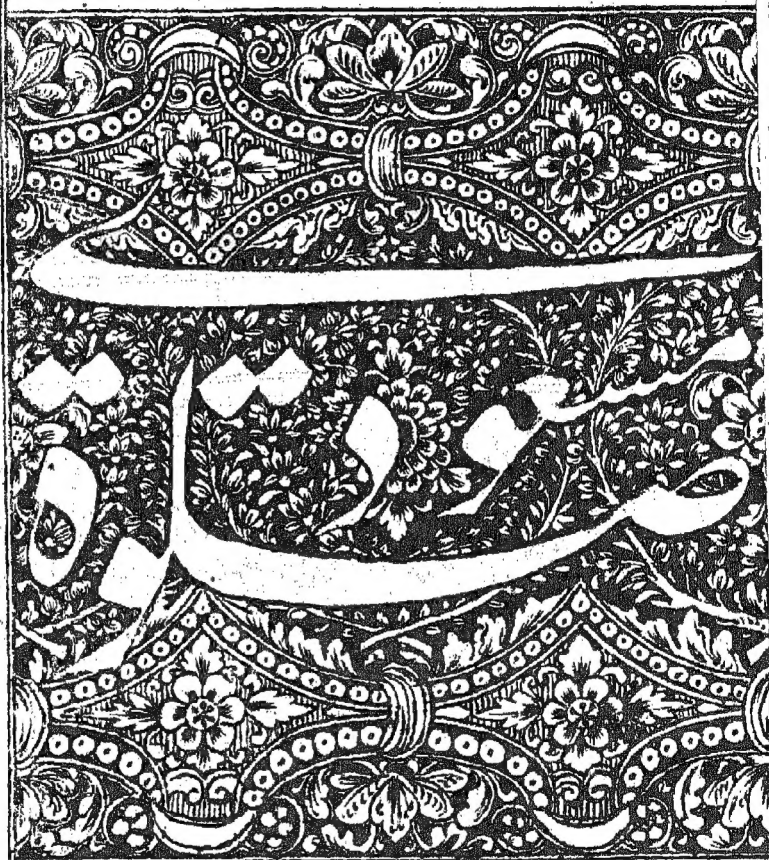


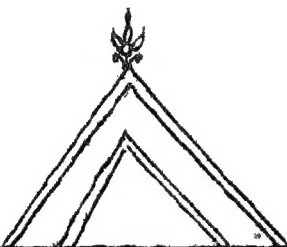


نور المومنين



در مطمح تصوف و احوال و عبادت و طریق و مشرب





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوجع العلم والعلماء وادخل الجنة والجهنم في محكم تنزيل قوله تعالى قل من يستوي  
 الذين يعلمون والذين لا يعلمون وارسل رسوله صلى الله عليه وسلم حتى نشر العلم بين الناس على طلبة ذم لمن  
 لا يعلم حيث قال عليه السلام الناس صنفان عالم ومستمعلم وسائر الناس كالاهج لا خير فيه ورغب في طلبه ما بعد  
 چنین گویم که جمیع کنند این مسائل شیخ فقیه زاهد سید بن عمرو بن سید مرتضی غفر الله له ولاسلامه که تا به تو  
 بطلب علم که آن علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام طلب العلم ولو بالصيد قال رسول صلى الله  
 علیه السلام طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسئلة قال رسول علیه السلام من غلبته قدامه في طلب العلم حرم  
 الله تعالى جسده على النار قال رسول علیه السلام العلم عمارة القلوب والعلم كفارة الذنوب وقوله عليه  
 السلام من احب العلم والعلماء لم يكتب عليه خطيئة ابدا من حياة لقوله عليه السلام من احب العلم والعلماء فوفيق  
 في الجنة اما اعتقاد بايد داشتن که جملة علوم شرعية اموختن فريضة است بعضی فرض عين است وبعضی فرض كفاية  
 و آنچه فرض كفاية است چون بعضی بيايد و بجا آرند از گردن ديگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز  
 فريضة شود چون جواب سلام و جواب عطسه و نماز جنازه و عبادت چهار و ام معروف و نهی منکر و چهار کرد  
 با کافران چون غير عام نباشد و آنچه فرض عين است از گردن مختصين بچ عذري ساقط نشود و آن چهار علم  
 است اول علم توحيد است دوم علم نماز سيوم علم روزه چهارم علم جيفض نفاس اما علم توحيد اموختن فريضة

الذين يعلمون



و بنشیند آنچه مفهومی آید حال مقام مصطفی است و آنچه در وی مشتبه شده است مخلوق است قرآن کلام الله  
 تعالی است قایم بذات باری تعالی با مخلوق است ما یمان می آید هم بحکم پیامبران علیهم السلام که ایشان  
 بنده اند و آنچه دیده شده اند و مطیع اند و مأمور اند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی می اند و  
 بعضی مرسل اند و نبی اند و بر وی باهام آمده باشد و یا آرازی شنیده بود و یا خوابی دیده باشد که خواب انبیاء  
 وحی است و مرسل آن بود که جبرئیل علیه السلام نزد یک ایشان وحی آورده بود قوله تعالی و ما کان  
 بشران یکلم الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی را بر بعضی فضل قوله تعالی تلک اوسل فضلنا  
 بعضهم علی بعض اما لیکفیت و عدم و آسانی ایشان حاجت نیست ما یمان می آید هم بحکم پیامبران  
 که اول ایشان آدم صلوٰه الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و محمد رسول الله را بر غیر فضل  
 قال حکمت نبیاد و هم بین المار و الطین خوف خاتم جاوید است و جمیع مومنان از انبیا علیهم السلام و دیگر کسانی  
 را که ایشان را داده شده اند به نسبت چنانکه عشت و همیشه و آن گمانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان  
 علی و سعد و سعید طلحه و زبیر و ابوجبیده جراح و عبید الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم همه را بر باید  
 داشت که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی  
 از وی فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی  
 از وی فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی وی  
 فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی  
 فاضله نبود و این همه در مدت ثلثی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال  
 بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود  
 و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود بعد از آن ملک شد و امارت شد بمحبت  
 خلافت ایشان تدریج بود فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز تدریج بود  
**مسئله** سوال که در حق است مومنان از راه کرامت و کافران از برای عقوبت  
 و عذاب که در حق است کافران از راه اینه باشد و یا کافران عذاب کورنی و عاصیان  
 در قبضه قدرت ایستاده اند اگر بپارزد در ایشان فضل کرده باشد میل فی و اگر عقوبت  
 کند نشان عدل کرده باشد نظام نی در خواستن از کور قیامت حق است قوله تعالی  
 افلا یعلم الا ان البشرانی البقور و جصل فانی الصدور و رنگ روی از پیش نیست قوله تعالی یوم یفر  
 وجود و تسو و جوه و راه از پیش نیست فرق فی البیته و فرقی فی السعیر و سرائی اند و پیش نیست

**قوله تعالى ان الابرار لفي نعيم وان البجار لفي عذاب** حق است **قوله تعالى فاما ثقلت موازينه** فهو في محاسبة الابرار واما من خفت موازينه فامر باويرة وخواندن نامر حق است **قوله تعالى**  
**اقر اليتامى** كفى بنفسك اليوم عليك حبيبنا نامر مومنان بدست راست دهند **قوله تعالى واما من ادنى**  
**كتابه** يمينه و كافرا زاهدست چپ بود **قوله تعالى واما من ادنى كتابه** بشماره بعضی را سپیده شگافه دست  
چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامر بدست چپ بپند **قوله تعالى واما من ادنى كتابه** در او بهره  
ایشان کافران باشند که هستی خدا را منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم حق است  
و سوف يعطيك ربك فترضى و دیگر شفاعت حق است هر کسانی را که مقام ایشان از شفاعت بود با خدا  
**تعالى قوله تعالى من نى الذى يشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کون حق است و بهشت**  
**حق است و درآمدن در دوزخ حق است** **قوله تعالى و ان منكم الا واد ما كان على ربك حتما مقضيا**  
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه مجترم رضوان الله عليهم جميعا بسیار گریستند  
وزاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد **قوله تعالى ثم نبھی الذین اتقوا و انذر الظالمین فیما جئناک**  
**باینب متقیان متقیان** کیانند حق **تعالى در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن بندگان اند که از شکر**  
**بر بیزیر کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا اهل التیقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی**  
**الکذب و النیبت و یتبع منظر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام** رسول علیه السلام فرموده است یا علی  
مرستی را سه نشانی است اول بر بیزیر کند از بهم نشین بدو دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سوم  
از لقمه با شنبه و از پاره حلال دست باز دارد از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شکر بر بیزیر  
کرده باشند **قال علیه السلام من الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله**  
**قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل موسی است و در**  
**درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است** **قوله تعالى و الذین اولوا العلم درجات** **قوله تعالى**  
**جزاء بما كانوا یعملون اما یدار بر و در کار حق است** **قوله تعالى و جوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة** **قوله**  
**تعالى للذین احسنوا الحسنی و زاد به نهم مر خدا را غر و جل جلاله نماید مومنان در بهشت باشیم** خدا تعالی  
منزه است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا است تعالی است و بنده و مختارست مجبور نیست ناگاه  
بنده طاعتی کند بفرمان خدای غر و جل بود و آن تقدیر خدای غر و جل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر  
بنده معصیتی کند آن تقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق فی اما بشناسیم مر خدا را از تقدیر  
ما را شناسا گردانیده است بخود و اگر کسی گوید خدا را چون شناسی گویم که چون و چگونه شناسیم جونی

و چگونه رسیده بود و چون و چگونه در صفت پاک خدا تعالی غرور و جل در سایه خدا تعالی خالق است مخلوق  
 از دست مژده و خدای غرور و جل است اما در خدا تعالی نای است منتهی و قادر است همه را چه که خود  
 بخاخری شناخت خدا تعالی را بقادر می شناخت **قال** النبي صلى الله عليه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه  
 نفس ایمان نیاید و نقصان نپذیرد **قال** النبي صلى الله عليه وسلم لا یجان ولا یرید ولا یقصر  
 ایمان با و آن جلایا علیه السلام می است از راه که روش اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان اقرار است  
 بزبان و تصدیق بدل **قال** علیه السلام لا یجان باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق  
 ایمان نیست دلیل بر اطمینان علیه اللعنه که همه امید نیست و تصدیق نیک و دقت بر بی تصدیق ایمان نیست  
 باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان نیست یا بی اقرار ایمان عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است که ایمان  
 و فتوی خواجهم احسن منصور بن رید رحمه الله علیه است که ایمان است اگر امید گویند که چون بنده اقرار کرد  
 حاجت تصدیق نیست خوارج گویند که بنده کافرش و در صبر میگوید که با ایمان محصیت زبان ندارد  
 همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و بکفر اندر  
 جاودان در روز نهاده و منزه لاین المسلمین گویند اما امام عظیم گوید که این مذهب غلط است چنانچه روایت میکند  
 عبدالعزیز بن مسعود رضی الله عنه **قال** خط رسول الله صلى الله عليه وسلم خطا ثم **قال** انما سبيل العدم خط  
 خط طاعن بنیه و شمله و **قال** انما سبيل علی کل سبيل منها شیطان یهدو الیه و هو ان یهاض علی سبیلها  
 فاتبعه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیل الایة و یسجد اندلسوی راه خود آن شیطان ذکر است  
 المصایح محی السنت ذکر ایشان در کتب از برای آن آورده اند تا سنیا را راه حق از باطل معلوم شود  
 بعضی روایت میکنند عبدالعزیز بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خط را پس گفت در  
 نیست راه خدا تعالی پس خط کرد خطها بسا از است او چوب او و گفت سرور علیه السلام ایست بر اهل  
 و بر هر برای از آن شیطان است بخواند شمار بجانب او و بخواند بر کسنی ایست راه مستقیم  
 پس بر وی بکشد آن راه مستقیم را و بر وی بکشد راه نادر که پس جدا میکند ایشان از راه حق  
 از راه باطل معلوم شود از سبب گفت و جماعت است که بنده کافرش و ایمان بخورد و گشتن گناه کافرش و  
 و خوردن گشتن گناه است که دروغ گوید و لغو گوید و بخت کند و حرام خورد و مومن را زیارت و در و دل  
 خود بر سر و پیشانی و متقاضی و مای کند و نباشد و بسا کسی که ایمان خود به باد داده باشند و بسا  
 خیر خود و از بیجا است که امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که اکثر اهل ایمان عنده التزم یعنی  
 بیشتر که ایمان آنها را بوده شود در وقت نزع پیدا آید نه چنان بود که آن وقت کسی ایمان بجاد و بسند

که آن وقت هر کافران ایمان آرند ما آن آوردن ایمان ایشان را سود ندارد اما بنوعی محصیها  
 بسیار و خوار داشتن کنایان ایمان بر او داده باشند و ایشان را آن وقت خبر شود که علم یقین  
 عین یقین شود بداند که ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که در پنج سود  
 داشت و در اینجا نیز سود آورد آن ایمان مومنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که در آن  
 جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد آن ایمان منافقانست علیهم اللعنت چون درین جهان  
 ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آید و تنی از ایشان برنجست  
 و آن جهان در در که اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدار الدنیا  
 من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود ندارد و در آن جهان سود دارد و ایمان مسخر  
 فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنت ایشان را بکشت و نمره آن ازین  
 جهان بایشان نرسید اما در آن جهان صدر بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست  
 که درین جهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان باس کافرانست و ایمان باس  
 ایمان نیست اما توبه باس توبه است هر که بحال کرد نامی خدای خود جل بگرد نامی خدا تعالی ایمان داشت  
 وی مومن است و مستدل و مقلد فی و ایمان مقلد ایمان است بجهنم است که روزی رسول علیه السلام  
 در مسجد نشسته بود و جوانی خوب روی بر شیشه اوبی بیاید از مسجد بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام کرد و رسول  
 علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستور می باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود وای  
 در آمد و هر قدمی که میزد از رسول علیه السلام دستور می خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله  
 دستور می باشد که بشنوم رسول علیه السلام فرمود که فغم بشتین فشتین چنانکه از افش باز از رسول  
 علیه السلام می شود گفت دستور می باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود که گفت  
 یا رسول الله الا ایمان و الا اسلام و الا احسان یعنی ایمان حیت و اسلام حیت و احسان حیت  
 البی صلی الله علیه و سلم الا ایمان ان فومن الله و ملائکته و کتبه و رسوله و الیوم الاخر و القدره و شره من الله تعالی  
 و البی بعد الموت و هو خالق کل شیء رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان آنست که بگوی بخدای تعالی  
 و بفرشتگان وی و کتابهای وی و بپیامبران وی و بروز قیامت و باینکه تقدیر نیکی و بدی همه از خداست  
 و خدای خود جل آفریدگار همه چیز است اما اسلام آنست قل الله تعالی علیه السلام فی الله تعالی حیت و احسان  
 لا اله الا الله و اقام الصلوة و اتی الزکوة و صوم شهر رمضان حج البیت من استطاع الیه سبیلا و فی روایت مسلم  
 عن الجایت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که با مسلمانان پنج چیز است اول کلمه شهادت زبان



راندن دوم پنجوقت نماز کرداردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان و شستن پنجم حج  
 اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و دیگر دایه آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان نیست  
**قال** علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود که احسان  
 آنست که به پرستی خدا را عز و جل چنانکه گویی مرخدا می عز و جل را می بینی که اگر تو و یراهی منی به پرستی درستی  
 که خدای عز و جل ترا می بیند چون سوا آنها کرد و گفت دستور می باشد یا رسول الله تا باز کردیم رسول  
 صلی الله علیه و سلم فرمود که بلی بازگشت و همچنان تعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
 که یک کس بیرون رود و این سائل را طلب کند یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جایی ندید باز داد و  
 گفت یا رسول الله سائل را هیچ جایی ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی بود و  
 جبرئیل علیه الصلوة و السلام تعظیم کردن شما آمده بود و بنا بر آن بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند  
 اعرابی وارد شدند و از رسول صلی الله علیه و سلم بی ادب و ارسوا لها کردند بی رسول علیه السلام  
 که تعظیم شما آمده بود و ما ندانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بدانند که چگونه باید  
 نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانند که جواب چگونه  
 باید گفت چون در وقت رسول صلی الله علیه و سلم با مومن علم حاصل نمیدادند اکنون درین وقت بطریق  
 اولی بود که با مومن علم محتاج باشند **قال** النبی صلی الله علیه و سلم الاسلام باء غریبا و یسعد و یغنی کما  
 باء غریب و یلغی بالفرح رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و با غریب خواهد شد و خوشی است  
 در غریب سازد و با غریب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه نباید و دلیل بر جاکیت جبرئیل  
 علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزد یک رسول صلی الله علیه  
 و سلم نشستند بود و چون از پیش رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن  
 چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از بنزدیک رسول علیه  
 سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دید که گفت پس  
 دید عبد الله رسول صلی الله علیه و سلم گفت نرده مرتزاکه بسیرتو فیه خواهد بود که بر ابرم جبرئیل را می  
 پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه نباید بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان آمد مومن است  
**قال** النبی صلی الله علیه و سلم یا علی المؤمنین ثلاث علامات الصلوة و الصیام و الصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی  
 مومن را سه نشانست نماز کردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین سه روزه روزه ماه رمضان  
 هست و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام آمد

مسلم چیست **قال** النبي عليه السلام المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه رسول عليه السلام فرمود که  
مسلمان آن کس که مسلمانان و دیگران دوست و زبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست و محسن

چست **قال** النبي عليه السلام يا علي وللمحسن علامات يبارك في طاعت الله تعالى ويحب من محارم  
الله تعالى ويحسن الى من اساء اليه رسول عليه السلام فرمود يا علي در محسن نشانست پیش دستی کند  
در طاعت خدا تعالی و دور باشد از نهی کرد نامی خدا تعالی و بیکوی کند در حق کسی که در حق وی بری کرد  
باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا رنی آورد وی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج

خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان اند دنیا بیرون رود **قال** النبي صلى الله عليه وسلم افضل اعمالكم عند  
الله تعالى التواضع عند الدولة والغفوة عند القدرة والسخاوة عند الغلبة والعظمية بغير المنسبة  
بين العداوة رسول عليه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی الست که تواضع کند در  
دولت و عفو کند در وقت قذرة و سخاوت کند با چنانکه و عطا کسی را که وی دیر او منت نهی و چون در میان  
دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح بگیرد و چون بنده بدین منصب رسد و محسن  
شود و عن محسن چیست **قوله** تعالی ان رحمة الله قريب من المحسنين ثم قسم التوحيد بحمد الله والتوفيق  
والمنة والله الهادي والبر الرشد **باب اول** در بیان مقدم نماز و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله  
و در سبب ولادت او و رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل  
بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان مقدم نماز ابتدا کرده شد و نماز و شروع کرده اند این کتاب صلوة

توفیق و تأییدات خدا تعالی **قوله** تعالی يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا و سجوه بكرة و جهلا  
و بصلوة رسول عليه الصلوة والسلام تقرئتموهن مثل **قوله** تعالی ان الله وملائكته يصلون على  
النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما بدانکه نماز بار ایمان است و نماز جنت ایمان است و نماز  
شعار اسلام است و نماز فریضه است بهم بانه و بهم باخبار بهم باجماع امت اما آیه اینست **قوله** تعالی

الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة و جای دیگر میفرماید و اقيموا الصلوة و التواكيات و جای دیگر  
میفرماید اقيموا الصلوة و لا تكونوا من المشركين و جای دیگر میفرماید **قوله** تعالی و اقم الصلوة لعلك

الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر و جای دیگر میفرماید و اقم الصلوة طرفي النهار و زلغامن الليل

فصبحان الله حين تمسون و حين تقيضون و اقم الصلوة لذكرى تاویل این آیه را روایت میکنند

خواهر امام زاهد فخر الدین از خواهر اجل شمس و دی از خواهر امام شمس الدین حلوانی و می از قاضی

ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمتهم الله باسناد درست که دیر است تا بر رسول صلی الله علیه و سلم

که از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که منصله کد کدی را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند  
 عزوجل به نماز را بر زبان جمیع ذکر فرمود و در جمیع کتب ذکر فرمود و در قرآن مجید سج عبادتی را عبادتی ذکر فرمود  
 که نماز را از نیاحت که ما و مومنان عایشه رضی الله عنهما از رسول علیه السلام سوال کرد که از نیاحت معنی که خدا تعالی خود را  
 نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده و ما و مومنان عایشه رضی الله عنهما  
 از رسول علیه السلام فرمود **قال** علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرمود بهر که بیشتر اوست  
 ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عزوجل با کمال بی نیازی خود نماز را دوست داشت و دیگران بسیار فرمودند  
 را باید که با کمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و بگذارد تا بقیامت و نه آنچه آیات بود و گفته آمد احدی است  
**قال** البنی صلی الله علیه و سلم الصلوة عماد الدین فمن قامها فقد قام الدین من ترکها فقد هدم الدین رسول علیه  
 فرمود که نماز ستون دین است هر که ویرانهای پیش شیعی دینی من خود را بر پای داشته باشد و هر که ویرانترک  
 او و پس دینی که دین خود را خواب کرده باشد **قال** علیه السلام الصلوة وجوبیکم فاما شیخه رسول فرمود علیه السلام  
 که نماز رومی دین شاست پس روی ویرانترست **قال** علیه السلام منصله الصلوة فی الدین کمنصله الکرب  
 من الجسد رسول عز فرمود که جای نماز در دین همچو جای است در مرتن **قال** علیه الصلوة و الاسلام الصلوة لایا  
 بمنزلة الدین من الجسد رسول عز فرمود که نماز را ایمان را بمنزلة مرتن **قال** علیه السلام الصلوة اعمراج  
 استی رسول علیه السلام فرمود که نماز اعمراج است **قال** علیه السلام الصلوة نور رسول عز فرمود که نماز نور است  
**قال** علیه السلام علم الایمان الصلوة **قال** علیه السلام صلصلی نیاجی ربه رسول عز فرمود که نماز کد ارنده باشد  
 خود را کد بند است اما جمیع است نیست که مجلس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد  
 از برای آنکه خدا تعالی عزوجل نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است **قال** الله تعالی و ما کان لیس فیکم یا قوم ای صلوة کم  
 تا اگر دومی جمیع سیرات یا آنرا و چنانکه اگر روز ماه رمضان دارد و حج سلام رود و غنارود  
 و زکوة مال بد و فتم قرآن کند و مسجد و منبر بیاورد و مناره و رباط بیاورد و شریعت حکم کند باسلام  
 وی و جزیر از وی ساقط نشود و اگرین همه کند اما همین که بعضی جماعت را بد و خود را تشبیه کند  
 جماعت کد ارند کان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیر اگر در آن او ساقط شود و تا اگر بران باشد  
 کند و باز رده آید و او عبادت با شریعت حکم کند تقبل او و کد و نش را از نکر که ترک فرضیه با خدا تعالی  
 عزوجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن البنی علیه السلام انه قال  
 اول ما یجاسب به العبد بعد التوکید یوم القیامة الصلوة فان اصلح فقد حلح و انج و ان افسد فقد  
 خاب و خسر ای این کعب روایت میکند از رسول علیه السلام ان حسابی از کعب تعالی

که خدای تعالی باینده کند بعد از توحید و زقیامت نماز بود و هر که از عباد نمازیه و ن آید امید بود  
 که حسابهای دیگر بروی ایشان شود نجات یابد و اعیان با صد که عید و نماز اندر نماز حسابهای دیگر  
 بروی دشوار شود و بماند و در روز قیامت کمال نفس پاکست رقیعة الامم صاحب الیقین فی حیات و یسار  
 عن المجرمین ما سلککم فی طرق قلوبکم من المصلین معنی این آیه را مفسران چنین گفته اند که نفس گردد  
 کرده شود بر آنچه کسب کرده باشد یعنی باز داشته شود و در روز قیامت صاحب الیقین ای دوست است که  
 ایشان در بهشت باشند و آن بد کردار انرا می بیند آن بد کردار از روز قیامت آتش را می بیند و از آن آتش  
 ایشان گویند ما نبودیم از جمله نماز گذاران و کان عبد الله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکند  
 که ایشان مومن بوده اند و مسلمان که بشومی بی نمازی و خوار بی نمازی بعد از اندر گرفتار  
 شدند که کاف بودندی اگر گرفتار شمایم که و مدی اکنون بی نماز نیست و خوار نماز نیست بعضی مشایخ گفته  
 اند که بی نماز کسی است که گاه نماز میکند و گاه نمیکند و بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که کار  
 دنیا را بر دین مقدم دارد و که بیجا مبرغم فرمود که بنده باشد که در روز قیامت رسال بماند از خوار نمازی باز  
 بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که علم نماز نداند و بی نماز کسی است که علم طهارت نداند که  
 بنابر نماز بر طهارت است عبد الله بن عباس گفته است که هر اذان مجرمان بی نماز نهند  
 اما بعضی گفته اند که آنها که بی باشند که بی توبه از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برمان الدیز  
 رحمة الله تعالی گفته است که آنها که افران باشند اما این دلیل میکند که چون ایشان که  
 جواب نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال و جواب ایشان از  
 نماز بود اما از شومی کنایان بسیار و خوار واری نمازی و بی نمازی ایمان را باید  
 داد و باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند و العیب ذبا مدینهها و از نجات  
 که امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله گفته است که کدک مومن که بالغ نشود و همین نخستین چیزی  
 که بروی فریضه شود نماز بود از برای آنکه تا مال نشود زکوة فریضه نشود و تا  
 استطاعت نبود حج فریضه نشود و تا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود  
 و تا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما همین که بالغ شود بروی نماز فریضه شود و هر چه است  
 که محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که نخستین استادن و اواب ابو یوسف القاضی  
 بود رحمه الله علیه و بچنان بود که ششی باول شب نماز حقن کنز ارحم و باخ شب بالغ نشود  
 که با داد بر خود غسل آورد و هم فرمود ابو حنیفه رحمه الله و هم گفته است که نخستین استادن و اواب ابو حنیفه

چون ابوسف باک ز بر من کاتب کا به ارای کو دیک و اشاره کرد سوی ابو حنیفه رحمه الله از و سوال کردم گفت ای  
مسلمانان چه کوی در حق کو دیک که باول شب نماز خفتن کرده باشند و باخر شب بایع شود قضا را آن  
نماز خفتن بروی بود یا فی امام اعظم رحمه الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد آمدم  
و آن نماز خفتن را قضا کردم ابو حنیفه رحمه الله علیه به بناله چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کو دیک نشیدی  
ای بهم کردی و روزی مقصد ای عالمیان شود که نخستین مسند از من سوال کرد و آن را یاد گرفت و بدان  
عمل کرد بهر کات لفظ مبارک امام اعظم رحمه الله و بهت استادی محمد حسن را خداوند عز و جل بمنصبی رسانید  
که تا قیامت بهر که میگوید محمد حسن سبک بود فصل دوم در مناقب امام اعظم رحمه الله تعالی علیه اوده اند  
که در زمان امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس  
بن مالک بود دوم رافع بن خدیجه بود و سیوم عبد الله بن جریر و ده کس از کبرای جمع وی بودند  
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشیر خافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهیم الجاسمی  
و اسد بن عمر و یعقوب بن حفص و حسن زیاده و زفر و مالک و سهیم الله علیه اجمعین مرویست که امام  
اعظم ابو حنیفه رحمه الله شب بردست راست بسیار سوی چند مسئله وضع کردی چون بردست چپ  
کشتی همه را جوابها گفتی باید ادب مسجد آورده کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بردست راست می بودند و چپ  
و اصحاب اخبار بردست چپ وی بودند و نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بودند  
نشسته امام اعظم رحمت مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران تفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار از اخبار  
باز گشتندی و کبرای جمع وی با جهاد خود باز گشتندی و آنچه وی گفته بودی بهم بایه و بهم باخبار و بهم  
باجماع امت ایشان دست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید بهم بایست هم  
باخبار و بهم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمه الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر رفیق  
وی تکبیر گفتندی و او از تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمه الله  
مسئله وضع کرده است که بهم بایه و بهم باخبار و بهم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر سر  
ایشان تکبیر گفتندی و از پنجاست که امام شافعی رحمه الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو حنیفه  
رحمه الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند این شریک رحمه الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی  
نیمه خود است تا در حق امام اعظم رحمه الله طعن کند شافعی مذمبی و دیگر ویرامع کرد و گفت که شریک  
که در حق کسی طعن میکنی که رسول عم و در حق وی این تشریف فرموده است **قال** علیه السلام من  
سراج امتی صنی حدیث است که رسول عم فرمود که ابو حنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ را

مبارک رسول عم رفت خدای عزوجل و بر اچار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چهار بار گفتی کل علوم مرا  
 مسلم شدی و ویرای چکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال ابو جعفر علیه السلام  
 حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه و سلم العلم خزائن الله تعالی من فضله  
 السؤال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانه پروردگار است و کلید وی سوال است اما جواب نیز شافی  
 رحمه الله علیه که العلماء کلهم فی القعه عبال ابی حنیفه رحمه الله تخریج وی نیست که مسئله از بهشت تبریر و آن  
 آنچه سوال است چهار تیر است و آن مرابو حنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است و و تیر دیگر  
 نیز ازین چهار تیر جواب مرابو حنیفه را مسلم است و کسی مرابو خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب  
 که جمله شش تیر شود مرابو حنیفه را مسلم اند مانند و تیر دیگر که دانگ نیم باشد مرابو حنیفه را درین دو تیر خلاف کرده  
 و وی مرایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مرابو حنیفه  
 مسلم شده و دیگر یک تیر مرابو حنیفه را مسلم است و تیر هفت تیر مرابو حنیفه را مسلم شده و یک تیر مرابو حنیفه را  
 دیگر از بهشت قسم زمانه را باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی القعه عبال ابی حنیفه رحمه الله  
 علیه السلام باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است مرابو حنیفه را مسلم  
 است و آنچه جواب است دانگ نیم مرابو حنیفه را مسلم است و در دانگ نیم دیگر و بر خلاف کرده و وی نیز  
 مرایشانرا تصدیق نکرد اتفاق است که جمله سوالاتی که کرد امام اعظم ابو حنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم  
 و بر مسلم شد حکم حدیث رسول علیه السلام و در آن نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش همه علماء متفق  
 که همچنین است که امام اعظم گفته است رحمه الله علیه ما در دانگ و نیم دیگر بعضی قیل کرده اند میگوید جواب  
 همانست که وی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله و نشنیدی اهل بر خاست گفت  
 ای امام مسلمانان شما هر کس مسلم فرموده اید که گفتن از ان شما را پیشانی افتاد و باشد امام اعظم رحمه الله علیه  
 گفت بلی گفته ام و اینچنان بود که وقتی نزد یک من فتوی آوردند که زنی عاقل و فاضله است و فرزند و در میان  
 بطن وی می جنبد حکم من جواب آن نوشتم که بپوش و برایش کافیه و آن فرزند را بیک مرد مسلمانم آن فرزند  
 بقایافت یابی من باری فرمودم تا ضرری بدان میت رسانیدند بمان و نشنیده گفت که مبادا هرگز شمارا  
 برین پیشانی آید که آن فرزند من بودم بهر گات لفظ مبارک شما خداوند عزوجل را بدین منصب نشاندن و در ده  
 که چون بهتر عالم صلی الله و آله و سلم را بر بردن شنید آنچه شنو اندیش و دید آنچه نموندش سنا جا کرده آنها پرورد  
 در امتنان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفته می  
 اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که محمد در امت تو مردی خواهد بود



تمام وی نعمان بن ثابت است و کثرت وی ابو خنیفه و مولود وی از کوفه باشند وی علم بیان کند و میر که یک سده  
از علم بیان کند کثرت با قدرش بیش از آن شود که بیا بیا بر او حکمت کند نگاه رحول علیه السلام فرمود  
فرمود پس از آنکه از این خطا جز بان مبارک رسول رفت خداوند عز و جل چهار دوازده علم معلوم و بر اسلام کرد و ایند  
بعثان طروق که یاد کردیم چون رسول علیه السلام از عراق باز آمدن بن مالک است رضی الله عنه طلب کرد و فرمود  
یا بنس سیدان بن بعدی طلب نموده نعمان بن ثابت فرمود هیچی تو گفته ابو خنیفه یا بنس بعد از وفات من میری  
خواهد بود که وی نعمان بن ثابت باشد و کثرت وی ابو خنیفه و مولود وی از کوفه وی علم بیان کند و نور کار و  
در برای مساهم من بوی رسائی کثرت من بوی بی کثرویت است که تقریر کند و بانس داده بکثرویت است که خرد  
بکثرویت بانس داده بکثرویت است که ابان مبارک خود را در ان بنس کرد و ان کثرویت بانس رضی الله عنه کثرویت  
تا بر نور کار ابو خنیفه بنس رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کو دو را که یک کثرت کند تو  
خداوند کثرت است یعنی احادیث من بیان کنی که کو دو کی از یو پیش تو فرود آید نام دی بری بکثرت می بری اسلام از  
بوی بر سنی و امانت من بوی بی کثرت است لا و اما عظم جسته السد و لا و اما عظم ابو خنیفه جسته السد  
بود که و زنی خواجیهات پدر امام عظم طلب ابی شمس و نامها است سار و نامها سیمی آورد و خواجیه ابان کثرت  
افند و خواجیه ان سید بکثرت پاره بکثرت و خواجیه را بخاطر اندیشدانی که ان سیدان کثرت ملک است از باغ  
کثرت سیمین نفس خضر و بخوری اگر قیامت ترا از برای ان کثرت سید سوال آید چه جواب کنی خواجیه طهارت  
تمام کرده ان سید کم زیده را بکثرت و لب لب ان آب بالا رفت تا می رسید که ان آب از ان باغ بیرون  
می آمد و خواجیه ثابت بیان بن خود آمد و دید که میگردد از وی سوال کرد که این باغ ملک شماست گفت  
گفت ان سید باغ شماست گفت است خواجیه ثابت گفت من این سید باغ تو کثرت خورده ام  
از ان فروش تا خرم با کل کن ان فرد باغبان دید که ان مرد بزرگوار است سیمای صاحبان دارد و  
مرد فرد که کثرت است گفت نفر و شتم گفت من شرطی دارم اگر ان شرط بجا آری من ترا بکل کنم خواجیه  
ثابت گفت شرط چیست گفت دختر می دارم سه و دو کوشش کرد و هر دو چشم نابینا و بزبان کتک و هر  
دو دست فلس و روی مصلح اگر این دختر مرا بفرستی قبول کنی من این کثرت سید ترا بکل کنم  
و اگر قبول کنی بکل کنم خواجیه ثابت با خود تامل کرد که از برای کثرت سید من چنان شخص است که چون  
بکون کنم باز گفت که و دنیا ویرا بکرون کنم بهتر از ان باشد که جسمی کثرت سید  
بقیامت با خود برم خواجیه گفت که چنین کنم و کو اوه بیا و روند و عفت کردند چون شب در  
آز خواجیه نماز ختم کرد و در بخت جایی رفت جوانی خبر وئی صاحب جمال نزد یک

نزدیک خواجہ دآدم خواجہ ازوی تاختی کردن گرفت جوان گفت ای خواجہ چرا تاختی میکنی که من خیال حلال تو  
خواجہ گفت پدرت بمنین من شکسته است جوان گفت بمنین است که پدر من گفته است اما آن سخن را ناول است و از  
وی نیست که بہر دو گوش کرامت از او در وجود آید امیر سخنان شنیدنی شنیدند امیر بہر دو چشم کرامت از او در وجود آید  
امیر غیر از شما پدر و مادر بزرگوار خودی خودیہ اندیدہ ام و زبان کلمہ کہ تا از ما دنیا دہ ام امیر کلماتی شکسته ام و بہر دو  
سک کہ تا از ما در بزم امیر گفتنی گرفتہ ام و بہر دو باطنی خلوص کہ تا از ما در زمیں ازین خانہ بیرون رفتہ ام اما چون  
از خواجہ سوال کرد کہ شمار عقل چند است و شہوت چند خواجہ گفت ہر تیر عقل و تیر شہوت جوان گفت ہر عقل  
چند و شہوت چند خواجہ گفت ہر عقل یک تیر و شہوت تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل باہی بر سیرت شہوت  
نہم و عبادت حق مشغول شوم شکر اندہ این کہ خدای عزوجل ہر چنین جفت حلال بخورساند خواجہ گفت کہ من  
باکمال تیر عقل باہی بر سر یک تیر شہوت نہم و عبادت حق مشغول شوم کہ خدا تعالی ہر چنین جفت باہی  
بہر و عبادت حق مشغول شدہ باشد بآخر شب ایشان را دخول افتاد سبب آن دخول ایشان را فرزند می تواند شدہ ابو حنیفہ  
رحمۃ اللہ علیہ پس پسر لقمہ چنان باید و شہوت تا فرزند چون ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ حاصل در میان شہوت سیدان  
رسول عم آن دو بعد از رسول عم کہ بر سالی انس بن مالک رضی اللہ عنہ مسقر قلبہ میری و بر در خانہ نصیب بامدی  
و ششمی احادیث رسول عم میان کردی ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ سال بود پدر و بریان خود بنظر قلبہ برد چون حج  
اسلام گذاردند ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ را دید بر در خانہ گعبہ از پدر پرسید کہ آن چہ اینوی است پدرش گفت یاری  
است از یاران رسول عم عمر فراوان یافته است سالہا در خدمت حضرت رسالت پناہ بودہ است کہ بر سالی  
می آید بر خانہ کعبہ حکام شرع و احادیث رسول عم میان میکند ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ در آنکشت حراہ بر تاپہ نیم پدر  
در آنکشت حراہ بر تاپہ نیم پدر و بریان ہو کرد انس بن مالک را امید دو لیکن سخن او را نمی شنید پدر  
را گفت عزاد جمع انداز تا پیش او فرو دایم پدرش و برادران دست پیش انس رضی اللہ عنہ فرو دایم انس نگاہ  
کرد و دو کی را دید در پیش خود انس رضی اللہ عنہ احادیث رسول عم پیش خاطر آہ کہ گفت تو چہ کسی گفت من  
یکی کو دو کم از مومنان گفت نام تو چیست گفت انخان بن ثابت گفت کذبتہ تو چیست گفت ابو حنیفہ گفت  
مولد تو کیست گفت از کوفہ پس انس گفت کہ منبہای من بگرد و در ہو کنید بعلہای و برادران فرستہ  
و در ہو کرد کہ گفت ای اہل عرفات و حاجیان شما کوہہ باشید کہ من امانت و سلام رسول عم را  
کوہک میرسانم و آن امانت بیرون کرد و بوسی او او و گیر دایم است انس رضی اللہ عنہ پسر  
تختی داد و اہل اسیم غنمی عباد و دمسار رحمۃ اللہ علیہ حکا بد شہوت تا بزرگ  
ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ بوسی تسلیم نو و آوردہ اند کہ امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ متورخو

تنه بر او بود که بعضی بسیار فتوی بخند او میزنند خطا میکردی و جواب با صواب میگفتی نادر و زی فتوی آوردند  
 نزدیک حسد و رحمة الله علیه حاد جواب توانست داد و فرمود که آن کو در طلب کینه ناین فتوی را بچوشت  
 ابو حنیفه را طلب کردند حاد گفت ای کو در بسیار فتوی بخند او میزنند که بر خطا گرفت و جواب با صواب گفتی  
 اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابو حنیفه گفت که ای استاذ بزرگوار جواب گویم بشرط  
 آنکه مبرری بنهید تا من بر آیم بر آنجا سخنی گویم حاد رضی الله عنه فرمود تا مبرری بنهاند ابو حنیفه رحمه الله  
 برآمد و خطبه بلیغ کرد و استاذان را دعا گفت انگاه گفت که ای استاذ بزرگوار آن امانت را که حضرت سالار  
 از شما می شنیده است و آن امانت بشمار رسیده است ام روز در جمیع بر خیزید و گویم کینه و آن امانت را بمن  
 رسانید تا بهمت شما شود و مانده کردم حاد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال دریا علم  
 در باطنش بچوشت آید چنانچه آب بچوشت بخوش آید و آن اثر معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا بقیام  
 و هیچ طالب علمی نبود که بر این اثر این معجزه نبود که ام روز یکخط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و روز  
 دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فایده بسلامان رساند انگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند و در  
 فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است با غیر مخلوق امام اعظم رحمه الله گفت که از آن روی که تو فقیه  
 تائید خداوند است آن تا مخلوق است از آن روی که تصدیق و اقرار است مخلوقست به این جواب را  
 آفرین کردند و امام حاد در حال او نظر کرد و امام اعظم مقتدا می عالمیان شد **فصل چهارم** در جمعه امام  
 اعظم رحمه الله علیه مدعی بود که ویر ابو جعفر منصور گفتندی و او از کسی چیزی نمیخواست و برادران داشتند  
 تا از هر خانه دانی بستانندی اسم ابو منصور از وی برداشتند و اسم دو انقی بر وی نهادند یعنی دانی و انکی  
 دو انقی را ابو حنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری می نمیکردندی و این دو انقی خلیفه  
 ناحق بودند بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جاهای بودند و لیکن وی بظلم خلافت را گرفته بود ابو حنیفه رحمه الله  
 در روز کار ابو جعفر دو انقی بود بر وی شدید شد که ابو جعفر دو انقی خلیفه بود و ابو حنیفه رحمه الله را  
 هر کاری که ابو جعفر فرمود می نکردی بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بخت نبود بعد از آن  
 خلیفه بخت شد و ابو جعفر را ابو حنیفه را گفت قضا بگیر امام اعظم قضا نمیکرفت بحکم حدیث رسول  
 من اعطی قضا فقد فوج بغیر سلکین رسول عم فرموده است که هر که قضا گرفت خود را گشت بی کار و دیگران را  
 عم میفرماید **قال** عم ان فی النار طواجن لا یطون فیها الا راس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا  
 سنگهای است آتشین که سزایی قاضیان را آتش کنند مراد از آن قاضیانند که در دنیا میل کرده باشند و موجب  
 شرف بر سیده و حق را بوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و بی حکم حدیث قضا نمیکرفت و ابو جعفر بر وی چنین

پیوسته شدیده بود تا عالمان این وقت مرد واقعی را گفتند که روزی جمع شویم و ابو حنیفه را بطریق قیام  
 اندکی کار فرمائی تا او بکند تا از وی خوشش دل شوی تا روزی جمع شدند و مرا هم اعظم را طلب کردند چون ابو حنیفه  
 بیامد و انگلی کار وی پیش ابو حنیفه داشت امام این کار در برابر گرفت و قلمی ترشید و در دست وی بنهاد و چون  
 آن قلم را گرفت بدینا که چشم در این نگاه کرد یعنی امام مأمور امر من شد کاری من کرد و گفت ابو حنیفه را بنگه  
 تراشیدی ابو حنیفه گفت به ازین تراشیدم دست دراز کرد و قلم گرفت و بر زمین دو بشکست و گفت  
 تراشیدم مأمور امر تو شدم اما رواندا شتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابو جعفر و واقعی شدند و شد  
 و ابو حنیفه را باز داشت و جلادیر که نام وی مهربانی بود او را فرمود که مرا ابو حنیفه را چوب زن و می  
 چوب زنند و ابو حنیفه رحمه الله علیه روزی گفته بود که مرا منع و جهود و ترسایان چوب زنند و روزی  
 دیگر گفته بود که عوانی که تو بکرده بودی خطر دارد که کار فرمود ابو جعفر گفت که با قلم از ابو حنیفه چوبی که اینها من  
 دارد که دیر چوب زنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابو حنیفه را چوب زنید گفته بزار و دینار بدیم  
 و ابو حنیفه را چوب زنیم و جهود از او طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و منان نیز همچنان گفت بعد  
 از آن روزی عوانی که تو بکرده را آوردند و گفتند که می باید که ابو حنیفه را چوب زنی در آمد و ابو حنیفه رحمه  
 علیه را چندانی نداد که از خود بخواهد و شد آن وقت بیرون آمد ابو جعفر را از بین بوسه بگرد و چنین می آید که تا  
 دو هفته نزدند چون هفته بیوم شد بیرون آوردند و روی سوی مهربان کرد و گفت ای مهربان آخر  
 چه جایت داریم باری چندانی بماند که جراحت نیکو شود آن وقت برنید آن وقت دل مهربان لبوت  
 و او را چوب زنند و بخانه در آورد و خبر ابو جعفر رسانیدند که مهربان او را چوب زنند ابو جعفر گفت مهربان  
 باید که از پیش تخت من دور شود و مهربان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عزوجل  
 بعد از آن ابو حنیفه رحمه الله را پیش خود آورد و قدحی پیرانه زهر بداد و تا بخورد ابو حنیفه را معلوم شد  
 برخاست و روان شد ابو جعفر گفت که یا ابو حنیفه کجا میروی گفت اینجا که فرستادی اما تو باری چه کار  
 تانیا بی چون بخانه در آمد مر حاد را که بسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه نبی چندانی گفت  
 و کوی فرو نشیند چون ابو حنیفه وفات یافت حماد همچنان که در خانه بنهاد و تشییعی که در خاک گرفت  
 باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابو جعفر را نباید که ازین تشییعی آورد و بر ما شدید شود پس  
 ندید که مدعیان میرویم و خاک ابو حنیفه رحمه الله را بجا میرویم و او را بکشیم و سگ را در خاک تشییعی بجا میرویم  
 بر فتنه خاک ابو حنیفه بجا میروند ابو حنیفه را نیا فتنه سگی را اندران خاک بنهادند و باز گشتند چون دیگر روز شد ابو  
 از آن تشییعیان گفتند چرا تشییعیان میثوی از چپته کسی که وی در خاک سگ شده است او را بجای آورد

و او را ستوار از شمت ایشان گفتند اگر نتوانداری کسی با ما نبیستید تا بنید چون بر خیزند و بجا و نید نیدند  
 سکی اندون خاک یا خفتند و حاور که پسر ابو خنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو حبه حصلت شست که در خاک مسک  
 کشته است حماو گفت رحمة الله مفاد الله کسی که بر یک طهارت چهل سال نماز قنن و نماز با او را بگذارد  
 و در پهلوی دست که خند بپزد از مسکه و خنک کند و بر پهلوی دیگر و در پهلوی مسکه را جواب گوید چنان کس در خاک چگون  
 مسک شود حماو گفت پدر مرا شما هم دیده بودید حبه مسکه گفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون به بنید شتاب مسکه گفتند  
 بشناسیم دست ابو جعفر را گرفت و در خانه تاریک آورد و چاوشی که بر روی ابو خنیفه رحمة الله علیه بود بر دست  
 همچنان که در خانه آفتاب افتد و چگون تر روشن شود چون آن چادر شب را از روی ابو خنیفه برداشت خاکی چنان  
 روشن شد و جمله مسائل ابو خنیفه رحمة الله علیه وضع کرده و در پیش وی یعقوب بن ابراهیم بن حفص الانصاری بود که بنی  
 وی ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن حسن الشیبانی و عالم زاهد و و طائی و عافیت القاضی و نوح بن مریم  
 الساجی و اسد بن عمرو و ابراهیم بن یعقوب بن حفص و حسن بن یحیی و زفر و مالک ابو خنیفه مروی بود که مسک را  
 از صاحب دایافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر عامر بن طفیل را هر یکی از این سه کس این  
 که و از زده بنار حدیث که فضل فی مسوخ شده است یا دوستی تا پنج پاسبان بودی و ابو جعفر را وزیری بود و بگویند  
 و ناود و دستار امام عظم ابو خنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدر سن سبق امام عظم رفتی تا روزی بدکویان ابو جعفر از وزیر  
 خبر رسانیدند که وی دستار امام عظم ابو خنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدر سن سبق وی میرفتی تا روزی بگویند  
 ابو جعفر را از ظرف وزیر سخن بد رسانیدند که وی دستار ابو خنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدر سن سبق وی میرفتی تا روزی بگویند  
 زیاده از وزیری کاری ندارد اگر نه رجوع خاطر عل ابو خنیفه بود همه بخاطر او با ابو خنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدر سن سبق  
 کرد و گفت که ای ابوجعفر یا کسی دوست نداری که ویرا شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و تقوی  
 بود و تقوی بود و زهد بود و وزیر گفت ای امیر المؤمنین این همه که شما گفتی در ابو خنیفه رحمة الله علیه جمع است  
 اکثر شما را ملائت نیز فراید کوشش دارد تا بیکان بیکان با شما بگویم از شجاعت وی ان بود که روز  
 مسجد نماز میکرد و دومی عظیم ستمکین از سقف مسجد فرود افتاد و حبل نماز بر  
 خود تپاه کردند الا ابو خنیفه رحمة الله علیه که نماز بر خود تپاه نکرد و ان مار را اسبه نعلین متفرق بنزد  
 و در سه رکن مار سست شد چون نماز تمام کرد و مار را نام کرد و در صلوات خواجه امام شمس بن ابراهیم  
 آورده است که ان مار را بر کشیدند میزدن بود اسبک ری نام ملک و در صلوات خواجه  
 امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که ان مار را بر کشیدند میزدن من این اسبک  
 زنی که بر یک من از ایشان شمشیر دوند در مسک است این بود شجاعت امام عظم رحمة الله

و از سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دیلم میرفت باز رگانی جوان مردی نزد کت امام عظمیاء گفت  
 امام سلطانان بدان دیار که شما میروید من چند نفره وام کرده ام و خطها داده ام و مرا آن نفره حاصل می شود  
 و اینی بزرگشمار حاصل نمیشود و خطه توقف کنید تا من آن نفره را برآید تا شما اقبل من بصاحب نفره  
 را رسانید و خطها را بستانید و بیاورید امام گفت همچنین کنم آن جوان فریاد طلب آن نفره را رفت باز امام در سجده  
 رست شده بود و گشتی با آن بی رضا امام عظمیاء ابوحنیفه رحمه الله گشتی را ایله کرد و چون امام عظمیاء رحمه الله  
 بران دیار رسید باز رگانیها بگردد و نفره حاصل کرد و نفرهای بومی داد و آن خطها را گرفت و بیاورد و چون  
 امام عظمیاء رحمه الله از آن باز رگانی باز آمد همان جوان فریاد باز آمد و گفت ای امام سلطانان خطه توقف نفره خود  
 تا من آن نفره را بیاورم و روحی تا شما بخود بروی و دادی تا وام من کند و ده شمدی امام عظمیاء ابوحنیفه رحمه الله  
 گفت آن اشیریل من نبود اگر کشید همان بود که ایشان پاره بی اوب تری باشند اما تو اندیشه مار که من خطها را  
 ترا بستانیدم و او را درم چون خطها بیرون کرد بومی داد و آن جوان فریاد رفت و آن نفره را بیاورد و امام عظمیاء رحمه الله  
 نگرفت آن نفره را از وی و گفت من در کتاب مسلمة ضعیف کرده ام که هر که کسی را بی اجازت می  
 کند و آن از وی تبرع بود و تبرع را حق طلب بود و این نفره را من نشاید گرفتن خطه مرا میخورد و بیاورد و امام عظمیاء رحمه الله  
 برآورد و این بود سخاوت امام عظمیاء ابوحنیفه رحمه الله و علش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما شده بودم شما  
 وزیر می بودید یک ظالم و بی سبکی من خانه بود و وی بطرف دیوار خانه خود چاه آبی کند بود و به چند رندی  
 نم بر میداد سبب آن نم دیوار فرود میرفت می مران خطم می گفت که بر و این دیوار را اگر که منتر که هست و من  
 رفوعی مانده بودم سالها و بر آن خطم که این چاه کرده مرا می گفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام عظمیاء  
 رحمه الله علیه مشورت کردم امام عظمیاء رحمه الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود را موازی چاه وی بجای کن  
 و آنرا سیر کن تا از آن سیر بجای دوی سرایت کند پیش متغیر شود و چاه خود را بنا زد و تو از ظلم وی خلاص شای  
 و اگر گوید چاه کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم پیش متغیر شد آن چاه را  
 بنا نهاد من از ظلم وی خلاص شای و قتم این بود از امام عظمیاء رحمه الله علیه و از علش آن بود که در مسیقی  
 وی چو ویرانخانه بود و آن جمیع و علیه الخطه را میرزا ابو ویران شده از آن میرزا بطرف خانه امام عظمیاء رحمه الله علیه  
 سرایت کردی ابوحنیفه رحمه الله شیب طنابری نهادی آنچه سرایت کردی مسجد بم بستم مبارک از سیر و آن  
 انداختی روز را نیز ختوی نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز قن بدستم مبارک خود بیرون انداختی  
 و آن چو ویران کردی تا کنون را بداد و چاه را بدستم مبارک گرفته بیرون می انداختی  
 آن چو ویران چاه را از خانه بیرون آورده بود و بدست امام عظمیاء ابوحنیفه رحمه الله علیه را بیرون می انداختی



آن یهود گفت ای امام مسلمانان بمانا که شمار اور خانه مبرزی نیست گفت بستان اما اگر آن پسر سیدی امام عظم  
رحمة الله علیه و کفایت از غایت حلم خود که پنجاه مبر علیه السلام میفرماید اگر یهودان کان کافرانان که از خانه تو  
برایت میکنند چه و گفت و بر است که بچند است یا امر و زوایع شده است امام گفت تحقیق از شما نیست  
سألهای شد که من این واقع را می کشم چه و گفت ای امام مسلمانان من شمارای از مودم که در دین خود چه  
تخل شما چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این بین تو جز دین حق نیست که  
از برای یهودی چنین بزرگی سألها در هیچ من بود و با وی نگویید امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه اسلام  
عرض کرد و آن یهود اسلام آورد و بر کات حلم امام اعظم رحمه الله و از راست گوئی وی آن بود که شما  
در فلان وقت از من بسیار خواستید بن که و بدین صفت من از شما شش ماه امان خواستم باز که از برای  
و شما و بچنین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمه الله مشورت کردم وی گفت که هر چه بخواهی  
و بسیار رفت و بسیار بود دیدم که بر از آن بود که شما خواسته بودید گفتیم ای امام مسلمانان می باید که  
این را بپذیرید من فرو نشید گفت بچندین کنم گفتیم چه مقداری باید گفت یک دنیا که گفتیم ای مسلمانان بر من  
فسوس میکنی گفت و العباد بالله که هیچ کافری فسوس نکند خاصه بر برادر مسلمانان فاما من از این بسیار  
ده غریبه بودم نه را باز فرو ختم و این یکی مرا بیک دنیا رسانده است از من همان بگذرنا که گرفت نه که گرفت و نه  
زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمه الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرای بیرون رفته  
بودم و در کارم مجاز بود با همه در سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود  
گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است  
نی باید ایستاد که رسول علیه السلام فرموده است کل فروع جرفعا فهو ربوا اگر که از عزم خود ببرد و چیزی که  
چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت  
و می نیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمه الله علیه و از زهد وی آن بود  
که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و انگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را  
بشی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان ما کلید این خانه را بکسی نداده ام اما حق شما برک است  
کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جمله خانه میسار که خود چهاروب داد و پاک کرد انگاه  
سیان و ستون با ستاد و در کعبه آغاز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد  
و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد و چون  
چون نماز تمام کرد صبح میدانگاه که است و مناجات کرد الهی یا عبده ناک یا عبده الضعیف یا عبده

عبادت و لکن عرفک حق معرفتک نسبت نقصان خدمت کمال معروفة نسبت بافت من احسان الهیت یا اینست  
 قد عرفت فاحصت المعرفت و خدمت فاحصت الخدمه فقد عرفنا لک و لمن اشبع و کان علی ذلک الی  
 قیام الساعه یعنی مناجات کرد که الباء پروردگار ابو خیفه تر البسرا شناختن بشناخت و لیکن البسرا بر سر  
 نتوانست برستید ثانی یعنی آواز داد از چهار کتبه خانه کعبه که بهم بسرا می شناسی و بهم بسرا می رسیدی  
 تر از مردم و تا بقیامت هر که بر بدست نور و دیرینه از مردم این بود از زهد امام اعظم رحمه الله قال  
 علیه السلام من استویا بواه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هر که امروز وی بادینه وی برابر  
 وی مغبون است یعنی زبان کرده است و هر که امروز وی کم از دینه است وی ملعون است و هر که از  
 وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علماء درین مامل کرده اند که چکار  
 کنیم که امروز ما به از دینه شود و هر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز و رکعت نماز گذاریم  
 روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم بابان ندیدند بعضی  
 گفتند صدقه و هم این را هم بابان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را بابان ندیدند و بعضی  
 گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علماء بدین افتاد که همین علم آموزیم که امروز  
 به ما میزدیم که دینه آموخته نباشیم پس امروز ما به از دینه بود فقلست مع که از امام اعظم رحمه الله  
 سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را در علم فقه صرف کردی و در امتحان و استخراج مسائل وی  
 مبالغت نمودی و در علمها و دیگر می گفت رسول علم فقره را دوست دارد من بدان سبب علمها  
 دیگر شروع نکردیم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون مامل کردم در هر یکی افتی دیدم اول و علم  
 طب شروع کردم که در دی تن آسانی و منفعت و بنا است چنانچه العلم علما علم الابدان و علم الابدان  
 چون مامل کردم گفتم که اگر بیماری بود که در اقصاء اهل نزدیک رسیده باشند هر چند که من ویرا دارم و دهم  
 بهم هیچ منفعت نکند پس من عمر مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر اگر طب حرفات ترسایانست مرا  
 انداز حرف ترسایان مبالغت کردن که هم کار حرفه ایان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب  
 شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیا است علیه السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی  
 یغض الشیاب الفارغ رسول عا فرمود که خداوند عز و جل خشم میکند جوان فارغ را و روزگار فرستد که راننده  
 دشمن دارد قال النبی ان الله یغض الصبیح الفارغ رسول عا فرمود که خداوند عز و جل خشم میکند که راننده  
 دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند کار دنیا کند و نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بفضلت گذاردن  
 چه رسید که دم و کسب حاصل کردم تا ازین دو کرده باشم چیزی دنیا دوست و خشم و لیکن دل بر می نیام

که همتی و نیاز این همه خطاهاست **قال** علیه السلام حب الدنيا اس كل خطيئة و ترك الدنيا اس كل عبادات و دیگر در علم مباحث نکرده که روی لغزیدن و یا لغزیدن است ترسیدم که کار صعب است از راه و بار یک اختر لازم و جب و دیگر در علم مناظره مباحث نکرده که سزاوارست بروی و خطا بود و نیاز از روی آورد و مانند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزد یک رسول علیه السلام رفت بسوالی چون نزد یک رسول علم آمدان سوال بروی پوشیده شد حضرت رسول علم نور نبوت بدست گفت یا علی تا چه آورد امیر المومنین علی گفت یا رسول علم سوال آمده بودم اما ان سوال از من پوشیده است رسول علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه وجود آمد گفت یا رسول الله من چیزی را وجود نیامده است رسول علم فرمود یا علی نیک نامل کن چون نامل کرد گفت یا رسول الله من در راه چه دیدی پیر پیش از من میرفت من از وی تعجب میکردم رسول علم فرمود یا علی بی باقی کرده برو از ان پیر بجا بخوار امیر المومنین علی رضی الله عنه نزد یک ان پیر چو داد و از وی بجا خواست پیر چو گفت تو هم ایمنه کرده که از من بجا بخوار ای امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه تو انجیل دیدم رسول علم نزد یک توفرساده است تا از بجا خواهم پیر چو گفت ترا بجا کنم لشکر طایفه را نزد یک رسول علیه السلام بری تا علیه مبارک او بر سویم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه پیروی را نزد یک رسول علم آورد چون نزدیک رسول علم رسید و گفت یا رسول الله من عرض کن که این دین تو جز از دین حق نیست که از برای من چنین بزرگی را نزد یک من فرستادی تا از من بجا خواهم رسول علیه السلام و صلواته و اسلام بروی اسلام عرض کرد پیر چو سلام آورد و کلمه طیب بر زبان بگردانید گفت من مبارک هم و قدم امیر المومنین علی رضی الله عنه چون دانستی که پیر چو روانی باید از دین پیر سلمان بطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت دارد پیر از راه را از علم و غیر خود چو روانی بناید و دیگر در علم قوالت مباحث نکرده که هر چند مباحث کنم ترا خواهند مرا و دیگر در علم ادبی مباحث نکرده که هر چند مباحث کنم او بی خواننده را و دیگر صحبت با کودکان نکرده که رسول علم فرمود است که چند نفر دل بسته اند که صحبت کودکان و صحبت زنان و صحبت جوانان و صحبت جمعیان و جواب اجماعان با رفقان آورده اند که روزی جوانی پیر ایندیکه گفت صدقت یا رسول الله از حق است که است گفت است رسول علیه السلام که جواب داد ان خاموشی کردن است جوان گفت احمی خود نیز بار توئی می گفت این امر و حق همه خاموشی باشند ان است ندانم که است حق من بود که جواب تو بار گفتم جوان که چه چرا خاموش باشم اگر بی کوئی باز تو باز گویم می گفت اگر تو باز کوئی من کی باز گویم پس امام عظم رحمة الله تعالی علیه گفته است که هر چه در علم مباحث نکرده که روی به نفس دیدم و هیچ ضرری فی انرا نیست

خود جواب گویم که خطای هر یک نواب بود اگر صواب بیرون آید و نواب بود و یک روایت دیده نواب  
 بود پس همه عمر همین علم شروی کردم که از خطای وی یک نواب است از صوابی وی و نواب است **قال**  
 ابی بنی علیه السلام کل شیء عباد و عباد الدین الفقه **قال** ابی بنی علیه السلام کل شیء ما قد و آفة الدین ترک لصلوات  
 رسول علیه السلام فرمود که هر سر خیز را فتنی است و آفت دین مانند آن است که وی من انس بن مالک آنند  
**قال** علیه السلام من صلواته انس فی الجماعه عطا الله تعالی اجر الف شهید من انس بن مالک روایت میکند  
 از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را جماعت بگذارد خداوند عز و جل ثواب هزار شهید در ویوان وی  
 ثبت کند چنانچه تصدیقه بن چهارم سخن گفته اند که بار دنیا است و آنچه در دنیا است امیر المؤمنین ابابکر صدیق  
 رضی الله عنه گفت که هر یک از ختم قرآن کند بعد از هر حرفی که در قرآن است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده  
 در بهشت کوشکی بنانند و اگر من توفیق یافتی که هزار ختم قرآن کردم و او من همه از من فوت شدی چندان  
 بر دل من ریخ نرسیدی که یک یک بکسیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که  
 اگر کسی را یار و زنه داری را طعام دهد بعد از هر روز که در آن طعام باشد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده  
 در بهشت کوشکی بنانند و اگر من توفیق یافتی که همه که مسکن از او روزه داران عالم را طعام وادامی و آن  
 همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک یک بکسیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین  
 رضی الله عنه گفته است که هر که بداند قربانی کند بعد از هر موی که بر آن بداند باشد خداوند عز و جل امر فرماید تا  
 بنام آن بنده کوشکی بنانند و اگر من توفیق یافتی که جمله بدنه کان عالم را قربان کردم و آن همه از من  
 فوت شدی بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک یک بکسیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
 گفته است که هر که کافری را در هر که گاه کشد بعد از هر موی که بر اعضا آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید  
 تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنانند و اگر من توفیق یافتی که جمله کافران عالم را در هر که گاه شستی و  
 آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان ریخ نرسیدی که یک یک بکسیر اول جماعت از من فوت شدی  
 بنابر آن اصل است که رسول عزم فرموده است **قال** ابی بنی علیه السلام تکیه الاولی فی من الذنب  
 و یا فیه رسول عزم فرموده که یک کسیر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیا است پس معلوم است که  
 فضیلت نمازی نهایت است ششگانه بنابر نماز بر افعال است یا بر اذکار یا بر احوال یا بر احوال یا بر احوال  
 که بنابر افعال است نه بر اذکار و وجه قول وی است که خداوند تعالی معین نماید **قال** تعالی  
 و اقموا الصلوات اذکذا که برای وارید نماز را و برپای داشته باشن نمازین تعلق دارد اما این نهیب  
 باطل است و نهیب نیست جماعت است که بنابر نماز هم بر افعال است و هم بر احوال و هم بر احوال

وهم باخبار و هم باجماع امره اما این است قول تعالی و یکم میفرماید قول تعالی قد اطلع  
 سن منی و ذکر اسم رب تعالی این دو آیه در حق یکبار اول است و نیز رسول عم فرموده است که یکبار اولی خبر  
 سن الانیا و ما یجها و در حق قرائه میفرماید قول تعالی فاقرئ ما یسر من القرآن اتفاق است که این امر خاص است  
 در نماز است زیرا که یکبار سن نماز قرآن خواندن فریضه نیست قال علیه السلام المصلوۃ الا بالقرآن رسول عم  
 فرموده است که نماز نیست بقرآن و رسول عم در مدۀ عمر خود بقرآن و بی یکبار اولی نماز نخوانده است و صحاب  
 رضوان الله علیهم اجمعین یکبار اولی و بقرآن نماز نگذاشته اند پس معلوم شد که بنا بر نماز هم بر افعال است  
 هم بر اذکار است و هم بایه و هم باخبار و هم باجماع است **مسئله** نماز فریضه بر یکبست بر مومن عاقل و بالغ  
 و پاک و بر حسب نیست اما بر حایض و نفسانیست بر دیوانه نیست و بر بیگانه نیست و بر مرده نیست و بر کوه  
 نیست همچنین نیست که او را نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست و بر مومن زنده که اهل است  
 مروج نماز او نماز نگذاشته و وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نباید جنب هم  
 اهل است مروج نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن بچنانکه  
 محدث را موقوف است به طهارت کردن **مسئله** بر نماز رسیده نماز هست بانی اگر کم از هفت سال است  
 بروی اتفاق است که نماز نیست و چون هفت شود بروی نماز هست از راه استحباب از راه فریضت  
 و بس بر حدیث رسول عم مرده اصحابکم بالصلاة اذا بلغوا سبعاً و اضربوهم علیها اذا بلغوا عشرين رسول فرمود  
 عمر که کودکان خود را نماز فرمایند چون هفت سال شوند اگر گذارند نیکو و اگر نی بایند و اگر ده سال شوند و  
 نماز نکنند بزنند ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرمود تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده است  
 الخیر عادات و الشر عادات و النفس مستعدة رسول عم فرموده که خیر عادات است و شر عادات است و  
 آدمی خوی پذیر است **مسئله** احوالها و القاسم حکیم رحمه الله علیه گفته است که خوب تر را چون بجنبانی فرمان کند  
 و خوب خشک را بجنباند نفی آن کند اگر نماز رسیده نماز گذارد و بر اوثاب بود و مادر و پدر و بر این نیز توان بود  
 حکم فرمودن و اگر وی نماز نگذاشته و بر او مالی نبود اما مادر و پدر و بر او مالی بود بچکم نماز فرمودن علماء رحمهم الله  
 چنین گفته است که احکام شرع را سه خبر باید عقل و سماع و اسلام تا اگر کافر می درو در حرب اسلام آورد  
 مدتی برآمد و او را بر بجای نیار و قضا آن او امر کند شسته بروی بود یا بی بر قول فرموده رحمه الله قضا آن  
 او امر بروی بود و بر قول علماء رحمه الله بروی نبود اگر یک کس و بر آخر بد که چون اسلام آوردی  
 او امر را بجای آوردی و قضا آن او امر کند شسته بروی بود یا بی اگر آن خبر دهند و عدل است  
 با اتفاق بروی بود و اگر عدل نیست بقول ابی حنیفه رحمه الله نبود و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهم الله

بر روی بود اصلی است مرا امام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود یا عدو فایده این خلاف چند  
مسئله معدود پیدا آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آن دو همسایه ویرا خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و روی  
خاموش کرد بعد از آن شفعه میطلبی تواند بانی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل  
بر قول امام ابو حنیفه رحمة الله تواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نتواند و بگوید که با بعد از ولی بشوی و روی  
اجازت وی یک کس ویرا خبر کرد که ولی مرا از بشوی داد و روی خاموش کرد و بعد از آن خود را اختیار میکند  
تواند بانی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله تواند و بر قول  
صاحبه نتواند و دیگر سر غزل و کالت است یکی دیگر بگوید که کفلان کار را برای من کن باز ویرا مغزول کرد  
یک کس ویرا خبر کرد که موکل تو را مغزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است با اتفاق مغزول شود و اگر عدل نیست  
بر قول امام اعظم رحمة الله مغزول نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مغزول شود و دیگر عیب دانا و ن  
خواجیه وی مجبور کرد و یک کس ویرا خبر داد که خواجیه تو را محجور کرد محجور شود بانی اگر آن خبر دهنده عدل است  
اتفاق محجور نشود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمهما الله  
محجور نشود و دیگر جنایت عید است غلام یکی مرد بگوید که کار می دهی چنان که ارش لازم آید یک کس خواجیه  
ویرا خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجیه غلام را آزاد کرد و ارشش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل  
اتفاقست که ارشش بر خواجیه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و بر قول صاحبه  
بر خواجیه بود اگر خواجیه غلام را آزاد نکرد درین باب خواجیه مجبر است اگر خواجیه غلام را بایان مجروح بداد و اگر  
خواجیه ارشش قبول کند **مسئله** که در قبی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و او امر بجای نیارود  
قضا آن او امر که نشسته بروی بود بانی حسن یا درم گفته است که بقیاس دار حرب بروی نبود اما نه  
روایت آنست که قضا بروی بود زیرا که اینجا نشود که مومنان با کفار میگویند و اقامت میکنند و خانه  
بجاعت میگذرانند و زکوة مال میدهند و غذا میدهند و حج میدهند و روزه ماه رمضان میدهند این  
همه ویرا در معنی سماع بود پس قضا این او امر بروی بود **مسئله** که اگر کافری بر کفر از دنیا برون  
رفت همچنان که عقوبت کفر بود دش عقوبت باز ماندن او امر باشد بانی بر قول شافعی رحمة الله  
که وی عمل را از میان میدارد و بر قول علماء ما رحمهم الله عقوبت کفر بود دش اما عقوبت باز ماندن او امر می  
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خبر دارد در معنی  
سراب است قوله تعالی **یا اهل الذین کفروا** اعمالهم کسراب بقیعہ بحسبه الظمان ما ترجمان آنکه عقوبت کفر بود  
شان اتفاقست که عقوبت کفر بود و ایشان را از برای آنکه طاعت جزا بر منوچایر نیست اما از کسب



از جمله اینست مسکنه اگر مسکنان روزه آورده و العیاذ بالله غرض عمل اعمال وی حیطه شود بانی بر قول  
شافعی رحمه الله علیه تا بر همان حد و غیره اعمال وی حیطه شود وی تاویل باین آیه میکنند قول تعالی ومن  
یرتد عنکم من وینه فیت ویه کافر فاولیک حیطت اعمالهم اما علماء ما گفته اند که همین که روزه آورده اعمال وی  
حیطه شود قول تعالی ومن کفر الا یان فقد حیطت علیه و بطرفی الاخره من الخاسرین فایده این خلاف جای  
پایه یا به مسکنانی نماز پیشین گذارد و روزه آورده و العیاذ بالله غرض عمل بنور وقت نماز پیشین باقی است و یا  
باز اسلام آوردن نماز را باز گذارد بانی بر قول شافعی رحمه الله باز گذارد که اعمال حیطه نشده است بر  
قول علماء ما رحمه الله باز گذارد که اعمال وی حیطه نشده است مسکنه روزه از طرف نین مسیح است باقی  
اما از طرف عدو بر قول امام عظیم رحمه الله علیه و ابو یوسف فتح است و بر قول امام محمد رحمه الله مطلق است  
جماعتی از انما اهلان و آخر نماز و دیگر وقت و دیگر اهل شده چنانچه نارسیده و رسیده شد باز آن ارضی پاک شد  
یا از نفس پاک شد یا بوانه بهوش آید یا کافر اسلام آورد قضا نماز پیشین آنرو بر ایشان بود بانی بر  
قول علماء ما رحمه الله بر ایشان نبود از شافعی رحمه الله و درین سلیح روایت است یک واته انست که اگر  
طهارت ساقی میخیزد بر ایشان بود و دیگر واته دیگر نیست که اگر بکیر کعت نماز میخیزد بر ایشان بود و دیگر واته  
و دیگر نیست که اگر طهارت و یکمیر میخیزد بر ایشان بود و دیگر واته دیگر نیست که اگر طهارت و یکمیر و یکمیر کعت نماز  
میخیزد بر ایشان بود و دیگر واته دیگر نیست که اگر طهارت و یکمیر و پنج رکعت نماز میخیزد بر ایشان بود و چنانکه  
چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر یا بر آن  
اصل است که شافعی رحمه الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یک وقت نماز دارد و وقت  
نماز شام را بوقت نماز صبح چون نماز یک وقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است  
میان کفری و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحابان مسلمانی اند رحمه الله اما بر قول علماء  
ما رحمه الله قصر و جمع را روا نبود و جز در عرفات که اینجا حایجان را سفت است از برای اهمیت نیست  
را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت برد و یا نماز را یکی گذارد که روایت میکند از غیر این

عمر رضی الله عنه از رسول عمر من جمیع بین صلواتین فی وقت واحد کما کانوا ماضی اسمعین مرقونی  
الکعبه روایت میکند امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغمبر فرموده است عمر که هر که جمع کند و نماز را در  
یک وقت بکند که نماز است یا نماز و هفتاد بار در خانه کعبه و هر که یک بار یا نماز خود را از روی بی بال  
چنان بود که هفتاد بار در خستر خانه را بر تلخیکاره زایل کرده است و هر که یکده خستر خانه را بر تلخیکاره  
زایل کند از روی او بال چنان بود که هفتاد وزن شوخی کرده را زان کرده است و هر که یکبار یا از شوخی

کرد و زمان چون بی تو باز و نیا بیرون رود و همین که در کور نهندش سه صد و از در باره و توحیح بگوید  
 کشاده شود و این موئین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبایران مجمع بین یصلوا  
 فی وقت واحد رسول عظم فرموده است بزرگترین بیعت نزدیک خدا تعالی است که در وقت نماز را در یک وقت  
 گذارد و مسئله اگر نرسیده در میان نماز رسید و شد بزرگترین بود یا با احتمالی اتفاق نارتباه شود اما اگر رسیده  
 رسیده شود بزرگتر رود نماز را تمام کند بر قول علماء را جمیع الله طلوع شود و فرضیه یا گذارد و بقول شافعی و فرضیه  
 یا گذارد و از فرضیه ثابت گیر و مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است بآب منی یا سحر  
 از ایشان یا بزرگید یا بسال رسیده شود و علامت بلوغ دختران چهار چیز است حیض است و جهل است  
 و حمل است و حمل مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحب پانزده سال تمام شود و فعال  
 شانزدهم و آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام عظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که مقتدی هم  
 سال و آید و دختر تا حکم بلوغ ثابت شود و پانزده سال تمام شود که نیز دهم سال و آید پسر از اما بر و آید صلو  
 خواصه امام اجل شری رحمة الله پسر از اسیزده سال تمام شود که نیز دهم و آید و بر و آید شری حطی و رحمة الله  
 نوزده تمام شود و پسر اندر آید اگر حکم بلوغ ثابت شود یا بپایان رسید یا نرسیده که وی عاقل نیست  
 با اتفاق اقوال و افعال و بر اعتبار نیست اما نرسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار نیست  
 یا بی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علماء را جمیع الله اعتبار نیست فایده این اختلاف آنجا بداید  
 که نرسیده کافر عاقل اسلام آورد و اسلام هست یا بی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام فی و کفر وی کفر  
 نیست بر قول علماء را جمیع الله اسلام وی اسلام هست دلیل بر آنکه اسیر المؤمنین علی رضی الله عنه که  
 وی هفت سال بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا بی بر قول امام عظم رحمة الله ابو یوسف رحمة الله  
 کفرش کفر بود چنانکه اسلام او بر قول امام محمد رحمة الله اسلام است اما کفرش کفر نبود که  
 اسلام حقیقی نفع است کفر ضرر و نفع نارسیده نفع و دریم حاضر و غایب فایده این خلاف نیست که اگر کودک  
 نارسیده عمر نشود و او را حبس کرده شود و اگر نارسید فرزند کافر باشد و تابع مادر و پدر باشد و اگر نارسید که بر این حال  
 میرد و ز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بحسب اختلاف مسئله نارسیده با اقوال است افعال و  
 و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علماء را جمیع الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله و کلمه  
 شهادت نیز معتبر نبود اگر نارسیده زن را طلاق و طلاق واقع نشود و اگر نرسیده از او نشود و اگر  
 سه کند خور و بشکند کفارت لازم نیاید اما افشایش معتبر است تا اگر حبس کسی بر ابلک کند  
 تاوان او از او نماند و ان بر که لازم میشود تا اگر مال باشد از او در مال او بود و اگر مال نماندش و بی بود

و بعضی مستباح و جهیم الله گفته اند که آن شخصیت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود آن شخصیت بر او  
 کند تاوان از وی ستاند **مسئله** در مال نارسیده زکوة واجب شود باینی بر قول شافعی رحمه الله  
 واجب شود و وجه قول وی آنست که عبد الله عمر و مادر و مومنان بی بی عایشه رضی الله عنهما روایت میکنند  
 این حدیث را از رسول عم قال النبی عم حضرت الاموالکم بالزکوة و داد و اهر ضاکم بالصدقة رسول عم فرموده  
 که مال خود را در حصاری در آید بدون زکوة و بیمار را زکوة و اگر و کیند بدون صدقه و دیگر نیز شافعی رحمه الله میگوید  
 عشر و خرج نفقه مادر و پدر و نفقه اقربان و ریش و نفقه زن در مال رسیده واجب شود زکوة نیز  
 واجب شود بر قول عبد الله مسعودی رحمه الله آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود لیکن وی  
 و وصی ایشان را نشاناید که بدینند باید که مال را نگذارند و سال را احسان دارند تا هر گاهی که وی بالغ شود  
 گویند که این مقدار مال زکوة در مال قول لازم شده است تا وی خود بداد و از عهده خود بیرون آید این  
 قول ابن ابی لیلی رحمه الله علیه گرفته است و بر قول عبد الله عباس و امیر المومنین علیه السلام  
 در مال نارسیده زکوة لازم نشود و وجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله الحالی  
 اقموا الصلوة و اتوا الزکوة فحلت ما فرمود انگاه زکوة جوهر نارسیده ناز نیست زکوة نیز نه و این  
 قول را علما را گرفته اند **مسئله** اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است و بی اجازه  
 وی در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاذ و دبیرستان استاذ و دبیرستان  
 بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در آن کار بپایان شود کل دین بر ایشان لازم آمد اگر نارسیده را کار  
 فرماید بی اجازه وی و وصی بر کار فرماید اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنمان مجامع در حق وی  
 صرف کند آن همه تبرع بود و بر احوط طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند  
 و اگر اجرت میداد باید که ویرانند بولی وی دهد و اگر ویران بولی خود بقاضی دهد **مسئله** از دست نارسیده  
 دهنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب ببر کینه آن حق وی و خواجه ایشان بود  
 چون توبی اجازه ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** چنانکه نارسیده را نماند اند  
 که دبیرستان بر هر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نماند ویرانند ملک او شد و در بار ملک خود  
 تصرف نمی باید که چون نان میداد و دهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر  
 خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نارسیده بر سر درخت نوت میخورد و دیگری آمد و گفت این نان خود  
 افشانند و افتاد و بپاک شد کل عیت بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانند  
 افتاد و بپاک شد نیمه دین بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانند و افتاد و بپاک

بر فرمایند چیزی لازم نشود و الله اعلم **باب دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان راند تا این  
کفر لازم شود الله تعالی همه مومنان را از آن نگاهدارد که بر نیز گردن و زبان نگاهداشتن واجب است  
چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاهدارد و غریز دار و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان  
بترسد و بر بافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید و مرضای عزوجل را در شب و روز بخوابد تا ایمان بر وی نگذارد  
از بهر آنکه عزیزترین چیز مومن ایمان است بدانکه هر چه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و  
بازی کردن بدان کفر است و بروی نهی و فسون کردن و بدو چه نقص و عیب نگوشش کردن کفر است  
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و از بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدای را وصفات او  
و صفای او واجب است و ایمان آوردن پیغمبران علیهم السلام و بقرآن و بعد از آن در تعالی واجب است  
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفاتی از صفات او را یا نامی از نامهای او را بر وی  
نهی فسون یا بدو چه نقصان عیب یا کفر شود چنانکه اگر کسی گویند که اگر بدین کار رضایندی بر و با خدای  
این گفت و بهر که این گوید کافر شود بیشک اگر چه داند یا نداند که این کفر است و اگر چه قصدش بدین کفر باشد یا  
نباشد اگر بروی گوید یا زنی گوید یا کافران باطل شود و کشتن بروی واجب شود و بدو چه طاعت کرده باشد یا نه  
مستور باشد و اگر پیش از آنکه ایمان را بدو بدد کافر بود و جادو آن بدو رخ باند و هرگز بیرون آمدن نباشد

چنانکه خدای عزوجل گفت **قوله تعالی** ومن یزید منکم عن دینه فلیک جحیم اعمالهم  
فی الدنیا و الآخرة و اولیک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی گویند فلان کارکن گویند که اگر خدای عزوجل  
میفرماید نمیکنم در حال کافر شود و اگر گوید بقیاست مرا بی تو بهیست فرستند من زروم و اگر گوید فلان قبل  
من گردد پس روی سوی دی کنم کافر شود و اگر کسی گوید رضای تو بهتر از رضای خدای تعالی خواهم  
کافر شود و اگر گوید از خداوند عزوجل ترس گویند ترسم یا گوید از خدا تعالی شرم دارم یا گویند انم  
که این را خدای عزوجل آفریده است یا این را چه یاد کرده است در حال کافر شود و گویند مرتد شود و اگر گوید  
کسی که با خدای بنان جامه تن درده یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای ایستی من از وی کینه بکنم یا گوید اگر وی  
پیغامبر ایستی من و یا طاعت ندارم و یا گوید اگر وی خدای ایستی از وی کینه بسته نمی داند یا گوید اگر وی  
پیغامبر ایستی قبول وی رضایندی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران و فرستادگان  
و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا نیست شریعت  
گویند من حکم خدا را نمیکنم این کفر است و اگر گوید خدا داند که کرده ام او میداند که کرده ام و یا گوید که خدا  
که تر از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس سگانه را از فرزند خود دوست

نداشته است و بگویم که خدا را بگویم دروغ خواند کافر شود و از هر تنگداری که در دنیا باشد باطل افکند و اگر کسی گوید  
 نجیب مدانی گوید بیدارم کافر شود و از هر تنگداری که در دنیا باشد باطل افکند و اگر کسی گوید  
 کردار بنده است مرد از آن گوید من این را ندیده‌ام یا گوید این نزد یک من ظالم است کافر شود و از هر تنگداری  
 خدا را بد کرده و اگر گوید نادودرم بدی در حق او در پیشگاه کشاید کافر شود و اگر گوید غار کن گوید غار کرده  
 خود را بگویم یا غار نمی‌نمود یا گوید غار کن گوید برای که کم نمر زن دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود  
 و اگر کسی گوید خواه مسلمان باشد خواه جودی نزد من برود و بکشد این رضادادن بود بگویم هر که بگوید  
 رضاداد کافر شود و اگر کسی گوید در عباد خدا یا ایمان یا فطانت کس نیستان کافر شود و اگر کافر می‌شود  
 کسی که کاشکی مسلمان نشد می‌توانست میراث پدر بر داشتنی کافر شود و اگر کسی گوید که جودی به این کار کنی  
 این سخن گفتار است و اگر کافر می‌گویم یا ایمان بر من عرض کن یا بگویم گوید یا بشنای فرزند یا گوید بر فغان و گوینده  
 کافر شود و اگر کسی گوید تو مسلمان هستی گوید نیست کافر شود و اگر کسی گناه منی بر سر بند و یا چیزی زود و دور  
 بر کردن بند و بار رشته میوه به میان بند و خود را به فغان یا جودان و یا نرسایان مانند کند بر وی نزل آید  
 کافر شود و اگر بنام برافسون کند چنانچه عیسی بنام برافسون در بارها افکند می‌ناید که بکار از بار کم یا مرده را زنده کنم  
 گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فغان دیک قیامت اصدرا بخت و با گوید فغان قیامت اصدرا است  
 باز کرد کافر شود و از هر تنگداری که در دنیا باشد باطل افکند و اگر کسی گوید فلا فلان کسین یا بگوست  
 باز کرد از بساوی خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بدان نزل و فوسوس خواهد هیچ خواستی ندارد  
 و غرض در دل نیز ندارد و زبان گوید کافر شود از مسلمان بیرون آید و از هر طاعتی که در دنیا باشد باطل افکند و از هر تنگداری  
 بخود یا بعد من یا بعد از ایمان و من الضلالة بعد الهدایه خدای عزوجل عصمت خویش را با از دانی دارد و توضیح  
 و شهادت و معرفت برانگاه دارد آمین در رب العالمین جواب و سوال جهود بارافضی روزی جهودی افضی  
 گفت که مرا اسلام عرض کن بارافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم ولیکن بدانکه دین ندانم دین است که عامه خلق  
 بعد از من جهود گفت پس دین حق که هست بارافضی گفت آنست که علی بن ابی طالب بود نه محمد علیه السلام آن جهود  
 گفت که پس در با کتمان از شهیدان محمد رسول الله و در اقامت و خطبه‌ها چرا میخوانند بارافضی گفت  
 از هر تنگداری که در دنیا باشد باطل افکند و از هر تنگداری که در دنیا باشد باطل افکند و از هر تنگداری که در دنیا باشد باطل افکند  
 بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل حیدر ما را آمده بود بارافضی گفت چیست و سه سال جهود گفت  
 خدای عزوجل همه چیز را از اندر افضی گفت دانده جهود گفت جبرائیل کیبا راه غلط کرده بود و جبرائیل گفت  
 تا زده را است بارافضی در مانند از علی جهود گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من بر مسلمان

که نخست رافضی بدست جهود مسلمان شد بعد از آن جهود ایمان آورد خداوند بر او فیض رحمت گشاید  
 که نوشت **باب سیم در بیان دوازده مسئله** آنکه نماز دوازده مسئله فریضه است که دوی  
 نماز بوی باز بسته است هرگز ازین دوازده مسئله کسی را بعد از ترک کند نماز وی روا نباشد و بعضی از منتهی بعد از  
 ساقط شود اما نیست و وقت سیم غرضی ساقط نشود و خواه بود شخص کبر بخاری رحمه الله علیه گفته است که  
 هر که نام این دوازده مسئله را نداند اگر چه بعضی بخانی آورد نمازش روا نباشد و می باشد تا دوی از دوازده مسئله را از  
 سه کتاب یکی از بیوم و یکی از تکلیف و یکی از ایمان اما آنچه از بیوم است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که یک شتر را  
 کنده من فروخته بهشت طلا و سلم وی گفت من خریدم این بیج درست نبود از برای آنکه بیج سلم را شتر طاعت  
 که بر صفی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و همچنین بر اسنال در مجلس این بیج شتر  
 اتفاق است مکان تسلیم عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمه الله علیه شرط است و بر قول ابو یوسف  
 رحمه الله و محمد بن شریک شرط است و آنچه از تکلیف است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام بر  
 همچنین کابین بنکاح حضور مسلمانان نبود آدم زنی وی گفت من ندانم این عقد درست نبود از برای آنکه  
 اسم غایب در مجلس نیست و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس نیست چون زن  
 در مجلس نباشد نام پدرش و جدش بگوید عقد درست نباشد و آنچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر  
 دوستی داشته اند سالها و دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند  
 که آن دوست شما کی است وی سوگند خورد که وی دوست من نیست پسو کند حانت شود پانی اگر نام  
 وی میداند پسو کند حانت شود و اگر نام وی نمیداند پسو کند حانت نشود که کمال معرفت را دانستن نام  
 شتر طاعت تا معرفت درست حاصل آید خواه بود شخص کبر بخاری رحمه الله علیه گفته است که چون در صحبت  
 دانستن نام هر یکی می باید و درست آید این نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول  
 علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جهانات است یکی آنکه هرگز حادث رسد و طهارت فساد و جفا  
 کرده است و اگر طهارت ساخت و دور گفت نماز تحت وضو کند و جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا  
 نکند جفا کرده است و چون دعا گوید آیه از مایه و بداند که جفا کرده باشد و چون بسجده اند آید و نماز نکند از  
 شیت جفا کرده است و چون صبح باز کند قرآن بخواند و نماز کند جفا کرده باشد و اگر نماز و دستاور را بنام خواند  
 جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید بر وی سلام بگوید جفا کرده است و اگر دعوی خواند و وی اجابت  
 نکند جفا کرده است دیگر آنکه چون نام بشنود یا بوی کل یا بوی خوش بشنود می رسد و صلوة گوید جفا کرده است و  
 دیگر آنکه برای نماز بول کند جفا کرده است و دیگر آنکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نرسند جفا کرده باشند

خواجہ ابو حفص کبیر بخاری رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ معلوم آمد کہ کمال علم معرفت چیزی دانستن نام آن چیزی باید  
 نام معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئلہ باید تا نماز را بدو خواجہ امام شریف لؤی آخری و خواجہ  
 امام طہری از جنہی از جمہا اللہ گفتند خواجہ ابو حفص را وجہ فقہ درین مسئلہ است کہ ہر کہ نام دوازده مسئلہ  
 نماز یعنی فرق نماز میان فریضہ واجب و سنت پس مباد کہ اگر فریضہ را اعتقاد و فیض کی ندارد و می توان  
 بنمود ہر کہ موسن نمود نمازش را و انہو اما ظاہر روایت است کہ چون مسلمان با افعال بجا آورد نمازش را و او بود  
 نامہا نماز اند و این خواجہ ابو حفص رحمۃ اللہ از شاگردان محمد حسن بود رحمۃ اللہ و خواجہ ابو حفص و خلف  
 ایوب و خواجہ ابوسلیمان جرجانی رحمہم اللہ ہر سہ پیش محمد حسن رحمۃ اللہ علیہ تحصیل کردند و ہر چہ ایشان با کجا  
 یاد گرفتند ہی خواجہ ابو حفص ہفتہ یاد گرفت ہی ہر چہ ایشان بسا یاد گرفتند ہی خواجہ ابو حفص با سی یاد گرفت ہی  
 و ہر چہ ایشان در ہفتہ یاد گرفتند ہی خواجہ در روزی یاد گرفت ہی و ایشان در جای می نشستند ہی و خواجہ  
 ابو حفص ہی نوشتی ایشان خواجہ را گفتند چنان ہی نویسی خواجہ گفت کہ علم چنان آموزم کہ مرا بر کاغذ نوشتن  
 و کتاب حاجت نیاید من برسیدہ نویسہم گفتند چہیست گفتہ میفرمایند اما اگر شما مرا کہ آید و شما آن  
 بنامیدہ موسنا را از شما یاد کاری نماند خواجہ گفت مرا بر آہ آب دریاست از ان می رسم کہ نباید گشتی  
 آب در آید و کتب مرا نماند اما چون خواجہ را الحاج بسیار کردند خواجہ نوشتن گرفت و کتابہا میسند شد  
 چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمۃ اللہ باز گشتند خلف ایوب رحمۃ اللہ بلیغ رفت  
 و خواجہ ابوسلیمان جرجانی رحمۃ اللہ بسمرقند آمد و خواجہ ابو حفص رحمۃ اللہ علیہ گشتی درشت و بطرف خارا  
 بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجہ رفتہ بود آب در آید و کتب خواجہ تمام بر شد چنانکہ اسکان خواندن  
 بنو الفالی علی ماجری و انہوم علی مقبرہ چون خواجہ از آب برآمد ملتفت فرود آمد و کس را بہ بخاری فرستاد و  
 و حال خود را عرض کرد تا از شہر سناختی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجہ حکم کتب را بسا نوشت چنانکہ الفی و وا  
 تقدیم و تاخیر بقیادہ الایستہ و بیکروایت پنج مسئلہ کہ اختلاف افتاد میان خواجہ ابو حفص و خواجہ ابو  
 سلیمان جرجانی رحمہم اللہ حکایت آورده اند کہ در بخاری قحط سالی شدہ بود و چنانکہ خرد  
 کنندم بصد ورم فقرہ رسیدہ بود خواجہ ابو حفص کبیر رحمۃ اللہ خیر نیہ دار را طلب کرد و فرمود کہ مالہا پیر  
 آید و کندم خرید و انبار را بر کند خازن مالہا پیرون آورد و کندم خرید و انبار را پر کرد و اہل بخارا زبان طعن  
 دراز کردند کہ خواجہ انبار داری خواهد کردن کہ ہر گاہ کہ قحط واقع شد و تنگی در مردم افتاد خواجہ خازن فرمود  
 تا در انبار کشادہ اند و دادند کہ خواجہ در انبار کشادہ است و خرد و ار کنندم نبودم فقرہ میفرود شد  
 اہل بخارا می آمدند و خرد و ار کنندم نبود فقرہ میخریدند تا چندانی کہ خرد و ار کنندم نبود فقرہ قرار گرفت

باز فرمود و خواجرا تا کندم خرمیدند باز انبار را بر کردند و در انبار مالکشان او را باندان فروخت که برشته شود و  
 نفقه ترار گرفت و داد و اند که خردوار کندم برشته شود نفقه میفرود شد و همچنین میخریدند و درم نفقه  
 کم میکردند و باند می فروختند تا چندین که خردوار کندم برده درم نفقه ترار گرفت انگاه خواجه خاوار ملک  
 و گفت بیایا به بنیم که سودا را چه مقدار است خرنید و اگر گفت که خرنید نهی شد که خردوار کندم از صد درم نفقه  
 بده درم نفقه رسید خواجه خازن را گفت تو ندانسته که خرنید آخرت است تا خرنید آخرت را بر کردیم از سزاوت  
 وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون تقوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا را از  
 خواجه درخواست کردند می باید ما را اندک کوی و وعظ کنی خواجه از ایشان سه روز زمان خواست چون  
 بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کند اهل خواجه از خواجه سوال کردند که با خواجه در چه اندیشه  
 فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز زمان خواسته ام بنمیدم  
 که از کجا آغاز کنم اهل خواجه گفت سهل است بایه عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است قوله تعالی یا  
 ایها الدین اسئلم تقو کن مالا تقعدن دران ثبات مای خواجه گفت ای مستوده صالحی چون حال من  
 نسق است با آنکه من وقت خودی در کوشک مجوسی یک برگ کند تا خورده ام با من تا بروم و از آن مجوسی بخایم و خور  
 من دست می دیکر آن سوخته خورده خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی هر را دیدنش بسته بود سوال کرد  
 که این کوشک از آن کیست مجوسی گفت که از آن من خواجه گفت پیش ازین از آن که بوده است مجوسی  
 از آن پدر من خواجه گفت من وقت خودی از آن کوشک کند تا برکی خورده ام مرا بجای کن یا بفرودش تا خورم  
 مجوسی گفت فروشم اما بجای کنم اما بخور تا بفرودشم خواجه گفت چه مقداری باید داد مجوسی گفت یک درم نفقه  
 خواجه گفت با هم مجوسی گفت و درم نفقه خواجه گفت با هم مجوسی گفت سه درم نفقه خواجه گفت بدین نامده  
 نفقه رسانید خواجه گفت با هم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من شب با حیال خود مشغول شوم که باند  
 بشما بفرودشم خواجه باز گشت مجوسی بخانه رفت و حیال خود را بگفت که این دین خواجه ابو حفص بخردین حق  
 نیست که از برای یک برگ کند تا خورده درم نفقه میدهد حیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت  
 مقصود من آنست که از دین منی بپار شویم که دین منی جز باطل نیست و بدین خواجه در این حیال و دین گفت  
 که همچنان کنیم هر دو ایمان آورده و تابع ایشان از آن حال خبر شد بنزدیک ایشان آمدند گفتند شما  
 چرا از دین منی بگشاید ایشان گفتند راه راست نیست می باید که شما ایمان آرید گفتند بنزدیک خواجه  
 رویم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و در مسجد ستادند خواجه در مسجد بود چون از مسجد بیرون آمد دید حاج محمد  
 استاد و آن مولی بران اهل خود استاده است خواجه از ایشان سوال کرد که سزا آمد ابا ایشان بفرستد





نمازی که اوقات و حدود که از مال حرام بود و بعد از ایمان نیست هرگز امانت نیست و بعد از این امانت نماز نیست  
 و نماز نیست هرگز اوقات نیست و اوقات کلیه نماز است و نماز کلیه در پیش است و دوم چهار یکدشتن  
 فرضیه است **قوله تعالی** یا ای دهم خدا و از پیشکم عند کل مسجد ای عند کل مسجد **قوله تعالی** و تبارک  
 تعالی این امر در حق رسول هم است اما قیاس این بر همه مؤمنانرا احاطه با یکدشتن فرضیه است زیرا اگر امر بر رسول  
 است بر امتان **قال** علیه السلام لا يجوز الصلاة للمني بعد منى رسول هم فرمود که نیست نماز من بعد از منی بجز رسول  
 معلوم که من بعد از منی فرضیه است چون جایزه با یکدشتن فرضیه است بدو یکدشتن جای فرضیه است **قوله تعالی**  
 ان جهرتی لأطاعن العاكفين والركع السجدا این امر در حق خانه کعبه است قیاس این بمنزله مسجد را با یکدشتن فرضیه  
 است **قال** علیه السلام جعلت علی الموضع مسجد اوله واینها و در کتب الصلوة ویمت و صلیت رسول هم  
 فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من گردانیده است و دوی یکی است هر یکی که مرا نماز دهد  
 اگر یا نبیند آب با شرم نیم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فرضیه است **قوله تعالی** اقم الصلوات  
 له لعل الشمس غسق الليل وقرآن الفجر **قوله تعالی** اقم الصلوة طری النهار و لعل الشمس غسق الليل  
**قوله تعالی** سبحان المدحین مسنون و صحن تصحیح و این استادت در حق شناختن وقت است و حدیث  
 است **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند من قیما رسول هم فرمود که فاضلترین نماز با نیست که وقت  
 گذاری نیم روی بقیه آوردن فرضیه است **قوله تعالی** قول و جهك شطر المسجد الحرام **قوله تعالی**  
 قایما لعلوهم وجه الله **قال** علیه السلام ظهر نفسك خطا امرک الممد و استقبال القبلة و طر الله البکر  
 رسول علیه السلام فرموده است پاک گردانیدن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبلة  
 آرید و بگوئید الله اکبر ششم هر کدامی نماز کردن فرضیه است **قوله تعالی** و اما امر و الله  
 ليعبدوا الله مخلصين له الدين حقا و بیشتر این تفسیر برین اند که مراد از مخلصین است از برای آنکه  
 تا نیست نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام الاعمال بالنیات و الحلال امر ما لوی رسول هم فرمود که کارها  
 بریت است **قال** علیه الصلوة و السلام لا عمل لمن لم یبت له رسول هم فرموده که نیست عملی نیست نیست  
 آن بود که بدل یا نیت و قصد بآن یا کند که چه میکند و بگذاردن نماز و آن اندیشه از وی با قصد نیست  
 و باید که نیت نماز کند که آن نیت در اول او باشد چنانکه میان نیت و دیگر اول پس چه دیگر در دل او در نیاید اگر ضرری  
 دیگر در دل او باشد نیت باز گرداند بعد از آن تکبیر که در اول شش مشک که در وی نماز است اول که نیت و تکبیر  
 اول فرضیه است **قوله تعالی** و ربك فاعبر **قوله تعالی** فاعبر من نكح و ذكره بعد فصلی این و آیه در حق تکبیر است **قال**  
 البزى علیه السلام تكبير الاولی خمس من الله تعالى ما يخص رسول علیه السلام فرموده است

که یکبار اول نیکوتر است از دنیا و آنچه در دنیا است دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** و تقوموا لله فاضحا و ما تمحکم  
 یلکما و داشتین و بر بایستی و دشمن این پنج نماز خاصه نماز وسطی را که خداوند عزوجل در حق وی دیگر بایستخص  
 فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوة و الصلوة الوسطی و الصلوة وسطی مرعاه از اختلاف است  
 خواجہ امام زاید خراسانی رحمه الله گفته است که خداوند عزوجل بعلم قدیم خود دانسته است که علمای را در وقت  
 استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوٰۃ وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین علی علیه السلام است رضی الله  
 عنہ و روی آنست که دو نماز است امروز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مریض را نماز شام و نماز حفتن  
 پس صلوٰۃ وسطی نماز دیگر است امیر شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله صلوٰۃ خواجہ امام منہاج الدین را درس  
 میکرد و روایتی بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوٰۃ وسطی نماز بامداد است و این قول را امام  
 شافعی گرفته بر حق آنست در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را  
 نماز شام و نماز حفتن پس صلوٰۃ وسطی نماز بامداد بود و امام بر قول زید بن ثابت و امام موسی بن جعفر  
 رضی الله عنہما صلوٰۃ وسطی نماز پیشین است و این قول را امام عظیم گفته است رحمه الله دفعه در وی آنست  
 که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز  
 وسطی نماز پیشین است و ثابت میکرد اندک که صلوٰۃ وسطی نماز بامداد نیست و دلیل بر آنکه در حرب خندق جهاد  
 نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنج انگذ آمد رسول عم آن چهار نماز را بر ترتیب قضا کرد و نماز پنجم را  
 در وقت گذارد و دعا بلاکت مریض را از آن گفت که ما را از صلوٰۃ وسطی محروم کردند عن علی ابن

ابی طالب رضی الله عنہ عن رسول الله صلعم یوم الخندق جئنا من الصلوة صلوٰۃ العصر طلاء الصلوة یومهم  
 و قبولیم نماز او اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد و نبی و ما را از فعلی رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی  
 آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمه الله شرط نیست و دیگر  
 صلوٰۃ وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هر کجا که دو نماز پیش آمد چنانکه نماز گذاردن و با دشمن حرب کردن  
 باید که حرب کردن را پیش از نماز گذاردن زیرا پنجم در اینجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام  
 و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم للمقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم مؤخر فهو فی الدارین  
 مؤخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم داشتی را مقدم دارد خدا تعالی و هر دوسری مقدم  
 دارد و هر کار مقدم را مؤخر دارد خداوند تعالی در هر دوسری و هر دوسری را این پنج وقت نماز را این  
 ترتیب که میکند ارم مایین را بحدیچ دائم بافعال و کردار اختیار تا تقدم علیه السلام خداوند این عالم را در  
 شش شبانه روز آفریده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض و هو الغنی الغنی



انضای غرض جل مکاتبان اعمال ویرانه نیکو در دیوان وی ثبت گردانید که بعد هر خبری که در زمین آفریده  
 شده است بیک نام این بنده نویسد و چون کوی الحمد علی کل حال آمد اندازد و در کار مکاتبان اعمال  
 ویرانه شما ثواب این بنده موسی خوانند و نشستن من و هم جزا و وی چند آنکه خواهیم چون یونس پیغامبر  
 علیه السلام از خوف زلزلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة یان  
 قوم شنید شکرتان این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و بر مافریضه  
 گردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین  
**قال** عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون از روز که نه سیایان عظیم اللغته یا عیسی عم مجاور کردند و  
 ثالث ثلاثه گفتند آسمانها بر حضرت پروردگار بنا کردند که ما را فرمان ده ما بر سر ایشان نه نیم در زمینهای  
 خواست تا ایشان را فرود بر و خطاب آمد که ما بر قرار بشنید خبر ایشان من و هم آنچه خواهیم عیسی عم  
 شکرتان از آنکه من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبری و خداوند غرض جل مرا از مثل چنین  
 قول گفتن نگذاشت شکرتان این سه حالت را سه رکعت قرئینه نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و  
 بر مافریضه گردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یجد اوله اولم یکن له شریک  
 فی الملک و لم یکن له ولی من الدن و کبره بلکه یوحی الی عیسی علیه السلام از زمین بمهر میرفت و صفورا که در حیرت  
 پیغامبر عم بود ویرا در ولادت گرفته و همو آنرا یک شد و که در مرهم موسی عم افتاد و ابر باریدن گرفت  
 و برقی جستن گرفت و در عدد غیدن گرفت و که در مرهم موسی عم افتاد و هر چند موسی سنگ را بر این نزدیگر  
 پدید نیامد سخن و صلابت در وی ظاهر شد و در این زمین زحق سبحانه و تعالی پروردار بادی بسخن بود  
 گفتند ای پیغامبر خدای بر مافریضه نماز شام گذارد و تسبیح ما ما نور با هر پروردگار موسی عم امید متقطع کرد و در  
 گردانید گاه که از دور بر طور سینا نوری را دید چنان مکان برد که نارسد قدم در نهاد و روی بدان جا  
 نهاد و بگوید ای اله است که از اینجا کردی بود تا اینجا که تو سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی  
 کوتاه گردانید و بر او ساعتی بد آنجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بکه در آن نور سیایان درخت آمد و وی فرود  
 آمد تا بکه نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که بغتاً و بار نور از درخت سیایان درخت آمد  
 باز بر سر درخت میرفت موسی عم میترسیدند از بانی الهی انا الله لا یوشعید از اینجا باز گرفت با بشارة  
 پیغامبری بر او احصائی شده بود و که از مرهم پرون رفته بود و صفورا با بله بر زمین نهاده بود و شکرتان  
 این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند غرض جل از وی قبول کرد و بر مافریضه گردانید چهار رکعت  
 نماز فریضه و در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احصل عقدة من لسانی



مومن چون دو رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعود و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خلعت  
عز وجل بعد از پیش کشان آسمان بخت نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در  
**حاصل** آورده است که زمینها بر بنی قیاس انداخته در خزان و منار مقرر قیام اند و چهار بابان  
در رکوع الله و خزندگان در سجود و دیوان و کا بهار و کو بهار و بهار در قعود اند و مذنب سنت و حجت

انست که به شی که بست در تسبیح است و همه سجده اند واجب الوجود **قوله تعالی** وان من شی الا  
یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز گذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعود  
خدا تعالی امر فرماید تا بعد از هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت گرداند  
چون خانه کعبه را الله تسبیح خلیل الله عم مبارک و جبرئیل عم اندیش که در سنگ می آورد و با ساعیل میداد و ایل  
با برابری میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین تسبیح نماز روی بکعبه کرد خدای عز وجل نشان  
بخش که نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و از ثواب جبرئیل این و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل فرج علیهما  
بالنصیب باشد قرآنی فرموده است بآیه و اخبار و اجماع **قوله تعالی** فاقروا ما یسر من القرآن لتفقهوا

که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** الذی علیه السلام لا صلوة الا  
بالتقراء رسول عم فرمود که نیست نماز بقرآنه رکوع و سجود فریضه است **قال** الله تعالی یا ایها الذین آمنوا  
ادکروا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عز وجل میفرماید که ای گردندگان رکوع  
و سجود و آید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع  
رسول عم نبی فرموده است نبی الذی صلی الله علیه و سلم عن نبی کعبه بنی الحار رسول عم نبی فرمود که در رکوع

سریک و در میان بدینچه که بهایم خبری از زمین بخورد **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو  
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة تا استطاع رسول عم فرمود که چون بنده مومن سجده آورد سر و گرد  
خود را باید که به همه اعضا آورد بهیچانکه هیچ عضوی از اعضا روی از قبلیافته نبود تا بتواند قعود انداختن

**قوله تعالی** و قیل اقلعوا مع القاعدین **قال** الذی علیه السلام این مسعود و اذ رفعت الیهم  
من السجدة الاخرة و قعدت قدر الشهد فقد تمت صلواتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از  
عم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره بردارد و قعوده اخیره مقدّم عیده و رسول رسائیدی  
نماز تو تمام شد خواه بشینی خواه بر **مسئله** بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول پیغمبر  
رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبیه هم فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پیدا یابد  
بعضی از مسائلی انست که اگر در میان نماز حدث پیدا یابد با لفاق نماز تمام شود و اگر بعد از نماز پیدا یابد باجماع

نماز روا بود و اگر بعد از قراة تشهید پیش از سلام بدید اگر بر قول امام اعظم نماز تباہ شود چنان بود که در میان  
 نماز و بر قول صاحبیه روا بود دلیل برین مسائیل تا اگر مسلمانی نماز با دعا میکند و بعد از قراة تشهید پیش  
 از سلام یادش آید که نماز خفین بر منست یا وتر بر منست یا آفتاب برآمد برین هر سه صحیفه بقول ابوحنیفه رحمه الله  
 نمازش تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا بود **مسئله** مسلمانی نماز فرض قضای دارد بوقت  
 ضعیف میکند اگر بعد از قراة تشهید پیش از سلام زوال راست آید بنماز بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود  
 و بقول صاحبیه نماز روا بود **مسئله** جماعتی نماز جمعه میکند از بعد از قراة تشهید پیش از سلام زوال است  
 اسناد بر قول ابوحنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** جماعتی نماز او تباہ میکند اگر  
 بعد از قراة تشهید پیش از سلام وقت نوشته یعنی نماز دیگر در آید بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول  
 صاحبیه روا بود **مسئله** اگر مسلمانی را نماز پیشین بر دی است در وقت مستحب نماز دیگر قضای میکند اگر بعد از  
 قراة تشهید پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آید بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه  
 نماز روا بود **مسئله** اگر بنیت بعد از قراة تشهید پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمه الله  
 نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز روا بود **مسئله** اگر بان بعد از قراة تشهید پیش از  
 سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز روا بود  
**مسئله** صاحب حج سائیل را بعد از قراة تشهید پیش از سلام وقت نوشید بر قول امام اعظم رحمه الله  
 نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** مسج موزه را بعد از قراة تشهید پیش از سلام دست  
 مسح بر سر آید بر قول امام ابوحنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** صاحبیه را  
 بعد از قراة تشهید پیش از سلام حیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول  
 صاحبیه روا بود **مسئله** بمارئی با نماز میکند از بعد از قراة تشهید پیش از سلام صحت یافت و  
 قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** کسی  
 که پوشیدن سر بر ایشان فرض نیست بعد از قراة تشهید پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن واجب نیست  
 چنانچه دختر نارسیده رسیده و یا کنیز که از او شده و همچنان مقدر از کنی تاخیر کرد بقول امام ابوحنیفه رحمه الله  
 نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز روا بود **مسئله** مسلمانی بعد از قراة تشهید پیش از سلام  
 بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابوحنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله**  
 بعد از قراة تشهید پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه  
 روا بود **مسئله** مردی نیت امامت زمان کرد بعد از قراة تشهید پیش از سلام زنی آید بوی آید که اگر



و بعدوی امام شمس بر قول امام عظیم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحب بدو بود **مسئله** جماعتی  
 و گشتی نماز میکند در جماعتی و یکگز از بیرون گشتی بر ایشان افتد اگر در بعد از قمر اربعه نشسته باشند از سلام  
 گشتی روان شد بر قول ابو حنیفه آنها بی گشتی افتد اگر در اندک نماز ایشان تباہ شود و بر قول صاحب  
 نماز روا بود درین جمله سیاقی که گفتیم بر قول امام عظیم رحمه الله علیه نماز تباہ شود و بر قول صاحب بدو بود بر این  
 اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام عظیم رحمه الله علیه است و بر قول صاحب بدو بر این  
 خواجا امام اجل خرمنی رحمه الله گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده در بیضه است بانی گویم  
 غیر از این نماز است در بیضه نیست که در بیضه چیزی بود که بنفس خود عبادۀ بود و چیزی که بخنده و قهقه و محدث عذر  
 از نماز بیرون آمده شود وی در بیضه نشود فقیه مسعودی و مصنف این کتاب از خواجا امام قاضی احمد زاهد و بعضی  
 از مشایخ رحمه الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخص دو صفت  
 جاریست همچنانکه یک راهم مطیع توان گفت و هم عاصی صبر است **مسئله** چنان بود که موسی و زین  
 غضبی با جار غضبی نماز میکند از آن آدمی که نماز میکند و مطیع بود و از آن آدمی که در زمین غضبی است  
 با جار جامه غضبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت سه سلسله است  
 مختلف فیہ بیان او شافعی رحمه الله یکی را هم محرم توان گفتن هم حلال چنانکه مردی پیش از نماز محرم حرام  
 احرام کبر و قول علماء ما رحمہم الله علیه روا بود و بر قول شافعی بامتیقات نزد محرم نشود و دیگر را هم محدث  
 توان گفتن و هم با طهارت صورت مسند حرام بود که مردی بطهارت باشد دست بر اندام نهایی خود  
 نهاد و باز بی را بوسه کرد و برادر عقد شاید بقول شافعی طهارت تباہ شود و بر قول علماء ما رحمہم الله تباہ  
 نشود این مرد را هم محدث توان گفت و هم طهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسند  
 چنان بود که مردی از بالا فرو دجه یا بار کر آن بر پشت گیرد و یا چیزی بر پشت دی زند که از دی آب سی  
 بی نشو و طاهر شود بر قول شافعی رحمه الله غسل واجب شود و بر قول علماء ما رحمہم الله غسل واجب  
 نشود این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود  
 میان رو خواجہ شمس که یکی این دو خواجہ قسمت خود را اندک در بر قول امام عظیم رحمه الله بنمی زند  
 شود و بر قول صاحب بدو آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد اما بر قول امام عظیم  
 رحمه الله ان مرد آزاد و نامکنده را اسیر اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بایستد و بواب  
 شود و از خواجہ نیز قیمت بنده از آن آزاد کننده ایستاند و اگر خواهد غلام را کافر نماید تا چندانی که  
 به پیمانی خود را کار کند انکار از او شود اما بر قول صاحب بدو را در اختیار بود و اگر خواهد از آن شریک

بیم بقیع غلام را ستاده اگر خواب غلام را کار فرما بد چندانی گویند بر بای خود را کار کند غلام خود را از دست یکی یا  
بیم بقیع تران گفت و هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواهر شترک و هم دو خواهر مسافر و بای یکی از  
دو خواهر استقامت کرد این غلام را هم بقیع بقیع خواهر بقیع بقیع گفت و هم بقیع خواهر مسافر و هم  
هم توان گفتن یکی از بیم خفته تران گفت و هم بیدار و راه مسافر چنان بود که یکی در خانه خفته باشد  
مرد را بازنی عقد کردند و با آنجا که در آمدند و از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن  
زن را قبل از دخول طلاق و بدعت لازم نشود که آن خفته را حکم بیدار است اما بقیع باین مرد را لازم شود و العلم  
باین چهارم و در میان واجبات نماز در نماز و جهای است که تبرک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود چون  
بقره ششمی بود اما اگر بعد از نماز را بود و لیکن بجز نماز شود چنانکه اگر کسی با خمر نماز سجده سهو بیاورد آن سجده  
سهو نقصان نماز و بیدار بیکم و دیگر نماز را که در احوال علیه السلام محسن الکبایر لا کفارت فیهن الا تبرک

بالله و عقوق الوالدین و الفار من الزحف و الیهین الفارث و حمل المومن بغير حق و بدعت و تبرک و قتل نفس  
بغير حق رسول مفروده است که پس بکناه بکیر اندک و برادر دنیا کفارت نیست بشر که آوردن بعد از آن  
و از از مادر و پدر کردن و در حرم بکمون از دو کافر و دی کرد اینند که غالب ملکات نبود و سوگند بدار و غم خوردن  
یعنی عین غموس و خون بناحق کردن همچنان که این پنج کناه بکیر را و دنیا کفارت نیست هر که در نماز و پیش  
بعد از آنکه اگر چه در آخر نماز سجده سهو بیاورد آن سجده سهو نقصان نماز و بیدار بیکم و در نماز و بیکم  
زیر آنکه کناه بقصد کرده است **مسئله** در قریضه چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن  
خواندن قریضه است اما در دلی اول واجب است **مسئله** فاخته ششمین السورت خواندن  
واجب است و سورت با فاخته ضم کردن واجب است بر قول علماء مارح و بر قول مالک رحمه الله  
قریضه است **مسئله** در نماز بکند خواندن فی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندن  
آهسته خواندن واجب است این دو **مسئله** در حق امام آید اما آنها که از نه را در نماز نرم خواندن  
نرم باید خواند و در نماز بلند خواندن بخیر است اگر خواب بلند خواند و اگر خواب نرم خواند **مسئله**  
بلند خواندن در نماز بر سه نوع است قریضه واجب و سنت اما سنت در حق نماز شب است باید که در طوطا  
نرم بسیار نیک خواند و نیک بلند خواند و میان خواند بجم حدیث مهنر عالم **قال** علیه السلام ضم الامور  
آورده اند که شبی رسول عم روزگار صی از مطالعه میکرد چون بدر جرحه ابو بکر صدیق رضی الله عنه رسید و می نماز  
بود و قرآن نرم میخواند رسول عم نبود و گفت که وی در نماز است از نماز بگذشت و بدر جرحه عمر رضی الله عنه  
رسید و وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول عم نبود و گفت که وی در نماز است

از آنجا که گذشت بدو بجهت بلال سید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود از سورت بسورت نقل میکرد و چون باید او  
رسول عم نماز کند او و پشت مبارک بر مسند رسالت باز داشت و گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و فریاد  
ترم بخواندی گفت بلی یا رسول الله ملک بی نیاز را میگویم رسول عم گفت همچنانست که تو میگوئی اما باره  
بلند تر خوان و این حدیث فرمود قال عم ارفع صوتک قليلا انگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی  
سوتی باشد و انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند بخواندی گفت بلی یا رسول الله  
دو بار اجماعی رسانیدم رسول عم فرمود که همچنان است اما باره پست تر خوان تا خفک ترا ضرری نرسد یعنی  
ایشان را سید از کنی قال علیه السلام احض صوتک قليلا انگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی  
و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان بیوسان نقل میکردم رسول عم  
فرمود همچنانست که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن و انگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام  
اذا فتحت سورة فاتمها بتمامها فرمود عم که هر سوره را که افتاح کردی آنرا تمام کن انگاه دیگری آغاز کن چون  
رسول عم مر صدیق را فرمود که بلند تر خوان و هر عمر را فرمود که بلند تر خوان پس معلوم آمد که مسانه باید خواند  
قوله تعالی ولا تجعل لک دولا تحلف بیها و اتبع بین ذلک سیما و واجب در حق امام است باید که چنین  
بخواند که صف اول را بشنود و فریضه در حق هر نمازگزار است که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن  
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صله خواجہ امام بکر خواجه زاده ابو الحسن کرمی  
روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از الشیخا ان خواجہ ابو الحسن بزرگ  
رحمة الله علیه چنین روایت است که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آورند که دو کسر  
از شاکردان امام اعظم رحمه الله درین مسأله مباحثه کردند به پیش شریفی بازگشتند بشیر گفت که قاری  
باید که چندانی بخواند که اگر مستمع گوش بردوان می نهد بداند که چه میخواند اما هیچ و درست تر آنست که  
خواجہ ابو بکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر سید وانی و خواجہ امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که  
چندانی بخواند که خود بشنود و یاد بگیرد و بشنود و هر چه کم ازین بود آن همچنین بود که جمیع مادیان  
و بجز نماز را نبود مسئله ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان با اتفاق واجب است  
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعود تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی  
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست  
که رسول عم در پیش نشسته بود که اعرابی در آمد و نماز کرد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد  
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل بریضه نماز نکرد که تو نماز نکردی اعرابی آن نماز را بازگذازد

و هم تعدیل ارکان بجای نیارود باز فرمودست که قم فصل تا کلم لصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را باز کند و تعدیل ارکان بجای نیارود رسول عم هم این حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی غیر ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من پیش ازین نمیدانم که از درون رسول عم تعدیل ارکان در آخرتش بعد از آن نماز گذارد و تعدیل ارکان بجای آورد و انگاه رسول عم مانندش نابینا رفت بس معلوم آمد که

تعدیل ارکان فریضه است و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله

من صلی صلوٰة ولم ینم رکوعها وسجدت لایا سجود صلوٰة جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه رواه ابی نعیم  
میکنند از رسول عم که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجای نیارود نمازی روا بود پس معلوم آمد  
که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که اینجی رسول عم فرموده است  
از راه فضیلت و کمال را نه از راه فریضت را دلیل بر آنکه فرموده است **قال علیه السلام لا صلوة**

**لجاء المسجد الا فی المسجد** رسول عم فرمود که نیست نماز به سبب مسجد را جز در مسجد **قال** عم لا صلوة

**للزوجة انما تنزهة** که رسول عم فرمود که نماز نیست مرزن چشم گرفته را **قال** عم لا صلوة للحدیث اللایق

بجای نماز فرمود که نماز نیست مرنبه که بخیزه را **قال** علیه السلام لا صلوة فی الارض المخصوبة بجماع

فرمود که نیست نماز در زمین عصبی **قال** علیه السلام لا صلوة فی التوب المخصوبة بجماع فرمود که

نیست نماز در جای غصبی **قال** علیه السلام لا صلوة للمنفقة و خلف الصوف بجماع فرمود نماز نیست

بر آنکه در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عجمه نماز بیرون آیند و

از فریضت برایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز

گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارود نمازی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان

سجی آورده باشند و دیگر آنکه رسول عم اعرابی را میدید تا نماز تمام میکرد و انگاه میگفت که بر خیز نماز گذار که نه

نماز نگذاشته اگر نماز اعرابی نارد و آن دی رسول عم رنج و مشقت دیدار و انداختنی هم از ابتدا در او فرمود

که بچندین گز ارجون بماندش تا نماز تمام میکرد و انگاه فرمودش که نماز بچندین گز ارجون بس معلوم آمد که تعدیل

ارکان فریضه نیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشهور است و احسنی تفاضا کند و

جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سننی تفاضا کند و ما فریضه رکوع و سجود با تیر و ششم قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا اذکعوا و اسجدوا تعدیل ارکان را حدیث اگر بگویم که تعدیل ارکان فریضه است زیاده

کرده باشم حدیث را بابت و اینچنین نشاید و همچنین حدیث روایت میکنند این حدیث را روا است بسکمه

در حدیث آمده است که رسول عم در مسجد نشسته بود با صبی که گرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل



استاده شکرانه از یکی کسی بود که آوردند پروردگار عالم از ایشان قبول کرده و برافراخید و اینست حال  
از امیرالمومنین عجلواست کرده اند رضی الله عنه و او حکم چنین گفته است در دو سجده که در سجده اول کرده  
غیر از اگر خاک نهاده و دلیل و اشارت است بر آنکه مر از خاک آورده است و سر بر آوردن اشارت است که بر  
بر خاک دارد بازنده ام در سجده دوم اشارت است که بازگشت من بخاک بود و قول خدا عزوجل قولی است  
منها خلقناکم فیها نعبدها و منها نخرجکم ناره اخری است ای خاکت او بیده خاکها بیدار باش  
خاک بودی خاک گردی در میان بخت بیدار باش چون از علی بن ابی طالب عجلواست آمده است علماء و ادب  
اند و حکمتها را دیگر بیرون آورده اند شش جواب دیگر میگوید و او اند و بختنا را کرده اند یکی حکمت آنست که شکران  
مر معبود باطل خویش نایک سجده جمعی در دهر مر مر خدا را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان سجده  
می آورند و شما دوازده عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و رکوع می آمده است چنانکه ایشان رکوع  
نیزند چنانکه سجده مومن را مخالفت فعل ایشان بدین صفت و یک حاجت بنفتمان مخالف را حکمت دوم  
آنست که چون روز میثاق می گفتند فرمان آمد که دعوی را معنی نایب سجده بیاید بعضی سجده آوردند و بعضی  
چون از آنکه سر بر آوردند و دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند باینکه توفیق سجده کردی عزوجل را شکر آوردند  
باز سجده رفتند و کسانی که سجده اول نیاوردند و بعضی از ایشان ایشان شدند سجده دوم و او دیگر که سر بر آوردند  
مسلمان بود و مسلمان بود چون نیز مسلمان میسر دیگر سر بر آوردند و کافر بود و کافر بود و دیگر که اول آورد و دوم  
مسلمان بود و کافر بود و کافر بود و دیگر که اول نیاورد و دوم آورد کافر بود و باز مسلمان شدند چون روز میثاق موجود  
و سجده آوردند و فرمان آمد که شما باز هر دو سجده را بر عبادت حال بود در روز مشاق را شکر بود و لغت پانزدهمین  
تعارف و حید را حکمت بیستم آنست که آدم معصوم پس از هشت بر نعمت بر نیاید بخت فرستادند بیست سال بر کسیت  
خوشت و سجده بود و هجرت کعبه نبیل امین از بشارت قبول توبه آورد و گفت سر را بتا بشارت رسانم چون سر بر آورد  
بشارت شنید و باز سجده رفت شکر از آن حال آورد و سجده آورد و یکی از جهت شکر را خدا را فرمان شد که پدر را  
موقوفت کنید و در نماز و سجده را بد حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت علی با از روی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بود  
و بر اعصار بر خیز تا اهل آسمان را بر بنیاد نگاه در حجام در رکوع و سجده و قعد بود و دیدند و آنها که سجده بودند و فرمان  
که سر بر آید تا بر آید بنیاد سر بر آوردند و او را دیدند چون بازگشت ایشان سجده بود بازگشتند بر او یک فعل دید  
ساجد از او در سجده و بر فرمان آمد که جمعی است که بگویند رکوع و قعد می آورند و سجده و چنانکه ای که دیدی تا جواب  
عبادت همه ملائکه ایشان را که امت کیم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که متقاد فرمان خداوندیم و  
سجود و گمان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی می بود و گمان دعوی دو گونه اند در حکمت چنانست

حکایت ششم آنست که در کوچه خدمت است و در سجود قربت است **قال** النبی صلی الله علیه و سلم قرب  
 بالکون العبد من رب او سجده خدمت از بنده است مرخصی را غرض و جل و قربت از خدمت مرند و را آنچه از بنده بود و در یکی  
 بسند که در از بهر اظهار بی نیازی را آنچه از وی بود مرند و را و در آنچه از بنده اظهار بی نیازی اما بعضی از علما اصول  
 گفته اند که چون از ملک تعالی امر را که مر ملایک را که سجده آرید مرا که را بهر امتثال بنمودند و فرمان بجاء آوردند و سجده کردند و  
 را سجد نمودند و او که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و بر خیزد می بایستند و چون بر آن سجده بر پشت غرض از این است  
 استادان مذکور آن حال را یک سجده دیگر آوردند خداوند عزوجل از ایشان قبول کرد و بر ما فرمود که از این پس هر سجده  
 و آن سجده حق را بود با آدم را خواجها نام را به فرجه سجده گفته است که آن سجده حق را بود آدم در معنی قبل بود شیخ الاسلام  
 بر این الدین رحمه الله گفته است که آن سجده نجات بود و بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از سر  
 انکه امر بود مر ملایک را از خداوند عزوجل تا درون سجده مرا که را صلوات الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقهاء  
 که خواجها نام اجل خمسین رحمه الله گفته است که سجده تعبدی است مخصوص در وی حکمت نشاید طلبیدن دلیل بر آنکه اگر مسلمانی را که  
 قیام آورد و رکوع آورد و حلال دارد و کافر نشود اما اگر سجده ارد و حلال دارد کافر شود **مسئله** اگر در آن سجده مبارک  
 است و دلیل بر سجده سلطان فرعون که یک سجده بیاورد خداوند را بی طهارت و بجا بر نفس وی بغیر قبله صد رحمت  
 بافته و ترک سجده نامبارک است دلیل بر این علی بن الغنیه که یک سجده بیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن  
 از ترک سجده نبود از آنکه بیدن فرمان بود عمر بن عبیده رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده کرد در خدا را خدا ایتعالی ویر  
 بقیامت یک کافرا را ابدش را در دوزخ اندازد و خود نجات یابد و برین سخن نظر میکنید که چون بد ملت ابراهیم  
 خلیل الله صلوات الله علیه خواب دید که فرزند افران کن درج را بر دنا آجا که فرمان بود فرج بد که  
 بر زمین بناد آن صورت سجده بود و نه حقیقت سجده خدای تعالی خدا فرستادش **قال** تعالی و قد بنا  
 بدیج عظیم بنده مومن چون سجده آورد خدای عزوجل را اگر خداوند تعالی کافرا را ابدش بقیامت ناور و دوزخ  
 اندازد و خود نجات یابد بدیج عجب نبود **مسئله** سجده بر خاک آوردن فاضله بود و دلیل بر فضل از بهر صحابه عیبه الله  
 و غیره است عیبه الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم که ایشان چون بسجود بر خاک با خود برزدی و در گشتی بختندی او بر  
 سجده می آوردند و از ایشان سوال کردند که ای پادشاه رسول علم از چه معنی است که بخاک تقوی می نماند ایشان  
 گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه را بر خویشی **قال** تعالی من با خلقناکم و فیها نفیذکم و منها نخرجکم  
 ناره آخری **سپست** ای ز خاکت آفریده خاکیا بیدار باش خاکی بودی خاک کردی در میان بخت یا باش پس  
 معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضله است **مسئله** در طوطی چهار رکعتی بر قبول امام اعظم  
 رحمه الله و ابو یوسف بر سه رکعت ششست و حبیب است و بر قول مجاهد و زفر و شافعی رحمه الله و احمد

و ج قول محمد و زفر و شافعی رحمهما الله انست که شستن نماز است علاوه بر هر رکعتی نماز است علاوه بر این  
بر آنکه قرائه شفع اول از شفع دوم و بیست و نوبت شفع دوم از اول هم بیست و نوبت شفعی نماز علاوه بر  
باید که بر هر رکعت شستن فریضه بود اما امام اعظم و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی یک قعده  
روای می باشد و تطوع بطریق اولی بود که یک قعده روا آید و اگر گوئیم که دو باید است تطوع را بر هر چه بنا ده با هم  
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل بر آنکه اگر مسلمانی سنت را بماند حتی عقیبت شود و لیکن قضاء آن سنت بر وی نبود  
فریضه را بماند قضای آن بر وی بود و اگر قضای بر خود نه بیند کافر شود **مسئله** در فریضا چهار رکعتی بر هر دو شستن  
امام کرخی از صاحبان اجماع روایت میکند که سنت است و لیکن در بعضی می واجب است و بسیار جای هم سنتی بود و در وی  
معنی واجب بسیار جای که هم واجب بود و لیکن در وی معنی فریضه بود چنانکه گویند یا رسیده رسیده شده بر وی نماز واجب  
و چون باشد گویند زکوة بر وی واجب شد و چون نال شد گویند هم بر وی واجب شد و چون در رمضان نالید گویند روز  
بر وی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد پس همه با هم واجب گویند و لیکن در وی معنی فریضه است یعنی  
باسم شستن و لیکن در وی معنی واجب است یعنی که مضای بود یک که نماز ماندن وی سجده بود واجب شود چنانکه بخا  
ر کوع و سجود هر سنتی که مضای بود بسوی کل نماز ماندن وی سجده بود واجب شود چنانکه قعده اول چون شستن شفع اول تمام  
شود و چون چیزی تا بعد از شفع دوم شود پس وی مضای آن یک نماز ماندن او و نماز او سجده بود واجب شود و شیخ الاسلام  
علی اسپجانی رحمه الله علیه گفته است که مسافر بر هر دو شستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود و فریضه چهار رکعتی است  
که قعده آخر شستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود و خطبه امام علیه السلام که در حرمه الله علیه گفته است که این نماز در  
دو رکعت بوده است مقیم را بیست و نوبت چهار رکعتی است و دلیل آنکه مسافر که نماز چهار رکعتی داده رکعت میکند و اگر  
نماز بر او آید و از فریضت بر وی چیزی باقی ماند باید که مقیم را بر هر دو شستن واجب بود تا فاضل شود و در میان  
اصول و روایه **مسئله** مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میکند از دو بر سر دو و بقدر احتیاج شستن بقیام  
سیصد و بیست و یک بار کرده و یا بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه باز شستن واجب بود و بقول ابو یوسف رحمه الله  
باز شستن مستحب بود و بقول محمد و زفر شافعی رحمهما الله فریضه بود اگر باز شستن و همچنین نماز تمام کند و نماز  
بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمه الله علیه نماز او سجده سهو واجب بود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمه الله  
نماز او انبوه و اما استادان متاخران گفته اند که باز کرده و نماز را بر وجهی تمام کند که اجتماع روا آید و لیکن از آن  
که در روای می خلاف بود **مسئله** در فریضه چهار رکعتی در وی آخر فاتحه خواندن را از خطبه شستن با و  
از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که  
سنت است محمد بن حسن رحمه الله گفته است که بخیر است از آنکه وجه قول حسن یا در حرمه الله انست که باین طریقت



رضی الله تعالی عنه روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودی آنرا فاتحه سمیانه خواندی که رخصت مبارک عمی چندی  
و حق بودی که ما حرف با کفر شنیده ای چون این خبر با ما عظیم رسید فرمود که فعلی بر اهل بیت رسول عمی غیر ترک  
واجبی نقض کند و از اینجا است که حسن بن ابی امام عظیم رحمه الله روایت میکند که واجب است و جهت قول ابو یوسف  
آنست که هر دینست از صدیق محلی است از امیر المؤمنین علیه السلام که انسان گفته اند که مادر دوی از فاتحه بطریق  
و ها خواندی چون این خبر با ما عظیم رحمه الله رسید گفت ایشان که اوصی ایند و خلیفان رسول عمی اند که ده ایشان  
صواب بود و فعل ایشان سنتی نقض کند و از اینجا است که ابو یوسف از ابو جعفر رحمه الله روایت میکند که سنت  
است و جهت قول امام محمد رحمه الله تعالی آنست که از امیر المؤمنین علی بن عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت است که  
ایشان گفته اند دوی آنرا فاتحه و بطریق تسبیح خواندی چون این خبر محمد بن سید گفت آنست و قرار داشت آنست  
و آنست است که این ائمه امام ائمه در دو رکعت آنرا فاتحه بخواند باید که بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی عمل کند  
و سجده سهوا نماید که اگر سجده سهوا بسیار و سابقانی که در غفای دوی باشند متابعت کنند بر قول ابو یوسف نماز  
سابقان تباه شود و اگر تنها که در دو متابعت در غیر محل که در اینجا بر مسبقی متابعت شود و اگر تنها که در ائمه  
باید که بر قول حسن بن ابی امام رحمه الله تعالی عمل کند و سجده سهوا بسیار و سابقین علیه السلام و بر آن باید که تسبیح کند  
خواندن و در واجب است اما در قرائه قرآن می رخصی یا احتیاط است نزدیک بر المؤمنین عمر و ابی که رضی الله تعالی عنهما  
از قرآن نیست و در مصحح علیه السلام مسعود رضی الله تعالی عنه آورده است که از قرآن است و در مصحح اول سورة البقره  
انما یستعینک تا من یفکر دوم سورة المائده فی الدخان این بر دو در مصحح خویش است کرده اند بعد از سوره تین و در شرح  
طحاوی از امام محمد رحمه الله روایت است که جنب و عاقل و نفسا و انفسا خواندن که در وی شریفان است اما مطلق  
قرآن نیست که نماز بودی و روایتی نیست شروع شده خواندن وی در دو رکعت آنرا اگر از قرآن بودی می کنی آنچه  
و اگر از شکی بخواند سجده سهوا لازم شود خواه از امام که خواهر زاده رحمه الله علیه گفته است که یا دوست عدو رکعات واجب  
مسئله که این نماز جازه فریضه است و نماز نماز عید واجب است سجده تلاوت بر قول علماء را در جهم  
واجب است و بقول شافعی سنت است سجده سهوا بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که سنت است زیرا که نماز  
وی سجده سهوا واجب نمیشود و اما ظاهر روایت آنست که واجب است که سنت را قوت آن نبود که آنست  
از فریضه بکبر دوی نقصان از فریضه بر یکبر و مسئله قعدہ اخیره ششمین فریضه  
و قراءه تشهد خواندن بقول علماء را در جهم الله تعالی واجب است و بقول شافعی  
در نماز فریضه است و لفظ سلام بقول شافعی فریضه است و بقول علماء را در جهم الله  
فریضه است واجب است و جهت قول شافعی آنست که رسول عمی فرموده است قال انی تمیز بینا و انی تمیز بینا

التسلیم رسول<sup>ص</sup> فرمود که تکبیر اول حرام کند و کار نادرست است و سلام حلال کند و کار نادرست است  
 چون رسول<sup>ص</sup> تکبیر اول را بسلام فرمود پس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر  
 آید نماز بود و این بیرون آمدن نماز اما علمای ما رحمه الله گفته اند که مافرضیت تکبیر اول را بابت دانسته ایم  
 قوله تعالی و ربک فکبر و قد افلح من تنکب و ذکر اسم به تضرعی این دو آیه در حق تکبیر اول عام السلام  
 را ایستنی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه ابوالبی بحضرت رسول<sup>ص</sup> اندر آمد و گفت یا رسول الله ما  
 ادب طهارت و نماز بنماز رسول<sup>ص</sup> آداب طهارت و نماز آموختش و چنین گفت که چون نماز گذاری  
 و قعد آخر مقدار عبده و در سوره رسالی نماز تو تمام شد خواه بشین خواه برو و ابوالبی سوال کرد یا رسول  
 که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا بی رسول<sup>ص</sup> فرمود که بی اگر فقط سلام فریضه بودی  
 رسول<sup>ص</sup> و تبلیغ آن تقصیر کردی و عن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی<sup>ص</sup> قال اذا قرأت رکعة من  
 من السجدة الاخيرة و قعدت قدر السجدة فعدت حملک چون ستر از سجده آخر بر آوردی و قعد آخر مقدار  
 عبده و در سوره رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بشین خواه برو پس دانستیم که فقط سلام واجب است اگر فقط  
 سلام فریضه بودی رسول<sup>ص</sup> گفتی که فقط سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا بی خواه نام ببر خواه از چهار وجه  
 گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکعی را نیست ملاحده شرط نیست و سلام انیت ملاحده شرط است  
 پس باید که از نماز نبود اما خواه نام اهل سرخس بجز آنکه گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بنا بر روی سجده  
 سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول ملک رحمه الله یکی و بقول منبری رحمه الله سه و بقول علماء ما  
 رحمه الله دو و وجه قول ملک آنست که روایت میکند سهل سعدی و ما در مومنان عا لثقه رضی الله عنهما که رسول<sup>ص</sup> در نماز  
 یکرومی سلام پیش گفت علماء ما رحمه الله گفته اند که سهل سعدی خود رسال بود و ما در مومنان عا لثقه با زبان  
 بودی و منت آن بودی که زبان در آخر صفها ایستادندی و بر وزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکبار  
 سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکبار دیگر سلام نرم گویندی آنرا وی که رسول<sup>ص</sup> بلند گفت ایشان  
 شنیدندی و آنرا وی که نرم گفت ایشان شنیدند چنین دانستند که رسول<sup>ص</sup> یکرومی سلام گفت ما وجه قول  
 زهری رحمه الله آنست که چون برین سلام گفتی و بر بسیار سلام گفتی بیت امام پیش روی خود نیز باید  
 گفتن علماء ما رحمه الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام و پیش  
 و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضله بود و سلام شنش صفت دارد و سلام قرائت است سلام تحیت است سلام  
 واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست که گفته اند که  
 سلام قولاً من رب الکریم و سلام تحیت آنست که در تحیات میخوانیم که السلام علیک یا علی و السلام

و سلام واجب است که بعد از آن نماز وی با سلام است که سلام می گوید بعد از بیاری اما سلام بسیار نیست  
 که سلام اگر سوتی بی این سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که در فرقیه خبری برین قاطع است  
 تواند بنا کند باینکه که سخن دنیا نگفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز  
 است و محمد حسن رحمه الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز می کند و بر سر سلام او  
 چه نیت است آنکه جمعه می کند و یا سنتی و در کتب نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلام  
 نمازش می کند و بر سر سلام او چه نیت است آنکه سنت می کند و نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند  
**مسئله** سلامی و نیز می کند و بر سر سلام او چه نیت است آنکه تراویح می کند و نمازش تباه شود نخواهد  
 که بر آن بنا کند **مسئله** مسافرتی قنات کرد نماز وی چهار شود و بر سر سلام او چه نیت است آنکه  
 همچنان مسافرت نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند مسبقی سجده ای سهواً نام است واجب کند  
 یک سلام است واجب کند و اگر سلام است واجب کرد و چنان نیست که چنان می باید کرد نمازش تباه شود  
 تواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته اند **مسئله** بیرون نماز سلام فاش باید داشت بنا بر حدیث  
 رسول حکم که ثواب سلام با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرن کرد **قال** علیه الصلوة والسلام  
 افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام و صلوا البائس و الناس سیام مدخل الجنة بالسلام رسول عم فرمود  
 که فاش و اید سلام را در و نشاء اطعام و بید و قرآنی پیوسته و اید و شب نماز گذارد و وقتی که او میان جفایه  
 باشند تا سلامت و اید و در شب **قال** علیه السلام کل الناس من کل بالسلام رسول عم فرمود که بخیل ترا و میان  
 است که بسلام می کند **مسئله** قولی علیه السلام السلام ثم الکلام ثم الرقی ثم الطرق **مسئله** بر زبان سلام نباید  
 گفتن تا بر نیکو عقودی بر تو حرام آید و نیکو گفتن اگر ایشان سلام گویند و یا بر نیکو عقودی بر تو حرام آید و نیکو گفتن  
 و اگر ایشان سلام گویند عليك واجب نباید آنهایی که عقدا ایشان بر هر مردی حرام آید بود و کیانند ضایعی غرض  
 در قرآن مجید فرموده است **قوله تعالی** حرمت عليكم مهادکم و بناکم و اخوانکم و عظامکم و خالاتکم الی اخره الا انتم  
 ایشان جمله بازده انداد است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن  
 و زن پس بر اینها سلام باید گفت و اگر ایشان سلام گویند عليك واجب نباید **مسئله** برادر و زن سلام  
 نمی نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند عليك واجب نباید **مسئله** در احسان آمده است که اگر کسی بر دیگری  
 بطمع جزای سلام گوید عليك واجب نباید **مسئله** توانگر را برای مال وی غرض نباید داشتن و سلام نباید  
 گفتن که بر سبیل غم فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی غرض دارد و سلام کند چهار دانگ پس چون در آخر  
 کرده باشد **قال** النبی صلی الله علیه و سلم من تواضع لی غنی لاجل غناه و یتواضع لک و انکر سلامک و یتواضع

عليك واجب بدو مکرر خواند که اسلام کوی برین نیت باید گفتن اگر از تو گمان نرود بروردگار اعبادت بمن آید  
 آورده باشد و اگر از تو بخورد تر باشد باین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کنکر کرده باشد مسئله  
 دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی و فوجیان را وقت خطب و وقت خطبه و غیر این  
 و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام گوید بر ایشان عليك واجب نیاید مسئله  
 اگر حاجتی فساد میکند بر ایشان سلام گفتن شاید یا نباشد بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحب زینیه  
 وجه قول ایشان نیست که این جماعتی عامی اند و مستوجب عدل و عقوبت پروردگارند و سلام رحمت پروردگار  
 است پس ایشان شاید گفتن اما امام اعظم رحمه الله گفته است که ایشان عامی اند و سلام رحمت پروردگار و  
 رحمت از برای عاصیان است و وجه دوم آنست که چون بر ایشان سلام کوی ایشان بجا جواب سلام  
 مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در عین امر معروف کنه شود و سلام بر  
 شش وجه است بر بادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با اقربان  
 بوسه است و بر کودکان تمویض است و بر اهل خانه سنت است و در اخبار امام زاید بن محمد الدین رحمه الله علیه  
 حدیثی روایت کرده است با سنادی درست ماز رسول عم که بر کز از باد از خانه بیرون آید بر او مومن سلام  
 گوید خداوند غر و جل ثواب از او کردن بنده در دیوان وی ثبت گرداند و در وصایای امیر المومنین علیه  
 رضی الله عنه آورده است که اگر یک بر یک مومن سلام گوید خداوند غر و جل ثواب ده بنده از او کردن در  
 دیوان وی ثبت گرداند و فیح الاسلام بر این الدین گفته است که سلام گوینده را مست ثواب دهند و عليك  
 گوینده را ده ثواب دهند بر وی اشکال گوید که سلام گفتن سنت است و عليك گفتن فرض گفتاب از به  
 معنی است که هر سنت را ثواب بیشتر از فرضیه بود و گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است قال الله  
 علیه السلام الدال علی الخیر کفایه و در وصایای امیر المومنین علیه رضی الله عنه نیز همچنین آورده است مسئله  
 سلام حکونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام عليك و بقول علماء مار حنبله السلام عليك و رحمه الله و خیر  
 شافعی رحمه الله آنست که خدا تعالی میفرماید قوله تعالی سلام قولاً من رب الرحیم اما علماء مار حنبله رحمه الله گفته اند  
 که سلام گفتن سنت الهی است که بشب معراج خدا تعالی بی کام و بی زبان بر رسول عم گفت السلام عليك  
 ایها الذی و رحمه الله و بکایت اگر کسی از اسلام عليك گوید قنونی و بالغ لاجواب لازم نشود اگر کسی گوید السلام عليك  
 باجماع عليك واجب نیست الا سلام بر این الدین رحمه الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام گوید که سلام عليك جواب باید  
 گفتن و عليك السلام و رحمه الله و اگر وی گوید السلام عليك و رحمه الله جواب باید گفتن عليك السلام و رحمه الله و اگر وی  
 این جمله گوید السلام عليك و رحمه الله و بکایت یا بک گفتن عليك السلام و رحمه الله و بکایت و سلم علیه عباد الله

الصلوات و این زیاد نکند مسئله کرد و کس بر یکدیگر سلام گفتند اسلام بر او متوافق از علی بن ابی طالب  
دارد و اینی خواهد امام اجل بر خسی رحمه الله گفته که اگر گفتیم و تاخیر حق ده باشد از عالم نیابت  
دارد و اگر برابر نتاده باشد نیابت ندارد مسئله جماعتی یکجا نشسته اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بفر  
علیک لازم نشود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود لیکن ثواب همان علیک گوینده را  
بود و اگر یک کس را تعیین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سفت سلام نیست که کلان  
تر بر خود و تر گوید که میخام بر مصباح سلام کرد می و یکس از مصباح بر پیغام علیه السلام نتوانستی که و سلام  
پیش دستی کردی هر یک پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی افکنده می و شکستگی بود هر که توقف کند تا دیگری  
بر وی سلام گوید آن از وی بگذرد و خویش تن بینی در حدیث آمده است که نشان آخر زمانه آنست که  
ناید یکدیگر را نشناسند سلام نگفتند شهریه بر ستاهی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیز و او  
بر شاگرد و هر که بجای و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول فرموده است که من این را  
را از پروردگار خود را در آموختم که خداوند عزوجل در شب معراج بر من اول سلام فرمود که السلام  
علیک ایها البنی و رحمة الله وبرکاته مسئله چون مسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی نشایند  
بلخ جمعه الله گفته اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمه الله علیه گفته است که نشاید و مشایخ ما و از انهم رحمه الله  
گفته اند که نشاید خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمه الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و تسبیح  
گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بچوب مشغول  
شوند تا در عین معصیت محابوت کرده باشد و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود مسئله  
چون سلام گفتی دست باید داد و آن که دست دادن است است و لیکن گفت در کف باید نهادن و سراف  
انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود بافعال رافضیان مسئله بحديث آمده است از رسول علیه الصلوة  
و السلام که چون دو کس یکدیگر سلام گویند و کف دهند و جنبانند گنگانان از ایشان همچنان  
فروریزد که برگ از درخت ریزد خواجه امام ظهیری اور چند می رحمه الله علیه حدیثی روایت کرده است  
با سند و درست تا رسول علیه الصلوة و السلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف دهند یکدیگر  
نهند و یکبار صلوة گویند از گنگانان همچنان پاک شوند که کوئی همین ساعت از او رانده اند مسئله  
چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست گفت و پیشانی قبله شاید دادن یا نی بر قول ابو یوسف  
رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نشاید وجه قول امام ابو یوسف رحمه الله علیه آنست  
که چون جعفر طیار رضی الله عنه از خشن نزد یک رسول آمد رسول علیه الصلوة و السلام بر میان دو بر

وی قیل و ادله و انمودی متر عالم علیه الصلوة و السلام علی محمد و آل محمد و صحابه  
 گفته اند که آن بعد از اسلام بود باقر رسول علیه الصلوة و السلام پی فرموده ان منسوخ شده است و بعد علی باب  
 پنجم در بیان سنت نامی نماز بدانکه موجب مذہب سنت و جماعت نیست که معنی مذہب مذہب  
 و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة و السلام ثابت شده باشد و صحابه مجرم نبویان بعد از آن  
 بران رفته باشند و جماعت جمع مؤمنان باشند چنانکه امام عظمی علیه الصلوة و السلام جمعه اند علیه و صحابه وی چشم اند و امام شافعی  
 و اصحاب وی رحمهم الله چنین نیست مذہب سنت و جماعت بر سنتهای رسول علیه الصلوة و السلام و اطاعت یاد نمودن  
 محمد نیست قال النبی علیه الصلوة و السلام من و طلب علی سنتی اگر چه الله تعالی باریک کلمات الحجت  
 قلوب البررة و اہبست فی قلوب العفوة و السعة فی العیش و النعم فی الدین رسول علیه الصلوة و السلام  
 فرموده است که هر که بر سنتهای من مویلت نماید خداوند عزوجل در چهار چهر گرامت کند اول دوستی و  
 در دل بزرگان دارد و دوم سبب وی در دل بدان دارد سوم روزی را بر وی فرخ کرد و اندی چهارم  
 و یزد در دین فقیه گرداند قال علیه السلام رحمۃ الله علی خلفائی قبل من خلفاک یا رسول الله قال علیه السلام  
 الذین یحییون سنتی و یعلمونہا من جاد الموت و عوفی طلب العلم لیس فی الاسلام بدین الانبیاء و رحمۃ واحد رسول  
 علیه الصلوة و السلام فرموده است که رحمت خدا تعالی و جمل بر خلیفان من بادی سوال گرداند از رسول علیه الصلوة  
 و السلام یا رسول که خلیفان شما کی سندر رسول علیه الصلوة و السلام فرموده که آنها اند که سنتهای مرا زنده دارند و زنده  
 دیگران پس هر گرامر که بیاورد وی در جنتن عالم بود تا زنده کند بدان مسلمانان را میان او و پیغمبران کی در جنت  
 و آن در جنت نبوت است قال النبی صلی الله علیه و سلم من احی سنتی قد امتیت فهو خلیفی و خلیفۃ الانبیاء من قبلی  
 رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که هر که سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفۃ من است و خلیفۃ  
 پیغمبران که پیش از من بوده اند قال علیه السلام من سن سنته حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لی یوم  
 و من سن سنته سیئة فله وزر و از من عمل بها لی یوم القیامة رسول فرموده است که هر که سنتی نهد در میان  
 امت من سنتی نیکو ویراثه بود تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه نواب بود و در ثواب بود  
 شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که سنتی نهد در میان امت من سنتی بد ویراثه بود  
 تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه نواب بود و در وبال بود و شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی  
 کم شود قال النبی علیه الصلوة و السلام من احبب سنتی فهو من الغایین و من ترک سنتی فهو من الخاسرین  
 فرموده است که هر که سنتهای مرا احبب نماید وی از جلد رستگاران است و هر که سنتهای مرا با ندوی از جلد باکدار  
 و محن عایشه رضی الله عنہا محن النبی علیه الصلوة و السلام اند قال من و طلب علی سنتی اثنتی عشر رحمت

فی کل یوم و لیلة یوم الله تعالی ترکیبی فی الجنة مادامه منان عاقبتی بعد یقین رضی الله عنهما روایت می کنند  
از رسول عم که هر که این دو اتمه رکعت سنت شبانه یعنی رکعت اول و رکعت دوم را بخواند و در هر روز یک بار بخواند  
بنده در بهشت خانه بنا کنند و مردان خانه کو شکست **مسئله** هر که مستنهای  
رسول عم بنید بر خود و بیاردی مومن است و سنی و هر که بر خود چند اما بشو می غفلت نکند و در بجای  
بنا و دردی مومن خاصی بود و هر که چند و بر خود چند و سنی مستمع بود و هر که در اصل نه چند و سنی گرفت  
که رسول علیه الصلوة والسلام ما بر خطا دانسته بود و هر که رسول عم را بر خطا اندازی مومن نبود  
و بنیاب عم در حق دی و عید مقرر ماید **قال** فی الصلوة والسلام من ترک سنی لم یزل شقاوی  
رسول عم فرموده است که هر که سنی را از سنتهای من ترک کند و در آن شفاعت من محروم و بی نصیب  
امام از این ترک ترک اعتقاد است نه ترک بافعال اما فعل نیز نشاید ماندن که شومی ماندن بافعل بود  
که باعفا و سرب است کند و هر که ناک بافعل بود و صاحب کبره بود رسول عم فرموده است در  
صاحب کبره کان که شفاعت از برای گناهکاران بندگان از است من **قال** علیه الصلوة  
والسلام شفاعتی لا یل الکیا یمن امتی رسول عم فرموده است که شفاعت من مرا صاحب کبار است  
از است من **مسئله** مستنهای رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی افست که  
اگر یاری فواب یابی و اگر بانی نیز یکا نشوی و آن سنت مکرده است چنانکه با کلمات و اقامت و نماز جماعت  
و سحرها و شبانه و سنی و سنی که در نماز است و مسیو که مسیح موزه و ترک مسیح موزه و یکا نشود اما بانی  
مسح موزه و یکا نشود مسیح موزه جایز است و لیکن بایه عمل کردن فاضله بود و این سنت مکرده است و هر  
اگر اگر یاری فواب یابی و اگر بانی نیز یکا نشوی چنانکه نماز قطع دروزه قطع و صدقه قطع و نماز شخصی  
و نماز شب و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و مانند این **مسئله** هر چه در نماز سنت است ترک  
ناخیز و سجده سهوا واجب نشود اگر چه بفراموشی بود اگر بعد از نماز یکا نشود و بر سنی که در ابتدا و آخر  
صحبای متفق بوده اند اگر دی کفر بود و هر سنی که در ابتدا و صحابه مختلف بوده اند و با خبر متفق شده  
اگر دی به عت بود **مسئله** هر چه در نماز مرد از است است زمانه بدعت است و هر چه  
زنانرا است است مرد از است است اما این در افعال باشد اما در اکار هر چه برابرند **مسئله**  
یکبار اول گفتن فیه است و در وقت یکبار اول دست بردارد و دست است چون دست بر آرد تا یکبار  
بر قول طائوس یانی حتمه صد علیه بر سنی و بر قول ملک رحمة الله علیه برابر سرب و بر قول شافعی رحمة الله  
عنه یا بکف و بر قول عطاء یا جمعه یا سرب کوش و بر قول ملک طائوس یانی خبری خاصه است اما وجه

شافعی بر سر عهدی است که روایت میکند ابو حمزه ساعدی و عهد الصدوق رضی الله عنه که رسول عمر  
 نازک شده و وقت بیکم اول دست ناکتف بر آورد و علامه را رحمه الله گفته اند که روایت کرد رسول عمر  
 الصلوة والسلام را وضعی ظاهر شده بود یا خود را اسایش داد یا از برای تعلیم احکام را اما اگر کسی  
 در وقت بیکم اول دست ناکتف بر آورد و اند که باز نازک شده باشد اما اگر کسی را که وضعی نبود  
 باید که دست تا بر سر گوش بر آورد که روایت میکند انس بن مالک و ابل بن حجر و ابن عباس و اب  
 و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول عمر در وقت  
 بیکم اول دست را تا بر سر گوش بر آورد و امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که هر که این وقت  
 معارضه یافته تا بنویسم بر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول ابن حجر عمل کنیم به سه قول عمل کرده  
 میشود و چنانکه بر قول مالک رحمه الله علیه بر او انگشت برابر سر و بر قول شافعی حجتی الله  
 ساعدی دست ناکتف بر قول علامه را رحمه الله گفته است تا بر سر گوش و امام عظیم ابو حنیفه  
 رحمه الله گفته است که حدیثی من رسیده است مشهور و امیدوار چنانکه فردا قیامت انسانها  
 بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشند و فرشتگان عذاب و براسوی و در رخ پی  
 خطاب از حضرت عزت در رسد که دست از بنده من بدارید که در بار خزان من طاعتی است که در آن  
 خیر نیست فرشتگان دست از بنده باز دارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که ای بار دگر ایان  
 طاعت بود که از این خیر بود خطاب حضرت عزت در رسد که بنده ازندگان من در دنیا نازک شده و در وقت  
 بیکم اول دست ناکتف بر آورد و تو بر امام معروف کردی که دست تا بر سر گوش بر آید این امر معروفی است که ترا  
 بفرمات آن تا از تنی رخ نجات دهی پس معلوم است که دست تا بر سر گوش بر آورد و اولی و دوم  
 بیکم اول دست بر سر باید مشین و انگشتان را و او گفته است سوی قبضه و گفت ما از او دارد و سنت است که  
 دست را بر سر برد و سر بر دست نهاد که اگر بر سر دست آید این طاعت بود و اگر کسی گفت یا ای دی بار که خیر  
 امام را به فرموده الله علیه گفته است که در نماز نازک شده باشد و آن بر معنی رکوع یا باشد و هیچ الاسلام  
 بر طایفه بن حزمه الله گفته است که اگر بر رکوع خیزد یک مرتبه بنماز نازک شده باشد و اگر بقیام نازک شده باشد  
 نازک شده شود صلی الله علیه و آله حزمه الله علیه گفته است که در وقت بیکم اول دست کشاده باید در پیش و مراد آن  
 کشاده و در انگشتان است چنانکه شست بر بار و پیش خود بنماز و چون پای بطل بر آید و چون پای  
 کشتی خود و آرد خیزد بر وجهه الله گفته است که کشاده و انگشتان چندین تکلف نکنند چنانکه بنده بر آید و این  
 حزمه الله علیه گفته است که در جایی تکلف باید کرد آن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از آن گفته که در وقت است



تا خم از آن سیر در دو نیم از دستها بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان بخت شفت دارد تا هر طرف  
 انگشت می سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی اذا سجد العبد المؤمن سجد کل عضو منه  
 فلیوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول فرموده است که چون بنده سجده آورد هر چه در دکار را باید که با هر  
 اعضا سجده آورد پس که سویی قبله آورد از اعضا خود تا بهیچ عضو می از قبله نافتد نشود تا نانو اند محسوسه تمام می  
 به است و یک سر سجده آوردن خداوند عزوجل او را انگشت دست و ده سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی دست  
 و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو محسوسه سه جای دست بر سه دشتن است یکی در وقت تکبیر اول  
 دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست بر او مسلمان نهاده یوسف القاضی اجماعه الله علیه گفته  
 است که من این سه سنت را قیامت کردم پروردگار من چه چیز کو خطانید یکی انگه در جلای عویر شدم و دوم آنکه  
 تو اگر شدم سوم آنکه مقتضای عالمیان شدم مردیست که بعد از وفات امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه چند کس بودند  
 که علم را حیا کردند یکی از ایشان خواهر امام اجل شریحی رحمه الله علیه بوده است در عهد دی عالمی بود و بر بلند کرد  
 و باور چند فرستاد در راه چون وقت نماز آمدی بنده را از خوابه کشاده شدی طهارت ساختی و اگر نایاب  
 آب بودی تیمم کردی و با ننگ نماز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن مولکان جماعتی سبز پوشان دیدند  
 که بیامدندی و بخواه اقتد کردند چون نماز تمام کردی خواهر مولکان گفتی بیایید و این بنده را باز بر زمین  
 ایشان گفتندی ای خواهر ما که دست شمار دیدیم سپس در حق شما پیش ازین معاملت ننمیکم خواهر مر ایشان را  
 من امروز پروردگار را می خداوند عزوجل را بجا آوردم تا روز قیامت در غام شما مور با مر این عالم آید  
 امرویی بجا آید تا از ظلم و بی عدالتی بیدار بنده را بر نهاده ای من میرفتند چون بگوشان رسیدن  
 خواهر آنجا توقف بیشتر کرد خواهر را گفتند از چه معنی است که اینجا توقیف بیشتر فرمودی خواهر گفت که درین  
 گوشه آن خواهر آسوده است که بر روی بی خطا ننوشته است خواهر را گفتند که خواهر غیب کی می گفت و عباد  
 اما بحکم حدیث رسول میگویم که این بنده بزرگ همیشه مر بی علما بوده است و دانشمند از انظار کمر و دست  
 چنانکه پنجاب میر میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء کم کتب علیه خطیة فی ایام حیات  
 رسول فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بروی بی خطا ننویسند تا ما دم که زنده بود و این خواهر  
 دوست دارد علم و علما بوده است قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب رسول علیه الصلوة والسلام  
 فرموده است که قیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواهر باور چند رسید و در آنکس و زن اقامت گفت حاجت  
 بر پای شد خواهر اندر آمد تا نماز گذارد امام تکبیر گفت دست در آستین بود خواهر آن صنفهای آواز داد که تکبیر باز  
 گوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود خواهر باز گفت که تکبیر باز گوی هم دست در آستین بود خواهر باز

گفت همچنین تا سه بار تا آنکه بار چهارم امام روی بماند که خوانند و گفت تا آنکه شاید تا خواجہ امام اجل خمس ایستاده  
گفت ای امام گفت که در یک گیر خصل گفت ای امام دست در پستین میگذاری و بگیر میگوی امام گفت دست بر آرد  
سفت است و اگر دست بر خازم بر خاز اندامه نشود و خواجہ گفت در آنکه شود و لیکن دست در پستین و بشستن و بگیر گفتن  
سفت زمان است و در آنکه گیرد کسی آتش اگر در آن که بسفت زان بر خاز اندامه مسکت در وقت بگیر اول سخت دست  
بر آرد و بگیر که بد آنگاه دست بر آرد بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه و باید که بر آید بر قول امام اعظم ابو حنیفه  
و محمد رحمهم الله سخت دست بر آرد آنکه بگیر که بد و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه آنست که چون ببرد و چون  
آدمه میشود باید که بد و برابر بود و اما بر قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست بر آرد و در نفعی است  
و بگیر گفتن اثبات اینجا که کلمه شهادت اول نفعی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی جان باشد که خداوند  
خود جل بزرگ نیست از هر چه است و باشد عبادت و طاعت او بزرگتر از هر چه کار با چون بگیر گفت و سخت است  
گیر دیا و بخیر دارد و از ای رحمه الله علیه گفته است که بخیر است خواهد پیش گیر و خواهد آنچه دارد و اگر آنچه دارد  
ببخش بنویشت برسد ثواب نیز بیشتر باشد و دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوٰۃ والسلام قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام  
افضل الاعمال اطراسی است و او استخفا علی البدن رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است که فی فضلین اما ان  
که سخت تر بود بر من یعنی چه از آن پنج بن بیشتر رسد اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که دست او بخیر است و شستن عرف عاده  
بر و ن نماز است و لیکن دست پیش کردن بطن بطن بزرگتر است و این سخت است و در پیش گیر و باید بر قول شافعی رحمه  
علیه السلام سینه بندد و بر قول مالک رحمه الله علیه در زیر ناف گیر و بر قول علماء ما رحمهم الله سینه بندد و هم بگیر و زیر ناف و بر قول  
شافعی رحمه الله علیه آنست که خداوند عز وجل میفرماید فیصل لبک انحر مراد از این آنجا آنست که در نماز دست بر سینه بندد و علماء  
ما رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمه الله علیه باین آیه را تفسیر کرده است تاویل این آیه نیست و الله اعلم فیصل لبک صلوة  
الجهنم و انحر الخ الجوز یعنی چون نماز عید که از دیگر فراموشی کنی و این اختلاف را از صدر راقده است که در ابتدا اسلام  
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهاده و بعد از حاجات کردی که خداوند سینه را از یکدیگر کرد و آن هر یکی را  
از ایشان مقرر و مقصودی بود نیست امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای برادر گداز خود سینه بست  
و آن یا آنست و معرفت است بر من که در او امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهاده و بعد از حاجات  
کردی که خداوند باطن بر اندام حرام نگذاشت و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست بر سینه نهاده و نیست وی  
آن بودی که ای برادر خدا یا فرج بر اندام حرام نگذاشت و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دست بر سینه نهاده و نیست  
وی آن بودی که خداوند او را علی سینه نهاده و فیصل خود را از او بعد از حاجات کرده و خداوند او دست رسول  
صلوات و سلام بر او کرد و آن پس بر او ابتدا و اسلام بود و با خود رسول علیه الصلوٰۃ والسلام من حدیث فرمود

[illegible]

قرائه آغاز کند و عاود کند و بانی بر قول شد فی رحمة الله این دعا را بخواند که رب انی اطلب تعونی علیما کثیرا و عیلت  
 سوء فایغفر لی معفوة من عندک فانک لا یغفر الذنوب الا انت اما علما یا رحیم الله گفته اند که این دعا خواندن است  
 و یک بار در آخر قرآن قشید خواند که روایت میکند ابو بکر صدیق و ابو هريرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة و السلام  
 ما را این دعا را آموخت و وصیت کرد که آخر قرائه قشید و هر نازی این دعا را بخواند تا هر چه می آید باشد و او را  
 خداوند عفو و جل آن بهم با کفایت بکشد مسئله عفو گفتن در نماز سبک است و در خواندن وی قشید را  
 اختلاف است بر کس خبری اختیار کرده اند اختیار ابو عمر و عاصم و ابن کثیر رحمهم الله عفو بالله من الشیطان الرجیم  
 و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زاده الحنفی طرق سبیه اعوذ بالله العظیم السميع العظیم الشیطان الرجیم بسم الله  
 الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کشاف العوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله یواسی السميع العظیم بسم الله الرحمن الرحیم  
 و اختیار حمزة چون جمع باشند تسبیح بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذار باشد تسبیح بالله  
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفته روایت است از اصحاب نیست که مردی نزدیک کشاف اندام  
 و چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله یواسی السميع العظیم بسم الله الرحمن الرحیم کسی گفت که معنی خواندن  
 که این اختیار است که من از شیطان یوسف القاضی رحمه الله علیه چنین خواندم وی مرا معنی کرد و گفت چنین بخوان  
 که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام عظیم ابو حنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام عظیم  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت مرا استاد من حجاج رحمه الله مرا چنین آموخت و حماد رحمه الله علیه گفت مرا استاد من ابراهیم  
 چنین آموخت و ابراهیم نخعی رحمه الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمه الله چنین آموخت و علقمه رحمه الله علیه گفت  
 که مرا استاد من عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین آموخت و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة  
 و السلام چنین آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا برادر جبرائیل همچین بمن رسانید و جبرائیل علیه السلام  
 فرمود که مرا برادر میکائیل علیه السلام همچین بمن رسانید و میکائیل گفت که برادر اسماعیل بمن  
 بهم چنین رسانید و اسماعیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچین نوشتم و بدیدم که اعوذ بالله  
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید  
 داشتن با عوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حدیثی روایت کرده است از خود  
 امام زاهد فی الدین رحمه الله علیه و خواجہ امام فخر رحمه الله علیه با سند درست تا بر رسول  
 علیه الصلوة و السلام که بنده مومن چون با برادر خرد و دود بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان  
 الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدا می عفو و جل فرستد تا آن بنده را از شر و بوان نگاهدارد  
 و آن فرستگان دیو را از دل آن بنده خن بماند چنانکه در یاد بستاند و آن بکشد و از تاب و آن

اعرابی تاب خوردن آید آن اعرابی با چوب دستی آن اشتر را از آب خود رشت و فرستگان دیوانه انداز  
وی بچیان رسانند و او را امام صفی الدین جامی رحمه الله صدیقی روایت کرده است از رسول علیه  
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بباد و بر خیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران  
در عسل راقند چون دانه بار که بگوید اعدو با الله من الشیطان الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل  
فرشتگان را فرستند تا دیوان را از دل آن بنده بپرانند چنانکه با باد بزن عسل زنبور و کس را از  
عسل دور کنند و اعدو و کفین قنارت مرقرا از اجناس است که چهارت در خانه است **مسئله** اعدو و کفین  
در نماز سنت قیام است یا سنت قناره بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد و جمهور امامیه سنت قناره است و بر قول  
ابو یوسف رحمه الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جامی بدیدار که مقتدی و قناره امام اعدو گوید یانی  
بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد و جمهور امامیه گوید بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه میگوید که وی متبع شمار  
میدارد اما چون سبق بقضا است به قناره بر خیزد و اتفاق است که اعدو گوید بر قول ابو یوسف رحمه الله  
اشکال آید که انجا بقضا است اینجا باید که گوید اما خود امام اجل خیر سی رحمه الله علیه گفته است  
که سبق و دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منفر و آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم انفر او گرفت  
باید که بگوید چون اعدو گوید پیش از قناریت گوید یا بعد از قناره بعضی مشایخ رحمه الله علیه گفته اند که بعد از قناره  
گوید و به قول ایشان است که حق تعالی میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایت  
آنست که پیش از قناره گوید و اعدو و کفین نیاید که قناریت بخاری عمرو جل از شر شیطان پس نخست استعذ و کار باید  
ساختن نگاه کار در آمدن چنانکه نخست نیاید ساختن نگاه بازانه آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفته  
در نماز بر قول مالک رحمه الله علیه مستحبست و بر قول شافعی رحمه الله علیه فرضیه است و بر قول حنابل و امامیه سنت است  
و بر قول مالک رحمه الله علیه سنت است که روایت میکند از مروان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز قناره  
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم بخواندی پس مالک رحمه الله علیه گفته است که بسم الله که نماز فرضیه بودی یا سنت بودی  
رسول علیه السلام و السلام گفتی و بر قول شافعی رحمه الله علیه سنت است که روایت میکند از عیاض بن عیاض رضی الله عنه که رسول علیه  
الصلوة والسلام نماز قناره خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله که رواست که شافعی رحمه الله علیه گفته است که بسم الله از  
فاتحه است و فاتحه نیست آیه است و خواندن فاتحه یا بسم الله در نماز فرضیه است و این از شافعی رحمه الله علیه قول است  
اما صحیح قول وی آنست که فاتحه نیست آیه است اما بسم الله از فاتحه است اما علمای اجماع گفته اند که نعمی گویند چنانکه مالک  
گفته است و اثبات گویند چنانکه شافعی گفته است و لیکن گویند سنت است که روایت میکند بن لک رضی الله عنه که  
من و قناره رسولی علیه السلام نماز که او هم در قناره که برای صحابه رضوان الله علیهم و علیهم السلام نماز که او هم

و شنیدیم که ایشان در نماز بسم الله نذر گفتند و من نیز در قضا ایشان نرم گفتیم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند  
 و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن است و لیکن گفتند که فرضیه است پس اگر فرضیه بودی در سجده تقصیر  
 نکردی و دیگر آنکه بسم الله در نماز فائحه نیست و فائحه بفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر آنکه رواست میکنند  
 بسم الله بن ابی بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که بفت آیه فائحه را خواند خدا ای او را  
 بری بفت طبعی آسمان زمین نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و هفت در دوزخ بر وی بسته گرداند و هشت  
 در بهشت بر وی گشاده شوند و هفت اندام و برابر آتش دوزخ حرام گرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام  
 فائحه را هفت آیه فرموده هشت فی الکرم الله در نماز فائحه داریم هشت آیه شود و هشت را مساوی نمود هفت یا  
 یا بکراته میانه بود که همچنین روایت میکنند ابو بریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال قال جبریل الله  
 تعالی ان الله تعالی یقول سمیت الصلوة وینی وین عبدی فصین اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول  
 الله تعالی الحمد لله عبدی و اذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی انما الله انما و اذا قال العبد مالک الدین  
 یقول الله تعالی مجدی عبدی و اذا قال العبد یا ایاک نستعین یقول الله تعالی یا ایاک نستعین وین عبدی  
 و عبدی یا ایسا پس معلوم شد که بسم الله در نماز فائحه نیست و گفتن بسم الله در نماز فرضیه فی و لیکن باید که بگوید یا  
**مسئله** چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی همه الله علیه در نماز بلند خواندن میباید که در نماز نرم  
 خواندن نرم گوید و بر قول علماء ما رجمهم همه جاها بی نرم گوید و بر قول شافعی همه الله علیه نیست که معاویه  
 رضی الله عنه مرصحا یا رضی الله عنهم جمیع الامامت کرد و بسم الله در نماز گفت بعد از فراغ نماز و بر اطماعت کرد  
 که معاویه یا زنازه جزی که کردی گفت چه کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم  
 بایستی گفت صحاب اطماعت و بر آنکه دندی علماء ما رجمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش نگردد  
 جواب ایشان گفت که من بر قضا رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قضا کبریا صحاب را بر خواندن  
 علیه السلام مجعین نماز گذاردم و شنیدیم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتیم و دیگر آنکه بسم الله  
 عبد الله من فضل رضی الله عنه مرصحا یا الامامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز بدش گفت ای  
 بسم الله درین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای  
 پدر اتفاقا یعنی ناگاه بر من رفت بعد ازین گویم بنابر آن بود که وی از جوانان صحابه بود که کبریا صحاب  
 بوی آخند کرده بودند و بر امامت کردن نخستین بود و براد هشت ایشان بروی خود گرفت بروی  
 بسم الله رفت که بانه گفت و اگر کسی را همچنین آخند بفراموشی بلند گوید یا که نبود اما باید که بعد  
 از آنکه بگوید بسم الله مرصحا یا الامامت است امام را باید که چنانچه خبر نرم گوید

اعوذ بالله وبسم الله وقرأت تشهد و آمین و بروایتی بر بنا ک الحمد **سُئل** بسم الله که بر سر سوره یا میگوید  
 و میگوید سوره است یا فاضل گفته میان سورتین از صحاب شافعی رحمه الله در روایت است که روایت  
 آنست که از سوره است و دیگر روایت آنست که فاضل گفته سوره است و بر قول علماء از جمله بسم الله فاضل گفته  
 سوره است از سوره نیست دلیل بر آنکه سوره انما اعطینا را در همه مصحفها سه آیت میگویند و بسم الله الرحمن الرحیم  
 باومی میگویند پس اگر بسم الله از سوره بودی بایستی که چهار آیه نوشتندی و دیگر عبد الله عباس رضی الله  
 عنه از امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المؤمنین از چه معنی است که بر سر سوره بر  
 بسم الله نوشتی گفت ای عمر زاده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سوره بسا لولک عن الانفال اتی مشبهه  
 و برین روشن نشد که اینجا فاضل کردنی است یا بی بسم الله نوشتیم که نباید که اینجا فاضل کردنی نباشد و  
 فاضل کرده باشم چون جمع گفته قرآن بسم الله را فاضل گفته سوره فرموده است پس معلوم شد که فاضل گفته  
 سوره است نه از سورت اما اتفاق است که بسم الله از قرآن است قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن  
 الرحیم آیه تمام است یا بی بر قول شافعی رحمه الله علیه آیه تمام است جنب جائز و نفسا انشاید خواندن و بر قول علماء  
 از جمله بسم الله آیه تمام است تا از اینجا بخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم **سُئل** انشاید از قرآن خواندن را  
 انشاید یعنی جنب انشاید که نیست قرآن خواند اما انشاید را کار را انشاید خواندن چون بیت دی قرآن خواندن بود  
 و ابتدای کار را بسم الله باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام **قال** البقی علیه الصلوة والسلام  
 امری بال لم یبد ربنا الله فیه بر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر کاری که با خطر بود که ابتدا روی  
 از ذکر نام پروردگار نبود آن کار نام بود **سُئل** در نماز بسم الله چه وقت گوید حسن یا از امام اعظم ابوحنیفه  
 رحمه الله علیه روایت میکنند که در قیام اول گوید بسند بود و ابویوسف رحمه الله از امام اعظم رحمه الله علیه روایت میکنند  
 که هر قیامی که نشود باید که بگوید تا یقین از عهد پروردگار این رجاء از محمد رحمه الله علیه روایت میکنند که در میان  
 سوره و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ از جمله بسم الله در وی فرقی گفته اند که اگر امام است و نماز بلند خواندن است و هر چه  
 قیام اول گوید بسند بود و اگر تنها گذارست یا نماز زم خواندن است باید که بگوید قول عمل کند تا بایسته نواب باشد و  
 اختیار شمس الانبیاء الحکماء آنست که تنها گذار باید که با اولی گوید و میان سوره و فاتحه بگوید و بر سر قیامی  
 بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز و استماع باید و شستن بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باید گفت که روایت میکنند  
 خواجہ امام محمد طیار رحمه الله علیه که فردا قیامت اسما و صدق اهل عرصات مستحب عقوبت شده باشند و فرستگان  
 عذاب ایشانرا سوی دوزخ می برند پس آن جوانان را گویند که شما پیشانید که حالی شما قوی تر بوده است و در وقت  
 و جوانان پیروز را گویند که شما پیشانید که در دنیا شما مقتدیان ما بودید باز پیران زمان را گویند که شما پیشانید

فرضه است اما عدد ذکر کرده است و چه قول علماء که فرضه میدانند آنست که قیام رکن است از نماز است  
 و روی فرضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیح نیز و ایشان فرضه بود که هم بایست  
 در سجده علماء را محمد الله گفته اند که تا خواندن قرآنه را در قیام بایست و البته ایتم قوله تعالی فاقروا  
 یا یسر من القرآن آنفاکی است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فرضه نیست آن نیز  
 بایه است ایکن تعیین در نماز با هر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فرضه  
 بود و دلیل بر آنکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم و بحمک در وی سنت است و قعده آخرین فرضه  
 قرآنه کشیده خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیح در وی سنت است  
 فرضه فی مسکن چون سر از رکوع برآورد سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نبی و یک شافعی گفته  
 بر نماز که از نه هر دو باید که بگوید حسن زیاده از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذار بر دو باید  
 که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذار یکی گویند پس نه بود مسکن چون  
 یکی گوید که ام گوید تا فاضله بود و خواه امام زاید رحمه الله علیه یا جابر معین و مبسوط را در کس کرد و بایه بیرون  
 آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضله بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه امام باید که هر دو را بگوید و بر قول امام اعظم  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود و چه قول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه آنست  
 که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی  
 کونیه نماند نه شود و تحت این معید در آید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون الا للفعالون و دیگر  
 آنکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است و دلیل بر آنکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز مقتدیان  
 پس حال امام قوی تر از حال ایشان پس باید که در وی نیز پیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که  
 چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد  
 از گفتن مقتدیان افتد پس در هر یک حال هم مقتدا بود و هم مقتدی روان بود و بر آنکه موضع امام نشود و در رسول  
 علیه الصلوة والسلام و حدیث فرموده است مکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا  
 فرموده است نیست قال النبی علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس و دعویهم لادعی الناس و ما تقوم و اما لو لم یکن الله  
 علی الطبیعی و الیهیمن علی من اکره و لا علیه الصلوة والسلام که البیة علی المدعی و الیهیمن علی من انکر این حدیث است  
 است بر که منکر شود کافر شود و بجا بر علیه السلام چنین فرموده است که بر هر مجاری که این حدیث را در خانه  
 اگر در جلش تعجب بود ختم کار آن مجاری بر سلامانی شود و اگر در جلش تأخیر بود خدای عزوجل مر در استناد بر رسول  
 علیه السلام فرموده است که اگر این آدمیان را مادی بر یکدیگر دعوی بخارند و دنی بجهنم آید و یا اهل بیت را



بنده باد و در مکه که کند و این حکم آنوقت داد و بخاطر علی السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه  
الصلوة والسلام فرموده است که هر بیماری که این حدیث بخواند خدای عزوجل من بیمارانشده و پادشاه  
امرو دنیا فرمود حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه در حق نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است  
مشترک و متساوی میان امام و مقتدی آن رسول علیه السلام خود قسرت کرده است میان امام و مقتدی آن

الذی علیه الصلوة والسلام اذ قال الامام سمع الله لمن حجه قوله ربنا لك الحمد و از قیامت عبد الله مسعود رضی الله عنه  
روایت کرده است که امام چهارم را بدید که نرم گوید و خود و بسم الله و این قرات تشهد و بر دانی ربنا لك الحمد تصحیف  
بر دانی فرموده است پس امام را نشاند که گوید و در نماز ادب که آنجا توقف بیشتر میشود تا قبول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
علی کرده شود و در این روایت دلیل میکند که بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو گوید **مسلم**  
مسجد رو و آنچه بر زمین نهد بکمر است باید که نخست از ابرو زمین نهد که نسبت به زمین است چنانکه از نو دو ستار و بینی  
و پیشانی این سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها بپاگاه از نو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گفته است  
رحمة الله و در قول دوی گفت که رسول علیه الصلوة والسلام بچنین سجده رفته است اما علما را هر چهارم الله گفته اند که آن  
در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام اضعفی بوده است که خود را آسایش داده است و بانو و از برای  
سنان احکام کرده باشد تا اگر کسی اضعفی بود همچنان سجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی که اضعفی نبود باید که آنچه بر زمین  
نزد که بود نخست از ابرو زمین نهد **مسلم** در سجده و تنها یکا نهد بر دایت صلوة خواهر امام اجل خیرسی رحمة الله  
علیه را بر زمین نشاند چنانکه در وقت کبر اول که اگر در گوش می در می بود بر پشت دست می افتد و بر دایت صلوة  
خواهر امام بکمر خواهد بود از حنظل الله تعالی علیه و تنها بدون نماز گوش نهد تا بر آفتاب وی آزاد ماند تا قوت بر آفتاب  
مسجد در سجده چشم باز باید داشت که سنت است و فرزند آتش بر عت است و نظریه لوگ نمی باشد که بنده مومن بقیامت  
از خاک تیره بر آرد و نظرش بر نوز نمی بود و مانند کد ویش از خاک تیره سفید انگیزه شده است با سپاه بنده مومن چون این  
سنت را اقامت کند خداوند عزوجل قیامت وی و بر از خاک تیره سفید بر انگیزد و عبد الله مسعود رضی الله عنه  
روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز رود  
خداوند عزوجل چشم وی را از روز نکند و در روزی اعرابی بنزد یک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول  
علیه الصلوة والسلام نماز فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد خداوند عزوجل و بر از روز چشمش امان که امت کند  
عبد الله مسعود گفت علی اعرابی گفت من این سنت را اقامت کردم و هر از روز چشم آمد عبد الله مسعود رضی الله عنه  
و بر از روز خواهد آمد گفت کی آنکه روز بودی که مرا نزل آفتاب رحمانی و حکم سجده ای بنابر پیشانی رفته بودی است  
اقامت این سنت میان مردمی باشد و بدید که آنکه اصل بنده بر حق واجب است و حکم حق مرئوسه را واجب است



معصوم بود از صغیره و کبیره که بر کار کنه نشده اما با وجود آن چند انی طاعت و عبادت زیاده ای آورده بود  
 که البته بهای یابی مبارکش را آورده بود نتوانست همچنین شستن بضرورت همچنان شسته اگر کسی را ضرورت باشد  
 همچنان نشیند باک نبود اما اگر کسی را صغری بود نباید که همچنین نشیند که علماء را رحمهم الله گفته اند که روایت میکند نامر  
 مومنان عاقل و شایسته بقرضی الله عنهما که روزی رسول علیه الصلوٰة والسلام بجهه اند را دید یکی از عیالان رسول  
 علیه الصلوٰة والسلام همچنین قعده شسته بود که بای چپ را کشته اند و بود و بروی شسته و بای راست را  
 پنج نهاده رسول علیه الصلوٰة والسلام بر او منع کرد که همچنین چپ را شستی که همچنین قعده شستن سخت  
 مردانست و سخت شستن است که هر دو پا را یک طرف بیرون فرستد و دست بر زمین نشیند که بنا بر کار شستن  
 است و مادر بای اول گفته ایم که هر چه مرد از زنا در نماز شستن است زنا را بدعت است و هر چه زن از زنا شستن است  
 مرد از زنا بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مرد از زنا بدعت بود و نشاید مسلم  
 قعده آخیره شستن فریضه است قرات تشهد خواندن بقول علماء را رحمهم الله واجب است و بقول شافعی رحمه الله  
 علیه فریضه است و در خواندن قرات تشهد مرصحا به را رضوان الله علیهم جمیع اختلاف است و هیچ قول از اقوال  
 ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرات تشهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار  
 کرده است و قرات تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری  
 را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علماء را رحمهم الله اختیار کرده است  
 و قرات تشهد امیر المؤمنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بای و او است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری و علیه  
 مسعود رضی الله عنهما با و او خواند و قرات تشهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ  
 لِلطَّيِّبَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الْإِكْبَادِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا وَابْنُ قَوْلِ الْمَلِكِ كَرَّمْتَهُ قَرَأَهُ تَشَهُدُ عَلَيْهِ  
 عَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِأَجْمَعٍ خَوَّانَهُ كَرَّمَاتِ التَّحِيَّاتِ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ لِلطَّيِّبَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الْإِكْبَادِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا وَابْنُ قَوْلِ الْمَلِكِ كَرَّمْتَهُ قَرَأَهُ تَشَهُدُ عَلَيْهِ  
 بنود و این قول را شافعی گرفته است رحمه الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خواند  
 که التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ لِلطَّيِّبَاتِ بِأَجْمَعٍ خَوَّانَهُ كَرَّمَاتِ التَّحِيَّاتِ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ لِلطَّيِّبَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الْإِكْبَادِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا وَابْنُ قَوْلِ الْمَلِكِ كَرَّمْتَهُ قَرَأَهُ تَشَهُدُ عَلَيْهِ  
 عبد الله مسعود رضی الله عنه را چنین خواند که ما میخوانیم و این قول را علماء را که گفته اند رحمهم الله حقیقت رحمه الله علیه  
 گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود ابو موسی الاشعری نیست و لیکن آنکه علی بن ابی  
 رسول علیه الصلوٰة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابه را اختلاف است  
 کدام قول کرم رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه خوانند که و لیکن سابقه  
 رحمه الله علیه در سبب شستن بود و سابقه ای اندام و سوال کرد که تو او را و این امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه فرمود که

بودین سائل گفت بارک الله علیه وکذا بارک فی الاول الا چون این سائل بیرون رفت بهیچ باب از این که  
 حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام سلطان ما را نه از سوال سائلان  
 شد و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرأت تشهد با کی و اوست باید  
 و او این جواب گفت که باید و او وی برین دعا گرفت که خداوند عزوجل بر عمر تو برکت کند و چنانکه بر خست  
 تو یون برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مباركة تریثون لا تشترق و لا تغرب و امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه  
 گفته است که مراد استاد من از قرأت تشهد باید و او تعلیم کرده است و دعا و رحمة الله علیه گفت مراد استاد  
 من از این تخم غمی رحمة الله علیه قرأت تشهد باید و او تعلیم کرده است و این تخم غمی گفت مراد استاد من علقه  
 رحمة الله علیه گفت که مراد استاد من عبد الله مسعود قرأت تشهد باید و او تعلیم کرده و عبد الله مسعود فرمود  
 گفت که رسول علیه الصلوة و السلام دست مرا گرفت و قرأت تشهد باید و او تعلیم کرد و چنانکه کسی صورت  
 از قرآن در آن روز که اله و او و تقدیم و تاخیر کرد و نگاه دست مرا گرفت و گفت چنانکه در قرآن کم زیاده  
 نشاید کردن و در قرأت تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة و السلام در حق عبد الله مسعود  
 رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله** من ضیت لاسی بارضی بهما این ام عبد جویز  
 باید که کسی قرأت تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از شیخ رحیم الله گفته اند پیش از آنکه قرأت تشهد آغاز  
 کند باید که این دعا بخواند بسم الله خیر الامصار اما ظاهر روایت است که ابتدا از انجیبات کند که شب مجرای رحل  
 علیه الصلوة و السلام ابتدا از انجیبات کرد چون قرأت تشهد را مقدار عبده در سوره برساند بگشت بر او روایت  
 یانی قولی امام زاهد فرموده رحمة الله علیه شیخ درین میگوید روایت بیرون آنکه بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد بن حنفیه و احمد بن حنبل  
 دلیل میکند بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه بر او روایت است چون بر آید و چگونه آید و فقیه ابوحنیفه رحمة الله علیه است  
 که اینها را با وسطی حلقه کرد و بسیار بر آورد و بعضی شیخ گفته اند عقده پنجاه و سه کیه و اما این سخت طلبا مقدم است  
 متاخران با خبر نمی کرده اند و نسخ شد با بر آنکه این قول را در فضیلت گفته اند چنانکه در ابتدا انکشتی و بخت است  
 رست و دشمن رست بعد و رسول علیه الصلوة و السلام انکشتی و رست رست و دشمنی و صحابه و انبیا علیهم  
 اجمعین و رست رست و دشمنی چون در فضیلت و ان غلو کردند میان دست چپ کردند از برای تعوی  
 ایشان را و دیگر آنکه شافعی ندید میان عراق کور و اسامی و از سافندی چون در فضیلت و ان غلو کردند ایشان  
 از ان مانند چین بسیار و در شهر میسازند و دیگر و ابتدای سفره و دشمن رست بود رسول علیه الصلوة  
 و السلام سفره و دشمن اما شومی با احتیاط علیهم الصلوة در میان آمد سفره و دشمن بدانام شد سیان که کسی  
 خور اساقف از برای تهمت ایشان از این انکشت نیز بر آوردن در رست و بر آورد و صاحب فقه

[illegible]

در یاد و خدمت گفتند ایشان از چندانی که ایشان از روی خشوع و شوقند خاکسار و مکتوبه ساز باد گفتند که این چون  
خدمت بر پایه پیغمبر نهادم گفت هر کدام تو بگفتی و در حمله مگر بد خاکسار و مکتوبه ساز باد گفتند این **مسئله** در  
بنگاهها نام رسول علیه الصلوة والسلام سبک و نیکو صله گفتن شاید باقی نرسم شاید گفتن بلندنی از نعلی  
آنکه ایشان را نیست عبادت نیست مراد ایشان کرمی به کمال است چون تو نرم گوی خداوند عزوجل تو عبادت  
در دیوان تو ثبت گرداند **مسئله** چون تو صلوة بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا  
بگوئی بدر ملت ابراهیم خلیل علیه السلام و اولادش را دعا بگوئی خداوند عزوجل تو عبادت را نگاه داشت خود را  
دعا بگوئی تا تو از مرده شوی دعا تو در حق دیگران مؤثر افتد نگاه مادر و پدر را دعا بگوئی و دست خدایا دعا بگوئی  
و بقیت مونسان را و مونسات را و حسنات و صیالحات و خیرات عالمی را و از هر یک یکان حضرت ربانی کردی و هر یک کمتر  
از این دعا گوید ثواب نمازش کمتر **قال** علیه الصلوة والسلام صلوة ابراهیم علیه السلام و المومنین المومنانة فهو خدایا خیر صلوة رسول  
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در وی مومنین و مومنانه را دعا بگوئی آن نماز تمام باشد نگاه سلام و بی  
بیکر و آیه آنست که سلام او آن سنت است و بیکر و آیه آنست که واجب است **مسئله** چون سلام دهی نیست کند  
جهت کند محمد حسن حرمه علیه السلام علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فضل و بدیاض فرشتگان بر خواجه امیران و عوام فرشتگان  
بر عوام امیران یعنی سلام بر بر فرشتگان بر امیران چون کتاب صلوة را تصنیف کرد فضل و بدیاض امیران بر خواجه  
فرشتگان چنانکه اخبار و عوام و امیران بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام بر بر امیران و فرشتگان از خواج  
امام اهل بحر حرمه علیه السلام گفته است و اینها را بر زبان گفتن حاجت نیست بدل نیست کند که سلام بر اهل اسلام باشد  
بود تا اگر زبان گوید یا آیدش که از نماز روی چیزی از فریضه باقی است نمازش نپا شود و نه آنکه بدان نماز نپا کند و  
در آمدن نماز که فریضه است چون بدل نیست کند و او ای بدیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیست کند **مسئله**  
چون سلام دهی ابتدا از راست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم یا ایها الناس فان بعد تعالی یک الیاسین  
کل شیء حتی السفل و الشعل و آیهی و الترحل چون سلام دهی خوش بگردانیدن خبر آده است که سنت است که چون  
رسول علیه السلام سوزی است سلام گفتی خیار چپ مبارکش را و بدندی و چون سوزی چپ سلام گفتی خیار راست را  
مبارکش را و بدندی در پادشاه اسلام بران الدین حرمه علیه السلام آورده است همان روی که سلام او ای همان روی و بدندی  
طحاوی رحمه الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کتف و شستن سنت است نیست صفت نماز خاشعان  
از امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان تمامت خشوع در نماز چیست امام عظیم علیه السلام فرمود  
رحمة الله علیه فرمود که خاص من خواهد یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که بگفتن کم شود و وجه آنکه  
گفتیم آنست که چون میروند نماز شروع کنند از آنکه چون بسیار روی بگفتن خاص است که چون نماز شروع کند و اولی

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که در میان هیچ چیزی و گنجینه نباشد و نماز کند گاه پروردگار را خاص و عام  
 اندر غایت آید و بهیچ شئند و باخلاص گذارند و بصدق بسیار اند و خوف باز گردند نسبت خدمت نماز شایان و  
 عام احوال است و این تقاضا شست و شوی کل گذارند و بسیارند و این باز گردند و وعده خاشعانه چسبند **قال**  
**العالمی** قدس سره بگویند ازین هم فی صلوٰه هم خاشعانه شکسته هر غازی که بر اثر و کمی است آوردنی است  
 زود بر غایتین بگذاردان سنت است و دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام  
 میفرماید **قال** یعنی علیه الصلوٰه و السلام ایچرا حدیثی است که فرموده است ایچرا حدیثی است که فرموده است ایچرا حدیثی است که فرموده است  
 فرموده است که چه عجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیش روی و پائین تر آید بنابر آن اصل است که نوحه  
 بودند و جمیع صحابه رضوان الله علیهم جمیع و صحابه رضی الله عنهم چون قرضه بگذاردند و ندی بگذاردان سنت  
 برقرار است و ندی از آن نوحه اندان و اندندی چنین است و ندی که ایشان قرضه میکند از ندایشان افتد  
 گردنی چون ایشانرا معلوم شدی که قرضه نمیکند از ندی می گذارند خاطر ایشان شوش شدی رسول  
 علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز تمام کند چنانچه عجز آید که از نماز فارغ شود پیش روی و پائین تر  
 و دیگر لطیفه است که دو مکان را گواه گردانیدن بود بخود و بر آوردن سجده هر سر و گردان اهل جهاد و سنت است  
 که قوم پیش روی و امام پیش روی چون سنت بر خاست باید که بدست راست محراب استیاده ان او تیر بود که استیاده  
 علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما چنین گذارند و دو مکان را گواه گردانیدن بود بخود و بر آوردن سجده هر سر و گردان  
 را و هر غازی که بر اثر وی سنت نبود و زود دست بر عجز و شستن سنت است که رسول علیه الصلوٰه و السلام  
 صادق القول از خداوند صادق الوعد خبر میداد **قال** العالی لهذا فرغت فانصب الی ربک فی رغب **قال**  
 بعد کل قرضه و عود مستجاب رسول علیه السلام فرموده است که پس هر قرضه که عاصی است **قال** علیه  
 الصلوٰه و السلام از افرع العبد المؤمن الی الله و حبیب علیه السلام است که علی التوفیق و العذر علی التقصیر و خوف عزم  
 الد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب آید یکی تسبیح بر توفیق  
 دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از خدا و الحمد علی التوفیق و التقصیر الد علی التقصیر او عو بالمدین المروجه از قرضه  
 این دعا خواندن واجب است **صلوة** و عابر سه نوع است دعا رغب است و دعا رغب است و دعا رغب است  
 خفیه است آنچه دعا رغب است باید که در وقت دعا کفها می دست کشاده دارد و برابر سینه دارد  
 و دستها را بکمر جدا دارد و ایمان خود را شفع آرد و حاجت خواهد خواست و در نماز ندارد که رسول  
 علیه السلام می فرماید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت و بر این که در کفها می دست کشاده دارد و برابر سینه دارد  
 ندارد که خداوند عزوجل منزله از مسکن و گدازان و او را بجان حاجت نیست تا خداوند عزوجل حاجت

بر روی روان که در آنجا است گفتار است گفتار است بر روی دارد و گوید اللهم انفس الکل الجنة و ما فيها و النجاة و ما  
 خفيه است باید که مستجاب است کند و گفتار است فرود در و در و انکشتن است سحر را است کند و در حاجت خود  
 بگوید نفوذ یک من انوار و ما فيها و این را ایشان در صلوة خود با نام منبج است رحمة الله تعالى و الله اعلم بالصواب باب  
 ششم در بیان نماز و خبر از یاقی که در نماز بسیارند و یا باشند با و در آن که است است بنا بر حدیث رسول علیه  
 الصلوة والسلام که در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام می رانید که در نماز با سوس روی خود بازی می کرد  
 رسول علیه السلام این حدیث فرمود که قال النبی صلی الله علیه و سلم لو خشع قلبه خشع کل شیء و جوارحه که اگر باطنش ترس را برستی ظاهرش  
 بر ترستی طحاوی رحمه الله علیه گفته است که چون شخص که در نماز ترس را برستی ظاهرش بر ترستی طحاوی رحمه الله علیه گفته است که چون شخص که در نماز ترس را برستی ظاهرش  
 که مانند شود با فعال منافقان خواه نام را در حق رحمة الله علیه کتاب کشف و در آن روایت بدون آنکه یکی از ایشان است  
 بازی می کرد در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس را برستی ظاهرش بر ترستی رسول علیه الصلوة بنویشت  
 و است کردی منافق است مستسک باید است که انبیا علیهم السلام را بهیچ وجه نبود یکی احتلام دوم قبضه سیدوم خاسیه  
 و این سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار بخوار نبودند که بسیار خوردن اصراف کردن است و اصراف کردن حرام  
 چهارم چنانکه از آنکه انبیا هر یکی از خدا و خلی نبی و انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره و کبیره مستسک که اگر مستسک  
 در نماز خاسیه آید یعنی فازه آید باید که همان استوار کند یعنی بعضی گفته اند گفته است بر زبان نهند و بعضی گفته اند بابت  
 اما دست بردن نشان خوردن زیرا که فعال بل است حسن یا از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که در نماز  
 زیرا که بر یکدیگر و این روایت است تا در نماز دست از موضع برداشته شود دست بردن نهادن سنت تعوی است و دست  
 پیش گرفتن سنت فعلی است و همان استوار کند و فرود خوردن آن مقدار که تواند همان را گشاده نگذارد که در نماز و در آن روی  
 در و در آن که چه که می در نماز بودیم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام اذا قضا و احکم  
 فی الصلوة فلیکظم استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فازه آید یکی از شما در نماز باید که فرود خوردن تا برآید  
 قال علیه الصلوة والسلام اتشاب احدکم فی الصلوة فلیکظم فاه فان الشیطان یدخل فی فم رسول علیه السلام فرموده  
 که چون یکی از شما در فازه آید در نماز باید که در آن را استوار کند تا فرود در نماز فرزند آدم همچنان اندازد که در نماز  
 اندر رک می رود قال علیه السلام ان الشیطان یجری فی عروق ابن آدم مجری الدم یخبط تجارتیه بالجم و الخطن رسول  
 علیه الصلوة والسلام فرموده است که در نماز در آن فرزند آدم همچنان در آید که خون در رک می بیند که بیدان  
 راه را بروی که شکم و شکم یعنی روز و در آنجا را ابو القاسم علیه السلام گفته است که شکم بریدن  
 دیو است و شکم تپاننده آن دیو است هر دو خلق زندقی این است و آنچه گفته ایم ختم می است مستسک است  
 را در نماز آب بینی ظاهر شد گرفتن روی سنت است و بعضی گفته اند که نگاه کردن هم سنت است و لیکن درست تر است





که مراد از ان الساعات الثقات دل است اما ظاهر روایه است که مراد از این الثقات الثقات خمس است از برای  
 آنکه هر کسی موقوفی آن بود که چشم بر دود او را نتواند بجای داشتن چون چشم بطرف برود و دل نیز بر اثر وی برود  
 پس معلوم آنکه مراد از ان الثقات الثقات خمس است خواه بود القاسم رحمه الله گفته است که دیده را  
 نگاهداری تا دل بیاد ندی و باز نگاهداری تا سر را بسا و ندی و این سخن در صلوٰه خواهر امام حجاج علیه السلام  
 مذکور است **مسئله** سومی در پس تفکر کردن که است بود که بجا آورده است که حسن بن علی رضی الله عنه فرمود  
 میگذارد و کیستون مبارک را در تفلس مبارک که زده بود همچنان تا شروع کرده بود ابوهریره رضی الله عنه بجا  
 میآورد و در آنکه بشا حسین رضی الله عنه بدینا چشم در وی بنصب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابوهریره رضی الله عنه  
 گفت ای مهتر زاده در من بنصب نگاه مکن که من شنیده ام از حدیث محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که هر که  
 موی در پس تفکر از بدن نشسته گاه دیو شود و من ندانم که چون تو مهتر زاده در نماز بود و دیو بوقایع  
 بود ابوهریره بن حسین را خوش آمد و شادمان شد ابوهریره را دعا بخیر کرد و این روایه در صلوٰه خواهر امام اجل  
 شمس حسنی رحمه الله علیه است اما در صلوٰه خواهر امام بکر خا بر زاده رحمه الله علیه این روایه از رفیع بن رافع است  
**مسئله** نازک سر ستردن و در بر گرد موی ماندن و یا گرد و سر ستردن تا گرد سر موی ماندن که است  
 است و دستار بر لبس سر ستردن هم که است بود یعنی او روزه اند که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را  
 لغدی ایحی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بفلان دیار رسیدی یا ایشان جیب کنی که ایشان را فضیلتی  
 معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت یا ابوهریره بن ابی شامه از محبت شناسم گفت نازک سر شده باشد و در گرد موی مانده یا  
 گرد بر سر شده باشد و نازک سر موی مانده یا دستار بر لبس سر ستردن و میان سر کشاده ماندن آن جمله شایسته  
 را فضیلت است پس شایسته مومنان را فعلی بجا آورده که نشسته بود یا فعال را فضیلت و در حق دستار که است جام بود  
 که کل دستار بر لبس سر در بند و تمام نازک سر کشاده دارد اما اگر اندک کشاده باشد یا فرجه مانده باک نبود که دستار  
 بنده از اندان فرجه اندک کشاده ندان چاره نبود و سپیدان سر قند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن که است بر سر  
 نه از برای صرفه دستار **مسئله** دستار سپید باید داشتن و از برای قلمیست و از برای بکر و خراجی که هر چند که  
 دستار را از زرد لوب نماز پیشتر بود **مسئله** علیه الصلوٰه والسلام بکعبان بجا بر زمین سجده بکعبه بخیر عامه رسول علیه  
 السلام فرموده است و در کعبه نازک باجماع کرده است که بکعبه رکعت نمازی عامه گذارد و در مناسک العلم  
 آورده است که دستار رسول علیه الصلوٰه والسلام همیشه بیست و سه رکعت گردود و دستار که در عید بیست و دو  
 گرد بود و منسجست که دنباله دستار فرود گذشتن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقدار  
 که بنشینند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک شست و فتن دستار کوتاه باید داشت

در میان و گفت مسئله چون دستار ویران شود بی ادب و از بر زمین نشاید زدن **قال** علیه الصلوة والسلام العجايب  
پنجاء العرب رسول علیه السلام فرموده است که تمامها بنا بر عجب است بس نام را بی حرمت و از بر زمین نشاید  
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بپند و ته از ته باز کند و نیگوید در بند و محمد حسن در کتاب سیم گیسو در باب العجايب  
است که دستار شسته نشاید بسختن که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان مرجيا  
الفخر نكز العامة جالساً رسول علیه السلام فرموده است هر که دستار شسته در بند واجب گردانیده باشد بر خود  
در ویشی را و همچنان که دستار نشاید شسته بسختن از از پای نیز نشاید ستاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام  
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرع في ما او قع فاعدا عاقبة المعدل عالى سبلا و لا دواء له رسول علیه  
السلام فرموده هر که از از پای ستاده پوشد و دستار شسته بندد خداوند عز و جل عاقبت او را بدست خدا گرداند که  
که آن بیمار را هیچ دوا نباشد و روایت میکند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه بجایت اندیشه منگشت  
با خود تا غل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من از از پای ستاده پوشیدم و دستار را شسته نه بسته ام بس  
معلوم شد که نشاید **مسئله** دستار طبلسان کردن که است بود محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که رسول علیه السلام  
والصلوة دستار طبلسان نگرفته است و صحابه رضوان الله عليهم اجمعین دستار طبلسان نگرفته اند که عتب و ان معنی  
طبلسان کردن آن بود که دستار را بر یک کلو اندازد و بر روی دیگر بر آرد ای دستار بر بر بندد و هیچ دستار را بر یک کلو نیند  
و از جانب دیگر می آرند آن در معنی معجز شود و رسول علیه السلام از آن نبی فرموده است **قال** انبی علیه الصلوة والسلام  
نبی عن الاعجاز رسول علیه السلام فرموده است که بدترین شوم ترین مردان آنست که خود را بر زمان مانند گرد چنانکه جات  
البحرینی و از یا پیر این پیش جیب و از یا از فرخ با پنج و از رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عز و جل بکام و  
بی زبان برینم فرقه لغت کرده است یکی بر روی خود و از زبانان نند کند و دیگر بر زبانانی که خود را با نمره آن مانند گشتند  
و دیگر بر کسی که وعده خلاف کند و دیگر بر کسی که ناپایداریم کند و ضرر رساند و دیگر بر کسی که نینماید و کینه دشمنی و در وقت  
و لیکن مرادش آن بود که فرزند نوزاد شود و او را محسن یا یکی جامه ناز و الو دانی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید  
روان بود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید و الو بود که است بود دانی و او را ده اند که توان رضی الله عنه از رسول  
علیه الصلوة والسلام سوال کرد که یا رسول الله یا یکی جامه ناز و الو دانی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا توان که باید از شما دو جامه  
ایجاد حکم تو بین و از عید العید رضی الله عنه سوال کرد که یا یکی جامه ناز و الو دانی یا عید العید عمر رضی الله عنه فرمود  
که شما یا یکی جامه ناز و الو دانی یا عید العید گفتن گفتن پس قدر نماز باید که بیشتر از رفتن قدر نماز بود آنچه رسول علیه السلام فرمود  
در حق در ویشان صحابه فرمود و آنچه عید العید عمر رضی الله عنه فرمود و حق تو از از صحن فرمود اما و است جامه ناز و الو دانی یا یکی  
پنجاء انام علیه الصلوة والسلام علیه السلام روایت است که یا یافت دو جامه ضرورت یا یکی جامه ناز و الو دانی علامت اجفا

و با دو جامه نماز گذاردن رافع جهاست و با سه جامه نماز گذاردن از اختلاف کرامت است محمد حسن رحمه الله علیه در کتاب  
 شریعی که پیش آورده است که هر که بایافت و دو جامه بضرورت بپاکی جامه نماز گذاردن حد التماس ساقط شود یعنی فاشی و  
 گواهی می در شرح فشنوید مسئله اگر شخصی جامه برکت نهد و نماز گذارد و دست در آستین بپسندد نماز میکند یا  
 نه میان آستین نماز میکند اگر که است بود یا نه در بجز یک محمد حسن رحمه الله علیه آورده است که اگر است بود و این آستین  
 خواجہ امام زاهد فخر است رحمه الله علیه را بخیر استخ الاسلام بران الدین گفت که اگر است نبود که بسیار بزرگوار  
 دیدم که بچنین کند که است گویم اما گویم که دستها در آستین کردن اولیتر بود و آورده اند که فاضل امام صدر الدین  
 بخاری بشهر سر قندهار مسجد آید و در آنجا دیدی را که جامه برکت نهد و نماز میکند از او گفت ای شیخ اگر  
 توضیح کنی که اگر است بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کجا میگوئی که اگر است بود گفت من در فسخ دیده ام که این  
 نوع اگر است بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک ایروفت و با بر حاکمیت که جمع ائمه و اولی  
 که از کجا میگوئی که تو مردی مناظری و این مسئله بفرقه تعلق دارد گفت من در فسخ دیده ام اما بر من پوشیده شده  
 آئینه سحر شده جمع آمدند در کوی جولا کسان بر در سرای خواجہ امام ابو الخطاب در کتاب خانه خواجہ امام علی شری  
 محمد حسن رحمه الله علیه را و ایل باب که است آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اعتبار شیخ  
 الاسلام بران الدین است رحمه الله علیه را خواجہ امام ابو الفضل کرمانی رحمه الله علیه در بجز یک آورده است که باید که  
 دست در آستین در آمد و میان کشاده نماز گذارد که چو دان جامه برکت نهد و نماز گذاردی و در میان است  
 اندر نیامد و ندی و مبارز بر بندندی پس سینا را باید که دست در آستین در آمد و میان کشاده و اندر نیامد و ندی  
 خلاف کرده باشند و اگر میان آستین نماز گذارد و فضیحت حاصل آید چون بر کوع و سجود و از اندام او طوری و آشفته  
 حاصل شود پس باید که میان را کشاده و در آنجا فضیحت حاصل نیاید مسئله در نماز چشم و سجده باز و آشفته است  
 مردانست و چشم فرزد و آشفته علامت جهود است اگر کسی گوید که من چشم فرزد می دارم حضور دل می یابم شیخ الاسلام  
 بران الدین رحمه الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه ترک سنت و باوردن بر  
 کسی را حضور دل حاصل نیاید چنین آورده اند که بهتر عالم علی الله علیه و سلم از خودی باز نگشته بود و وقت نماز گذارد  
 بهتر عالم علیه الصلوٰۃ والسلام این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه و سلم رجلاً من جنات لا یصلی جماد الا که آخر  
 باز نگشاید از هر چه خورده و خوب بزرگ تر باشد علم طاهر خورده و فرمود و با و سخن باطنی هر چه فرمود پس را و از حدیث  
 است که چون چشم باز و در چشم بود و دل نیز بر اثر وی بر دو جنبه کند و چشم دل را بجا باز و تا ثواب مجاهدان بیاید و اگر چشم  
 فرزد و ثواب مجاهدان بیاید مسئله در نماز دمان بسته داشتن که است بود که آن علامت مجوس است علیه الله الخنة  
 چون ایشان نقش که در آیند دمان بر بندند تا دم دمان ایشان نقش رسا پس نشاید مومن را از فعل بجا آوردن که



که ایت بود بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمه الله که ایت نبود و جهت قول امام غزالی رحمه الله است که رسول  
 علیه الصلوٰه والسلام می راندید که نماز میکرد و در سوره تبارک را با انگشت حساب می شمرده و در آنجا تسبیح  
 و تحمید یعنی گناه میگوید و تبارک یعنی تسبیح میگوید و تبارک یعنی تسبیح میگوید و تبارک یعنی تسبیح میگوید  
 که رسول علیه السلام فرمود است احد و نه با الایمان فاین مستطقات مستطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوٰه  
 والسلام فرمود که شمار کنید با انگشتان برستی که آن شمار با انگشتان نجات میدهد و شمار روز قیامت از سوالی بگوید  
 شد با من بعضی گفته اند که پنجاه است بر جای نهاده انگشت راست و از سوره سید و می فشارد و می میخورد و حاصل بد  
 و هم که ایت بخیر و بعضی گفته اند که که از برای آن حساب میدهد تا زیاده خوانده نمی شود که ایت بود اما اگر از  
 برای آن حساب میدهد تا کمتر خوانده نشود که ایت نبود **مسئله** چون سجده رود و جای سجده پاک کردن  
 که ایت بود یا نه اگر در سجده اند که بود رضی الله عنه سجده میفت و جای سجده را پاک کرده و در آنجا میبافت  
 نمود رسول علیه الصلوٰه والسلام دید فرمود یا ابی ذر عه او در زمین یکبار پاک کن تا ایمان بکنار معاذ و این جهت  
 از فاطمه رضی الله عنها را ایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که ما ندان آن یکبار از زمین پاک کردن فاصله آن  
 که ایت است سیزده سوی بخیزد و در راه رضا خدای عز و جل صدقه کند چهلین آورده اند که روزی صدیق  
 رضی الله عنه با رسول علیه الصلوٰه والسلام مسجد را ندانند تا نماز گذارند بآران آمده بود و در و دره که با دران  
 باریده بود و پیش محراب تروری شده صدیق گفت یا رسول الله دستور می باشد تا تروری را پاک کند سیزده  
 علیه السلام فرمود بکنار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده کنیم هر روز و کار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن  
 او لیس بود **مسئله** چون سر از سجده برآوردیشانی را پاک کردن که ایت بود یا نه از محمد رحمه الله علیه  
 که گفت باکی نیست اما وی گفت که ما معلوم نشد که مالیدن را گفت با پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله علیه  
 سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواه امام اجل شریف رحمه الله  
 علیه گفته است که اگر خبر نیست که دل در پیشش سید را در پاک کند و تا بحضور دل نازد که از او دلیل بر آنکه رسول  
 علیه السلام در نماز خود از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود را میفت کردند و فعلین تا از قدم بردن آوردند  
 و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست جب بدست است آورده اما اگر خبر نیست که دل در پیشش  
 نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام یخرج من المحراب من قال قانما  
 ویسمع فدا ولا یحب ان یصلی فی الصلوة الا ان یسجد ستره و ان یتسبیح قبل ان یفرغ من الصلوة فیمضی  
 رسول علیه السلام فرمود که هر چهار چیز را جماعت نهاده بول انداختن و پاک نشاندن و در آنجا نشاندن و در آنجا نشاندن  
 و ستره و پیشانی پاک کردن و تسبیح از فراغ نمازی بعد از **مسئله** اگر مسلمان در نماز کند که

مثل یک و پیش و مانند اینها چه کند محمد رحمه الله علیه گفته است که بکشد و ابو یوسف رحمه الله علیه گفته است که مال  
و شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله علیه گفته است که از سی جیل برساند امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است  
در بر کسی که باشد تا خیر کند تا چندانی که سجد و روزه و حج و زکات بپایان کند و بر آنکه همه الله سبحانه و تعالی  
رضی الله عنه بجهنم کردی و این را بر خواندی **قوله تعالی** لا یخلف الاوفی کفایا احیاء و امواتا مسلماً نشاء  
که کند و آتش اندازد که رسول علیه السلام می کرده است **قال** علیه السلام لا یغیب بالشار احدکم الله الدرب  
رسول علیه السلام فرموده است که جذاب نکند یکی از شما خبر را بآتش که خداوند خود جل **مسئله** در کاری که  
بر کسی معین است آن فکر باید کرد همان برکن تمام کرده شود چنانکه قرات را در قیام تمام کند و الف الله اکبر را از قیام  
آغاز کند و حرف با و را در اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمیع الله لمحمد را از رکوع آغاز کند و ال و ما ناد و قوم تمام کند  
و تنها که از بنا تک الحمد در قوم تمام کند و الف الله اکبر را از قوم آغاز کند و حرف با و را در سجده تمام کند و الف  
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حرف با و را در راقعه تمام کند و قرات قشید را در راقعه تمام کند و هر که نشین  
کند و قائم این کند وی تعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بغير محل **مسئله** اگر کسی  
خرق می افکند و بروی سجده می آرد که ایت بود یا نی اگر خاک سوزان است یا ریگ سوزان است یا سنگ نفسان است  
و یا خشک و خاکی است باز برای صیانت داشتن و ستاری افکند که ایت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله  
علیه می فرموده است اما اگر از برای دیگر و خواجگی میکند که ایت بود **مسئله** مسلمان بقعه می شنید و کعبه یا بی  
برهنه بنما بدست نپس کند و کعبه یا بی را برهنه بدانی بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که باید که دست  
پس کند و کعبه یا بی برهنه نکند بی ای کند کعبه یا بی برهنه در روی مومنان آتشن اما بعضی از مشایخ رحمه الله  
گفته اند که اگر در صفت آخرت پاک نبود گشاده ماندن و اگر در صفت اول است یا در میان است باید که دست را  
پس نهد و کعبه یا بی برهنه که در قعای یا بی می مردمان دیگر باشند بی ای بود و یا بی را گشاده ماندن اما شیخ  
الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که در او راقعه و تنها بر زانو نهادن سنت است و از او عقبتی  
چشم در کن روشن سنت است باید که بپرد و دست عمل کند تا پاک نباشد و یا بنده ثواب شوند در حیرت است  
که هر روزی که نو و آید آید از هر دو کار مخرج فرشته را تا برنج مکان نکند یکی بر امام خانه کعبه گوید ای کسانی که روی  
از فریضه یا خداوند خود جل گویند آید روی از محنت برورد کار گویند آید یکی بر امام و در رسول علیه الصلوة و السلام  
گوید ای کسانی که روی از دستهای رسول علیه السلام گویند آید روی از شفاعت وی گویند آید یکی بر امام سجده  
اقصی نکند گوید ای کسانی که پیشش و در پیش از شما می ای فریضه و قطوع نما در محل قبول است و دیگر  
که در ستانند آید گوید ای کسانی که سیدانید و لیکن نمیتوانند و آن وقت می توانستند اما نمی توانستند ای کسانی

که متبینه و لیکن بنده خدایت کند پیش از آنکه در اینده و دیگر در بازمانده کند و گوید ای که بماندگان از فزون سائیدگان  
 اکنون اگر که برگاه این با کجا می رسد این میزان نام رسیده کان چهار پادان و اگر نه آتش اندیشی و بهر استغنی و این را  
 بهر فریدگان نشسته اند و آدمی می پیری که حفظ از ایشان غالب است خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که بنده کی  
 یکی که با مرشدش زنده باشی و بهر پیش مرده باشی و بگوشش زنده باشی خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که از پنج چیز  
 پنج چیز خیر و دو از نادیدن آن و حاصل کفر است یکی گامی کردن در عبادت از نادیدن و عید خیر و نادیدن و عید و اصل  
 کفر است و دیگری کردن در محبت از نادیدن و عید خیر و نادیدن و عید و اصل کفر است و حسد را حسد از نادیدن  
 قسمت خیر و نادیدن قسمت و اصل کفر است و حرص از نادیدن و عید خیر و نادیدن و عید و اصل کفر است و خیر  
 بقضا نادادن از نادیدن حکم خیر و نادیدن حکم و اصل کفر است و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید  
 که چهار چیز را که پادار یا چهار چیز را با نادیده چشم را که پادار نادان را با نادیده زبان را که پادار تاسر را با نادیده  
 نگاهدار تا ناز را با نادیده نماند را نگاهدار تا ایمان را با نادیده می خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چون  
 راه روی چشم را نگاهداری و چون برآید نشستی خلق را نگاهدار چون نهانی سخن مانی کوی و چون با خلق سخن  
 بزم زنی کوی و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چهار چیز را که نادیده بود اگر بماند تا نماند  
 عجب بود اگر بماند و شایسته سلامت نماند عجب بود اگر بماند خدمت کا خلق او این سلامت نماند عجب بود اگر بماند کسی  
 در جوع خلق است که برش و عجب بود که برود و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چهار چیز است ملاک آدمی است یکی  
 اگر نعمت است و مشکلی دوم اگر نیکوختن و صبر بی بدوم که معصیت و توبه بی چهارم آنکه نیکوختن می در میان خلق و توان  
 و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که نعمت شکر متاع یا بخیر است و محنت بی صبر عفت و بهمانی است و طاعت  
 بی اخلاص ضایع کردن نیکوختن و علم بی عواض بخراب کردن سلامتی است و فحش بی ابواللبت سحر فندی رحمه الله علیه  
 انشاء الله این آیه است که روایت میکنند که بود که صدیق رضی الله عنه که پیغمبر علیه السلام و السلام پیغمبر فرمود که هر که بخیر  
 خیر از خود باز گیرد و خدا تعالی از وی بخیر را باز گیرد و هر که زکوة مال باز گیرد و حفظ از مالش باز گیرد و هر که خیر را  
 باز گیرد و برکات از زمین وی باز گیرد و هر که قصد قتل باز گیرد و شکر از نفس باز گیرد و هر که دعا را باز گیرد و اجابت دعا  
 از وی باز گیرد و هر که نماز را باز گیرد و در آخر ایان از وی باز گیرد و خداوند عز و جل بوی یکم فرمود که چهار چیز را در دنیا  
 بنیاده ام ایشان چهاری و دیگر می طلبند بنیاده من صحت بدن را در کم خوردن بنیاده ام ایشان در خوردن می طلبند  
 بنیاده من عزت را در تقوی بنیاده ام ایشان در خلق می طلبند بنیاده من توانگر را در قناعت بنیاده ام ایشان  
 و در حرص می طلبند بنیاده من خیر را در محبت بنیاده ام ایشان در دو می طلبند که هر که از ادب و عفت  
 نگاه باید داشت که ادب بعضی سنگین است و سنت بعضی واجب است و عجب بعضی فایده است و در اندیشه بعضی نماند



وخواهد بود اقامه حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا بالبر قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد  
تا بالیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا بالیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا بالیس قصد یابان  
وی نکند عید المبارک هر روزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که جلالت یادر سینه محفوظ دارد  
مراد دل پیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که ششام و شامات بنده ایست که ادب و کلام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد  
چند میکند و بروم و خدمت و برادر یا نیم چه بود اقامه حکیم رحمة الله علیه گفته است که بر من تا من شنواندت و ادب  
نگاه دار تا از زبانت **قال** علیه الصلوٰه والسلام او بنی ربی فاحسن تقوی لی یعنی بغیر من بود ادب آموخت مرا  
بر و در کار من پس بگو آموخت ادب مرا در امثال بنده است که حسن الادب ایست **قال** علیه الصلوٰه  
والسلام اگر مرد اولاد کم و حسن او را بهم **مسئله** در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که بهتر عالم علیه السلام  
در وصایا امیر المومنین علیه رضی الله عنه فرموده است یا علی ان جهت اسرق الناس سر من یسرق من نفسه **قال**  
علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یسم رکوعه و سجوده هو سارق صلوٰه من حق عند الله  
و بنده رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود یا علی بدترین دزدان آن بود که از من خود دزد گفت یا رسول الله که بود  
که از من خود دزد و گفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بخانیاورد و دوی دزد نماز بود که بر کند از من خود بهر دزد حق  
خالق و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند و دوی چیزی باقی می دزدند و دزدان دیگر بر دنیا می نهند و دوی برین  
مینهند و دزدان دیگر ضرر بامردمان میرسانند و دوی خود میرسانند و دزدان دیگر خزینه بدگان میشکنند و دوی خزینه  
رحمان میشکنند و دزدان دیگر اخاف قطع بود و بر طبیعت از رحمت بود لا جرم بدترین دزدان بجهت بر دزدکاری  
است و چون بنده نماز گذارد باید که بنکوتر دویم در خلا و دیم در ملا که اگر در ملا بنکوتر گذارد و خلا بنکوتر گذارد و دوی بر  
بود و بهتر عالم صلی الله علیه و سلم در وصایا امیر المومنین علیه رضی الله عنه فرموده است **قال** ابی بنی علیه السلام طم  
للرئی ملات علامت بر سر رکوعه و سجوده مع الناس و یقر اذا صلی صده و یبسط الامر لینی علیه و یدکر الله تعالی فی  
الملاء و یسبی فی الخلاء و دل علیه السلام فرموده است یا علی مرئی را سه علامات است چون بر سر جمع بود رکوع و سجود تمام  
آرد و چون تنها گذارد جهان گذارد که مرغ دانه چینه و چون بر سر جمع بود و اگر باشد در کار یا نشات کند تا دم بر روی  
نشاند و چون تنها ماند فراموش کند نیست صفت مرئی و مرای را پیچ خرا و ثواب نیست **مسئله** در  
بنده نماز گذارد باید که بنکوتر دویم در خلا و دیم در ملا که اگر در ملا بنکوتر گذارد و خلا بنکوتر گذارد و دوی بر  
الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمع پس باید که **قال** علیه الصلوٰه والسلام الصلوٰه کمال من و فی من و فی من طم  
طمف لرفقه علم **قال** الله تعالی فی تحلیه نیز بنکوتر دویم **قال** علیه الصلوٰه والسلام الذین اذا کتا الو علی الناس یستو  
نون فاذا کالوهم اذ لوهم خیر من ید رسول علیه السلام فرموده است که نماز پیچون بمانه است هر که را است بماند

ثواب رست و راستی پادشاه بنده و هر کس که پادشاه بنده باشد برستی و راستی که معجزه است که  
 خداوند عز و جل در حق کم پادشاهان مقرر آن مجید و عید فرموده است **قوله تعالی** **وَلِلَّهِ الدِّينُ الْأَبَدِيُّ**  
 و این دلیل و ادی است از او بسیار و در حق که هر روزی جمله در کاف و در حق بحضرت خداوند عز و جل از رست دی  
 بنالند و فقیر ابوالبیت رحمه الله علیه در تفسیر الخافلین چنین آورده است که بنده موسی چون نماز گذارد و بنیکو  
 آن نماز با نشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را با آسمان می بردند و نماز بر نماز گذارنده دعا بر بنیکو می کردند  
 حفظ کند الله که محفوظ می ماند خداوند عز و جل ترا نکند و خداوند عز و جل ترا نکند و خداوند عز و جل ترا نکند و خداوند عز و جل ترا نکند  
 بود و فرشتگان اگر است آید آن نماز را بر آسمان می بردند و آن نماز را گذارنده دعا بر بنیکو می کردند که صلیب الله  
 که ضعیفی خداوند عز و جل ترا ضایع کند چنانکه ارضای کرمی و فضا بد نماز را ضایع کردن و بسبب  
 رخصت که خداوند عز و جل در حق ضایع کند کان نماز و رند کان پس شهادت عید فرموده است **قوله تعالی**  


---

 مخالف من بعد هم حلف اضاعوا الصلوة و استعوا الشهادت سوف یلقون عیا الا من باب و امن عمل صالحی چون  
 گویند و عمل از صالح اسب بود که خداوند عز و جل در ساجات و بد قال علیه الصلوة والسلام من اهل باله  
 و کفر عیال که صلواته و لم یقتب سانه فهو معنی فی الجنة که با بن و استناد الی السبابة و الوسطی رسول علیه السلام  
 فرموده هر که مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز بنیکو گذارد و زبان خود را زانو و غیبت نکند و بسبب آن در  
 با من ربه است بود همچون این دو انگشت چپشید یعنی سبابة و وسطی این نشارت است بقرب و درجه  
 زبانی منقرت و یافتن مراد و کشادن ابواب سعادت زبانی بنده بد و ملت که این اعمال صالح را بجا بیاورد  
 ازین در چهارم شود و بالله العون والعصمت والتوفیق **باب در بیان چهارت اعم سعدک**  
 العبد فی الدارین که چهارت فریضه است بایه و خیاره جماعت و چهارت بر پنج نوعست و نوع از کفر و بدعت است  
 الحمد لله رب العالمین و هر یک از این نوع و وسطی و صغری و کبری بزرگ بود و آن توبه کردن است از معاصی این کار سبابة  
 و امری بزرگ است مرئیه را از آنکه در می توبه کردن از معاصی فریضه است **قوله تعالی** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَلَّوْا**  
 الی الله توبه نصوحا قال **الذي علیه الصلوة والسلام** التائب من الذنب کما اذنب **قوله تعالی** **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالَاتِ**  
 آوردن است از جناب و آن هم فریضه است **قوله تعالی** **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالَاتِ** و این هم فریضه است و این هم فریضه است  
 لشعره و انقالبه فاحش کل شعرة بخانه رسول علیه السلام فرموده است که در جنابتی بهر پوستی و بن هر پوستی  
 رسانیدن فریضه است که در زیر هر پوستی و بن هر پوستی است و صغری خورد توبه و آن چهارت است از حدت و آن  
 هم فریضه است هم بایه و هم بخیاره جماعت است توبه است **قوله تعالی** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قمتم الی الصلوة**  
 فاعسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین الایة و حدیث آنست

[illegible]

شستن فریضه نبودی همچنان بودی که تو میگوی اما چون شستن واجب فریضه است آن حکم باقیست اگر شستن  
 کوش و آب سیلان برساند بشارت درست نبود و نازروان بود اما در صلوة خواهر امام اجل شمس رحمة الله علیه  
 آورده است که درین قول ابو یوسف برفته است در صمد و صلوة قاضی امام ابو حسن مروزی رحمة الله علیه  
 همچنین آورده که حسن بن داود ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و با امام عظیم الزین  
 رحمة الله علیه بوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلى از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه  
 رحمة الله علیه روایت میکنند که چون موی روی برآید شستن بوست بموی آید و این چنانی بود که موی روی آید و  
 چنانکه اگر کسی تنگ و نتواند که بوست روی بلند اگر موی روی تنگ و خالی بود چنانکه اگر کسی تنگ و بوست را نتواند که  
 اکنون آب بوست رسانیدن فریضه بود بر خلاف بردان که بردان خلقی است و موی روی عارضی است  
 موی لب راست و شستن شستن است و دراز و شستن بهجت است و دراز نشاید شستن که بشویم بهجت است  
 که آب برف ای کن ربه لب ز سدلبارت درست نبود و نازروانی قال علیه الصلوة والسلام من نقص شارب  
 اعطاه الله تعالى اربعة اوزار لورانی و جهه و لورانی قله و لورانی قله و لورانی لوم القبا به رسول علیه الصلوة  
 والسلام فرموده است هر که موی لب بوست دارد خداوند غر و جل و در چهار لور که است کند یکی نور در روی و یکی نور  
 در دل و یکی نور در کمر و یکی نور در روزه قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد چندین شسته سرخ موی خریدستی و در راه  
 رضای خدای عز و جل همه ارف کردستی قال علیه الصلوة والسلام من طول سار بعوف بالثلاث لم یسل  
 شفاعتی لم یشر ب من جوفی و سلا الله منکر او یکسر الا لغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که  
 موی لب دراز دارد خداوند غر و جل و در سه حقوبت فرماید از شفاعت من بخص بماند و از حوض من آب بخورد  
 و منکر کمر بر روی بکار و بخص بماند حق موی لب بوست و شستن و عده می فرماید قال علیه السلام الصلوة  
 من سح شارب فلما عطف الف ربة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون نه  
 موی لب بوست دارد و کمر شهادت گوید این کمر شهادت بصف اسماء از احباب میکند همچنان میبرد و تالش  
 عرش چنانکه ز بنو عسل غنده می خورد تا خطاب حضرت عزت در رسد که براسا کنی باشی مناجات کند ای پروردگار  
 من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامری ام آید از پروردگار که گوینده مرا از پروردگار ام آگاه ساکن شود اما اگر کسی  
 دراز دارد و کمر شهادت گوید آن کمر کرد و مان او بر سیکر دو و بیرون نیاید تا کاتبان اجمالی از گویند  
 چه بیرون نیایی تا ثواب ترا بنویسم که میگویند بیرون آیم چون این برده پلید و داه است و رسول علیه السلام  
 فرموده است که زود قیامت است اسما و صده فناء اهل عوصات سجده دارند بر پروردگار را سجده بخت مگر کافران  
 ایشان سجده آوردن نتوانند و کسر را ایشان میچسبند و کافران کافران است مانده باشند و کسان که در دنیا

موی لب را در زشته اند آن موها را ایشان در زمین استوار شده باشند همچون نیزه و ایشان را نافع باشند  
از آوردن سبزه تا اهل عصاه فرق نتوانند که میان ایشان و میان کافران و سیدایام ناصر الدین رحمه الله علیه  
در سیر کس آورده است که اگر در سبزه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بجز طریق فرق کنند مومنان را  
به بیچاره فرق توان کردن موی روی رنگ کرده و سخت فرج موی لب است بود و جامه سیاه تا اگر کمی راست فرج  
بنود موی لب است بود و بر احکم کنیم باسلام می و در کورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب می دراز بود و لیکن  
بسنست فرج بود و بر احکم کنیم باسلام می بخاک دفن کنند و ستمها شستن فریضه است تا پنج بار پنج زهر حرام گفتند است  
که آنچه حسرت و حد و محدود و در نیاید وی قیاس میکند بآیه زوره **قال الله تعالی** یا ایها الصوامع الی اللیل ما علم الله  
رحمهم گفته اند که این کلمه را در عرب استعمال کرده اند و خروج حد در معنی تا کی یعنی شب چون شب اندر آید بی فعل  
فاعل زوره کشاده شود زیرا که شب محل زوره نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید **قال** علیه الصلوة و السلام  
اقبل اللیل و ادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون بروی بشمارد و روزیست شمارد و زوره کشاده شود  
پس فعل فاعل علت نیاید زیرا که شب محل زوره نیست اما دست محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر کلینی بود  
قیاس بر آن بود که ستمها را تا اناط شستن فریضه بودی چنانکه بری در سیم میگوید اما را بکلمه الی معلوم است که دست را تا پنج بار  
شستن فریضه است و این کلمه را در طهارت استعمال کرده اند و دخول حد در معنی که بار پنج نفی در خروج مسئله مسیح فریضه است  
**قوله تعالی** و اسجدوا لله مسح جنین می بیاوردن بقول شافعی رحمه الله علیه سه بار می باید کشیدن و بقول علماء  
مازاهم یکبار بسند است مخرج قول شافعی رحمه الله علیه نیست که در مجروحین شجاع که از شرج خون زیاد ساخته است روایت  
میکند بیعت مسعود بن غفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علماء ما زاهم  
گفته اند که اگر فریضه طهارت را بآیه دستایم ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و اقاویل صحیح ضیوان المد علیهم اجمعین  
و استدلیم روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بخود می رفت و در صحرا خیمه زده بود و اندازیدیم  
طایفه چون وقت نماز اندر رسول علیه السلام فرموده تا منهار خیمه را بر انداختند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام  
طهارت میخواست و صحیح رضوان المد علیهم اجمعین که در کبر دستاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام المرقب می نمود  
چون ستمها را سیدایم با مبالغت کرد و هرگز نری که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آنچه ما را مبالغت نفرمودندی  
این معلوم است که نه چنانست که زهر خیمه کشیده بود که آنچه حد است و حد در محدود و در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت  
تمام کرد و صحیح رضوان المد علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام در روی خود میمالیدند از برای تبرک  
تا گسائیک دور بودند تری از روی از یکدیگر میگریختند و در روی خود میمالیدند و از اینجا است که محمد حسن رحمه الله علیه  
گفته است که آب طهارت ساخته پاک است که اگر کشیده بودی رسول علیه السلام ایشان را مسح میکردی و دیگر روایت میکنند

عوف بن جحیفه رضی اللہ عنہ کہ جابر بن عبد اللہ الانصاری ہم پارتی شده بود و در آن بیماری پشوتش شد رسول علیه السلام  
به بیماری می افتاد بود و آب خمرست و طهارت و استنجا را بر وی اویاشید و در حال صحیح یافت لکن رحمة اللہ علیہ  
میگوید که اگر آن آب پاک نبود رسول علیه السلام بر جابریا نشید و بس معلق میداد که آب طهارت ساخته پاک است اما در  
ابو حنیفه و ابویوسف هر دو گفته اند که اتفاقست که آب طهارت مکفر گناه است و رسول علیه الصلوٰۃ و السلام معصوم  
از خیر و کبیره و طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام ندید آب طهارت ساخته و بر پاک دریم و پس بر آنکه ابو حنیفه  
رضی اللہ عنہ رسول علیه السلام احسانت کرد چون شیشه گرفت رسول علیه السلام که در دو شیشه خمری خون ندید گفت  
یا اباطیبه کردی آنچه از من جدا شد گفت یا رسول اللہ و الله قسم که برخاک دریم در میان جان خود جای نکردم یعنی بخورم  
رسول علیه السلام گفت یا اباطیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد از من نشاید که هیچ مومنی خون در کبریا  
بخورد و در حال بوی مشک از دمان ابو طیبہ روان شد و آن اثر در فرزند آن وی باقیست تا قیامت  
بر سر زندی که از نسل ابو طیبہ بر آید از دمان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام را بر کبر  
میخورد و را منع نکرد اگر آب طهارت و برادر وی مالیدند نیز منع نکردند و هیچ عجب نبود و می بینیم  
جماعت صحابه رضوان اللہ علیہم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر بکبار آورد و دیگر آنکه  
ابن عاذب رضی اللہ عنہ از جمله مقرران حضرت رسالت نباه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوٰۃ و السلام  
بپارشد صحابه رضوان اللہ علیہم اجمعین به بیماری رسیدی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما  
کسی نوعی است یا می گفتند بلی است بر این عازب فرمود تا ایشانرا طلب کردند بعد از آن آب طهارت  
و طهارت ساخت و بر عضو راسته بار نشست و مسح سر بکبار آورد و این طهارت ساختن او را برای تطبیح حکام  
بود اگر سر سینه را با راستی بر تسبیح نقیض رفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ  
بر سبزه مبر عالم صلی اللہ علیہ وسلم بر آمد تا صحابه را و عطی گوید طیبہ تسبیح گفت صحابه رضوان اللہ علیہم اجمعین  
بسیار که بستند و زاری کردند بعد از آن گفت شاد شوید ای مومنان اگر من شما را از طهارت ساختن  
رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ طهارت ساختن رسول  
علیه السلام شرح میداد و بر عضوی راسته بار نشست و مسح سر بکبار آورد و دیگر روایت میکنند عمر  
از ابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ که در محافل طهارت می ساخت و بر عضو راسته بار  
و مسح سر بکبار آورد و بالا راست کرد و گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این  
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش از من نبود و کم از من هم می عبد جبر رضی اللہ عنہ روایت میکند از امیر  
المومنین علی رضی اللہ عنہ که در جمعی از کسان طهارت ساختن را از امیر المومنین خبر دادند و گفتند

یکبار آورد و چون بالا است کرد گفت دیدید چهارست ساختنی من گفتند بل ای امیرالمومنین گفت این بود هرات  
 ساختن رسول علیه السلام پیش این نبود و کم ازین بی روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام  
 طمطخت میساخت و من آب میریزم چون قدمها را مبارک گشت و بالا را است کرد باد آتش که شمع سوزان آورده ام کمی  
 دست زد و بیک دست علامه گرفت و در هر پا کرد و بیک دست بر سر سجده آورد و صحابا خطه ای را زد و دیدند تصور کردند که کمر  
 بر عمار سجده کشیده اما مغیره بن شعبه رضی الله عنه را روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن است که چهار بود و دست  
 ماسخ نبود دست ماسخ زیر عمام بود پس روایات این چند در ذکر فن فاضله از آن بود که روایت یکی زن را آورد و  
 خواهر امام خواجه زاده رحمه الله علیه از زبان زن روایت کرد که از آن قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام هر سر  
 یکبار آورد این معلوم کرد که یکبار بسته بود آن حضرت بر ماسخ آورد بر قول مالک رحمه الله علیه یکبار را و بی نهایت میکند یا  
 عضای دیگر بر قول خواجه حسن نصیری رحمه الله علیه بیشتر بر ماسخ باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمه الله  
 علیه چون سه بار موی نرسد بسته بود و از ماسخ سر نیابت دارد و لیکن سه بار باید و سه بار را معلما و ما را چهارم گفته اند  
 که چنان گویم که مالک بیکبار یکبار و چنان گویم که شافعی رحمه الله علیه گفته است که سه بار موی نرسد و سه بار و نه  
 چرا که اگر آستان بود و کرد بود و اگر زیستان بود بر سر بود و دماغ محل مسج و عقل و بصیرت نیابت کرد و دماغ مومنان  
 خطه افند و مسج بر تحقیق است دستانی و قبایح خنایچه در تنم و در مسج سر از علما و ما را چهارم را روایت است بیکبار و نه مقدار سه  
 و بیکبار است مقدار موی پنبانی و بیکبار روایت مقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است و در بعضی احکام چنان که فرمایند  
 و در سفر چهار یک از چهار یک بود و باقیها باید و یا بآن چهارم نازد و بود چون ضرورت بود و اینک چهار یک را حکم کل  
 و اگر مقیم باشد و سفر چهار یکی از چهارم پنج است خفیه آلوده بود و بر بآن چهارم نازد و اینک چهار یک را حکم کل است  
 و اگر نیم از چهار یک دست و پایکی را ناخن چند یا چهار یکی از سر دوم لازم آید در نیت چهار یکی را حکم کل است  
 و دیگر کعبه یا چهار جهت است مادی یک جهت می آید نیم نازد و می آید اینک چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی یا چهار  
 جهت است زمین بسیار و قفا و پنبانی اگر یکی سوخته خورد که من فلان نازدیم اگر ازین چهار جهت یکی را دیدیم یا سه  
 سوخته هانت شود و اینک چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آنست می باید  
 با چهار یک محل که سر بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و امامان حنفیه چهار یکی هر دوی باید و بر قول محمد رحمه الله علیه  
 چهار یک است بسته است و آنست مسج دست است و در سه بار آه انگشت است چهار یک از ده و نیم بود و اگر  
 این ماحیه از محمد رحمه الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت نرسد و بر سر نه از ماسخ سرش نیابت دارد  
 و بیکبار است دیگر از محمد رحمه الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار نرسد و بر سر نه از ماسخ سرش نیابت دارد  
 خواهر امام محمد سلمه بنی رحمه الله علیه گفته است که اگر کسی انگشت ماله نرسد و بر چهار یا سه بار بر سر نه از ماسخ سر





مسئله اگر نخست مسح کوشش کرد و بعد بپایان استحال کرده مسح نکرد و از آن پیش نیابت دارد بانی نمیکند که مسح کوشش  
کردن از برای انگشت آورده باشد و بگفتار دست تری باقی است از آن مسح نکرد و او بداند اما اگر بگفتار دست تری  
باقی نیست روانه و اما اگر نخست مسح نکرد و بعد بپایان استحال کرده مسح کوشش نکردن با و در و او بداند که از وضو  
نفسیت و دست را و اما از سنت و مستحبی بفرموده شد **مسئله** در باب مسح سر از ابو حنیفه رحمه الله علیه نقل شده است  
است بگردانیدن یکی آب و بکین سر و این قول امام مالک رحمه الله علیه گرفته است و دیگر در آیه آب و مسح بار و این قول را شافعی  
رحمه الله علیه گرفته است و دیگر و این یکی آب و بکین مسح و این قول را علما دار حمزه رحمه الله علیه گرفته اند و در ترمذی مسح سر از حنیفه  
رحمه الله علیه نقل شده که بر دو شهر از آن کردی از بر دستی نه انگشت جمله که روی و بر کش سر نهادهای راس پس بر روی باز  
گفتار دست بر لب سر با و روی سبزه را در پیش کوشش آوردی و ابهام را بر پشت کوشش مسح آوردی و نوری که بر پشت  
باقی بودی بر گردن مسح آوردی تا بفرقیه و هم نسبت عمل کرده بود این بود ترمذی مسح ابو حنیفه رحمه الله علیه و محمد بن ابی سعید  
علیه السلام دست و شهادت کند و میان نه نه و پیش آورد و باز پس بر دو صاع **مسئله** در باب مسح سر از ابو حنیفه رحمه الله علیه نقل شده است  
رضی الله عنه و اینست آورده است که وقتی که بخاک بر علیه السلام طهارت کردی انگشتان کبیر را در باطن کوشش کردی و بچینا نیک  
چنانکه کسی کوشش خا و نوچه حسن صبری رحمه الله علیه و بعضی از مشایخ رحمه الله علیه نقل کرده اند و میگویند که این قول  
حسن است اگر آنکه آن مسح کرد و او بدانی در جامه مسح **مسئله** در باب مسح از ابو یوسف و اینست که آنکه بچون باطل است  
است **مسئله** اگر مسلمان بر کلاه یا در ستار مسح می کرد و در پشت مسح سر او بدانی بعضی از مشایخ رحمه الله علیه گفته اند  
که روا بود قیاس مسح بر نه و وجه قول ایشان آنست که روایت میکنند لای رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام  
که رسول صلی الله علیه و سلم طهارت جست و بر عمامه مسح کرد و این قول احمد بن حنبل است اما ظاهر روایت آنست که روا نه و اند  
برای آنکه آنجا مسح بر پشت بای موزه می ناید و اینجا در عین بر حق که تعالی در مسح بر دو سگ و آنجا طهارت میگوید و رضی الله عنه  
روایت میکنند بخبر بن شجر که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت جست و بر عمامه مسح کرد و اینست از ابی الدرداء که روایت  
آمدش که مسح سر بر او یک دست نکرد و یک دست عمامه بر او کرد و در زیر عمامه بر سر مسح آورد و هیچی بسیار بودند و پیش رسول  
علیه الصلوة والسلام و لای موزن بود و وی در تر بود ستاده می دید چنانچه گمان برده که دست علی آنست که بر عمامه مسح کرد  
روایت آنست که دست عامل آن بود که در زیر عمامه بر سر مسح آورد **مسئله** اگر کسی بر حجر مسح می کرد و او بدانی اگر حجر  
تنگ است و سبب چنانکه چارگی از شستن شود و از مسخ نیابت دارد اما که سبب است چنانکه تری بر شستن نه سبب دارد و اگر  
چنانکه آنکه آب بر آن آید و آنکه آب محکم آب مقید دارد و آب مقید مسح و اینست **مسئله** در باب مسح چندین بار تا حاکم  
آب مقید دارد و بر قول محمد رحمه الله علیه هر چه آنکه آب متغیر شود حاکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه  
علیه السلام هر چه آب مقید ندارد و این اختلاف جای بدید که اگر کسی از آنست که نخست از آب سبک و



حواله خواجہ امام شہاب الدین رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ از خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ اگر جامع را یکی از مریضه از یا  
 بیعتہ مسیح باطل نشود و انما بر روایت آنست کہ در سر سنجی آنست کہ در پای خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ میگردد و در پای  
 سنجی آنست کہ اگر بر سنجی در بر میگردد مسکله کہ ششانی طهارت ساخت و مسیح بر فراشش کویا خود در آنست  
 آنست کہ مسیح بر فراش نیست و نماز کند و حکم نماز کند اردن وی بدین شود اگر وی با نیست شسته باشد نمازش روا نبود  
 و اگر بدعت شسته باشد نمازش روا بود و چون چهار یکی از سرش تر شده باشد حکایت روزی مر خواجہ ابو  
 رحمۃ اللہ نوبت مذکور بود و آن روز یاران بود و نری و بشریت خواجہ را بر آن داشت کہ تذکرہ زد و باز گفت کہ فرم  
 و این خبر را شنیدیم چون خواجہ بہ منبر برآمد باب طهارت آغاز کرد چون بسج سر رسید گفت کہ مسیح بر فراش نیست  
 روستخانی بر فاست و گفت ای امام مسلمانان سج سر بر سر بر فراش نیست ام و بناورده ام حکم نماز کند و نماز  
 چه بود خواجہ گفت روا نبود و سر گفت من این مسکله را از امام دیدم خود سوال کردم مرا بچند جواب فرمود کہ شما فرمود  
 پس چه فرق باشد میان شما و امام دیدم خواجہ گفت کہ پیش من طهارت ساز تا بچند پرسش خواجہ طهارت ساخت و در وی  
 بدعت شست سنجی که چهار یکی از سرش تر شده خواجہ گفت کہ اگر طهارت را بچند ساختہ نماز نماز تورا و ابوبکر  
 بعد ازین بگوشت و رو سج سر بر آئینہ عمل کرده باشی کہ مسیح بر فراش نیست خواجہ امام ادیب مرغیانی رحمۃ اللہ علیہ را در خوا  
 کہ نوبت مذکور بود باب غسل میگفت و آن مشایخ بہ مسائل فقہ گفتند چون این مسکله گفت کہ اگر کسی از حیض و یا از انظار  
 پاک نشود و با در جنابت باشد غسل آید بر تن بر وی شستن بر وی فریضه بود و اگر بر وی بر عضای وی خشک باشد غسل  
 مستحب بود چون نماز کند اردن روا نبود نری بر فاست و گفت ای امام مسلمانان من بر کشتید ام کہ زن از حیض و نفاس  
 پاک شود و بر آئینہ آب رسانیدن فریضه بود من بمن سر از تن می شستم و من آب تر رسانیدہ ام حکم کار من چگونه بود  
 خواجہ گفت امما کہ اگر بدعت عمر و این فایده بحاصل آنکہ جاہل بہ از جہل را ندیدم مرا رسانیدہ بود گفت ای زن عمر را و  
 جاہلیت گذرانده تو بکن بچند عمل کن کہ من فرمودہ ام تا خداوند خود جل از تو گذراند مسکله باینکه شستن بر وی  
 است تا کعب کعب نام کہ کسی کعب علامہ اختلاف است بر قول امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ و ابویوسف کعب آن  
 استخوان کہ بر آن مد است و بر قول امام محمد رحمۃ اللہ علیہ بر آن استخوان یک استخوان است گفت آنست و ز فرقه گفت  
 کہ کعب بر آنست کہ امام اعظم ابو حنیفہ و ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ اند اما اب رسانیدن ناانجی فریضه است کہ محمد رحمۃ اللہ علیہ  
 باب شستن در میان استغراق و ادب است بر این چون خواجہ ای کہ استغراق جائز اند آئی بگوید با اللہ من الشیطان الرجیم  
 الرحمن الرحیم علی الصلوٰۃ والسلام تحمید لورث النبیان کل من عورة الفارة والبول من مستقبل القبلة والبول فی الملاء  
 راکم و البول علی الرما و العیسیٰ الخرم رسول علیہ السلام فرمودہ است کہ هیچ چیز نجس نیست پس خوردہ موش خورد  
 و روی سوزی قبل بول انداختن و زلات سادہ بول انداختن و بر خاک شستن بول کردن و عمر در مصیبت گذشتن مسکله



فردا قیامت آید و صد فاشی غلیظ بود که من سراز خاک تیره برآرم و خشم کلوج استبداد خیک در دامن  
 من زندگفتند خواجہ را حج را بطاعت میگذازی خواجه گفت زمین را در الهی را به محبت ما نگذازد که کرده ام  
 و زمینها عرق را بر خود و بطاعت نکرد که چون بغیر لغت جای خواهد آمد و آمدن باید که آنجای این دعا  
 بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الجبن الخبیث الخبیث من الشیطان الرجیم انگاه پای چپ بغیر لغت جامی در بند  
 بعد از آن پای راست را و از رنبد ایدست چپ کشاید و بر پای چپ گرداید بسکینه فرغ شود و چنان شصت  
 که پهلوی چپ وی سوئی قبله بود آب و دهن دینی در آنجا نیندازد که سبب بوی دامن فراموشی است و لغت کلیم  
 پس خود را بچینین وصیت کرده است **مسئله** در فرغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باند آمدن حاجت  
 آید آورده اند از سلیمان پیغام بر صلاوة الله علی نبیا و علیک و علیک هر که در لغت بجای حاجت آید و کسی حاضر بود  
 و یکی از روی یکی از فقره هر دو بر سر نهاده و قی که بر سر نهاده است و در آمدن فرمودی تا آن بر دو کرسی را بنهاده اند  
 گفتی که ای قربان حضرت الهی حاجت باشد که من قبول کردم که تا از اینجا بروی نیاید هیچ سخن نگویم تا شما را باند آمدن  
 حاجت نیاید و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز چنین کردی **مسئله** در اندام نهانی خود بیخیز نگاه داشته  
 کردن که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام ندرده ام در اندام نهانی خود بیخیزی نگاه کردم  
**مسئله** استبداد است چپ باید داشتن که بدست راست می آید بی بود حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است  
 که تا من اسلام ندرده ام بدست راست من بر انعام نهانی نیامده که دست راست من بدست رسول علیه السلام  
 در آمده بود و بگویم که دست راست بدست رسول علیه السلام در آید بگویم شفاعت  
 و دیگر گفت است که استبداد است چپ **مسئله** استبداد چپ باید داشتن در صلاوة خواجہ امام منباج الله من الله  
 بچینین آورده است از ابو بریه رضی الله عنه روایت آمده است که کلوج را در زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز  
 بر زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز بر زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز بر زمین الله و بر تاند و بسیار  
 نهد و بسیار تا بمیان و باز بر زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز بر زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز  
 سید را باید که نو به سبک در وی خود را بر خاک می نهد و چون کلوج ویرا پاک کردی و بی نیز کلوج را پاک کرده نهد تا اگر اسلام  
 دیگر بر آید آن کلوج حاجت آید و در اول که گشتی نیاید و کلوج در جاه نشاید انداختن که جاه سنگ است و نشاید  
 بجا باید و بشن علام الله که انداختن کلوج نرم بخیری دیگر نشاید انداختن که نشاید که علف شورت و همچون  
 خشک نشاید داشتن که خدا شکر آن بر یافت و به نیز نشاید که چپ نشاید و بخیر نشاید که نشاید که نشاید و به نیز نشاید  
 که برین نشاید و به نیز نشاید که نشاید و به نیز نشاید که نشاید و به نیز نشاید که نشاید و به نیز نشاید که نشاید  
 نشاید و به نیز نشاید که نشاید و به نیز نشاید که نشاید و به نیز نشاید که نشاید و به نیز نشاید که نشاید و به نیز نشاید

حاصل می نماید علامه رحمه الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که آنکه حسن انجام بدهد نشاید باجماع  
و انجام ناپیوسته بر قول علماء رحمه الله نشاید و از شافعی رحمه الله در روایت است بگوید آیه شاید و بگوید آیه نشاید و از  
روایتها در صدد و الصلوة مذکور است نجست بخت و سنگ تراجم نشاید که جرئت افزاید **مسئله** عدد و رکوع  
استبانه شرط است بانی بر قول شافعی رحمه الله شرط است بیک رکوع باید و یا یکی رکوع بیکای و بر قول علماء رحمه الله  
عدد رکوع استبانه شرط نیست اما بانی بر شرط است و بر قول شافعی رحمه الله علیه است که رسول علیه السلام دعوت بانی  
سید بر جمع صحابیه کرد و گفت که در میان شما کیست که در روزی مقدار بپندد و آنکه بگوید و خبر دهم به رسول علیه السلام که  
که هیچکس بر نیامد و تا با چهارم رسول علیه السلام فرمود که خبری بپرسید و عبد الله مسعودی رضی الله عنه بر خاست بنام آن  
که در آن حج ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله بن مسعود  
که بودی این خبر خود را استحقاق آن بنیدید و رسول علیه السلام بر این خبری شنیده بود و عبد الله مسعودی رضی الله عنه را  
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام بود که خبری بپرسید و عبد الله مسعودی را با خود برد رسول علیه السلام انقضای  
حاجت انسانی حاجت افتاد و گفت ای پسر مسعودی بیایا با من ایستاد و عبد الله مسعودی و یکی رکوع  
روث و یک استخوان سنگ یاد و سنگ و یک روث یاد و کان رکوع و یک روث آورد و بر روایت دیگر است که دو  
روث بایک رکوع آورد و آن روث باری آورد شافعی رحمه الله علیه گفته است که عبد الله مسعودی فقیه است بود و اگر عدد  
شرط نبودی و می آن سید خبر را نیامدی پس معلوم شد که عدد شرط است علماء رحمه الله گفته اند که اتفاق است که  
رسول علیه السلام آن روایت را که سنگ یک رکوع است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت که حسن دیگر نیست که عدد شرط بودی  
رسول علیه السلام دیگر خودی معاشد که عدد شرط نیست بانی بر شرط است **مسئله** چون بنیدد از جهت حاجی بر آن ایستد که  
نجست بانی بر شرط است و این حدیث از عبد الله بن مسعودی را روایت می نماید و مسک فی بیغنی عنک عنک عنک عنک  
المصیر که این دعا را عادت دارد که بچنین کند که در وقت این دعا بخواند تعالی غرض و در این دعا بگوید که اگر بدان حج  
درمانده شوم خداوند غرض و حاجت که در اصلش آنکه دست در او نهاده است و دست را بر او نهاده است و دست را بر  
جامه دارد و عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انه اذا سئط قط احدكم من منامة فليحسن في  
الانا حتى يفسله ثم انما فانه لا يدري اين بات يده موصف كتاب فقه مسعودی رحمه الله علیه گفته است لان اليد  
الطاهرة من مسلمانان بکلوخ استوار است باب استبانه کردن سنت است بانی در صلوة خواجده ام اجل خیر می نماید  
انفا حسن بصری رحمه الله علیه روایت است که مردان را مستحب است و زنا را سنت است که ایشان را الا بشئ شتر است  
در **صلوة** خواجده ام بگوید خواجده زاده رحمه الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام  
والصلوة از قضا حاجت انسانی فارغ شد سنگ و کلوخ استوار است و بآن مقدار رسیده کرد و بآن

چهارم آنست که نماز را در دو رکعت و هر رکعتی سه سجده بکند و استسقاء و آب چهار اندام شستند و نماز گذاردند و بعد  
 از آنکه نماز را استسقاء نیست که اگر سفت بودی بعد از آنکه استسقاء است و با کلمه یا ایستای شستن ایشان عمل  
 کردند و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است و آن آنکه نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول  
 علیه الصلوٰه و السلام بر سجد چهار سجده بکند و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است  
 و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است  
 که در حق شمایس آنکه نازل شده ایشان رسیدند و چنین گفتند که اگر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که بتر  
 که آیه رحمت است گفتند یا رسول الله هیچ نمیدانم مگر اینکه چون از قصاص حاجت انسانی فارغ میشویم بآب استنجا میکنیم و رسول  
 علیه السلام فرمود که شمایس ای بذر رحمت و شمایس خداوند را خداوند جل بر زمین باشد که خداوند عز وجل بر شما شاکست مسلم  
 جنس را با جمیع استنجی کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضوع نجاست است بیفت اگر است  
 زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنس را بر روی بن موی آب رسانیدن فریضه است **قال** علیه الصلوٰه و السلام  
 یا ایستای است که در آنرا سفت است و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است و با کلمه یا ایستای است که در آنرا سفت است  
 زیاد از روی بود و روی نماز باز دارد و اگر از روی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص اینها را جمیع کند یا بی بر قول  
 امام عظیم الزمینی و ابو یوسف و جمیع کلمه بر قول محمد و زفر و شافعی حتمه الله جمیع کند مسئله مسلمان در میان  
 دو فریضه است یا شستن یا سورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نگردد کار که نگردد که شماروی بگرداند که  
 سن فریضه میکند و می کار خود را کند اگر روی ایشان بگرداند نه کار نشوند و اگر ایشان بگرداند نه کار نشوند مسئله  
 با آنکه استنجی کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط بدعت و آنچه فریضه است  
 آنکه پس زیاد از روی بود و جنس خالص و نفسا فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابر روی بود و آنچه سنت است  
 نجاست کم از روی بود و اگر شخصی نول اندازد و بگرداند را شستن مستحب بود و اگر نفی یعنی با در آید که نظری سید را در استنجی  
 کردن احتیاط بود و بر چهار است چنانکه قصه در نجاست و مانند اینها استنجی کردن بدعت بود و بدعت مجزی بود که  
 در شریعت نبود و اگر نگردد باشد مسئله اگر چهار اندام شست بعد از آن نجاست استنجی کرد شستن باطل شود و اگر  
 بر قول شافعی است که شستن باطل شود و می پس از آنکه را حدث دارد بر قول امام احمد و امام حنبل بر تفصیل  
 اگر کسی استنجی بکند که بکند از روی حیثی صادر شستن باطل شود و اگر بدعت کرده باشد باطل نشود مسئله  
 شستن بکلمات بر قول امام حنبل و فریضه است و ایشان تسکین حدیث میکنند **قال** علیه الصلوٰه و السلام  
 لا وضوء لمن لم یسجد رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مگر آنکه نام خداوند عز وجل بخواند یعنی اللهم اعجز  
 الرحیم بخواند و امام احمد گفته اند که آنرا رسول علیه السلام فرموده است از راه تفصیل و کمال را فرموده است

[illegible]



عوض بود یا ب در بیان شهادت سندها پس اند گفتن نیک و بد و قرب و کدورت و غیره است  
شافعی رحمه الله علیه **مسئله** در طهارت بر قول علماء ما رحمهم الله فرضیه نیست بر قول شافعی رحمه الله علیه  
فرضیه است بر قول شافعی رحمه الله علیه نیست که آنکه نیز نیست که در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین  
اتقوا اذا قمتم الى الصلوة فغسلوا وجوهکم وایدهایم الی المرافق الا بائنا من شافعی رحمه الله علیه میگوید که شستن نیز با  
که نیز نیست بلکه این را و او عطف است علماء ما رحمهم الله گفته اند که این را و او جمع است و اگر باین بر آنیه عمل میکنی  
حدود خود را و عمل میفرماید قول تعالی وایدهایم الی المرافق و سندها را بشنود و آنچه است ترا که نام شافعی را  
و اگر از آن خود و نیز در طهارت درست بود و باز را و او دو لیکن یک است بود و آوردن برکت دیگر که رسول  
چون یکم که شستن سندها را یکم که در نگاه رد بر او و سندها را یکم که در اگر تریت طهارت فرضیه بودی رسول علیه  
و سندها را یکم که در کسی بود که زید اندر آئی و عمر اندر آئی و دیگر اندر آئی مراد از آن آن نبود که ایشان  
اندر آیند مراد از آن جمعیت بود که ایشان جمع اندر آیند و دیگر که خارج غلام را سیم و او که آن بخرد و گوشت  
بخرد و خوب و نیز بخرد مراد از آن تریت نبود و مراد جمعیت این جناس بود این نیز چون یکم دارد و دیگر که  
میکنند غیره نیز عجب یعنی سه عینه که رسول علیه الصلوة و السلام طهارت حسن و من آب بر ختم خون صدها بر باد  
را شست و بالا راست کرد و با و این شس که سینه نیز پا در دهام یک است در اثر کرد و یک است علامه آورده که  
در مسیح آورده و با نهاده اند شستن پس را را از فعل رسول علیه الصلوة و السلام چند مسند معلوم کرد که اگر  
تریت در طهارت فرضیه نیست که اگر فرضیه بودی رسول علیه الصلوة و السلام سندها را با شستنی و دیگر  
آنکه بر نگاه در حمامه مسیح را و اینست بعضی از اصحاب طهارت گفته اند که رد او با ناظر هر دو این است که او  
نبود که سینه را بر علیه السلام طهارت ساخت و با نهایی را شست و بالا راست کرد و با و این شس که  
مسح سر نیارده ام یک است آب گرفت و یک است حمامه و بر فرق مبارک خود مسح آورد و اصحاب طهارت  
تصور کردند که هر یک از اینها نیز شستن می کنند و میگویند که ایشان را از این است که حمامه بود و مسح بود  
مسح آن بود که در حمامه بود و از این جهت چند مسند معلوم کرد که مسح حمامه بود و دوم که مسح سر را مسح کرد و فقیه حاکم  
مالک میگوید سوم که تریت طهارت فرضیه نیست چنانکه شافعی میگوید که سینه را بر علیه السلام مسح سر را و با نهاده اند  
مسح معلوم اند که در طهارت تریت فرضیه نیست و در آن موالات فرضیه نیست بر قول مالک رحمه الله علیه و آنکه شستن  
و در قول مالک هم است که آنکه عین یک یک است شستن تریت باید که عقب یک یک بود موالات آن بود که عصاره شستن  
آن فرضیه در طهارت باید که یک یک مکان بود و در میان آن یک یک در عقب یک یک شستن شود تا اگر مسلمان طهارت ساز  
و بعضی از عصاره شستن و در میان تاخیر کرد و نگاه باقی را شست بر قول مالک شستن باطل شود و نیز بر این

از علماء ما رحمهم الله وایت میکنند که قیاس قول مالک رحمه الله در سنت طهارت باید که حاصل آن چگونگی  
 که شود و بود و سفیان بن عیینة رحمه الله علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضا را بشوید و آب نمازد نکند شک است و اگر  
 برود و در حینش و جوی آب بود و از وی حدیثی ظاهر نشده باشد چون آب این اعضا را باقی برایشوید از عمد و  
 بیرون آید مالک آن بود که هر یک که آب رسانیدن فریضه است دست آب رسانیدن فریضه است و  
 بر قول علماء ما رحمهم الله که فریضه نیست چون آب رسید بسنده بود و وجوب مالک رحمه الله علیه نیست که بجا  
 حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل آنکه با نجاست حقیقی کم از دم نماز و بود و اگر آن نجاست را  
 بشوید دست آید ن شرط است اینجا نیز همین حکم و از برای آنکه اعضا که شستن فریضه طهارت فریضه است  
 اگر با آن قوی خشک اند طهارت دست نبود و نماز و آبی پس این قوی تر از آن بود و نجاست مالیه که  
 بشرطی اولی بود علماء ما رحمهم الله گفته اند وجه مالک رحمه الله علیه در سنت طهارت آنکه رسول علیه السلام آنرا بعد  
 متعین فرموده است که اگر جریحی موسوم با یک متعین فرموده است که نه من و نه نجاست و دیگر آنکه نجاست مکرر است  
 آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را یک آب غسل آب را در دامن و در بینی کردن قول مالک رحمه  
 الله علیه فریضه است هم طهارت و هم در نجاست و بر قول شافعی رحمه الله علیه در طهارت و در نجاست است  
 و بر قول علماء ما رحمهم الله در طهارت سنت است و در نجاست فریضه است و بر قول شافعی رحمه الله علیه سنت است  
 شستن با استعمال کردن سنت است و بر قول علماء ما رحمهم الله شستن آب شستن با استعمال کردن سنت است و وجه  
 وجه قول مالک رحمه الله علیه نیست که دامن حکم ظاهر دارد دلیل آنکه اگر در دامن آب در دامن آرد و با آنکه دارد  
 روزه نه باشد و منی را می تواند آید آن اگر نجاست بود یا بیشتر آن اگر نجاست بود و او حقیقه رحمه الله علیه  
 و در نجاست فریضه است و در طهارت نیز باید که فریضه چه قول شافعی رحمه الله علیه نیست که دامن حکم باطنی است  
 دلیل آنکه اگر در دامن آب در دامن جمع آورد و فرود روزه نه باشد و منی را بخیلت نمیتوان آید آن حقیقه رحمه الله علیه  
 و طهارت آب در منی کردن سنت است و در نجاست نیز باید که سنت بود و علماء ما رحمهم الله گفته اند که دامن حکم  
 حکم ظاهر و باطن از آن سوی که روزه را با دامن آید و با دامن آرد و روزه نه باشد و حکم ظاهر دارد  
 از آن مانی که در آن آب از آن جمع آورد و فرود روزه نه باشد و حکم باطنی آرد و دیگر دامن اگر حکم ظاهر دارد و نجاست  
 و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد  
 که با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد  
 بر منی محل مریض و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد و با آنکه اگر حکم باطنی آرد  
 بشوید فان تحت کل شجرة جنة رسول علیه السلام بود که بر کوی منی کتاب رسانیدن فریضه است که در زیر هر درختی

و دیگر کتابی است که در وقت است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر نماید خواندن و در مسند نیز شاید آمدن حاجت را  
 قرآن ظاهر نماید خواندن و مسند نیز شاید آمدن حاجت را قرآن ظاهر نماید خواندن و مسند نیز شاید آمدن حاجت را  
 داریم **مسئله** آب در دکان یعنی چند بار می باید کردن بر قول شافعی حرمه الله علیه کف آب بپسند است هم دکان  
 هم نمی را بر قول علماء ما جمعه کف علاحده دکان را باید و سه کف علاحده یعنی الباقی را عده و میرزان آید و الله اعلم  
**باب** در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال ابی علیه الصلوه و السلام یغسل یدیه بایست  
 علیک با مسواک فی اربع عشرین حصه فی الدین و البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باید که مسواک  
 کنی که در وی سبست و چهار حصه است در دین و بدن قال ابی علیه الصلوه و السلام و اطیبوا افواکم با مسواک فانها طریقه  
 القرآن و اگر موافق بودیم با مسند فائده فی الدین رسول علیه الصلوه و السلام فرموده است که پاک کننده دکانها را خود  
 با مسواک که در وی طریقی قرآن است و شش بار خود را اگر ایستد یعنی بار نهادن بدستی که در وی جای فرزندان است  
 و دیگر بنیام علیه الصلوه و السلام میفرماید قال ابی علیه الصلوه و السلام مسواک مطهره لغف و مضات للرب من حرمه  
 للامان و مسواک للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دکان است و سبب رضا و رحمت است و شاد  
 و شکیان و خط شیطان قال ابی علیه الصلوه و السلام اربع من سنن المسلمین صلوه الله علیه هم اجمعین الخ و احیاً  
 و اطیب و مسواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیا که پیش از من آمده اند  
 از رسولان کجاکردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوه و السلام مسواک باطل  
 فصاحه قال ابی علیه السلام رکعتان با مسواک افضل من سبعین رکعة بغير مسواک قال علیه الصلوه و السلام مسواک  
 شفا کل دار الا سلام قبل الا سلام یا رسول الله تعالی علیه السلام موت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن  
 شفا جاییهاست الا سلام را سوال کردند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که را گویند رسول علیه السلام  
 فرموده است که برادر من جبرائیل علیه السلام مرا در چهار کار چندان میبالت فرمود که من بدم که بر هتاهم فریضه شد  
 یکی در حق بگوشتن ابل پرده چندان میبالت فرمود که من بدم که کو طلاق بر هتاهم حرام شد و دیگر در حق بگوشتن  
 سمایه چندان میبالت فرمود که من بدم که سمایه از سمایه میراث خواهد بود و دیگر در حق نماز شب چندان  
 میبالت فرمود که من بدم که نماز شب چندان میبالت فرمود که من بدم که نماز شب چندان میبالت فرمود که من بدم که نماز شب چندان  
 که من بدم که بر هتاهم فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاه  
 بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر در این است  
 که سنت علاحده است که روایت میکنند از مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام میگوید  
 مسواک زیر فراش دوشی و بر زمان مسواک کردی خرد و اگر مسواک کردی شب بیداری تا بوقت صبح است





میکنید خواه گفت گویم که نماز را برای داری و روی با محرم نمایند و باید شمار بگویند یا بار محمد حسین  
گفتند که از آن دو سخن معلوم آمد اما این چه سخن است که شمار باید یا بار محمد حسین چه معنی دارد و خواه گفت  
که جبیدیم تا آنچه ایشان بخواهند بجز از ایم نامور معنی حلاج کش و خدمت اهل و فرزند آن کنند ششم  
و بیست بر حلاج خدمت عیالان حساب نمود آنگاه خواه از ایشان سوال کرد که چون شما این  
سیر و نیت اهل خود را وصیت کنید از آن یکی گفت که ما میگوئیم آن دید و دست تهنید ما جو که  
آن دیگری گفت که ما میگوئیم که رسکار باشد از رسکار باشد اندکی گفت که ما میگوئیم است که باشد  
تا دوست روی باشد عبد البیدار که روزی رحمت اند علیه فرمود که بنویسد این بر سه طعن را از آن  
پرسید بید که ایشان بگویند نیز زنا را این بر سه سخن محوری هر چه که خواهی نیز در مسکن سوگ  
مردان است و زنان را ملک قایم مقام سوگ است از برای آنکه دندان ایشان ضعیف باشد  
مسکن در طهارت هر عضو را یکا شستن فریضه است بار و یکم و سی و یکم سفت است خواه ابو کریم  
رحمه الله گفته است که هر برای که بشود از فریضه نیابت وار و دلیلی بر آنکه امام و روحان را یکا شستن  
این خواه از هر فریضه نیابت وار و این نیز همان بود و چون حکم دارد و اظهار روایت است که یکبار  
شستن پیش فریضه بود و عصاره در هم انداخته اند که ما فرضیت خواندن قرأت و قیام به ایستادن  
ایم **قوله تعالی** **و قرأوا من القرآن و اتفقا** است که این امور در نماز است که سیر و نیت از آن  
فریضه نیست قریب طهارت با فضل رسول علیه الصلوة والسلام و با قایل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین  
و ششم از این بر قرآنی **و قرأوا من القرآن** است و تفسیر آن **و قرأوا** تعالی علیه السلام و **و قرأوا** تعالی علیه السلام  
و ششم تفسیر **و قرأوا** تعالی علیه السلام از این تفسیر است که تفسیر **و قرأوا** تعالی علیه السلام از این تفسیر است که تفسیر  
من قبل نفس زاده علی بن اوفی قدس سره و عظم ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام  
که رسول علیه السلام طهارت را در دست هر عضو را یکا شست و گفت این طهارت است که پدید خدای عزوجل از پنج بند  
اولی از این است چون وضو شست که در بار شوی و بعد از آن نوایید که در بار اول یافته باشد چون سه بار  
شست که این طهارت نیست و طهارت آنکه پیش از این بوده اند که پیش از این گندمی طهر کرده و وضو شست و طهر  
استمال چون چیزی بر او بر علی ایستاد اسلام را این طهر است که گندمی طهر گاهی بود که در بار شوی و بعد از آن  
و اندک آنکه در چهارم و پنجم وضو و او یا که بعد از فریضه داد اما اگر کسی تا از اول را فریضه  
و وضو و هم بود است از آن برای دفع کراهت از برای دفع سوگ و بار برای که بخواهد طهارت نکند یا  
از برای طهارت است و ابوبکر بنود و قدی طهر نمود **قوله علیه السلام** **و قرأوا من القرآن** و وضو و علی السور  
یوم **الفیض** که سجده ای فریضه است یا لی بر قول ابوسعید و زفر و هم از حد فریضه

و از ایشان سه روایت است بیکر و ایه تیره فریضه است و بیکر و ایه سیدکی و بروایت چهارم آمده است و از ابو یوسف  
رحمه الله دور و ایت است بیکر و ایت فریضه دار و کل را می کشیدن باید و بیکر و ایت فریضه نیست و محمد رحمه الله  
علیه گفته است که مسح با غسل هیچ نیاید اما در کلامی موی روی مسح کند علما را اختلاف است خواهی امام ابو فضل که مسح  
رحمه الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمه الله علیه معلوم آمده است که موی روی آن موی زواید است که بر سر  
است که وی گفته است که مسح با غسل چه نیاید زیرا که تا بر تیزی روغن آب رسانیدن فریضه نیست پس استیم که مراد  
ازین موی روی آن موی است که بر سر روغن است حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست  
حسن زیاده از ابو حنیفه رحمه الله و روایت میکند که موی روی این موی است که بر سر است **قال** علیه الصلوة والسلام  
المؤمن باجل الان فی قادیان ایضا علی شجرة النخ فاضی امام صدر رحمه الله علیه گفت که این موی زواید  
که بر سر است حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمه الله تا بیکر  
موی آب رسانیدن فریضه است **مسئله** خلل موی روی در شرح فهار از محمد رحمه الله و ایت است که متوضی تحبیر  
و دلیل میکند که مستحب است که اگر سنت بودی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یا جمل غرضی رحمه الله و ابویوسف  
رحمه الله علیه و ایت است که سنت است و بر قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه  
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موی روی خلل میکرد چنانکه صرغای انگشتان مبارک از میان موی محمود چنانکه دندان  
شانه از موی پنهانند پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر برآورد و از بیاضی انگشتان صلی الله عنه  
از صرغ انگشتان حکایت کرد که اگر آن زبر بایستی فرو آوردن پس بن مالک رضی الله عنه از نبشت  
و سنت حکایت کرد و **مسئله** مسح کوشن اتفاق است که سنت است مسح کردن بظاهر روایت مستحب است امام  
شیخ الاسلام علی استیعابی رحمه الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث روایت  
میکند **قال** البنی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امانة الله تعالی من الفعل یوم القیامة رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرموده است که هر که بر گردن مسح آرد و این کرد انداختن تعالی و بر از غل و در قیامت **قال** علیه الصلوة والسلام  
من لقی مسلما بعد خلل ارجله الجنة یغابره فرموده است که هر آن کس که مسلمان را بمقدار دندان خلیل قدم رساند او را  
و واجب شود چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابیان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بیان شد صحابه گفتند  
با علی چرا میگری که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود و حدیث بنابر فرمود گفت شما میگوی می بینید من بدور  
می بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل مسلمان قطع رسانان نبشت و واجب میشود و اگر چنانکه بمقدار دندان خلیل  
خضر رسانان ترسم که در فوج واجب شود مسلمان خلل انگشتان دست و پای برسد نوم است فریضه و واجب است که  
و آنچه فرایضه است که اگر انگشتان نزد یکدیگر حشیده بود از خلل آن که در فریضه بود و اگر شست گرفته

بدید یکدیگر بپوشیده باشند آنرا اخلال کردن واجب بود و اگر از یکدیگر جدا باشند آنرا اخلال کردن سنت بود **قال**  
 النبی علیه الصلوٰۃ والسلام رحم الله المتخلطین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است حجت خدا بر تنهایی کنندگان  
 با هم در طهارت و تم و طعام **قال** علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخلوها ما جئتم رسول علیه الصلوٰۃ والسلام  
 فرموده است خلل انگشتانرا پیش از آنکه بالمش و ونج خلل کنید مسئله در طهارت ابتدا کردن  
 از دست راست سنت است **قال** النبی علیه الصلوٰۃ والسلام علیکم بالتیمین فان اشدکم یجب التیمین فی  
 کل شیء حتی التمشط والتغسل و هر خدمتی که بر سویی ناف است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است  
 و هر خدمتی که بر سویی ناف است آنرا بدست چپ کردن سنت است **قال** علیه الصلوٰۃ والسلام یمین للوجه و یمین  
 لقدم رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست و دست چپ بر مقعد راستی  
 استنجا مسئله در طهارت تقصیر نشاید کردن در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول  
 فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نمیزد ایمان را حاصل کند **قال** النبی علیه الصلوٰۃ  
 والسلام یا علی شقشقی باغ الوضوء فانه شطر الايمان و اذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده  
 که یا علی مبالغت کن مقدم کردن وضوء که پاره ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی **قال**  
 النبی علیه الصلوٰۃ والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی علیه القدر مرة بعد غسل القدمین یکتب  
 الله تعالی لک بكل طهور عبادة و محمد بن سنان رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ  
 شوی بخوان سوره انا انزلناه فی علیه القدر یکبار بعد از آن که قدمها شست باشی خدا عزوجل بر طهارتی بر تو باد پنجاه  
 بار عبادت در دیوان تو ثبت گرداند **قال** النبی علیه الصلوٰۃ والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ ما بعد اذ سمع  
 بیکر قیامت قل سبحانک اللهم و بحکمک استهدان لا اله الا انت و هذا لک التوبیک الیک مستغفرک و التوب الیک ثم النظر الی الارض  
 و قل استهدان محمد عبدک و رسولک فانه من فعل ما عفا الله تعالی کل صغیره و کبیره رسول علیه السلام فرموده یا علی چون از طهارت  
 فارغ شوی آب نوگیر و بپشت دست مسح کن بر گردن و این تسبیح بخوی سبحانک اللهم و بحکمک استهدان لا اله الا انت و هذا لک التوبیک  
 و استغفرک و التوب الیک و کما استهدان محمد عبدک و رسولک برستی که هر که هیچ یکین سخن بگوید و دعا بگوید گناهان خود و بزرگان  
 یا عذر و مسئله فرقه دهم در طهارت سنت است یا نواجر نام زاهد فرقه الله علیه شیخ دس میکدر روایت بیرون آورده  
 میسونه و عایشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد و ماخره دهم و اویم تا نوشین را خشک کند  
 قبول نکرد و خود را بر آن خشک نکرد و معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطاء رضی الله عنه غسل آورد و خواست که خود را  
 بخوبی خشک کند جابر بن عبد الله انصار رضی الله عنه آنجا حاضر بود و بر او منع کرد که خود را بخوبی خشک مکن پس خادم آمد که آنجا  
 داشتند اما ظاهر روایت نیست که شاید دشمن که سنت است و تاویل آنکه خواهد نام زاهد فرقه الله علیه شیخ است از جمله فرقه الله علیه



[illegible]

بر در خانه کعبه آمد و صد و بیست و سه روز قضای وی بود و گفت ای خانه کعبه باد که کسی بر تو آمده است که مثل از وی  
بمچون می کسی دیگری نیامده است و بعد از وی نیز نخواهد آمد و این بركات دعا رسول علیه السلام است که گفت  
که خداوند عز و جل بر عمر تو رکت کند و صد بیست سال بقایا قیمت گفت خدای عز و جل بر مال تو رکت کند و بیست سال  
خواستار نما و دیگران باریکبار آوردی و از آن من و دبار و گفت خداوند عز و جل بر فرزندان تو رکت کند و یک  
صد و بیست و سه روز قضای من ایستاده اند و آن دعا و یکصد و بیست و سه راجابت مقرون شده است یا نه افعی اوزان  
و او که اندک عاقل راجابت مقرون شده است تا از امر زدیم و فرزندان ترا امر زدیم از برای عزت و شرف و غفر  
مبارک رسول علیه السلام را و الله اعلم **باب در بیان ادب استخا و سنت ملامه و در بیان وعید که**  
**در وضو خواندن چون آب بر کمری بموسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام** الحمد لله الذي جعل الماء طهورا و الاكل  
نورا و الاكل خورا و الاكل شاد و كذا بقدر حاجت و زیادت از حاجت نشاید کشاده کردن و روی سوی قبله نشاید  
نشستن اما روی سوی آفتاب بر آمدن نشاید یا بی در صد و در صلوة از او بخیف و بتمتع الله علیه و در ایستادن  
درست تر نیست که نشاید اما چنان بیند که بگوید پیش می بقدر آید مسئله استخار را چگونه کند مشایخ از عمره الله علیه  
گفته اند آب دل اندک اندک بر روی انگشت که بگوید انگشت بیست و آن موضع مخصوص را بگذرد و دست را بچاک  
بر حرجت را بشویند باز آن بکر بیشتر زرد و انگشت دیگر باوی باریکند باز آن بکر بیشتر زرد و انگشت دیگر باوی باریک  
کند چنانکه آنچه بخواست بود زایل شود و بعد از آن هر چگونه که بشود بر او بود مسئله عین باب در شستن بعضی گفته اند  
که بعد از آن شوی قیاس بخواست نامی بر آن که آنچه می بوده است بگویند زایل شده است بعضی گفته اند که هیچ شست  
خواهید امام خمین رحمه الله گفته است که گفت آب شوی قیاس قول شافعی رحمه الله علیه گفته است که اگر  
سکت فیض و آب پیام اندر آورد و گفت بار بشویند یا بشویم و خاک را نند پاک شود و این خود نه بایست از آن نبود  
بعضی گفته اند که چنانچه بگویند که از زردی و برشته ای بار زرد شستی زردی باز آید و بعضی گفته اند که چنانچه بگویند که  
آخر را بگیرد و بخورد و در دل می که راستی نماید این بار بدل و نیست تا باز زده آب نیز آمده است این همه حای بود که  
و شش قرار گیرد و اگر لی چند آن بشوید که خاطرتن خواهد و هیچ حال بدنه از ذکر ممنوع نیست اما در آن جمله بر زبان و اگر نشاید  
گفتن ولیکن بر آبی که بریزد باید که بدل نماید زردی آب دل که بریزد باید که بدل این را جابجایی که خدا را مالکی گفتن  
برین کار ارات و هم که بریزد بدل شد که خدا را از رنگ و گفتن اما آن است که روان آب بگویم که بریزد بدل نمیشد  
که خدا را از رنگ است که گفتن اما آن است که روان آب چهارم که بریزد بدل نمیشد که جبار بر رسول را بقیست شفاعت خواهر  
و گناه کن و آن بگویم که بریزد بدل نمیشد که از رنگ چهارم بدل است که روان آب ششم که بریزد بدل نمیشد که اگر در آن شست  
و کس که حجت کن آب ششم که بریزد بدل نمیشد که خدا را گفت و در پنج بر می بسته که روان آب ششم که بریزد بدل نمیشد که خدا را



که ماراشک است که این عار با جابت مقرون شود یانی اما اتفاق است که کلمه شهادت گفته گمان است که گفته می باشد  
ساده را به کبر دلیل بر آنکه کافی با گفته می باشد و ساله کبر کلمه شهادت میگوید خداوند عزوجل جمله گمان و برادر میگوید  
بنده مومن باوردن طهارت طاعت و ترک محصیت کلمه شهادت که برادر خداوند عزوجل گمان و برادر گفته اند  
پیچ از کرم ادب و غریب بود چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرو در روی آرد  
که از آن بنده صالح حضرت خضر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که روی بشوید و دست بر پیشانی نهد و فرو در روی آرد  
بر روی سوی پیشانی برداری نبود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت و چون دستها بشوید آب باید که از آن سر گذشت  
دست برین آید و اگر ازین دست بر چهار گوش دست بود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت بود

چون طهارت تمام کند یکبار از آنز لثه بخواند و نگاه این تسبیح یکصد و سی و یک اللهم محمدک استسید ان لا اله الا انت  
 وحده لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک و استهدان محمد عبدک و رسولک و انگاه از آن فضلاء آب طهارت  
 بخورد و اسناده خورد و با شسته ظاهر روایت است که آن شسته خورد اما فقیه ابوالبیت رحمه الله در فتاوی خود  
 آورده است که اگر اسناده بخورد پاک نبود که سجای آب اسناده خوردن کی بود یکی بر سر چاه ز فرم دوم بر سقاها  
 سیوم فضلاء آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در جبهه سجای اینده که فطهارت است  
 و فضلاء آب طهارت را اسناده خوردن حدیث روایت کرده که هر که فضلاء آب طهارت را اسناده بخورد خدای  
 عزوجل علاج بیماری کردانه که جملة اطباء از معاجزت آن عاجز آمده باشند دفع کرد اند عقیده بن عامر الجینی رضی الله عنه در کتاب  
 میکند که باسن داشتن شهنواز صدقات نوبت من بوده گفتم چاه نربین روم تا غازی دیگر در خفای رسول علیه  
 السلام ناز بگذارد بود و پشت مبارک بحراب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر که احدی رسد طهاره  
 سازد و در رکعت نماز گذارد و خداوند عزوجل گناهای او را از او بزداید و در امر زبیده کرد اند گفتم اینست خوش حدیثی و با شسته  
 آسان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت با عقیده چاه ترکی بودی تا حدیث ابن مسعود و با شسته تر شسته  
 گفتم با عمر چه فرمودی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد شسته

کیر و بخت دست بر گردن مسج آورد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم بحمدک تسبیح من رزق الالهات و حدیثی که در مسج  
مک و مسج فکه و از لب البک و تسبیح من محمد امجد که در مسج که خداوند عز و جل حکم کنان خود در بزرگ و در ایام نزد مقام  
تجیح امت محمد راضی الله علیه و سلم یعنی خوشی و راحت باد امت محمد علیه السلام که این عالی شرف است  
بسک در جانی مسج چون طهارت تمام کند آب چاه را پر کرده پس از برای آنکه ایس علیہ اللغبت هیچ وقت بخیز  
نگین نشود که بنده حرم طهارت سازد از برای نعم و بر آب جام را باز بر کند که این استعداد ساختن باغین که هر باز  
حدیث رسد بسک طهارت سازم و آب جام را سیر بوشید پس نامد ام که آن آب بجا نهد سر بوشید و باشد آن آب جام

استغفار میگوید آن نبی را از حق غرضی از من روشن میگرداند و دیگر آنکه چون آب جام بر سر پاشیده بود از جهت جانورانی که زیره سر  
رسانند و در آن آب بود از این جهت بعضی بعد عنقه گفته است که من بگویم چند بخیزه دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام  
و اینچنان بود که روزی با رسول علیه السلام الصلوة بصره آمدند و بیرون رفته بودند و مرا که با حجاز بود تشکیک بر من  
غالب شد گفتم یا رسول الله من شنیده ام رسول علیه السلام فرمود که بر سلام من آن کوه برسان بگوئی که مرا ب  
همی باید که تا بخورم با رسول علیه السلام بفرم سلام رسول علیه السلام این که گفتم از هر تنگی و از جواب سلام  
باز شنیدم گفتم که مرا آب می باید تا بخورم با رسول علیه السلام ام از آن کوه آواز برآمد که یا علی بر سلام من رسول  
علیه السلام برسان بگوئی که از آن روز باز که این آیه نازل شده است **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قولوا للفسک**  
**والبیکار ما و قودنا الناس و الحجة چندان** که بسته ام که در وجود من شکی نیست مانده است بیایم و این سخن را با رسول علیه  
السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابی رضی الله عنهم گریستند چون باز بیشتر فرمود رسول علیه السلام  
بقضا حاجت او میان آمد فرمود یا حبیب بر سلام من بدان دو درخت برسان بگو یا بیایند و مرا سایه اری کنند  
تا من از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم فرمود سلام رسول علیه السلام بر آن درختان برسانیدم از هر شاخی و بر یکی  
جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که سایه و مرا سایه کنید  
تا از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم و درختان را میباید که سایه بکشند و در پناه باشند و درخت در زیر پناه شده که  
بیاید تا نزد یک رسول علیه السلام شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه اری گفتم که نزد تاجران که  
رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی  
مشک بر آن شدی و زمین از پا بخوردی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان را بر جای خود باز رفته  
است و بوی مشک از آنجا میخیزد اندکجا رسول علیه السلام از دویم که چون صحابه بود آب حاضر نمود و امر میفرمود  
علی بگوید یا رسول الله نیکو آب نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا برات  
زندگانی داده اند تا آب که نگاه لحظه توقف کرد به بیشتر نشست گفتم یا رسول الله این توقف کردن شایسته حکمت نبود  
علیه السلام فرمود که تو بفرمان حاصل کردی و من رسول الله درین خطا که تو بفرمان حاصل کردی رسول علیه السلام  
فرمود یا علی یا رسول الله از آن نگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که بیاورد فلان عود الله بخواند از روی آواز  
چنان بود که گوی بود و آنکه قرآن بخواند چنان بود که چهار دانگ قرآن خواندستی و چون سه بار  
خواند چنان بود که کل قرآن خواندستی نگاه رسول علیه السلام بر من حدیث فرمود که هر که بیاورد و وی سه طهارت باشد  
سه بار است بکنه الانفس خود **قال علیه الصلوة والسلام** این صابت بلیه و هم محدث فلا یومن الا نفسیه عا شد  
که هر که با طهارت بود سه بار از او عفو می شود و از هر ده است **قال علیه الصلوة والسلام** ملائکه استغفر

لأنسان دلم علی الوضوء لم یحدث رسول علیه السلام فرمود که طایفه مرد می را امرزش خواهند تا بادام که با طهارت  
باشد و حدیث نکند حکایت چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بجهنم رفت در راه گذرش بر کعبه رسید  
نظر افتاد گفت بنگرید که برسان چرخه عمل است بخت و در کعبه ایست آن برسان ساعتی توقف کرد نگاه در کعبه و دو چرخ  
جعفر طیار رضی الله عنه بدان طایفه اندر آمد از آن برسان سوال کرد که این چندین تا خیر چه کردی بکشادن گفت با کعبه  
خود چنین خواهد آمد ای که سرگاه نماز را یکی از سلطانین تعلق شود و اگر سیل طهارت باشد طهارت سازید تا المانی از ایشان  
بشمارند من سیل طهارت بودم گفتیم باش طهارت سازیم تا از ظلم می المانی من سر جعفر طیار رضی الله عنه گفتی تو  
مردی با صلاح بوده چرا این اسلام قبول نکردی گفت پیغامش را فرموده است که الا مومنون یاتوا بقرآن و طهارات  
موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام را بر من نگاه جعفر طیار رضی الله عنه حکام مسلمانان با وی بیان کرد آن  
برسان در حال اسلام آوردن و برکات قامت آن سخت هر و نیست چون بهتر عالم از مصالح باز آمد با مدای بود  
رسول علیه السلام بلال بارضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در توجیه خصلت است که بنزد او شنیده است دیدم یعنی  
خیال نکند که یار رسول الله در هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون بر او حادث میسر طهارت میسازیم و  
دور است نماز گذاردم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر من بیان کن که خیرت دنیا و آخرت را درین می بینم  
**قال** النبی علیه السلام خبر عن الله تعالی من احدث و لم یؤضأ فقد جفانی و من احدث و توضع و لم یصل رکعتین فقد

جفانی و من احدث و توضع و صلی رکعتین و لم یعقد جفانی و من احدث و توضع و صلی رکعتین دعا و لم یغفر له  
فقد جفوت و است برت جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسی است که هر که حادث رسد و طهارت نسازد  
بدراستی بر من خواهد آمد و عزم من و جل جفا کرده باشد و هر که حادث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز  
نمیکند از در من جفا کرده باشد و هر که حادث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا  
نگوید بر من جفا کرده است و هر که حادث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا نکند  
اگر خداوند عزم من و جل دعا ویرا اجابت نکند و ویرا نیامزد و این از حضرت غفر جفا باشند  
و این جایز نیست و خداوند عزم من و جل جفا کار نیست و درین هیچ شک نیست و نیارویی  
بیامزد و این حدیث بر طریق و عده است نه بر طریق و جواب که اصل بخنده بر حق واجب نیست  
و حکم حق مرند در حاجت نی حکایت خواهد بود منصور ما را بدی رحمة العلیب آن شی  
که از او در نیار حاجت میگرد و بر عارضه شک بود بنفشاد بار ویرا بقضا حاجت او میباید حاجت او بر  
که بر حق طهارت ستانی و گفتندی که بر کوا این چه است که پیش خود بنادوی گفت همانا که شستنی دنیا و آخرت  
رفت طهارت می سازم تا اگر از قضا اجل در سباری با طهارت بایم **قال** النبی علیه السلام و المسلمان من احدث و توضع و صلی رکعتین فقد

رسول علیه السلام فرمود که با طهارت میریزید بر روی رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد خرمی و طهارت  
نباشد خرمی با این معده و این علم این طهارت بسیار است و از دنیا بیرون رفتن یکی از مریضان خواهر  
بخواند و بدو در عرصه مصاحبت استاده بود و بغداد برفق از نویش می شنیدند اندوخته از برفق بر برفق می روه می خواند  
برسد که ای ولی درگاه خدای این جز که ام عمل شماست خواه که گفت این جز آن طهارت است که دوش ساخته ام طهارت  
برقی که امت کرده اند جز از اعمال دیگر بزرگتر نیست و رسیده است **حکایت** خواهر نام اجل خرمی رحمة الله علیه طاهلی  
بنده کرده بود و باور چند فرستاده خواهر را در چاهی باز انداختند خواهر آن چاهی هزار تاه کاغذ از مساکل و سنی اطبا بگرد  
که هیچ حرفی خطا نود و جزوی با وی نبود و طالب علمان آن شهری آمدند و از خواهر بپرسیدند که گفتی و ایشان بر سر چاه  
می نشستند و تار و زری آوازی طالب علمی می شنیدند که خواهر بر سر چاه سوال کرد که آن فلان کجاست که بنده است  
گفتند چاک که طهارت ساختن رفته است انگشتی حاضر بود گفت مولانا محمد و ما این کجا حاضریم هوا سرد است بنشین  
طهارت ساختن رفته ام خواهر گفت عجب! اندر نمی رسیدی که بدین مقدار سرد است از کار باز می آری سر برفت  
طالب علمی بچرا بودم و عارضه شک بودی چرا چیل را بقضا حاجت او میان حاجت آمد بر باری بر فتنی طهارت ساختی  
و خود را از میان فرود آورد و بخار را بشستی تا بجا نماندی و مجرم من نمی شنید بودی مجرم بر سر بنده ای تا بجا نماندی  
به آن جزوی تعلیل کردی شما بقدر سرد است از کار آخرت باز می آید بر کات اقامت آن سنت بود که بعد از آن  
وفات ابو جعفر رحمة الله علیه چند کسی بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواهر نام اجل خرمی رحمة الله علیه  
چون اصابت فتوی خواهر ابو بکر فضل بخاری بدین رسید نزدیک فقیه ابو جعفر سید وانی رحمت الله آورده ابو جعفر  
گفت ای کودک خود رسالت و علمی حفظ کرد و از کی است که در راه اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بر دم روزگار  
در راه اطلاع کنم بر خاست و به بخار آید و آن شب بخانه خواهر ابو بکر فضل فرود آمد آن شب خواهر ابو بکر فضل رحمة الله علیه  
بفرایش زلفت و به مشرب بطالع کتاب مشغول بود همین که خواب در چشم خواهر اثر آمدی بر خاستی و بسبک طهارت ساختی  
بایدی و باز بخاری مشغول شدی و بخین نامیده و مطالع میکرد و چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه بگفت که حق  
و خواب نیست که خداوند تعالی عزوجل این کودک را اصابت فتوی داده است که به مشرب به زلفت و چون خواب  
در چشم دی از کردی زده بر خاستی و طهارت ساختی و به طبع مشغول شدی **حکایت** تقدیر طهارت ساختن  
عبد الرحمن بن عبد الصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه السلام از چهار دانگ  
بگشتن طهارت ساختی یعنی نیم شش و نیم سیم بسبک شرع وقتی دهب بن زبیده رضی الله عنه بسلام رفتن کردی  
که بر گداور و یا ستاده طهارت می ساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای شیخ  
در دریا اسراف کنی گفت کنی گفت من چنین دانسته ام که تو عالم شامی ندانستی که نوانه جانان شامی بود

گفتند آنست که اعتبار شریعت است نه خواست طبیعت را عبد الله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آب  
چندانی بودی که هر عضو را یک بار شستن چنان چهارت نماز گذاردی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن  
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که بجز روغن و روغنی مالده اعضا می روی نمی شود  
و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه بیرون نیاید که آب  
سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن زیاده ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که تا ویل آنکه رسول  
علیه الصلوٰه والسلام چهار آب بکشد آن چهارت ساختن آنست که رسول علیه السلام معصوم بود و آن را  
و کبر و از آرایش بسیار و اما آن را کبر و کبر بسیار است و الا نشیمن است و اما یک و نیم آب باید تا بسند  
بود و نیم من استنجار و نیم من دست در وی و مسح بر سر و نیم من باینها را و این حکم در وقتی است که استنجی کند و اگر  
استنجی نکند یک من بسند بود و نیم من دست در وی و مسح بر سر و نیم من باینها را و این حکم در وقتی است که استنجی کند و اگر  
موزه باشد نیم من بسند بود و دست در وی و مسح بر سر و دست تر کند و بر موزه مسح کند از عهده بیرون  
آید **باب یازدهم در بیان غسل با آنکه غسل فریضه است** باید و اخبار و اجماع آمده است **قوله فیما یوم**  
**والغسل جنبا فامه واداما خیر** **قال النبی علیه الصلوٰه والسلام یوم الشعر و انقوا البشرة فان تحت کل شعرة**  
**جنابت رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی هر پوستی من هر موی آب رسانیدن فریضه است که زیرین**  
**موی جنابت است و اجماع آمده است که یک غسل فریضه است و هر که منکر شده است که فریضه**  
**و غسل بر بازو و ده است پنج از وی فریضه است و چهار است و یک و یک است و آن پنج که فریضه است و آب**  
**و آب دیدن است یعنی احلایم و بهره گرفتن است یعنی آب شستن در آب و آنرا از آن که از حیض پاک شود و یا از نفاق**  
**پاک شود و مسکله کمال آن آنکه هیچ را از آن بقیه اما چهار غسل که سنت است جمده و عیدین و برهانی اطعم**  
**و عید و عاشورا و آنکه واجب است غسل صبت است بر قول علامه و از جمله الله و بر قول شافعی هر سنت است و آنچه**  
**مسحبت غسل نایسده است که بسال رسیده شود و با کافری که اسلام آورد غسل ایشان مستحب است**  
**آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است ندی و ددی است و می است و بول است ندی و ددی و بول**  
**غسل واجب نشود و چهارت نباید شود و ددی چیزی بود که در وقت برنش بول و یا بعد از بول کسی را که آب را در**  
**پدید آید نیک سپید و بر پیشان و ندی چیزی بود که در وقت طاعت کردن بدید آید همچون سپیدی چشم مرع**  
**اجماع است که آن غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیالی خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسکله یازی**  
**کردن و آنچه دیگر مومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیار می افتاد و من شرم میدادم**  
**از رسول علیه الصلوٰه والسلام سوال کردن متقدم من اسود را که شاگرد من بود و در یک رسول علیه الصلوٰه**



والسلام فرستادم تا این سکه اندر رسول سوال کرد رسول علیه السلام بهم فرمود گفت ای مقصد این سکه واقع  
توفیق تو مردی پیری و این سکه واقع جوانان است رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که این سکه واقع  
امیرالمومنین علیه است رضی الله عنه گفت آن مدنی است و بنزدی و دودی غسل لازم نشود اما طهارت تیار شود  
و نذی و از منی بجهت فرقی توان کردن هرگاه که نذی در وجود و رآید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود و رآید حرکت  
اندام نشکند و نیزی شهوت ساکن شود و منی خاکستر نیک باشد و سطح که بسبب منی فرزند متولد میشود بوقتی معلوم  
و بعد وی تمام و بقول شافعی حتمه العبد به طریق که ظاهر شود غسل واجب است و در میان علت فی و بقول  
علما و از جهل منی شهوت باید تا غسل واجب شود و فایده این اختلاف جای بدیداید که مردی از بالا و جهل یا اگر  
بر پشت کبریا بنزدی بر پشت زنند یا بسبب از اسباب آب منی شهوت بدیداید بقول شافعی حتمه العبد علیه غسل بروی واجب  
و بقول علما و از جهل منی غسل واجب شود و ابو یوسف حتمه العبد چنانچه در اعتبار دارد وی تمسک بدین آیه میکند  
**عَلَّمَ تَعَالَى خَلْقَ سِرِّهِ** و افق بکس من الصلابة والتراب و بقول ابو حنیفه و محمد و زهرا و ابی حنبل منی از محل خود  
بشوده جدا شود بعد ازین بهر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این اختلاف در چند مسکن بدیداید که اگر  
مردی با عیال خود مباشرت کرده و از آن افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گذارد و بعد از آن بقیه  
منی ظاهر شود نماز گذارده شده باجماع روایات و بطاهر شدن منی غسل واجب شود و بانی بر قول ابو حنیفه و محمد و زهرا  
فرمود و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف حتمه العبد علیه غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب بدید  
پیش از آنکه از آن افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام شکست انکار منی ظاهر شد بقول ابو یوسف  
حتمه العبد علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زهرا و ابی حنبل منی ظاهر شد بقول ابو یوسف  
حتمه العبد علیه غسل واجب نشود و از آن افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد  
و مردی دریاچه نذی جزئی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روایات و بطاهر شدن آن جز غسل بروی واجب نشود  
بانی بر قول ابو یوسف و از ابو حنیفه و محمد و زهرا و ابی حنبل از ابو حنیفه حتمه العبد روایت میکنند که غسل واجب نشود  
و این سبب از محمد و محمد از ابو حنیفه حتمه العبد روایت میکنند که غسل واجب نشود و تصحیح منی سکه چنان آمده که اگر  
چنانچه علی در روای است و از ابو حنیفه حتمه العبد علیه روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل  
واجب شود و اگر خواب دید و آب فی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب فی بر قول ابو یوسف حتمه العبد  
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زهرا و ابی حنبل حتمه العبد علیه غسل واجب نشود و امام ابو یوسف حتمه العبد  
علیه سبب بر آن است که هرگاه که علی و جلاله فی و السبب بیداری شود و چنانچه واقع میشود و غسل واجب  
نشد و در میان آن نوع نیست آب سست مردی نذی بر منی غسل واجب نشود و در میان آن نوع نیست آب سست

واقعه که مردی از با لاف و جهل یا با کرا ن فریست که در باختری فریست می زند که منی منی شستو بد بد آب غسل و بوی خوش شود و اینجا  
 چه ای که بخت می کند که با لاف و جهل یا با کرا ن فریست که در باختری فریست می زند که منی منی شستو بد بد آب غسل و بوی خوش شود و اینجا  
 و البته جدا می شود و فرود می آید بنا بر آنکه در واقع چند و چند شستو فرود می آید و اگر بی حال عانت که شستو است پس  
 غسل لازم آید و با لاف و جهل یا با کرا ن فریست که در باختری فریست می زند که منی منی شستو بد بد آب غسل و بوی خوش شود و اینجا  
**جواب** بقول ابو یوسف رحمه الله علیه که غسل واجب نشود زیرا که هر چه که حرکت اندام منی در حرکت بوده است  
 بدان تری ظاهر شود و این بدان می کشیم اما اگر وقت خفت اندام مرد در حرکت نبوده است جواب بقول ابو حنیفه و محمد و  
 الله علیه که غسل واجب نشود که خوب محل احتلام است و حال آن که در خواب دیده باشد و فراموش کرده باشد مسئله  
 تنی خواب دیده و آب دید با جماع غسل واجب نشود و اگر خواب دیده و آب نی بر قول محمد رحمه الله علیه غسل واجب نشود و بقول  
 ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله علیه غسل واجب نشود اما مشایخ چه می گویند گفته اند که اگر منی در خواب بیدار نشود  
 رستان بابت جواب بقول محمد رحمه الله علیه که غسل واجب نشود که احتمال آنکه در آن آب مجامعتی باز نماند  
 و اگر خود را خلاف نشان یافت یعنی بر پیلوی و غیر آن جواب بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله علیه که غسل واجب نیست  
 که ایشان حکایت می کنند که از آنکه اگر خضری بودی بروی ظاهر شدی که رسول علیه الصلوٰه و السلام در مجامعت می کرد که منی در آن  
 نماند که گفته اند که گفت یا رسول الله زن آن بخت پند که مردان فرمود که زبان بماند می شود که مردان اگر آب پند غسل واجب  
 نشود که آب پند غسل واجب نشود چون بیرون رفت ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله این زن انصاری فحش می گوید که  
 زنان است یا رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمود که هیچ کس چنین گوید که هر حرکت خدای عز و جل بر زبان انصاریان که ایشان غم  
 وین بیدارند که می آیند و از من سو الیها می کنند تا درین فتنه شوند **مسئله** اگر زنی در خواب منی در او فروزی آب باقی نماند  
 که احتلام که با لاف و جهل یا با کرا ن فریست که در باختری فریست می زند که منی منی شستو بد بد آب غسل و بوی خوش شود و اینجا  
 مشایخ که می گویند که اگر غسل واجب نشود زیرا که هر چه که حرکت اندام منی در حرکت نبوده است جواب بقول ابو حنیفه و محمد و  
 حکایتی نباشد و اما بی لاف و جهل یا با کرا ن فریست که در باختری فریست می زند که منی منی شستو بد بد آب غسل و بوی خوش شود و اینجا  
 است از آن مرد بود اگر بدین معلوم شود که جمیع باشند از آن زن بود و اگر پیشان بود از آن مرد بود و خود را با نام زهره  
 رحمه الله علیه گفته است که همچنانکه در آب جام تحریر جانیه نیست در دوین نیز تحریر جانیه نبود و در آب که غسل  
 آن زهره با یقین از عهده بیرون آید اگر غسل آن زن را ایشان نبود و ثواب حاصل کنند فاضله از آن بود که  
 غسل بر ایشان بود **مسئله** اگر کسی که در وقت نماز غسل کند فاسق شود و عدالت سابق  
 شود رسول علیه الصلوٰه و السلام گفته کرده است **قال الله عز و جل** و المسلمون علی الصلوة و السلام علی الصلوة و السلام  
 یعنی غسل واجب نشود **مسئله** اگر کسی که در وقت نماز غسل کند فاسق شود و عدالت سابق شود و عدالت سابق شود و عدالت سابق شود

و اگر محض نبود صد تا یا نه نهندش و بر قول علی را چه الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود غسل هم واجب نشود  
 و اگر ماه رمضان بود و بعد از روز نهار شود وضو واجب شود کفارت لی و بر قول شافعی رحمه الله علیه وضو  
 کفارت لازم شود و در حدیث آمده که خواجہ امام اجل رحمه الله تعالی مدایت میکند از امیر المومنین عمر رضی الله عنه  
 باید که آن را بکشد و بر آنش اندازند و بسوزند تا شوی بوی در دیگران افتد و اگر سیفیهی مراد حاصل  
 میکند و الحیا با الله بجز در شروع کردن و حشفه خارج شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول محصل واجب شود و اگر  
 دوزخه دار بود و زنه نهار شود و هم وضو واجب شود و شیخ الاسلام سبکی می رسم گفته است که فاعل  
 غسل لازم شود و بر مفعول نمی چرخد اگر اتفاقاً نایل نیاید اما ظاهر روانه است که بهر دو غسل واجب شود اما  
 در عقوبت ایشان علما را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه بر گفته ترین جاهلها و شائزها باز دارند  
 یا از بلندترین جاهلها و در اندازند تا در جای پاک شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله حکم زنا دارد و اگر  
 محض باشد سنگسار کنند و اگر محض نبود صد تا یا نه نهند بر کسی را اما عجب الله مسعود رضی الله عنه گفته است  
 که ایشان را در جهان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکشد حکایت  
 در عصبه امیر المومنین عمر رضی الله عنه دو کوه که خورده اند و یکدیگر بنده را بنزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه  
 افتادند و خون پدر بر روی دعوی کردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه ویرا سوال کرد که ای غلام چرا به ایشان را  
 کشتی غلام گفت یا امیر المومنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی را  
 کشتند خدا تعالی مرگشده و بر او لواطت خاریان که امت کند و بر روی قصاص بود و می قصد لواطت من کرد و از  
 دیدار کشتم امیر المومنین عمر گفت رضی الله عنه و کوه داری که می قصد نکرده بود گفت یا امیر المومنین عمر ایضا  
 کسی حاضر بودی وی خود مقصد من کردی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان افتاد کردی  
 و تو بر حال خود کوه اندازی بر تو قصاص بود گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه  
 علیه و سلم با و عجب الله مسعود رضی الله عنه ایضا حاضر بود گفت یا امیر المومنین من قصد و مقاصد می توقع کرد  
 تا من باز آیم آنگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کی است و بر افشانی دادند و در حال برفت و خط بود  
 که باز آمد و گفت یا امیر المومنین این غلام را از دکن که دلیل میکند که راست میگوید بگفت بچ دلیل میکند  
 من چنین شنیده از ائمه و بدان در بار سنگسار رسول علیه السلام و الصدقه و السلام که بر لوطی که بی تو به از دنیا برود  
 چون زیر در خاک بنده از دست و چشم من نشان غائب شود و در خاک نهد از دوزخ بر نذر قدم و فرمودم تا خاک  
 پدر ایشان کشند و در آن خاک آتش عذاب دیدم و هیچ کالبد ویرانندیم امیر المومنین عمر رضی الله عنه غلام را از دکن  
 و آنگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نزدی عمر لاک شده بودی مسئله نزدی که از خانه بروی آید چهار دیو



که فتویٰ مستند و بزرگوار و مومنان عالمیه صدیقہ رضی اللہ عنہا فرمودند و روایت آنست که ابو موسیٰ  
رضی اللہ عنہم که از بزرگان صحابه بود بزرگوار و مومنان عالمیه صدیقہ رضی اللہ عنہا فرستادند تا این مسئله از او  
کند ابو موسیٰ الاشعری در این وقت با ائمہ المؤمنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و در آنحضرت شهادت داده  
اند و هر یک شهادت میدادند از آنجا سوال کردند گفت سوال کن چنانکه از یاد تو خواهد بود سوال کنی گفت چه کسی در  
مسئله است سوال که غسل واجب دینی گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال** ابی حمزہ الصوفی و المسلم  
از اتفاق حاکمان و ثقات الحنفیہ و حنفیہ انزل اولم نزل یعنی بپوشیده جوان خود و دستهای خود و دستهای  
و غایت دست و سر و گردن و اجنبی و سباب فرو آید یا نباید ابو موسیٰ الاشعری رضی اللہ عنہ باید در این حدیث روایت کرده  
جعفر صادق رضی اللہ عنہ انجا حاضر بود و فرمودست می نیز حدیث همین روایت کرد امیر المؤمنین عیسیٰ بن ابی جعفر  
برگرفت و گفت هر که بعد از این گوید که در مسئله کسالت غسل واجب است و من ویرا این دره اوب کم از امیر المؤمنین علی  
رضی اللہ عنہ سوال کردند که در مسئله کسالت غسل واجب دینی گفت اگر این واقعه کسی را بجرام واقع شود و کسالت  
یا صحت یا زانیه زدن لازم شود یا بی اعتدال شود گفت اللہ اکبر چون بجرام بود کسالت کردن بعد از زانیه زدن لازم  
میدارد و اگر احوال چهار سال از این میسر آید و از علما و اخواجہ ابو بکر سعید بنی رضی اللہ عنہما باضمار این است که غسل  
واجب شود و محلل حلال شود و بانی ظاهر روایت آنست که محلل حلال شود و اخواجہ امام زام فرمود اللہ علیہ کفایت است  
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اختلاف است در صحبت بودن می از برای آنکه من و وجه صحبت است و من و وجه صحبت  
من و وجه صحبت می باید تا بر شوهر اولی حلال شود **قوله تعالی** فان طلقا فطلق لیس بعد جنتی کج زواج و جاره  
اما ظاهر روایت آنست که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن فصل است و بجرام حد  
لازم میشود و محلل نیز حلال شود و مسئله صحبت ملک سبب حلال نیست با اتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست  
با اتفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلال نیست با اتفاق و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است با اتفاق و عقد صحیح  
و صحبت ناقص سبب حلال است بانی این مسئله مختلف است میان مباحران و باضمار این جواب است قول مباحرانست  
که حلال شود و صحبت ملک آن بود که مردی یکگزین خود را با اہل نام و یکی را لونی و این یکگزین بر شوئی خود و طلا نشد  
و در طلاق بعد از آن چنین طلاق از او نیست بجا خواهد رفت و عدت و هشت خواهد بود و دخول اقامه این صحبت و بر  
حلال بود اما در این صحبت بر شوئی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوئی  
طلاق شود و عدت دارد و غلام می یا خواہد بی اجازت خود و می دخول اقامه این عقد موقوف بود و بجا خواهد بود و اگر  
خواہد اجازت کند عقد بر دیگر یا باینکه که دخول اقامه نماید بر شوئی خود حلال شود و اگر خواہد نفوق کند فسخ شود و این زنی در آن  
دخول بر شوئی خود حلال نشود که این صحبت عقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد است و در مطلقه نشود که در عقد

گفته باین که او عهده کند این عهده فاسد بود اگر چه چنانچه بجهت برشوی خود حلال نشود و عهده صحیح و محبت فاسد است  
 که عهده صحیح افتاده باشد ولیکن در حاله حیض دخول کرد اگر چه باین محبت فاسد است ولیکن برشوی خود حلال شود اما اگر  
 عهده صحیح و محبت ناقص افتاد و چنانکه حائضه باشد و حشفه غایب است از آنکه انزال افتادی ترک او در روز برشوی  
 حلال شود باین مسئله مختلف است میان مباحران باضار باین فتوی بر قول مباحران است که حلال شود و الله اعلم  
**باب و از و هم در بیان غسل حاضرین از حیض یا از نفاس** که شد آن غسل باید بر بدن بماند و اگر بر بدن بود یا بر  
 بقول شد و این حکم در بعضی نسخی رحمه الله بر زن بود و بر قول فقهاء ابوالبیضاء رحمه الله علیه بر مرد و بر قولی بر بعضی دیگر  
 خوانده ابوالبیضاء نسبی رحمه الله میگوید که اگر چه عادت است که ده است بر مرد و بود که در برابر سبب است و اگر چه عادت است  
 بر زن بود که در برابر سبب است اما باین آن با اتفاق برشوی بود که بچه عهده بود اما آن غسل او بدون از جنابت که  
 بود بعضی مستخرج رحم الله گفته اند که بر مرد و بود که لذت پرورد و احوال آمده است و بعضی گفته اند بر مرد و بود چنانکه طهارت  
 و این قول درست است بلکه اگر چه عادت است که ده بر برابر امام پاک شود شوی با اتفاق شاید بادی یا بیشتر کردن یا غسل  
 و یا عیون نماز کامل بر روی بگذرد و مشک که اگر چه عادت است که پاک شود و شوی از غسل سبب است شاید کردن یا بر قول  
 زفر رحمه الله شاید بر قول علامه شاید اما باین است که نشاید مسئله بر صاحب حدیثی که در اول امام خود عیون نماز را  
 بیند باید که نشیند اگر وقت نماز بگذرد یا باید که طهارت سازد و آن نماز که نشسته را فضا کند و آن نماز وقتی بود وقت که از  
 همچنین باشد بنابر و هم که اگر که الا این مسئله در اگر که باید طهارت سازد و نماز که نشسته را فضا کند و نماز وقتی را وقت  
 که از او که این حیض را می شاید یا دوم چون از بنده بنابر و در کند و بعد از آن بر کجا که الا این مسئله در اگر که باید طهارت  
 غسل او نماز که نشسته باشد یا نماز وقتی را وقت که از او که این حیض را می شاید اگر صاحب عادت ده بر مرد  
 پاک باشد اگر اول وقت نماز است بنشیند چنانکه غسل و نماز و وقت سجده کند را اگر نماز اول وقت که نشسته  
 بنده و ام شود باخروفت واجب شود و احتمالی اندازد که باخروفت و یا دوم نماز که اگر نشسته و دوم  
 باز نماید غسل او و نماز که از او اگر در عشره دم باز آمد بنشیند اگر دم برده قرار گیرد و برده حیض  
 بود وی را بعد آن نماز که از او خواب بود و باین و اگر نماز که از او بود و قضای بر وی بی آنکه اگر  
 دم از او در کند و بر قول ابو حنیفه و محمد رحم الله غسل اول وی معتبر بود و نماز نای که از او  
 وی را بود و اگر نماز که از او بود و قضای بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله غسل اول  
 معتبر بود و نماز که از او وی را بی و اگر نماز که از او بود و قضای بر وی بی بنابر این اصل است که  
 هر کجا باطل فاسد جمع شود ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض از او برسد و غسل فرماید و هم بر طهره او را  
 مسئله صاحب عادت همین که ده وی تمام شود هر چه اندک از وقت نماز باقی بود و قضاء آن



و نماز پیشین بر وی حرام شود و اگر چه ویراج حکم پاکان ثابت شود بنا بر بیان اصل که گفته آمد که باکی این نماز از حرم حکم  
بود با غسل و او را نماز پیشین با عبادتی جای که نایابند کم بود یا زیان دارنده آب صاحب عبادت کم ده بر عادت خود پاک  
شد نایابند آب است یا زیان دارنده آب تیمم کرده ویراج حکم پاکان ثابت شود یا بی بر قول محمد و زر حرمه الله حکم  
پاکان ثابت شود که تیمم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جای که نایابند آب بود اما بر قول ابو حنیفه و ابویوسف حرم  
نایابند با بی بارکنند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز هزاره و سجده تلاوت و مانند اینها اگر نایابند یا اگر  
و ویراج حکم پاکان ثابت نشود و با جمیع صاحب عادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نایابند آب نیست و زیان دارنده  
آب بی تیمم که نماز هزاره گذارد و روانه دیر را نگیرد تیمم باید که بآن تیمم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیمم  
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک شد  
نایابند آب مطلق است باب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا بی بر قول مالک و شافعی حرمه الله  
حکم پاکان ثابت شود که باب مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علما با جمیع ائمه جواب فیض  
است پاک است اما در پاک کننده بی شک است اگر در عادت رجعی بود گوئیم پاک کننده است حکم پاکان ثابت نشود  
و تا قی بر اجابت باطل شود اما اگر مکروه بود گوئیم حکم پاکان ثابت نشود که در اشک است در پاک کننده بی شک است و بی شک  
که در اشک نکرد و تا فرزند بر پیش فاسد نیاید اما چون تیمم با وی بارکنند با جمیع حکم پاکان ثابت نشود صاحب  
صاحب عادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نایابند آب مطلق است بنشیند غسل آورد بر قول ابو حنیفه رحمه الله  
حکم پاکان ثابت نشود که بنشیند تیمم چون آب مطلق است در جای که نایابند آب مطلق بود بر قول ابویوسف و محمد  
و جرهم الله بنشیند تیمم آب مقید دارد ویراج حکم پاکان ثابت نشود اما اگر تیمم با وی بارکنند بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله  
حکم پاکان ثابت نشود و بر قول ابویوسف رحمه الله سر قوف است تا عبادتی را با وی بارکنند چنانکه نماز گذارد و با  
نماز هزاره و یا سجده تلاوت اگر عبادتی با وی بارکنند با جمیع حکم پاکان ثابت نشود و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بنشیند تیمم  
و بر قول ابویوسف رحمه الله تیمم با عبادت و بر قول محمد رحمه الله تیمم قاضی حکم و خوابه امام مسلم بن حجاج و دیگر  
امام ابو علی نسفی رحمه الله علیه گفته که بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله می باید که ویراج حکم پاکان ثابت نشود و از این  
اگر شب دعوی بر بیان فعل رسول علیه الصلاه والسلام یعنی بنشیند تیمم و وضو ساخته بود و در طهارت بود و در غسل چنان  
قاضی امام علی استیجابی رحمه الله علیه گفته که بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله علیه حکم پاکان ثابت نشود چه فرق بود میان  
حدث و حدث چنانکه چون در طهارت عامل است و چنانکه نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است  
میان حدث و حدث چنانکه برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه حدث قوی تر است از حدث و هر دو  
و در مسجد تواند آمدن و جنب ظاهر قرآن تواند خواند و در مسجد تواند آمدن پس فرق که میان حدث و حدث



چنانچه اظهار روايت گشت که بقياس قولي ابوحنيفه رحمه الله حکم بر آن ثابت نموده است چنانچه در اين ترتيب است  
 و در حقيقت چون در وقت کم و در عادت خویش بایست که غسل از دشواری باو میسر نشود شاید که در این برای این  
 انشای آن کمالیست باینکه غسل با تسبیح علی و قاضی رحمه الله گفته است که اگر نین غسل نیست در خطایست باید که بگوید  
 غسل از حجتان نفع مستلزم آن چنانکه در حدیث و در اصطلاح از ابو یوسف روایت است که اگر مردی که نیت بود و در این  
 باو میسر نماند که غسل بر کبر است بگوید و لیکن خواهد بود که فراموش غسل آورد و هرگاه که با نیت شود در او رد و غسل  
 تاخیر نکند اگر غسل ننهد او گنبد خویش نین ایشان عادت کرد مسئله کافره و حقیقت صاحب عاده کم و ده است بر حاکم  
 تاخیر نماند که غسل اسلام آورد و باینکه قاضی حجت اسلام آورد و باینکه روایت غسل را ایشان نخب بود اما خواهد امام اهل  
 حرس رحمه الله گفته است که غسل را ایشان فریضه بود خواهد امام مناج رحمه الله گفته است که غسل حجت فریضه بود  
 و از آن بعضی شکی بر می آید این خلاف در حجت مسئله بر می آید که اگر کافره بود در حقیقت و وقت کم و ده بر عادت  
 خویش بایست و اسلام آورد اگر از وقت نماز حجتی بایست که غسل و نماز در وقت یکی کعبه حجت اجماع آن نماز روی  
 بود و اگر از وقت حجتی بایست که نین و یک کعبه باینکه روایت این نماز روی بود و خواهد امام اهل حرس رحمه الله  
 گفته است که روی بود مسئله کافره بود و در حقیقت صاحب عاده کم و ده بر عادت خود پاک شد و در آخر شب ده رمضان اسلام  
 آورد اگر از وقت حجتی بایست بود که غسل و نیت در وقت مستحب میکند اجماع آن در روز روی بود و اگر یکی از این دو روز  
 باینکه روایت روی بود خواهد امام اهل حرس رحمه الله گفته است که روی بود مسئله کافره است و در حقیقت  
 صاحب عاده کم و ده حجت اسلام آورد و انگاه بر عادت خویش پاک شد هر چو که در حقیقت صاحب عادت کم و ده را داد  
 و در این زمان حکم مسئله نین است در حقیقت صاحب عادت کم و ده در عادت و حجتی است و این حقیقت سویم بود  
 و بر عادت خود پاک شد غسل آورد و روز دیگر شوی و اگر خوب است در عشره و دم باز آمد شوی اول خروار است  
 آمد و بار مراجعت کرد اعتبار مراجعت را بود یا عقد را بود و بیکم اگر دم برده قرار گیرد اعتبار مراجعت را  
 بود عقد فاسد بود اگر دم از ده اندر گذشت اعتبار معصود را بود مراجعت باطل اما اگر این زن درین  
 عشره گذشته شود اعتبار عقد را بود یا مراجعت را بعضی از شایخ رحمهم الله گفته اند که این مسئله حجتی  
 ما را معلوم نیست که این مردم برده قرار گرفتن باین امام قاضی را بعد از ده رحمه الله حجتی است که این مسئله حجتی  
 و نیز و یک خواهد امام احمد بن حنبل رحمه الله است و خواهد امام احمد بن حنبل فتوی نگاه کرد و لحاظ نماند و گفت  
 فتوی این فریضه نگاه آن فتوی را نیز و یک خواهد امام احمد بن حنبل رحمه الله است و در حقیقت حجتی است  
 که اعتبار عقد را باطل است و باطل از برای آن حجتی که گفت نماز پاک می باید که بر اسکیم باین ثبات  
 سید ایم و دلیل بر آنکه و بر این معنی را که درون روز و میفرمایم اکنون اینجا کم و ده که شب و روز یکی باشد است



که رسول علیه السلام فرموده هر که در روز عاشوره غسل آرد بر بنو تره حاصل نیاید که خدای عزوجل گناهان  
ویران نموده اند و چون خود را بوشد باید که بخت یاراب نوکیر و دست را ترک کند و در سر مال بخت دفع در دست  
و هر باری که دست بر سر نهید این تسبیح بگوید چهل مرتبه کفری سمع الله لمن عالیس و راء الله المظنی من ان تعظم  
نجا و من توکل علی فی سحان الله من لم یزل قد عاخذنی الحالی ان بنده را از درد و سر و شقیقه نکاهد و مشایخ و علما  
تجربه کرده اند و یافته اند و برادر رسیده اند و الله الهادی و غسل روز آدینه بر قول مالک رحمه الله علیه واجب است  
و بر قول علما و ما رحمهم الله سنت است و چه قول مالک رحمه الله علیه سنت که رسول علیه الصلو و السلام فرموده  
یکی از شما چون بآید دینه خاخر بشواید که غسل آرد و امر از رسول علیه الصلو و السلام واجب است و خدا کند علما را  
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام است بود و کما که با عجز از بوده و در ابتدا اسلام صحابه از پیشته باره  
پیرسته را جام کردند و جامه ایشان خوی کردند و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آرد تا  
ایشان اگر می نشنود و آن بوی ناخوش روان نیاید اما طاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است سنت  
نماز بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن بن یادر رحمه الله علیه سنت روز آدینه فایده این  
خلاف جانی بدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه که آید و با  
جماع عمل نموده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح  
غسل آرد و لیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد بر قول حسن بن یادر رحمه الله علیه عمل کرده باشد  
و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه عمل کرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد و بر قول  
ابو یوسف رحمه الله علیه عمل کرده بود و لیکن بقول حسن بن یادر رحمه الله علیه عمل کرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد  
بقول حسن بن یادر عمل کرده بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه عمل کرده بود و در بار و بنیاده از حسن بن یادر رحمه الله  
روایت است که باید که غسل وقتی آید که بهمان غسل نماز آدینه گذارد تا یقین از عینیه بیرون آید با جماع عمل  
کرده باشد **مسئله** زن غسل روز آدینه است یا بی حسن بن یادر میکوید رحمه الله علیه باید که بیارد اما آن  
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و ستوی نرسیده اند ایشان را در خوال فدا و غسل ایشان مستحب بود اگر با طهارت  
باشد در طهارت تباه نشود و همان اندام خود را بشوید پسند بود و زن طهارت تباه شود و اگر مرد بالغ است و زنی  
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب و اگر مرد  
مسلمان است و بالغ و زن زنی یا جهود غسل بر مرد و فریضه بود و بر زن بی حائضی و لیکن بفرمایش ناخوش آرد تا اگر  
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر رسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود  
و بر زن بی حائض نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن بی حائض نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن

نیز مستحب است که غسل شب با وضو و غسل غسال چون از غسل است فایده شود چهار غسل بعد از  
 حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض و حمل  
 احکام بسال رسیده شدن پس از آن یکی چهار چیز است خواب پنبه یا آب پنبه یا کس از عوی یا کبریا  
 بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چهار ظاهر شده است غسل ایشان واجب است و اگر بسال رسیده باشد الله  
 غسل ایشان مستحب است چون دختران پانزده سال تمام شود و در شانزده در آید بر قول صاحب حکم رسیده بانی شود و اگر  
 نیز بر قول ایشان حکم همین است اما بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه دختر را هجده سال تمام شود و بپدر در آید حکم رسیده بانی است  
 و اگر بر آن پانزده سال تمام شود و در آید حکم رسیده بانی است و روایت شریعی می نویسد سال تمام شود و در آید حکم رسیده  
 ثابت شود کافی یا جنب اسلام در دیار بی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از آن اسلام او و غسل بر ایشان  
 فریضه بود یا بی خواهر یا هم چنین رحمه الله علیه بگوید که فریضه بود غسل بر ایشان خواهر یا هم نه یا حرمه الله بگوید که غسل جنب  
 فریضه بود و غسل حائض و نفاس مستحب و اگر مردی دیوانه است و زن بهوش و بالغه غسل بر زن فریضه بود و مرد بهوش بود  
**مسئله** جنب را باید نشاید گفتن آورده اند که حدیثی از رسول علیه الصلوٰه و السلام را پیش آمد رسول علیه  
 السلام مردی سلام گفت حدیثی از رسول علیه الصلوٰه و السلام را گفت رسول علیه الصلوٰه و السلام است تاوست حدیثی که حدیثی  
 دست در کشید رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمود یا حدیثی را که داشت بر من که دست از من بگیر که گفت یا رسول الله من این  
 رسول علیه الصلوٰه و السلام این حدیث فرمود المؤمن لا یجس رسول علیه الصلوٰه و السلام گفت مؤمن نجس نبود و سنت مسلم آن بود  
 که گمان بر خود نرساند که بدستبری بر دستانی و سوار بر پیاده و خواب بر غلام بی بی بگیرد و دستا بر پا کرده و نوک بر زدن  
 آنکه بجا و نعمت بیشتر بود سلام بر وی بیشتر بود که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که من این است از زنده  
 آنچه من که شب معراج حج سجده و تعالی بکام می زبان بی لب بی زبان نیست پس سلام گفت که السلام علیک  
 یا ایها النبی و آله و سلم و دیگر بگوید یا رسول الله که بچشم در صلا گفتن یا ایها النبی و آله و سلم گفت که تو انست کردن  
 نه بلکه از اخلاق شریفه شریف بهتر عالم صلی الله علیه و آله این را خاصا میگوید و اما در روایت دیگر میگویند که است  
 روزی رسول علیه الصلوٰه و السلام بصره را بیرون آمده بود و حدیثی از رسول علیه الصلوٰه و آله علیه السلام خود را  
 کشید رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمود یا حدیثی را که داشت بر من که گفت یا رسول الله من این است از زنده  
 گفت رسول علیه الصلوٰه و السلام سبحان الله المؤمن لا یجس گفت خدا را بگوید که من نجس نبود پس معلوم شد  
 که من نجس نشاید گفتن **مسئله** جنب با چیزی نباید خوردن یا بی عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوٰه  
 و السلام سوال کرد که یا رسول الله جنب با چیزی خوردن شاید یا بی رسول علیه الصلوٰه و آله علیه السلام این حدیث فرمود **مسئله**  
 النبی علیه الصلوٰه و السلام بوضو و غسل و اگر بگوید که یا رسول الله من این است از زنده

و بان شستن است با جنابت ازین هر دو ساقط شود اما در صلوٰه خواجہ امام اجل خیر حسن رحمۃ اللہ آورده است  
 کہ سبب رویشی در دنیا چند خبر است یکاہ خفتن و یکاہ خوشتر و شب جاہ روختن و باختر و جای روختن و خا  
 رو به و خاکستر پیش در خانه توده کردن نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن **قال** علیہ الصلوٰه  
 والسلام اگر دو کوفت فانی برکت السماء والارض بر که نان ریزه را بر دارد و بسم اللہ گوید و بخورد خدای عزوجل او را از  
 آتش دوزخ آزاد کند **قال** علیہ السلام من کل من الکسکریان لقصران فی الجنة و نماز از وقت بردن و مادر و پدر بنام  
 خواندن و دستار بستن شسته و از آبای ستاده پوشیدن و جامی که طهارت سازد و نجاب بول انداختن و دست  
 و رو برادر جانی خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه برنجوختن و برستانه شستن **قال** الفی علیہ  
 الصلوٰه والسلام من غسل اسفندیاب فلیظرب الیہم الی سبعة ايام رسولی علیہ السلام فرموده است کہ ہر کہ برستانه  
 بنشیند گوشتش منظر مرغی را یافت روزی غنی علی **مسئله** شب برهنه نشاید بر خاستن خاصہ شب چهار  
 شبکہ رسول علیہ السلام در وصایا امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ چنین فرموده است **قال** النبی صلی اللہ علیہ و آلہ  
 وسلم یا علی انا ان تقوم لیلا الاربع فاما عریانا فانه یاقوم احد عریانا لیلا الاربع الا بعباد الاضرب الشیطان علی ظهره  
 فانه یخجل و فساد البدن رسول علیہ السلام فرمود کہ یا علی بر تو باد کہ شب چهار شبکہ برهنه بخیزی کہ ہر کہ شب چهار  
 شبکہ برهنه بخیزد روزی غنی بر پشتش آگسند کہ خجل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکہ در آن روز هیچ سخن  
 دینی نفہم نکند و نیز تراند کہ سخن دنیا نفہم کند و یکدر جای استاده بول انداختن این حکم کہ مذکور شدہ در رویشی او اما چہ  
 خصلت است کہ اگر آنرا نگاہا دہر کرد رویش نشود و **قال** علیہ الصلوٰه والسلام من اطعم اربع خصال القمقم  
 حظ الوصو و حمل وقت الصلوٰه و ترک کلام الذنبا بعد الوتر و الدخول فی الحب قبل الاذان و القیام قبل الصبح  
**مسئله** از جنب را بجمہ و عا شاید خواندن چنانکہ کلمہ شہادت و یکدہ کورشان جواب بکنند از ہمان کہ مؤمن  
 گوید و جل جلالہ و صلوات بر رسول علیہ الصلوٰه والسلام من بہ شاید گفتن و اگر نگوید بچشم شود و در شرح طحاوی  
 از محمد رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ جنب و حیاض و انفساء و فساد اللہ استغنیک خواندہ را کہ در وی شبکہ و قرآن  
 و قرآن اندک و بسیار فساد خواندن بر قول علماء ہر چہ اللہ ما بر قول مالک رحمۃ اللہ علیہ کہ ای کسی شاید خواندن از مالک  
 رحمۃ اللہ تعالی علیہ و آتہ اندہ است قرآن شاید خواندن کہ بندہ در هیچ حال از ذکر مینویست جنب را قرآن خواندن  
 باکی نبود بسم اللہ الرحمن الرحیم شاید گفتن یا بلی بر قول شافعی رحمۃ اللہ علیہ شاید کہ ای تمام دارد و بر قول علماء را ہمہ اللہ  
 نماز نیست تا از پنج آنکہ کلامی است یا آن کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم خلف البوب رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ ہمہ حال جنب را فساد  
 کہ بسم اللہ گفتن و ازین تا آنکہ اگر کسی قرآن را ختم کند و بر سر تہا بسم اللہ الرحمن الرحیم گوید و چہ بارہ آیتہ از  
 قرآن مانده باشد باین دلیل میکند کہ وی تا شافعی را راست کہ آیت تمام پیدا دارد و بر قول علماء را ہمہ اللہ ابتدا کار را

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر گاه کسی که با خانه وی بسم الله گوید  
 آن کار جز ناقص و ناتمام نبود **قال** یعنی علیه الصلوة والسلام کل امری یال میاید بذكر بسم الله تعالی یا هو یا تر کرکی  
 رحمة الله قیاس کرده است حایض را بچنانچه که قرآن خواندن جنب را اندک و بسبب انشای حایض را نیز نشاید  
 خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان  
 معلوم دوگان باشند و ایشانرا بتمام رسیدگان حاجت ببرد و ایشانرا عاخر آید از برای خود دلیل بر آنکه یکی را  
 جنابت رسید و غسل آورد حکم باکان ثابت شود و بر او اگر نایابنده آب بود نیم کند حکم باکان ثابت شود و اگر  
 حایض بدینا نایاب روی زید فرمود و بر آید تا بام روی بسر نشود و بر حکم باکان ثابت نشود پس فرق آمد میان  
 جنب و حایض پس ایشانرا که از آیتی شاید خواندن آن جنب انشای بخواندن چنانکه خواندن انشای بدوگان  
 بسم الله تعالی **قال** لا یسجد الا المظهرون اگر مصحف در خیط بود و کفر نشاید بانی بقول علماء ما جهر به  
 شاید بسودن و از شافعی در روایت است یکروایت شاید دیگر روایت نشاید درست تر است که نشاید  
 و نوشتن قرآن جنب حایض و نفسا نشاید بانی در حد و در الصلوة از ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است  
 که لوح از خود جدا نهند و گاهی بدست آورد و یا خرده بدست بچند و کم از آیتی نویسد شاید بقول امام حمزة الله شایه  
 اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است جماع نشاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است نشاید بانی خو جهر ما علی  
 نزدی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی استیجانی رحمة الله گفته است که نشاید بسودن و اگر سجد  
 بود در خلاف و اگر کاواک بود و جنبان با جماع نشاید داشتن و اگر شفت گرفته است خوبه امام علی نزدی رحمة  
 گفته است که نشاید قاضی امام علی استیجانی رحمة الله گفته است که نشاید **مسألة** کافرجنب الاتفاق است که مصحف  
 نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر بقول محمد رحمة الله از راه جنابت و جقول محمد است که اگر  
 المؤمنین عرض الله عنده در وقت که هنوز اسلام آورده بودند شیر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام اعلان کند و راه  
 گذارش حجره خوابش و خوابش را سلام آورده بود و سوره طه بخواند و المؤمنین عمر را بدینا پند که تا چه چیز اند سول کرد  
 و گفت چه بخوانی گفت این کتاب است که بچند علیه السلام نازل شده است گفت برین تا بهیم خوابش گفت ترا نشاید کفر  
 بر و سخت غسل بسیار تا بهیم رفت و غسل آورد و سیاه نگاه خوابش کتاب بوی داد و پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید  
 ابو یوسف رحمة الله گفته است که غسل ایشانرا اعتباری نیست و لیکن آنکه اگر کافری جنب اسلام آورد و غسل استیجانی  
 پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن از راه جنابت اگر کسی سیم است اگر کاواک است جنبان با جماع نشاید بسودن اگر شفت گرفته  
 است خوبه امام علی نزدی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید بخواند امام علی استیجانی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید کفر  
 آیتی نوشته اند یا که شهادت نوشته اند اجماع است که محدث جنب حایض و نفسا نشاید کفر آن آیتی نیست که شهادت نشاید بانی

بروایتی بمسوطه نشاید و این اخبار و احوال نام را بدین مخرج ختمه است و در این جامع الصغیر است که شاید دانید و این خبر است  
روایت است که است را شود که شاید که چنانچه از پیش ساقط است و این ساقط است که اعضا دیگر را باین ساقط  
مان است و این ساقط است که چنانچه از پیش ساقط است و این ساقط است که اعضا دیگر را باین ساقط  
و کار و کار را که است را شود که شاید که چنانچه از پیش ساقط است و این ساقط است که اعضا دیگر را باین ساقط  
که سقندری و اگر است را که سقندری هم سقندری است و اگر است را که سقندری هم سقندری است و اگر است را که سقندری هم سقندری است  
و در این جامع الصغیر است که شاید دانید و این خبر است که سقندری و اگر است را که سقندری هم سقندری است  
راه خدا می و علم را و این چنین علم را که در اندوه خدا می و علم را که در اندوه خدا می و علم را که در اندوه خدا می  
بشاید اما ظاهر روایت است که شاید که است سقندری است از وی اما اگر خطر ملاک سید را در جاکه کسی دیگر را در این باره  
یا در این جامع الصغیر است که شاید دانید و این خبر است که سقندری و اگر است را که سقندری هم سقندری است  
در خانه دیگر نه با او و در خانه یکی از پیش نیست باری نه بر سر او و در حاکم است آورده اند که در سلسله خان  
غازی که است با شرم خود و در کار گرفته بود و از شرم خود و در کار گرفته بود و از شرم خود و در کار گرفته بود  
آورد و طبع نام که بود و پس از در جوی انطاخیه خوردن فارغ شدند و در خانه جای که در جوی انطاخیه خوردن  
و مشکاه او و بخت از برای تعظیم آن مصحف را که در آن است و مصطفی تا در آن شب حق تعالی را عبادت کرد و جوی  
در ششمه آن در آن روزی سوال کرد که در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت  
مراجعه الکفیه نام مصحف را از این خانه بیرون بردی گفت عظیمی بی بی بودی که بخانه را در آن شب سقندری گفت  
بمصحف این بیرون برد و نام عظیمی را که در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت  
مسلم است در حقیقت القضا و حجت الفصل است آورده خواهد بود و حجت القضا و حجت الفصل است آورده خواهد بود  
من دخی که محدث بودی و باز را در آن روزی که در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت  
کاغذ بود و در آن آخرین مصحف بود و من محدث را که در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت  
که اگر قطعه شتران بود یکی از این شتران را که در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت  
ابو منزه یا بریدی حقه است که گفته است وقتی که من محدث بودی و باز را در آن روزی که در آن شب سقندری گفت  
اگر کسی را در حقیقت بود و در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت  
و من را که در آن روزی که در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت  
استی در انگشت و مشت که است بود و اگر کسی است حرف است نوشته بعضی گفته اند که یکی بنویس اما ظاهر روایت است  
که بنویسند و این را که خواهد نام عظیمی را که در آن شب سقندری گفت چگونه خفیه جوی در آن شب سقندری گفت

یعنی بدست و بران نام ابو جبریل نوشته بود و عمر و میری انداختند بحکم الدین عمر ایشان را منع کرد که ایشان را  
راجرا نوشته اید ایشان گفتند که نام ابو جبریل است بحکم الدین ابو جبریل نوشته گفت که اعتبار نام نیست اعتبار آن حرف  
راست دلیل بر آنکه بدانیم پروردگار و نام رسول علیه السلام توان نوشتن پس معلوم آمد که اعتبار حرف نیست بلکه آنکه در کلام  
ناکار رعایت کرده اند و کافین شرح محمد بن یحیی بن عیسی بن ابی حمزه آورده اند مسند کافرا در مسجد آمدن ایشان بی نقول علما بحکم الله  
است یا بقول شافعی رحمه الله نشاید قبول شافعی رحمه الله است که خدای عز و جل فرموده است قوله تعالی انما المشركون  
نجس اما علما ما جهلوا بکفته اند که مراد از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان لیل آنکه هر  
خود ایشان پاک است و نفی ایشان پاک و با حاکم ایشان باز راست و اگر ایشان دست در آب اندک و از آن  
ان آب نجس نشود و چون بدست ایشان نجاست جبهتی نبود پس معلوم آمد که ایشان را مسجد شاید اندر آمدن  
و دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوٰه و السلام در مسجد نشسته بودندی که چو در آن آمدندی از رسول در مسجد سوا المکار  
و رسول علیه السلام سخن گفتندی رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی اندر آمدن مسجد از اطراف نیز زیان  
آمدنی در مسجد و آمدنی در مسجد علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی اندر آمدن مسجد  
ازین نجاست که علماء بخاری و مسند و او شمس تا عمارت مسجد را ساخته اند و مسجدیان کنند پس معلوم آمد که مراد  
از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان بلکه نجاست را مسجد شاید در آمدن بی نقول  
علما را رحمه الله نشاید و در آمدن از شافعی رحمه الله دور و ایت است و دیگر ایت شاید و دیگر ایت  
فی و اگر مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از بیطرف و از بیطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر  
با علما راست نشاید و بر قول علما رحمه الله همه حالها را نشاید از برای آنکه دی مخاطب است بد و امری به  
اوردن غسل و دیگر پاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجد است و وی باب حاجتمند است تا غسل آورد باید که  
راهنمایان اندر آید و آب بیرون آرد و وی بد تا غسل آرد و اگر کسی نیست که امر کند باید که تمیم کند و اگر مسجد اندر  
آید تا آن مقدار که بیرون آید بیرون آید تا بیرون شود و اگر در مسجد است و او آن است یا حوض است  
در آن غسل آرد و طهارت سازد پاک نبود اما بر لب حوض و حوض است یا حوض و حوض است  
حکم زمین مسجد در دو باب است نجاست و امر است از حق سبحانه و تعالی پاک داشتن زمین مسجد قوله تعالی انما المشركون  
نجس اما علما فی کفین و الکرم السجود و این امر در حاکم است اما فی این زمین همه مسجد را پاک داشتن و فی بعض  
مسئله اگر مسجد در سجده و دو احتلام افتدش چه تدبیر کند علماء گفته اند که اگر در مسجد است و دو باشد  
و فی مسجد است باید که بکشد و در آن مسجد است یا مسجد است یا مسجد است یا مسجد است یا مسجد است یا مسجد است  
نشود مسئله اگر جنب آب بیرون خود در حاکم است که در آن کافرا و فرار و ماله ایشان را نجاست چه حکم شود



این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دمان شسته بود و آب نو گرفته و در جامه میدید اتفاق آب پاک بود و جامه پاک بود و اگر دمان شسته باشد و آب بنیت و دمان شستن در آورده باشد و در جامه میدید اتفاق آب مستعمل بود و جامه مستعمل اگر دمان شسته نیست و دمان شستن در آب در دمان آورده و در جامه میدید اختلاف مشکایح است فاضلی استیجابی هم گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابو حنیفه رجحان استحقاق فایده ما سید امام ابو شجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمه الله علیه برای آنکه قریب بنیت و بعضی از ائمیهان ادیان است چنانکه از اوست تا اگر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنجان که مایه در آن خورده باشد افتد چینی است در آرد و بر آرد چون بر دست وی نجاست نبود آب خم و مایه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله چاه که چینی استنجی کرد و آب دمان و پنی کرد و بطبله و لودرسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و لودرسن بر آید و آب پاک بود و مایه پاک بود و لودرسن چاه پاک چون و برابر انداختن نجاست تحقیق نیست جوابی که سید امام ابو شجاع گفت پیش فاضلی امام علی استیجابی گفتند وی گفت که سید امام ابو شجاع فقیه است و شاکر آن می زیرک را اگر از پلید و ابریم جمع شود و در حق فاکران مانند اینها که در شب بر خیزند و در جنابت بودند و ایشان را بآب و دمان و میدن حاجت بود چنانکه دیگر از اوست است ایشان را دمان است جوابی که فاضلی امام علی استیجابی گفتند قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که استحقاق فرض فایده جوابی که ابو شجاع گفته قیاس قول محمد رحمه الله علیه گفته است قریب بنیت مسئله جنابت در دمان آورده و در بنیت و شستن پاک شود مایه در عیون از ابو یوسف رحمه الله روایت است که نجاست عینی برابر دارد و نجاست حکمی را بزرگ دارد که مستعمل گویم مفید گویم و در نجاست عامل بود اما در حق طهارت فی محمد رحمه الله تعالی گفته است که چون در نجاست عامل است و در جنابت نیز عامل بود چه فرق بود میان طهارت و جنابت فایده این خلاف جانی بدید آید که اعضا دیگر آب را بساند و این دستها را آب بساند بقول امام محمد رحمه الله علیه در حدیث پیرانید و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه پیرانید مسئله جنب تا بخرم غسل از بر بکار نشود یا بی اگر بگویند نماز بزرگ بزرگ نشود و اگر بگویند نماز بزرگ بزرگ نشود که روایت میکنند و بر منان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول علیه الصلوٰه و السلام با غسل حاجت بودی بر فرغ غسل آوردی و وقتی بودی که در هر نحر بر آمدی و آنگاه با شستن غسل آوردی این مرد که در از برای تعلیم است که مسئله ترتیب غسل رسول علیه السلام این بود که روایت میکنند سید عایشه و امام سلمه رضی الله تعالی عنیهما وقتی رسول علیه السلام غسل تا آمدی آب جام بدست چپ گرفتی و بر دست راست آب ریختی و دست راست را شستی و باز آن آب جام بدست راست گرفتی و بر دست چپ ریختی و دست چپ را شستی آنگاه با آن آب جام بدست چپ گرفتی و دست چپ را شستی و وقتی که روزه دار بودی استیجابی است که وقتی آنگاه دست را بر زمین پاک کردی تا آن ریج نماندی و خود آن ریج نبود که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شد

وزیر آنرا بخود می آید از برای تعلیمت را کردی پس نگاه اب در میان و پی کردی و روی چشمه و دستها را تا برنج  
بارنج شستی و مسح سر کشیدی و قدمها را شستنی و بقیه آب را فرو ریختی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات  
و السلام که یکی از امارات غسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که روی نجاست بوده اگر آب بر دست ریزد  
و دست در دست نالد هر دو دست پلیه شوند دست پلیه دست آب جام را که در دست آب جام نیز پلیه شود و پلیه  
رحمه الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر بار یکی که دست آب جام گیر و با آنجا که در که بار اول گرفته است دست جام  
نیز پاک شود و چهارم اصل هر غسلی که گفته است که در پی بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و با آنجا که بار اول گرفته است  
اول گرفته باشد پاک شود و این سه جای بود که اینجا آب خورده بود یا دست غریبی بود که آن آب پلیه را با باطن شست  
اگر آب جام نماند یا غریبی بود نقاشی که آب پلیه را با باطن بر بگوید محمد رحمه الله شستن شستن پاک نشود و اگر خورده  
نا برین با شستلا نشود باید که آب بدان اندازد و در دوازده بشوید و این آب را بر پیرون اندازد و آب لو گیر و در دست نگیرد  
و دستها را بشوید و آنگاه استنجی کند بستی و پی که روزه دارد نباید شد و اگر روزه دارد بود استنجی نکند و اگر کند روزه تباه  
شود و بانی خواهم شمس جلوی رح مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس الو العباس مطلق رحمه الله آورده است که از شیخ  
ابو القاسم صفار رحمه الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود و این روایت در جمیع المراجع الو العباس رحمه الله علیه  
فقیه مسعود رحمه الله که جمیع گفته این سبایل این سبیل را از خود امام محمد غزالی رحمه الله سوال کردند گفت تا با مقام حقه  
نرسد روزه تباه نشود و چه باطل است یعنی رحمه الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود و این امام محمد رحمه الله گفته است که  
گفته استهای او بر قول خود ابو یوسف است یعنی رحمه الله گویند که روزه تباه نشود تا آن روزی که مؤمنان بر قید ناروا می افتند و  
اینکه ناروا را جواب بر قول خود امام مسلم رحمه الله یعنی رحمه الله گویند که روزه تباه شود تا مؤمنان را خود حیا نکند یا روزه  
یش و قید ناروا می افتد و یکی از بزرگان بخاری گفته است که من شب ماه رمضان سه شبها استنجی بستم که در می روزها  
من در قید ناروا می افتیدم اگر روزه دارد بپزد یا حقه نگیرد با اتفاق روزه تباه نشود و حقه واجب آید که غارانی و غسل و  
نشود با اتفاق و اگر باطلات بود طهارت وی تباه نشود بانی امام محمد رحمه الله چنین می گوید که اگر حقه نگیرد طهارت تباه نشود  
و اگر حقه نگیرد طهارت باقی بود اگر مردی روزه دارد و در مجلس روغن اندازد بگوید ابو حنیفه رحمه الله روزه تباه نشود و بگوید  
ابو یوسف رحمه الله که روزه تباه نشود امام محمد رحمه الله که حقه طهارت بگوید یا نه ابو حنیفه رحمه الله که روزه تباه نشود و بگوید یا نه ابو  
یوسف رحمه الله که روزه تباه نشود این سبیل از تقنی و نظر ابو یوسف رحمه الله است که چون بول بر بدن آید و روغن نیز اندازد  
ابو حنیفه رحمه الله گفته است که خداوند غرور و جل اندام مرد را خیم اندر خیم آفریده است بر شان چمن و آن بول که بر بدن می آید بطریق  
شیخ بر بدن می آید چنانکه خودی مکان بدن را اما مکان آنرا که بدن را در این همه حکم جامی بود که از آمدن هیچ حس  
نیاید اما اگر حس نیاید که اندر آمد ابو حنیفه و محمد را ابو یوسف اندک روزه تباه میشود و اگر حس یافت که در نیاید

و در آن مقام ابو یوسف و محمد بن عثمان بن ابی شیبہ رحمۃ اللہ علیہما گفتند که روز تباہ نشود و اگر از روغن منته باز  
 آید چنانکه صحبت نقیہ ابواللثیم رحمۃ اللہ علیہ گفت که طیاره تباہ نشود اما شیخ الاسلام بران العین رحمۃ اللہ علیہ گفتند  
 که چون طهارت تباہ نشود آن معنی را که در حدیث بر جای دارد از زبان زید بن عمار قال قال رسول رب العالمین وینی  
 سبغت باید نمون قنیتکه روز تباہ نباشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال البی علی الصلوۃ و السلام بان  
 فی المضمضۃ و الاستسقاء الا انت تکون صایا یا یس معلوم شد که روز تباہ در این مباحث کردن عین است  
 و در غیر روز تباہ در این است و غرضه کردن همه حالهای فرضیه نیست چنانکه آب و دمان گرفتن  
 بود اگر غرضه کرد آب بجلت گرفت اتفاق روز تباہ نشود و اگر بجلت گرفت مالک محمد بن عقیل را از این  
 است گفتند که اگر چه بخطا یا سبب بود و روز تباہ شود که حدیث مطلق است قال البی علی الصلوۃ و السلام  
 ما یصل الوضوء علی خروج رسول اللہ علیہ السلام فرمود که طهارت بیرون آمدن چیز تباہ شود و در آمدن اندکون چیز  
 تباہ نشود بقول ثمالی جرحه خطا یا سبب بود و روز تباہ نشود و این ابی یحیی الشافعی در ابوابه است که اگر طهارت از سر  
 فرضیه نیست روز تباہ نشود و اما اگر از برای سنت و تطهیر سازد روز تباہ نشود و بعضی از شافعیان رحمۃ اللہ علیہ گفته  
 اند که اگر آب است روز تباہ نشود و اگر آب و مسموم است روز تباہ نشود اما ظاهر این است که اگر روز را  
 یا دیدار در روز تباہ نشود و مضافا به آنکه کفارت فی و لیکن باقی روز غاسوشین شیدن لازم بود و اگر روز را یا دیدار  
 ندارد روز تباہ نشود معنی آن سخن در این بفراموشی بود بخودن فراموشی روز تباہ نشود لیکن اگر سال بکسر  
 و فتوی صاحب شریعت علیہ السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که با رسول در روز تباہ در این مقام و شراب  
 خودم بفراموشی رسول علیه السلام فرمودم علی صوبک فانما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود  
 که تمام کن روز را که خدای عزوجل ترا طعام داد و شراب او سقا کرد و اگر از این می نیابت وارد  
 بانی نمیکیم که اگر آب بود و از این نیابت وارد آب غسل خورده بود اگر آب است خورده بود و آن آب غسل  
 نیابت ندارد و آب که خورده بود و عطا گفته اند که آب سبت باید خوردن عبتی که رسول علیه السلام نمی فرموده است  
 آب سبت خوردن قال البی علیہ السلام مصو اما مصتا و لا تغتوه عنافان ابی جابر و یس رسول علیه السلام که  
 انما من ان خود یکبار بخورید که بیشتر و دیگر بخورید آب سبت بوسنت آب خوردن رسول علیه السلام آن بوده  
 که کوزه بوزن سبب رسول علیه السلام برگردانی و در آنجا که در فی بسم الله کردی و بر دای و پاره بزمیدی از  
 دمان گرفتن و آنچه گفته اند باز بسم الله گفتی و بر دای و پاره بزمیدی و بسم الله است این بر دست خوردن  
 رسول علیه السلام اگر سبب فی و دمان می که از راه نی آن با غش شرف و روز تباہ شدن و این است که از راه  
 تباہ مضافا به آنکه کفارت فی اما اگر از راه و یا غش بجلت گرفت روز تباہ نشود و مضافا به آنکه کفارت فی

لیکن باقی روزه خاموشی باشد لازم آید و اگر از راه کوشش بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایت روزه نهاده شود و چه  
 امام حسام شنید رحمه الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباہ نشود برخلاف روغن که در روغن اصلاح  
 و مانع است وی بعد از روزه تباہ نشود اما از آب خرد مانع است وی بخط و بسیار بود روزه تباہ نشود اما بطلان  
 آنست که بهر صورت یعنی غذا و فراموشی روزه تباہ شود و قضا واجب آید که غارت فی رد باقی روزه خاموشی باشد  
 لازم آید **مسئله** چون مسلمان آب در دهان می کند و روی بشوید و دستهای بشوید تا آنکه پنج بار مسح کند  
 بانی ظاهر روایت آنست که گفته حسن بن یزید ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است این شجاع رحمه الله گفته است که  
 خلل آنست که در آن مستحب است و محمد حسن بن یزید رحمه الله گفته است که اهل بصره را محبان بوده خلال کردن مستحب است اما بقول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمهما الله نشاید که الا بشیء بابت شود و اگر حلقه است و یا آنکه شستنی از آنرا که اندین شرط بود بانی محمد بن یزید  
 گفته است که اگر اندین شرط نیست که آب خیزی بغایت لطیف است خود را بدقیقه ابو الیث رحمه الله گفته است این جای  
 بود که حلقه کردن بود و آنکه شستنی فراخ که آب اندر آید اما اگر شفت گرفته باشد در زیر زبان چنانست بقیع بود و در اندن  
 آب بشک و در شربت بشک حکمی ثابت نشود پس باید که بگرداند بقیع از عهد و بیرون آید و **مسئله** آنچه خود چه امام  
 حسن رحمه الله از بعضی شیخین چهره امام در روایت است که اگر مسلمان را حادث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسیار  
 از برای حدث را و غسل آید از برای جنابت را اما انیقول شافعی رحمه الله است که وی ترتیب طهارت فریضه میدارد اما بر  
 علماء از جمله حدث در حدث داخل پذیرد تا اگر یکی را حادث رسید و جنابت رسید و زانوین باشد یا روزه باشد یا در عهد  
 باشد چون یکی غسل آید از عهد حادث و جنابت غسل از روز مایه و ن آید و **مسئله** آنچه خود چه امام حسن رحمه الله  
 از بعضی شیخین چهره امام در روایت است که موی و دیگران فتن شرط است سه بار چنانکه چهره امام ظاهر روایت آنست  
 که شرط نیست که چون آب بجهت موی رسید بپسندیده است و لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که  
 که ام سلمه رضی الله عنها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که موی زانوین را اگر در آن شافعی شرط است بانی رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون آب بر موی نرسد بپسندیده باشد **قال** علیه الصلوٰۃ والسلام اما بعد اوصول شمر  
 را بعد از آنکه این در حق نماز آنکه ایستاد موی تا فتن باشد یا زانوین باشد که از خوش و امیر شمر دارد و یا که  
 که از برای بی بدتر رسید فقیه مسعود رحمه الله که مضاف این کتاب است گفته است باید که میخیزد و موی زانوین را بدان پنج آید  
 و آب بر سر نرسد و چون آب بر موی رسید بپسندیده بود و غسل شود و عهد و عهد عمر رضی الله عنه را اهل خود را نسبت  
 کردی در موی زانوین که در آن چون این خبر بود و مویشان غایب شده بود رضی الله عنه را رسید و دست کشید و گفت علیه  
 عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیکشید یا موها را بستر و موی از این مبالغت کردن تا بر پایش معلق شد که چون آب  
 به دست رسید بپسندیده بود و اگر ضرورت نبود که تا با جماع عمل کرده بود و این در حق زمان است اما مسادات و ترکان



در عی سوسی و دیوار که مایه کرده بود و خود را می خارید و می گفتند که ای بار رسول علیه السلام چرا چنین کرده گفت یکی  
 میز پریشم بسته ام محبت کسی نمی بیند و یکی میز پریشان بسته ام تا کسی محبت مرا نداند پسند سلیمان فارس رضی الله عنه گفته است که  
 اگر خدای عز و جل امر فرماید تا مرا بر آسمان بر نهاده و در اندازد چنانکه در دوزخ شوم تا سه بار در حق من این محاکمه کنند  
 دوست تر از آن دارم که عورت خود را بر نهی کسی تا میم عورت کسی را بر نهی کنم گفتند ای بار سجاد علیه السلام از چه  
 سختی است این چنین عقیبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقیبت باشم یا نباشم اگر نباشم  
 این عقیبت باشم شرمی خود را بافته باشم و سبب کفاره گناهان من شود و اگر مستوجب این عقیبت باشم سبب  
 درجات من شود اما من چنان گفت لعن خدای عز و جل و دعا رسول علیه السلام **قال** البی صلی الله علیه و سلم لعن الله  
 النافرة و المنطوره الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر پهنه نایند و پهنه عورت یاد و از خواجہ ابو الحسن سفینی  
 رحمه الله سوال کردند که آیا آداب که باید در آمدن در امور خود که گفت رحمه الله که بعد از صبح که نشاء بر رفتن تا این نبی  
 استحباب است نه بنی فریفته تا اگر مو من بعد از هیچ جنابت رسد در آوردن غسل تا خبر نشاء کردن خواجہ ابو حفص کسیر  
 بخاری رحمه الله گفته است من در سه سله فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم کی در شفته طلب کردن فتوی دهم ولیکن  
 خود بر آن عمل نکنم که از اول برادر مسلمانان بملاک دنیا نیز زد و دیگر هیچ گناه بر رفتن را فتوی دهم ولیکن بر آن عمل کنم  
 که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز بنا کردن را فتوی دهم ولیکن بدان عمل نکنم که این کار سخت  
 دشوار است که خواجہ ابو الحسن سفینی رحمه الله گفته است که بعد از صبح که باری رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه  
 رود یا از برای موی ستر زدن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فاضلی کرده بود برای کراهه و اگر از برای موی  
 ستر زدن رود نباید که مو ستر زنده را بسبب وی بکیر اول فوت شود آن نجابت بی برکت و نامبار که موی ستر زدن بود  
 که بسبب وی بکیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله چنین حدیثی روایت کرده است آنکه  
 عبید الله کسیر خواجہ ابو حفص کسیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی  
 و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه  
 از عبید الله مسعود رضی الله عنه و عبید الله مسعود از سعید عالم صلی الله علیه و سلم هر که در دنیا یک بکیر  
 اول از وی فوت شود بقیامت اینها و صد قنار چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که کوئی  
 چهل هزار بار بیاورد آن حساب جان مشغول شدستی و چهل هزار بار سوال منکر و دیگر مشغول شدستی چهل هزار  
 بار بپول فرغ قیامت مشغول شدستی این بنده را حسرت و ندامت زیاد است از آن بود که یک بکیر اول از وی  
 فوت شود بنابراین اصل است که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علی الصلوة و السلام مکیه  
 الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که یک بکیر اول بیاورد دنیا است و آنچه در دنیا است

خواه نام الواقاسیم حکیم قندی رحمة الله گفته است که بر سبب بند از اهل خود یاد گرفتن که سعادت دنیا و آخرت  
در آن سپیدیم یکی آنکه اگر چیزی که بخیری از تعالی محلت خود بخیزد سرگویی خود چیر که ایشان با پی شکسته از  
برای تو شسته اند و دیگر آنکه اوام از ایشان مکن تا خاطر تو بر ایشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است  
آزما با خرب موقوف دار تا اگر قضاء اجل در رسد مارا در جنابت در نیاید زهی خانومان بامعنی که از صد خواجه  
بی معنی در راه دین انصاف زیاده اند و از خواجه نوچه با وی سوال کردند که از چه معنی است که مادر پدر مصلحت  
و فرزند را بکلیت انداز می آید گفت فساد از آن خریز بر سر تو است گفتند و بخواه این سخن چه معنی دارد گفت در  
زستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تو نشینند و طبعیت ایشان گرم شود و غم نیز چه بسیار تا  
بمحو بد چون این خریزه بشکنند و مرد پیکانه باز نپیکانه دست در یک کاسه خریزه آرند و نظرم پیکانه بر پشت و  
زن پیکانه افتد در آن وقتی که به اهل خود استمتاع گیرد ابلیس علیه اللعنت انحال را در پیش خاطر وی آرد و از برای  
آن معنی فرزند کند و کل آنرا از او در وصایا ابلیس بنشیند علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه  
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه به از عیال خود استمتاع گیرد خواب مرزن خود را در پیش خاطر آرد  
فرزند می که از آن صحبت در وجود آید نخست آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی ما سافر احدی فطلب الخبأ

الاکان الشیطان فیریه و لا را کب الاکان الشیطان دیفو و لا جمع الا حرام الاکان الشیطان اکل و لا نفسی احد  
بسم الله تعالی عند الجماع الاشارة که الشیطان فی ولده و ذلک فی قوله تعالی و اجلب علیه تحمک جلک  
و شار که فی الاموال و الاولاد الی اخر الایة مبر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود و بطلب اثم بود  
با وی قرین شود و اگر به ستور شسته باشد و بود و قعای وی شسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند و بود  
خورنده وی بود و مرد از وی بود و مردم بود یعنی مردمانی که مو منازاد شر و فساد اند از نزد او جزو عیال  
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع گیرد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بود با وی قرین یعنی شرک  
شود و در سوسه چنانکه خداوند عز وجل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی و اجلب علیه تحمک و در جلک  
و شار که فی الاموال و الاولاد الی اخر الایة چون مسلمان بر گمراه خواهد اند آمدن اگر بر دستش نجاست بود  
نخست دست را برهن کر یا بشوید و آنگاه بگمراه اندر آید بنابر آنکه تا نیاید که پاکی را پدید کند و اگر دست نا  
در گمراه در آید اگر جامه در فوط خشک دهش دست پلید بود و فوط پاک و اگر خود فوط تر دست پلید  
فوط تر پاکیزد و تری آن فوط بدست سرتیه کند پلیدی از دستش فوط بدست پلید شود و اگر  
بر دستش تری چندانی نبود که جامه را در پی جامه وی از آن تر نشود و جامه تر پلید شود باید که دست را بدست  
و دیگر باید نام مال را بجزارت انداختن آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش آن تر نشود و اگر خشک است و بعضی  
از مشایخ گفته اند که بپا بگمراه نشاید رفتن باید که نخست غسل آید و آنگاه بگمراه از تری فرم که بر اندام افضل

آورده و در آنجا تمام عمر قرائت چون در کربا باند در اندامی و در کتب نماز و رسا کوازه کذا وی انگاه بکس به  
 اندر رفتی بعد از مدتی رحمت الهی چون بگرما باند اندامی در پیرون کربا به سده آیه از قرآن خواندی انگاه در کربا  
 فرو رفتی تا معلوم کنی که خواب نه برای چرک نمانده است نه از برای غسل جنب خوابه قلاسی بهر آنکه گفته است که اگر  
 مرد کلکار و ارباب در غفلت نه زنگی و از معنی آن بود که کلکار در آن کوه فرو درود و یا کینه بر آید و زنگی بسیار شود  
 و سیاه بر آید و از آن سیاه بر آمدن بی توبه بر آمدن است چون بگرما باند اندامی بسنه نیت باید اندامی یکی کند  
 عیبت خود را پیش کسی بر خیزد نکند و اگر کسی عیبت خود را پیش من بر خیزد عیبت من ام معروف کنم و دیگر آنکه آب  
 اسراف نکند و اگر کسی و یا آب را اسراف کند و بر امر معروف کنم و دیگر آنکه چون مسلمان بگرما باند اندامی باید بگوید  
 اللهم بمرنا من النار و اوفنا و افره و چون بشنید و کربا به خانه کرم باندیشد که بخدایتی بسته شستن در یک شبی این  
 خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی قرائت تمام نکردم و در آنجا که از چندین هزار سال با بر می رسد و  
 در آن نقشان کرده اند من در وی چکیده قرار دادم که در آن توبه کند خدا تعالی عیبت از جمیع گناهان پاک  
 کند و آب بهر دست از حدش پاک کند بدو دست شستن فروخته باشد و بدو طهارت بر آید چون بگرما باند اندامی  
 دست شسته اند باید یک کس را که اندامی بر دستش ریزد و دستش را بشوید اگر کسی نباشد بعضی از علماء  
 گفته اند که آب بدان بر آرد و بشوید و آن آب را بر جان اندام و در باره آب دیگر در دامن آرد و دانه را  
 نشوید بر دست ریزد و دستش را بشوید و بعضی گفته اند که با طریقت بخان را بر گیرد و آب را بگیرد چنانکه تری  
 با شستن وی نرم شود و سرایت نکند و بر یکی دست ریزد و بشوید باز بخان بدان دست شسته گیرد و برین  
 دست بکشد و زو بشوید این همه عیبت بود که تا زو روان بود اما اگر تا زو روان بود حکم آب روان دارد  
 اگر چه دست پلید با خور کربا به در آرد و اتوار پلید نشود و اگر کسی دست بر اتوار کربا به اندامی در بخان کربا به  
 در آرد این مسئله از چند وجه غالی خود تا اگر دست را شسته باشد و انگاه اندام و در و با جمیع دست پاک  
 بود و آب پاک اگر بر دستش نجاست معنی بود با جمیع دست پلید بود و آب پلید و اگر بر دستش نجاست معنی بود  
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله اندامی مستعمل بود و دست مستعمل استحقاق و غیره انهم بقول ابو یوسف و محمد و آب پاک بود که نسبت قربت  
 نیست و اگر نسبت قربت با وی بار کرد بقول محمد رحمه الله دست مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 مستعمل نشود که وی و آب اندک بر ریختن را شرط دارد اما اگر دست را و آب بر گرفت شرب آب ازین دست  
 فرسیده و باز در دامن بخان ریخت باجماع آن آب مستعمل شود زیرا که آن در معنی بر ریختن شود و اگر دست را شست باجماع آن آب  
 را با دست و انگاه باز به بخان اندام و در آنجا که دست شستن را باجماع با بر نشوید و اگر دست آب پاک  
 آورده و در آنجا که آب مستعمل شود و باجماع آن آب مستعمل شود و اگر دست شستن را باجماع با بر نشوید و اگر دست آب پاک



استعمل شود و فیه ابوجعفر رحمه الله گفته است که اگر بعد از حاجت اندازد آب استعمل نشود و در حدیث دیگر  
**الصلوة** آورده است که اگر کسی بطریق آن حاجت است اندازد تا بیند که آب گرم است یا سرد آب استعمل نشود و دیگر  
میکنند که اگر پیش از آن آب استعمل شود و بعضی از مشایخ گفته اند که دست بآب اندازد و در آن آب را دراز کند  
استعمل کند و این فعل اصحاب جعفر و فعل رسول علیه السلام و نیست که بزرگسجد رسول علیه الصلوة و السلام  
و یکی بود سجد کن پس نام وی پوینده پرب بودی اصحاب جعفر بیرون آمدندی و دست درآورند و از آن  
خوردندی و از وی طهارت ساختندی و رسول علیه السلام از این منع نکردی پس معلوم شد که آب استعمل نشود  
و دیگری روایت میکنند که در مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقت بودی که رسول علیه السلام بفصل  
حاجت آمدی مرزبان فبصل حاجت آمدی برده بشیدی از برای حرمت داشت را چون رسول علیه السلام بمیان بستی و بر  
دیگر بخوابانستی و بکطرف پرده رسول علیه السلام شستی و بکطرف من شستی و آب جام نهادی رسول علیه السلام  
اندازد و وی آب برگزینی و خرج میکردی و دست اندازی آورد و آب بریکف بر مخرج کردم و رسول علیه السلام فرمود که  
یا عایشه لب جان من میافتم یا رسول الله لب جان من معلوم شد که دست در آب اندک در آوردن آب اندک را استعمل نکند تا شیخ  
الاسلام ابن الدین رحمه الله گفته است که آن آب جام از سر نهاده است مشک هر بوده است رسول علیه الصلوة و السلام که میگوید  
مسکرت و در مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها تسبیح کرد و آب

سبکرفت و اگر کسی خوابد که با اتفاق از عهد بیرون آید باید که دستها را برآورد و آب جام اندازد تا با اتفاق از عهد  
بیرون آید **قال** الذی صلی الله علیه و سلم اذا استيقظ احدکم من منامه فلا یغسل من فی الاذان حتی یغسلها لما قاله لا بدی بن  
بانت به رسول علیه السلام فرمود وقتی که بیدار شود از خواب یکی از شما از خواب خود بیرون آید باید دست خود را دراز کند تا با اتفاق از عهد  
سرا برآورد و دستش را بپایانده که مانده است دست خود را چون گردانید رانی استیجی تا کرده نشاید شستن از برای آن معنی را  
که بوضع استیجی از نجاست اندک خالی شود چون شستند و آن موضع خوی کند و آن نجاست زیاد شود و غوطه شست کند و غوطه  
پلیده و از آن غوطه شست کام شست نیز پلیده شود و از آنجا بخیزد و بیکر مسلمان آید و بر آنجا بنگان بند بنگان نیز بنگان  
و بی اندازن بکار آورد و اگر بایزید یا در نایزه و نایزه روان نبود و اخور کر یا به پلیده شود و مسلمانان و دیگر از آن آب طهارت  
کنند غسل آرند غسل ایشان طهارت ایشان است نیاید اقیامت جمعه و در گردن آکس بود که در کر یا به استیجی تا کرده نشاید  
چون کر یا به اندازی استیجی باید کرد و اگر محدث باشی طهارت باید ساختن و اگر جنب باشی غسل باید آوردن و اگر گاه  
بجو یا به گرم اندازد و شستند زیرا که رسول علیه الصلوة و السلام جنب را و محدث را نهی فرموده است از  
استعمال چیزی که گرم کرد **مسلم** چون موی تن در موی تن پلیده شود موی تن پلیده باید شست **قال** علیه الصلوة  
و السلام ختم الاذان قبل القیام رسول علیه السلام فرمود که بهترین مکانها آن بود که روی بسوی  
آسمان باشد و در وقت اقامت است محرابها و القیام حکیم رحمه الله گفته است که در کر یا به بخیزد و اخور یا شایخ

و شستن خود را بخوابید شستن برادر مسلمان را بخوابید شستن برادر خود را بخوابید شستن آن بود که خای  
موی سر را بانی تابی دراز نکند و میس آن نو را بانی آب و در خود را طوار شسته باشی و برادر مسلمان را بخوابید شستن آن بود که  
آدم هار پیش روی دراز نکند که بال کوب یا بر مسلمان را بخوابید شسته باشی و برادر خود را بخوابید شسته آن بود که چنان شستن  
انحر که بر آبی فوط بخاوم پس تا نازی کند احتمال دارد که آن فوط پلید بود و می نماند نازی کردن و فوط غسل  
یا که آورده باشی و فوط پلید را در میان شسته باشی پس اعضای فوط پلید شود و نماز گذاری نماز را بنویسین خود را بخواب  
و شسته باشی چون شستن خود را تابی باید که فوط خود را بخوابید و نازی کنی تا پسندیده آید و شرط نازی کردن فوط آنست که  
بنگاه را بر آب کنی بر سر آب خود برنجی فوط را از خود جدا کنی و یک تابی چنانکه آبها مستعمل از وی بیرون رود و نگاه  
فوط را بر دست چپ گسترانی دست راسته کوشه نیکان آب را بگیری چنانکه انگشت نو بر آن آب بر است بکند و نگاه  
آب را بیرون فوط زبری چنانکه ظاهر و باطن فوط نرشد و نگاه فوط را بانی سه بار بچیند کین فوط پاک شود مستعمل  
اگر یکی مادر که پاک باشد فوط را بول اندازد باید که کوشه فوط را بتابد و استبراد و همان مقدار که بیرون کرد بتابد  
و شسته بود و احتیاط کند و خود را بکوشه فوط خشک کند و نگاه غسل آید از عهد و بیرون آید و اگر را خور که پاک بود فوط  
حکمش چه بود اگر کم است هیچ اشکال نباید که پاک بود و اگر کم نجاست بود اینجا بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که  
اگر آن نجاست از سر کشند که پاک بود بر آب پلید نشود و بر آنکه بر خاصیتی است که در خاک سلطان برود و چون در خاک  
تا بکشد که پاک بود و خاک و بر پاک کند چون را خور که پاک باشد خور را پلید کند و اگر نجاست بکشد نرزد یک بود پلید شود  
نیز اگر نجاست بیرون آید بود در آب اندک فساد بود و بی از نجاست اندک خالی نبود و بر گاه که نجاست  
اندک در آب اندک افتد آب پلید شود **مسئله** در پاک بعلین و بجان فوط و شستن برادر احکام پاک است اگر چه در گاه  
جنب و دیوانه و مست و کافر باشد از برای آنکه هر چه را خدای عز و جل در اصل پاک آفریده است تا طبیعتی بچشم خود  
که بقیین پلید شد مطلق و پاک است یا که بود و اگر را خور که پاک بود و من آب بود آن درون آب را حکم پاک بود و اگر از فوطی  
سازمی و نامت کنی روا بود **فصل** **باب** علی علیه الصلوة والسلام الما جود الامیة شی الاغیر لوزا و طه و یحیی و یونس  
علیه السلام مود که آب همیشه پاک است بجز نجس و اندا و اجیری مگر آنکه اغیر باید که بی ازین صفت وی رنگ و بوی  
باطعم با بوی و لیس بر آنکه خواستند الامیة الحلالی در گاه در اندازد تا نیست گفت که از آن نایز نار بکشد و بپزد  
تا یکی طهارت فقیهانه سازم و دیگر شیخ الاسلام علی اسبیجالی رحمه الله در گاه در آید خادم خواست تا آب  
نایز روان کند خواهی گفت بگذار تا ازین باقی مانده مومنان طهارت سازیم چون معلوم است  
که ایشان مقتدا یان دین و راه بران سر بعت سید المرسلین بودند این چنین باز برای آن که  
تا مایه مومنان بایشان اقتدا کنند و بان سخن ایشان عمل کنیم تا استیجاب بر فحالی حال استیجاب ایشان

انجام داد و بعد از آن در حق کسی مسلمانی سپس انور اندر آمد و ناله میبرد و آب از نایزه فرج کند یا از انور که با آب اگر کسی دیگر  
 متغیر وی نباشد وی غیر است خواهد بود از انور و چون کسی که در ناله میبرد و اگر کسی دیگر در انتظار ایستاده بود  
 باید که آب انور بر گیرد و هیچ کس نباید و چیز بنده نشود و یکی آنکه میفرماید و دیگر در انتظار وی باشند و دیگر آنکه چون آب  
 از ناله بر گیرد و دیگر آنکه بنده چنان گمان برده که آب انور حکم بای نیست امتنان نیز آنکه آب ناله میبرد یا انور را حکم  
 رود ای بیخیز و این یک بود اگر کسی است بیدار اندر انور در رود یا غساله بپاشد در انور در رود پس انور بیدار شود  
 چونکه سلطان دیگر از ان آب غسل آید یا بپوشد سازند و با ناله بقیامت معجزه دهد و گویند وی شبها اما که ناله دو  
 می بود و یکی گرم و دیگر سرد و اگر وی با آب گرم محتاج بود باید که ناله سرد را نالد و اگر ناله سرد را بپوشد است و اگر  
 را نالد و اگر بپوشد و اما انور را حکم رود ای بر خیزه اگر انور که با حکم بپوشد و چون ناله رود ان شود پاک شود و پاک  
 اگر پاک شود چندین آب باید که بیرون رود و پاک شود و بعضی محتاج گفته اند که ان همان مقدار آب که در انور بود و به دست برآید  
 رود و پاک شود و بعضی محتاج گفته اند چندین آب که در انور است رود پاک شود و اما طایفه ای هستند که چون ناله رود ان  
 شود و به نجان آب و مادام که بر گیرند و بیرون ریزند پاک شود و اگر در نجان آب بیرون نکشند و نجان سوم را بر پشت  
 و در زیر ناله در پشت آب از نایزه به نجان اندر آید و از نجان بیرون رود و کشتن صلیت خواهد بود اما هم شهادت گفته است  
 که پاک نشود و اما شیخ الاسلام بر آن چهره اندک مطلق روایت رسانیده است از فقیه ابو جعفر بن ابی امام زاهد فرموده است که  
 که در وی ضرورت است گوئیم که پاک شود مسلمانی گفته اند که غسل چهار دان بر دست ز کشیدن شرط بود و یا بی اگر  
 آن پوست پیچون استین آسان بر سر رود و آید آب بر پیران پوست رسانیدن شرط بود و اما اگر بر این میروند و فرود  
 نمی آید آن پوست را بر کشیدن شرط نبود و در حق بول و می حکم ظاهر دارد و در حق طهارت و غسل حکم باطل دارد چون غسل  
 او را در کرباب غار شایه که درون بانی اگر بر می آید و قوز غار و جماعت فوت نمیشود و اجماع نشاید گذاردن که اگر است  
 بود و اما اگر بیرون می آید وقت و جماعت فوت می شود شایه که درون که اگر است بود و اما اگر بیرون می آید وقت و جماعت  
 فوت نمیشود شایه که درون که خواهد سمجیل بخاری رحمه الله با خود خود در کرباب جماعت کرده است و شیخ الاسلام بر آن  
 ایمن رحمه الله گفته است که یکی قوط بر میان بندد و یکی قوط دیگر بر کتف کند تا آن که است بر نیزه و باز روایت دیگر  
 رجوع آید است که از آن قول به هم کرده گفته است که چون تان و زانو پوشیده بود که اگر است نبود در کرباب تران نشاید  
 خواندن بانی و هم قوط مختصر ایضاً خواهد بود اما افضل کرمانی آورده است که بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و  
 نشاید و بر قول محمد بن اسماعیل بن ابی اسحاق که آب مستقل مقبول بود حنیفه و ابو یوسف و محمد بن اسماعیل است و بر قول محمد  
 رحمه الله پاک است فقیر ابو الیاس بن محمدی رحمه الله گفته که اگر نوله پاک بود و جماعت نشستن پاک نمر شایه خواندن بلند  
 بی بعضی محتاج گفته اند که نمر شایه خواندن و نه بلند و بعضی گفته اند که هم نمر شایه خواندن و هم بلند که کرباب

غفلت است در وی بد کردند و از وضو و غسل باید مشغول شدن تا غفلت نهد و در وضو و غسل باید  
 قال البیہقی علیہ الصلوٰۃ والسلام الذکر فی المناہلین کما قال فی التمارین رسول علیہ السلام فرمود که ذکر در میان نماز  
 چون آن حرف نیم زن است در میان گریزدگان سئاه در کردار سلام شاید گفتن یا بی فکریم که اگر بر نه باشند  
 سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید قال البیہقی علیہ الصلوٰۃ والسلام ستمان حرف و عثمان من الحام السلام  
 و العقیام چون از کردار باید یا باز باب علاحدہ شستن شستن یا حسن زیاده از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ و ای میکند  
 که شرط نیست و فقیہ ابو اللیث و ترمذی نام بزرگاف جمله و بعد از این قول اختیار کرده اند اما تاویل نمک و حسن باید و عورت بعد  
 روایت است که اینجا بود که غسل پاک آورده بود و پا بر پشت پاک نهاده بود و بر آورده بود اما اگر پای دور  
 مستعمل نهاده بود آب مستعمل روایت حسن زیاده و بیدری غلیظ است پس بالش بر روایت حسن زیاده و بیدری شده باشد  
 و اگر پای در غلیظ در آورد آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای بی اگر باز آورد یا پشت کند جامه  
 وی از آن تر نشود و اگر باز آید همچنین در پای افرازد و پای افرازش تر شود و بیدری شود این همه بر روایت حسن  
 آید ترجمه اند پس باید که اگر با بر آید قدمها بر چنان شود که پشت پای و کف پای پاک شود تا سقیق از عہدہ بیرون  
 آید چون اگر با بر آید سه شکر لازم آید یکی از خانه آب و شستن سلامت بر آید مرد دیگر اگر از زیر سترہ بیرون است  
 بیرون آمدن و جامه با سلامت باقیم در کردار اگر در وضو بود نشاید و آمدن که اگر بیت بود و در آن که با جامه بیرون  
 کر است بود و اگر بر کردار وضو بود و در آن که با پوشیده آمدن بانی دور روایت است بیک روایت نشاید و دیگر روایت نشاید  
 مسئله اگر مسلمان از جنابت غسل آورد و معلوم شد که کوفت نشد مانده است تری از عضو می دیگر بگیرد و آن  
 را ترکند از عہدہ بیرون آید بخلاف طهارت که اگر تری از اعضا دیگر گیرد و اعضا دیگر را ترکند از عہدہ بیرون  
 نیاید اما در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که تری بگیرد دیگر دست را از اندام  
 باید که بگیرد و همچنین بر اندام خود بر آن جای برد و آن جای را ترک کند که اگر تری را از آن عضو جدا کند  
 شود با آب مستعمل آن جا را ترک کند از عہدہ بیرون نیاید اما ظاهر روایت آنست که اگر اعضای خود جدا کند و جامه دیگر  
 را ترک کند از عہدہ بیرون آید اما در وضو و الصلوٰۃ آورده است که اعضای طهارت آب شستن است  
 و از آن خاک سبزه برای آن معنی شستن این است از آن دست نیابت ندارد و شستن این برای این  
 پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از آن خاک را بر عین قیاس میدان مسلمان  
 مسلمان از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بکوشش می آب نرسیده است روایت کتاب آنست که بکوشش آب بگیرد  
 و کوشش را اندر از آنجا دارد از عہدہ بیرون آن یا بعضی گفته است که چون نیت قربت اندازد آب شستن شود  
 رواند و باید که انگشت اندک را در باطن کوشش اندازد و در پشت آب بگیرد و دیگر غسل نشاید و انگشت

را بنهاد و بیرون آید از عهده بیرون آید در حلاله خواهد نام نهاد از ابوسعید رضی الله عنه  
 روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن کفش انداز و روی  
 و جنبانیدی چنانکه کسی کوشش ندارد و خواهی بر روی رفته اند و بعضی شیای رخ این قول را گرفته اند و میگویند که از  
 قول حسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و ازین غسل غیری بیرون آید از آب رسانیدن  
 شرط بود یا نه شد و حاکم و نصیر بخیر و همها الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته  
 که هر چه آن اندک است عفو است ولیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فرضیه شود و حد بسیار است آنست که  
 خواهد نام اجل تر حسن رحمه الله گفته است که اگر ندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد  
 این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایت آنست که هر حکم از خود بود عفو است اما چون بخودی برسد از  
 آب رسانیدن فرضیه بود خواهد نام حسام شهید رحمه الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو  
 دندان است هر چه آنکه او کی دندان بیرون آید از آب رسانیدن فرضیه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر دوش  
 آید بود و بگفت و آب روان شد طهارت تمام شود ولیکن سخت و بر آب رسانیدن فرضیه شود اما اگر آب گفته باشد  
 ولیکن سخت و بر آب رسانیدن فرضیه بود که حکم هر دو را اما اگر آب گفته بود ولیکن سخت بود و غسل آورد  
 از عهده بیرون آید سخت و بر آب رسانیدن فرضیه بود **مسئله** در وقت غسل آوردن آب گفته بود  
 و پوست از وی انداخته است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر گفته بود و پوست  
 ای از او انداخته است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سیدنی که آن  
 زیر وی بیرون آید آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب نماند که فندان آب پدید شود یا نه فقیه ابو اللیث  
 رحمه الله در فتاوی خویش آورده است که اگر نیک بود چون پوست نخود پدید شود اما اگر سطر بود و چون ناخن از رطوبتی  
 خالی شود پدید شود **قال** البیاضی علیه السلام این من القیوم است رسول علیه السلام فرموده که هر چه از دندان  
 جدا کرده شود وی مرد است و این روایتها در فتاوی غریبانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن صندل  
 جری بر حمة الله گفته است که شستن باطل شود اما ظاهر روایت آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد و از  
 یا با ناخن صندل بیرون آید از آب رسانیدن شرط بود یا نه شد و حاکم و نصیر بخیر رحمه الله گفته است که آن اندک  
 و آنکه عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که اگر ضربت که آب باز دارد آب رسانیدن فرضیه بود و اگر چیزی بود که آب  
 باز ندارد آب رسانیدن فرضیه بود و بعضی گفته اند که اگر این واقعیه و ستانی را افتد آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن  
 با خاک که آب با کل بود و اگر شستنی با افتد آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن با افتد آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن  
 که این است شستن که بسیار شهری بود که اگر ناخن با افتد آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن با افتد آب رسانیدن فرضیه بود



که دل بی بر خطا قرار گیرد ولی بر حسب او هر یک از شکیبایی و یقین باید که فتنه که در شکیبایی  
بیشتر حکم ثابت نشود اما اگر مسلمانان از طهارت یقین بود و وحدت بشک بتواند که نماز گذارد و اگر در شکیبایی بود  
و طهارت بشک نتواند که نماز گذارد مسلمانان با طهارت در سبزه در آید و باز بیرون آید ساجدی بود و بر شکیبایی  
افتاد که از من صحتی ظاهر شده است یا بی نتواند نماز گذارد و اگر محدث و مشرعه یعنی سقایی و آید طهارت سازد  
و باز بیرون آید ساجدی بود و بر شکیبایی فتنه کشش کس طهارت ساختن یا بی نتواند که نماز گذارد و شکیبایی آید  
که اینجا بشک حکم ثابت شود چنانکه است که درین دو مسئله اعتبار ظاهر و غالب راست ظاهر و غالب مومن آن بود  
که چون سبزه را در آید و بی صحتی ظاهر شود و چون در مشرعه و آید طهارت سازد و مسلمانان تر  
مراجعت بیکجا خواست و بولی انداخت اگر استبراء و نمازش از وقت میرود باید که اندام خود را  
بر بندد و چهار اندام بشوید و نماز گذارد و بعد که کشاید اگر تری آید نمازش روا بود و طهارت فاسد و اگر تری  
نیاید هم نمازش روا بود و در طهارت باقی اگر مسلمانان بعد از نماز آب و مان یا آب یعنی گوشت فاسد خوردند یا  
ماسح سوزده را دست مسح نمود یا بر پایش حراست بود و آب سوزده بپاشد و بر حراست را سیلان دید یا حراست  
حصه بپاشد و بر حراست نیکو دید یا صاحب پرده را پرده بپاشد و پرده را رنگین دید و درین همه صورتها بر تری  
احوال حمل کنیم و گوئیم نماز گذارد و روا بود اما خواه امام را بدو سجده اند گفته است که در زمان ما غفلت غالب  
است اول آن بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و چنین نیست کند و تر و دیگر تر نمازی که بر نیست  
اگر این نماز گذارد و روا آید باشد این بار و دوم آنکه شکیبایی است و اگر روا آید باشد این  
از ادعایش قیامت دارد و اگر مسلمانان نماز شکیبایی که تری از نماز طهارتی شد باید که دست برد و تجربه  
کند اگر تری ظاهر شده باشد زود طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود و اگر  
و نماز تمام کند اگر این شکیبایی است خداش رسول علیه السلام فرموده است که در شکیبایی طهارت سازد پاره آب  
بر میانه از آید باشد هر وقتی که بپاشد و سوا سس پیشین خطا آید بر آن تری حمل کند و برگردد و که بر رسول علیه السلام  
بنزدیک رسول علیه الصلوٰه و السلام آمد و گفت یا محمد عطف آوردم مرا متان ترا و آن گفت که بگوئی مرا ایشان را  
که چون طهارت کنید شستن آب میان آید خود زنده که دیو است که ایشان را و سوسه میکند در نماز تا می شود  
و سوا سس دیو و در حدیث آمده است که دیو است مرا و میان را که سوا سس میکند یکی را و همان گویند و دیگر شستن  
سیوم زنده جز او همان در طهارت و سوا سس کند و متقاضی آنست که کسی کار چیزی کرده باشد و در پنهان چنان  
جمع رسد قضا کند بگویند من چه کرده ام تا یاد آید و تری آنست که کسی چیزی نماز کند بخیر دیگر بدوش  
و آن بر دو فرموده اند که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که هر چه بر رسول علیه السلام می بینید

مسئله اگر مسلمان را در نماز شک افتاد که ازین نفعی ظاهر شد یا نه باید که به نماز مکرر و مداوی بسوی یا با و از معلوم  
 نشود **قال** النبی صلی الله علیه و سلم ان الشیطان لیألی ا حکم فیقول احسنت فلا یدق معنی سمیع صوته او یکدیگر بگوید  
 رسول علیه السلام فرموده است که دیوی است که در میان ازاری از شما بد و سواس اندر افکند که از تو حدت ظاهر شد یا  
 نکرد یعنی به نماز ما و از یا بسوی بر شما معلوم نشود **باب ششم** در بیان فساد طهارت بر چه موارد است **قال** اگر  
 رجعت الله حدث شکیست چنانکه یکی را بوردان بود یا ریش روان بود یا سلسل بود یا گرم افتد یا سنگ افشته یا قی افکند و قصد  
 و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدث نیست و جعفر قول مالک رحمه الله نیست که خارج مقادار یا در مخج مقادار  
 قول جی حدث بود اینها همه درست و برادر حکمی و بقول ارحمهم الله این همه حدث است شافعی رحمه الله در مخج  
 مقادار با علماست و در باقیها با مالک رحمه الله اصحی ظاهر گرفته اند که هر که آتش بسوده خورد و طهارت وی تاهه شود  
 و جعفر قول ایشان است که در عرب مایه بود و در آن مایه گوشت آتش بسیار بود و بیشتر تر بسیار و رسول علیه السلام  
 با جمعی از صحابه بر آن مایه ها فرو برد و جایان از آن طعام خورد و لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام  
 خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورد و در شما بود که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم  
 که آتش بسوده خوردن طهارت را تاهه کند و دیگر روایت میکند ابو بکر رضی الله عنه از رسول علیه السلام **قال**  
 النبی صلی الله علیه و سلم من اکل شایا من هذه النار فعليه الوضوء رسول علیه السلام فرمود هر که آتش بسوده خورد و بر او که طهارت  
 سازد اما آنجا که ابو بکر رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنهما حاضر بود و گفت یا ابو بکر  
 چگونه طهارت که باب کرم ساختیم آن کار را بار کردیم ابو بکر رضی الله عنه ساکت شد انگشتان را بدید ابو بکر رضی الله عنه  
 از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن گفت از طهارت ساختن گفت جواب است خوردن  
 فضاله را طهارت در میان صحابه چنان شرح بود که از ابوالحاجت بنادی از جبل سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت  
 آتش بخورد طهارت تاهه شود اما اگر چیزی دیگر بخورد یعنی آتش بسوده خورد و طهارت تاهه نشود و جعفر از حدیث آتش بسوده  
 خوردن تاهه کند دلیل بر آنکه روایت میکند ابو بکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام بحججه مایه بود اما گوشت  
 ساخته بودیم از گوشت دراج و رسول علیه السلام گوشت دراج را دوست داشتی شور با و گوشت بخوردیم و عجمیان نماز  
 گذاریم و رسول علیه السلام با طهارت راست و باران را فرمود طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش بسوده خوردن طهارت تاهه کند  
 و دیگر روایت میکند عبد الله بن ابی قتاده رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه مسجد میرفت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد  
 و سخنان آتش را گوشت بخورد از آتش رسول علیه السلام گوشت رسول علیه السلام گوشت جاره از آن خورد و باز بنویسم که صحابه  
 ضوان علیه السلام از برای تبرک آتش بخورد و کسی از آن خورد و عجمیان بخوردند و نماز گذارند رسول علیه السلام با طهارت  
 نشست و باران را فرمود که طهارت سازید و دیگر روایت میکند عکرمش بن فزیر رضی الله عنه که عجمی بود و در رسول علیه الصلوة و السلام





که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی بنشیند و این نیز در اصل حقیقت هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت  
 بنحو اول بود بعضی حدادی حقیقه السلام بر این خود جمعیتی کرده بودند تاگاه آموختند و سرگشتن را خواهرها و خواجگان که می شدند و نه بر  
 و با هم بنشیند و ضرب کرد و خواهر چون بخود باز آمد از وی سوال کردند که این چه حالت بود گفت این جمعیت است تا خوش بود و مرا با  
 ادا کرد و پسندی بودی بکشتی و ستور یا ساختنی تا این جمعیت با هم بنشیند و برقرار ماندی این تاگاه آموختند و سرگشتن را خواهرها و خواجگان که می شدند و نه بر  
 از آن که می شدند گفتند که این را منی باشد و خداوند عزوجل در حق شما فرستاده بود و شما گفت شما انداخته اید که هر که چیزی  
 خواست و آنچه مقصود وی بود بسبب در کنار وی بنشیند و برقرار ماندی و این را منی باشد و خداوند عزوجل در حق شما فرستاده بود و شما گفت شما انداخته اید که هر که چیزی  
 بسبب آن مقصود و برادر کنار وی بنشیند و برقرار ماندی و این را منی باشد و خداوند عزوجل در حق شما فرستاده بود و شما گفت شما انداخته اید که هر که چیزی  
 و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد بوی رسد و لیکن خداوند عزوجل بلا شکاف از آن بنده  
 بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی رسد بقیامت و در پشت اصناف  
 مضاعف بنشیند و درجات بسیار بدینا جات کند و الهی با برورد کار این درجات از کیست و از کیست خطاب حضرت  
 در رسد که در درجات تو بنده گوید خداوند از دنیا از من علمی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عز  
 در رسد که این جزای از آن بی مرادها است که در دنیا دعا بسبب می فرماد تو بنویسیدی این جزای آن بی مرادها است نگاه  
 بنده تنها بر که ای گشتی در دنیا هیچ مقصود من نیامدی جزای آن اکنون من سیدی که در دنیا فانی بود و پشت باقیست  
 و بهر حال آنست که باقی از فانی بود و در حق تقسیم میفرماید **قال** **النبی صلی الله علیه و سلم** یا علی من اکل من الثمنیات  
 اثبت علیه دینه و اعظم علیه سوا علیه السلام فرمود یا علی هر که تقسیم خورد در دین خود بشبیه بود و دل وی تاریک شود  
 چنانکه عالم آخرت را ندیده و کار عالم آخرت سازد و این در حق منافقانست که ایشان دین بشبیه بوده اند و بظواهر با مومنان  
 بودند و باطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را ندانستند و از تحت این عیب در آمدند  
**قوله تعالی ان المنافقین فی الدار الاصلی من النار** و در حق تقسیم میفرماید **قال** **النبی صلی الله علیه و سلم**  
 یا علی من اکل الخبثات قلبه خلیف دینه و ضعف یقینه و قلت عبادت و حجب الله تعالی عن عونه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر  
 که خبثات خورد دل وی میریزد و یبکشد و یقین وی ضعیف شود از ترس و دنیا را بر هر کس خبری طمع کند آن کس را در عبادت  
 وی اندک بود و دعا روی اجابت نشود و در حق تقسیم میفرماید **قال** **النبی صلی الله علیه و سلم** من که ذره من الخبثات  
 عباد الله **قال** **النبی صلی الله علیه و سلم** کل الخبثات من الخبثات و لی بسبب که بقول شما حدیث است و اول  
 علماء ما رحمهم الله حدیث نیست و چه قول شافعی حقه الله است که فرمایند میفرماید خبیثی الله عن ابنه رسول علیه السلام  
 که فرمود من کس که فلیتوضا و دینی روایت فی الخبثات و علماء ما رحمهم الله حدیث است که رسول علیه السلام فرمایند که با حیا بنابر  
 که سخن اندام بنیان پیش مردان کنی خاصه شریفی دلیل را که در این میگویند من طلق از علی رضی الله عنه هم



و در صلوة خواجہ امام اجل خمسین التہ الذی روایت است از محمد رحمۃ اللہ کہ اگر با وی ہست طہارت تہا شود و اگر بی ہست  
 طہارت باقی بود و ہم صلوة خواجہ امام اجل خمسین کرنی صحیح روایت است کہ اگر این دو فقرہ را با قدر وی نقصان است  
 طہارت تہا شود و اگر نقصان نبود و اجابت است کہ صحیح گفتہ است کہ اگر با وی ہست طہارت تہا شود و اگر بی ہست طہارت  
 تہا نشود و در جامع الضعیف از کرنی خمسین التہ روایت است کہ در ہر دو حال اولیہ انہا شود کہ طہارت تہا ساز و تا مقبل از عہد  
 بیرون آید و اگر نقصان است یا اجابت لیا کہ چہ مذکور با جمیع حلال شود و اگر مذکور و اگر در محل فسادہ یا حلال  
 و اگر در محل فسادہ باشد حلال نشود مسئلہ مسلمانی تجویز است بول بنہا و دست بر خای اندک یا بدین طہارت تہا شود و اگر  
 چنانچہ بویہ میرود و حکم صاحب جمیع سائل و اگر شخصی است و یا از خفیہ و مشکب بیرون کند اندہ اگر تری از سزا ام می آید حکم بول  
 و طہارت تہا شود اکثری از سزا جاتی الی تبار و ان نشود طہارت تہا نشود کہ اعتنا محل است کہ مسلمانانی را بر  
 سزا ام مخصوص است اگر بول از اجزای می آید طہارت تہا شود و بعد اندک بدین آید بول از محل می آید  
 و از اجزای تری مید تبار و ان نشود طہارت تہا نشود و اللہ اعلم بالصواب باین جمیع و بر بیان خندہ و تہذیب  
 بقول شافعی خمسین التہ علیہ تہا کند و طہارتی بقول علماء ثلثہ رحمۃ اللہ علیہم غایبہا کند و طہارت و زفر جہہ گفتہ  
 است کہ اگر کفار تہا کند طہارت را نیز تہا کند و اگر کفار تہا کند طہارت را نیز تہا کند فایده این اشکال  
 جای بدین آید کہ بعد از قرائت تہجد و رسول مشر از اسلام فقرہ خندہ کرد و بقول شافعی خمسین التہ غایبہا نشود  
 طہارت تہا نشود بقول علماء ثلثہ رحمۃ اللہ علیہم طہارت تہا شود و غازی بقول زفر خمسین التہ غایبہا نشود و طہارت و زفر  
 شافعی است کہ روایت میکند خندہ رضی اللہ عنہا از رسول علیہ السلام کہ با عتی در نماز بخندید مذکور علیہ السلام اینچند  
**قال** ای علیہ الصلوۃ والسلام انما صحیح العبد فی الصلوۃ فلیعلم علیہ الصلوۃ والسلام انہ یخون عہدہ و یخون عہدہ و یخون عہدہ  
 کہ در این معنی خود کند نماز تہا شود و طہارت فی علماء ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ خندہ بر سہ نوع است تبسم و ضحک و تہجد تبسم جامع  
 حلال است دلیل بر آنکہ رسول علیہ السلام پیوستہ با تبسم بودی خاصہ وقتی کہ جابر بن عبد اللہ انصار را دید تبسم نمود  
 اگر چه در نماز بودی بنا بر ان اصل بود کہ روزی جابر را دید و بار بار از بی سخن گفت رسول علیہ السلام و رسید  
 جابر رضی اللہ عنہم ششم و شصت رسول علیہ السلام و بر اسوال کہ کہ جہہ کار میکنی گفتہ یا رسول اللہ در ان گوشہ کم کردی  
 میجویم رسول علیہ السلام تبسم کرد و بر کجا کہ جابر را دیدی تبسم کردی اگر چه در نماز بودی پس معلوم شد کہ تبسم حلال  
 است و تبسم شہرین کردن است و ضحک آنست کہ خندہ بچہ رحمۃ اللہ گفتہ است کہ خندہ ضحک جزئی بود کہ از  
 کلہ بر فریاد کہ خود بشنود و بیکر نشود و ان رضی عنہ گفتن است نماز تہا کند طہارتی خندہ فقرہ جزئی بود کہ اگر کلہ  
 سرفہ آید کہ خود بشنود و بیکر بشنود ان رضی عنہ است بود بعد از ہم نماز تہا شود و ہم طہارت و در صلوة  
 خواجہ امام اجل خمسین جمع اللہ اودہ است کہ از رسول اللہ مسجد رسول علیہ الصلوۃ والسلام معافی بود و جماعت تہا

کنند بود اعرابی و آمد که در میان این خط بر این خطی بود و پیش و آن معاک و آمدند تر است که خود را بدستی و آن معاک  
اقدام صحیح بعضی در نماز بقیه خندیدند و است میکنند عقب بن عامر الجنبی و یازید بن عامر الجنبی رضی الله عنهما که بعد  
از نماز رسول علیه الصلوٰه والسلام ابن حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوٰه والسلام لا من ضحك منکم  
قبه فلیعده الله و الصلوٰه جمیعاً در صلوٰه خواجہ امام کبر خواجہ زاده رحمة الله و است میکنند از ابو حنیفه  
و او از منصور زاده آن از عمر و عمر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوٰه والسلام که رسول علیه السلام  
بہم حدیث فرمود کہ آہنانی کہ در نماز خندیدہ اند طہارت سازند و نماز سرگردند و ابو حنیفہ باصحبی خویش فتوی  
دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است و این ہم سخن مفتی کوفہ بود باصحبی خویش فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است  
ابن سیرین کہ مفتی بصرہ بود باصحبی خویش فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است شعبی کہ مفتی حجاز بود باصحبی  
خویش فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمۃ الله علیہم مقتضای آن فرمود باصحاب خود  
فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است پس حدیث خندہ بقیہ در نماز معنی حدیث متواتر آمد و اینست کہ در اینست کہ  
بہم کار شد و حدیث است چہار جہی یکی وجہ نیست کہ طہارت تہاہ کند نمازی و یکی وجہ نیست کہ نماز تہاہ کند  
طہارت فی یکوینہ نیست کہ نماز تہاہ کند و طہارت و یکوینہ نیست کہ ہم نماز تہاہ کند و ہم طہارت و یکوینہ طہارت تہاہ کند نماز  
خویش نمی فتی بہی بن حدیث ہم نگہبان این طہارت تہاہ کند نماز زانی و اخیر نماز تہاہ کند طہارت فی سخن گفتن و غیر  
خود و عمل کشان چہ نماز تہاہ کند طہارت فی اخیر نماز تہاہ کند و طہارت تبسم و عمل اندک و در سجده بخوابیدن  
و سلام لغو موشی و روی بر کرد دیدن بہ پیش شد تا نام کہ در سجده باشد چون معلوم شود کہ حدیث نیست تواند  
کہ بنا کنند و اگر این واقعہ در صحت و روی بگرداند بہ پیش شد تا نام کہ در صغیر باشد چون معلوم شود کہ حدیث  
تواند کہ بنا کنند اما اگر صغیر اند کہ در معلوم شود کہ حدیث نیست نتواند کہ بدان نماز بنا کند نماز تہاہ شود و در حدیث ہم  
مسجد بنا بہ قدر بود کہ صف بود و اگر این واقعہ در صحت و پیش صف رود تا نام کہ از امام اند کہ نشد باشد چون  
معلوم شود کہ حدیث نیست تواند کہ بنا کنند اما اگر امام اند کہ در نتواند کہ بنا کند و بعضی گفته اند کہ عین کہ پیش رود  
نمازش تہاہ شود و بعضی گفته اند کہ تا از تہاہ نکند و تواند کہ بنا کنند کہ آن سر حکم مسجد و در اخیر ہم نماز تہاہ کند و ہم طہارت  
احکام است و خندہ بقیہ و بہی اینہام ہم نماز تہاہ کند و ہم طہارت اگر جماعتی نماز میکند در وقت نخست امام بقیہ خندید باز  
مقتدیان نماز تہاہ شود و طہارت بہ تہاہ شود یا فی طہارت امام شود طہارت مقتدیان قیام و اگر نخست مقتدیان  
خندیدند و باز امام نماز و طہارت بہ تہاہ شود اما اگر بعد از عجب و در وقت پیش از اسلام نخست امام خندید و از مقتدیان نماز بہ طہارت  
و طہارت امام شود طہارت مقتدیان تہاہ شود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز بہ طہارت و طہارت  
بہ تہاہ شود اما اگر امام بعد از عجب و در وقت پیش از اسلام نخست امام خندید و از مقتدیان نماز بہ طہارت و طہارت



و باز از سر گیرد و اگر در سجده تلاوت قهقهه خند و طهارت باقی بود و سجده تلاوت باز رویانی بقول ابو یوسف رحمه الله  
 باز یار و بقول محمد رحمه الله باز یار و بنابر ان اصل است که سجده بنهاده و سر تمام بشود و بانی بقول ابو یوسف رحمه الله  
 بنهاده و بقول محمد رحمه الله در پیش سر سگله اگر نرسیده و در نماز قهقهه خند یا طهارت قهقهه است که نماز تباه شود  
 و نه طهارت بخواجه ابو یوسف رحمه الله گفته است که هم نماز تباه شود و هم طهارت اما ظاهر بر آن است که نماز تباه شود و طهارت  
 سگله اگر سگله نماز طهارت بر پشت ستور قطع شرح کرده و قهقهه خند بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود بقول  
 ابو حنیفه رحمه الله طهارت باقی بود بنابر ان اصل است که در نماز طهارت بر پشت ستور قطع شرح هست بانی بقول ابو یوسف  
 رحمه الله مشروح هست بقول ابو حنیفه رحمه الله محمد رحمه الله اما اگر در صحیح بر پشت ستور قطع شرح کرده و قهقهه  
 خند یا اتفاق نماز و طهارت تباه شود و اگر بصورت فریضه شرح کند و تورو ویرا و عمارت آورد و قهقهه خند بر قول  
 محمد رحمه الله علیه اشکال نیاید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال نیاید که طهارت تباه نشود و بر قول  
 ابو حنیفه رحمه الله اگر جواب ساقی نقیس کویم که در میان نماز باشد و اوقات باید و قهقهه خند یا طهارت تباه شود و اگر جواب  
 بر نقیس کویم که میان نماز است صحیح موزه بمراند و قهقهه خند یا طهارت باقی بود سگله اگر مردی نماز باشد او  
 سگله از او در میان نماز باشد و اوقات براند و قهقهه خند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود  
 و بر قول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود سگله سلام سوز نماز بیرون آورد بانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 بیرون آورد و موقوف بپاک شدن و بقول محمد و فرجهما البیرون تیار و فایده این اختلاف ظاهر و جید مسئله بدید  
 یکی که سلام سهوا و خش از آنکه بسبب پاک شدن یکی آمد و بوی قند اگر و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله در نماز بقول  
 محمد و فرجهما البیرون تیار و سلام سهوا و خش از آنکه بسبب پاک شدن یکی آمد و بوی قند اگر و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله در نماز بقول  
 در نماز بدو حق این نماز عمل کند بانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله حق این نماز عمل کند و بقول محمد و فرجهما البیرون  
 در حق این نماز عمل کند تا چهار که از سلام سهوا و خش از آنکه بسبب پاک شدن یکی آمد و بوی قند اگر و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 محمد رحمه الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود و اشکال آید که در این مسئله فرجهما البیرون تیار  
 جبر الی غیرت نه است و فرجهما البیرون تیار و سلام سهوا و خش از آنکه بسبب پاک شدن یکی آمد و بوی قند اگر و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 حاجج و مبرود که بر کجا که نماز تباه شود و طهارت تباه شود و بر کجا که نماز تباه نشود و طهارت تباه نشود و اما اگر بسبب  
 پاک شدن کلاه یکی آمد و بوی قند اگر و اتفاق است آمد و اگر پاک شدن اتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خند بقول  
 علی بن ابی حمزه رحمه الله طهارت تباه شود و بقول فرجهما البیرون تیار و سلام سهوا و خش از آنکه بسبب پاک شدن یکی آمد و بوی قند اگر  
 احکام خیر و احوال است بانی بر قول ابی حمزه رحمه الله که بسیار کثرت اتفاق قول می است که رسول علیه السلام  
 و میوه است که انهم صفت از شخصی است که آن را بدو و روا است که در آن است که نماز تباه شود و بر کجا که نماز تباه نشود و طهارت تباه نشود

و کما انکه اگر اندک است عفو است همچون بشارت شود طهارت تباہ شود و بر قول علماء ما جمعه الله القبر محج است که  
 محج بر زمین استوار بوده هر چند همچنان ششصد و نود و یک استوار خواب شود طهارت تباہ نشود اما اگر محج از زمین نماند  
 بود و چون که بخیر شود طهارت تباہ نشود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمها را شمارید بشکست چون نگاه  
 که چشم خواب بسته شد بشکست گشاده شد خواب در آورده و به است خواب بدست است خواب بدعت است خواب  
 سبب بود یکی است خواب سبب عفو نیست خواب عبادت است و خواب غفلت است خواب سبب درویشی است  
 و خواب امت است خواب امت است خواب حاجت است خواب عبادت است خواب امت است خواب نیم درخت  
 سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که یاری بید روز را تا لبستان بخوردن حواری میدان را بشمار دست از نخوت  
 قبول در طهر و طاهر سید امام ناصر الدین از محمد رحمه الله علیه روایت است که چنین گفت که مرا اگر قبوله فوت شده است  
 نه در سفر و نه در حضر فایده قبوله نیست که وی حقوی دماغ و عقل است از برای آنکه مغز دماغ عقل است پس مدد میدهد  
 عقل را و به طهر قبوله **قال** ابی عبد الله الصلوٰه السلام القبوله تریق فی العقل خواب بدعت است که نماز خفتن است و خواب  
 که سبب بود یکی است بعد از نماز و کفر خفتن است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام می فرمود که از نماز و کفر خفتن بود اگر این پنج  
 پوشش را بر نیز و عجب و دو خواب سبب عفو است که نماز خفتن ناکارده بخشد که بخیر آمده است که در و نوح و روایت  
 ابی یحیی و ساه اماده کرده اند از برای کسانی که نماز خفتن ناکارده خفتن است نماز خفتن ناکارده خفتن است  
 اما خواب امت است آنکه در وقت صبح از خواب بیدار شود و نماز بخواب شود و نماز بخوابد و نماز بخوابد و نماز بخوابد  
 و فوت شود و دیگر مجلس خفتن است خواب غفلت صبح خفتن است که رسول علیه السلام صحیح بود که نماز  
 فاطمه رضی الله عنها خفته بود گفت برخیز ای خیر که بخفتی به جز قسمت کند عافیت و خوی نیک برکت روزی که  
 در وقت خفتن نماز از اینها محروم ماند و خواب بدعت و نیستی بعد از نماز با دعا خفتن است چون نماز با دعا کند و نشیند  
 چند که افتاد این بعد از آن خفتن است که نماز خفتن است خواب حاجت خواب را نشنید و خواب  
 عبادت خواب عالم است و عام و خواب نره دار است که نماز خفتن ناکارده و با طهارت بخشد و هر که چنین کند نکال  
 بر سر این می عبادت و نشیند و خواب کرامت در سجده خواب کردن است بده چون سجده خواب بود و قوله تعالی  
 انظر اهل الکلی الی عبدی جسده فی خفتی و روح عبدی خداوند عز و جل مبایات فرماید و خطاب کند که نفره گمان  
 که بگریه سوی بنده من که تنش در خدمت منست و جان من بخیرت من شکست خفتن بر جان نوح است خفتن بر جان نوح  
 الله علیه و آله خفتن اولیاء و خفتن اطباء و خفتن دروان و از ان چه در ان نیز گفته است خفتن از دنیا و دنیا  
 خفتن است که از ان نشان خفته است در اظهار جوی ناکسی با در دل نشیند خداوند عز و جل فرموده است از ان که از ان  
 و علماء او را بپوشد را خفتن بر روی سوی قله و اطباء و دست چپ بنده ایشان که بنده جگر و سینه جان بنده است



چون بپوشد راست چپش آنها معلوم نماند علت فرایند و زردان در روی خپسند تا اگر کسی الشبان را فرود گیرد ایشان  
 قوت نتوانند کردن چه در روی خپسند و او می باید که ساعتی بر دست راست خپسند و ساعتی ستان و ساعتی  
 بر بپلوی چپ تا بهر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله گفته است بنده را باید که نسبت خپسند  
 یک آنکه لحظه خپسند در آن از بلای من باز برسد دوم آنکه لحظه خپسند تا نفس من سیاساید و در آن قوت آید تا عبادت کنم و دیگر  
 لحظه خپسند که اگر کاتبین علیهم السلام سیاسند **مسئله** اگر مسلمان نشسته بخواب رود بر جای خپسند و لیکن معتقد  
 بر زمین استوار نبوده است **طحاوی** رحمه الله گفته است که اگر آن خیر الیکنند یا بکشند تصور آن دارد که وی افتد  
 طهارت تباه شود این شجاع از اصحاب اجماع بود و ای می کند که اگر در نماز خود را همچون قیام در کعبه تواند که بداند برین  
 طهارت نیز تواند که بداند و او را می باید که طحاوی رحمه الله گفته است اینجا می بود که خرج از زمین را از او نماند اگر خرج بر زمین استوار  
 بر حجت نشسته بخواب و در طهارت تباه نشود لیکن بر آنکه حدیف بن الیمان رضی الله عنه و ای می کند که در مسجد رسول علیه  
 و السلام بخواب قدم بر آید از رکوع دست لطیف و آن است مبارک رسول علیه السلام بود و چون چشم باز کرد در حال جهان  
 آرای رسول علیه السلام او دیدم گفته بار رسول العبد این خواب را در حدیث بود یا فی رسول علیه السلام فرمود که فی نفس معلوم شد  
 چون خرج بر زمین استوار بود بر حجت نشسته بخواب و باکی نبود **مسئله** اگر مسلمان نشسته بخواب رفت اگر خرج  
 بر زمین استوار نبوده است تباه شود و اگر تباه شد با زنده افتاد و طهارت تباه نشود و اگر تباه شد و افتاد و نگاه بداند تباه با زنده افتاد  
 طهارت تباه نشود و اگر تباه بداند طهارت تباه نشود و لیکن بنویسند خود را در آستان بر زمین آمد بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت  
 تباه نشود و بقول محمد رحمه الله تباه نشود و بعضی از شایخ گفته اند که بنکیریم اگر پشت و تنش بر زمین آمده است بخواب بر قول محمد  
 رحمه الله که طهارت او تباه نشود و اگر گفته تنش بر زمین آمده است جواب بر قول الشیخان که طهارت تباه نشود و مسسب که  
 مسلمان در نماز در قیام یا در رکوع یا در سجود یا در وقعه بخواب رفت بقول لک و شافعی رحمه الله اشکال نیاید که طهارت  
 تباه نشود بر قول علماء اجماع طهارت تباه نشود ایشان بر علماء اجماع حجت می کنند که شما اعتبار خرج را می دارید  
 و اینجا خرج از اوست و علماء اجماع گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل می کنیم **قال** النبی علیه الصلوٰة و السلام  
 ليس للوضوء على من قام فاما او قاعدا او را كذا او ساجدا انا الوضوء على من قام مضطجعا لانه اذا قام مضطجعا سجدت فغسل  
 رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود یا در رکوع یا در سجود طهارت بر کسی که خواب رود  
 بپلوی بر زمین نباده که همین که بپلوی بر زمین نباده شود مفصل و می ست نشود و گشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخوابد  
 بعد از طهارت تباه شود یا فی بقول ابو یوسف رحمه الله تباه نشود و بقول محمد رحمه الله تباه نشود و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 آنست که در سجده بخواب رفتن بر اعتبار طهارت تباه نشود که ضرورت است ما اینجا بخواب رفتن بعد از طهارت تباه نشود که اخبار است  
 و محمد رحمه الله علیه گفته است که حدیث مطلق **قال** النبی علیه الصلوٰة و السلام اذا نام العبد في الصلوة انسى وجهه الى العنق

لما یکنه فیقول لایا یماکی النظر الی عبدی جسته فی حدیثی وروحه عند حضرت رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود که منده مبین  
چون سجده بخواب رود و حدی غرض صلوات کند و خطاب نماید بفرشتگان که بنیکم یدیه بنده من که تشنه و خسته است  
و جانش خشک است محمد رحمة الله علیه گفته است که خبری که محل میانات خداوند عزوجل بود طهارت تبا نه کند خواه نام را بدختر  
رحمة الله علیه گفته است که بنیکم اگر سجده بسبب آورده است چنانکه شکم از آن دران از ساق و ساق از زمین است  
جواب بقول محمد رحمة الله علیه که بنیکم که طهارت تبا نه نشود اگر سجده بدعت آورده است که شکم از آن دران از ساق ساق  
از زمین از او نیست جواب بقول ابو یوسف رحمة الله علیه که بنیکم که طهارت تبا نه شود که این با خفتن گویند سجده مسلسل اگر  
مسلمانی بر ستون شست بخوابد و ستون سر و دماغ او را که بر زمین بپوشد و بر بال طهارت تبا نه نشود اما بنیکم سر و  
نشیب و طهارت تبا نه شود که خارج از پشت ستون از او نشود اگر مسلمانی بر دیوار یا بر پلان شیر بخوابد و اگر خرچ بران چاه  
استوار بود طهارت تبا نه نشود اگر از او بود طهارت تبا نه بود **باب** فی ذکر و حکم در بیان بقول زفر رحمة الله علیه  
و بسیار می حدیث است و جبر قول می است که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود القل حش و فرقی فرمود میان اندک بسیار  
و بقول شافعی رحمة الله علیه اندک بسیار می حدیث نیست جبر قول می است که بروایه آمده است که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام  
فرمود ان شئت کفایت طهارت از منی قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام لهذا الوضوء من القی فی مواروی علی النبی علیه

السلام انه قال غسل ما علی الارض من ریحهم گفته اند که آنچه زفر رحمة الله علیه است محمول است بر بری و دان آنچه شافعی رحمة الله علیه  
است محمول است بر بری و دان آنچه شافعی رحمة الله علیه است محمول است بر بری و دان آنچه شافعی رحمة الله علیه است محمول است بر بری و دان  
الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام لهذا الوضوء من کل دم سایل و هذا الاحداث او دستها و انوار الفم رسول علیه السلام

فرمود که طهارت سازد از خون و دان و از منی بری و دان و حدیثی که پیشتر بیان کردیم و با تقداری که سخن  
گفتیم را باز دارد و یا نه تواند بود از آنست اما اگر اندک اندک بری آید و می بری و می اندازد و جز اول با تا به جمع که بری می باشد  
و محاسن است و یکی اتفاق است که طهارت تبا نه شود اگر مجلس است و سبب توافق است طهارت باقی بود و اگر محاسن بود  
و سبب توافق ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تبا نه نشود بقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود و اگر محاسن بود و سبب یکی  
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تبا نه نشود بقول محمد رحمة الله علیه طهارت تبا نه نشود و درین دو مسئله اولی اتفاق است و درین دو مسئله

آخر خلاف است بنابر این خلاف بران اصل است که ابو یوسف رحمة الله علیه اعتبار مجلس دارد و محمد رحمة الله علیه  
اعتبار دارد **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خونی فشرده فرود آید اگر چه بر زمین بود طهارت تبا نه نشود  
و اگر مسلمانی را از دماغ خون یا از منی رنگی فرود آید نزد یک بعضی تبا نه شود و نزدیک بعضی تبا نه نشود و نزدیک  
فشرده فرود آید اگر از معده بلغم بر آن اندک بر زمین است طهارت تبا نه نشود اما اتفاق و اگر چه بران بود نه نزدیک ابو یوسف  
طهارت تبا نه نشود و نزدیک محمد رحمة الله علیه اعتبار تبا نه نشود اگر چه بری و دان بود اما اگر بادی سرخی آمیخته بود اگر غالب

سرخ بود طهارت تباہ نشود و اگر غالب سیدی بود طهارت تباہ نشود و اگر هر دو برابر است فاسد است که طهارت تباہ  
نشود و این اختیار خواهد امام زاهد فرماست رحمه الله علیه و آستان است که طهارت تباہ نشود و این اختیار شیخ الاسلام  
برای الدین رحمه الله است **مسئله** اگر کبریا بود و قبول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباہ نشود و بقول  
ابو حنیفه و محمد رحمه الله طهارت تباہ نشود و اگر سرخی باوی انچه بود هر چه اندک بود قبول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد طهارت  
تباہ نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباہ نشود و این هم جای آنکه که انقضای باوی چیزی بود اما اگر انقضای  
باوی چیزی بود با اتفاق طهارت تباہ نشود **مسئله** اگر چیزی از کلو را بدهد بلبسته بلبسته که هنوز است یا خون بسته است  
یا عذاسوخته است اگر کم بری من بود چون شک است طهارت تباہ نشود و باید که در آب اندازد و تباہ میشد اگر منتهی نشود  
معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباہ نشود و اگر منتهی نشود معلوم شود که خون نیست عذاسوخته است طهارت  
تباہ نشود فایده بزرگان گفته اند که درخت خفته ترا که بر دایب بر آید و بخورد تا ضایعیالی خورد و جل شفا دهد انشاء الله  
تعالی این مسئله از طه است از فقهی مسئله اگر مسلمان را قتی اندک بری من طهارت تباہ نشود و دامن از سرید یابی  
خواهد امام بکر اسکان رحمه الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای بنیاد آورده اند اما در صلوٰه خواهد امام بکر خواهر را  
از محمد رحمه الله روایت کرده است که اگر مسلمان را در نازقی اندک از بری من باید که بجا بکشد و بگذارد و ناز تمام  
میکند که نجس است اما ظاهر و تابه نیست که بعد است بلکه نجس خفیه کثیر فاحش باید تا روای ناز باز آورد **مسئله** اگر مسلمان  
آب خورد و متغیر نشده از آن نجس بود و طهارت تباہ نشود که آن نجس بود اما ظاهر و تابه نیست که نجس بود که معده  
خانه نجس است هر چه بوی رسیده نجس شود **مسئله** اگر از غرق اندک کم از بری من خواهد امام بکر رحمه الله گفته است که در  
حال طهارت حکم قی دارد و لیکن در حال نجاست حکم میدارد چون کم از بری من است طهارت تباہ نکند و لیکن زیاده  
از درمی بر جامه رسد و نازی باز آورد و شیخ الاسلام برای الدین رحمه الله گفته است که باجمه حالهای حکم قی دارد تا  
پروان نشود طهارت تباہ نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود و نازی باز آید و در قیود و قیود و قیود و قیود  
خواهد ابو الحسن مستغنی رحمه الله همچنین آورده است که از محمد حسن رحمه الله سوال کردند که مردی خر خورد و ایام و او  
خورد و چنین که معده وی فیت پروان باز آمد گفت اگر زیاده از درمی بجامه رسد و نازی باز آید و در قیود و قیود و قیود و قیود  
اندک افتد بلبسته کند و اگر کم بری من بود اب اندک نجس نکند و اگر بر جامه رسد و نازی باز آید و در قیود و قیود و قیود و قیود  
آید که در مرد و حال حکم قی دارد و این مسئله دلیل است بر آنکه هر چه حد نیست نجس نیست **مسئله** اگر مسلمان را کلو  
جنبه براند خواهد امام زاهد فرماست رحمه الله گفته است که طهارت تباہ نشود از برای آنکه اصل مرین باب نیست که حد پروان  
است که نجس فتن باز دارد و در حد اندک جنبه را که از کلو بر آید نجس فتن باز دارد و در حد اندک که بشد با لبیا اما شیخ الاسلام  
برای الدین رحمه الله گفته است که انچه نجس و پاک است نجس و پاک است نجس و پاک است نجس و پاک است نجس و پاک است نجس و پاک است

**باب سیم در بیان قی فی الصوم قال** النبي صلى الله عليه وسلم من قام فلا تقصا عليه من تقصير فليقصه  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که هر کس راقی آید روزه تباہ نشود و اما اگر قی آورد روزه تباہ شود و اصلست ابو یوسف  
 و ریناب که ابو یوسف رحمه الله اعتبار بر دین دارد و محمد رحمه الله فعل را فایده این خلاف و زجید جایدید آید تا اگر زو  
 دار راقی آید بر دین اندازد اتفاق روزه تباہ نشود و اما اگر قی آورد بر دین اندازد اتفاق روزه تباہ نشود و اگر قی  
 آید بر دین می باز بخفتی فرو برد اتفاق روزه تباہ نشود و اگر قی آید بر دین و الا ان بعضی اندازد و بعضی باز بر دین اتفاق  
 روزه تباہ نشود و اگر قی آید بر دین و بخورد باز بر دین قبول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و بر قول محمد رحمه الله روزه  
 تباہ نشود و صحیح جایش فی المسئلة قول محمد رحمه الله جامع الصغیر الحسامی شیخه و لا یفسد فی قول محمد و هو الصحیح لانه  
 لا یکن الا حرا من عوده فلیجعل عفا و قضاوی قاضیان اگر قی آید کم بر دین انداخت اتفاق  
 روزه باقی بود و اگر قی آید کم بر دین خود باز بر دین اتفاق روزه تباہ نشود و اگر قی آورد کم بر دین اندازد قبول  
 ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و قبول محمد رحمه الله بشکال نیاید که روزه تباہ نشود و اگر قی آورد کم بر دین با  
 بر دین قبول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود بر قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که روزه تباہ نشود و اگر قی آید کم  
 بر دین و باز بر دین قبول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و بر قول محمد رحمه الله روزه تباہ نشود و بعضی متشیخ گفته  
 اند که قیاس الصحیح فی المسئلة قول ابو یوسف رحمه الله جامع الصغیر الحسامی لایفید عن ابو یوسف ان قی صحیح  
 کافی للمحاصة جامع الرموز و لا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بنجاس فلا یستفاد منه الصحیح فی هذه  
 قول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و اما ظاهر روایة الست که دو فعل با هم هم بر آوردن هم فرو بردن که این  
 آورده و برده و بعضی بر دین از دو گوئیم که روزه تباہ نشود و این بی مسئله فعل اول اتفاق طهارت تباہ نشود و  
 درین بی مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه را بر بیان خلاف که گفته آمد **فصل در بیان حلال و حرام**  
**قال** النبي صلى الله عليه وسلم هم المتخللين في البصير والطعام رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که رحمت خدا  
 غرض بر حلال کنندگان باد و طهارت و طعام **مسئله** اگر مسلمانانی حلال کرد بر سر حلال سرخی دید یا میوه که زید و  
 بران میوه سرخی دید یا طهارت مسواک کرد بران مسواک سرخی دید درین همه بر تباہ باید که دست هر دو تجربه کند اگر  
 سرخی سیلان شده باشد طهارت تباہ نشود و اگر سیلان نشده باشد طهارت تباہ نشود و اگر باکشت بر دین معلوم نشود  
 که سرخی سیلان شده است یا نه آن باز احکام سازد و اگر غالب سرخی بود طهارت تباہ نشود و اگر غالب سبیدی بود تباہ نشود و اگر  
 برابرست قیاس است و حسن قیاس است که طهارت باقی بود این قول محمد است استحسان است که طهارت تباہ نشود و این قول ابو یوسف  
 و ابو یوسف رحمه الله **مسئله** اگر مسلمان طهارت در پیش من جلد یا جوال اندوزد و خشش ناکارده یا نمون یا خیار اگر در  
 براید اگر سیلان سرخت شود طهارت تباہ نشود و اگر سیلان نشود طهارت باقی بود و اگر خون براید و بر سر حرام قرار گرفت و دست

که قوت رفتن در دایان بعضی از مشایخ گفته اند که آنرا پاک کنند اگر دیگر بر آید معلوم شود که قوت رفتن دارد طهارت تباها شود  
 و اگر دیگر بر نیاید معلوم شود که قوت رفتن نیست طهارت تباها نشود و بعضی گفته اند که خاک بدانجا کنند اگر آن خاک کل تر نشود  
 معلوم شود که قوت رفتن ندارد طهارت باقی بود و اگر کل تر نشود معلوم شود که قوت رفتن دارد طهارت تباها نشود و بعضی  
 گفته اند آنچه گفته ام این در حق نوک کار و در شش و جوال دوز آید اما اگر خار یا سوزن اندر جلد هر چه باشد که سرخی خون بر آن  
 طهارت تباها نشود از برای آنکه جرح است خار و سوزن اندک باشد و هر چه اندک بود سرخی بر آید از سر جراحت رفته باشد  
 طهارت تباها شود اما در جامع الصغیر قاضی امام فخر الدین خان آورده است که حکم خار و سوزن و در شش و جوال دوز  
 یکی است که اگر سیلان نشود اگر چه از سر جراحت زیاده شده باشد طهارت تباها نشود اگر با مسلمان با طهارت  
 حجامت کنند بخیر و بر بدن خبری نیاید بشود طهارت تباها نشود و شیشیه بر آنجا نبندد و مکید بعد از آن که شیشیه بر  
 هم خبری نیاید بشود طهارت تباها نشود که آن خون که بیرون آمد بفعل مکیده بیرون آید اما اگر بعد از آن که شیشیه  
 بر کرد و هر چه اندک زرد آب ظاهر شود از سر جراحت رو و طهارت تباها نشود که بی فعل بر آید است مسلم که مسلمان با  
 با طهارت است و بوجه بر افکند و بوجه خون را مکید و بخورد بعضی گفته اند که طهارت تباها نشود که از باطن بیرون آید و بعضی  
 گفته اند که بوجه و گند اخلاصی است که ایشان نخست ظاهر سرخی را و نگاه بکند بظاهر شدن سرخی طهارت تباها نشود  
 بر خلاف اینست و کس که مسلمان را که گفته اند است و خون میخورد اگر کلان است حکم بوجه دارد طهارت تباها نشود و اگر  
 خورد حکم شیشه دارد طهارت تباها نشود اگر مسلمان را بر اندام جراحت است و گرم از وی می افتد بکلی و دوگان طهارت  
 تباها نشود و اگر چه بسیار افتد بخلاف اندام مخصوص که اگر یکی افتد طهارت تباها نشود که گرم از محل نجاست می آید اگر در آن گرم  
 بر آید طهارت تباها نشود و نگاه کرد بر آن بر نیاید مسلم که اگر یکی بر اندام جراحت است و بچینه بر نهاده است از سر  
 سر جراحت طهارت باقی بود که آنچه آید شست و در محل خویش است اما اگر بچینه زیاده از سر جراحت نهاده بود الا شستن از سر  
 جراحت بر و طهارت تباها نشود اگر جراحت بود بر اندام باید که بچینه پاک بر نهاند اگر بچینه پلید بر نهاند اگر پلیدی وی از نجاست  
 غلیظه است و زیاده از وی میخورد ای غار را باز دارد و اگر از نجاست خفیف است روای غار را باز ندارد و اگر کال می آید  
 که آن بچینه جراحت نیز پلید میخورد جواب نیست که پلید شدن بچینه بضررت است اما از ابتدای بچینه پلید نهاده ضرورت نیست و اگر  
 عیب برده پلید نهاده اگر زیاده از وی میخورد ای غار را باز دارد چون خارج یا بین الداخل خارج نهاده باشد هیچ کمال ندارد که  
 آن بر و پلید میخورد جواب است که گفته ام یعنی پلید شدن برده بضرورت اما اسم از ابتدا برده پلید نهاده ضرورت نیست اما اگر  
 بر و پلید نهاده بود اکنون باز دارد که آن داخل حکم باطن دارد و اندک علم باب نیست که در میان جرح و جراحت  
 بنابر آنست که رسول علیه السلام فرمود که یک رسول علیه السلام آمد و آن طهرت بخش بود یا فاطمه زهرا زینب فاطمه زهرا  
 چنین بود که بیضت اسامی ایشان حاجت نیست گفتند یا رسول الله من فی کم کثرت من انما اندک گفته است من پیش



رفتن وقت بر قول ابو یوسف رحمه الله هم باند آمدن وقت و هم بیرون آمدن وقت نماید این خلاف جایز بدیداریم که  
 که صاحب جرح سایل نماز باده او گذارد با طهارت ناقص آفتاب برآمد با همان طهارت نماز صحت می کند از قول زفر بن عازروا  
 بود قول عمار بن زید رحمه الله و ابو داود و ابو یوسف رحمه الله صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز صحت می کند پیش در آمد با همان  
 طهارت پیش گذارد و بقول ابو حنیفه و محمد بن رو بود و بقول ابو یوسف و زفر بن عازروا و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید  
 را وقت نماز پیش از آمد با همان طهارت نماز پیش می گذارد و بر قول ابو یوسف و زفر بن عازروا و ابو داود اما بعضی گفته اند که  
 قیاس قول ابو حنیفه و محمد بن عازروا و ابو داود و ابو یوسف رحمه الله است که نماز عید را وقتی طهارت ناقص است که نماز را با طهارت  
 اگر چه حکم نماز صحت می کند از برای نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز صحت می کند از برای طهارت می سازد بهمان طهارت نماز پیش می گذارد و در وقت  
 نماز عید نیز همین **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیش گذارد و با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیش چون منقطع شد با طهارت  
 ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر می گذارد و از برای طهارت روایه  
 است که رو بود و عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است که رو بود از برای آنکه طهارت ناقص صاحب جرح سایل باند آمدن وقت تمام  
 میشود و یا بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفتن وقتی اندر آمد با طهارت روایه است که رو بود از برای آنکه وقت  
 نوشدن طهارت تمام شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد در میان نماز جرح است سیلان شد عیسی  
 ابن ابان رحمه الله گفته است که وی نماز نیست طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اما طهارت روایه است که سازد و نماز بگذارد  
 رو بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیش گذارد و با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیش چون منقطع شد  
 نماز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع  
 کرد اتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد در میان نماز جرح است وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمه الله گفته  
 است که بگذرد و نماز تمام کند طهارت روایه است که طهارت سازد و بر آن نماز بگذارد با اصل است که  
 وی این نماز دیگر را با طهارت نماز پیش می گذارد و با طهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است  
 که طهارت نماز دیگر اما طهارت روایه است که طهارت نماز پیش می گذارد و از برای آنکه طهارت نماز پیش  
 وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است **مسئله** صاحب جرح سایل را  
 در میان نماز وقت نوشدن اگر طهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد  
 و اگر طهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر  
 همچنانکه مستقیم در نماز آب یا بیا یا مسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم  
 بود اما طهارت روایه است که نماز رو بود که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود این  
 طهارت کامل است اگر بگذرد و نماز بگذرد و نماز تمام کند و در میان نماز جرح است سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نوشیدن ناز نباله شود طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر در  
 است که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین بگذارد با طهارت ناقص هم در وقت  
 نماز پیشین خون منقطع شد با طهارت فاسخ است که گذشت و آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر و راه طهارت ساخت  
 و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراح سیلان شد عیسی ابن ابان گفته است که بر که زود نماز تمام کند و  
 طاهر و آینه است که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حد است طهارت از حد است جرح است  
 جراح بر اسه و ندارد و اما اگر سیلانی طهارت سازد از برای حد را در میان نماز جرح است طهارت سازد و بر نماز  
 بنا کند و اگر طهارت ساخت از برای جراح را در میان نماز حد رسیدش طهارت سازد و بر نماز بنا کند که طهارت شد  
 جراح است با اسه و ندارد و طهارت جراح حد را اسه و ندارد و این نیز همان حکم دارد و اما در جامع البیروت است که بر  
 کند و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارت سازد از برای جرحی جراح را در میان نماز جراح و دیگر سیلان شود طهارت  
 سازد و بر آن نماز بنا کند و محمد حسن بن محمد علیه ابن مسکند از خون بی نموده است اما اگر طهارت سازد از برای جرح  
 جراح را در میان نماز از برای خون منقطع شود فرجه الله گفته است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد که این بیانی  
 بر صیغف شود و اینها ظاهر و آینه است که بر که زود نماز تمام کند که بدفته است بطریق اولی بود که این بیست  
**مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین بگذارد با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد با طهارت  
 فاسخ است که گذشت و آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر و راه طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد و اگر پیش از فرو  
 رفتن اقیاب جراح سیلان شود بر دو ظاهرش بر او بود و اگر بعد از فرو رفتن اقیاب سیلان شود نماز پیشین را با گذارد  
 و نماز دیگرش بر او بود و اما اگر نماز پیشین تمام کرد و نگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن اقیاب سیلان شود  
 جراح سیلان شود بر دو نماز وی بر او بود و اشکال آیه که در سلسله اول نماز پیشین را با گذارد و اینجا چرا با گذارد  
 جواب است که در سلسله اول در میان نماز خون منقطع شده است بگوشت کامل بر و گذشت و جراح سیلان شود و  
 وی حکم اصحی گرفت از آن وقت خون منقطع شدن وی پس بعضی از نماز را با طهارت ناقص گذارد و است با گذارد  
 اما در سلسله دوم نماز تمام کرده است و نگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن اقیاب یا بعد از فرو رفتن  
 اقیاب جراح سیلان شود و بر دو نماز وی بر او بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد  
 باید که طهارت سازد و اگر طهارت با نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین که اردان نماز وی موقوف بود اگر  
 نماز دیگر را سیلان شود نماز پیشین بر او بود اگر نماز دیگر را جراح سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را با گذارد  
 و هر جا که چنان افتد که بعد از طهارت پیش از تحریر خون منقطع شود باید طهارت ساختن تا اگر ویرا حد است بر او بود که  
 بر آن نماز بنا کند اگر اصحی بوی افتد که اقتدا وی درست آید و اگر طهارت با نساخت نماز شروع کرد اصحی بوی افتد که در سلسله



و اگر ویرا در میان نماز خراحت سیلان شود نمازی رد و بود و این اصلی را نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد و آنگاه نماز  
 خراحت سیلان شود نماز رد و بود و مسسل اگر اول وقت مسلمان صاحب خراحت بود نماز گذارد بطهارت ناقصه  
 یا خروقت خون منقطع شد طهارت سازد و نماز بار گذارد و اگر خروقت صاحب جمیع بود طهارت ساخت و نماز گذارد  
 وقت نوشدن خون منقطع شد و صاحب امام خمر زاهد رحمه الله گفته است که بروی چیزی نبود که می بیند تنوی غسل که در وقت  
 شیخ الاسلام برمان الدین رح گفته که طهارت سازد و نماز بار گذارد و از برای آنکه آن نماز بیک وقت کامل می  
 باید تا ویرا حکم صاحب جمیع سایل شود و اینجا بیک وقت کامل نشده پس بی حکم اصحا دارد و نماز را با طهارت ناقص  
 گذارد و هست و آن نماز را بار گذارد و بابت بست یک در میان پرده نهاده و پرده سرسوی است و فریضه است و  
 واجب است دست گرفتن ترخیز بود و چنانکه بی پرده بقا طهارت نیاید پرده نهاده و بروی فریضه بود و اگر زنی  
 بود که بیک وقت نمازی پرده بقا طهارت نیاید و بیک وقت نمازی پرده نهاده بقا طهارت نمیاید پرده نهاده  
 بروی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقا طهارت نیاید پرده نهاده بروی سنت بود و  
 سنت ملوم و متان عایشه صدیقہ رضی الله عنها مسسل محل پرده سه است خارج است و بین الداخل و الخارج  
 و الداخل و غیره چنان بود که لب و دندان و حلق پرده کی نبند که اولیتر آن بود و خارج محمد سلیمان رحمه الله گفته است  
 که داخل نهاده و بیتر بود اما ظاهر بود و این نیست که اگر بخارج بقا طهارت میاید بین الداخل و الخارج نبود و اگر بین  
 الداخل و الخارج بقا طهارت میاید بداخل نبود و اگر بداخل بقا طهارت میاید بروی حکم صاحب جمیع دارد و وقت  
 نمازی طهارت سازد و نماز گذارد و مسسل پرده نهاده و خارج جوت نباید پیشتر بر در میان ندارد و اگر پرده  
 یا بیفتد اگر خشک است طهارت باقی بود و اگر تر است طهارت تباه شود و مسسل اگر پرده نهاده بین الداخل و الخارج خوب  
 نباید پیشتر بر در میان ندارد و اگر پرده بر در میان افتد بر فرج و پشت اگر تر است طهارت تباه شود و اگر خشک بود طهارت  
 باقی بود و مسسل اگر پرده نهاده بین الداخل و الخارج داخل تر است و خارج خشک طهارت باقی بود اما هر چه اندک تری از  
 داخل بخارج سرایت کند طهارت تباه شود و مسسل پرده نهاده بین الداخل و الخارج ساعتی براید پرده بیفتد اگر  
 تر بود طهارت تباه شود و اگر خشک بود و ابو جعفر رحمه الله گفته است که طهارت باقی بود اما ظاهر بود و این نیست که طهارت تباه  
 شود و از برای آنکه خروقت خافقی است که نمیخورد و باز محورت اندام خشک شود و بین سینی طهارت تباه شود و پرده باید بود و اگر  
 موضع مخصوصی بخاست ظاهر شده است و اگر طهارت است پرده نهاده طهارت تباه شود و یا بقول شافعی رحمه الله طهارت تباه  
 شود که وی بسو آن اندام را حدث دارد و بقول علماء و محققین جواب بر تفصیل است اگر تری با کثرت میسر است که  
 طهارت تباه شود و اگر سرتی نگردد باشد تباه نشود و مسسل اگر زن پرده نهاده و چون بر پشت بر پرده آب نمی دید  
 اگر از خواب برخاسته است غسل واجب نبود و اگر تحفته بود غسل واجب نیاید باید و مستثنی که فرج و دست



ای مومنان گردیده و گردن داده و یکاکی خدای عزوجل در رسالت انبیاء کما بهاریدش خود را و اهل خود را از انش  
 و درخ که افزونده او سنگ است و آدمی در رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبي عليه الصلوة والسلام  
 کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعيته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت برامیرر اسوال کنند عیست  
 وی و مرا و امیر شوهرت زن عیست وی و خواجه ابو الحسن مستغنی رحمة الله در کتاب بعض آورده است که فردا قیامت  
 امثال و صدها یکسان بود و در عتاب می چهارم و در سوال اینده چنانچه شنوی و پدر و برادر و برادر و برادر که این زن جز  
 بر پیش ایشان تواند شستن و جز بر پیش ایشان تواند احکام مسلمانان اموضن باز مرد بود که ویرا ماور بود و خواهر و خواهر  
 و عیالان از تنگنوحات باشند و کثیرگان باشند بجا که موت و نیا در دمه وی لازم بود اموضن احکام آخرت بجز  
 لازم بود از برای آنکه نی باشند که در الایش بود و لیکن در حکم باکان ثابت شده باشد عبادت نامد بر کار شود و  
 بسیار زن بودند که آنرا لایستخ عید و لیکن در حیض بود و شنوی کرد و فرانش کرد و و فرزند بر فرانش فاسد شد اموضن  
 احکام حیض فریضه اند هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فرانش هم خواجه ابو الحسن مستغنی رحمة الله  
 گفته است که حیض در ایشان نه است عیب نی از برای آنکه اگر عیب بودی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام احضیر  
 بنوی می بر زن که اهل حیض بود و از اهل محل بود و بر زن که اهل محل بود محل عبادت رسول علیه السلام بود **قال**  
 النبي عليه الصلوة والسلام تا کما اتوا الله و کانوا فانی بابی الامم یوم القیمة یوبا لسطه و یوتقی لی سطر رسول تم فرموده  
 که کما که نیا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت عبادت کنم به بسیاری است اگر چه من ان سخط باطل شده باشند  
 و خواجه ابو الحسن مستغنی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان خفیف باشند و  
 ملول عباد که ایشان از عبادت خداوند عزوجل ملالت افزایدند و خداوند عزوجل در ربانی روزی چند و بسیار  
 در ایشان بنیاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیایند تا ایشان ملالت بیایند  
 و دیگر مرد و امبا آخرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عزوجل در ربانی روزی چند و بسیار  
 در ایشان بنیاد و سبب آن صحبت بر ایشان حرام کرد و ایند تا چون زن شایسته معصی شود و محصلی آید و در سبب  
 فرانش شود و فرانش آید و میان ایشان الفتی نوید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است  
**قوله تعالی** ان شکرم لا یدیکم و فرید نعمت انو که خداوند عزوجل ایشان را فرزند می که خداوند عزوجل یکاکی  
 بشناسند و بوجدانیت یاد کند و هم خواجه ابو الحسن مستغنی رحمة الله گفته است که دیگر حکمت ایشان است که کار ایشان  
 باقی باشد و حرارت در ایشان خالی باشد و ربانی ایشان را نعمت ای قصد و حجامت جلبت آید خداوند عزوجل در ربانی  
 چند و بسیار بنیاد و سبب آن نعمت قصد و حجامت از ایشان برگرفت تا ایشان را نعمت پسین بنیاد و در کشیدن  
 و کشیدن که حیض در مومنان چو اوید رضی الله عنهما چون این نعمت منی و اول کرد و در و انجا ملت پیدا و ان اثر در فرزند

دی باقی ماند بقیامت اما خواجه امام اجل حسن عجله الله کفنه است که این فطرتشاید گفتن در حق ما و خود وطن که در ششم  
 و دیگر آنکه خداوند عز و جل بکنایه دیگر برگزیده **قوله تعالی** لا تزر وازرة الذرری با ایمان میداریم بدان رخشنده  
 اما ما را با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابو نصر ماتریدی رحمه الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بحمد  
 پیغمبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت  
 نیست و در عرب حیض نام لونی بود که از چربی بد پدید آید همچنان از خار و رخت مغیلمان صمغ بد پدید آید عرب گویند حاضه الشجره  
 و در دیار از رخت فوت و حیض زرد و الو و سلم لون بد پدید آید عرب گویند حاضه الشجره و از خرگوش لونی بد پدید  
 آید چنانکه از زمان عرب که بنده حاضه الاربعة در حدیث آمده که کتاب معلوم این حکایتها آورده است که روزی اعرابی  
 نزد یک سول علیه الصلوٰه وخرگوش بریان بدیده او روزه بود که رسول علیه الصلوٰه و السلام از قبول کرد و خوا  
 تا بازه از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی بدیدی آید چنانکه از زمان سول علیه السلام فرمود  
 لیس شیئی یعنی این نیست نگاه رسول علیه السلام ازنده را گفت بیشتر اعیان اعرابی گفت یا رسول الله من روزه  
 میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه اخر ماه رسولی گفت کجائی از روزه  
 منی از روزه بر آورم و او پیغمبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه و او علیه السلام  
 که ام رسول علیه السلام فرمود که روزه و او علیه السلام نبوده است که یکروز و خوروی و دیگر روز روزه و خوروی یا روزه  
 خوروی و در روز روزه و خوروی و روزه من روزه ایام صحت است و یکروز است گفت بیشتر اعیان و خور تا از روزه  
 بیاموزم که بچوبسته روزه دار باشی گفت یا رسول الله ان کدام روزه است که من بچوبسته روزه دار باشم رسول  
 علیه السلام گفت آن روزه ایام صحت است و نگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن بیاراضیت  
 کرد و این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوٰه و السلام ابدا یا مشرک ما را معلوم آن که چون چیزی خوردی  
 در میان جماعتی بیاراضه را از آن نصیب بود و ازنده را نیز نصیب باید کرد و ازنده اگر بخورد باکی نبود از برائی  
 آنکه رسول علیه الصلوٰه و السلام آن اعرابی را تکلیف نکرد و کثرت روزه و در قبض شهر است مبارجی بنهاد کرد و آن  
**قال** النبی علیه الصلوٰه و السلام العادی بنه کالعادی فی قبه سول علیه السلام فرموده است که اگر کسی شنبه خود را راجع کند  
 بود که قتی آورده را با خور و روزه ایام صحت است یعنی بود صلوٰه الله علیه بنهاد و عیدین را از شنبه تا او شنبه قتی از کرد  
 غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی بن حایج میگوید اگر چه چهار گرفت تن را چنانکه سول علیه السلام آن گرفت ام روز روزه داران  
 روز شنبه و چهارم بود و روزه و شنبه خداوند عز و جل و او را که اعضا ویران کرد و غبار و نیایا که و ازنده روز چهارم آن گرفت که روز شنبه  
 دار و روزه و شنبه خداوند عز و جل چنانکه اعضا ویران کرد و غبار و نیایا که و ازنده روز چهارم آن گرفت که روز شنبه خداوند عز و جل  
 کل اعضا ویران کرد و غبار و نیایا که و ازنده روز شنبه خداوند عز و جل آن گرفت که روز شنبه خداوند عز و جل

بنده مومن علی که کار او این سه روز روزه دارد و خداوند عز و جل در این روزها بابت کردار نیک و عبادت و غیره  
حیض نامی است که از زنان پیدا می شود و مخصوص بوقت معلوم و بعد وی تمام اما داخل و اکثر وی علیل است  
است سید بن سبب می گوید که گفته است که هر چه اندک مینه حیض بود وی گفته است که کسی علم حیض را از من نگیرد  
و مالک گفته است که یک ساعت مینه حیض بود وی قیاس کرده است بغاس بقول شافعی گفته است که شش گشتا از  
و مینه است شش روز بیشتر از شش روز و از برایم نمی خورم و در این سه روز روزه است به یک و نیم ساعت از  
و یک و نیم قیاس کرده است بخوبی و بدان پدرش حسن زیاده از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سه روز و دو  
شب مراد از وی سه شنباز است بر قول ابو یوسف رحمه الله سه شنباز و از کمتر که دو نیم شنباز و بیشتر که  
بیشتر که احکم کل است دلیل آنکه اگر آب برنج است میگذرد آب نجس بود اگر غلبه نجاست میکند در اینک بیشتر و  
حکم کل است و اعضا که پوشیدن وی در نماز فرضیه است بیشتر از وی کشاده شود وی رکن چنان نماز گذارد  
رویی نماز را باز دارد و اینک بیشتر که وی را حکم کل است اگر بیشتر از روز گذشته باشد نیست روزه کند در  
نیمه یا اینک بیشتر و یا حکم کل است محسب قربانی بیشتر از کوشش بیشتر از چشم با نقصان بود قربانی را نشاید اینک  
بیشتر که وی را حکم کل است محسب جزیه که از بیشتر از سال جاری بود جزیه از دزدی ساقط شود اینک بیشتر و یا حکم کل  
محسب فرزند بیشتر از مادر پیدا می شود حکم نفاس در اینک بیشتر و یا حکم کل است محسب کشته با مردار آمیخته بود اگر  
غالب کشته بود حکم جاری بود بقول علامه ارحم الله اینک بیشتر و یا حکم کل است محسب اگر در مکه کاه کافران یا  
مومنان کشته شده اند اگر غلبه مومنان باشد بر همه نماز گذارند و همه را بکفرستان مومنان دفن کنند و اینک  
بیشتر و یا حکم کل است **قال النبی صلی الله علیه و سلم** لقوا موتاکم بشهادت ان لا اله الا الله و اتفاق است  
که آن وقت که ایشان را قتل میکنند ایشان هنوز زنده اند و لیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام  
ایشان زنده فرمود پس معلوم شد که هر کار که نزدیک بود به تمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صورتها این بیشتر  
است بر حکم کل است اما ابو حنیفه رحمه الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت  
ی باید کرد و آن گذشتن عده است و فرض ساقطی باید کرد و آن ترک عبادت است لی بیشتر حکم کل است  
دلیل برین سبب است بخاست غلبه نزدیک است که زیاده از دزدی شود و لیکن هنوز نشده است با وی نماز  
را بود اگر حیوانی در طریق اولی بود اینک بیشتر و یا حکم کل محسب اگر مسلمان یا جنابت غسل کرد و بر اعضا رانی و یا  
موی خشک تا نزد عهده جنابت میرود یا اینک بر حکم کل محسب اگر نجاست خفیه نزدیک است که بیشتر فاش شود  
لیکن هنوز نشده است با وی نماز را بود اگر حیوانی در طریق اولی بود اینک بیشتر و یا حکم کل محسب اگر مسلمان یا جنابت  
وی در طهاره فرضیه است اگر بران اعضا موی پایان موی خشک مانند طهاره در دست نبود نماز را نبود اینک بیشتر حکم کل

مسئل حوض نزدیک است که در دهه شود ولیکن برتر شده است از بی طهاره غسل و وضو اگر کسی در آن  
افتد نجس شود اینک بیشتر در احکام کل و حوض درین حوض که در دهه نظری یا خون چکید یا نجاست آن حوض  
کینه او گل برگیرد اینک بیشتر در اورش ریت حکم کل و حوض درین حوض است که در دهه در میان دی ستونی بر کشید بکم ده  
ده شود در دی طهاره سازی را در آنجا یک بیشتر ویراجم در شربت کل و حوض اگر مسلمان چهار کعبت نماز کند و در هر یک  
نماز بجا آورد ولیکن نماز آخر بجا نیاورد و نماز وی روا نبود اینک بیشتر در احکام کل و حوض اگر مسلمان اربعت نماز کرد  
کم طهاره وی زکوة واجب نشود و یاد دیت درم فقره است که در آنکی زکوة واجب نشود و اینک بیشتر در احکام کل و حوض  
مسئل اگر نصاب تمام است ولیکن از سال تمام چیزی باقی است بی آنکه در آن صحت چیزی خرج کرد و صحت تمام نماز زکوة از وی  
ساقط شود اینک بیشتر در احکام کل و حوض اگر کسی سو کند خود را که از فرقه یا بنا را خورم بیشتر یا نه خود را در فرقه یا بنا  
نان ماند سو کند بگردن آید اینک بیشتر در احکام کل و حوض اگر کسی سو کند خود را که از فرقه یا بنا را خورم بیشتر یا نه خود را در فرقه یا بنا  
ماند و فرقه یا بنا سو کند بگردن آید اینک بیشتر در احکام کل و حوض اگر کسی سو کند خود را که از فرقه یا بنا را خورم بیشتر یا نه خود را در فرقه یا بنا  
دوران چیزی که است قاضی جبر کند بیشتر یا نه بقصص اینک بیشتر در احکام کل و حوض اگر کسی سو کند خود را که از فرقه یا بنا را خورم بیشتر یا نه خود را در فرقه یا بنا  
رست بود و ولیکن از بهای چیزی باقی است قاضی جبر کند باقی را به تبیم طبع اینک بیشتر در احکام کل و حوض اگر کسی سو کند خود را که از فرقه یا بنا را خورم بیشتر یا نه خود را در فرقه یا بنا  
خود ایلاست ایلاست آن بود که سو کند خود را که یا بهای را یا باز خود داخل کند اگر این سو کند و او فاکند زن روی طلاق  
شود و یک طلاق با این اما اگر از این چهار به چیزی باقی بود که ویرایان زن خود داخل کند ایلا باقی نماند اینک بیشتر در احکام کل و حوض اگر کسی سو کند خود را که از فرقه یا بنا را خورم بیشتر یا نه خود را در فرقه یا بنا  
اگر سو کند بجا خود را به کفارت همین لازم شود و همین ساقط شود اگر سو کند با طلاق خود را با اگر سو کند و او فاکند یا  
کنند زن را طلاق واقع شود و مسلمان اگر مردی بجلال خود چهار رست و چهار رست آن بود که زن خود را چنین گوید که بر تو  
من چون مردی بایست تو بر من چون پست مادر من یا شکم تو بر من چون شکم مادر من یا فرج تو بر من چون فرج مادر  
من این الفاظ دارند اطلاق بوده است اما روزی زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شو بر من  
در چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شو بر خود طلاق شدی یا گفت یا رسول الله بر من بر خشنای و رحم کن  
من بی کلان سال ام مرا کسی بگریخت و او را رسول علیه السلام باز فرمود که بر شو بر خود طلاق شدی یا گفت یا رسول الله چنین  
بنیفرماید که فرزندان خود را رسول علیه السلام باز فرمود که بر شو بر خود طلاق شدی از آن بیگفت یا رسول الله  
بچنین میفرماید جبرئیل آمد و این آیه آورد قل لا یألف الذین یظاہرون من النساء ثم یؤذون لهما قالوا فخریر قریب  
قبل آن تماسا از کم بوعظون به او داد با قتلون خبر نفس لم یجد فضیلا مشهورین متابعین من قبل آن تماسا  
نفس لم یستطع قاطعاً ممتین سکینا اگر این مظهر را مال نیست یا بنده را زانو کند بر وزه کفارت میکند  
که از شصت روز روز داشت روز شصتم بر بنده قادر شد یا ویرایان زن خود داخل افتاد و آن یک کم

از شصت روز زاده قطع شود و روزی از نماز اینک بیشتر و یا حکم کلی **مسئله** اگر قتل خطا افتاد چنانکه یکی تیر صید  
 را کرده بر موی اندک شصت بر عاقله لازم شود بروی کفارت واجب شود بنده مومن از او کند یا شصت روز بپوشد  
 روزه و از اینجا طعام و این نیاید است و اگر ویرا قدرت از او کردن بنده نیست بروی کفارت میکند یک کم شصت  
 روزه و شصت روزه شصت است از شصت اموش کرد و این روزه باطلی شود و کفارت از نماز اینک بیشتر و یا حکم کلی  
**مسئله** اگر مسلمان بگوید روزه از ماه رمضان بخورد تباہ کند بمبایشت بعد ابروی تصاب بود و کفارت لازم شود و بنده از  
 کند یا شصت روز روزه دارد بپوشد یا شصت مسکن طعام دهد تا کفارت ساقط شود اگر در بنده از او کردن عاجز  
 شصت روز بپوشد روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه و شصت روز شصت بر بنده قاور شد ان یک کم شصت  
 روزه قطع شود بنده که از او کند اینک بیشتر و یا حکم کلی **مسئله** اگر موی کفارت از ماه رمضان شصت یک روز روزه از  
 ماه رمضان بخورد تباہ کرده است بمبایشت حد مال ندارد و بر روز کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه و شصت  
 روز شصت بر بنده قاور شد از روز باطلی شود باید که بنده از او کند اینک بیشتر و یا حکم کلی **مسئله** اگر مسلمان  
 و از نه و جری که رحم لازم آید و العیاذ بالله قاضی کوایی ایشان نشنود و بر سر روزه از اینک بیشتر و یا حکم کلی  
 ایشان استناد از بنده اگر کسی کم زنده ایشان تمام نزد باشد اینک بیشتر و یا حکم کلی **مسئله** اگر چهار کس  
 و بنده قاضی کوایی ایشان نشنود و اگر محسن بود مسکسار کنند و اگر محسن خود صد تا زیاده زند اگر کسی کم زنده تمام زنده باشد  
 بیش تر یا حکم کلی **مسئله** اگر موی قطره خورد و یا حد لازم آید شهادت از بنده زند اگر کسی کم زنده حدی زده  
 چند اینک بیشتر و یا حکم کلی **مسئله** اگر زنی روزه دار است بیشتر از فرو رفتن اقبال را جیص اندازد و می مجتهد بود  
 اینک بیشتر و یا حکم کلی **مسئله** اگر زنا زاده باشد شهادت اگر بازده شهادت کم از ساعی حدی طرش درست بود  
 اینک بیشتر و یا حکم کلی درین همه صورتها و آنچه بدین ماند بیشتر است و یا حکم کلی فی سبب معلوم آمد که حیض از سه کم نیست  
 و از ده زیاده فی دلیل بر قول راویان معتبر در کثرتش و یا میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جیل و ابومات  
 البابی و مادر مومنان عایشه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام جیص بیان میکرد که کثرتش سه شهادت  
 فرمود و پیشتر روایه میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و  
 عبد الله عباس و عثمان بن حاص الشقی رضی الله عنهم اجمعین این شش و آنچه بار زده بن روایت میکند این حدیث را که  
 رسول علیه الصلوٰه و السلام احکام جیص بیان کرد و از سه شهادت زنا عاقله کرد و بر ده تخم که پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست  
 و از ده زیاده فی بنابر حدیث رسول علیه السلام **قال** **النبی صلی الله علیه و سلم** حیض النساء ثلثة ایام من حی سته و حی حلی  
 حی طاس عبادت سه و ناسم حی طاس من اربعین غررة و مصه میھی الصبی من ثدی امه خبر لهما من عین رقبه و آنچه  
 شیخ الولد من ابن امه خبر لهما من اربعین حجة و عمره و ما من امرأة تحض الا كانت ایام حیضها کفارت لهما منی من ثوبها

رسول علیه السلام فرمود که چنانچه سر روز به از تری یکسال و یکشب تب زن حامله به از عبادت یکسال دیگر در نقاس  
 ایشان به از جمل غزو و یکدیگر بی که فرزند از لیستان مادر مکدر ویران ازان بود که مادر وی بنده از او کند و چون فرزند  
 از لیستان مادر نشود ویران ازان بود که جمل حج و چهل عمره آورد و هر روزی که ایام حیض در او بیند غفارت شود و چنانکه نماز  
 و بر ایستادن ایشان سبب کفایت گناه آمد و فرزند سبب بشاره اخراج و اقل و اکثر حیض بود و گفته اند وراقی و اکثر طهر علمای  
 اختلاف است در کمترش شافعی با علمای راست روح که بانه ده شبان روز است و عین رحمت الله گفته است که بوزن ده شبان روز  
 است که نوحه در ماه آید و پیشتر ماه آنروز که میگذرد آید و بکنفصان راه را بر طهر نیم ماه حیض چندی کم نشود و ابو عصمه معاذ  
 مروزی رحمه الله گفته است که پیشتر طهر را حدی سید نیست پیشتر طهر را و حق نماز است چنانکه مسافر را  
 مدت سفر بید نیست و در کمتر و بیشتر عادات اختلاف علمای است نیز عصمه معاذ مروزی میگوید رحمه الله گفته است پیشتر  
 حیض را حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بروایت صحیح به رضی الله عنهم دانسته ایم اما در باکی با حدیث نرسیده است  
 سخنی نیست و ائم گفتن بر قول عبداللہ زعفرانی رحمه الله است و هفت شبان روز است در کتاب حیض خواجہ امام علی جزوه  
 رحمه الله آورده است که این قول ابو یوسف است رحمه الله علیه هم در کتاب حیض خواجہ امام علی بنیوی رحمه الله از محمد  
 روایت است که پنجاه و هفت شبان روز در کتاب حیض خواجہ امام اجل خراسن رحمه الله حکم جلیل شمس از امام محمد حسن  
 رحمه الله روایت کرده است که دو ماه تمام باید ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که دو ماه کم ساعتی بیاید تا نطقه علقه  
 شود و دو ماه خود بیاید تا ساعتی کم کردیم تا فاضل شود و در احکام بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند چهار ماه کم ساعتی  
 بیاید تا جان فرزند اومد و آید و چهار ماه خود بیاید تا ساعتی کم کردیم تا فاضل شود و در احکام خواجہ امام اجل خراسن  
 میگوید رحمه الله که مادر و ائمه حکم شمس از محمد حسن بنده نیاید تا قایل صحابه باوی یار کردیم از برای اسانی را و بر  
 قول محمد بن ابراهیم مدانی رحمه الله شش ماه کم ساعتی و این اختیار شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله است که این اصل است  
 که شش ماهی بیداید که بسته یوم دید چنانکه حیض را بشاید و طهر طول دید و دوم شش ماه افتاد باید که بدین اصل باز  
 کرد انداخته و منتهی را بود و طهر را بر انواع است طهر طول است و طهر ناقص است و طهر صحیح است و طهر درست و طهر غلط  
 طهر طول شش ماه است طهر ناقص است و طهر ناقص کم از بار ده شبان روز است با جماع تمامت باکی نماز گذارد  
 و طهر درست بار ده شبان روز است که فاضل را بشاید میان و خون طهر صحیح نیست که صاحب دلی مکرر دیده باشد و  
 طهر مختلف نیست که بعد از طهر در پیش تمام باکی لا یشیئ بقول ابو حنیفه رحمه الله تمام باکی نماز گذارد و بقول ابو یوسف  
 و محمد بن اسماعیل بقول ابو یوسف بطریق احمد و بقول محمد بطریق بدله **باب طهر** در بیان و حیض بقول  
 شافعی رحمه الله از نوین است منج و زیاده با و بر قول امام محمد رحمه الله شش شب است چه قول فی آنست که رسول علیه السلام فرمود  
 است هم که من سوره و غبط محمد مابین از شافعی رحمه الله روایت است از اصحابی و ابی است که ایشان با علمای امام محمد





سید بود و ملک شده و بکن شد حیض نمود اما اگر تر بود و بکن بود چون خشک شود سپید شود حیض بود اما اگر اول ماه حیض  
دید و آخر بخنان دید و در میان سپید دید این همه حیض بود اما اگر درین میان نماند و اگر بود آن هم روان شود و قضا  
وی نی و اگر زده در نضید داشته بود و را بنود و قضا بود وی بود چون زده در نضید بود اما اگر زده در نضید بود و در آن  
و قضا بود وی بود چون که با جامه بلبه شود و نماز درست نیاید شرف و زدن حیض در زده تیر دست نیاید و علم فصل در میان  
و ما فاسده اگر حرام دم بپزد بقول شافعی رحمه الله حیض بود بقول علماء مارجمم الله حیض و خون فاسد بود و اگر در اول یا آخر  
آن نشدید و دیگر قرینه دید بر قول شافعی رحمه الله حیض بود بقول علماء مارجمم الله خون فاسد بود اگر دم زده اندک گذرد بر قول  
شافعی رحمه الله علیه یا نزهه در زده حیض بود بر قول علماء مارجمم الله یا نزهه خون فاسد شود و نفاس را هم از حیض بداند  
بقول شافعی رحمه الله تا شرفت و نفاس بود بقول علماء مارجمم الله خون از حیض است یا نزهه فاسد بود و مسلسل اعتبار باکی از  
وقت نهاده برده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فایده این اختلاف جایی پیدا میکند که زنی در حالت یکی  
کاهی کرد و نماز حقیقت نکند و پرده نهاده بود باید پرده برگرفته بکنن بود قضا این نماز حقیقت بر وی بود که اگر این زمان  
حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز حقیقت پرده نهاده و نماز حقیقت نکند باید او پرده برگرفته سید بود و قضا نماز  
حقیقت بر وی بود که معلوم شد که نماز حقیقت پاک شده است که پرده نیالوده است و محمد رحمه الله حسن الاعتبار دارد و حیض  
یوسف رحمه الله ظاهر شد از اعتبار و از محمد رحمه الله قیاس کرده است بحسن حدث تا اگر مسلمان در نماز حقیقت پاک کرد و زنی  
ظاهر شد بعد از قرائت نماز تحمیر نکند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را پاک کند و این نیز همان حکم دارد و حیض  
و ابو یوسف رحمه الله گفته است که آن درست و برادر حکم نیست اما انبی ایت ترا و بر بای انبی ایت پدید می آید اینجا  
اعتبار ظاهر شدن را بود و دلیل بر آنکه زنی نزدیک در مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین است که در  
شب چنین می بیند و خود را بر دشمنی چنان تجربه میکند مادر مومنان گفت مادر وقت رسول علیه الصلوٰۃ و السلام این  
را بر خود نهاندا می هرگاه که ظاهر شدی بر دشمنی هرگاه که ظاهر نشدی نماز گذاردی پس این نفقه امت عایشه صدیقہ  
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق می این تشریف فرموده که نشان دستان طلب کنند از عایشه صدیقہ  
و از زن احکام حیض است و اعتبار ظاهر شدن را در وقت نی پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن است نه حسن  
و محمد رحمه الله در چند مسیله بطلان احکام ظاهر داشته است یکی آنکه اسناده را محلی که خلل در آن مستحب داشت دیگر آنکه  
زنی خوابیده و آب نی غسل واجب داشت و دیگر آنکه حسن اعتبار داشت فایده این خلاف در چند مسیله پیدا می آید یکی آنکه  
زنی در مذکره طلاق حقیقت بعد از آن که شوی طلاق او ظاهر شد این حیض از عده تیاب دارد یا نی بقول محمد  
رحمه الله علیه آن حیض از عده تیاب ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله تیاب دارد و اگر کسی فرموده که  
پس حقیقت در دست مشتری ظاهر شدن حیض از دستبر او تیاب دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف

بر حتم الدیانت وارو بر قول محمد رحمه الله نیات ندارد **مسئله** اگر زنی در نماز حائضیت بود از نماز باشد بر قول  
 محمد رحمه الله آن کاروی و ایندو بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف حتمه الله رو ابو داری و زوجه شست پیش از فرو رفتن آفتاب  
 حائضیت بعد از فرو رفتن آفتاب طاهر شد بر قول محمد ریح روزه نباشد و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف حتمه الله معتبر بود  
 زنی محرمه طواف حائضیت بعد از طواف طاهر شد بر قول امام محمد و ابو یوسف معتبر بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف معتبر بود  
 یا ولی که نارسیده باشد حیض حائضیت حائضیت طواف و یا بی بر قول محمد رحمه الله معتبر بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف  
 حتمه الله معتبر بود و برین کلی مسائل محمد رحمه الله حسن را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو یوسف حتمه الله اعتبار طاهر شدن  
 دارند و الله اعلم بالصواب **باب بیست و نهم در احکام عدت** عدت حق شیء است مردی میج و شب است  
 دارند و بیست احکام عدت سبب امرزش است حکایت آورده اند درین اسماعیل مردی بود و وفات یافت و از وی زن اندر حیات  
 ایستادی دیگر خوابید و بر آن گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین کس گفت من نمیدانم و حی آنکه بیجا میدان زمان که  
 بشارت ده این منده را بامرزش که بنده از زندگان را از کبیره باز داشت پس چون و شوق غمیه شد قدر سبب امرزش شد مارا  
 معلوم آمد که در آن احکام عدت سبب امرزش است عدت بر انواع است عدتی که ماه گذرد و عدتی است که حیض گذرد و  
 عدتی است که بخل گذرد و عدتی است که بیوت گذرد و عدتی که حیض بخت جمع آید عدت نارسیده و ایضه زنی  
 که بر که حیض نیده باشد عدت ایشان بیه ماه گذرد و چون از او شنید و اگر بنده باشند بیک ماه و نیم گذرد و عدت اهل حیض بدین  
 سه حیض گذرد و چون از او باشند بدین دو حیض گذرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ماه بخیر بگذرد  
 اما حیض بخیر بگذرد و ام و گذر از او اجاره از او کند یا بیوت خواهر از او بشود بر قول شافعی رحمه الله بروی است  
 واجب شود بر قول علماء امام حتمه الله عدت واجب است عدت اهل حمل بنهادن حمل گذرد و که در وی بنده  
 از نو یک سال است **مسئله** است که شوی بر تخمه تن شوی وزن در کنار شوی صورت این سه جهان  
 بود که زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت وزن در زمان حمل بمید عدت وی گذرد و عدتی که کسی دیگر را  
 خواهر روا باشد **مسئله** عدت بیوت چهار ماه و دوازده روز گذرد و وقتی که از او بود و اگر بنده بود بدو ماه  
 و بخیر گذرد و حیض در وی علت فی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی  
 زنی خواهر نارسیده و دخول افتد و طلاق دهد عدت وی بیه ماه گذرد و ازین سه ماه چیزی باقی بود که اهل  
 حیض شود عدت وی بیه حیض گذرد و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه  
 و دو روز گذرد و مجموع عدت داده ماه ده روز چیزی کم باید تا عدت وی گذرد و این جای بود که از او بود و اما  
 اگر بنده بود و نارسیده و شوی دیر او از دخول طلاق دهد عدت بیکه نیم ماه گذرد و ازین یک نیم ماه چیزی  
 باقی بود که اهل حیض شد بیست عدت وی بدو حیض گذرد و ازین دو حیض چیزی باقی بود که خواهر دیر از او گذرد

عده وی بسمه حیض کند از این سیم حیض خبری بمانی بود که شوی وفات یافت عده وی چهار ماهه داده بود که در دیار  
 ماه کم پنج روز خبری کم باید تا عده وی گذرد این هم جای بود که طلاق باجمعی بود اما اگر طلاق مائین بود بر قول  
 علما و ما رحمهم الله بر همان دو حیض گذرد بر قول شافعی حرمه الله سیم حیض کند و تا اصل عده است در مسئله عده مذکور  
 بمانی بر قول علما و ما رحمهم الله داخل پذیرد و بر قول شافعی حرمه الله داخل پذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی بسفر  
 رود و از وی زن ماند بعد از مدت زن دیر از وفات شوی آوردند وی عده داشت و شوی یکم خوست بدنی  
 آمد شوی اول سلامت باز آمد میان ایشان متنازع شد و متنازع که ایشان را به قضای قاضی حاجت نبود و بزرگ عده  
 واجب شود و بر مرد کابین لازم شود میان نام برده و منکر کابین بر که ام که کم بود آن لازم شود و بر مرد شوی خانه  
 جاده و تقعه لازم نشود از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه است و در حق شوی دوم عقد فاسد است عده  
 آن زن از حد وقت گذرد بر قول زفر حرمه الله از صحبت آخرین بر قول علما و ما رحمهم الله از وقت متنازع اما اگر این شوی  
 اول اگر استیت بودی نیز طلاق داشت عده این زن بچندین گذرد بر قول شافعی حرمه الله عده وی شش ماه گذرد  
 سه شوی اول و سه شوی دوم بر قول علما و ما رحمهم الله بر همان سیم حیض عده وی بگذرد از برای آنکه مرد از این عده  
 فرج رحم است و این سیم حیض حاصل می آید اگر کی مهر دیده باشد و انکاش شوی اول طلاق داده شد بر قول شافعی حرمه الله  
 پنج مهر و یک عده شش بگذرد بر قول علما و ما رحمهم الله علیه همان سیم حیض مینه عدتش بگذرد و اگر مهر دیده باشد انکاش شوی  
 اول طلاق او بر قول شافعی حرمه الله چهار مهر و یک بگذرد عدتش گذرد و بر قول علما و ما رحمهم الله همان سیم حیض مینه  
 عدتش گذرد و اگر مهر دیده بود انکاش شوی اول طلاق داده اکنون سیم حیض مینه اتفاق عدتش گذرد و اگر در میان ایشان  
 فرزندان شده باشند آن فرزندان از آن که باشد اگر کم باشد شش ماه باشد بقول محمد حرمه الله از آن شوی اول بود  
 و اگر شش ماه یا بیشتر فرزندان از آن شوی دوم باشد و بقول ابو یوسف حرمه الله بر چه که دو سال است  
 از آن شوی اول بود و هر چه دو سال است یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این چهار بر عکس این آورده  
 یعنی بقول محمد حرمه الله دو سال و بقول ابو یوسف حرمه الله شش ماه و بر قول ابو حنیفه حرمه الله اگر ده سال آمده باشد  
 آن فرزندان از آن شوی اول بودند بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال النبي عليه الصلوة والسلام الولد للفرأش**  
 للعاهر الحجر فرزندان شوی اول بودند که فرأش او است خواجه امام شرف الدین حسام حرمه الله گفته است که  
 جعفر زکریا در شهر ترک از من این مسئله سوال کرد من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من بپرسید  
 چون از آن سفر باز گشتم در نسخه مطالع میکردم روایتی رجوع یافتیم از ابو حنیفه حرمه الله درین نحو مردم که این روایتی باری  
 بمن رسیده بودی تا جواب آن قول نکفتمی تا از من بپرسیدی بعد لکیم هر جانی از ابو حنیفه حرمه الله روایتی میکنند که  
 از آن قول رجوع کرد و گفت که فرزندان از آن شوی دوم بودند و تخفیس مذکور است که فتوی بر این قول است مسئله

طلاق فارست معنی فرا گرفتن بود و معنی فار کردن زنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را  
 یکی طلاق باین ادبیا طلاق بجای که حق مرا خست باقی نموده بود و بقول شافعی حتمه است از زن از میراث محروم  
 و بقول علماء ما رجیم الله از میراث محروم نشود و عده واجب شود مگر آنکه در اثر برود و یا چهار ماه دوه روزی باشد  
 که دردی سه حصین بود یا سه حصین بماند که در وی یک چهار ماه دوه روز گذرد تا اگر سه حصین بشد لیکن چهار ماه دوه روز نشد  
 باشد به نشیند تا چهار ماه دوه روز شود و اگر چهار ماه دوه روز شده باشد ولیکن سه حصین نبوده بود به نشیند تا  
 سه حصین بود این جای بود که عده نکد شسته باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عده وی که شسته باشد انگاه شوی  
 وفات یافته باشد بقول علماء ما رجیم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک حتمه است از شوی دیگر نخواهد از میراث  
 محروم شود و ابو عبید قاسم سلام الکو فی حتمه است که گفته است که اگر چه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود  
 و این جای بود که این زنی اختیار وی طلاق داده بود اما اگر اختیار خود طلاق خواسته بود با جماع از میراث  
 محروم شود و اگر طلاق در اختیار وی تعیین کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشند که اگر مادری باید حقش  
 تو طلاق بماند که آری تو طلاق بمانی جوری تو طلاق بمانی جوری تو طلاق اگر زن این فعلها بگوید طلاق شود (از میراث محروم  
 نشود) اما اگر حصری باشد که از آن چاره باشد که باشد چنانکه گفت اگر وی بنا بر محرم نمایی یا بحدی که بماند بگوئی یا  
 بی و توری من از خانه بیرون روی تو طلاق مانتد اینها چون از آن افعال در وجود آید زن طلاق شود و  
 از میراث محروم شود و در عده سه بخشش درست نیاید از برای آنکه عده حق شرع است لعنت بر باحی با که ایشان گویند که  
 درست نیاید از سه بخشش و بخشش درست نیاید در عده و در ربا و در زنا و درین سه خبر سه بخشش درست نیاید استقا  
 عده بقول فریخته است درست آید و بقول علماء الله درست نیاید استقا عده آن بود که مطلقه شده عده داشت شوی  
 دیگر خواست دخول افتاد و طلاق داد باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل از دخول طلاق داده بقول فریخته  
 عده ساقط شود و حال ناشوی عقد کند و او را ما بر قول علماء الله رجیم الله و انبرد تا عده این شوی دوم  
 ندارد و عده که واجب است بعد صحیح با دخول واجب است یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قائم مقام دخول است اما در  
 حقیقت دخول نیست تا اگر طفل که او را بی شوی دهد و اثر شوی وفات یا بدوران طفل چهار ماه دوه روز  
 عده واجب است که موت قائم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه شده عده داشت و شوی که  
 خواست آن شوی قبل از دخول فوات یافت بران زن چهار ماه دوه روز عده واجب شود ولیکن بر شوی  
 اول خود حلال شود که موت قائم مقام دخول است ولیکن حقیقت دخول نیست اینی حقیقت دخول باید تا  
 بر شوی اول حلال شود و مسلم اگر مطلقه شده عده داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود ولیکن پس  
 به موت قبل از این زن از طلاق او بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از عده طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عده واجب نشود  
 مرد کاین دفعه لازم شود حق مراجعت باقی نبود اگر درین عده ویر اطلاق دیگر دیدان طلاق دیگر واقع نشود و حرم  
 مصهارت ثابت نشود و حق فسخ از این بی اثری در آن که بقصد فسخ از آن حرام باشد و اما بعد از آن در حق حرام  
 ابد نشود تا نشایند اگر این مرد را این زن چهارم بود و در آن عده نکند و بر این زن دیگر خواستنی و نبود و اگر خواست  
 طلاق او تا عده ای نکند و او را نکند و وفات یا بدین زن چهارم و ده روز عده واجب شود احتیاطا عقد باطل است  
 و عقد باطل نیست که مردی یکی از حرم خود را عقد کرد و دخول از قید میان ایشان متناهی شود و متناهی نشود و متناهی نشود  
 و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر مرد عقد لازم نشود و بر زن عده بود و از مرد و حده ساقط شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله  
 بر مرد و حده لازم شود و اما اگر مردی شوی هست و شوی دیگر حرمیت مرد دخول از قید میان ایشان متناهی نشود و متناهی  
 ایشان را قضاء و تعاضی حاجت نبود اگر مرد میداند این زن شوی هست در بعضی سخن آورده است که این همان خلاف  
 مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه بر مرد و حده ساقط شود و بر این زن عده واجب شود و بر مرد عقد و بر قول ابو  
 یوسف رحمه الله بر مرد و حده لازم شود و اما ظاهر بر دایره آنست که درین مسئله بر زن عده واجب شود و بر مرد  
 عقد با اتفاق از مرد و حده ساقط شود و اشکال یک که این عقد بچنان باطل است که در مسئله اول قول ایشان بود  
 حده واجب شود و درین مسئله حده ساقط میکنند چون این عقد بماند و آن همان فرق نیست که در مسئله اول  
 محارم است پس بر وی حلال نشود اما این زن بسبب مردی حلال شود و دلیل آنکه آن شوی طلاق با عده دارد  
 این مرد را خواستد و او این بانی بود که میداند که این محارمه نیست این زن شوی دیگر است اما اگر میداند که  
 آن زن شوی دیگر است محارمه است اشکال نباید در مرد و حده با اتفاق بجز دخول سال ایشان متناهی نشود و بر زن  
 عده واجب بود و حق رجوع با جمیع از مرد و حده ساقط شود و اما اگر عقد فاسد بود و دخول از قید چنانکه از عده خبری  
 باقی بود که عقد کرد و بعد از آن بانی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول از قید میان متناهی نشود  
 و متناهی که ایشان را قضاء و تعاضی حاجت نبود و بر زن عده واجب شود و بر مرد کاین میان مبرده و منتهی کاین لازم  
 کمتر بود این بانی بود که حره بانعه بود اما اگر منده بود و یا نارسیده بود میان مبرده و منتهی کاین هر کدام کمتر بود  
 آن لازم شود از برای آنکه همان رسیده کسی درست نیست و منتهی از آن خواست مسئله اگر عقد فاسد افتاد  
 است و حقه صحیح قبل المسئله که کرد و یا بخار بر زن عده واجب نشود بر مرد کاین بی که حقه صحیح در عقد فاسد بچون خلوه  
 فاسده است در عقد صحیح مسئله اگر کافه از او حرم بکریخت بدو اسلام داد و اسلام آورد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر وی  
 عده واجب نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله عده واجب شود اما اگر زنی ذمیه اسلام آورده باید که شوی  
 ویرا اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و تا منعی

میان ایشان مقرر کنند اتفاق بر این بن عده واجب شود که اگر در این شری و فوات یا بدیه طلاق مد بقول ابو حنیفه  
 رفته اند عده واجب نشود و حال شری خواهد بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عده واجب شود و مسلم صحیح است  
 سبب حلال نیست اتفاق صحیح عقد موقوف سبب حلال نیست اتفاق صحیح عقد فاسد سبب حلال نیست اتفاق صحیح  
 صحیح و صحیح فاسد سبب حلالی است اتفاق عقد صحیح و صحیح ناقص سبب حلالی است بی این مسئله مختلف است میان  
 و انصافیان و چون بقول مباحراست که حلال شود و شری این مسائل در باب غسل گفته آمده است و الله اعلم بالصواب  
 المرحوم ابو الیاس **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی و بعد از آن میگوید که مرا حجت کردم زن  
 میگوید که عده مرا گذشت قول قول که بود که پیش که یقول قول انکس بود و اگر مرد و بر او بر او بگوید بر قول ابو حنیفه رفته اند قول  
 قول زن بود بر قول صاحبیه گفته اند قول قول مرد بود و چند مدت چه مقدار باید تا زن از است کوی دارند بر قول ابو حنیفه  
 رفته اند شصت روز و یا یک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود بر قول ابو یوسف سی و نه روز و یا یکی که پانزده  
 روزی بود سه حیض که سکن روزی بود اگر مرد و بر زن بنده است طلاق رجعی و بعد از آن میگوید که مرا حجت  
 کردم و زن میگوید که عده مرا گذشت قول قول که بود که پیش که یقول قول انکس بود و اگر مرد و بر او بر او بگوید بر قول  
 قول که یک بود و خواهد وی بود بر قول ابو حنیفه رفته اند بر قول صاحبیه قول شوهر بود چه مقدار است باید تا این زن را  
 راست کوی دارند بر قول ابو حنیفه سی و نه روز و یا یکی که پانزده روزی بود و دو حیض که ده روزی بود بر قول صاحبیه  
 بیست و یک روز و یا یکی پانزده روزی و دو حیض که سکن روزی بود و اگر مردی زن حامله گفت که تو بار نمی توانی این  
 زن بار نهد و طلاق شد بعد از آن میگوید که مرا حجت کردم زن میگوید که عده مرا گذشت قول قول انکس بود که پیش  
 گفته بود و اگر مرد و بر او بر او بگوید بر قول امام عظم ابو حنیفه کوفی گفته اند قول قول زن بود و نزدیک صاحبیه قول قول مرد  
 بود و چه مقدار است باید تا زن از است کوی دارند بر قول امام عظم و در و ائمه است بیکر و ائمه صد پانزده روز و چند روز و یا  
 و سه یا یکی که پانزده روزی بود حیض که سکن بود و بر و ائمه و بیکر و ائمه صد و بیست و پنج روز نفاس سه یا یکی که پانزده روزی بود  
 حیض که ده روزی بود بر قول حسن و یا بیست و بیست و پنج روز نفاس سه یا یکی که پانزده روزی بود و سه حیض که سکن  
 روز بود بر قول ابو یوسف شصت و نه روز و یا پانزده روز نفاس سه یا یکی که پانزده روزی بود و سه حیض که سکن روز بود بر قول محمد بن  
 و چهار روز یک ساعت یک ساعت نفاس سه یا یکی که پانزده روزی بود و سه حیض که سکن که زن بنده است و حامله شوهر گفت  
 اگر تو بار نمی توانی این زن را طلاق بر جوابی که در مسئله اول است یعنی نیز همان جواب مکرر در آن صورت که مرد و بر او بر او بگوید بر قول  
 حنیفه گفته اند قول جوابی که بود که پیش که یقول قول انکس بود و اگر مرد و بر او بر او بگوید بر قول ابو حنیفه رفته اند بر قول  
 نه ابو حنیفه رفته اند و در و ائمه است بیکر و ائمه صد و بیست و پنج روز نفاس و دو یا یکی که پانزده روزی بود و دو حیض که سکن  
 و بر و ائمه و بیکر و ائمه صد و بیست و پنج روز نفاس و دو یا یکی که پانزده روزی بود و دو حیض که سکن روز





[illegible]

بسیارند ایل میکنند بجاست اندک طریق اول بود همسلسله زنی است بر شوی سه طلاق است شوی حلال میکنند  
 زن یکوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا  
 بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست بود و بر شوی اول خود حلال شود و یا بی بقول بود و یا بجهت  
 عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای آنکه بچون عقد متعده بود و بقول بود و یا بجهت متعده بود و یا بجهت  
 بود و بقول متعده بود و یا بجهت متعده بود و یا بجهت متعده بود و یا بجهت متعده بود و یا بجهت متعده بود  
 باشند تا او را کسی بخواند اگر آن کس را کسی بخواند اگر آن کس را کسی بخواند اگر آن کس را کسی بخواند اگر آن کس را کسی بخواند  
 میراث محرم شود و از این عقد حلال بود و بر شوی اول حلال شود همسلسله زن بر شوی سه طلاق است شوی حلال میشود  
 بدل میدهد اما بر زبان میگوید این عقدشان بد و ابودا اگر از شوی حلال بدین آید بر شوی اول حلال شود و یا بسیار  
 شان بود پس اشکال آید که بجهت طلاق و اسلام فرموده که کفایت بر حلاله که زن با اوین در حق ایشان عذر دینی  
 که گوید که زن مرا حلال کن تا بر شوی حلال شود این را بگوید که من زن ترا از برای آن میکنم تا بر شوی حلال شود همسلسله زن بر شوی  
 سه طلاق شده است بی اجاره ولی کسی اینخواهد که هم کفایت در مجامع او داده و هر سه که حسن بنیاد و از این حقیقت که الله تعالی آنرا  
 میکند که عقدشان درست بود و بر شوی اول حلال شود همسلسله زن بر شوی سه طلاق است این مرد و دست از این زن باز نگیرد  
 و صحبتی اندیشاید که این زن این مرد را داده و تا ملاک شود بی خواجه ابوالقاسم حکیم میگوید که بشاید داده و بدک ملاک شود  
 و در قاضی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابوالحسن عطار بن حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع  
 اینست که داده و تا ملاک شود اما قاضی امام علی استیجایی رحمه الله میگوید که بشاید داده و تا ملاک شود و یا این مسئله را  
 از آن مسئله دیگر که کفایت که محمد حسن مسئله کفایت در مسوط و باب اگرگاه که برادشاهی زنی را بر ناکره کرده اگر این زن  
 تعلیق بر بکار نشود بخلاف آنکه مرد بر ناکره کرده در این مرد و تکلین که بر بکار نشود و از برای آنکه ممکن است بی اختیار  
 آنکه چون منتهی شود اگرگاه نماند لاجرم نشاید این زن را این هم در قاضی نجم الدین عمر نسفی آورده است که جواب سید امام  
 شجاع بن زید قاضی امام علی استیجایی گفته قاضی امام علی استیجایی گفت که سید امام ابو شجاع مرد بزرگ است و استادان بزرگ و او قاضی  
 ولی بزرگ بود که بشاید داده و در قاضی خواجه امام محمد بن قندی آورده است که در مناقب ابوجنیف رحمه الله علیه بسیار  
 از ابوجنیف رحمه الله علیه و آنکه داده که زنی است که بر شوی سه طلاق است و آن مرد از این زن دست باز نگیرد و صحت آنند شاید که  
 خود ابوالقاسم بر دایم شوی را داده و پیش نایاک شود و در اثر کتب استخوان آورده است که در کواهد عدل پیش زنی که گویا  
 داده که بر شوی سه طلاق و از این زن شوی خود را قاضی بگوید که این شوی مرا سه طلاق داده است مرد گفت که من  
 نداده ام این زن را که او خواستند زن نزدیک کو امان کند که امان کند نشسته شده بود و این زن از کو امان عاجز  
 آن مرد را قاضی سر کند و آن زن را نشاید که این مرد را تعلیق کند اگر حضری سید را خود را از روی باز خرد

و اگر خبری ندارد باید که بگوید اگر ممکن که بخت نیست باید که در این مدت تا مردش بمیرد اگر چنین در نباید دارد  
 تماسک شود اگر بخت نشوی تواند کردن باقی شمس الایمیه حوالی حملاسه میگوید که حکما نتواند که بخوابد یا بنشیند  
 بنحوا هم مسئل زنی بر شوهر طلاق است شوی حلاله میگوید این شوهر حلاله میگوید یا محسوب یا معنی است روانه او اگر چه حمل  
 پذیرفته است اگر حضی اخوانه بود و مسئل اگر غلام نرسید و شوی حلاله میگوید اگر دلی عقد را اجابت کند و ابوداود  
 را حق نیست بود اما حق را نکردن بی باید که بخشید یا فروشد چون بدین باشد ملک عقد بر خیزد و بر شوی حلال شود اما قاضی  
 منصفی را سوال کردند که بر شوهر سه طلاق است غلام نرسید کی نتواند و ابوداودانی گفت و ابوداودا حارزی او و مسئل  
 زنی بر شوهر سه طلاق است تیرسد که نباید که شوی حلاله مرار تکرار این زن میگوید که امر من بدست من نهادی من خود  
 بتو دادم عقد درست بود و اما بطل از برای آنکه مرث از عقد است پیش از عقد دادم درست و مسئل اگر زن میگوید که خود  
 بتو دادم عقد که امر من بدست من بود تا بیک طلاق پائی خود را گذاشته که من این عقد درست بود و امر درست طلاق بود یا  
 چون مجلسی خبر شود امر غلام مسئل اگر زن میگوید که من خود را بتو دادم بدین امر من بدست من بود تا بیک طلاق حقیقی است  
 گفته اند که من این عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما حقیقی بود یا نتواند که مراجعت کند و اگر میگوید که خود را بتو دادم یا بیک امر من  
 من و قاریت خود را بپائی خود گذاشته که من بیک طلاق باقی عقد درست بود و امر درست بود اما کاین در کردن در لازم نبود باید که  
 مرد بگوید که خود را بمن دادی بدست تو بود تا به وقت که خواهی پائی خود گذاشته که منی بی زبان کسی عقد درست بود و وقت  
 شوبی بی زبان کسی مسئل مردی زن خود را به طلاق داد عده وی سه ماه کند و از این سه ماه خبری باقی بود و بر حض  
 آمدن خبر جنس اندک مانده بود و بر اشوی گذشته شده عده وی یک ماه و ده روز کند و اما این که گفته جانی بود که طلاق  
 رجعی بود و اگر طلاق باقی بود عده وی بهمان سه ماه کند و مسئل مردی سوخته خود را بر حلالی که بخوابد بر وی حرام که  
 آن کار کند انکار کرد و انگاه زن خواست از مرث طلاق شود از برای آنکه بدین سکت شده برخلاف آنکه زن خود است و انگاه  
 انکار کرد از مرث طلاق شود اگر بخت گفت که هرگاه من انکار کنم بمزنی که بخوابد بر وی طلاق اینجا کار کرد و انگاه زن  
 خود است از مرث طلاق شود باید که زن بخوابد انگاه کار کند از مرث طلاق نشود و مسئل مردی زن خود است و بر اخصیه  
 زن دیگر او و باین جهت که اینجا حد ساقط شود از برای آنکه شبهه باقیم برخلاف آنکه فراتر غلط کرد و اینجا حد واجب شود  
 از برای آنکه نادر بود که اندام زن خویش از اندام دیگر نشناسد مسئل زنی در وی مرکید یکراه بسته و در میان ایشان  
 گواهی حد ساقط شود و بانی اگر زن را شوی نیست باجماع حد ساقط شود و اگر شوی دارد بقول ابو حنیفه حد ساقط  
 شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله حد واجب شود و مسئل مردی بازنی را میبندد جماعتی ایشان را دیدند این مرد  
 خود را باید که به کاین من دادی این زن گفت و دوم اینجا حد ساقط شود اما دو کاین واجب شد کاین حد ساقط  
 کاین عقد مسئل زنی را شوی غایب شد چندین باید که بر نشیند ابو حنیفه رحمه الله میگوید که صد سال نشیند





در عیون او دیده است که مردی که کینه خرد بخیر رسد فرود است خیار کینه که قبل از او میگوید پس بر او استیلا شده اند ام از او نشود  
و خیار از وی باطل شود این نیز انجائی از وی نشوند حرمت مصاهره ثابت شود و در مجموع انوار آورده است که بگویم که کجی قبل از او  
اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی از او نشوند حرمت مصاهره ثابت نشود و اگر بر دامن او از او نشوند حرمت  
مصاهره ثابت نشود مسئله اگر دختر که رسیده است و بی قابل ششتمین خط آن میدارد که اگر کسی از بی صحبت کند نشود  
و همین که اگر ندید ملک نشد انجائی حرمت مصاهره ثابت شود و بیانی بقول ابو یوسف القاضی حرمه الله حرمت مصاهره ثابت  
نشود و بقول ابو حنیفه و محمد و احمد حرمت مصاهره ثابت نشود فائده این مسئله انجائی پیدا کند که من دختر کلان شو  
سوی دادند و بر او دختر شد این دختر را بر این دو میخوانند و او بیانی بقول ابو یوسف و او خود و بقول ابو حنیفه و محمد و احمد  
رو او و فصل رضای چندین باید که شیر خود را حکم رضای ثابت نشود بقول علما و ما رجیم الله هر چند اینکه بخیر و حکم رضای ثابت  
نشود و بقول شافعی تا بخیر بر حکم رضای ثابت نشود مسئله چندین ی باید بقول ابو یوسف و محمد و احمد و الله  
و بقول ابو حنیفه و دوم سال و بقول امام فرس سال حسن یار و حضاف رجما الله میگوید که از شیر مستثنی شود و حکم رضای ثابت  
نشود فائده این مسئله انجائی پیدا کند که دو سال شیر خود و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخیر و بقول ابو یوسف و محمد و احمد  
رضای ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و فرس و حسن یار و حضاف رجما الله حکم رضای ثابت نشود مسئله اگر دویم سال شیر  
خورد بعد از دویم سال شیر زنی دیگر بخیر و بقول علما و الله رجما الله حکم رضای ثابت نشود اگر سه سال خورد بعد از سه سال  
شیر زنی دیگر بخیر و بقول علما و الله فرس و حرمه الله علیه حکم رضای ثابت نشود و بقول حسن یار و حضاف رجما الله حکم رضای  
ثابت نشود مسئله اگر از شیر مستثنی شد بعد از آن از شیر کسی دیگر بخیر و حکم رضای ثابت نشود مسئله بچه شیر خواره را شیر  
بینی بخشد بخلق بی رقت حکم رضای ثابت نشود اگر از شیر حقیقه بخشد حکم رضای ثابت نشود مسئله بچه شیر خواره را از  
شیر خود حکم رضای ثابت نشود که بچام بر علیه السلام فرمود که حکم رضای از چیزی ثابت نشود که گوشت بر داند و او سخن  
از وی توهین کند و سخت کند خلاف آنکه بامره میباشند کرد انجائی حرمت مصاهره ثابت نشود که انجائی را ممکن نیست  
مرد بر او زن شیر دار است و یکی مرد بر او زن شیر خواره این دو زن شیر دار و این مرد آمدن و این دو زن شیر خواره این  
مرد شیر دار و چند چنانکه یکی زن بر یکی او یکی زن بر یکی او این دو زن شیر خواره بر شوی حرام شوند از برای آنکه بر دو  
خواران شوند و این زنان که شیر خواره بودند ضامن کاین شوند بیانی ضامن کاین نشوند از برای آنکه بر یکی به انفعال نام  
نیست مفسد و بکنج آنکه اگر یکی را شیر خورادی و یکی را اندادی حرام نشدند بی حیجانه مردی در وضعت و در آن  
گفت که هرگاه شمار دوزخ درین سر اسباید شما طلاق بر دو دوزخ سرای آید نزد طواف شوند اما از این است محمد و احمد  
از برای آنکه بر یکی به انفعال نام نیست مفسد و بکنج آنکه اگر یکی در آمدی و یکی بی طلاق نشدند بی حیجانه انجائی طلاق  
از شیر خود نشود انجائی شیر زن بر شوی حرام شوند اما در شیر ضامن کاین نشود و این عمل بی طلاق است بی طلاق و در آن

مسئله مرد و زنی است زن شیردار است و زن شیرخواره این زن شیردار با غلبه شیرخواره خود را شیردار و مرد و سر امر  
 شود اگر این شیرونده با و توری شوی او است که این مرد کردن مرد لازم شود اگر این زن بعد از او است این زن ضلع کلین  
 شود و اگر این زن از راه عقد و او است خصام کلین نشود و اگر این زن حیوان شری خورد حکم رضاع ثابت  
 نشود و اگر شیر حیوان با شیر آدمی آمیخته است با غلبه شیر آدمی اعتبار است اگر غلبه شیر آدمی است و او حکم رضاع  
 ثابت شود و اگر غلبه شیر حیوان است حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر مرد و زن شیر خود را بر آبخته یکی بچه را داد و اندک کنون  
 حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف صحابه السعالب معتبر با اعتبار است غلبه شیر بر که بود  
 حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمه الله از آن مرد و مسئله فی شیر خود را جویند و گرم کردند و با خود  
 طعم بخند و با نان شیرت کردند یکی و او حکم رضاع ثابت شود بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله ثابت نشود و بقول  
 و محمد صحابه السعالب حکم رضاع شود مسلمانی دختر شیرخواره را بعتلام خود میدهد و ابو دلی و دمی برده و از وی درست  
 بود این مرد را هم ولد است اده این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان بر خیزد و حرام می شود از برای آنکه غلام و برادر شوند  
 مسئله مردی ام ولد خود را بشیر خواره یکی از او و آن لی نارسیده عقد را اجازت کرد و عقد درست بود ولی با  
 حق اجازت خواستن بود اما حق را کردن لی خواستن اجازت کرد درست بود و اگر طلاق کند و ابو دلی نارسیده  
 بالغ نشود تواند که را کند و اگر این ام ولد را خواجه از او کرد این ام ولد خود را اختیار کرد و خواجه نکاح میکند و سقیم  
 خواجه را نکرد رفت شوی خواست از ان شوی میزایچه بشیر شد و بر اثر شوی اول حکم رضاع باقی بود و همان شوی اول با شیر  
 و او بر شوی خود حرام می شود از برای آنکه بجز نکاح زن سپهران بر بدان حرام می شود مسئله زن با شیر را  
 طلاق داد و عدت داشت و شوی خواست بچانه آتشوی و دوم بچه یکی را بشیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود و اما  
 شوی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاد اجماع از شوی دوم و اگر حمل پذیرفته است و نه نهاد اجماع از شوی اول  
 اگر حمل پذیرفته اند نهاد بقول ابو حنیفه رحمه الله از شوی اول بقول محمد رحمه الله از هر دو و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 اگر شیر پذیرفته است از شوی دوم و اگر شیر پذیرفته است از شوی اول مسئله زن با شیر بر شوی سه طلاق شده است  
 عدت داشت و شیر خواره یکی را خواست ولی این شیرخواره عقد را اجازت کرد درست بود و ولی با حق اجازت بود اما حق را کرد  
 فی این زن بچانه گفت چه کار بود کس کرد چون این زن این بچه را بشیر داد و عقد نارسیده این زن بر وی ام  
 و شوی بجز خواست از ان شوی سیر و ن این شوی اول را بخواهد و ابو حنیفه و محمد زن سیر بر بدان حرام می شود مسئله مردی  
 و در زن شیرخواره میداد و یکی از جنیه بود و در شیر و او برین مرد و در وزن حرام شوند مسئله مرد و زن شیرخواره است  
 یکی از جنیه اده و بر سر را بشیر اده و حرام شود یکی از جنیه مردی چهار زن شیرخواره است یکی از جنیه اده و در چهار زن شیر  
 بر چهار بر حرام شوند و الله اعلم باب بیست و هشتم در بیان استسهار و استسهار باکی و بیکی است از هر حیثیتها





در روایت است بگوید این با من و دیگرانیه رجمی بود درست تر نیست که رجمی بود اگر شوی مراجعت کند باز در وقت رجمی  
 در آید باید که چنانچه رجمی بود خود را بتو ادا و بشتر آنکه امر من درست من بود هرگاه که بخوانم پای خود را کشاده که یک طلاق  
 با من بود در وقت بود و امر درست بمحقوق که خواهد خواند که پای خود را کشاده کند و او در حق مراجعت باقی نبود و لیکن  
 که این رجمی بود و در وقت که بخواند زن از وی مطالبه کند باید که تخمین گوید که خود را بتو ادا و بشتر آنکه امر من درست من  
 که در وقت که بخوانم پای خود را کشاده کنم به یک طلاق با من آنکه در او کردن فو حق بود این عقد درست این امر درست بود  
 وقت که خواهد خواند پای خود را کشاده کند و در او کردن مرد و چندی نبود و این ای پیش این سخت که تا گوینده طرح نشود  
 شونده از آن که بزرگان چنین گفته اند که کسلا نرا نصیب نیست و مناسرتا نوبتی و کوچ را جمال فی دلول و فانی و  
 حاشی برائی فی شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که مسلم با طایفه باید که مسلم بخیر میوه هست و طایفه  
 بخیر برک اگر نمی برک بود و متقان بی برک اند و اگر نمی میوه بود هیچ برکت میوه را اقباب بنویز از مسلم جان که در طایفه  
 بواجون جان با سوا میز از میز نزدیک بود که مرد و در آنکه و الله اعلم بالصواب باب بیست و نهم در بیان احتیاج و حاله حضرت  
 صیبت حرام است بآئینه اخبار و اجماع ائمه است نیست قوله تعالی و سلوک عن الحيض قل هو اذنای فائز و الله اعلم بالصواب  
 و لا تقر لو اس حی یطهرن فاذا نظرن فاقولن من حیث امرکم الله ما خبرت قال النبی علیه السلام من فی امرة  
 فی حاله الحيض او آیتها بغیر آیتها او اقی کاها حصصه یا خبره نقد کفر یا انزل علی محمد علیه السلام خیر آمده است از رسول  
 علیه السلام که هر که در حاله حیض از میال حلال خود مستحاکم کرد یا از موضع که نشاید آمدن میاید و حلال دارد و یا گفته است  
 را درست اند و ی کافر است بر آنچه ای عزوجل محمد علیه السلام فرستاده است و کاس من مخم را گویند پسند وی بهت و جگر  
 است شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که حرامی صحت در حاله حیض بخون حرامی در حرم است و بهای ای میجو  
 گوشت خوک است و بهای ای میجو این جای بود که حیض اتفاقی بود و نادانی در وی علقه فی خون که از فرج من  
 آید سه قسم است خون نفاس خون استخاصه خون حیض مسلم که مسلمان فی غلبه شهوت و لذت و چه واجب شود در صلو  
 خواجه امام حسن خراسانی رحمه الله آمده است از دو دنیا را یک دنیا صدقه و بعضی گفته اند که از یک دنیا را نیم دنیا صدقه و نیم دنیا  
 قول شافعی رحمه الله گفته است و عبدالله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر اول حیض در چهار من حرام واجب شود که  
 صدقه کند و اگر آخر حیض بود و من خواصه بود و خواجه حسن بصری رحمه الله گفته است که بدنه قرانی کند چنانکه کادی  
 یا شیری یا گوسفندی در حد و در حد و در حد و در حد است که مستحق تقدیر شود بدین قاضی امام حسن گفته است بی و نه نماند  
 نرندش چنانکه در شرف هلاک افتد شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله استخسان درس میگرد و بهیچ بران آنکه  
 نزدیک بود به شرف خیر و دلیل بر آنکه از حیوانی از حیوانی بکر صدق یعنی الله عنه سوال کرد که من جوانی دیدم که بول من خون  
 شده است صدق یعنی الله عنه گفت خوابت بگیر که اگر آنکه کنی گفت بی گفتا که در حاله حیض صحرای بی کمال خوک گفت





ویرا نفاس آید یا بعض آید یا که نشسته شود یا باده نشسته شود و قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آنوقت دیوانه بهوش آید یا باریزه  
رسیده شود یا کافری اسلام آورد قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آنوقت میخیزد یا فرستوان نماز دارد و کعبه را در آن  
مسافر مقیم شود چهار کعبه نماز و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و در حیض صاحب دانه ده بود و از نفاس صاحب  
عاده چهل بود قضای نماز بر وی بود اما اگر صاحب دانه کم از ده بود یا صاحب دانه کم از چهل بود قضای آن بر وی بود و در  
غسل و کفایت **مسئله** اگر زنی بعد از طهر در پیش از نیت پاکی الایض میزد و بابت کتاب الصلوة فریضه میزد و بابت  
نوازه فریضه میزد پس نباید از او چیزی در حدیث صادر و بابت میگوید که اگر فضا یا میضاید فریضه و اگر فضا یا میضاید نه نشسته و ایضا  
اصل خمس جمعه المذکوره است که آنچه قبل ایام است با ایام جمع کنیم اگر دم برده قرار گیر فریضه و اگر دم ازده المذکوره نه

**نخینه قال** النبی علیه السلام من غلب علی اربع خصال لم یفقظ الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و المذخول فی مسجد

قبل الاذان و ترک کلام الدیبا بعد التورود الی القیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که موافقت نماید چهار  
خصالت خداوند عزوجل ویرا از درویشی بکاهد ایچکی اندیش از وقت نماز طهارت سازد و دم آنکه پیش از اذان بکاهد از  
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز در سخن دنیاوی نگردد و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد  
که بر یکی با دو دنیا است و آنچه در دنیا خیر نیست رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از گفتن کجابه دار و از درویشی  
ثواب چنان بود که گوی همه قرائن خواندستی و بوی عمل کرد و ثواب حاصل آورد و موسی علیه السلام گفته است هر که از  
یاری بدید و از روی ثواب چنان بود که گوی همه تربت خواندستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و موسی علیه السلام  
گفته است هر که مالک نفس خود شود و از روی ثواب چنان بود که گوی همه بخیر خواندستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده  
و داود علیه السلام گفته است هر که با و ادای خداوند عزوجل قناعت کند از روی ثواب چنان بود که گوی همه بخیر خواند  
و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و کعب بن قعبه بگوید که و ادای خداوند عزوجل قناعت کند و جواب تلک خبری طبع ندارد  
و بگوید که آن حرام بود و قیسه زنی از وی سوال کند ان سوال ویرا بگوید و جواب تلک بگوید چنانکه ایشان از او میگویند که  
رسول علیه السلام فرموده انهن ناقصات العقل و الدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آنوقت که جواب تلک بگوید

تواضع بجا آورد و تلک بگوید که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفع الله قدره و من کبر

و ضعه المذکر رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عزوجل ویرا بلند گرداند ویرا که بگوید خداوند

عزوجل ویرا بپست گرداند و در وقت جواب گفتن مسئله تقوی بجا آید و چشم بکاهد و گوید و النظر الی المرأة الاجنبیه سهرمن

سلام این ترجمه در روی زن بیکانه نکیر نیستن ترجمه نه نه الموده از تیر اذیس **قال** علیه الصلوة و السلام من نظر الی

المرأة اجنبیه لشمه و سبفی عینه الا نک یوم القيمة ترجمه هر که بنگرد و در روز زن بیکانه لشمه و سبفی عینه شود و در چهارم او سهر

که از خسته و در قیامت پس با زن بیکانه نشسته که محصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان معین بالیه الیوم الاخر فلا یجلی

با مرآة العیون علیها سبیل ترجمه غیر علیہ السلام فرمود که ایمان آوردن بخداوند تعالی و قیامت خلوة کند با زنی که این را نقل  
 نیست سائر النسخ تصنیف قاضی ضیاء الدین سنائی رحمه الله تعالی قال الفی علیہ الصدوق والسلام النساء جلیل  
 الشیطان رسول علیہ السلام فرموده است که زنان دایم دینند پس فقیه باید که تقوی بجای آورد تا بر خاطر وی چیزی نگذرد که نباید  
 از راه برد و از خوف خدا بنبیند مسیحی است از حیض جدا و حی که در ام المساکل گویند فقیه باید که نیکو تا مکنه مسیحی  
 معلوم آید صورت مسیحیان بود که جسم عادی با قبل ایام چندی دیگر که بشاید در ایام چندی دیگر که نشاید یا با قبل ایام چندی دیگر  
 نشاید و در ایام چندی دیگر که بشاید یا با قبل ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید یا با قبل ایام چندی دیگر  
 که بشاید و در ایام چندی دیگر که بشاید یا با قبل ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید یا با قبل ایام چندی دیگر  
 و دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید  
 و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید  
 و دیگر که نشاید یا با حیض و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید و در ایام چندی دیگر که نشاید  
 قبل دیده است و حق عادی موقوف مبارک و دیگر و قبول ابو حنیفه رحمه الله و حق حیض موقوف مبارک و دیگر و این همه جای بود  
 که بعد از ظهر و شب دوم بوده قرار گیر اما اگر دم ازده اندر گذرد یا ظهر فاسد شود بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد بن حاتم و دیگران که دم ازده  
 و چون ظهر با قبل و شب دیده باشد بر قول ابو یوسف رحمه الله ظهرش همین که دیده است دوم همان که بوده است عاده شود  
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا دوبار موافق نبیند بخلاف اصل عاده وی منتقل نشود اما اگر دوبار موافق نبیند بخلاف اصل  
 عاده وی منتقل نشود و سوم موافق اصل نبیند باصل باز و دینی بعضی از مشایخ گفته اند که باصل باز و دینم ای آنکه دوبار  
 بدل و چون اصل نقل شود بدل نماید ما صحیح است که بچنانکه دوبار موافق دیده است بخلاف عاده منتقل نشود و ثانی  
 دوم بار موافق اصل نبیند عادتش منتقل نشود و باصل باز و دینم این خلاف جای پدید آید که صاحب عاده و شب و با  
 ده و پانزده دید با سیوم بر بست ظهر دید و استمرار افتاد بقول انہائی که باصل باز بریند این زن حبث عاده بود در همان ده  
 اما ظاهر و آیه است که اول استمرار بخیر و حیض بود بعد از آن حبث عاده شود در همان ده روز و پانزده و اگر صاحب عاده  
 و پانزده دوباره دبت دید با سیوم بر پانزده ظهر دید و استمرار افتاد بقول انہائی که باصل باز بریند عاده شود در همان ده روز  
 اما ظاهر و آیه نیست که اول استمرار بچنان پانزده بادم بخیر و نماز گذارد بعد از آن حبث عاده شود در همان ده دبت صاحب عاده  
 دبت با قبل ایام دوم دید و با بعد دو یا با قبل سه دم دید و با بعد سه یا با قبل سه دم دید و با بعد دو  
 در سیوم بعد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیہ و آئیمه بنیاد است در دو کاینها دور آیه است یکی آنرو آیه که دم ازده اندر گذرد  
 حیض بر و دید آنرو آیه که دم ازده اندر گذرد و حیض بود اگر جواب بدان آیه که میم که من ناقص استبع کامل و از حیض و بعد  
 رو آیه که ناقص استبع کامل از حیض من و حبث عاده کی دم و دبت ظهر دیکم محمد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیہ و آئیمه

میکند که برده حیض بود اگر در پیشتر ایام چندانی دید که تیر تر حیض را بشاید چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی  
 ایام یکی میل به دیگری آخر و در اول یکی در آخر یکی در اول و در آخر عید مبارک هر روزی در فرجه هم الهی از  
 ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکند که برده حیض بود اصلی است ابو یوسف رحمه الله تعالی که هرگز تیرگی پیش از ایام را حیض نداده  
 میگوید که آن دم عرق است با سبب بی ایام را حیض دارد و بگوید بی است که اصل بی است تیرگی فرجه اصل بود  
 فرجه نبود دلیل آنکه اگر عوار را تیرگی نیست صاف بی پیدا نماید و باز تیرگی اما ابو حنیفه رحمه الله تعالی که تیرگی در دهگاه  
 و عوار از سر تیرگی بی چنان بود که تو میگوئی که نخست صاف پیدا کند تیرگی اما اگر عوار از پایان تیرگی کنی نخست تیرگی  
 پیدا کند آنگاه صاف بی و خداوند عز و جل منفذ فرمود بی را از پایان آورده است و روایت میکند ام عطیه رضی الله تعالی عنها  
 که من در دهگاه خود بار رسول علیه الصلو و السلام بودم همه تیرگی مرا حیض است و فرقی بفرمود میان صاف تیرگی صورت  
 سلسله چنان بود که صاف عاری چه از دهگاه و ده ساعی تیرگی و ایام را چرخ میزند و بعد از ایام ساعی تیرگی و بدقول ابو حنیفه  
 و محمد رحمه الله اند و در دهگاه که اردو بدقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر صاف عاری بعد از دهگه دست پیش  
 ایام سه روز تیرگی دید و ایام را چرخ میزند و بعد از ایام ساعی تیرگی دید بدقول ابو حنیفه رحمه الله اند و زانگاه که اردو بدقول  
 ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و بدقول محمد رحمه الله اند سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر است ابو یوسف که ابتدا او را  
 بر طهر رود و از بشرط آنکه قبل ایام یا بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر یکی که کم از پانزده شبانه زود دیده باشد بی حاصل  
 کند و ایام را حیض دارد و بدقول ابو یوسف رحمه الله است که این روز و از ده و میزد که الایش بی بیند جز از آنکه  
 خون بی بیند ای دی گفت اگر صاف عاری این بارش دم بیند شش حیض و اگر چهارده ظهر دید و دم باز آمده حیض  
 همان پنج بیش نبود پس معلوم شد که بچون خون بی نیست که اگر بچون خون بی بودی حیض بی همان شش بود بی اصل  
 دیگر است ابو یوسف رحمه الله که یکبار بر خلاف عاده بیند عاده شود و اصل است محمد رحمه الله که برده در ایام عاده  
 آید از اعتبار دارد اگر دستای آید حیض دارد و صد مسلم چنان بود که صاف عاده ده و دم دید و شش ظهر و دو  
 دید و حیض بود اما اگر سه دم دید و پنج ظهر و دو دم دید و حیض بود اگر یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم دید و پنج ظهر و یکی دم  
 اگر چه در ده سه است برده حیض بود از برای آنکه یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج ظهر دید و تا آخر  
 یکی دم دید این تنها ای آید برده حیض بود اصلی دیگر است محمد رحمه الله که از ده و زیادت از ده در او را بدبطری مل  
 و هر یکی که بدل از ده از آنجا که بدل از ده تا آنجا که خانه حیض بود و نصط طهرش اعتبار دارد و در ایام نصط حیض اعتبار  
 دارد و صورت مسلم چنان بود که عاده صاف پنج و بست پنج این بار پانزده ظهر دید و دم دست ظهر است از آنجا  
 و بدقول ابو حنیفه رحمه الله اند ده روز که زد و بدقول ابو یوسف رحمه الله ایام ده روز حیض بود و عاده شش بدقول ابو  
 حنیفه رحمه الله همان پنج و بست پنج و بدقول ابو یوسف رحمه الله است که اگر آن بست ظهر از آنجا که بدقول محمد رحمه الله بخیر و حیض

و بقول ابو حنیفه رحمه الله اول شهر شازده روز نماز میکند از روزی که چون طریقه باشد تمامت باکی نماز گذارد تا  
 بست و پنج شود و ازین چهار و پنج بدو رکعت پنجم نسی است شود اینجا نه روز باشد اول شهر شازده روز نماز گذارد  
 و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه الله صاحب عادت شود در میان پنج و بست پنج بقول ابو یوسف رحمه الله  
 اول شهر یک روز نماز گذارد و صاحب عادت شود و پنج و باز نه اصل یک رکعت محمد راجحه الله که از دوم بطریق رو  
 و از طریق بدیم اردو بطریق طریح و جبر و محمد رحمه الله هم طریح رو دارد و هم بر کجا که بدل از هم که از نه روز و نه روز و نه روز  
 و عادت کم از نه روز و دارد و بر کجا که بدل و بنا اینجا که خانه حیض او بود و صاحب طریح با اعتبار دارد و در ایام  
 مضایب اعتبار دارد و نماز اگر در ایام راجحانی نیاید که بعد حیض برسد یا ابو حنیفه رحمه الله تمامت باکی نماز فرماید  
 احتیاط شایع است این بزرگوار و ابوسهل غزالی رحمه الله ایشان طریح رو دارند اما جبر در اندازد و بدل کم از نه روز  
 رو اندازد و خواه ابو حنیفه بخاری و خواص محمد مقابل رازی رحمه الله ایشان طریح رو دارند و جبر در اندازد و بدل  
 کم از نه روز و او از صورت مسئله چنان بود که صاحب داده و بست این باریست و پنج طریح و دید و شراکت و اتفاق  
 پنج و حیض بود و بر کجا که محض یافته که در ایام راجحانی ماند که حیض را بشاید اجماع حیض بود و در شهر عادتش تا که بود  
 است اگر بست و شش روز طریح و چهار روز حیض بود و اگر بست و هفت روز طریح و سه روز حیض بود و اگر بست و هشت  
 روز طریح و دو شهر افتاد اینجا و روز نماز و آن روز و حیض را نشاید بزرگوار و ابوسهل غزالی با ابو حنیفه اند که اول  
 شهر است و در روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در میان هفت و بقول محمد رحمه الله اول شهر از نه روز حیض بود و از بی  
 روز باکی بود حیض دوم هفت و صاحب عادت شود در میان هفت و بقول خواص ابو حنیفه که خواص محمد مقابل رازی رحمه الله اول شهر  
 هفت و حیض بود و باز نه باکی حیض دوم و اما اگر بست و نه طریح و دید و شراکت افتاد و بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز نه  
 باکی حیض دوم شش بود و بقول خواص ابو حنیفه که خواص محمد مقابل رازی رحمه الله شش حیض بود و باز نه باکی حیض دوم  
 و صاحب عادت بود در میان ده و بست با اتفاق اگر کسی طریح و دید و شراکت افتاد و بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز نه باکی حیض  
 دوم پنج و بقول خواص ابو حنیفه که خواص محمد مقابل رازی رحمه الله و حیض بود و باز نه باکی حیض دوم و صاحب عادت بود در میان  
 ده و بست با اتفاق اگر کسی یک طریح و دید و شش شش بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز نه باکی حیض دوم چهار و بقول  
 ابو حنیفه که هر یک مقابل رازی رحمه الله چهار حیض بود و باز نه باکی حیض دوم و صاحب عادت بود در میان ده و بست و اگر کسی  
 طریح و دید و شراکت افتاد و بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز نه باکی حیض دوم و بقول ایشان حیض بود و باز نه باکی حیض دوم  
 و صاحب عادت بود در میان ده و بست با اتفاق اگر کسی سه طریح و دید و شراکت افتاد و اینجا و روز نماز و در روز حیض را نشاید اتفاق  
 که اول شهر از نه روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در میان ده و بست و اصل این بزرگوار و ابوسهل غزالی رحمه الله پنج رکعت  
 نماز برای ایشان معلوم شود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج و بست این باریست و پنج طریح و دید و شراکت افتاد و آن چهره حیض بود

و اگر بیست و شش روز ظهر دید و استمرار افتاد و چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حنیفه  
 اند که اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاده شود در همان پنج و بیست  
 بقول محمد رحمه الله اول استمرار چهل و نه روز حیض بود و پانزده روز پاک و حیض دوم چهار و بقول  
 خواجہ ابو حفص کبیر بخاری خواجہ محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده روز پاک و حیض دوم پنج و صاحب عاده  
 بود در همان بیست و پنج و اگر بیست و هفت ظهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمه الله پنج حیض بود  
 و پاک پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاک و حیض دوم پنج و صاحب عاده بود  
 در همان پنج و بیست و اگر بیست و هشت ظهر دید و استمرار افتاد و پنج دور و روز ماند و دور و حیض را  
 نشانید اتفاق است که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاده شود و در همان پنج و بیست  
 اهلست حسن زیاده رحمه الله را که هر یکا سه شبانه روز پاک یا بد میان دوم و می فاضل کند و یک طرف  
 را حیض دهد و لیکن فاضل نه که همچنین پانزده شبانه روز بود که بعد از دمی حیض دارد و صورت مسئله  
 چنان بود از ده و بیست صاحب عادی دوم دید و سه ظهر و دوم و این پنج حیض نبود و اگر دوم  
 دید و سه ظهر و دوم سه اول حیض بود و اگر دوم دید و سه ظهر و سه دوم سه آخر حیض بود و اگر سه دوم دید  
 و سه ظهر و سه دوم بقول حسن زیاده رحمه الله سه اول حیض بود و ظاهر روایت آنست که هر سه حیض بود و هفت  
 مشایخ است که هر یکا که دو طرف دم بیند که یک طرف حیض را نشانید و یک طرف دیگر حیض را نشانید ابو زید کبیر  
 تقدی کند و هم را حیض دارد و بفرماید که دم از ده اندر گذارد و ابو سهل غزالی رحمه الله تقدی کند صورت  
 مسئله چنان بود که صاحب عادی می دم دید و سه ظهر دید و دوم و سه ظهر استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمه الله  
 هم از ابتدا و روز حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این ده روز را حیض دارد و از برائی اندک یکدم  
 است و سه ظهر و ظهر غالب است این زبان باز و دوم است و سه طرات هم طر غالب است اما روز دهم و بیست  
 این شش روز حیض بود و می تقدی کند و این چهار دیگر را باین شش برده را حیض دارد و ابو سهل  
 غزالی رحمه الله می دم و سه طر اول طرح کند و دوم و سه طر آخر را این پنج روز را یک و پنج روز  
 دیگر را از آغاز استمرار برده را حیض دارد و اگر دوم دید و سه طر می دم و طر استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمه الله اصل  
 خود را است میرود و ده روز حیض دارد و این نه دیگر روز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمه الله دوم  
 طر و یک دم این شش روز را حیض دارد و در ماه که حیض شش و پاک بیست و چهار دور دیگر  
 صاحب عادت کند در ده و بیست مبتدی ده دید و پانزده ظهر و یک دم و سه طر استمرار افتاد  
 ابو زید کبیر رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله ده و بیست شود اما این بار



است و در بعضی بود از برای آنکه بیستم دم است و ابتدا ایام سه روز نظر اجزاء بر طهر و اندازد و این  
 بار پشت و در بعضی دارد و بعد از آن محاسب عادت شود و در ده و بیست و هفت اصل را برگیرد و این  
 بقول مشایخ پنج زحمه الله بگیرد و بقول مشایخ سر قند بگیرد و صورت مسلخ جان بود که صاحب عادت  
 در مبادی طهر مختلف دید ولیکن همه درست و باز آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد و بر قول مشایخ  
 پنج زحمه الله همان دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کند و بقول مشایخ سر قندی رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد  
 بنا کند و ابو عثمان رحمة الله اول مرتین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم عذابی رحمة الله واسطه  
 را عدد را اعتبار دارد و صورت مسلخ جان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید  
 و هفده طهر چون دو بار شش دم دید بعضی بی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمة الله  
 شش و هفده میشود و بر قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمة الله شش و پانزده شود که این واسطه است  
 اما اگر مبتدی سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و هفده طهر و استمرار افتاد و اتفاق  
 بر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر سه دم دید و هفده طهر  
 و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده  
 شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمة الله چهار و شانزده شود که این واسطه است بنا بر حدیث رسول  
 علیه السلام قال النبی علیه الصلوٰة و السلام خیر الامور وسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها  
 میانه کار است مبتدی ده دم دید و چهار ده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادت ده و بیست شود  
 و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بچهل شد بالله  
 و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و صاحب عادت شود در نفاس چهل ده و پانزده  
 و اگر شانزده طهر دید و شانزده شود و اگر هفده طهر دید و هفده شود و اگر مرده طهر دید و خرده شود  
 و اگر نوزده طهر دید و نوزده شود و بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر  
 قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود بر قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمة الله ده و بیست و یک  
 شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود بر  
 قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمة الله بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد  
 ابراهیم را رحمة الله تعالی که تمامی تواند و در راه میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید  
 و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم  
 رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هفت طهر دید و دم مستمر شد

باتفاق ده و بیست و هشت شود چندی یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد ابوعلی دقان  
 رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایت ده و بیست شود و الله اعلم بالصواب  
 باب بیست و هشتم در بیان انتقال عاده انتقال عادت آن بود که صاحب  
 عادتی و مہا و طہر نامختلف دید ولیکن ہم درست و راست و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ  
 تعالیٰ ہم دم و طہر آخر را بگیرد و بدینہا بنا کند و شاخ بر قول محمد رحمۃ اللہ مسئلہ تخریج کردہ  
 اند باید کہ سہ دم و سہ طہر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند کہ اگر موافق اصل باشند این را مانند  
 باز سہ دم و طہر دیگر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود کہ عادتش منتقل  
 شدہ است بطریق بنا افزودن و آنچه در ایام یا بد حیض دارد و در استمرار عادتش همان کہ  
 بودہ است و اگر در ایام حیض چیزی نیاید اول استمرار حیض دارد بر همان عدد ولیکن طہرش  
 بود نہ بر آن عدد و اگر بار دیگر بچنین میند عادتش همان جعلی بود تا دوبار موافق نمیند بر خلاف اصل  
 عادت منتقل نشود صورت مسئلہ چنان بود کہ صاحب عاده ده و بیست این بار سی طہر دید و دم  
 و بار دیگر پانزده طہر و دم و بیست طہر و استمرار افتاد این بیت اوسط است و موافق اصل  
 این را بان ہمین جای سہ دم و سہ طہر دیگر را بگیرد چنانکہ پانزده طہر دید و دم و سی طہر و دم  
 و بیست طہر و استمرار افتادہ این بیت نیز اوسط است و موافق اصل معلوم آمد کہ عادتش منتقل  
 شدہ است پس بطریق سافرو دایم و چون سی روز طہر دید آن دہکانہ دم را طہر دیدہ است  
 و این دہکانہ دم کہ بعد از سی روز دیدہ است آن از طہری است و طہری دہ پیش ماند و سی پانزده  
 دید پنج از خانہ حیض طہر دیدہ حیض دی این پنج پیش ماند و سی دہ دید پنج از خانہ طہر  
 دم دیدہ بود طہری پانزده ماند و سی بیست دیدہ پنج از خانہ حیض را طہر دیدہ باشند  
 حیض و سی پنج ماند اول استمرار پنج و حیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود  
 در همان دہ و بیست اگر آن بیت طہر آخر را بیست پنج دید اول استمرار باجماع دہ روز  
 حیض بود طہرش چہ بود بقول ابو عثمان رحمۃ اللہ دہ و پانزده و بقول خواجہ محمد ابراہیم  
 ہمدانی رحمۃ اللہ بیست و پنج کہ این بیست پنج اوسط است کہ فرو و سوی سی است  
 و بر سوی پانزده اما اگر ہمین صاحب عاده سی طہر دید و دہ دم و پانزده طہر و دم و پانزده طہر  
 و دہ دم و چہل طہر و استمرار افتاد اول استمرار را دہ روز حیض بود باجماع عادتش چہ شود بقول ابو عثمان رحمۃ  
 اللہ دہ و پانزده شود و بقول خواجہ محمد ابراہیم ہمدانی رحمۃ اللہ دہ و سی شود و این سی اوسط است چہ پانزده و



و شازده شود اگر چهارم دید و شازده چهارم و دوم و دو چهارم است و از قول ابو یوسف رحمه الله چهار شازده شود  
 که وی ختم بر طهر دارد از آن حقیقه و محرم است و چهارم است و ششم بود که ایشان ختم بر طهر دارند از حقیقه  
 سه بست هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پنج نید و در دوم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پنج  
 نید و بعد از آن دم ششم شد ابو یوسف رحمه الله تعالی این دوازده روز سه و اول یک و حیض را در سه میانه زده  
 کند و محرم است تعالی این سه روز را بدل از حیض را در سه میانه زده کند و لیکن چون دوبار در ایام نیاید ابو یوسف رحمه  
 الله شود و در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله است که آنکه در میان زده روز طهر  
 هست و یکی یکا بدین عاده میکنند این چهار سه میانه زده میکنند این زده روز طهر درست است و لیکن بادم است از حقیقه  
 است و مرغی طهر فاسد بود و بجا نکرده فاسد نصبت عاده نشاید طهر فاسد نیز نصبت عاده را نشاید و اسلام فصل درین  
 شیخ و در شیخ حقیقت بود و در طهر بود و کجا پیش از ایام حقیقت بود ایام حقیقت نشود  
 ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمر از حیض دارد بهمان عاده و لیکن طهرش بر آن عاده و محرم است تعالی بدل از و لیکن چون  
 در ایام نیاید اگر که بدل اده باشد نماز ناقضا نماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف از صورت مسئله حیض بود که صاحب  
 عاده سه بست هفت یا زده طهر دیدی و دم و یکی طهر بخندین استمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه میانه زده شود و محرم است  
 بدل از این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز نماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید و از دوازده است دم طهر و دو  
 در شش طهر یک دوازده شود و ختم مضروب بر طهر ایام حقیقت شود و محرم است تعالی آنکه بدل از دوازده ناقضا نماید اگر خواهی  
 و در دوم معلوم شود و از دوازده است و دوری چهل و دو شود و دوم و چهارم است و از زبنت یک ضرب کن چهل و دو شود و ختم  
 مضروب طهر ایام حقیقت شود و اگر نماز دوازده طهر دید و دوم و یکی طهر بخندین استمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه میانه زده شود  
 و بقول عبد الله بن عمر بن الخطاب رحمه الله تعالی حیض و دو بست هفت کم ساعتی طهر و بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی چهارم است  
 شش شود و بقول محمد بن احمد رحمه الله تعالی پنج حیض و دو بست پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید و از دوازده است و دوم و یکی طهر است  
 و چهار ضرب کن دوازده شود و ختم مضروب طهر ایام دوازده است و لیکن ختم بر طهر ایام حقیقت نشود اگر خواهی تا ایام  
 دوم معلوم آید و از دوازده است و دوری چهل و دو شود و دوم و یکی طهر است سه و او چهارده ضرب کن چهل و دو شود و ختم  
 مضروب طهر ایام دوازده است و لیکن ختم بر طهر ایام حقیقت نشود چون دوبار در ایام نشسته محرم است آنکه بدل اده  
 باشد اصلالت کند و در راه شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی حیض و پاکی بست پنج شود و بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی  
 محرم است چهارم است شش شود و بقول عبد الله بن عمر بن الخطاب رحمه الله تعالی سه ساعتی حیض و دو بست هفت کم ساعتی یکی بود  
 و اگر بین صاحب عاده شازده طهر دیدی و دم و یکی طهر بخندین استمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه میانه زده شود و محرم است  
 سه روز را طهر بنی حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تا یک یا غایب نماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید و از دوازده است و دوم و یکی طهر و دو

ایشان ضرب کبی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید لیکن اینست ایام است حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید  
 براند باز دوم است و در سی چهل یک شود دوم و طهر دوم است و در رست یک ضرب کبی چهل و دو شود ختم مضروب بر  
 طهر آید و اینست ایام طهر است ایام حیض نشد چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله انرا بدل داده باشد اصالت کند و در  
 ماه شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله حیض سه و بیکی است هفت اگر شانزده طهر دید دوم و دو طهر و همچنین تمیز شد  
 بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و بقول محمد رحمه الله زعفرانی رحمه الله چهار و ساعی حیض بود و بخت شش  
 و کم ساعی یکی و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله پنج و حیض بود و بقول محمد رحمه الله شش و حیض بود و اگر ایام معلوم  
 آید زاده یازده است دوم و طهر چهار چهار در ضرب کبی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید و اینست ایام است ایام  
 حیض نشد و اگر خواهی دور دوم معلوم آید زاده است دوم و سی چهل یک شود دوم و طهر چهار است چهار راده  
 ضرب کبی چهل شش و بیکی باید بعد از آن معلوم آید که دو کانه دوم ازین دو یکی بدویش و نیم تا دور و شش  
 تمام شود اینجا یک و زماند و یک و ز حیض نشد چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی انرا که بدل داده باشد اصالت  
 کند و بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی دور و ده شود حیض شش و بیکی است چهار و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی  
 پنج و بخت دوم شود و بقول محمد رحمه الله غزالی چهار و ساعی حیض بود و بخت شش و کم ساعی یکی و بقول ابو یوسف رحمه الله سه و بیکی  
 صاحب ده بخت پنج طهر دید یک دم و یک طهر و همین مسمی شد بقول ابو یوسف رحمه الله بخت سه و بخت پنج شود و  
 بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی بخت سه و بخت هفت شود که بخت هفت طهر است ایام حیض شود اگر همین خطب عاده  
 است بخت طهر یک دم و بی طهر و همچنین مسمی شد بقول ابو یوسف رحمه الله بخت سه و بخت دهشت شود و بقول  
 محمد رحمه الله این سه روز حیض بود بطریق بدل ابو حنیفه رحمه الله نماز فرماید اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید از  
 دور دوم یک و ز گشته است دوم و طهر دوم است دور و یا زده ضرب کبی سی شود و مار است نه می آید ایام  
 حیض نشد چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی انرا که بدل داده باشد اصالت کند و بقول ابو حنیفه رحمه الله  
 رحمه الله تعالی دور و ده شود حیض سه و بیکی است هفت و اگر بخت نه طهر دید یک دم و یک طهر و همچنین  
 مسمی شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و بخت نه شود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز حیض بود بطریق بدل ابو حنیفه  
 رحمه الله تمام دور و نماز فرماید و اگر خواهی تا ایام دور دوم معلوم آید از دور دوم دور ز گشته باشد دوم و طهر دو  
 است دور و یا چهاره ضرب کبی بخت دهشت شود و دور دوم ایام حیض شد و بقول ابو حنیفه رحمه الله محمد رحمه الله دور و ده  
 حیض سه و بیکی همان بخت هفت و لیکن محمد رحمه الله تعالی انرا که بدل داده باشد از آن رجوع نکند شیخ الاسلام  
 برین الحدیث گفته است که عاده جواب آن و آیه باید گفت که بر نان اسنان نشو و نما و عبادان نشو و نما و کینه شستن جواب آن  
 رد است باید گفت که اگر از زنا و فاحشه عاده است و اگر از زنا و فاحشه عاده است و اگر از زنا و فاحشه عاده است

هر کجا که فساد پیش آید ایام بود تمامت پاک می نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض ابتدا اتفاق همان حیض بود و اگر حیض نشاید  
 ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و مردم و طهر پیش می کشند و محمد رحمه الله تعالی طهرت و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز  
 فرماید صورت مسکین حیوان و که حصا عاوده و دست یازده دم دید و یازده طهر میدوید و استمرار افتاد اول استمرار چهار روز نماز گذارد  
 و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر نهمه دید و در روز نماز گذارد و اگر نهمه دید یک روز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک  
 بار نوزده دست شود و در محل است اول استمرار روز حیض بود و اگر دست یازده روز حیض بود و اگر دست یک دید و دست نوزده حیض بود  
 و اگر دست نوزده دید سه روز حیض بود و اگر دست نهمه دید یک روز حیض بود و اگر دست یک دید و دست نهمه دید یک روز حیض بود  
 و در حیض نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و مردم و طهر پیش می کشند و محمد رحمه الله تعالی طهرت و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز  
 صح این روز در نماز گذاردن فرماید صاحب عاوده و دست چهار روز دید و یک دم و دوازده طهر استمرار افتاد این دوازده  
 پنج طهرش تمام طهرش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از او دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله  
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را بیند و دید چون از نهمه پنج طهرش تمام ایام هشت روز  
 ماند که از او دیده است اینجا و در روز ماند و در حیض نشاید بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله  
 طرح و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تمام این روز در نماز گذاردن فرماید صاحب عاوده و دست چهار طهر دید و یازده دم  
 و یازده طهر استمرار افتاد این یازده طهرش تمام شود و در ایام پنج روز ماند این پنج روز اتفاق حیض بود  
 بقول ابو یوسف رحمه الله عاوده یازده شود و این را که ابو یوسف رحمه الله حیض از ابو حنیفه و محمد رحمه الله تعالی نماز فرماید  
 ده دست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام پنج روز آخر حیض میدارد از چه معنی است که ده و یازده میکند  
 پنج دم است با دم استیاضه نهمه است و اینجا که طهرش فاسد نصب عاوده را نشاید دم فاسد نیز نصب عاوده را نشاید  
 صاحب عاوده و دست یازده دم دید و یازده طهر نه دم و نوزده طهر استمرار افتاد و در آیه کتاب نیست که نه و  
 نوزده شود بخلاف آنکه چند یازده دید و یازده طهر استمرار افتاد یا بجز آن نشود چنانکه دید و یازده طهر استمرار افتاد  
 ابو علی دقان رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت نیست که ده دست شود اما اینجا و  
 نوزده میشود از برای آنکه این نهمه است در میان دو طهر اول فاسد است نصب عاوده را نشاید که یک روز یا  
 دم استیاضه نماز گذارد است اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله اول استمرار نهمه روز  
 نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاوده شود و در ده دست و بر قول ابو یوسف رحمه الله نه و نوزده  
 شود و اگر آن نوزده طهر آخر چهار ده دید آن چهار روز که ماقبل مانده است با اتفاق نقصا کند  
 و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز دست و بر قول ابو یوسف رحمه الله  
 ایام حیض شود و اگر آن غسل احتیاطی نماید و ده بود ابو یوسف رحمه الله بر سر چهار ده

غسل فرماید و ازین چهارده پنج روز بیايش برود و نه روز نماز قضا فرماید و اول استمراریان زده روز دیگر  
 نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود و ده دست با اتفاق صاحب عاده ده دست چهارده ظهر دید  
 و ششتم و چهارده ظهر استمراریان ازین ششتم ششش ظهر ششم ظهرش تمام شود و در ایام دو  
 روز ماند و در روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهارت سازد و تمامت پنجاه روز  
 نماز گذارد و صاحب عاده شود و در همان ده دست و ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض از و اگر آن احبناطی  
 نیاده باشد بر هر چهارده غسل فرماید و ازین چهارده شش بیايش و نه شش روز نماز قضا فرماید و اول  
 استمراریان چهارده روز نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود و در همان ده دست با اتفاق صاحب عاده ده دست  
 چهارده ظهر دید و ششتم و پانزده ظهر استمراریان بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهارت سازد و پنجاه روز  
 نماز گذارد و صاحب عاده شود و در همان ده دست و ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمراریان و حیض از بعد  
 از آن صاحب عاده کند در همان ده دست صاحب عاده ده دست و پانزده ظهر دید و دوم و سیزده ظهر استمراریان  
 افتاد و ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین سیزده شش روز بیايش و در روز و در روز حیض از و اول استمراریان روز  
 نماز فرماید و صاحب عاده کند و در ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامت  
 یابی نماز فرماید اگر آن سیزده آخر را پانزده دید و ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر آن دم ظهر بشن بنا کند  
 بر ده دست و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تمامت یابی نماز فرماید اشکال آنکه ابو یوسف رحمه الله  
 تعالی یکبار که بر خلاف عاده می بیند عاده کند و پانزده ظهر درست است از چه معنی است که ده دست میکنند این پانزده  
 ظهر درست است لیکن با دم سستی ضده منجبه است که در میان دو روز بدم فاسد نماز گذارده است پس این ظهر فاسد  
 بود و ظهر فاسد نصب عاده را نشاید که بعد از ایام حیض بود و ظهر اول بعد از ایام حیض است و لیکن در میان دو  
 روز بدم فاسد نماز گذارده است لاجرم آن ظهر فاسد بود و نصب عاده را نشاید و از ظهر دیگر نژده روز  
 باقی مانده بود و اگر آن نژده راده دم دید و پانزده ظهر استمراریان و این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود  
 از نژده ده بر وی شش ماند چون پانزده ظهر دید بوقت روز ایام حیض را ظهر دیده باشد و انجامه روز مانده آن سه  
 روز با اتفاق حیض بود عاده می شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله  
 ده دست شود اگر پانزده آخر را شش نژده دید چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله از آنکه بدل داد  
 بود اصلت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده دست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده شش نژده  
 شود و اما اگر آن شش نژده آخر را بست دید اکنون صاحب عاده شود و ده دست با اتفاق و  
 بقول ابو یوسف رحمه الله این بست آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله ان بست اول را

که اگر این بست اخرا اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عاده میکرده باشد و بقول ایشان یکبار که بر  
 خلاف عاده شده عاده منتقل نشود صاحب عاده دلبست دوازده دم دید و پانزده ظهر و استمرار افتاد اول چهار  
 سه و نه نماز گذارد و اگر دوازده دم دید و نه ظهر و استمرار افتاد و باین برده بست شود دم در محل بست  
 اول استمرارده روز حیض بود اگر سیزده دم دید و بست سه ظهر و استمرار افتاد و سیزده دلبست سه سی و شش شود  
 اول استمرار چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست چهار ظهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز  
 حیض شود و اگر چهارده دم دید و بست چهار ظهر سی و هشت شود و در روز ماند و در روز حیض را نشاید ابو یوسف  
 رحمه الله تعالی استیفاء کند و بر وجه پیشین بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طریقه و جر کند ابو حنیفه رحمه الله تعالی  
 تمامت یکی نماز فرمایند صاحب عاده پنج دلبست پیش از ایام کی دید و یکی ظهر و تحمیل ستر شد دم و ظهر و  
 است و در ادراک پنج صرب کنی او شود و ختم مضروب بر ظهر کند نه روز حیض بود و اشکال آید که یکروز پیش از ایام است  
 چرا نه روز حیض میشود و برای آنکه آنچه پیش از ایام دیده است ناقص است و آنچه در ایام دیده است کامل  
 ناقص آنچه خویش کند و آنچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جای بود که دم برده قرار گیرد و ظهر و بست  
 بیند اما اگر دم ازده اندر گذرد یا ظهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی هم از ابتدا پنج و نه شود و دم  
 بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی این بار سه روز حیض بود بدان سبب که ابتدا و انتها هر دو ظهر و اندر بعد از آن  
 صاحب عاده کننده در همان بست و پنج و اندر علم فضل در میان و اقامت صاحب عاده نه روز  
 پیش از ایام گیر و دم دید بنشیند اگر دم برده قرار گیرد و ظهری درست بیند برده حیض بود و اگر دم ازده اندر  
 گذرد یا بعد از آن ظهر فاسد شود بقول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه  
 الله ایام حیض بود و صاحب عاده هشت پیش از ایام دور و دم دید بنشیند اتفاق صاحب عاده هشت پیش  
 از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله بنشیند و بقول ابو حنیفه رحمه الله نه نشیند اما اینکه قابل  
 دیده است اگر ما بعد بیند اجماع بنشیند ستر طر آنکه دم ازده اندر گذرد و ظهر درست بیند اما اگر دم ازده  
 اندر گذرد یا ظهر فاسد شود و کنیم بعد از آن که اصل درین باب است که در حیض او و ظهر درست شرط است کی باقی  
 دیگر ما بعد صاحب عاده نه پیش از ایام گیر و تیرگی دید بقول ابو یوسف رحمه الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه  
 الله نه نشیند اگر صاحب عاده هشت پیش از ایام دور و تیرگی دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد  
 رحمه الله نشیند اگر صاحب عاده هفت پیش از ایام سه روز تیرگی دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله نه نشیند  
 بقول محمد رحمه الله نه نشیند آنچه قابل دیده است اگر ما بعد بیند اتفاق نشیند اینجا جای بود که دم برده قرار گیرد و ظهر و بست  
 بیند اما اگر دم ازده اندر گذرد یا ظهر فاسد شود و کنیم بعد از آن که در حیض او و ظهر درست شرط است کی باقی



ده و بست پانزده ظهر دیده و دم و پانزده ظهر استمر از افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود پنجا که دم را دو بار  
 بر خلاف عاده بنده عاده منتقل شود و چون ظهر را دو بار بر خلاف عاده بنده عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته  
 اند که این بنده عادت را بست از برای آنکه دم را یکبار بر خلاف عاده دیده است یکبار بر خلاف عاده بنده عاده منتقل  
 نشود اما صحیح است که صاحب عاده ده و پانزده شود قیاس ابو حنیفه رحمه الله اگر صاحب عاده پنج و بست پانزده ظهر  
 دیده و دم و بست ظهر استمر از افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله روزیام حیض بود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده  
 روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست  
 شود و اگر سنده ظهر دیده و بست دم و بست ظهر استمر از افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله پنج روزیام حیض بود و بقول ابو  
 یوسف رحمه الله هشت روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله هشت و بست شود و بقول ابو  
 حنیفه رحمه الله پنج و بست شود اما اگر ترده ظهر دیده و بست دم و بست ظهر استمر از افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله  
 با اتفاق عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه الله همان پنج و بست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت و بست  
 و اگر بست ظهر دیده و دم و پانزده ظهر استمر از افتاد ده روز با اتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه  
 الله همان پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست ظهر دیده و دم و بست ظهر استمر از  
 افتاد این ده روز با اتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و محمد رحمه الله طریقه و جری کند  
 و ابو حنیفه رحمه الله تمامت ظهر نماز فرماید و الله اعلم باب سی ام در بیان نقصان دم و ظهر این بساعت معلوم است  
 و شبانه روز بست چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یک ساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر  
 آمدن آفتاب و یک ساعت از وقت فرو رفتن آفتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن است از روز بست این  
 اعتبار است چنانکه یاد کردیم و تجربه کند هر کسی بداند چقدر که ویران میرود و اگر فقیه خواهد تا ساعتهای دیگر را تجربه معلوم  
 کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت میسوزند چندان که از آن خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین  
 سکر کرده میشود ساعتهای دیگر را همین تجربه ببرد و روز و بر قول بخواند این است ای روز از وقت بر آمدن آفتاب است  
 اما این قول ما خود نیست صحیح نیست که گفته شده است اول روز وقتی که روز پانزده ساعت است و شبانه ساعت  
 روزی را مقارن سپیده دم و پدید آمدن روز هم مقارن بر آمدن آفتاب هم منقطع شد حیض می باشد شبانه روز بود و  
 یک ساعت دیگر روز بست یک مقارن سپیده دم باز آمد ظهری بست شبانه روز باشد که یک ساعت و اگر در شب انکاهی  
 که بست یک مقارن فرو رفتن آفتاب هم باز آمد ظهری نوزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض می باشد شبانه روز  
 و یک ساعت کرد و روزی بست شبانه روز بود و پانزده ساعت و این ساعت بدانچه که گفته اند تا اگر  
 صاحب آفتاب را دم ستر شود بدین اصل بنا کند اگر در وقتی که روز پانزده ساعت بود و شبانه

ساعت زنی را مقارن فرود رفتن آفتاب دم پیدار آمد روز دهم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض  
 و میانه شبانه روز بود و ده ساعت روز دهم مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفت شبانه  
 بود اگر مقارن پسیده دم باز آمد طهر وی هفت شبانه روز کم ساعتی بود و اگر شبانه نگاه هفتم مقارن فرود رفتن  
 آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانه روز بود و ده ساعت  
 و درش در بیست و شش شبانه روز بود و الله اعلم باب سی یکم در بیان نورس اگر چه ساله  
 دم بنیده با اتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بنیده ظاهر روایت حیض نبود ابو نعیر محمد بن سلام البغلی  
 گفته است که چون کی سبی بی علی بود حیض بود چون بعد و حیض برسد اگر چه ساله دم بنیده بعضی مشتاق  
 گفته اند که حیض بود که چون بعد و حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزند از ناز و نیاز بیرون  
 هفت ساله شود چون هفت ساله را ناز فرمود و لیل میکند بچرخ و اگر شش ساله دم بنیده بعضی مشتاق گفته اند که  
 قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بنیده بشیر بن غیاث از ابو حنیفه رحمه الله بن عبد بن ابی اسود نقل میکند  
 که نشیند از برای آنکه باکی بیقین است حیض شک و شک ناز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص  
 و محمد سلام البغلی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که بنشیند که اگر بعد حیض برسد حیض بود و بر جای ناز نیست  
 و اگر بعد حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده ناز نیست وی پیر و حال پابنده ناز نیست حکایت  
 خواجه ابو مطیع البغلی رحمه الله که از یکی دختر بود در نه سالگی باله شد و بر انشوی داوندی شش ماه را دختر می آورد  
 و این دختر نیز در نه سالگی باله شده و بر انشوی داوندی شش ماه را فرزند آورد و نوزده سال بود که  
 شد و بیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه را فضیحت کردی که نوزده سالگی به شدی اگر نورس است  
 دم دید و سه شبانه روز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانه روز و ساعتی حیض بود و شکال پدید  
 قول محمد بن ح که آنچه در ایام غالب آید از اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چه حیض میدارد و جواب از وی است  
 که بچنین که سه شبانه روز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانه روز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم  
 دید و سه شبانه روز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانه روز طهر ساعتی دم  
 بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمه الله حیض بود اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز  
 کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانه روز طهر سس دم بر قول ابو حنیفه  
 و محمد رحمه الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمه الله حیض بود اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز طهر ربعی دم  
 بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود و بر قول ابو یوسف رحمه الله حیض بود نورس روز نخست وقت برآمد  
 آفتاب دم دید و در چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و در هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و در

بعد از آمدن آفتاب دم دید حیض وی نه تا نوزده بود و آن باینها که در روز دیده است **فصل در**  
**بیان ضرب ابو یوسف رحمه الله و بیست میکند و محمد رحمه الله بل د و ابو حنیفه رحمه الله و**  
صورت مسدود چنان بود که عذیه کی دم وی یکی طهر دید و همچنین ستر شد دم و طهر دوست دورا دهی ضرب  
کن ده شود ختم مضروب بر طهر آید هم از اول نه روز حیض بود اگر خواهی تا دور دم معلوم آید دم طهر  
دوست دورا دوازده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آید ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن  
صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه رحمه الله در نوزده و بیست و بقول ابو یوسف رحمه الله در بیست شود  
و اگر دوم دید و یکی طهر و همچنین ستر شد دم و طهر سه است سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر  
آمد و عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور دم معلوم آید دم و طهر سه است سه را  
در ده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آید و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده  
و بیست اتفاق اگر دوم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر و همچنین ستر شد دم و طهر چهار است چهار را در دو ضرب  
کنی بیست شود ختم مضروب بر طهر آید و لیکن ختم عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور  
دوم معلوم آید دم و طهر چهار است چهار را در بیست ضرب کنی و دم سی و دو شود ابتدای ایام دور و طهر آید  
و ختم مضروب نیز دور و طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر  
چهار است چهار را در دوازده ضرب کنی شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت  
شود یک روز حیض وی ده و یک دوشش و بعد و حال یکی بیست و دو و اگر سه دم دید و یک طهر و سه دم  
و سه طهر و همچنین ستر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج  
ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آید ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه  
و محمد رحمه الله که در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمه الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر  
و سه دم و چهار طهر و همچنین ستر شد ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر  
هفت است هفت را در چهار ضرب کنی و بیست و هشت شود آید باز سه گانه دم از سه دو بد و شش و تم و دورا  
تمام شود و ماه دوم بیست روز حیض بود اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت در نه  
کنی شصت و سه شود و ماه سیوم سه روز حیض بود اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود و دم و طهر هفت است  
هفت را در سیزده ضرب کنی نو و یک شود و ماه چهارم نه روز حیض بود اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم  
و طهر هفت است هفت را در هشت ضرب کنی صد و نوزده شود و ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن چنانکه ماه  
چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه شود



و ایست بر قول مالک رحمه الله انست که در بعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله لقا کثرش یک  
 شبانه روز است و بیشترش شصت شبانه روز و بقول علماء مارجهیم الله بیشترش چهل روز است بنا بران اصل است  
 که نفاس قایم مقام چهار حیض است چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانه روز است پس بیشتر  
 نفاس شصت شبانه روز بود و بیشتر حیض بقول علماء مارجهیم الله ده شبانه روز است و بیشتر نفاس چهل شبانه روز  
 بود و کثرش آنچه بنید و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که  
 نفاس بنشیند چهل سحیده و دیگر روایت میکند عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است  
 که نفاس ناز نگذارد و در چهل سحیده دم از او چهل شبانه روز است و از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است  
 که کثرش نفاس پانزده شبانه روز است اشکال آنکه نفاس قایم مقام چهار حیض است و کثرش حیض بقول علماء  
 مارجهیم الله شصت شبانه روز است پس کثرش نفاس بالستی که در پانزده شبانه روز بودی از ابو یوسف رحمه الله دو  
 و چهارست یکی و چهار است که بیشتری حیض بقول علماء مارجهیم الله ده شبانه روز است و یکی کثرش نفاس پانزده  
 شبانه روز دارد و فاضل شود و فرقی بود در میان حیض و نفاس و چه دیگر آنست که کثرش حیض بقول ابو یوسف  
 رحمه الله ده شبانه روز است که ربعی و چهار ربعی یک روز بود پس کثرش نفاس پانزده شبانه روز است و اگر حامله در  
 ایام آنش دید بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء مارجهیم الله حیض نبود و مفسد بود اگر حمل شک  
 است اکنون بنشیند اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن ناز را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت  
 پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود آن آرایش را حکم حیض است اگر در ایام حیض  
 بود حیض بود اگر بعد از ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول  
 ابو یوسف رحمه الله دو حیض بود اگر دم ستر شد این دم و طهر آخر را بگیرد یعنی پیش از چهل و نیم بخا  
 استیفاء کند حیض همان که بوده و طهر همان که دیده است عاده کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نصب عادت را  
 نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه را که در هر نفاس که در هر جا که چهل شبانه روز باکی بنید وی  
 فاضل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پانزده شبانه روز باکی بنید فاضل کند و اول را  
 نفاس دارند و آخر را حیض بنید و فرزند آورد و دم ستر شد بقول شافعی رحمه الله یک شبانه روز نفاس بود  
 و پانزده باکی و پانزده حیض و هر قول شافعی رحمه الله آنست که در کثرش نفاس را یقین است و در بیشترش  
 و هر کجا که شک با یقین جمع آید هر شک را غلبه کند شک را بیاورد و یقین باید گرفت که در شریعت با  
 حکم ثابت نشود اما علماء مارجهیم الله گفته اند که چون دم از چهل در گذشت آن شک فایده یقین شد که چهل نفاس  
 بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت نشود و نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد

پنجم دم دید چهارده طهر و ده ستر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده طهر و دم ستر  
 شد بقول ابوحنیفه جلیل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد رحمتهم الله پنج اول نفاس  
 بود و پانزده طهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده طهر و ستر افتاد بقول ابوحنیفه رحمه الله  
 بیست و پنج نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر  
 و پنج حیض و اگر پانزده آخر چهارده دید بقول ابوحنیفه رحمه الله جلیل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض  
 و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاک و ازین چهارده طهر پنج را بان پنج دم ده و حیض  
 و اگر آن غسل احتیاط نیارده باشد بر سر چهارده غسل آورد و ازین چهارده پنج با مناسبت دم  
 و نه روز نماز قضا فرمایم و در اول ستر اشش روز نماز فرمایم بعد از آن صاحب عادت شود در ده  
 و پانزده و بقول محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اول ستر آن یک روز نماز  
 گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و ساعی دم دید و جلیل کم دو ساعی  
 طهر و ساعی دم بقول ابوحنیفه رحمه الله جلیل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله آن یک عت  
 نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید  
 و ده طهر و ده دم دید و جلیل نفاس بود اما اگر دم از جلیل در گذشت یا بعد از آن سوی طهر فاسد شود  
 از ابوحنیفه رحمه الله دو روایت است یک روایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمه الله گرفته است  
 که دوی ختم بر طهر و اندارد و دیگر روایت آنست که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمه الله گرفته است  
 که دوی ختم بر طهر و اندارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابوحنیفه رحمه الله و ابو یوسف و محمد رحمه الله نفاس از وقت  
 آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمه الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عادتش از وقت آمدن فرزند  
 دوم گذرد و با اتفاق و اگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود و اگر زنی از فرزند در بطن بیاورد و پاره  
 باره می آید بیشتر نیاید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد رحم الا شرمی بیند نفاس  
 بود اما اگر از راه دبر آلاش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پریر کند و کرد فراش نکرد و وقت  
 نماز باخرا آمد و زنی فرزند دید آید روایت میکند خواجه ابو بکر سعید بن ابی از نصیر بن یحیی از  
 محمد رحمه الله که مخاکی کنند و دیگری در آن مخاک بنهند و سران فرزند در آن و یکی  
 نهند و بر اطهارت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد و نیم دهندش تا در آن وقت  
 آن نماز بگذارد و با ایاء و اگر در آن حالت نماز را ترک کند و برخود بنشیند بعضی گفته  
 اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و فتوی برین است و اگر برزخ باشد

و نگه دارد و مومن بود و عاصیه پس معلوم شد که مجوز پیدا شدن هر حکم نفاس ندارد و نماز را مانند امکان  
 نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزند می آورد و بعد از آن پنج نیم ماه فرزند دیگر آورد و مارا  
 معلوم آمد که پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز باکی اگر روز نخستین ماه رمضان  
 اندکی پایی دید و غسل آورد و نماز ناکند و روز دوازدهم پانزده اول را قضا روز نهم بر وی بود و پانزده  
 آخر را قضا نماز نهم بر وی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را بیسبی از سبب غسل آورده پانزده اول را  
 قضا روز نهم بر وی بود اما نماز ثانی و پانزدهم آخر را روز نهم نماز نهم بر وی بود و اگر غسل نیاورد و نماز ناکند  
 و روز نهم داشت کل ماه رمضان را روز نهم بر وی بود و پانزدهم آخر را نماز نهم بر وی بود و این **فصل**  
**در بیان اخبار رزنی فقیه را خبر داد که سه بار ده و پانزده دیده ام و دم ستر شده**  
 است و پیش ازین هم با طهر مختلف دیدم و لیکن هم درست دیده ام صاحب عاده شود و ده  
 و پانزده با تقاضا و اگر خبر داد که پیش ازین با دم استیاضه نماز گذارده ام خوابه ام حسام شهید بعد  
 گفته که در بعضی خوابه ام علی پر دوی رحمة الله تعالی آورده است که اگر بچنین ده و پانزده دم دیده باشد  
 و در وی در میت و پنج شود حکما گویم که سی و سه روز با دم استیاضه نماز گذارده بود چون از سی و سه روز  
 یک دور بر وی هشت روز ماند از پانزده طهر هفت بر آن هشت نهم پانزده شود آنجا هشت روز ماند  
 و دم هفت بر آن هشت نهم باز پانزده شود آنجا حیض وی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بر آن سه نهم  
 ده شود طهر وی هفت روز ماند ده دم هفت بر آن هشت نهم پانزده شود نیز از حیض وی سه بار روز ماند  
 از طهر آخرین هفت بر آن سه نهم ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمر و هفت روز نماز گذار  
 خوابه ام حسام شهید رحمة الله گفته است که بعد از آن ضاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر بچنین  
 ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهرش هم سه روز ماند و سه روز حیض امیثاید و اینست  
 که هر یک از ضاله و دم هشت اضالی دمی بیند در میان و طهر درست و دم و طهر آخر نصب عادت را بنیاید طهر اول  
 شک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استیاضه اگر بعد از دم استیاضه بود نصب عادت را بنیاید و اگر  
 بعد از دم حیض بود نصب عادت را بنیاید اما طهر آخر با تقاضا است که بعد از دم حیض است نصب عادت  
 را بنیاید و این مسئله مشکل است مسئله تاریخ سال بر پانصد و هفتاد و هشت است زنی را  
 روز نخستین ماه رمضان دم پیدا کرد و روز چهارم دم ستر شد و وی صاحب عاده ده و میت  
 است سال پانصد و هشتاد و یک و روز دهم در نخستین ماه ربیع الآخر نزدیک فقیه آمد و گفت  
 که مرا خبر ده که من در حیضم یا در یابی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را بجا

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و اینها را در روز کند و روز را با حقیقت کند و نقصان برود و کلان  
 کرد و اجابت سحره بیرون آید و معلوم شود از آن تاریخ تا این مدت و وقت که خبر داده است سی و یک ماه است  
 سی و یک را درسی ضرب کنی بمقصود سی شود و یکروز ماه رجب الاخر بمقصود سی و یک شود و پانزده روز نقصان  
 ماه برود و بمقصود و شش افزوده روز نماید و با حقیقتهای باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز  
 چهارشنبه است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است بمقصود و ده روز چهارشنبه را است  
 میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن شدن روز دوشنبه و  
 این مقدار شش روز نیست بمقصود و شانزده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز کم آمده است  
 بمقصود و روز و رانیشت را است میرود و ده روز نقصان بمقصود و ده روز شود و امر و یک خبر داده است  
 شش است از یکای وی و اگر همین صاحب عادت خبر میداد که سن درین میان مدت است و در  
 دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سال برانقص و شش  
 روز از نخستین ماه رمضان روز آید ابتدای ظهر من بوده است این مقدار نیست و چهار ماه است  
 و نیست و چهار را درسی ضرب کنی بمقصود نیست شود ما را بمقتضای باید و سه روز چه پدید آمدن دم روز  
 چهارشنبه بود و است و ابتدای ظهر روز آید و این مدت سه روز است بمقصود و هفت روز چهارشنبه  
 راست میرود و آن سه روز بمقصود و ده روز شود پس معلوم آید که ده روز کم آمده است ششصد  
 و نود و روز و راست میرود و ده و هجیض برده بمقصود و ده روز نماید از ظهر وی چون نیست  
 دیده است و هنگامه حیض را ظهر دیده باشد ابو یوسف رحمه الله استیفاء کند و اول استمرار ده روز  
 حیض دارد و بر دم و ظهر پیشین بنماید و ابو حنیفه و محمد و محمد بن احمد اول استمرار نیست روز نماز فراید  
 و صاحب عادت کند در همان ده و نیست زنی نیست حیض وی ده شبانه روز کم سه ساعت و ظهر وی  
 پانزده شبانه روز ده ساعت و ده و روی و ظهر وی و در نیست و پنج شبانه روز شود و هفت ساعت  
 بسال یا نصف و شش و روز نخستین ماه رمضان روز آید و بر دم پدید آمد و مستقر شد سال  
 برانقص و شش و یک روز نخستین ماه رجب الاخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بلکه که من در  
 حیض ام یا در پاک از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت ماه است هفت را درسی ضرب کنی و دو  
 و ده شود و یکروز ماه رجب الاخر و نیست و یازده شود ما را بمقتضای باید و چهار روز چه پدید  
 آمدن دم روز آید نیست و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است و نیست  
 و چهار روز چهارشنبه را است میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آید بوده است و خبر دادن



زن روز دوشنبه دین مقدار روز است و بیست و هفت روز شود پس معلوم آید که چهار روز  
کم آمده است و دو بیست و دو روز و بیست ساعت دورایش راست میرود چهارشنبه نیز روز  
و شنبه از ساعت مازاد حیض دی روز یکشنبه بیستم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز بگذرد و وقت  
غسل وی آید و این جای بود که حیض و پاک را یاد دارد اما اگر حیض و پاک را یاد ندارد و هیچ نداند که  
ضابطه بود و وضاعت شاید ولیکن نشاید قربان اگر درین میان ده روز پاک یا بد قبول ابو حنیفه  
و محمد رحمهم الله قربان شاید و قبول ابو حنیفه رحمه الله شاید که وی ختم بر طهر وادارد ولیکن بیان ختم  
بر طهر وادارد و اگر یاد نکرده روز طهر دید اجماع قربان شاید که درین از سه وجه خالی نیست یا میداند که در  
شنبه روزی چه وقت غسل آورده است یا تنگ در میان آن دو نماز است یا چنانچه میداند آنجا که میداند که در روز  
چه وقت غسل آورده است بر روز همان وقت غسل آید و از عبده بیرون آید و در شنبه روزی که غسل بدارد  
و این طایفه را قاضی بقال الدین حاکم رحمه الله گفته است و اگر تنگ در میان دو نماز است چنانچه پیشین زمان دیگر  
نماز پیشین را تا نیک کند جذائی که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت تنگی بخند غسل آید و نماز پیشین گذارد  
و نماز دیگر را بر همین قیاس کند و در شنبه روزی که غسل بدارد ببنده بود و اگر پنج نیت از نمازها نام اصل خمس می باشد  
گفته است که در شنبه روزی که غسل آید در وقت نمازی یک غسل آید و از عبده بیرون آید و در جعفر بن محمد امام است  
بنزد وی از ابو یوسف و از سهل غزالی رحمه الله و ایت است که بر پنج نماز غسل آید و ولیکن در آن غسل دوم  
نماز اول را گذارد و دست باز نگذارد که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاک افتاده باشد پس غسل جعفر  
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارد و آن پس آن نماز را باز قضا کند و نماز قضا با یک غسل چنانکه گذارد  
روا بود ولیکن چون ده روز نماز را قضا کند در آن ده روز دیگر این نماز نام را باز قضا کند و بر سه سجده  
تکلیف که در آن ده آن آورده بود همه را باز از آنکه اندین دو ده یکی ده پاک و وی بود و برای آنکه  
نماز با یقین بر وی است و تنگ است که وی در پاک است یا بی و بر طواف کعبه که در آن ده آورده است  
درین ده باز از نماز فریضها وقتی باز نگذارد و برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود یا در  
پاک اگر در پاک بود و نماز شش روا بود و اگر در حیض بود بر طایض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و بیست  
و قراة چند خواند بقول ابو حنیفه رحمه الله یک آیه خواند بسجده بود و خواه در آن خواه کوتاه و بقول ابو یوسف  
و محمد رحمهم الله یک آیه خواند یا سه آیه کوتاه بسجده بود اما خواه امام زاد فریضه رحمه الله گفته است که نماز خواند  
نماز شش روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حلیف دارد **فصل سیوم در بیان**  
**ضالّه ضاله ایست که حیض وی سه شنبه روز بود و ماه رمضان بودی میداند که در وی کار است**

و لیکن نمیدانند که حیض اول ماه است یا میان دو یا آخر دو و هم مستحب است که کل ماه رمضان روزه دارد  
 و از ماه شوال شش روز بیست و نه روزه دارد از عید بیرون آید این جای بود که حیض و  
 شب شنباز روز بود اگر چهار شنباز روز بود هشت روز روزه دارد اگر پنج شنباز روز بود ده روز روزه  
 دارد و اگر ده شنباز روز بود بیست و نه روزه دارد از عید بیرون آید فقیه ابو جعفر رو گفته است  
 که اینجایی بود که حیض از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال  
 بیست و نه روز روزه دارد از عید بیرون آید و اگر شنباز روز چهار تمام شود بیست و نه روز بیست و نه  
 ماه شوال روزه دارد و اگر چهار یا شنباز روزی در پنج تمام شود بیست و نه روز بیست و نه روزه دارد  
 و اگر صاحب عاده ده بود وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و نه روز بیست و نه روزه دارد  
 از عید بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آید و اگر پنج شنباز روز حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل  
 طهر یا نذر شنباز روز است و اکثر حیض ده شنباز روز حکما گوئیم اول ماه ده روز ناز و آمد و پانزده روز  
 ر و آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا یا نذر ده روز بروی آمد محمد حسن رحمه الله گفته است که چون  
 بیست و نه ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست و نه روزه دارد از عید بیرون آید اینجایی  
 بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان  
 بیست و نه ماه رمضان روزه دارد و پانزده ر و آمد و پنج ناز و آمد یا نذر ده ناز و آمد کل ماه رمضان  
 روزه داشت قضا یا نذر ده روز بروی بود ابتدا ماه شوال طهر وی بیست و نه روزه از ماه شوال روزه  
 داشت چهار ر و آمد و یکی ناز و آمد برای آنکه روز عید روزه ر و آمد و باز آمد ده ناز و آمد است  
 و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یک روز بروی است یک روز دیگر روزه دارد از عید بیرون  
 آید اینجایی بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما گوئیم که اول ماه  
 رمضان یازده روز روزه ناز و آمد و چهار ر و آمد یا نذر ده ناز و آمد کل ماه رمضان روزه داشت  
 قضا یا نذر ده روز بروی بود بیست و نه روزه از ماه شوال روزه داشت چهار ر و آمد و شش ناز و  
 آمد باز آمد یا نذر ده ناز و آمد روز روزه داشت قضا و روزه دیگر بروی بود تا سی و سه روزه  
 شود تا بیست و نه از عید بیرون آید اینجایی بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز  
 از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست و نه روزه از اول ماه روزه داشت چهار ر و  
 آمد و شش ناز و آمد و یا نذر ده ناز و آمد کل ماه رمضان روزه داشت و قضا یا نذر ده روز بروی  
 بود از ماه شوال یا نذر ده روز روزه داشت چهار ر و آمد یکی ناز و آمد باز آمد یا نذر ده ناز و آمد

و شش شود و روز نهم بیست و شش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا و روزی بود  
 و روز دیگر روزه در تابست و هشت روز شود و در جمعه بیرون آید اینجا بود که پیوسته ماه  
 رمضان روزه دارد اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد و سی و هشت روزه دارد و در جمعه  
 بیرون آید از برای آنکه یازده اول نارد و آید باز چهار روزه و آید باز یازده نارد و سی و شش روز  
 روزه داشت و قضا و روزی بود و روز دیگر روزه دارد و جمعه بیرون آید و اگر  
 قضا و روزی در راه ذوالحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریعی نارد و آید چهل و دو روز روزه دارد و اگر  
 بیرون آید بآب سی چهارم در اضلال حیض هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت  
 شک نماز گذارد و هر کجا یقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد و بغسل نماز گذارد  
 و اگر هم از ابتدای این شک است همان تدارک که با مقبل کرده است با بعد همان کند و اگر برابر  
 بود یکی از یکی اولتر نبود صاحب عادی طهر طول دید و دم پدید آمد بنشیند اگر بده قرار گیرد و طهری  
 درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذرد و رسید آنکه دوری و راه  
 است ولیکن نمیداند که حیض من است یا جهار غسل آورد و هفت شبانه روز نماز قضا کند و بیست و شش  
 روز یقین نماز گذارد و دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد و روز یقین بنشیند و یک روز دیگر  
 بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد اینجا بود که حیض وی از شب بود و اما اگر از روز بود و  
 وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود چون این عمل کرد و روز  
 ششم چهار غسل آورد یکی از برای نماز با و یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی از برای  
 آفتاب بی از برای نماز شام فایده این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آورد و حدت  
 رسیدنش بطهارت نماز شام گذارد و را بود و اگر سه را در پنج کم کرد و شک و روزی است دو  
 روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز یقین بنشیند و غسل آورد و روز دیگر بطهارت شک نماز  
 گذارد و غسل آورد و اگر سه را در شش کم کرد این مستلزمی است و یکی از یکی اولتر نیست سه روز  
 بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر سه  
 را در ده کم کرده این مستلزم از چند وجه غالی نیست یا متفرق است یا شک در هر سه است یا شک در اول  
 است یا میان یا آخر و اگر متفرق است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و هفت روز بغسل  
 و اگر شک در هر سه است هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و هر سه روز با غسل آورد  
 و اگر شک در اول است و آخری است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار یقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار یقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و از عهده بیرون آید اگر شک در سه میان است سه روز میان را یقین  
 نماز گذارد و یک روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین نشیند و غسل آورد یک روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و سه روز یقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در یک کم کرد  
 شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر چهار را در شش کم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و دو روز یقین نشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر  
 چهار را در هفت کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد یک روز  
 یقین نشیند و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد یک روز یقین نشیند  
 و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر چهار را در هشت کم کرد و این  
 است و یکی از یکی اولتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار روز دیگر هم بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج را در شش کم کرد شک در یک روز است و یک روز بطهارت شک  
 نماز گذارد و چهار روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج  
 را در هفت کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین نشیند و  
 غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج را در هشت کم کرد شک  
 در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین نشیند و غسل آورد و سه روز  
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج را در نه کم کرد شک و چهار است چهار روز  
 بطهارت شک نماز گذارد و یک روز یقین نشیند و غسل آورد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد  
 و غسل آورد و اگر چهار در ده کم کرد و این مساوی است و یکی از یکی اولتر نیست پنج روز بطهارت شک  
 نماز گذارد و غسل آورد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر شش را در هفت  
 کم کرد شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز  
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر شش را در هشت کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و چهار روز یقین نشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و  
 غسل آورد و اگر شش را در نه کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین

و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر شش روز ده که کرده تنگ در چهار  
 روز است چهار بطهارت تنگ ناز گذارد و دو روز دیگر یقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت  
 تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر شش روز ده که کرده تنگ در پنج روز است پنج روز بطهارت تنگ  
 ناز گذارد و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر شش  
 روز ده که کرده کم کرد این بار است و یکی از یکی اولتر نیست شش روز بطهارت تنگ ناز گذارد  
 و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز ده که کرده تنگ  
 در یک روز است یک روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و شش روز یقین بنشیند و غسل آرد و یک روز  
 دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز ده که کرده تنگ در دو روز است دو روز بطهارت  
 تنگ ناز گذارد و پنج روز دیگر یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد  
 و اگر هفت روز ده که کرده تنگ در سه روز است سه روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و چهار روز  
 یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز ده که کرده  
 کم کرد تنگ در چهار روز است چهار روز بطهارت تنگ ناز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل  
 آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز ده که کرده تنگ در پنج روز است  
 پنج روز بطهارت تنگ ناز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد  
 و غسل آرد و اگر هفت روز ده که کرده تنگ در شش روز است شش روز بطهارت تنگ ناز گذارد  
 و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز  
 چهار ده که کرده کم کرد این بار است و یکی از یکی اولتر نیست هفت روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد  
 و هفت روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز ده که کرده تنگ در یک روز است  
 یک روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت  
 تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز ده که کرده تنگ در دو روز است دو روز بطهارت تنگ  
 ناز گذارد و شش روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد  
 و اگر هشت روز ده که کرده تنگ در سه روز است سه روز بطهارت تنگ ناز گذارد و پنج روز یقین  
 بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز ده که کرده  
 کم کرد تنگ در چهار روز است چهار روز بطهارت تنگ ناز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد  
 و چهار روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز ده که کرده تنگ در پنج روز است

پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد  
 و غسل آرد و اگر هشت را در چهار روزه کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک  
 نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل  
 آرد و اگر هشت را در پانزده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز  
 یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده  
 کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت  
 روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده کم کرد دو شک در یکروز است یکروز  
 بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد  
 و غسل آرد و اگر نه را در پانزده کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد  
 و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و اگر نه را در دوازده کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز  
 یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده  
 کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد  
 و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده کم کرد شک در پنج روز است  
 پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز  
 گذارد و اگر نه را در پانزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد  
 و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را  
 در شانزده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین  
 بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هیفده  
 کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و غسل  
 آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در بیزده کم کرد این  
 مستثای است و بعضی از بعضی اولتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و  
 روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در بیازده کم کرد شک در یکروز است  
 یکروز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز  
 گذارد و غسل آرد و اگر نه را در دوازده کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک

نازگذار و دشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و در روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد  
 و اگر ده رادر سیزده کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نازگذار و غسل آرد  
 و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده  
 رادر چهارده کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نازگذار و دوشش روز یقین  
 بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر پانزده کم کرد  
 شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک نازگذار و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت  
 شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر شانزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت  
 شک نازگذار و غسل آرد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و دوشش روز دیگر بطهارت شک نازگذار  
 و غسل آرد و اگر ده رادر هفده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نازگذار و سه  
 روز یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر  
 و رنده کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نازگذار و دوه روز یقین بنشیند  
 و غسل آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر نوزده کم کرد شک  
 در نه روز است نه روز بطهارت شک نازگذار و دیگر روز یقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر  
 هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر بیست کم کرد این مساوی است و یکی از یکی  
 او یترقیست و ده روز بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نازگذار  
 و غسل آرد و اگر ده رادر سی کم کرد این سدا از چند وجه خالی نیست یا مستغرق است یا شک  
 در هر دوی است یا شک در ده میانه است یا شک در ده اول است یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول  
 و آخر و اگر مستغرق است ده روز بطهارت شک نازگذار و غسل و بیست روز دیگر غسل  
 آرد و اگر شک در هر دوی است ده روزی بطهارت شک نازگذار و باز بر سه دوی غسل  
 آرد و اگر شک در ده اولی است یا میانه است ده اول را بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده  
 میانه را هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده آخر را یقین نازگذار و اگر شک در ده  
 میانه است یا ده آخر اول را یقین نازگذار و ده میانه را بطهارت شک نازگذار و غسل  
 آرد و ده آخر را هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر شک در ده میانه است ده اول را  
 یقین نازگذار و ده میانه را بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده آخر را یقین نازگذار و غسل  
 آرد و اگر رضا را شک افاد که حیض من پنج است و یکی من پانزده یا حیض من سده و یکی حیض پانزده

یا حیض من و پاک بست ماری پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت  
 شک ناز گذارد و غسل آرد و ده روز یقین ناز گذارد و میست و پنج روز دیگر بطهارت  
 شک ناز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین ناز گذارد و دوسی و پنج روز  
 دیگر بطهارت شک ناز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین ناز گذارد و ده  
 روز دیگر بم بطهارت شک ناز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین  
 ناز گذارد و چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یاده و پانزده  
 بد و اول باز و دو که بست را با بست و پنج موافقت خمس است خمس است چهار  
 بود و خمس است و پنج پنج بود اگر خمس است و پنج را در میست ضرب کنی صد شود و اگر  
 خمس است را در میست پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بعد برسد بد و اول  
 باز و بدان قیاس که حیض وی ده و میست بود و دوی درسی شود چون  
 سیصد برسد بد و اول باز و دواز برای آن معنی که سی را با صد موافقت عشر است  
 عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را درسی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را  
 در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بد و اول باز و ضاع میداند که دهم  
 هر ماهی بادم بوده ام و پانزدهم هر ماهی بادم بوده ام و میست و پنج هر ماهی بادم بوده ام  
 و در صورت اول نه روز بطهارت شک ناز گذارد و دیگر روز یقین بنشیند و نه روز بغسل  
 ناز گذارد و در صورت دوم پنج روز یقین ناز گذارد و نه روز بطهارت شک ناز گذارد  
 و دیگر روز یقین بنشیند و نه روز بغسل ناز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز یقین  
 ناز گذارد و نه روز بطهارت شک ناز گذارد و دیگر روز یقین بنشیند و اگر میداند که دور  
 در ماه است پنج روز دیگر بغسل ناز گذارد و ضاع میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و  
 پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و میست و پنج و پنج هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک  
 بوده است یقین ناز گذارد و آن پاک را بغسل ناز گذارد و صاحب عادی طهر طول دید و دوم  
 بدید بنشیند اگر دم برده قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند  
 و اگر دم از ده اندر گذارد و میداند که حیض وی سه است ولیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده  
 غسل بیار و دهفت شبانه روز ناز قضا کند و هشت روز یقین ناز گذارد و دیگر روز بطهارت  
 شک ناز گذارد و دور و یقین بنشیند و غسل آرد و دیگر روز بطهارت شک ناز گذارد



و غسل آرد و روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و روز بظهارت شک نماز گذارد و یک  
 بیقین بشیند و غسل آرد و روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و بر سر سوم سیزده  
 روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و روز دیگر بظهارت شک نماز  
 گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و چهارم دوازده روز بیقین بشیند نماز گذارد و سه روز بظهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و روز  
 پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر  
 بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه  
 روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر  
 یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و هفت دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز  
 گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر  
 غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده  
 روز دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد  
 و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر  
 هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و یازده روز دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز  
 بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و در دوازدهم روز دیگر هم بظهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی دو سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز  
 دیگر بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد  
 بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز  
 گذارد و غسل آرد و در چهارده روز دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در  
 پانزدهم یک روز نماز بیقین گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز  
 دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بظهارت شک  
 نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد  
 و در هجدهم دو روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیفده روز دیگر هم بظهارت شک نماز

که آرد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هر نزد هم یک روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی  
 غسل آرد چون بخوزه برسد و راول باز رود و باز نوزه روز بیقین نماز گذارد و یک روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و در روز بیقین بنشینند و غسل آرد یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و بر همان قعده که گفته آمد و اگر صاحب عادت ده و بیست طریقه طول و استمرار افتاد و عدد  
 یا دمیدارد و لیکن مکان یا نمیدارد ضلالت شد از روی مکان اگر آن طریقه دیده است بیست و  
 سی بود یا چهل و پنجاه شود نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندیده و بعد از آن استمرار افتاد  
 اصل استمرار ده روز حیض بود و بیقین بنشینند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف  
 رحمه الله و ده روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد بعد از آن ضلالت شود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله  
 چون دو روز پنج نذیه عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست و الله اعلم  
**باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند**  
 آورد و دم مستمر بنشیند اگر دم بر چهل قرار گیرد و از آن سیوسه طریقه درست بیند همان  
 عادت شود و اگر دم از چهل اندر گذرد و دمید اندک نفاس و سی کم از چهل است ولیکن نمیداند  
 که چندین است کمترین نفاس که در غسل آرد و چهل شبانه روز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل  
 کرد و نماز قضا را یک غسل هر چند که خواهد گذارد و بود ولیکن چون ده روز نماز قضا کند  
 و عادت ده دیگر این نماز را باز قضا گذارد و که ازین دود هر یکی یا یکی و سی بود و هر سجده تلاوت  
 که در آن ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست  
 یا در حیض بود یا در پاک اگر در پاک بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بر وی نبود  
 و اگر زنی حامله صاحب است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا بتدیه را سقط غائب شد  
 و دم مستمر شد نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه ده روز بیقین بنشیند و غسل  
 آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد  
 و بعد از آن بیست روز بیقین نماز گذارد و ده روز می نشیند تا آنجا که صحت یابد  
 اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه  
 و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد  
 و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز بیقین نماز گذارد و پنج و بیست و یک غسل نماز گذارد و تا صبحت نیاید بخوابد  
 میکند صاحب عادت ده و بیست و ده دم وید و سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده  
 است یا نه و دم مستمر شد باری غسل بسیار در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد  
 و ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد  
 از آن از هر سی و ده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و دو بر سر  
 هر دو غسل آرد و تا صبحت یا بدو بچنین کند زنی است حیض و می هفت شبانروز بود و پاک است  
 و سه شبانروز سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه و دم مستمر شد  
 هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت  
 روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز  
 بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار و بیست و یک غسل آرد  
 و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا آنکه که صحت یا بد زنی فرزند آید و دم مستمر شد  
 اگر نفاس و پاک و حیض یا دمیدارد و کار آسان بود آنچه نفاس داشت بنشیند و غسل آرد  
 و پاک را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر می نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بر آن ضعیفه  
 و شوا رو بود زیرا که هر وقت نماز می غسل آرد و اگر پاک و حیض را یا دمیدارد و لیکن نفاس را  
 یا دمیدارد دم فائده نبود تا نفاس را یا د ندارد و پاک حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس  
 یا دمیدارد و لیکن پاک و حیض را یا د ندارد و نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز بیقین  
 نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد از آن خاله شود و اگر نفاس  
 را یا دمیدارد و میداند که پاک و بی پانزده شبانروز بود و بیست نفاس را بنشیند و غسل آرد  
 و پانزده شبانروز بیقین نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد  
 بیست روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار و ده روز بغسل نماز  
 گذارد و یک شبانروز بیقین نماز گذارد و بعد از آن خاله شود بر زنی کفارتین است و بیست  
 خاله است و فقیه ندارد که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روز و زنه  
 دارد و پیوسته و ده روز بخورد و باز سه روز پیوسته و یک روز دارد و از عهده میرود  
 آید زنی خاله است و صاحب عادت ده و بیست و برومی کفارت ماه رمضان است  
 و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند و روز

روزه دارد و کفارت ماه شوره و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بود و وی در  
یا زده تمام شود پس از آن روز نهار و آید باز آنکه یازده نهار و اسره و یازده چهارده شوره و صد و چهارده روز روزه  
دارد از عهده کفارت پیران بدو اینجا می بود که دم و ظهر را یاد میداد اما اگر پنج یا دهمیدار حکم کنیم بر اقل هر دو اگر حیض  
اقل هر دو باشد و شبها روزه است و اگر حیض ده شبها روزه و روزی در بیست و پنج شبها روزه تمام شود صد روز روزه دارد  
از عهده پیران آید و اینجا می بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود و وی در یازده تمام شود از صد روز چهارده  
روز نهار و آید باز آنکه یازده نهار و صد و یازده روز روزه دارد از عهده پیران آید مبتدیه سه دم و بدو سه سال ظهر  
و ستم و اقامت شو تا اگر مطلقه شود سه سال و نه روز باید نعلانش کند و این احکام عدالتش را شاید ناظر  
طویل نصب عادت را نشاید اگر زن طویل بدو مسمی شود و شوی و بر اطلاق دادی وی حیض و باکی خود را بچ  
نمیداند عدت وی بچند که رد وجه مدت باید بر قول عبد الله بن عمر رضی الله عنه و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا  
عدت وی بگذرد و بر ذیبت حاکم جلیل از محمد بن عبد الله بن عمر رضی الله عنه و بیست و یک ساعت باید که ناعدت وی بگذرد و  
ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که بیست و یک ساعت باید که بیست و یک ساعت بیست و یک ساعت بیست و یک ساعت  
که چهار ساعت باید ناعدت وی گذرد و خود محمد بن ابراهیم مدانی رحمه الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت  
و این آیتها شیخ الاسلام بیان است و بر قول ابو بصیر حماد و بیست و یک ساعت و بیست و یک ساعت و بیست و یک ساعت  
شود و شک باشد که وی حامله است یا نه و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نه و اگر سقط غایب شده  
است شک است که صورت بدیده است یا نه و بیست و یک ساعت و بیست و یک ساعت و بیست و یک ساعت و بیست و یک ساعت  
و ده روز دیگر بچند و غسل آرد و بیست روز دیگر بچند و غسل آرد و بیست روز دیگر بچند و غسل آرد و بیست روز دیگر بچند  
و غسل آرد و بیست روز دیگر بچند و غسل آرد و بیست روز دیگر بچند و غسل آرد و بیست روز دیگر بچند و غسل آرد و بیست روز دیگر بچند  
که در سجده ملک صحبت و داعی حلال بود و دعای حلال بود و داعی حلال بود و داعی حلال بود و داعی حلال بود و داعی حلال بود  
و داعی حرام بود چنانکه مردی گفت که خریدار پدر خود را از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و داعی حرام بود  
اما استخفاف حلال بود اگر مردی گفت که خریدار پدر خود را از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و داعی حرام بود  
صحبت و داعی حرام بود و پیرانا استخفاف را شاید اگر مادر گفت که وی بدیده آید و با دخترش دخول کرده بود حکم  
چنین بود مردی گفت که خریدار پدر خود را از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و داعی حرام بود و محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر  
و اگر مردی گفت که خریدار پدر خود را از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و داعی حرام بود و اگر کسی حیض بدو اسلام آورد و اکنون صحبت  
و داعی شد اگر مردی گفت که خریدار پدر خود را از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و داعی حرام بود و اگر کسی حیض بدو اسلام آورد و اکنون صحبت  
دخول کرده است باین دوم صحبت و داعی نشاید و اگر مردی و دیگری گفت که خریدار پدر خود را از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و داعی حرام بود

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگر را با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود داخل نکند و از آن  
 یک را از آن کند یا کند شش یا شوی داد و در حال باین کینک و دیگر دخول نشاید کردن و اگر فروخت یا بخشید یا بتر  
 کینک نکند و ویر باین کینک دخول نشاید کردن اگر مردی را زنی است کینک خرید معلوم شد که خواهر زن و بی است باز  
 صحبت و دواعی نشاید کردن و لیکن باین کینک صحبت و دواعی نشاید کردن و ویرا مردی را کینک است زنی خواست  
 معلوم شد که خواهر کینک وی است اگر باینک دخول کرده است و ویرا مردی را صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را  
 از ملک خود داخل نکند بآن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود داخل نکند بآن دیگر و ویرا صحبت و دواعی  
 حلال بود مردی کینک خود را بشوی داد و بر شوی خود و طلاق شد و طلاق نکند چون مرد طلاق آزاد بود  
 بخواهر خود که عدت شوی دارد و ویرا بآن کینک صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوی نکند و چون عدت شوی  
 خواهر با وی دخول کرد شوی باین کینک کینک را خرید و ویرا باین کینک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواهر را  
 افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست با اتفاق صحبت عقد صحیح باید تا مردی حلال شود و باید کینک  
 را بشوی دهد و آن شوی را با وی دخول افتاد و طلاق دهد و عدتش گذرد و آنجا و ویرا با وی دخول نشاید کردن  
 مردی را زنی است و دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن و بی است میان ایشان  
 متنازع شود و متنازع ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان تمام بود  
 و سزای کابین هر کدام کمتر بود و تا عدت وی نگذرد و ویرا باین خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی  
 بیامد زن و ویرا خبر رفت شوی داد و زن عدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از مدتی متنازع  
 بسلامت آمد میان ایشان متنازع شود و متنازع ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد  
 کابین میان تمام بوده و سزای کابین هر کدام کمتر بود و تا عدت وی نگذرد شوی اول را با وی دخول و دواعی نشاید  
 کردن مظهر و مختلف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفس را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی نشاید  
 مشایخ مولی را قیاس کرد و نه بظاهر چنانکه مظهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است  
 از مظهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول میکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظهر سه سال  
 صحبت نکند زن بروی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بحایض و نفس چنانکه حایض و نفس را صحبت  
 بود و دواعی حلال بود و نیز چنان حکم بود و مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت بپوشد کند تا زن بروی حرام شود  
 و اگر را صحبت نشاید کردن اما دواعی نشاید بانی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه و اگر پیر است  
 رضی الله عنه سوال کند که روزه دارد و دواعی نشاید بانی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من بآن  
 که دین وی از چه معنی میفرمائی که نشاید و ویرا میفرمائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

اما توبه جانی تهیوت توقوی باشد تر نشاید بکه در غننه فی و الله اعلم مسئله هر زنی را که حیض آید غار نزوات گذاردن و لیکن از زکات  
 مرموم نیست باید که نازل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب التوب الیه خدای عزوجل هر فریاد تا  
 براتی نویسدش از آتش و دوزخ و از عذاب خود امین گرداند و از صراطش بگذراند و بهشت رساند و رسول علیه الصلو  
 فرموده است هر آن زن حائض که هر وقت غار مغفاد ببار استغفر الله گوید خدای عزوجل ثواب هزار رکعت نماز پذیرفته  
 در دیوان وحی ثبت گرداند و مغفاد گناه کبیره ویرانیا مرد و مغفاد در بهشت ویرانیا که امت کند بعد هر موی که بر اعضا  
 این زن بود او فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کند و بعد در هر حنی که در استغفار است بقیامت خدای عزوجل  
 و در انوری عطا کند و بعد در هر کی و بر اعضا خدای عزوجل ثواب هجده و عمره در دیوان وحی ثبت گرداند و چون از حیض پاک شود  
 و غسل ارد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عزوجل ویرانیا که جان  
 کبیره و صغیره پاک گرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیایدش بر موی سبزه گناه نویسد و بهر رکعتی ثواب شصتی در  
 دیوان وحی ثبت گرداند و بعد در موی که بر اندام وی بود خداوند عزوجل ویرانیا که زنی را که است کند و اگر پیش از  
 آنکه ویرانیا حیض آید شهید میرد تا بدانی که پنج سحر نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برالدین عیسی روایت کرده است  
 با سند درست تا بهر عالم علیه الصلو و السلام هر آن زن بگریزد و دنیا بگذرد و روح مرد ما حرم ویرانیا بدو باشد و وی شهید  
 بود که کتاب الحیض و الله اعلم **باب سی و هشتم در بیان جهارت از نجاست بدانکه تن و جامه**  
 پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع است مسئله نجاست چندین باید تا روائی نماز را باز دارد و قبول  
 شافعی بجهت آنکه هر آنکه نجاست و یا بر تن و یا بر جامه سپیندانی که در بیستم دریا بدر روائی نماز را باز دارد و تخطئه  
 وی آنست که نفس مطلق است قوله تعالی و ثیابک فطیر و علماء ما جمیع گفته اند که نفس مطلق است و لیکن نجاست  
 آنکه عفو است و ما عفو آنکه را هم باید دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و سلم و هم بنفوس امیرالمومنین عیسی بنی  
 آیه آنست که خداوند عزوجل آیه تطهیر فرستاد و مومنم استنجار و اگر نکرد و اجماع است که موضع استنجار از نجاست  
 غالی نبود اگر نجاست آنکه عفو نبود و خداوند عزوجل موضع استنجار ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلو و السلام  
 آن بود که نماز شروع کرد و دو و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از تعلیل با بیرون آوردند و صحابه  
 علیهم السلام چنین گمان بردند که مکر فریضه شد ایشان نیز قدمها را از تعلیل بیرون آوردند بعد از فراموشی نماز رسول علیه الصلو  
 از ایشان سوال کرد که شما چه دشت برین که نماز تعلیلها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون تعلیلها را از قدمها بیرون  
 آوردید چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها را از تعلیلها بیرون آوردیم رسول علیه الصلو فرمود که من نماز شروع کردم در نماز  
 بر آوردم چیر ایل علیه السلام مرا خبر کرد که در زین تعلیل نکرده شد من بدینصی قدمها را از تعلیلها بیرون  
 آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست آنکه نماز رواست

که اگر او نبودی رسول علیه السلام آن نماز از سر گرفته بی وی سرق اولی است که اگر بی وی طریق اول نبودی  
 رسول علیه الصلوة والسلام علیها السلام بهر آن بنا بر روی و عمل اندک مفید نماز نیست و آن از رسول  
 علیه الصلوة والسلام آنکه افضل بود از برای بیان احکام را بود و فتوی امیر المؤمنین عیضی البدیع آن بود که از وی  
 سؤال کردند که نجاست چند باید بار وای نماز باز دارد گفت هم چند آن ناخن من و ناخن وی بیجه درم شمشیر بود  
 و درم شمشیر بیجه کی گفته است است و تو که ناخن رحمة الله نجاست اندک نیز نزدیک تو غفور است و بیسر  
 بر آنکه تو که ناخن رحمة الله نجاست منی را پاک میداری و از آن موضع که آب منی می آید از بول اندک خالی زنی  
 پس معلوم آنکه نجاست اندک نیز یک تو غفور است و قد امیر المؤمنین عیضی البدیع چنان بود که زنی تشرین  
 صدقات را به حاجت حاجت آمدی قدمها را که خود را خیم دادی و آب مان خود بر پشت ایشان کردی که  
 که قدر ایشان آن قدر بود و ناخن کم از آن بود و کیفیت گفته است را خواجہ امام زید فخر رحمة الله در کتابت بیت  
 بیان کرده است تا اگر بی را یک است بزوان کنده بی جنبائی بخیزد و نقره واجب شود و هر انگشتی را بر نقره ناز  
 شود و هر پنج اسب و سی سه و دو و آنکه نقره واجب شود مگر انگشت ابهام آنکه بر او هیچ است بر سحر را  
 یا نصد نقره واجب شود پس معلوم شد که بیجه از گفته است نیست مشت را از آن کند و بیجه از آن کند و بیجه  
 بر دو دست و پشت چندین نازد گفته است آن مقدار بود که خواجہ امام جمل خمس رحمة الله گفته است که اعتبار  
 کلان ترین درم هر زمانه راست بر این خمس رحمة الله گفته است که چون بدرمی برسد وای نماز باز دارد  
 و شعی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود و وای نماز باز دارد و فتوی برین قول است نجاست  
 بر تن است و بعضی بر حاکم چون جمع کند زیادت از درمی شود و وای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص  
 و بعضی نازد وای آن جمع کند یا بی قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم جمع کنند یا قول محمد و زفر و شافعی رحم  
 جمع کنند یا بعضی غلط است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظ بود و خفیفه تنوع وی بود و اگر غالب  
 خفیفه بود غلیظ تنوع وی بود و اگر هر دو برابر بود و یا هر دو را امام زید فخر رحمة الله گفته است که قوت غلیظ زیادت  
 خفیفه تنوع وی بود و شیخ الاسلام بر آن الدین رحمة الله گفته است که غلیظ را اگر بخفیفه بشوی خفیفه شود  
 هم ابتدا ای همه را خفیفه داریم آنچه گفته در حق نجاست تنگ است اما اگر نجاست سبط بود و از ابتدا غلیظ دارم  
 چون درم تنگی برسد و وای نماز باز دارد اگر چه در تنگی کنیم از درمی شود که در حق نجاست تنگ غلیظی  
 عرض و بر اعتبار است و در حق نجاست سبط اعتبار وزن ویز است آنچه حکم نجاست غلیظ بود گفته آن خفیفه  
 حکم است معنی خفیفه سبک بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سؤال کردند جواب گفت بار دوم سؤال کردند  
 جواب گفت بار سوم سؤال کردند گفت کثیر فاحش یا بر ناز و وای نماز باز دارد گفته کثیر فاحش چندین

گفت مقدار ربع مراد از آن ربع چهار یکی جامه عربی است اما وقت **سوم**ی عربان آن آورده است که  
مراد از آن چهار یک جامه ضروری است یعنی انداز از ابو یوسف رحمه الله روایت است بگردانیت که در کتب و بگردانیت  
برست در بدست و از محمد رحمه الله روایت است بگردانیت قدم در قدیم و بگردانیت چهار یک موضع آن که بر روی ریه  
باشد **مسئله** سومی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمه الله سر تا پایی از آدمی که جدا شود بادی ناز که از او جدا شود  
روای ناز با باز دارد و بر قول دی آنست که رسول علیه الصلوٰه والسلام فرموده است ما این من الحی فیه است که هر چه از او جدا  
جدا کنی وی مرده است امام محمد گفته است که سر تا پا از احتیاط نیست اما چون بدیم سنگی بر سر روای ناز با باز دارد و چون  
امام منصور باری رحمه الله فتویٰ بقول امام محمد رحمه الله روای ناز با باز بادی دروغی ناز و او بشود اما بقول ابو حنیفه  
و ابو یوسف رحمه الله و ابو داود و اگر آب اندک افتد آب اندک بخورند اما بیعتش حرام شود اتفاق اگر مسلمانی را گوش از وی جدا  
شده باشد و بادی است بهیچان ناز بسکه از او جدا بمانی در **معمول** ابو یوسف رحمه الله روایت است که ناز  
رواست و اگر دندان از وی جدا شده است و بادی است ناز بسکه از او جدا شود اما بیعتش حرام است که چون بدیم سنگ  
روای ناز با باز دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر دندان وی است هر چند که بود ناز با بادی روای و اگر دندان کسی  
دیگر است چون بدیم سنگ بر سر روای ناز با باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق را ما معما  
نست **مسئله** آب دمان آدمی را حکم چیست در صلوٰه تنجی الاسلام علی استیجائی از سلیمان فایضی رحمه الله  
عنه روایت است که نجس است اما طاهر رواه آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوٰه والسلام حکم را مقرر فرمود  
که جامه از نازی میگرد رسول علیه الصلوٰه والسلام گفت یا عمار جامه از نازی میبکشی گفت از آب دمان منی  
گفت تو ندانستی که آب دمان شما و آب منی شما و آب چشم و آب گوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در اینجا شما بشوید  
چون رسول علیه الصلوٰه والسلام پاک فرمود معلوم کرد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسا وقت بودی که  
صاحب ناز آب دمان منی را بجامه گرفته اندی و بیکه میزدی ناز تمام کردند و رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشان را  
منع نکردی پس معلوم شد که پاک است اما آب ناز خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس جعفری از ابو نعیم حریز  
محمد سلام علیه رحمه الله روایت است که اگر خشک شود لون بوی بگردانید بخورند که از لعاب کرم است اما طاهر رواه  
آنست که پاک بود و احتیاطا فی الجوامع ابو العباس رحمه الله روایت است که پاک است که در تحفه الملک بجهنم آورده است که آب دمان خفته  
و آب کرم ببله بول چرخ و خونی پاک است و خونی آدمی پاک است از آن جنب و حایض و نفسا و جمده بشرط آنکه را بداند  
نجات خفیف شود و دلیل بر پاک گشتن آنست که بوی که صحابه رضوان الله علیهم محبت بودند و کرمای گرامی حجاز بودند و آن  
ایشان از کرمای خوی کرمی در جامه ایشان رسیدی ایشان را نازی نکردی و رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمودی ایشان را  
که جامه از نازی کنند پس معلوم شد که پاک است و دیگر آنکه رواه میکنند بادره منان عایشه صدیقہ رضی الله عنها گفت





وصفت وی دیگر میشود حکمی نیز دیگر میشود اگر چه با آب منی رسید و هر دو تا به تر شدن چون خشک شدند و با هم  
را با هم زخمی شد گفته است که چون خشک شوند اول بالیدن پاک شود و دوم تا نشود پاک نشود تا آن حکم بول دارد و  
محمد رحمه الله گفته است که آب منی بالیدن قوی پاک شود که سبزی بود اگر پاک شود بالیدن پاک نشود اما اگر سبزی بود و خشک  
شود چون بالی پاک گردد و اگر تر شود آن پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله و روایت است درست تر آنست که  
باز نیاید برخلاف آنکه زین پلیدی شود چون خشک شود پاک شود و چون باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله  
و روایت است که روایت آنست که باز نیاید و دیگر روایت آنست که باز آید حیات را چه نام شهید و چه نام اصل خسر رحمه الله  
آنست که باز آید یا قوی آنست که باز نیاید و آب منی چنانکه بر قول شافعی رحمه الله تر خشک پاک است مگر از آن سکه  
بقول علما را چه نام پلیدی تر خشک چون خشک شود بالیدن پاک نشود مسلمانی را زید نام منی رسید خشک شد  
بالیدن پاک نشود یا نی بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند که قیاس بجایه پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که پاک نشود و ناشوی از برای  
آنکه اندام را خاصیتی است که چون تری بوی رسد بجزارت آن تری را بخورد و ناشوی پاک نشود و اگر چه روایت عایشه  
رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشود اما بر روایت عایشه رضی الله عنها گویند که بالیدن  
پاک شود اما اندام ناشوی پاک نشود زنی فرزند او در دره ویران نام کنند و بشنوند و لیکن بسفت فی و کفن کنند و لیکن  
بسفت فی و دفن کنند لیکن بسفت فی و بروی نازد و بنود و باوی نازد و بنود وی از کسی میراث نبرد و کسی از وی میراث نبرد  
اما اگر کسی مرد و نگاهدشته شد کل احکام بروی ثابت شد ویران نام کنند و بشنوند و لیکن بسفت و کفن بسفت کنند و  
دفن بسفت کنند و بروی نازد و بود و باوی نازد و بود وی از کسی میراث نبرد و کسی از وی میراث نبرد و مسلمانی را  
بر اندام میراث است اندک اندک تری برمی آید لیکن قوت رفتن ندارد و با چه میراثی را باید از احکام چیست بقول زید رحمه الله  
هم حد است و هم نجس بقول شافعی رحمه الله حد نیست و لیکن نجس است در صلوة و احرام نامم و خواهر نامم و  
جمعت المرد و لیست از عبد الله عمر رضی الله عنه و از ابو یوسف رحمه الله که حد نیست و نجس است و هم  
در صلوة و احرام بکر خواهر زاده رحمه الله از محمد رحمه الله روایت است که حد نیست و لیکن نجس است و هم خواهر  
امام را با هم زخمی شد گفته است که همان خلانی که در قی چهار وجهی است میان ابو یوسف و محمد رحمه الله  
همان خلاف است فیه ابو حنیفه و امام بکر اسکاف رحمه الله گفته اند که حد نیست و لیکن نجس است و هم خواهر  
صغار رحمه الله گفته است که چون حد نیست نجس نبرد و چون جواب ویرایش خواهر و سهراب نجس نبرد و لیکن  
زات العای غیر دین عالم غیر دین عای بود و دلیل کند که هم حد باید نجس کند دلیل بر آنکه صاحب مسائل و مسیخ هم که از  
ایشان قطره در وجودی آید و آن اندک است در حق ایشان عفو است اگر از آن قطره و آب اندک قطره آب را چه  
و اگر از آن زیادت از درمی بر جاسه رسد و وی نازد و با وی نازد و در حد نیست و لیکن نجس است

و اگر خونچست غلیظه است یا خفیفه است خواه با نام زید بن حنیفه رحمه الله در صلوة خواند امام اجل خمس رحمه الله در سجده و اگر  
 برون آمد که اگر کینه شود در نماز باز یا زاید از روی شود خفیفه داریم که اگر غلیظه داریم نمازش روا نبود و اگر کوفت نماز مسکون  
 و آنکه زیادت از روی شود غلیظه داریم شیخ الاسلام بیان الدین رحمه الله در نماز در صلوة خواه با نام اجل خمس رحمه الله  
 در سجده و ابی برون آمد در باب سنی خبر که اگر کسی خد میزد آنکه با جامه پاک نماز گذارد و بر جامه پاک نماز و آن  
 این معلوم که آن قطره با جامه رسد عفو نیست خواه با نام کبریا مکان و فیه ابو حنیفه و خواه با نام سلمه بنی رحمه الله بیان  
 تقوی اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد بن محمد رحمه الله گفته که حدیث نیست و لیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله  
 رجعت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمه الله گفته که حدیث نیست و نجس نیست و این همه که گفته ام روایت است  
 و فتوی برین قول است که حدیث فی خمس اگر مسلمانی را اندام جراحت است که می افتد و گوشت بوسیده می افتد بجا  
 تباه نشود بخلاف موضع مخصوص که از آن موضع هر چه از آنکه جنبه افتد طهارت تباه شود و اگر آن نجاست آنکه  
 خالی نبود از موضع هر چند که نجاست ظاهر شود طهارت تباه نشود **فصل** در بیان آنچه مسلمة از کتب معتبره طبیب است  
 و مسباح است و مکروه است و حرام است آنچه طبیب گوشت است و چربی و سوسه و بچه و مانند اینها و آنچه مسباح است  
 حکم است و سیر که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند عزوجل دو میته و دو خون را بر من جایز  
 گردانیده است آن دو میته بامی و ملح و آن دو خون بکبر است و سیر و خون گوشت پاک است و مسباح است و سیر  
 تباه نگردد و ابی می کند از زومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقت بودی که شود باران از خون گوشت تمیز شده بود  
 و مانند اینها و رسول علیه الصلوة والسلام باران را می خوردی پس معلوم شد که پاک است آنچه مکروه است خداوند است  
 و منکر نیست مازده و خفیه زده و زده و مانند اینها و پیچ سیاه می ریزد و خفیه زده است از برای آنکه وی محل نجاست  
 اما چون بشوی پاک نشود شیخ الاسلام بیان الدین رحمه الله گفته است که در صلوة از ابو یوسف رحمه الله  
 رواست که اگر در ده بابتی کنی و بیجان باشی خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود و اگر آن بره  
 تر شود و بپزد یا زاید باقی اندازد خفیفه رحمه الله در روایت است اختیار خواه حرام است و سیر و خواه امام اجل  
 رحمه الله حدیث است که باز نیاید فتوی بر آنست که باز نیاید و آنچه حرام است خون لبلی است و خون دل است  
 و زهره و آن از زهره کشیده است و پوشش پاک است و لبلی آنکه انگشت ابرو منین عمر رضی الله عنه عرو  
 زهره را بپزد و در انگشت سبک کشید و از آنجا مسح کشید و نماز می کند پس معلوم شد که پوشش طایفه نیست  
 این طایفه است و در صلوة از محمد رحمه الله روایت است که زهره هر چوایی حکم پول وی دارد اگر کسی نجاست  
 مجروح شود زهره که پسندد بپزد و در انگشت کشد و از آنجا مسح کند نماز گذارد و ابو و فتوی فیه ابو الحسن است  
 که گویند بر این عمل که خداوند شکم می بره برون آمد آن بره را شامه چوین یا بی اگر کسی دم زند و بسمل کند شامه

[illegible]

فی حیوان احرام کند و بقول اناکم هم سلام بخیر موشی نماز را تمام کند و خوردن فراموشی در راه را تمام کند و موشی حیوان  
 حرام کند و حلقوم حیوان را چندین بدن فریضه است بقول ابو حنیفه رحمه الله و حلقوم و یک رک خون بدن فریضه است و  
 بر قول ابو یوسف هرگز که بر بدن منعین فریضه است و بر قول محمد بن حنفیه هر چهار رک بیشتر بر بدن فریضه است و بر قول  
 مالک رحمه الله هر چهار رک تمام بر بدن فریضه است اگر حیوانی سیله است و می بایست که در شاید خوردن یا بی بقول ابو حنیفه  
 رحمه الله اگر در روزیستی شاید خوردن بقول محمد بن حنفیه اگر شش روزیستی شاید خوردن و بقول محمد بن حنفیه اگر در زمان کربل  
 کند حیات با وی بود پس کند شاید خوردن بخار نیست اگر حیوانی بازه اسبل کرد و طبعه و لیکن خون فیت شاید خوردن  
 که بعد از حنیفه رحمه الله این سله واقع شد از وی سوال کرد گفت شاید خوردن همانا که برک جیلان حده با خون تری  
 فسره و غیره کرد و چنان آن حیوانی است از زندگی وی شک است و بر اسبل کرد و خون فیت لیکن بطبیعه ظاهر است  
 نشاید خوردن که از زنده خون و بعضی شایع گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن اگر چشم فرزند نشاید خوردن و  
 بعضی گفته اند که اگر با می کرد نشاید خوردن و اگر در از کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موشی درشت کرد نشاید  
 خوردن اگر موشی نرم کرد نشاید خوردن بعضی گفته اند اگر شکم بر آید نشاید خوردن و اگر در شست نشاید خوردن اما جواب این  
 مسئله نیست که اگر فرو نشیند نشاید خوردن ظاهر وایت است که اگر خون شرب فرقه است شاید خوردن اگر خون شرب  
 فرقه نشاید خوردن حیوانی را اسبل کردند و وی چنان می طبعد یا زده اگر در نشاید خوردن که در این طبعیدن  
 مجازی است اما اگر حجت کرد و حیوانی طبعد یا زده اگر در نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه و سلم  
 ما بین من الحی فهو میت چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را بخیر حلقه می دراخته اند است جنگل  
 و بی نام نه است اگر چه حیات با وی بود پس گفت نشاید خوردن چنان محل فرج برقرار انداخته باشد اما اگر بایان یا بر خیر خاییده  
 باشد حیات با وی بود پس کرد نشاید خوردن اگر حیوانی از یکدیگر سببه است سمیعت و یکبار که در کشید اگر  
 سر و راس را اسبل کرده شوند بر دور نشاید خوردن و اگر نقدیم و تاخیر افتاد اگر نخست اسبل کرده باشد از نشاید خوردن  
 اگر تاخیر اسبل کرد باشد نشاید خوردن اگر حیوان سببه است جداریکی سمیعت با اسبل کند بدل افتاد پس این را  
 ماند و آن دیگر را اسبل کرد و سمیعت آنرا نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر اسبل و چنین است که آن سمیعت  
 باطل نشده است دیگر را نیز سمیعت این دیگر را نیز نشاید خوردن که مکتس تبدیل شده است و تسمیه نمانده است و تسمیه  
 همین که بسم الله که می بندد بود اگر حیوانی را بر سبب با اسبل سمیعت از آن کار جد بر افتادش ان کار  
 رساند و کار دیگر گرفت و آن حیوان را اسبل کرد نشاید خوردن که تسمیه حیوان افتاده است  
 کار در خلاف تیرا که بر تسمیه سمیعت با صید زنده از آن تیر افتادش آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت  
 و تسمیه سمیعت بر صید زده و صید بماند نم طاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر افتاده است نه صید



و اگر سگی را با بزی گشتی دادند و بچه پدید آمد آن بچه را خوردن شاید یانی بی بیم اگر زرد باشد یا خوردن اگر سگ باشد  
 نشاید خوردن و اگر سگ در دامی ماند و در مره را نکند اگر با زبان آید شیر نشاید خوردن و اگر با سگ آن آید و نشاید خوردن  
 و اگر با بزمی آید و علف دهندش و اگر غشش نکند یا بشد بز باشد و اگر غشش نماند و سبزه آن باشد سگ شود و اگر بشد  
 رغبت باشد آب دهندش که آب بلب خوردن باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بخورد زنده شد اگر  
 بانک نکند بز باشد و اگر بانک سگ نکند سگ باشد و اگر بهر دو بانک نکند بشد اگر دره پدید آید نشاید خوردن که بز باشد  
 و اگر دره پدید آید گوشتش را در آب بپزند اگر تنگ بشد گوشت بز باشد و اگر در آب بر آید گوشت سگ بود و صلیت  
 که آب سرد در آب تنگ نبرد و بعد از علم باب سی و نهم در بیان صید صید کردن شروع است بآیه و اخبار و جماع  
 است و مباح است آیه نیست **قول الله تعالی** و اذا احلکم فاصطادوا و اخره کنت که رسول علیه السلام عذری  
 حاتم را عید صید تعجب میکرد گفت چون تیر را بکسی بگویم بعد از آن سگ را بکسی بگویم بعد از صلیت من ز فرار از صید  
 علیه که وی بکشد آن را اختیار دارد و علمای آنکه کشاوتن را اختیار دارند فایده این خلاف جای پدید آید که مسلمانان  
 بر تیر تسکینت و بر صید را که پیش از آنکه تیر بصید رسیدی بروت آورد و العباد با التیر بر صید آمد و بدان تخففت  
 بقول فر فرجه الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علمای آنکه زجر صید نشاید خوردن کافری تیر بر صید را کرد  
 پیش از آنکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسکینت تیر بر صید آمد و صیدت بقول زفر فرجه الله نشاید خوردن  
 و بقول علمای آنکه نشاید خوردن محرم تیر تسکینت و بر صید را که پیش از آنکه تیر بر صید آمد حلال شد نگاه تیر بر صید  
 و افتاد و هلاک شد بقول زفر نشاید خوردن و بقول علمای آنکه نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تسکینت و بر صید را که در  
 آنکه تیر بر صید رسیدی محرم نگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول فر فرجه الله نشاید خوردن و بقول علمای آنکه  
 زجر صید نشاید خوردن اگر مسلمان بر تیر تسکینت و بر صید زد و صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن چون جهالت  
 کرده بود اما اگر بر تیر تسکینت تیر بر صید زد و از آن تیر بر افتادش و آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسکینت و بر  
 صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسکینت بر آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمان بر تیر تسکینت و بر صید را که در  
 رسید تیر بر جای دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان تخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جای  
 آمد آن تیر را بجا نیست که بی تسکینت است پس نشاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر تسکینت و بر صید آمد و افتاد  
 بر شخص دیگر یا بر آب افتاد و او را قتل افتاد و یا کسی بخای خفته بود یا بخار صید خفته بود نشاید خوردن که اگر آنکه  
 که بخرم وی صفت است یا بدان سبایی که گفته اند آن خفته را حکم پیدا نیست نزدیک امام عظمی علیه السلام که اگر کسی  
 آنجا پیدا بودی و آن صید را بپسندیدی یا بپسندی خوردن این نیز همان حکم دارد اما شیخ الاسلام علیه السلام و الدین  
 رحمه الله گفته است که آنجا پیدا بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا فی و اگر زخم درشت زده باشد

چنانکه چنین شده باشد که بدان نهم وی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر کشید و بر صید زد و تیر از آن صید  
گذشت و بر صید دیگر افتاد و بهر دو افتاد و دلاک شدند و بهر دو را شاید خوردن برخلاف آنکه بر برای اندازوی گذشت  
و بر صید آمد و صید افتاد و دلاک شد آن صید را شاید خوردن اما اگر بر چوک آمد و از چوک گذشت و بر صید آمد و صید  
دلاک شد شاید خوردن از برای آنکه چوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمان بر تیر کشید و بر صید رفت کرد و انداخت  
و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان نهم دلاک شد شاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر کشید و بر صید زد و صید  
از وحشی بیرون آورد و دیگری بر تیر کشید و بر همین صید زد و صید دلاک شد این با اتفاق نشاید خوردن چون  
از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که زنده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس بر یک صید را کردند و تیر کشید و یک کس  
یکی پیش بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر همین صید آمد و صید بدان نهم دلاک شد این صید  
حاکم شود شاید خوردن بانی بقول فرزند رحمه الله شاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی  
حرمت و هر یک که حل یا حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علما نوشته اند شاید خوردن برخلاف مسئله  
اول که حسن باد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که زنده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زنده تیر دوم و خطا است  
میدانند که خود از وحشی بیرون آمد و دلاک شد شاید خوردن چون از دلاک شد شاید خوردن که وی دلاک کرد صید را  
دلیل بر آنکه پیش تیر اول میر از وحشی بیرون آورد تیر دوم در محلی زد که میشد شاید خوردن ظاهر روایت آنست که  
صید از آن زنده تیر دوم بود ملک زنده تیر اول بود و مختار نیست و فتوی بر نیست که شاید خوردن اگر بر تیر  
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است دیگری بر تیر کشید و بر همین صید زد و صید از نهم وی  
دلاک شد شاید خوردن و صید از آن زنده تیر دوم را بود اما اگر دو کس بر تیر کشید و بر صید زد و دلاک شد و بهر تیر  
برابر بر یکی صید آمد و صید بدان نهم دلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود **فصل**  
سک صیدی چندی باید با معلوم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابو حنیفه رحمه الله و دو کس از استاذان  
آن حرفت بگویند که این سک معلوم است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله  
صید را سه بار بگیرد و نخورد و پنجم بار معلوم شود کشته از وی حلال شود و صید بیوم را شاید خوردن اما محمد بن سنان  
رحمه الله گفته است که آن بیوم را شاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمان بر سک کشید و بر صید زد و  
تا مادام که سک در طلب و جست و جوی آن صید باشد چون بگذشت و بر نهم وی دلاک شود شاید خوردن اما اگر صید  
که کنند و نماند و روی بگرداند نگاه باز صید را پسند باز زد و آن صید را بگیرد و بر نهم وی دلاک شود شاید خوردن  
اما اگر سگی دیگر یا تسمیه روی یا رتبه و بر بگیرد و بکشتار ایشان دلاک شود و بر نهم شاید خوردن یا کسی مسلمان تسمیه  
داد و بر نهم سگی یا رتبه روی یا رتبه و بر بگیرد و بکشتار ایشان دلاک شود اما اگر سگ جاهل با وی یا رتبه و یا جوی



و یا مری مددش بشیر بگیرد و بنعم وی هلاک شود نشاید خوردن بر خلاف اهل ذمه که ایشان بنسبه  
 مدد دهند و بگیرد و بنعم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سبک شمرگشت و را که دین سبکی شنید  
 و باز میرد و چون بگیرد و هلاک کند نشاید خوردن یا بی بگیرم اگر این سبک با یو رسیده اند و این تعلیم از یو  
 گرفته است نشاید خوردن که علم یو یکس گرفته است اما اگر از صید نامیدی شود و می شنید یا مانگی الحاد چون  
 بگیرد و بنعم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سبک شمرگشت و را که دین سبک صید گرفت و دیگری سبک شمرگشت  
 و را که این سبک دیگر آید و همین صید گرفت و هلاک شد بنعم ایشان نشاید خوردن بر خلاف تیر که آنجا زنده تیر و محراب  
 است میدان که بی زده است و برانی نشاید زدن و اما سبک مخاف نیست تا اند که بی گرفته است و برانی نشاید گرفتن اگر  
 مسلمان بر سبک شمرگشت و را که دین سبک صید گرفت و نگاشت تا جلدی که خشم آمد و خشم سپرد انگاه پاره ازان  
 صید بر کند و خورد و صید نشاید خوردن اما اگر صید گرفت و پاره ازان بر کند ولیکن بخورد و نگاشت تا خشم  
 چون صید را خشم سپرد انگاه آن پاره را بخورد و بنعم نشاید خوردن اما اگر صید گرفت پاره از صید بر کند و خورد  
 و انگاه باقی را خشم سپرد نشاید خوردن بر خلاف بازو باشد که صید بگیرد و می خورد و آنچه بنعم سپارد نشاید  
 خوردن که علم بازو باشد گرفتن و باز آمدن بنعم و علم سبک گرفتن و نشاید خوردن دیگر که سبک چوب ریاضت پذیرد و یوز  
 بازو باشد چوب ریاضت پذیرد و اگر سبک مد کرده است و آخرین صید را خورد و بقول ابو حنیفه رحمه الله این صید را  
 و آنچه بنعم وی هلاک شد بنعم نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله این صید را نشاید خوردن اما باقی  
 را که پیش ازین صید کرده نشاید خوردن ابو حنیفه رحمه الله گفته است که را معلوم شد که وی به تیر خود گرفته است  
 با علم خود و ام خود و از پیش بدین خوردن و اگر گشتار از مردار آید بنعم است اگر گشتار بود بقول علما و ما رحمه الله  
 کند جایز بود و بقول شافعی رحمه الله تحریر جایز نبود اگر صید و ام زدها خوردن از گرفت جانوران و ام زدها  
 و بر دند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگران جانور را نکند و عرام نبود و یا اما اگر جانور را ز گرفت و پس می کند  
 و بر بر یکی شصت علامه گفتن شرط است اگر کسی را بعد از شصت بگیرد و پس کند و در میان آنها دیگر اندازد و بعد از نشاید خوردن  
 و چون تحریر کند و یکی را بگیرد و بیرون اندازد که مردار نیست و باقیها را نشاید خوردن و بقول شافعی رحمه الله  
 اگر تحریر کند همه را نشاید خوردن که نزدیک او اگر شصت بگیرد و ام است و بقول علما و ما رحمه الله نشاید خوردن  
 چون تحریر کند و یکی را بگیرد و بیرون اندازد که مردار نیست باقیها را نشاید خوردن و اگر صید و ام زدها خوردن از گرفت  
 چند صید از دست وی هستند و زنده آنها که قند بچنانک و ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را بگیرد و بر عرام  
 و یا بد که وی سبک کند تا اگر کسی دیگر بگیرد و بر عرام بود و اگر مسلمان جانور را میخورد و از او می کند جانور را از  
 از او کند و بیرون نبرد که ازادی و دیگر جانوران که ایشان غیر ملکی اند و دست نیاید و همچنان که ملک و



پس خفته بودیم تا جایی نشود که بلوی رفته حاتم است که غلیظ در هر جمیع شود و فرجه الصدقه است که اگر گوشت آن  
 حیوان را خورد چنانست که ابو یوسف و محمد بن حاتم الصدقه اند اگر گوشت آن حیوان را نخورد چنانست که ابو حنیفه رحمه الله  
 گفته است و بعد قول مالک رحمه الله است که اگر فرزه اهل مدینه افکند شترانست و دیگر مالک حیوانان صحابه رضوان الله  
 علیه جمیع بن یکدیگر میزدند رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشانرا منع نمیکرد پس معلوم آمد که مالک است و علمای اجماع  
 الصدقه گفته اند که حیوانان صحابه رضوان الله علیه جمیع شتران بودند رسول علیه الصلوٰه والسلام حاتم  
 نه امیان بود چون ایشانرا شترانی بر یکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود کجایه ایشان چیزی سرت  
 نمیکرد پس بن سبب رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشانرا منع نمیکرد و در بعضی روایات آمده که ابو الفضل کافی رحمه الله  
 آورده که فرمایا مالک است رحمه الله و اگر کسی شتران را بیج میکند و او را بوی بقول شافعی همه الصدقه را بنود و  
 بقول علماء امام جهم الصدقه را بنود و اگر افکند آدمی را بیج میکند باجماع روایتها که باره خاک بروی افکند و بر آن  
 خاک بیج کند اتفاق را بنود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت در او خورد بقول محمد بن مالک است  
 و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف جهم الصدقه است و بعد قول محمد بن حاتم الصدقه است که صحابه عینه را بنود و یک  
 رسول علیه الصلوٰه والسلام است اسلام آوردند و عرب قبیله از قبایل عرب است بلوی مدینه ایشانرا ناسان  
 و از آن پادشاهی اماس ایشانرا پیدا شد رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که ایشانرا بنزد یک شتران صدقه بده  
 و شتران را بول شتر بپوشانید تا صبحت یابید محمد رحمه الله علیه گفته است که اگر مالک بنودی رسول علیه الصلوٰه والسلام  
 فرمودی تا ایشانرا بول شتران دادندی با ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف جهم الصدقه اند که ابو هریره رضی الله عنه  
 روایت کرد که رسول علیه الصلوٰه والسلام شتر فرمود و آدمی غلط کرد بول بلوی یا کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه  
 السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنود بنود صدقه است که چون ایشانرا صحت یابند باز وقت آید بنزد که اگر رسول علیه  
 الصلوٰه والسلام طبع را در بلدی استعمال فرمودی عین بنودی و لیس بلکه جو صحت یافتند باز وقت آوردند و باسان  
 شتران صدقات را نگرفتند و اگر بخشد چون بر رسول علیه الصلوٰه والسلام رسید بگوید آیت است که سعد قاضی الدین الطیب  
 ایشانرا فرستاد و بگوید آیت است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را بطای ایشان فرستاد و ایشانرا گرفتند و آوردند رسول  
 علیه الصلوٰه والسلام فرمود تا ایشانرا بکشند و دستها و پاها و گوش و بینی ایشانرا بپیرن کردند و جمله اعضا  
 ایشانرا بپیرن کردند و نگاه ایشانرا در یک در جای سوزان انداختند و سوختند تا در میان شمع طایک شدند و  
 آن وقت مشعل کردن مباح بود بعد از آن رسول علیه السلام بنی فرمود از منکر کردن هیچ خطبه بفرمادی رسول علیه  
 که در آن خطبه منکر کردن را بنی نکرندی و دیگر حدیث مطلق است **قال** علیه الصلوٰه والسلام شتر بلوی را بول فانی عاتیه  
 عذاب القبر و فرقی نفرمود میان بول امیان و بول حیوان دیگر آنکه سعد بن سجاد رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه

بنماز وی برنگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چند نفر  
 فرشته بنماز بنمازه سعد آمده اند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در  
 پیش آفتاب غبار می بودی از بسیاری فرشتگان که نماز بنمازه سعد آمده بود و ندی چون سعد رضی الله عنه را  
 بخاک دفن کردند و خاک بکورد و او بدو خاک را راست کرد و ندی زیاران دیدند اثر نقیر در خساره مبارک رسول  
 علیه الصلوٰه والسلام ظاهر شده انگاه رسول علیه الصلوٰه والسلام گفت قولا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم  
 اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که سعد مردی مال  
 دار بود و اشتراک بسیار داشت و بامه خود را از بول ایشان نگاه میداشت چون ویرانگاه که دفن کرد و خاک  
 ویرانچه گرفت و چنان فشار دوش که استخوان پهلورانش چپ آمد و استخوان پهلورانش راست رفت  
 پس معلوم شد که پلید است اما بر قول محمد رحمه الله پاک است بضرورت و بی ضرورت شاید خوردن و بول و سب  
 رحمه الله بضرورت شاید خوردن و بی ضرورت نشاید خوردن دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوٰه والسلام صحابه  
 را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بول بوضیفه رحمه الله بضرورت و بی ضرورت نشاید خوردن که حدیث  
 است قال النبی علیه الصلوٰه والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای  
 عزوجل نه آفریدیت شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتم حکم بول حیوان بود شیر حیوان را حکم است  
 شیر اسب بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمه الله و روایت است  
 بیک روایت مکروه است نشاید خوردن و بیک روایت شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن  
 و بقول علامه اجماع رحمه الله پاک است اما نشاید خوردن و بیک روایت شاید خوردن نشاید اما جزیل بر بامه  
 رسد و روی نماز باز دارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را و ناخوردنی چیزی دلیل بر آنکه  
 نیست دلیل بر آنکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک است و لیکن خوردن حرام است و بول  
 ریزه هوای که گوشت ایشان را خوردند پاک است و لیکن نشاید خوردن و شیر غریزه همین حکم دارد پاک است  
 و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر  
 سگ را حکم چیست در صلوٰه جسوط و جامه امان اهل خمس رحمه الله آورده است که در لواورات از محمد رحمه  
 الله روایت است که آب و دمان و بینی و آب چشم و خوی سبک پلید است همچون شیر سگ اینها را بشیر اضافت از  
 برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید و اگر سر کین لاشه یا مردار در نمکستان ناک شود بر قول ابو یوسف  
 رحمه الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمه الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را ناک کنند از محمد رحمه الله روایت  
 است که آن ناک پاک است وجه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود و وی نیز دیگر شود و چنانکه آن ناک



محمد رحمه الله تعالی علیه السلام در صلوة خواجہ امام اجل خمس حسنة الله وکرمی و طحاوی از ابو حنیفه ابو یوسف رحمہم الله روایت میکنند کہ بر چند بر جامہ سدر وای نماز باز ندارد دلیل میکنند کہ پاک است بول شکر را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال یسئ بشی گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند کہ وی جانور پر است همچنانکہ جانوران دیگر چه معنی است کہ افکنده ویرا در کتاب خرد نگفتند بول گفته است جواب دی آنست کہ در وی چند خصلت است کہ در هیچ جانوری نیست اول آنکہ خندد چنانکہ آدمی و دیگرید چنانکہ آدمی و دیگر حیض نیکو چنانچه زن از او ویرا بدت ولادت بود چنانچه از وی و ویرا نفاس نیکو چنانچه آدمی را و وی ترزند و در شیر دین چنانچه آدمی و ویرا در زیر کی بالیستان پر شیر است و در زیر کی بالیستان پر آب تار کاہ کہ ویرا آب حاجت نیکو ہم از زیر بال خود آب خورد و هر کی کہ رود در نزد خود را با خود برد و هر کی کہ نشیند پیشش تواند برداشت از بر سبب بول باید کرد و خردنی مسئلہ مسلمانان نماز ناکند از است بر جامہ خود و نجاست دیدن زیادہ از درمی نمیدانند کہ کدام وقت رسیده حکم نماز ناکند از در چه شود بعضی از مشایخ رحمۃ الله گفته اند کہ اگر پیش جامہ است یکروزہ نماز قضا کند و اگر در پس جامہ است سه روزہ نماز قضا کند بعضی گفته اند کہ اگر برابره است یکروزہ نماز قضا کند و اگر بر استر است سه روزہ نماز قضا کند صحیح آنست کہ اعطاء ابو حنیفه رحمۃ الله روایت میکنند کہ اگر ترست و تابستان یک نماز قضا کند و اگر خشک است و تابستان یکروزہ نماز قضا کند و اگر ترست و زمستان یکروزہ نماز قضا کند و اگر خشک است و زمستان سه روزہ نماز قضا کند قیاس بر مسئلہ چاہ اگر موش در چاہ یا بند مرده و اما سیدہ آن موشی را بکشند و کل آب را برکشند بقول ابو حنیفه رحمۃ الله بر کہ از آن آب طہارت ساخته است جامہا نمازی کند و سه روزہ نماز قضا کند و اگر اما سیدہ نیست یکروزہ نماز قضا کند اما بعضی گفته اند کہ ابو حنیفه رحمۃ الله بر آن قول رجحان کرده است و گفته است کہ در چاہ غیب است این حکم باقیست اما اینجایین است تا یقین نشود و این نماز بر قضا کنند و این قول ابو یوسف محمد رحمۃ الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند کہ بکریم کہ چه نجاست است خون است یا منی اگر خون است بکریم کہ دیر یا بخون چه وقت معامله بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر غایب است بکریم کہ ویرا بقضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر منی است بکریم کہ دیر یا صحت چه وقت افتاده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر معلوم نیست کہ صحت چه وقت افتاد است از خواب آخرین نماز قضا کند کہ خواب محل احتلام است احتمال اندازد کہ خواب دیده باشد و اگر احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامہ موش یافت خشک شده حکم نماز ناکند از در چه شود و نماز ناکند چه وقت قضا کند ظاهر روایت است کہ اگر جامہ موش را خست از وقت سوراخ شد جامہ ناکند

و اگر بر جامه سوراخ نیست از وقت بخت نهادن نماز ناقضا کند اما در غیره العقباء آورده است که پیش  
 را بگیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا دام که موش زنده بود نماز نگذارد و البته که پیش  
 زنده نماز را بود و چون موش پیر و اکنون نماز ناقضا کند تا چندی که موش خشک شود چون خشک  
 شود در معنی دباخت شود پیش بروی چیزی نبود اما خواجہ امام حسام شہید در فتاوی خویش آورده  
 است که پوست موش خشک شدن دباخت پذیرد و لیکن گوشت موش خشک شدن دباخت پذیرد  
 جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز ناقضا کند و اگر بر جامه سوراخ بود  
 از وقت بخت نهادن قضا کند اکنه موش در گندم آمد و شد یا در حبوبات یا بخت شد فقیہ ابو الیث رحمۃ اللہ  
 گفته است کہ از نجاست خون وی و غیره مکرر انداختن نشود کہ در وی ضرورت است اما ظاهر روایت است  
 کہ نجس شود اما اگر در شرعی یا در روغن افتد خواجہ امام زاهد فرمودہ اند کہ گفتہ است کہ این جواب فقیہ ابو الیث  
 اینجا نیست کہ در شرعی و روغن این ضرورت نیست تا ہر بزرگ اندر افتد نجس شود با ناخن خشک تو نماز  
 روا نمود قال **ابن علیہ الصلوٰۃ والسلام** ما بین من انی فہو لیت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 فرمودہ است کہ ہر چه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجہ ابو الحسن مستقبح سوال کرد کہ ما نانہ  
 مشک نماز را بود یا گفت اگر دباخت دادہ اند روا بود و اگر دباخت ندادہ اند نماز را نبود گفتند  
 کہ دباخت وی چیست گفت از جرم کران سوال کنید سوال کردند چون خشک شود پاک شود و چون  
 باز تر شود پلیدی باز آید یا ای از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ دو روایت است اختیار خواجہ امام حسام شہید و خواجہ  
 امام اجل شمس رحمۃ اللہ آنست کہ باز آید شیشہ ایست و روی آب پلید است و شیشہ زیادہ از دری است  
 اگر چه سرد را بموم استوار کنند چنانکہ از وی چیزی سرائت نمکدان شیشہ نماز را نبود اما اگر شیشہ  
 کم از دری بود و استوار کنند چنانکہ از وی چیزی سرائت نمکدان شیشہ نماز را نبود و اما در حدیث  
 رحمۃ اللہ روایت آمدہ است کہ روا بود اگر در می بود دیگر وی وی پاک و دیگر وی پلید بان درم نماز  
 روا بود خلاف ابراہیم نخعی رحمۃ اللہ اما ہر چه اندک کہ ہر وی دیگر سرائت کند با وی نماز را نبود  
 باتفاق مگر آنکہ زیادہ از در می بود اگر سیفہ مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلیدی یا بی  
 ظاہر قول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ آنست کہ پلید نشود فقیہ ابو الیث رحمۃ اللہ گفتہ است کہ اینجا بود کہ اینجا  
 چیزی بروی نبود خشک شود اگر از نجاست چیزی بروی بود پلید شود با تخم مرغ بختہ نماز را بود  
 کہ نجاست در محل است اگر تخم مرغ چوب شود با وی نماز را بود کہ با مرغ زنده مانده بود اگر چه درون  
 تخم مرغ نیمہ خواجہ امام زاهد فرمودہ اند کہ گفتہ است کہ روا نبود کہ با مرغ مرده نماز گذارد و شیشہ الاسلام

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد با وی نماز گذارد و روا بود اگر آن  
 مرغ در بغل وی نبود و رکنی همچنان گذارد نمازش بآن مرغ مرده روا نبود و اگر در رکنی از خود جدا  
 کرده روا بود اگر مقدار رکنی همچنان تأخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رکن بعد نمازش  
 تباه شود و تأخیر را همچون گذشته دارد بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم و احمد و آنکه از خود جدا کند و باقی  
 نماز تمام کند و در بعضی گفتند بر عکس این گفته اند در صحت و رخصه آورده است که با مرغی که حلق  
 وی از خون بسل آلوده بود و یا با شمشیری که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با کجی که در  
 نماز میان پلکی و پلیدی اینها اگر با آنها نماز گذارد و بداند از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است که نماز  
 روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمه الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نجاست  
 یا کجی که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده شستن اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد  
 نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة و السلام تأخیر بود از امامت  
 ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة و السلام در حجة نماز شروع کرد وی چون سجده رفتی  
 بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة و السلام نشست و چون در قعدہ نشست بیامدی و بر کنار رسول علیه  
 الصلوة و السلام نشست و بر اجد محمدی رسول علیه الصلوة و السلام از خود اتفاق است که جامه بجزیره از  
 نجاست خالی نبود پس اگر روا نبود وی رسول علیه السلام ویرا از خود جدا کردی و این جای بود که بیک کلاه  
 بود که خود رو و خود آید اما اگر بچپ خود و بدو چپا کند ویرا اگر بر نماز گذارنده باشد وی بخود نتواند باز رفتن  
 تا با بر بیکه پیش و مرغی مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر رکنی از خود جدا  
 کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تأخیر کند ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه نشود و  
 بر قول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی بر عکس این گفته اند که اگر در  
 آدمی در گندم آرد شادان آرد و آتشاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده نمود  
 شیخ الاسلام بر آن رحمه الله گفته است که در شریعت تحریمی جائز است تحریمی کند و دش بر هر کجا که قرار گیرد  
 و از آنجا پاره را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنین گوشت شمس الایمه صلواتی رحمه الله گفته است  
 که بجز خرمن کوفته و خر دران خرمن بول انداخت آن گندمها را نشاید خوردن اما تحریمی کند و پاره  
 از وی بر گیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غذاة بر قلعه قادر شدند و در آن قلعه یکی مومن است و یکی ذمیر  
 است هزیه گذار شریعت و سنتوری ندید گشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمیری در آن میان گشته  
 شود اما اگر در آن میان یکی بیمار بود گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را



[illegible]

با نجاتی که حق است افتاده باشد بر که ندانید باقیها را شاید خوردن و اندک علم باب سی و نهم در بیان اینست  
 می و میوزی منصف و بنید محرم است کشنده پلید است غلیظه تا اگر زیادت از درمی بر جامه رسد و رای کا  
 باز دارد و اگر آب انکوری پاک را در جامی پاک نشسته تا دایم که در جوشش بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله و دیگران  
 از ابو یوسف رحمه الله پاک بود و بقول محمد رحمه الله و دیگران آیه از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمه الله  
 پلید بود و اگر جوش استاده بود و لیکن کفک نه نشسته بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله پاک بود و بقول  
 ابو یوسف و محمد رحمه الله پلید بود و چون کفک نشسته اجماع پلید بود هر سه گاهی که مرقه پنج دارد و بقول  
 ابو حنیفه رحمه الله حکمی دارد در پلیدی بر غیزی که از خوب سازند بر قول ابو حنیفه رحمه الله و دیگران آیه از ابو  
 یوسف رحمه الله پاک بود بشرط آنکه سرکاشش پاک و از بد و بقول محمد و دیگران آیه از ابو یوسف رحمه الله پلید است  
 و بر جنری که به و طرب خورد حرام بود و حمی گنجی بود سر که شود آنچه تنی است پلید بود و یا پاک فقیه ابو یوسف  
 رحمه الله گفته است که اگر سر خم بسته آنچه تنی بود پاک شواز برای آنکه بخار پلید پلید است و یا پاک  
 پاک بود و این مسئله در زاید محمد است رحمه الله اما اگر سر خم کشاده بود آنچه تنی بود پلید بود چون سر که بر  
 روایت کتاب بسط است که از سر خم بر یک نیکه از پایان خم را نازنه نهند و سر که از اینجا نیکه نند که اگر از سر خم نند  
 سر که به پلیدی خم سر است کند سر که پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که داغ می سر که است تا اگر مسلمان را  
 جامه بود قیمتی و بر آن جامه خمر رسید اگر پیشواید پاک میشود باید که پاره سر که بر آنجا کشد چون آن ترش شود یا  
 شود و اگر در خانه دیک بقصدی بپزند که با نون بپزند است سر که خمر فرو ریخت دیک و خوب و خوب پلید شود  
 بعد از آن معلوم شد شخم خمر است پاره سر که فرو نیند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم  
 دارد چون سر که خمر سر است کند خمر نیز بیع سر که پاک شود و اگر می سر که شود بقول علما اما رحمهم الله سر که پاک  
 شود و اگر می سر که شود بقول علما و اما رحمهم الله پاک شود از شافعی رحمه الله و در روایت است بیکر آیه پاک شود  
 و بیکر آیه تنی اگر می را سر که گردند بقول علما و اما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمه الله پلید بود و مسلم  
 جامه پاک از دیک پلید باید بردن پلید را از دیک پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود و نجاست  
 موش را از دیک که به نشاید بردن که به را بنزد دیک موش نشاید بردن مگر در این نیز دیک سبک نشاید  
 بردن اما سبک را بنزد دیک بردن نشاید بردن اگر موش باید تر سبک است و یا بکلیسا نشاید بردن اما  
 کلیسا نشاید آوردن و اگر موش درمی افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سر که شد در پاک شدن و  
 در روایت است بیکر آیه پاک نشود و درست تر است که پاک شود که می پلیدی قویتر از پلیدی موش است پس  
 بر آنکه اگر موش بجا انداخته و میزد موش را بر کشند و آب بر کشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود سپس پلیدی های قوی تر از پلیدی موشش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی موشش  
 بطریق اولی پاک شود اما اگر شیر موش افتاده و مرد آن موش را بکشند آن شره می شود و آن می سرکه شد  
 همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما هیچ وی را بود بشرط آنکه عیب  
 و ایراد ظاهر کند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را بکشند آن می سرکه شود و همچنین پلیدی و آب  
 وی را بود بشرط آنکه عیب و ایراد ظاهر کند و اگر آب پلید در می ریزد آن می سرکه شود اگر پلیدی آب از  
 آن جنس می بود پاک شود و اگر از جنس می نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب گفته می شود  
 خواص و معانی رازی آمده اند گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار  
 در سرکه ریزد در حال ترشش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکه امام ابو الحسن رستنی به  
 گفته است که ناشش باه نشود و آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و ما شش است  
 که آن قطره می سرکه شده است یا ای اما این تفصیل خواهر ابو الحسن رستنی کرده است در جامع از ابو یوسف  
 رحمه الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه غم انگور انداختند  
 آن غم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در محلی است اما اگر دست اندر آورد و آن غم انگور را  
 دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود بعد از آن دست بخور سرکه دیگر اندازد  
 و بر آورد و در سرکه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بکر روایت از ابو یوسف رحمه الله دست پاک بر آید  
 و بر قول محمد رحمه الله بکر روایت از ابو یوسف رحمه الله پلید بر آید بدان روایت که بقراب ابو یوسف رحمه الله پاک بر آید آب مقید  
 را در حق نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر از آن  
 سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک جام اندر آورد و بر آورد و بیکی از آن جام دیگر اندر  
 آورد و بر آورد و سیوم اندر آورد و بر آورد و از آب جامه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله دست پاک بر آید  
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک نیاید مسئله اگر مایه را در می قدید کرد و ترش شد اگر غلاب بود باشد شاید  
 خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده است و اگر غلاب مایه است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن  
 مایه ترش شده باشد چون می در وی مخلوب است هرگاه که انگور در و ند باید که خورده مسک و شکرال بر توده  
 انگور نیندازند که پلیدی بود و اگر توده انگور نهاده باشند مسک آید و پاره از آن خورده و یا شکرال آید و پاره از آن  
 خورده باید که آن باقی پس خورده ایشان را بر دارد و آنجا باقی انگور را بگویند اگر بر توده انگور نیندازند از آن  
 آید و ننداشد و از غنتری انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند شاید کوفتن اگر جماعتی در  
 چرخست انگور ریگویند ایشان را خرد و در نقطه از آن چرخست پلیدی پلید شود کل آن شیرین است

اگر چنانچه در چشم خست نکور می شوند اگر کسی بجای سیردن آید باید که پای را بر زمین پاک بندد تا شیر باز آید  
 کند در وقتی که بول اندازد هوش دارد تا قطره مالیش بر پا بچکد و اگر مالیش بیاید بشوید و انگاه بچرخد اندر  
 آید و اگر کسی را بر پای جراحت بود انکور میگوید بوقت می اندک اندک از آن جراحت ری چیزی سیرت کند  
 شیره پدید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم بندان ریش ری کف خون روان شود در ریش نمی آید  
 در آن شیره از آن جراحت چیزی سیرت کند شیر پدید شود و چون شیر پدید شود بسیار بوره تدارک است  
 که حوض کند و در ده و کج آفرده کنند و شیر پاک اندر ریزند چندانکه اختلاف مشایخ برخیزد و انگاه  
 آن شیر را پدید را در آن آب برایی ری ریزند چون بدان حوض اندر آید و بان شیر پاک می آمیزد هم پا  
 شود و اگر شیر چنانکه بود باید که بر نلودان چرخست بشنید و آن کی اندکی از آن شیر پدید ریزند چنانکه  
 غالب از آن شیر پاک بود پاک شود سگ را بسمل کنند بر پوست تروی نماز را و بود و گوشت دیر افضل  
 آرد و بان نماز گذارد و بود اگر آن گوشت در آب اندک افتد پدید کند یا بی ظاهر و آیه است که پدید  
 نشود و نصیرن بجای رحمة الله گفته است که پدید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در  
 آب بندد که آفت آب اندک پدید شود چون سگ را بسمل کنند تسیمیه گفتن شرط است یا بی جواب امام زاهد  
 فخر رحمة الله گفته است که شرط نیست تسیمیه جز برای گوشت که سبب حلالی وی شود و سگ به تسیمیه گفتن حلال  
 نیست و اما شیخ الاسلام بر آن رحمة الله گفته است که تسیمیه گفتن شرط است که بر حیوانی که گوشت دیر از  
 تسیمیه گفتن حلالی نیست و بر حیوانی که گوشت دیر از تسیمیه گفتن سبب دباغت وی است اگر مسلمانی  
 سگ که را در بغل آورده نماز گذارد و بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم نا گفته بود و در دو آن وی که  
 از درختی بود و بود و اگر چشم گفته بود و در دو آن وی زیادت از درختی بود و دانود اما در صد در  
 صلوة خواجده امام اجل سرخس آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده وی پاک است و پاک  
 نماز را و بودی که امت هر چه پس خورده وی مکروه بود با وی نماز را و بود با که امت هر چه پس خورده وی  
 پلید است با وی نماز را و نبود سگ همان بود و سگ که همان همان همان همان همان همان همان  
 در گردن رسیده است در سن در دست گرفته نماز میکند از نماز را و بود یا بی اگر آن رسیده که بر گردن  
 است می جنبه نماز را نبود و اگر نمی جنبه را بود و اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید آن سر  
 بر سر بسته است و آن سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد و بود یا بی اگر آن سر پلید جنبه نماز را نبود  
 و اگر جنبه را بود **مسئله** اگر کلاه است که دیر اگر با سی بود یکسر پاک و یکسر پلید آن سر پاک را بچرخد و  
 محیده است و نماز میکند و سر پلید را بر زمین انداخته نماز را و بود یا بی اگر آن سر پلید جنبه

روان بود و اگر کج بند روا بود و اگر سبک جامه مسلمان را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی  
 شایع گفته اند که اگر نخست گرفته باشد پلید نشود که وقتی که نخست گیرد در دمان و قیاب نماید و اگر  
 بسازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه بسازی گیرد دمان وی از تری خالی شود اما این مسئله  
 ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید نشود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سبک بر کلاه  
 با جمل پلید بود که از رطوبتی خالی بود تا اگر با نماز گذارنده زیادت از دم سنگ بود و روی نماز  
 دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سبک هیچ کرده پاک شده است تا اگر از روی  
 مصلی سازد و بر روی نماز گذارد و روا بود بیشتر آنکه بر موی نجس است نبود و اگر سبک تر خود را افتاند  
 از آن تری بر جامه مسلمان رسد حکم آنجا چه شود بظاهر روایت جامه نجس نشود و بعضی مثل آن گفته اند  
 که نمیکند که آن سبک از چه تر شده است اگر از باران زاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته  
 باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان  
 رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر روی آب رفته باشد پاک بود که آب موی ویران خواسته باشد بر روی  
 موی که گذشته باشد و اگر بر روی آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول  
 حسن است که وی سبک را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاید خیر رحمة الله و فقیه ابوالفتوح و فقیه ابو جعفر  
 رحمهم الله فتوی بوقول حسن زیاد رحمة الله دادند که سبک پلید بعینه است اما ظاهر روایت است که سبک  
 پلید بعینه است دلیل بر آنکه اگر سبک باب اندک اندر رفت و بر سباطی دیده بر دمان وی دران آب  
 اندر نیامده باشد آن بساط پلید نشود این اختیار شیخ الاسلام بر مان الدین است و محمد رحمة الله  
 بر سبک یکبار را و او داشته اند بر وی اشکال گفته که وی منتفع نیست چراغ او را و امیداری  
 گفت اعتبار زمانه ثانی است که چون وی کلان شود معلوم شود که شتر وی حلال شود پس معنی  
 وی روا بود پس معلوم آنکه پلید بعینه است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اگر سبک را بسمل کنند بر  
 پوست وی نماز روا بود و با کوشش وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز  
 روا نبود که پشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آنکه سبک پلید بعینه است و خوک پلید  
 بعینه است بر کجی که کوشش ویران خورد ویران بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود چنانچه دیر چند در  
 رکبوری مالند بان نماز روا بود اما اگر خود میرد بر پوست وی همچنان تر نماز روا نبود و اگر از نشان  
 پیه وی در رکبوری مانند زیادت از درمی بود و روی نماز بار دارد تا مادام که پوست وی تر بود یا  
 وی روا نبود تا آنگاه که خشک نشود و حرمس این قیاس میدان مسئله استخوان مردان خشک

پاک است بشرط آنکه بروی گوشت مردار در طبیعتی نبود دلیل بر آنکه چون گاو را نعلیم اللعنت بر پشتانی مبارک  
رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک نگردند و گوشتند و بختند و پشتانی مبارک  
رسول علیه السلام کردند و چیز بر بست و مسح میکنند و نماز میکند و پس معلوم کرد که پاک است **مسئله**  
استخوان پل بر قول محمد رحمه الله چون استخوان خوک است چون بدرم سنگ رسد و دای نماز باز دارد و  
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک است در صلوة و آیه امام اجل سر حسن رحمه الله از راه است که  
رسول علیه الصلوة والسلام در دستوانه علاج خرید از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی  
رسول علیه السلام بخردی استخوان سگ بر قول حسن زیاده رحمه الله چون استخوان خوک است و آیه  
خوک چون بدرم سنگ رسد و دای نماز باز دارد و سویی خوک را حکم چیست بر آیه شریع قول محمد پاک است  
و بر قول ابو یوسف رحمه الله پلید است و بر آیه جامع بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک است و بر قول  
محمد پلید است در صلوة امام اجل سر حسن رحمه الله از راه دور و آیه که پاک است از ابو حنیفه رحمه الله دو  
روایت است بیکر آیه پاک و بیکر آیه پلید و در پیش نیز دور و آیه است بیکر و آیه رد ابو و بیکر و آیه  
رد ابو و اما استعناش اتفاق بیکر و آیه شاید از راه ضرورت نه از راه حلال باب حمله در میان  
و باغت پوست آدمی باغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک باغت نه پذیرد از راه نجاست  
در صلوة و آیه امام سر حسن رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله و آیه است که پوست خوک باغت پاک است  
اما ظاهر و آیه است که پوست خوک پاک نشود پوست مار باغت پذیرد و از راه تنگی پوست پلید با  
پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف باغت پاک شود و پوست سگ بر قول حسن زیاده رحمه  
الله باغت پاک نشود اما ظاهر و آیه بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف است که برود باغت پاک شود  
بر حیوانی که گوشت ویرا خورد وی نه دار شود بقول الله رحمه الله پوست وی باغت پاک نشود و بر قول  
وی است که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنفع من الميت بشیء یعنی منفعت بیکر یا از مرده بیکر  
و بر حیوانی که گوشت ویرا نخورند اگر چه ویرا سبیل کنند بر قول شافعی رحمه الله پوست وی باغت پاک  
نشود بر قول علماء ما رحمهم الله هر خای که از مرده در بود باغت پاک نشود و باغت بر دویغ است کسی  
است و خشکی است کسی خود معلوم است و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه میسر شود  
پاک شود بروی نماز را و ابو و بشرط آنکه بروی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار خشک شدن  
پاک نشود اگر آن خام تر شود و پلیدی باز آید بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله دور و آیه است اما اختیار  
خواجہ امام حسام شبید و خواجہ امام اجل سر حسن رحمه الله است که باز آید اما پیش رسد ابو و بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوٰۃ والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشتش ویرا  
 خورند وی ایه دار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا آنگاه که ویرا خورند  
 نهند و بقول علامه یا محمد بن احمد خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم  
 شد که خشک شود پاک شود پیش رو بود مسلمة مسلمان را حیوانی مردار شد دیگر می پوست  
 آن حیوانی را میکند تا بکشد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر تر چنان میفروشد روانه بود باید  
 چیزی محل بیع بود بدان پوست بند و بدان چیزی کند و آنگاه آن پوست آن حیوان را بیع آنچه بوی دهد  
 روا بود و اگر مردار بیک بیع و بیک گشت فروشد اجماع بیع باطل شود و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد  
 رحمهم الله اما اگر بر یکی را بهای تعیین کند و لیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود  
 و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید  
 یکی از او بیرون آمد یا دو مسلول خرید یکی مردار پیدا شد یا دو حم سرکه خرید یکی خم پیدا شد اگر مردار بیک  
 بیع و بیک گشت خرید یا باشد اتفاق بیع باطل بود بهای حرام و اگر بر یکی را بهای تعیین کرد و لیکن بیک بیع  
 کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال  
 بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر بر یکی را بهای تعیین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود با اتفاق حلال بود  
 و آنچه محل بیع نبود با اتفاق حرام بود اگر سسلی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میکوید که گوشتی که تو  
 خریدی مردار است اگر کوینده صاحب عرض است یا مفسد است قول دی مصدق نبود اما اگر صاحب عرض  
 و متدین بود قول دی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روانه شود و تواند بقصاب بداد  
 کردن که قصاب مرداری ویرا میگردست باید که بسکند پس مسلمة اگر جماعتی طعام میخواهند و ندکی را  
 گویند یا طعام خوری دیگر ویرا گفت مردان از آن طعام بخور که در آن طعام ایشان مردار است یا در سر  
 ایشان می است اگر صاحب عرض است یا مفسد است قول دی مصدق نبود اما اگر صاحب عرض  
 نیست و متدین است قول دی مصدق بود نشاید از آن طعام خوردن اما اگر یکی میکوید که در آن  
 طعام مردار است در آن شربت می است و یکی میکوید که نیست بادل خود تحریر کند و لش بر سر چه قرار  
 گیرد آن کند اگر یکی بنده و یکی از او یک طرف است و یکی بنده و یکی از او از یک طرف است همچنین تحریر  
 کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو از او از یک طرف آن کند که از او ان کویند که کوایی بنده  
 مقبول نیست اما اگر مسلمان یکی از دیگری اب خرید یا بخشیدش یا برای صباغ کرد یا میراث ویرا رسید  
 بیع در طعام و کثیر که این نیز تاید کی عدل خبر داد که این ملک انگس نموده است که بتوداده است و

شاید که تصرف کند برخلاف سلسله اول که اینجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین سلسله سبب جرمی دلیل  
بر آنکه اگر بچنان بود که وی میگوید و آن شخص بر وی حلال کند حلال شود و اینجا هیچ سببی بر وی  
حلال نشود چون در نفس جرمی گواهی دهد و در بابت که ای یک کسی مقبول بود و اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان  
مقبول بود بآب چهل یکم و در بیان شستن نجاست بنا بر فتوی صاحب شریعت است زنی  
بنزدیک صاحب شریعت اندر آید و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من بر لباس من گذشته است و  
پیش پاکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام  
لنک المراه وی مستحاضة احتشی و التیمی و استقری و توضی و صلی و ان تطهر الدم علی الحجر مظر او رسول علیه  
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایامت را به نشین و بر سر ایام غسل او برده نبوده  
بر بند و کام بر نه و ایدست کن و نماز که از او چه خطرا دم بر او ریای چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول  
الله ان خطره که بر جامه میرسد عفو هست یا فی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که فی ان زن گفت یا  
رسول الله می شویم عین وی میرود و لون وی ای نماید فرمود بشو و بشکین و بمالنت کن چون عین  
وی برود و لون وی مانند ان لون اثر هست و اثر عفو هست و محمد حسن رحمه الله بر فتوی صاحب شریعت  
بنابر کرده است یکی آنست که حنار را بآب پیید تر کند و در دست بندد تا مادام که حنار درست بود پیید بود  
و چون حنار از دست بیرون کند ان رنگ که بر دست ماند چون درست را بشوید پاک شود ان رنگ که در دست  
است اثر عفو هست و دیگر آنکه بآب پیید جامه را رنگ کنند آن جامه را می زنی کنند تا مادام که رنگ آب بر سر  
آید پیید بود چون پیش رنگ بآب بیرون نیاید جامه پاک شود ان اثری که بر جامه ماند عفو هست مسئله اگر مسلمان  
را در بیمارانی رو شود حیوان بر جامه رسید اثر شست عین وی رفت و لیکن لون وی زلفت ان لون اثر هست  
و اثر عفو هست دیگر مسلمان پیید در زمین پیید نمناک شست جامه اش از ان تم گرفت با دبر وی و زنجیر  
شد ان جامه پاک شود که ان تم اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمان را بر جامه روغن پیید رسید که از دوری آن  
شست میراث کرد و زباده از دوری شدن پاک بود که اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمان را سنجی کرد از  
دستش بوی آید دست پاک بود که ان اثر هست و اثر عفو هست مسئله اثر چوب باشد همچنانکه مسلمان را جامه  
در کر مایه وی که شد ان اثر افتاب است عین افتاب فی و جامه بر مسلمان می رسد و شست در رستگاران  
و اثر چوب رفت است عین رخ دبر رفت فی اینها نیز اثر هست و اثر عفو هست بر قول شافعی رحمه الله لون نجاست  
است همچون عین نجاست تا اگر مسلمان را بر جامه نجاست رسید شست عین وی رفت و لیکن لون  
ماند بقول شافعی رحمه الله تا ان لون نهم در بان جامه و بر وی نماز را نمود و بقول علماء عامه هم الله چون



عین دی رفت آن لون اثر است و اثر غوث است اگر چه ان لون به تیزی میرود و نجاست بر دو نوع است مری و  
نامری و در شستن نجاست نامری شافعی را در روایتی است بیک روایتی چندانی بشود که دش قرار گیرد و  
روایتی دیگر است که یک آب بشوید ببنده بود و پاک شود دلیل بر آنکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی  
است از برای آن معنی که شما نجاست کم از در می نماز رو امید آریه برین اعصاب که شستن ایشان در  
طهاره فریضه است اگر بن موی خشک ماند طهاره درست بود نماز رو نبود پس معلوم آمد که نجاست حکمی  
قوی تر از نجاست حقیقی است این را یک آب بشوید ببنده بود از آنکه آب بشوید نیز از عهده بیرون آید و  
علامه مارجم اند گفته اند که تو بقیاس میگوی و ما بحديث رسول علیه السلام عمل میکنم که در طهارت هر عضو یکبار  
شستن فریضه است عن ابوبریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه توضأ مرة فقال هذا وضوء لا تقبل الله  
تعالی الصلوة الا به ثم توضأ مرتین و قال هذا وضوء من یضأه بعد الا بر مرتین ثم توضأ ثلث مرة فقال هذا وضوء  
و وضوء الاسلام من قبلی فمن زاد علی هذا نقص فقد تعدی و ظلم ابوبریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی  
الله علیه و آله و سلم رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و هر عضو یکبار شست و فرمود که این طهارتی  
است که خدای تعالی بیست و پنج نماز برای این طهاره بن پذیرد و چون دوبار شست فرمود که دوبار بشوید بر عضو  
و چون آن ثواب و همتش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طهاره من و طهاره انبیا که پیش از  
من بوده اند پس که زیاد کند برین یا کم کند پس بر اینینه وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر آنکه تو که شافعی  
میگویی که اگر سبک بتغوز در آب جامه اندر آرد و آن جامه را بهفت آب باید شست و بار شستم در خاک باید  
پاک شود و بتغوز سبک نامری است و نامری را بهفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من  
بحديث رسول علیه السلام عمل میکنم که رسول علیه السلام فرموده است که سبک بتغوز اینجا می آید از شما آرد  
بهفت بار شویند و بار شستم در خاک مالید و علامه مارجم اند گفته اند که ان در ابتدا اسلام بوده است  
که اعراب با سگان مراشت میداشتند و سگان را در خانه راه میدادند و آن سگان بتغوز آب جامه و ایشان  
می آوردند و آب جامه و ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر  
ایشان را تا سگان را از خانه بایرون کردند روایت میکند عقبه بن عامر الجعفی رضی الله عنه که رسول علیه  
الصلوة والسلام فرموده است که سبک بتغوز آب جامه شما را سه بار شویند پاک شود که اگر که بتغوز  
از یکبار شویند پاک شود این حدیث که تورا روایت میکنی مقدم است و این حدیث که ما روایت میکنم موخر  
است موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علامه مارجم اند نجاست نامری را سه آب شستن فریضه است  
انچه حکم نجاست نامری بود و گفته آمد نجاست مری را حکم حیث چندانی بایست شست که عین می برود

اگر چه چون دی ماند آن لون اثر هست و اثر غوطه است و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین دی است  
 تا لون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سب آب عین دی رفت باید که سب آب برساند که این کم  
 از نجاست نامری نبود فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است که بعد از آن که عین دی برود باید که سب آب  
 دیگر شود که این در سنی نجاست نامری بود و اگر از آن آب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا  
 روای نماز باز دارد و اگر نجاست غلیظه است زیاده از درمی و اگر خفیفه است کثیر فاحش باید  
 تا روای نماز باز دارد و اگر آن جامه دوم را نمازی میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول  
 رسیده است سب آب بشوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب بشوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده  
 است یک آب بشوید پاک شود این روایت در شرح است روایت جامع ضعیف است که بتائید بسته  
 بود اختیار خواجه امام اجل حسن رحمه الله است که برای که رسیده بود سب آب بشوید تا یقین از عهده  
 بیرون آید مسئله تافن شرط است یا فی بر قول ابو یوسف رحمه الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه  
 و محمد رحمه الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله است که اگر حوض کمان بود یا جوی  
 روان بود بر باری که در آن جای آن جامه را مال دقایم مقام تافن بود تا بار آخر جامه را بر آورد و  
 بتاب از عهده بیرون آید و این روایت شرح است اگر جامه را تافتند و دروی آب ماند بر انداختن  
 خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد نجامه را باز تافت الی که از آن جامه بیرون آید ظاهر روایت است که آن آب  
 پلید بود و روایت جامع البکیر است که پاک بود و قوی بر آنست و این هم جائی بود که جامه از نجاست بشویند  
 اما اگر جامه را از کم بشویند آن آب پاک بود و پاک کننده باشد با اتفاق و اگر جامه را در خور تنگ نمازی میکند  
 قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک بر آید و این قول علما است  
 رحمه الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندازی آب اندک نجاست شود و از آن آب نجاست  
 جامه بگونه پاک بر آید و وجه استحسان آنست که پاک بر آید بمقول رسول علیه الصلوة و هم به فعل رسول علیه  
 السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پلید شود سب آب بشوید پاک شود  
 و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دنان شست و گفت اینست طهارت از  
 فی چه فرق بود میان آنکه نجاست اندک را در آب اندک آری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم  
 ظاهر است که نجاست عینی را میشوئیم تا عین دی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک خوا  
 نمازی کردن باید که جامه را بتاب و فرو و نشاند و در طشت بپزند و آب اندر ریزد چندانی که مستغرق شود  
 خواجه امام حسن رحمه الله گفته است که تافن مستغرق کار دارد باید که این روایت است و کار در تافن

آن بود که جامه های یکدیگر در چید و برادر طشت و یکبار بتابد و فقه در وی است که اگر یکان یکان برآورد و برادر  
 مسوی طشت نماید تا بدین وقت که از آن جامه فرو برد و آن آب مستعمل شود و از آن آب مستعمل جامه پاک بر نیاید  
 اما ظاهر بر و این است که همچنان یکان یکان از طشت برین آورد و بتابد چون جامه ها تمام تا فقه شود بانی آنی  
 که در آن طشت مانده باشد برین بریزد و طشت را باز تازی کردن حاجت نیست باز جامه ها را فروخت  
 و در طشت برینند و باز آب اندر بریزد چندانی بریزد که آب مستغرق شود یکان یکان باز بتابد چون سه بار  
 بچین کرد با سهیم انجامه پاک برآید و طشت را دوست را تازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در  
 جامه افتد چنانچه جامه پلید را در یکی آب جامه اندر آورد و بر آورد و بتابد و آب جامه دوم اندر آورد و بر آورد  
 و بتابد و باز در آب جامه سهیم اندر آورد و بر آورد و بتابد از آن جامه سهیم دست و جامه پاک برآید ولیکن  
 آب پلید بود آب جامه اول برین بریزد و سه آب شود آب جامه دوم برین بریزد و دو آب شود آب  
 جامه سهیم بر این یک آب شود پس نه بود ولیکن قیاس نیست که به شستن حاجت نیاید دلیل بر این مسند جاه  
 اگر موش در جاه افتد و مردان موش از آن چاه برگزند و میت و لوب برگشید لازم شود چون نوزده دلو  
 برگزند چاه بچینان پلید بود و دلو درین دست بم پلید بود و چون بستم دلو برگشید چاه در سن و دلو پاک  
 شود و اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه و مهت یا قوت مانده را اگر جامه قوی است  
 اعتبار قوت مانده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک  
 پاک و ریخته جامه خشک از آن جامه نم کشیده پلید شود یا بی فقیه جعفر رحمه الله گفته است که اگر جامه پاک  
 را افشارتی یعنی بتانی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی چکد پلید نشود که آن اثر است و اثر غفوت و اگر بریزد  
 خشک نجاست سطر رسیده و خشک شد آنرا در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و حمیم الله  
 پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی و حمیم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطر رسیده و خشک شد  
 آنرا در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمه الله روا شده است  
 که پاک شود ظاهر بر و این است که پاک نشود و اگر بر موزه خشک آب پلید رسد خواص امام ابو بکر فضل بخاری رحمه  
 الله گفته است که باره خاک بار یکتر برانجا بریزد تا گل شود و در معنی نجاست سطر شود خشک شود و در زمین  
 پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله اگر کی استنجی میکند از آن آب بر موزه دی رسیده  
 پلید شود اما اگر بر موزه میرند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجی پاک شود و بی  
 دی موزه نیز پاک شود خواه امام اجل شمس رحمه الله گفته است که آب اول استنجی پلید است و آب  
 آخرش مستعمل است و پلید را پاک نمک شبنم الاسلام برمان الدین رحمه الله گفته است که چر مستعمل

پاک نکند اینهم جائی بود که آب بر موزه میزند و میگذرد اما اگر آب در زیر پای موزه قرار گیرد آب اول سستی  
 پیدا است پس چون آب اول قرار گرفت برایی که بر آنجا رسد هم پلید شود تسبیح آن آب پلید چون موزه پلید  
 شود تا نشود پاک نشود و چون شود چکه شود اگر این موزه نخست آب تا پاک بیاطن موزه است پس  
 آب بریزد دست بمالد پاک شود اما اگر آب پلید بیاطن بریزد است سه بار شستن باز خشک کردن باید تا پاک  
 شود و حد خشک شدن آن بود که بر بار یک بشوید از آنجا بمالد حد آنکه پیش چیزی بچکد سه بار بچین کند پاک  
 شود و اصلی است محمد رحمة الله که بر چه قصور تافتن ندارد شستن پاک نشود اما در صدد وصله از  
 محمد رحمة الله روایت آمده است که در پای افراز ضرورت است گویم که پاک نشود شستن **مسئله** در  
 سبوی نواب پلید گردد و باز تهنی گردد سه بار باید که آب پاک بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله  
 پاک نشود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** در خم نو خم گردد و باز تهنی گردد تا مادام که لون و بوی  
 و مزه باقی بود اجماع آن هم پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف  
 رحمته الله پاک نشود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی آب خورده خم گردد و باز تهنی گردد تا مادام که  
 لون و بوی و مزه باقی بود باتفاق پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشوید باتفاق پاک نشود  
 و اگر نخست نجسه آب نارسیده را بجا است رسید انروی را شستند آنروی که شستند اندک نماز میکند از آن  
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله و بر قول محمد رحمة الله رواند که بادی باجماع نماز رواند  
 که وی در سبوی نجاست سطر شود باطن وی از نجاست خالی نبود اگر لور یا لجن پلید شود سه بار بشوید بر  
 قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله پاک نشود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام حریم رحمة الله  
 و امام برهان الدین رحمته الله در تحریط آورده است که هر بار یک بشوید سبکی گران بر آن لور یا نهند تا در سبوی  
 تافتن شود سه بار بچین کند پاک شود باتفاق اگر لور یا نین پلید شود سه بار بشوید اتفاق پاک نشود  
 از برای آن معنی که در اصطلاحی است که نجاست را به باطن نهد و مسلمانان حجامت کرد این که شستند  
 از آن خون پلید شود باید که سه بار خرقه نماز بر اثر کند و در آنجا مالد و باز نمازی کند سه بار بچین کند پاک  
 شود و باجماع که در وی ضرورت است مسلمانان را از دهن خون آلوده یا فی آلوده مان را سه بار مالد و آب در دهان  
 سیرون اندازد پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمته الله و ابو یوسف رحمته الله و بقول محمد پاک نشود و اگر کسی شستند  
 و بستان مادر را در دهن گرفت بستان پلید شود سه بار بکشد آن بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله  
 پاک نشود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** بستان ماده کاذب از روشی پلید شد که سه بار  
 بکشد بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله پاک نشود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول کاذب

پدید شد سه بار که ساله بگوید اجماع پاک شود و بقول محمد رحمته الله بول کا پاک است و بقول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمتهم الله چون سه بار بگوید پاک شود مسئله محسوب در آب پدید تر شد بر قول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمتهم الله چون سه بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمته الله پاک نشود و اگر از بول حیوان  
 پدید شد که گوشت و پیرا خورند سه بار بشوید باجماع پاک شوند و اگر محسوب در آب پدید آید اما سید اکتون  
 بر چند که بشوید پاک نشود یعنی شستن پاک نشود اما از سید امام ناصر الدین رحمته الله بگوید و آیه آمده است  
 در منطقه که سه بار خشک کند و در آب پاک نیست یا بچنان آب پدید بیاید برده است سه بار آب پاک به  
 باطن بر پاک شود و اگر محسوب در بول حیوان اما سید که گوشت و پیرا خورند بر قول محمد رحمته الله پدید نشود  
 بی آنکه بشوید پاک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمتهم الله پدید شود و شستن پاک نشود مسئله  
 اگر کندم را نشسته نهادند آن آب که در وی ریخته نجس بود و باطن برده اگر وی آنست که آن آب  
 را برین بریزند و آب پاک در بریزند و نجس نشسته را نوشسته را بگویند و بالند تا به بشنید انگاه آن آبها  
 پدید را برین بریزند و باز آب پاک اندر بریزند و نجس نشسته را نوشسته را بگویند و بالند تا به بشنید باز آن آبها را پدید را برین بریزند  
 و باز آب پاک در بریزند و نجس نشسته را نوشسته را بگویند و بالند تا به بشنید انگاه آبها را برین بریزند و باز آب پاک  
 که در وی خورده است مسئله اگر سوری دانه خورده و باز انداخت آن دانه شستن پاک نشود اما بگوید  
 پاک بر آید مسئله روغن فربه پدید شد آن روغن را آب گرم سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمتهم  
 الله پاک شود و بر قول محمد رحمته الله پاک نشود و روغن بایع را پیش ازین گفته شد که چگونه بشوید تا پاک شود  
 اگر روغن مردار در چرم مالیدند و آن چرم آنرا باطن به و اجماع است که شستن پاک نشود اما اگر روغن  
 پدید را در چرم مالیدند و چرم باطن بر باید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که بچنین که روغن  
 پدید باطن برده است روغن پاک باطن به چون سه بار بچنان کنند و هر باری که از آب برگشتند بتابند باجماع  
 پاک شود مسئله اگر روغن جام یا آسن جام پدید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد  
 خرقة خشک ناری سه بار اندر مالند پاک شود و اگر ترخ و یا کار در آب پدید دادند بادی نماز روا نمود  
 باجماع که در معنی نجاست مطهر شود چون بدم سنگ رسد و ای نماز باز در دو استعمال نشاید کون  
 یانی خواجہ امام زاهد فخر رحمته الله گفته است که استعمال نشاید که در شیخ الاسلام بر آن رحمته الله گفته  
 است که شاید از برای آنکه ویر اصلاحی است که در جای مالی آن پلیدی که بروی باشد بیرون رود و یا  
 شود و آن نجاست در باطن می است بروی بر تیار و اگر بادی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را باطن  
 نبرد و خواجہ امام زاهد فخر رحمته الله گفته است که از ابو یوسف رحمته الله روایت است که بچنان که آب پلیدی را

و دی به باطن برده است سه بار با شش را زدنش آب پاک و چند تن پاک شود و اگر دسته کار و پلید شود  
 تا ششوند پاک نشود مسئله اگر سه کوفه را در او س در آتش در آورده و خوب با سبخت پاک شود پاکی چهار  
 چیز است آب و آتش و خاک و کاره پاک شود اما چیز نیست و مستادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت  
 نیست یکبار بتا بنده آن آب پلید از باطن بر جمل آورد بنده بود و الله اعلم باب چهارم در و دوم در  
 بیان آن پس خورده پس خورده با بر سر پنج است یکی پاک است با اتفاق و یکی پلید است با اتفاق مکرر است  
 و مشکوک است و در یکی طهارت اختلاف است آنچه پاک است پس خورده آدمی است از آن پاک و میث و جنب  
 و حیض و نفاس دلیل بر آنکه روایت میکنند مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقت بودی که  
 من در حیض بودی و از آن آب جامه اب خوردمی رسول علیه الصلوٰۃ والسلام از آن آب جامه بم ارجا  
 که من خورده بودی آب خوردمی از برای تواضع مادر اقبال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام من شرم من  
 سوراخه المسلم عفر الله تعالی ابی پس خورده کافرا پاک است که مراد از آن آیه که خداوند عز و جل فرموده است  
 در قرآن مجید انما المشکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت  
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه در دهن ایشان نشمارد پس خورده جانوران ریزه هوای که گوشت  
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه متغوز ایشان پاک بود پس خورده خوک پلید است با اتفاق پس خورده  
 حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کرم و کبک و موش و مانند اینها مکروه است پس خورده مرغ خاکی که گرد  
 نجاست کرد و مکروه است بشرط آنکه بر تغوز ایشان نجاست نبود پس خورده کبک که فرق ندانند میان پاک و پلید  
 دست در آب اندک از آن مکروه است مسئله پس خورده که به بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه است و  
 ابو یوسف رحمته الله پاک است و چه قول وی آنست قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام البهرة لیس نجس  
 رسول علیه السلام فرموده است که که به نجس نیست که وی طواف کننده خانهائی ماست و خانهها را شهادت و دیگر  
 روایت میکنند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام طهاره میساخت کرمه بیاید و کرمه را با آب  
 رغبتی بود در رسول علیه السلام اب جامه را اگر گوشتا کرمه از آن اب جامه اب خوردمی رسول علیه السلام از آن اب  
 طهارت ساخت و دیگر آنکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها کاسه حریر بود کرمه بیاید و بخواه  
 در آن کاسه آورد و پاره از آن حریر خوردمی مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها باقی را از خوردمی معلوم  
 آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است البهرة سبع رسول  
 علیه السلام گفت که کرمه درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سگ اما  
 ما را بحديث عقبه بن عامر الجنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکروه است که وی روایت میکنند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سبک به تفوز آب جامه شمار دسه بار شویید و اگر کردید در از یک آب بشوید  
 اگر پس خورده دی پلید بودی سداب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن فرمودی پس  
 معلوم آمد که مکروه است این همه جایی بود که تفوز دی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده  
 باشد و ماننا پسیده و تفوز در آب جامه آورد و جمیع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و ده  
 لیجیده بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه مکروه بود از ابو یوسف رحمة الله علیه در وایتیه است به یک وایتیه پاک بود  
 و یک وایتیه پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیه پلید بود پس خورده جانوران دریده بوائی که گوشت ایشان  
 نخورده چنانکه باز داشته و جرج و شامین دانسته است با جمیع مکروه است امام کرخی گفته است که اگر عیث از  
 راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که اگر عیث از راه فعل ایشان است مسئله خس خورده سب  
 بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیه پاک است از ابو حنیفه رحمة الله علیه در وایتیه است به یک وایتیه پاک است و یک وایتیه  
 مکروه پس خورده است پک است بشو آنکه در دنان دی نشو از نبود و اگر دنان نشو از بود پلید بود حکم سگین  
 وی دارد مکروه است ابو حنیفه گفته است که هر گاه دو حدیث است یکی در روای و دوم در ناروای مکروه  
 بود و محمد رحمة الله علیه است که هر گاه جز روای اند و یک جز روای آن یک جز روای ترجیح دارد بر آن ده  
 جز روای این مکروه بود شیخ ابو القاسم صغار رحمة الله علیه گفته است هر گاه غالب پاک بود آن مکروه بود  
 مسئله بیایف آب مطلق باب مکروه طهاره رو بود اما باب مطلق طهری اولی بود پس خورده سب بقول  
 مالک رحمة الله علیه است در قول علماء ما رحمة الله علیه است و جرح قول مالک رحمة الله علیه است که حرامی سب  
 بنقض قاطع نیست و حدیث متواتری و در وی ضرورت است بچنانکه در کرب علماء ما رحمة الله علیه گفته اند آن  
 ضرورت که در کرب است در سب نیست از برای آنکه کرب بریز خوان براید و از سوراخ کلیدان اندر آید  
 اما سبک تواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقیقه بن عامر الجنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام  
 فرمود چون سب تفوز در اینجا مه آرد اینجا مه را سب بار بشویند تا پاک شود رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است  
 که سب تفوز در آب جامه شمار دسه آب شویید آن آب جامه و بار شستم در خاک مالیده باز با خرفر بود که  
 چون سب تفوز در آب جامه شمار دسه آب شویید پاک شود و چون کرب تفوز در آب جامه شمار دسه آب  
 اب شویید پس معلوم آمد که پس خورده سب پلید است که سداب فرمود شستن و از آن کرب مکروه که  
 یک آب فرمود پس فرق اند میان سب و کرب پس خورده نجیحات میان آن که گوشت ایشان نخورده بر قول  
 شافعی رحمة الله علیه پاک است و بقول علماء ما رحمة الله علیه پلید و جرح قول شافعی رحمة الله علیه است که اگر ابی  
 بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در میانهای با شتم و ما را ابدانها باشند

نجات می آیند و از آن باب میخیزند ما چه کنم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خوردند ایشان را و آنچه ماند  
 شمار پس معلوم آمد که پاک است علما و ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ایدان حکایت کرده است در بادیه  
 ایدان باشد که حمله قافله را آب دهد و هنوز زیاده آید از ده درده زیادت باشد و اگر سگ بتغوز در آنجا  
 اندر آرد پلید نشود و اما اگر سگ بتغوز در آب اندک تر و پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و  
 وحشی آب در آن خرد و استر بر و آیت حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله پلیدی غلیظه است زیادت از دلی  
 بر چهارم سدر و ای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دمان وی از  
 سرخی خالی نبود و ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید  
 تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمه الله است که هر چند بر جاده رسید روای نماز باز ندارد  
 و بقول محمد و مالک شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خرد و استر بر قول مالک و شافعی رحمهم الله پاک  
 و پاک کننده است و بر قول علما و ما رحمهم الله پاک است ولیکن شک در پاک کنندگی است و چه قول شافعی  
 آنست که روایت میکند عبد الله بن عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که پس  
 خورده خرد و استر پاک و پاک کننده است و چه قوال مالک رحمه الله است که روایت میکند ابی بن غالب  
 یا غالب ابن الجبر رضی الله عنه که پدر من در گذشته و از وی خمران ماندند از رسول علیه الصلوٰه و السلام  
 سوال کردم که پدر من وفات یافت و خمران گذاشت چکنم قال النبی صلی الله علیه و سلم و الله کل من سجن  
 مالک یعنی بخور از خمر ترین مال خود مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خرد و استر با حلال بوده و اگر  
 علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علما و ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوٰه و السلام  
 عین ویران فرموده است خوردن بهاء ویران فرموده است بچنانکه گویند که فلان زن خرد و یا خانه خرد و  
 یا ملک خرد عین انچه را نخورده باشد فروخته باشد و بهاء ویران خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر  
 ثابت شود که رسول علیه السلام عین ویران فرموده است بدین حدیث که عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت  
 میکنند آن منسوخ شده است عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام در غزو خیبر  
 ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گوشت کوشته خراشلی و استر بر شام حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر را گرفتند  
 صیای بر صفوان علیه السلام اجماع بر نهاده بودند و گوشت خراشلی و استر بر شام حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر را گرفتند  
 اسلام فرمود و گوشت های بسکین و سید و آن و یکبار بشوید چنانکه از پس خورده سگ بشویند و علما و ما  
 رحمهم الله گفته اند که تعارض دو حدیث افتاد دلیل بر آنکه ابن عباس رضی الله عنه عینما میگویند که پلید است  
 پس بچنان مشکوک ماند ولیکن شک در پاک کنندگی وی است ابو طاهر دباس گفته است که مرا معلوم نیست



که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقید است و آب مقید در  
 شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک است فاعده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود  
 و با وی آب مشکوک دوی محدث و بر جامه وی نجاست زیاد از درمی است باید که باب مشکوک  
 طهارت سازد و باقی تیم با وی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک بشوید و نماز گذارد و بعد از آن چون  
 باب مطلق رسد نماز گذارده را با جماع رد و بود و جامه را بازشوید یا بی بقول مالک و شافعی و حمیم الله  
 باز بشوید و بقول علمای ما و حمیم الله باز بشوید اگر مسلمانی را آب مطلق است چندانی که طهارت را بس کند  
 پاره آب مقید با وی اینست و طهارت ساخت رد و بود و اگر آب چندانی بود که طهارت را بس آید با وی آب  
 مقید پاره یا کرد و طهارت ساخت رد و بود که در سله اول آب مطلق چندانی است که طهارت را بس آید  
 از آب مقید در معنی زیاد شود و رد و باید را اعتبار نیست اما از سله دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت را  
 بس آید آب مقید با وی یار کند همچنان شود که کوئی یک عصا را با آب مقید شست و آب مقید در حق طهارت  
 عامل نیست اگر در سفر است و با وی آب مقید است و دوی محدث و بر جامه اش نجاست زیاد از درم  
 بدان آب مقید طهارت سازد و تیم کند اما جامه را بدان آب بشوید و نماز بگذارد چون باب مطلق رسد  
 نماز گذارده رد و بود و جامه را بازشوید یا بی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و حمیم الله باز بشوید و بقول محمد و  
 زفر و شافعی و حمیم الله باز بشوید بنابراین اصلست که آب مقید است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و حمیم الله  
 عاملست در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی و حمیم الله عامل نیست هم  
 در طهارت و هم در نجاست و از این رحمة الله گفته است که آب مقید در همه چیز عامل است تا که برینند  
 و از وی آب پدید آید و در جماع از ابو یوسف و حمیم الله روایت است که حکم جوی روان دارد از آن آب  
 طهارت رد و بود و آب مقید بر دو نوع است یکی به فعل منده مقید شود و یکی به نفس خویش مقید است  
 آنچه نفس خویش مقید است آب میوه است چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر اینها به نفس خود مقید اند  
 و آنچه به فعل منده مقید میشود شور یا و کلاب و جلاب و آب باکلا و آب کامه و زکاب و زکاب و آب  
 باقلی و مانند اینها بفعل منده مقید میشود و بقول ابو یوسف و حمیم الله تا رنگ بر آب غالب نیاید  
 حکم آب مقید ندارد و بقول محمد و حمیم الله بر چه اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب زخاک  
 خشاک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علمای ما و حمیم الله حکم آب مقید ندارد  
 مسلمانی که با شیر یا شیرینی یا بر دهن غسل نجاست بشوید در پاک شدن وی دو روایت است صحیح است  
 که پاک نشود و بنید محمد بقول ابو حنیفه و حمیم الله بجز آب مطلق است جائی که نایاب منده آب مطلق بود و

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمه الله گفته است که مرام معلوم نیست که مطلق است یا مقید با دوی طهارة سازد و تیمم با دوی یار کند از عهده بیرون آید و وجه قول ابو حنیفه رح است که شب دعوة پربان عبد الله بن مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضای حاجت او مدعی حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای یار مسعود چیزی داری که بدان آید یا نه سازم گفت فی مکر غلبه تم قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم تمرة طيبة وما و یا ظهور رسول علیه السلام فرمود خرمایاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن نمید طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچون آب مطلق است جایی که نمایانده آب بود اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شب دعوة پربان پیش از نازل شدن آیه تیمم بود و بنازل شدن آیه تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمه الله گفته است که شب دعوة پربان دوبار بوده است یکی پیش از نازل شدن آیه تیمم بود و دیگری بعد از نازل شدن آیه مرام معلوم نیست که فعل رسول علیه السلام پیش از نازل شدن آیه تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیه تیمم باید که از دوی طهارة سازد و تیمم با دوی یار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر بنده تمر را جوشتانیدند و سبطه شد بر قول ابو حنیفه رحمه الله همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمه الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمه الله میخ چیز را نشاید در جمیع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمه الله سه روایت است و بنده تمر و این جمله روایات از سوال سیاهیل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کرد که بنده تمر داریم ولیکن طالب آب است گفت بدان طهارة ساز و نماز کن و دیگر سوال کرد که بنده تمر داریم ولیکن آب شیرین بر آب است گفت یا دوی طهارة ساز و تیمم با دوی یار کن و نماز کن و دیگر سوال کرد که بنده می داریم ولیکن طالب در دوی شیرین است گفت از آنجا بدار و تیمم کن و نماز کن از نوح بن مریم الجاسمی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که از آن قول رجوع کرده است و گفت که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است و این همه جای بود که مستکار نشده باشد اما اگر مستکار شده با جماع حرام بود و الله اعلم **باب حبل و رسوم** در بیان آب مستعمل آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است با اتفاق و یک بلید است با اتفاق و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده با اتفاق است که میوه را از برگ و شومینه یا جامه را از زردی و شومینه یا خور را از طعام شومینه یا نایل و یا کلندر از کل شومینه این آب مستعمل گویند ولیکن پاک و پاک کننده است با اتفاق و آنچه بلید است با اتفاق ابی که با دوی استی کرده شود یا نجاست شسته شود ان آب بلید بود و با اتفاق و آنچه علما را ردی اختلاف است که ابی که چهار اندام شومینه تا دام که بر اعضا ردی است پاک و پاک کننده است در حق همان عضو چون از آن عضو جدا شود و از آن حکم حیثیت روایت جامع الصغیر است که تا جایی

قرار گیرد مستعمل نشود این اختیار مفتیان توری است اما ظاهر روایت است که چون از اعضا و ادنی جدا شود عمل  
 شود و از احکام حیست حسن زیاده از ابو حنیفه رحمته العدر وایت میکند که پلیدی غلیظه است زیاده از دمی بر  
 چهارم رسد و ای نماز باز دارد عانی قاضی از ابو حنیفه رحمته العدر وایت میکند که پلیدی جفیفه است کثیر فاحش باید  
 تار و ای نماز باز دارد و این قول را ابو یوسف گرفته است و زفر از ابو حنیفه رحمته العدر وایت میکند که پاک است و لیکن  
 پاک کننده فی دین قول را محمد رحمته العدر گرفته است و شافعی را درین باب دو روایت است بیکر وایت پاک است و پاک  
 کننده و بیکر وایت با محمد رحمته العدر است پاک است و پاک کننده فی اصحاب ایابی از ابو یوسف رحمته العدر وایت کردند  
 که ابو یوسف رحمته العدر از آن قول رجوع نکرد و گفت که آن اب بر چند بر جامه رسد و ای نماز باز ندارد و این هم جای  
 بود که طهاره از حدث سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف عملی داشته بر قرار است اما بر قول زفر و شافعی  
 رحمته العدر آن آب پاک و پاک کننده بود و از برای اینکه آب مستعمل شود با سقا طهر فرض شود و به نیت قرب شود و اگر  
 استسقا فرض نیست قربت است دلیل بر آنکه بر بار یک میشود یا بنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوٰه و السلام  
 الوضوء علی وضوء نوز علی نوز فی يوم القيمة رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که طهاره بر طهاره نور  
 بر نور است در روز قیامت مسکله چیز را که زادی در آب است در آب اندک بپاشد و چنانچه بار داری  
 و چیزی بیش پنج پاید و مانند اینها آن آب نجس شود از ابو یوسف رحمته العدر وایت آمده است که بنجر کم اگر ماری  
 یا چیزی بپاشد که در اجزاحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند و اگر سرخی  
 ظاهر نشود پلیدی نشود که ماری چیزی را بی بود که خاکی بود اما ظاهر روایت است که این تفصیل که کرده است  
 ابو یوسف کرده است و حاجت نیست بر چه زادی در آب است در آب اندک بپاشد شود آن آب را نجس نکند  
 اگر ماری در آب اندک بپاشد خوردن یا بی بنجر کم اگر سرش در آب است و دم در خشکی نشاید خوردن اگر  
 عکس اینست شاید خوردن اگر ماری در آب اندک مرید شاید خوردن یا بی بر قول شافعی رحمته العدر آب پاک بود  
 و ماری حلال بر قول طحاوی اب نجس ماری ماری ظاهر روایت است که آب پاک بود و ماری ماری در آن آب  
 خوردن را و طهاره کردن را شاید اما اگر ماری در انجی بوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید لیکن  
 خوردن را نشاید که جزوی از اجزای مرید خوردن شود اگر ماری در آب یافت یکی نیم در آب و یک نیم در خشکی  
 مرده اگر باقی مرده است با اتفاق شاید خوردن و اگر بی باقی مرده است بر قول علماء ماری رحمته العدر طهارت را  
 شاید و خوردن را بی اگر از ماری زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر ماری باقی مرده است نیم در آب است  
 و نیم در خشکی شاید خوردن یا بی اگر سرش در آب است و تنش و تنش خشکی بر قول علماء ماری رحمته العدر شاید و بر قول  
 شافعی رحمته العدر فی و اگر سرش در خشکی بود با اتفاق شاید خوردن در ولایت کیهی است که می اندازند

که از اموت مای گویند اگر در مای سلمی بند و بعد درست نیاید بوزن و درست آید بیشتر آنکه صفتش بیان  
 کند در مای خشک سلمی بند و همین حکم دارد و بعد در و انمود بوزن را و بود چون صفت ظاهر کنند اگر مای را  
 در آب سببی پاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله نشاید خوردن  
 اگر مای را از آب بر انداختند و وی بطیید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن که وی طبعش مجاز است  
 ویرا قیج حاجت نیست اگر مای در حوض میفرود شد یا در آب روان فرو شد درست نیاید کسب کردن در  
 چیزی درست آید که وی بتسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در حوضچه در آورده است  
 یا در خم ای در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفرود شد و بود و شتر طایفه چون ملک وی شده  
 باشد اگر ضیاء شست انداخت و مای گرفت و بچنان در آب است بدیکری و مای دیگر آمد وی این مای را  
 فرو خورد و آن مای نیز اندر ماند این مای دوم از آن فرو شده بود و یا از آن خریده نگیریم که اگر رشته شست  
 را بمشته تسلیم کرده بود از آن مشتمی بود و اگر رشته شست را بمشته تسلیم نکرده باشد از آن فرو  
 بود اگر یکی دام در آب انداخت مای آمد و اندر ماند و دیگری آمد و آن مای را گرفت خصم دام را حق طلب بود  
 یا بی آن خداوند دام اگر از برای مای گرفتن انداخته باشد حق طلب و خصم دام را اگر از برای تر شدن آن  
 است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد و اندر ماند و دیگری آمد و آن جانور را گرفت  
 خصم دام انداخته را حق طلب بود یا بی آن که خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر  
 برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر از ملک یکی جانور بچوب برگرفتند خداوند آن ملک را  
 حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچوب ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن  
 خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل رانته اند بردن اگر کسی دیگر خوری نهاد و زنبور از آن خور  
 عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خور بود از آن خداوند ملک یکی دیگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای آنها  
 خداوند ملک را شاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن  
 یا بنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم یا شید بند  
 دامن یکی افتاده و دیگری آمد آن سیم را از دامن وی برگرفت و بر حق طلب بود یا بی آن که دامن از برای سیم گرفتن  
 باز کرده است و بر حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر ویرا قصد آن بود  
 که بر چشید آنچه در دامن وی افتد و بر حق طلب نبود اگر یکی دیگر بر سیم داد که بر سر فلان بپاشد و وی بعضی  
 از آن سیم را بر سر آن فلان بپاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا  
 آنچه گرفته باشد از وی بازستاند بر خلاف آنکه اگر یک را لوز یا بادام یا موز یا دوتا بر سر فلان بپاشد

و بی بر سر فلان بعضی را پاشید بعضی را خورد آنچه خورده باشد اثرات طلب نمود و هر چه زادوی در آب است در غیر  
 آب پلاک شود چنانکه در شیرینی یاروغن و مانند این آنچه پلید شود بیانی در صلوٰه خواجه امام بکر خوارزاده رحمتہ  
 اللہ علیہ آورده است که درین مسئله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق رحمتہ اللہ علیہ در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد  
 مشایخ خراسان گفتند که آنچه پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه  
 بلند شد محمد حسن رحمتہ اللہ علیہ بر طریقی استاده بود و نماز میکرد ارد گفتند مصنف کتاب در اینجا حاضر است خطه نوشت  
 کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنم چون محمد حسن رحمتہ اللہ علیہ نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در  
 غیر آب پلاک شد آنچه پلید شود بیانی محمد حسن گفت پلید نشود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست  
 چه پلید نشود محمد حسن رحمتہ اللہ علیہ گفت چه گوئید اگر اینها در اندک بمیرند آب اندک پلید شود بیانی گفتند بی  
 گفت اگر آن آب را در شیرینی یاروغن ریزید پلید شود بیانی گفتند بی گفت اللہ بکر خوارزاده باشد میان آنکه  
 وی در آب اندک بمیرد و میان آنکه آن آب اندک را در اینجا میری یا وی خود اینجا میرد اصل درین مسئله  
 آنست که هر چه زادوی در آب است ویران خون روان نیست پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان  
 چون نصیحت بنی بختی خواجه محمد سلیم بنی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الباقی  
 و خواجه محمد نقاش از وی رحمتہ اللہ علیہ جواب بر قول محمد گفتند که نجس بود مسئله هر چه زادوی در درخت  
 است که خون روان نیست چنانکه کرم و خیر و دگر و مانند اینها اگر در آب اندک بمیرند نجس نشود بر قول  
 علما و ما رحمتہ اللہ علیہ اما مکرده بود در شیرینی و روغن و مانند اینها میرند آن چیز مکرده بود اگر مستحبیست  
 صحت دهد و اگر مستحبیست خود خورده که مستحبی مکرده شاید خوردن و بر قول شافعی رحمتہ اللہ علیہ پلید بود  
 اگر کسی از بنور زرد در آب اندک افتد یا در طعام پلاک شود بر قول شافعی رحمتہ اللہ علیہ نجس شود و بر قول  
 علما و ما رحمتہ اللہ علیہ نجس نشود و بر قول شافعی رحمتہ اللہ علیہ آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه  
 جانوران دیگر علما و ما رحمتہ اللہ علیہ گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحديث رسول علیه الصلوٰه  
 والسلام معلوم شده است که پلید نشود قال البنی علیه الصلوٰه والسلام اذا وقع الذباب فی طعام  
 احدکم فامقلوه ثم اتقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه ليقدم الداء علی الدواء  
 و اگر در طعام سوزان افتد و یا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بود در رسول علیه الصلوٰه  
 والسلام نفرمودی تا و یا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود هر چه در محل خویش بمیرد پاک بود چنانچه  
 کرم که در سبزه بمیرد و کرم که در گوشت و کرم میوه و در میوه و مانند اینها و اللہ اعلم حاصل  
 در بیان خواص و مسائل آن آب چندین باید تا در وی طهاره روا بود بر قول مالک رحمتہ

الله به چنانکه آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 خلق الارض لعلکم فیها تأمنون و لا تأخذوا بها حرجا و لا تأخذوا بها حرجا و لا تأخذوا بها حرجا و لا تأخذوا بها حرجا  
 غرض جل آب را پاک و پاک کننده افزوده است و بی تأمین نشو و بجزی مگر که غرض وی یا رنگ وی و یا بوی وی  
 بگرد و بر قول شافعی رحمه الله چون آب به قلعین برسد پیش نجاست بر ندارد یعنی دوست و نجاست  
 من حیث قول وی است که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا  
 بلغ الاقلین لا یحتمل خیار رسول علیه السلام فرمود چون آب بدوست و نجاست من برسد پیش نجاست  
 بر نگیرد علما و ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة و السلام ضعف بر صفت فرموده است نه  
 قوت و بر اینها که گویند این بنا وضعیف است بنا و دیگر بر ندارد و یا این ستم وضعیف است این بنا بر ندارد  
 و یا مال فلان کس اندک است اسراف دیر بر ندارد که اتر رسول علیه الصلوة و السلام نیز بجهنم فرمود که دوست  
 پنجاه من آب اندک است پلیدی بر ندارد دلیل آنکه در سفری از امیر المومنین علی و عبد الله مسعودی  
 الله عنهما سوال کردند که میداریم چندانی که طهارت را بسنند و لیکن خوردن ما را میشناید ایشان در  
 گفتند که آن آب را نگاهدارید تا بخورید و یکم کنید و نماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارت روا بودی آیا  
 فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبد الله عباس رضی الله عنهما  
 سوال کردند که غسل می گیریم و آن عنسها در آن جامها می چکد گفت از آن قطره تا بر نرسد و در باغ  
 است و قطره تا بچوب باران نرسد بود که در آب استاده بر قید آید چنانکه در حوض و در بار کین و مانند اینها و  
 قهبا بر آرد و ذره بچوب باران نرسد بود که درین جامها آید و قهبا بر آرد و از خواج حسن بهی رحمه الله  
 سوال کردند که غسل می گیریم و آن عنسها مادر آب جامها می چکد گفت که من اگر می رود و کا  
 امید پیش از آن میداریم که آن در مادر از مادر گذارد که در وی ضرورت است اما علما و ما رحمهم الله گفته  
 اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل و انبودی حکم حدیث رسول علیه السلام قال  
 النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا یسأل احدکم فی الماء الا ان یرکب و لا یغسل فی من الا ان یجئ به رسول علیه السلام فرموده است  
 که در آب استاده بول نمیدارید و غسل میارید چون رسول علیه السلام عنسها را ببول برآورد و در آنجا  
 که حسن بن یادر ابو خفیه رحمه الله روایت میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظ است زیاده از درمی بر جامه  
 رسد و روی نماز را باز دارد و این حدیث ما را حجت است بر مالک شافعی اما علما و ما رحمهم الله از برای  
 تخفیف از هر گشتی چیزی اختیار کرده اند مسلم و قلعین آب است سکی اند و از یکی خورد و دیگری بول  
 انداخت در آنجا که آب خورده است طهارت روا نبود که کم شده است که در آنجا که بول انداخته است طهارت

روا بود که زیاده شده است قبول نماز نماز جمعه بعد از رو و طهارت روا نبود مسلم که حوض چندین باید که تا دروی  
طهارت روا بود و روایت میکند خواجه ابو حفص که بخاری از ابو حنیفه رحمة الله حوض باید که این رنگ آب  
رینند این نیمه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نیمه خنبد این آب بسیار  
بود و دروی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که این نیمه غسل روا و آن  
نیمه خنبد این آب بسیار بود و دروی طهارت و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است در شرح  
طحاوی ابو الحسن که خجی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بکشد چنانکه آن نیمه خنبد یا این نیمه بخاستی  
ریند و آن نیمه را سرتیه نکند این آب بسیار بود طهارت و غسل دروی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایت  
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه خنبد آن آب بسیار بود و دروی طهارت و غسل روا بود و در شرح  
استیجانی رحمة الله آورده است که اعتبار خنبدین برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن را که آن نیمه آبند  
تبر یا یا خنبدین نه را اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض است شست  
در شست ای شست و چهار که بود و دروی طهارت روا بود یا نه این گفت من باری اندازم اگر شما سازید  
شمار شست نگم خواجه ابو الفضل که مانی از مشایخ ما رحمة الله روایت میکند که اگر حوض است شش شش شش ای  
سعی و ششش که باشد بالای آن آب دو که کم چهار یکی دروی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر گرفته  
اند و دروی ششش که از من آب است خواجه ابو مطیع طحاوی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد  
و بست پنج میباشد تا دروی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صدی باشد من در دل خود  
که اجماع نیامد از خواجه محمد سلمه طحاوی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت دروی روا بود من گفت  
این مسلم را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا دروی طهارت روا بود گفت حوض باید بچند سجده  
من مسجد محمد رحمة الله اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و  
چهل چهار میباشد ما را معلوم نیامد که اندرون مسجد فرمود یا بیرون ابو عمر معاذ مروزی رحمة الله گفته  
است که من این مسایر از محمد رحمة الله سوال کردم همچنین جواب گفت که بچند مسجد من اندرون سجده  
محمد رحمة الله هشت در هشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد  
فرمود یا بیرون مسجد علما ما بر تیره مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارت و غسل روا بود بنا بر  
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اساطها این نیمه جای بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض  
مرد بود و سید امام ابو القاسم شمسید رحمة الله گفته است که سی و شش نیمه گزینیا شد دروی طهارت  
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد خیر رحمة الله گفته است که بست و هفت که کم چهار یکی باید تا دروی

طهارت و غسل و ابودیکی از آنها گفته است که منخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن او قماه کنند و در  
 سر آن ریخ افکنند و بر کار کرد بر کرد دیگر اندک مقداره در ده شود اما که ام کز را اعتبار است بر چه حوض  
 قدیم قدیم است بکر قدیم و بر چه نوشود بکر بجان همدان ظاهر روایت آنست که رسین کرد بر کردی بکشند  
 و بر صحرای چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در وی را بود اینها که گفته شد طول و عرض آن بود  
 خواجہ امام حسام شہید رحمۃ اللہ چهل و ہشت گز باید تا در وی طهارت با جملہ رو بود و مسئلہ  
 بالای اب چندین باید تا در وی طهارت رو بود بعضی از مشایخ رحمہ اللہ گفته اند کہ در ی را بر نیجا کہ  
 پوشد بسندہ بود و بعضی گفته اند کہ ہشت اب بر یک دہشت دستش بالا تر شد بسندہ بود و فقیہ ابو جعفر  
 رحمۃ اللہ گفته است کہ سبوی بی تکلف پر شود آن اب بسیار بود جواب طہارینست و حوض نجاست علیست  
 از وی طہارت سازند آن نجاست چندین مسافت باید تا طہارت رو بود و مختار شیخ الاسلام بر آن  
 الدین رحمۃ اللہ آنست کہ دہ گز مسافت باید تا طہارت رو بود و اختیار خواجہ امام اجل حسنی رحمۃ  
 اللہ بر نیست کہ ہشت گز بسندہ است اختیار خواجہ امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمۃ اللہ از مشایخ ما و  
 النہر وایت میکند کہ یک گز مسافت بسندہ بود و یک بدست ای یک ہشت نیز روایت آمدہ است  
 از خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمۃ اللہ سوال کردند گفت این طرف حوض ماند و النظر دیگر طہارت ساز  
 اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمۃ اللہ آنست کہ حوض دہ در دہ حکم در یاد دارد تا از نجاست لون  
 و بلوی و مزہ نکرد و در وی بر کجا طہارت سازد و رو بود دست جنبانیدن شرط نیست بانی بر قول  
 مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجہ امام اجل حسنی است و بر قول مشایخ  
 خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است و رحمۃ اللہ اگر حوض  
 است بالای دارد اما پہنا ندارد حکم پلید شد اب اندر آمد و گسترده در دہ شد ابو القاسم احمد رحمۃ  
 اللہ گفته است کہ تا اب بیرون نرود پاک نشود و فتویٰ بر نیست اگر مارکین ای مخاک است در وی پارہ آب  
 نجس یا در وی نجاست است آب اندر آمد و پر شد اگر چه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود کہ بر خردی  
 از آن آب پاک بدان آب پلیدی میرسد پلید میشود تبیع آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود و اگر خواہند  
 تا بیرون نرفته پاک شود باید کہ جائی اندر آمدن آب را دہ در دہ تیر باشند و دیوار تہ بر کنند تا آنجائی کہ دیوار  
 نہدہ باشند از آن آب پاک آید و قرار گیرد دہ در دہ شود بعد از آن اگر بآن آب نجس دہمہ پاک بود اگر  
 حوض بود دہ در دہ در وی آب پاک است ہر چند آب پلید اندر آید تبیع آن آب پاک شود مگر از نجاست  
 لون و بلوی و مزہ گرداند پلید شود اما اگر در حوض پارہ آب پلید بود ہر چند آب پاک اندر آید تبیع آن آب



پدید شود تا بیرون رود پاک نشود و حوض است در ده آب وی کم ده در ده شده نجاست یعنی اندر اقبال و حوض  
 شده بر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پدید بود چون عین نجاست  
 را بر کند و پاره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکد و زیر  
 دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من در آن دریا طهاره سنازم مالک رحمه الله گفته است که اگر قطره می  
 در دریا چکد و آن دریا موج بر آرد و بسبب نم آن موج گیاه روید و از آن گیاه کوسپندان بخورند من گوشت  
 آن کوسپندان را بخورم اگر حوض ده در ده کچی کچی شد ای نقصان پدید شد و حکما پدید شد آب اندر آمد  
 و بیرون رفت چند می باید که بیرون رود تا پاک شود و فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است که سه چند آن آب  
 که در وی است بیرون رود پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پدید بوده است بیرون رود  
 پاک شود خواه اجرام ابو بکر سید بنی رحمه الله گفته است بخور آن آب بیرون رود پاک شود و جواب قوی بر منقبت  
 و آن آب که بیرون می رود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد و بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و  
 باز بهمن حوض اندر آمد آن باز پدید نشود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون  
 رود باز برگشت و باز بهمن حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از انطرف که آب اندر آمده است بیرون می رود  
 هم پاک نشود و اگر آب رفته بیرون باز برگشت و بخورند رانده اختیار خواج زاهد رحمه الله بدین بود  
 که پدید نشود و اختیار شیخ الاسلام بر مان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام  
 بر مان الدین گفته است که اینجا که راه نیاید تا بیرون رود باید که کلندی زنده تا معانی شود و آب انقطاع  
 پذیرد پاک شود و اگر آن ابهاد حوض باز اندر آید پدید باز نیاید و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است باز بیرون  
 رود پاک نشود و اگر حوض بود با مشرع آب بر آمده باشد و بیشتر مشرع تا اگر گرفته چنانکه آب استعمال کرده  
 بیرون نگیرد در آن مشرع طهارت بسیار در و بود یانی از نصیر محی سوال کردند گفت لاخیر فیه و هر کجا که  
 که این لفظ آید دلیل آن کند که در و بود اما نا ساختن اولیه بود که تشایط طهارت ساختن و اگر بیرون  
 مشرع طهارت سازد اگر در ای مشرع ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر در ای مشرع ده در ده  
 نبود حکم همان مشرع دارد که در و نبود و ظاهر روایت است که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون ببرد  
 در آن مشرع طهارت را بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد و رواند و اگر حوض بوده در ده و لیکن سر  
 حوض لائق در افکنده اند ای بآن حوض فی یاگاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده  
 شده است سر حوض حکما پدید شد چون آب فرو شیند و ده در ده شود و مختار خواج امام زاهد رحمه الله  
 و بسیاری از مشایخ دیگر رحمه الله است که پاک شود مسئل اگر حوض است ده در ده در ده و در ده

وی حوض دیگر است هم ده درده و هر دو کچی کچی شدند و کم ده درده شدند و حکمی پدید شدند آن  
 آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و در آن حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت  
 و دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بجز حوض دوم در آمد و آن حوض دوم پر شد و  
 از حوض دوم راه بیرون رفتن یافت باز بهین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود و لیکن حوض  
 دوم پاک نشود اگر حوض است سر وی ده درده و پایان وی کم ده درده تا مادام که این آب کم ده درده  
 است در وی طهارت سازی را و بود و از وی نیز را بود اگر در وی نجاست افتد پدید نشود چون آب  
 کم ده درده رسید از وی طهارت را و بود اما در وی را و نبود هر چند که در وی نجاست اندک افتد  
 پدید نشود **مسئله** حوض است سر وی کم ده درده پایان وی ده درده تا مادام که آب کم ده درده است  
 از وی طهارت را و بود اما در وی طهارت را و نبود هر چند که اندک نجاست افتد پدید نشود و اگر حوض است  
 ده درده راست ستونی فرو بردند تا مشعر سازند در آن حوض طهارت را و نبود اگر نجاست اندک  
 اندر افتد نجس شود از برای آنکه چون ده درده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده درده  
 ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل را و نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو و جهید آن اوی جائی گیرد  
 در حوض طهارت را و نبود اما ظاهر را و اینست که را و بود از برای آنکه اوی متحرک است وی جای  
 بگیرد اما ستون متحرک نیست وی جای گیرد اگر حوض است ده درده راست در وی کبابه یا بید یا خمر یا  
 گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی آب نمی جنبند در وی طهارت را و نبود اما اگر خمر یا بید یا خمر است که نیست  
 می جنبانند از زیر وی می جنبند اکنون طهارت را و بود و اگر حوض بود چهار در چهار آب اندر می آید  
 و بیرون می رود در وی طهارت را و نبود اما سید امام ناصر الدین در ملقط خویش آورده است که را و بود  
 و اگر جائی آب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد یا جماع را و بود اما اگر حوض سر در سر بود در  
 وی طهارت را و بود بشرط آنکه آب مستعمل کرده و یا بیرون برد و اگر منجم در منجم بود اتفاق در وی طهارت  
 را و نبود مگر آنجا که آب اندر می آید و آنجا که بیرون می رود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده  
 و دو دیگر نه در نه است طهارت را و نبود که کم یک گرض بود و اگر دو طرف دو از ده در دو از ده است و دو  
 طرف نه در نه است طهارت را و نبود که نو دوشش کن بود و اگر یک طرف دو از ده در نو دویک طرف یازده  
 و یک طرف نه و یک طرف نه است طهارت را و نبود چه اگر هشت را در دو از ده زنی نو دوشش شود و اگر نه را در  
 یازده زنی صد کم یک گرض شود و را و نبود و اگر چشمه بود کم ده درده در وی طهارت و غسل را و نبود مگر آنجا  
 که آب بیرون می رود طهارت آرد و یا غسل آرد و را و بود و اگر حوض است روی آب پنج تنگ بسته است چنانکه

اب رومی جنباند که آن پنج میخند در روی طهارت رو بود اگر پنج سطح است و لیکن پنج از روی آب زاده  
 است در روی طهارت رو بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر پنج در زیر آب است در روی آب ده در  
 ده گشته بود رو بود اما اگر پنج بر آب چفشیده است و بر سوراخ کردند در آن پنج رفته بود طهارت رو بود  
 یا فی ظاهر روایت طهارت رو نبود اما خواجه ابو حفص کبر بخاری و عبد الله مبارک مدنی رحمة الله گفته است  
 که رو بود که پنج از آب است و آب از پنج در اینجا طهارت رو بود خواجه ابو الحسن مستغنی گفته است که مادر آن  
 پنج رفته رنگ آب نیم و مبالغت کردیم آن رنگ آب پدید آمد اگر کسی پنجین طهارت با مبالغت سازد  
 رو بود اما ظاهر روایت است که رو نبود که همچون که آب رود و لیکن باز یاد اگر پنج را بر روی آب شکسته اند  
 اگر بر روی آب بمقدار ده در ده گشته بود طهارت رو بود اگر گفته است رو نبود اگر پنج را سوراخ کردند  
 رفته پدید میاید شود و اگر سوراخ رفته پدید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود و اگر آن  
 سوراخ نیم پدید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی پنج را سوراخ کنند همه پدید شود  
 پنج را بشکسته آب پاک بود اگر پنج را شکستند در روی حوض یا ریه پنج ماند یا تخته در روی حوض انداختند در روی  
 آب گرده در روی طهارت رو بود و یا فی اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایت است که چون آب را  
 به جنبانی آن پنج یا تخته بر آب جنباند در روی طهارت رو بود اما اگر که آنها پنج را شکستند و میان به قرار است  
 روی طهارت رو بود و یا فی اگر گشاده ده در ده بود در روی طهارت رو بود و اگر ده در ده نبود در روی طهارت  
 رو نبود این قول بعضی مشایخ است بعضی دیگر گفته اند که رو بود اما احتیاط مفتی را بود و اگر مسلمانی بر  
 برف استیسی میکند یا چهار اندام میشود یا اگر سیلان شود رو بود و اگر سیلان نشود رو نبود اما اگر از  
 جنابت غسل می آید همچون بر وزن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت  
 بیرون آید بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حد  
 است دلیل آنکه محبت را قرآن ظاهر شاید خواندن و مسح بشاید اندام پس این قویتر از جای که  
 ضعیف تر است تا آب سیلان نمیشود و رو نمی آید اینجا که قویتر بود طریق او تیر بود ابو یوسف رحمة الله گفته  
 است که خداوند عز وجل در طهارت غسل فرموده است **قوله تعالى فاغسلوا وجوهکم و در غسل آب**  
**سیلان باید و در جنابت طهر فرموده است قوله تعالى وانکم جنبا فاطهروا طهرا یا ب رسیده باشد**  
 بود اگر گشاده جوی که بیرون شخص بود یک گز بهنا و صد گز درازی یا دو گز بهنا و پنجاه گز درازی در روی  
 طهارت رو بود و یا فی ظاهر روایت رو نبود ابو نعیم محمد بن سلام البیہقی رحمة الله گفته است که رو بود  
 و خواجه ابو سیلمان جرجانی رحمة الله گفته است که هر گاه یک عضو را بشوید که این طرف ده که از نظر

آب مستعمل شود و خواجه ابو حفص کبیر بخاری روح و عبد الله مبارک روح گفته است که هر چه در وی آب در یک  
 دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی چهارت رد بود و خواجه امام بکر طرغانی رحمة الله گفته است که اگر  
 کشادگی بود از شرف تاج را در وی چهارت رد و انبوه و اگر آب اندک بود استاده در وی چهارت  
 رد و انبوه اما از وی چهارت رد و انبوه در قول ملک سحمة الله در وی چهارت رد و انبوه اما اگر نفوذ آن دارد  
 که روان کند در وی چهارت سازد و انبوه و اگر آن آب از جای دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پلیدی  
 بر ندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگیرد **مسئله** حذر روانی آب چندانی باید تا در وی چهارت رد  
 بود بعضی گفته اند که گاه و بگاهی را بر دماغ ظاهر و ایتیه است که آب استعمال کرده و بر آید در وی چهارت  
 رد و انبوه و اگر دو کس نشسته اند چهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا چهارت ایشان  
 بعضی گفته اند تیرگی آب این بر این رسد چهارت رد و انبوه و ایتیه است که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل  
 آن باین نه رسد چهارت رد و انبوه و اگر تک آب میرود در وی آب نیمه دو و چهارت در وی رد و انبوه و مسافت  
 چندین باید تا یکی زیر دست می چهارت سازد و بر این نیز رد و انبوه در صله خواجه امام ابو نیر آورده است  
 که اینی رنگ آب بریزد و اینی سرایت نکند آن دیگر بر چهارت رد و انبوه دماغ ظاهر و ایتیه است که اینی نجاست  
 شود بدان دیگر سرایت نکند و بر چهارت رد و انبوه **مسئله** حوض است یا مشعروان آب بر آید و بسنگ  
 گرفته نصیر بخی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند لاخیر فیہ در وی چیر نیست اما این که گفته ام جای  
 بود که فسر و رجه با جماع چهارت رد و انبوه **مسئله** بیرون مشعروان چهارت بسیار در آورده در ده  
 نیست رد و انبوه و اگر ده در ده نیست رد و انبوه در کرد آب چهارت رد و انبوه دماغی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کرد  
 گفت لاخیر فیہ و هر گاه این لفظ لاخیر فیہ را دید دلیل کند که ناسا ختن اولیتر بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر کوبد  
 کلان بود که آب استعمال کرده و بر این بر رد و انبوه دماغ ظاهر و ایتیه است که اگر چه که آب کلان بود در ده  
 چهارت منسازد اما اختلاف مشایخ نیاید و اگر آب غالب بر نجاست میکند رد آب نجس بود و اگر غالب  
 باکی میکند رد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از آن آب لون یا بوی یا مزه  
 نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لای نهادند بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میکند  
 بر نجاست نمی آید اگر چه این لای تنگ باشد اگر استخوان است در آب و آب بروی میکند رد اگر بروی رطوبتی  
 نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود یک انگشت  
 بر مردار میکند رد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میکند رد پاک بود اگر  
 بای است کل نام پاکی است و پیش نادران پلید بود و اجماع آن آب تا در آن پلید بود و اگر کل نام بر پلید است

و پیش از آن پاک ظاهر روایت است که آب نادران پدید بود و خواجہ امام بکر اسکان گفته است که پاک بود  
بشرط آنکه از نجاست لون دیوی و مضره نیاید و اگر یک نیمه بام پدید است و یک نیمه پاک و پیش از آن پدید  
آب نادران پدید بود و اگر پیش از آن پاک بود آب نادران پاک بود و اگر از در یک خانه آب ریختند و بر جامه  
مسلمانی رسید باید که سوال کند که این آب پاک است یا پلید اگر گویند پاک است بر پایی حل کند و اگر گویند پلید  
است بر پیدی حل کند و اگر جواب نگویند خواجہ امام شمس الدین حلوائی رحمه الله گفته است که اگر این آفتاب  
در بخاری بود جواب کویم که پلید بود از برای آنکه در بخاری خانه ها تنگ است آن آب پلید را از در یک  
بهره اندازند و اگر در شتر قند است جواب کویم که پاک بود که در شتر قند خانه ها و فرج است آب پلید  
را از در یک بهره اندازند جواب درست تر آنست که این صاحب آفتاب جامه خویش را بخار دهد و اگر  
لون نجاست یا دیوی نجاست باید باید که بشوید خواجہ منہاج رحمه الله بکوسی بر میگذشت از طایفه آب پلید  
و بر جامه می رسید خواجہ سوال کرد که این آب پاک است یا پلید زن او از داد که پلید است ای جاگم ای جا  
من خواجہ منہاج گفت تنهها جامه من پلید نکردی دلم تیر پلید کردی و اگر بر جامه گس آب پلید انداختند  
نقصان جامه را تاوان دار شود یا نه اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دار شود و اگر نه فی و الله  
اعلم بالصواب باب سی و دوم فی الشرب بنا بر حدیث رسول قال البنی علیہ السلام فصل  
الصداقات الثلاث اما و النار و الحج رسول علیہ السلام فرمود که فاضلترین صدقهها سه چیز است  
آب و آتش و نمک قال البنی علیہ السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء و النار و الکلام رسول علیہ  
السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب و آتش و کلام قال البنی علیہ السلام  
صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیہ السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کاه  
حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمه الله با مارون رشید رحمه الله روزی بجای میرفتند ابو یوسف  
رحمه الله بر دراز کوش سوار بود و مارون رشید رحمه الله بر استور قوی نشسته بود و بر جارا مارون  
رشید رحمه الله را توقف میبایستی کردن تا ابو یوسف رحمه الله دیرای یافت مارون رشید  
ای امام مسلمانان چیز خراشیده نمیرانی ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که ناراضه میرد و فرزند  
بر ستوری نشسته اید که ناراضه نمیرد و لیکن من بر شما امیرام مارون رشید گفت بچه دلیل گفت بخت  
رسول علیہ السلام قال البنی علیہ السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب مارون رشید  
از ان مرکب خود فرو داد گفت که نیکو نبود که امیر بر ستور ضعیف بود و رعیت بر ستور قوی ان مرکب خود را  
ابو یوسف رحمه الله داد و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است ابل الله اسفل امیر علی اهل الله

عالم یرو و بعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان آبکیان امید اند بر سر آبکیان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود  
 و اگر حوض است فکوزه آب دجوی روان از کدام طهارت ساخته است و اگر عالم است از حوض طهارت  
 سازد و بر او تیر باشد و اگر طهارت از جوی روان و بر او تیر باشد و اگر از آب است از کوزه طهارت  
 سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکنند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در  
 حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان که مبتدعان در حوض طهارت روان دارند و اگر مسلمانی در ملک  
 خود حوض کند و آب اندازد روان آب ملک می نشود و متواتر عام را بار دشتی که ازین حوض آب میبرد اما  
 بتواند گفتن که ملک اندر میباید اگر جای دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام تو اینست که ویرا چه کنند که  
 آب جامها و مارا برکنند و یا مارا اجازت ده تا در ملک تو در آیم و آب جامها برکنیم اگر این خداوند جز  
 ایشان را جای دیگر نشانی میداد اگر اینجا میرود ضرر نمی رسد باید که اینجا روند و آب پر کنند تا خضر شود  
 اگر بر رفتن اینجا ضرر میرسد ویرا چه کنند تا آب جامها ایشان پر کنند و بدیشان دهد اما اگر آب را در خوری  
 کرد چنانکه در نجی در کوزه اکنون ملک می شود همچون ملک مادر دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خوردن  
 کس احرام بود اگر این آب بفروشد و او بود که ملک می شده است از دست نارسیده و بنده  
 مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب پر کنند آن حق ولی و خواجه ایشان شود اگر  
 بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن را بود چنانکه  
 سقاییه و مانند آن در وی طهارت روا نبود با یافت آن آب ویرا تیم نماز را بود اما اگر ابدانی بود یا  
 ده درده در وی طهارت روا بود مگر اگر بدست ویرا سفر برد و در محضه افتاده اند از تشنگی آب  
 یافتند چنانکه یکی کس را بسن بود یا کس را بدست او یافتند که یک کس آب آن آب را یا غدا را نه  
 خورد در استحسان آورده است که سیر خورد که خدمت پدر پر سیر لازم است پس وی خود را قوت آید  
 پدر را بر کردن دهند و بمنزل بر دانا اگر حرمت پدر نگذاشت و خود بخورد و پدر را داد تا بخورد بخون  
 سعی کرده باشد و نشاید بخون خود سعی کردن قوله تعالی و لا تعلقوا بآبکم الی التمسک قال  
 النبی علیه السلام ابداء بنفسک ثم یقول رسول علیه السلام فرموده است که بخت از خود افتادن  
 آنجا از کسی بگیر که در عیال است و اگر در سفر است مباح یافتند یکی ایشان را نمیدانند شاید که با وی اجز  
 کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک نیست و خطر ملاک شدن دارد و در او حرب بهر وجه دیگر که نتوان  
 باید که بستانند و در طعام نیز سمن حکم بود یا سیم فرض بستانند و بخورند تا بجات یابند و اگر مسلمانی  
 در محضه افتاده است از کسنگی گوشت خوک یا بر مرداری که یا بد نشاید خوردن بقدر حاجت تا

نجات یابد و آن ویرامیاج بود حلال فی و اگر دو کس در محضه افتاده اند از کس سنی میگوید هر آن دیگر را که باره کوه  
 از ران من بیرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که بخینان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتد  
 که سبب هلاک در حق دیگر مشتبه شود و اگر مسلمانی در محضه افتاده است در تشکی ابادی می است بخورد  
 یا شهادت اختیار کند وی بخورد و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند وی بخورد و بقول  
 علما رحمة الله شاید که بخورد و آن ویرامیاج بود حلال فی مسکله در زمین میاج جوی میرد بر قول ابو  
 حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله  
 جوی را حرم نبود و این اختیار خواجہ ابو سلمان جورجانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حرم بود  
 و این اختیار طحاوی است رحمة الله حرم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله روی جوی همچنین جوی و  
 بر قول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی همچنین جوی قائده این خلاف جای پدید آید جوی می کند و لا ارب  
 جوی می آید یا بر لب جوی درخت می نشاند یا بطلب آب بر لب جوی میرد و شاید بانی بر قول ابو حنیفه رحمة  
 الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکاء بود چون عمارت اند  
 آید بر کسی تا کی عمارت کند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کسی ملک خویش بر وایت کتاب شرب بر کسی ناکوه  
 خود و کوه آن تخت بر کوهیند که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک می رود و بعضی از مشایخ رحمة الله  
 که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکاء و تا پایان جوی عمارت کنند که بخینان کند  
 آب را باند آمدن حاجت است به بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بریزد  
 یا بر دست می آید بر وایت کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که بخینان کند  
 ملک خود در خانه را بر کسی که بنمید و او تواند این نیز همان بود و اگر بلند تر و یا پست تر میکند و اگر کتاب  
 شرب است که نشاید و این اختیار خواجہ امام شمس الدین جلوسی است اما خواجہ امام اجل بر شرب رحمة الله  
 گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لای ماند و آب در ملک می نرود  
 و اگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک می درینا بدیس همه جاهای او را بلند کردن و پست  
 کردن حاجت آید و شرکاء را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را پستتر میرد یا پس تر میرد اجماع  
 است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را پستتر بر جوی تنگ شود و آب در کوه چنان شرکاء را ضرر نشود و اگر پستتر  
 آید که آب شود و آب در ملک می بیشتر شود و شرکاء را ضرر نشود و اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ تنم  
 نشاید و اگر سو را کوه یکی است و دو میکند بی شرکاء یا دوست یکی میکند اجماع نشاید و اگر از  
 شرکاء و یکس جوی را بلند میکند بی اجازت شرکاء و دیگر نشاید و اگر شرکاء دیگر اجازت کردند بلند

از ذکر آب شود در ملک می پیشتر بگویم و لا انشاء یزد و شتر کار ضرر نشود و انشاء که جوی انباشته  
 بخت نکند یا کجوب بستاند تا جوی انباشته نشود و اگر کسی از شتر کار بر روی جوی میل میزند و بی اجازت  
 امام و شتر کار دیگر نشاید و اگر شتر کار یا امام اجازت کرد و ندیل بلند و محکم باید بر برای آنکه این میل بر دست  
 کوه می بود و یا زیر دست کوه می اگر بر دست کوه می بود چون آب کاران آید آب در کوه می با غلبه  
 آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه می بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوه می با غلبه در ملک می آب  
 بیشتر اندر آید شتر کار ضرر رسد پس همه حالها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شتر کار یک تیر آب اصداف  
 یعنی خاص صافی که ده نقصان آن همه بر شتر کار بود و آن بانی آب میان شتر کار قسمت بود و مسلم اگر آب  
 مباح را در جوی غصبی بر آب نشاید خوردن از آنجوی بر واری و بخوری را بود و مسلم اگر آب غصبی  
 در جوی مباح میرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن مسلم اگر آب غصبی در جوی شتر کار و ملک  
 خود میرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا میاد و در آن آسیا نشاید  
 کردن که آب آن آسیا غصبی است مسلم اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خرابی بود و عشرتی فی  
 و بر زمین که آب آسمان بخورد و آن عشرتی بود و خرابی فی و اصل است که عشرتی بر غله واجب شود و خرابی  
 بزد مسلم اگر مسلمانی را از کوه مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی حج با مالک شد کوه  
 از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی حج بر وی بود برای آنکه صدقه فطر و حج در قربانی بزد مسلم واجب شود  
 زکوة بر مال مسلم اگر زمین است عشرتی یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دوبار کاشته دوبار واجب  
 شود و اگر یکبار کاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خرابی است یکبار غله کاشتگی واجب شود و اگر  
 بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر سه بار کاشته همان یکی واجب شود مسلم اگر یکی زمین یکی را غصب  
 کرد و غله کاشت آن یکی واجب نشود که بدو مال نشاید که همه را بخورد و رنج خیم بردارد و باقیها صدقه کند  
 و اگر یکی را ملک است آب رود دعوی میکند اگر آب در جوی بود و قول وی مصدق بود که آب در جوی سخی  
 بود که تدیی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را  
 دعوی میکند دو گناه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند ملک می گناه وی است اگر دو گناه می دانند یکی  
 در آب و یکی در ملک با جهل گواهی بر دوشنند اگر یکی در یکروزه آب گواهی دهد و یکی در دوازده روزه  
 ابو حنیفه رحمت الله گواهی بر دوشنند و بقول ابو یوسف و محمد رحمت الله گواهی آنکه در یکروزه گواهی است  
 بشنوند که از دو یکی بیرون می آید و اگر مدعی در دوازده آب دعوی میکند و شتر کار یکروزه یا دوازده روزه  
 ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کند شتر اندر آید و اگر شتر دعوی میکند ملک در میان میخورد



سکنی دعوی میکند ملک اندر نیاید و اگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید و اگر مسلمانانی را ملک است در سکنی  
 ملک خود ملکی دیگر خرید که آن ملک را ازین جوی حق آب خویش است آب ازین ملک خود بدان ملک میرسد  
 نشاید اگر چه شتر کا اجازت دهند که نباید که بعد از وفات دی و رتوی آنرا ملک کنند از جوی شتر کا میرسد  
 حق انچه بر او دگر که پادیه مویشی بود انبوه و آب باریک که اگر آن پادیه انچه در آب انقطاع پذیرد  
 و پادیه کا دگر را گویند اکنون نشاید و اگر بر لب جوی شتر کا ملکی خرید که آن ملک ازین آب جوی شتر کا  
 حق انچه نیست نشاید که دولت بدهد اگر چه شتر کا اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی و رتوی آنرا  
 ملک کنند برانی که مباح بود چنانکه در وفات و چون و چون و مانند اینها امام بر آب اسیما می دهند نشاید یا  
 فی اگر بر آب گذر گشتی را تنگ میکند نشاید و اگر گذر گشتی تنگ نمیکند هم نشاید و اگر سازد عام را حق نیست  
 اما اگر شتر کا ساخت و آب در آن مشرب در آورده ملک وی نشود و میفرود شد حرام بود و اگر ازین آب  
 خرابی پذیرد عمارت وی بر عامه خلق نمود بر بیت المال بود و اگر بیت المال بود بر عامه خلق بود و اگر ازین آب  
 در پهلوی ملک کی لا اهد و بطرف دیگر رود انچه از آن ملک نشاید که انرا تصرف کند یا بی بر قول ابو حنیفه  
 رحمه الله بی اجازت امام در آن لا تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید و اگر در زمین  
 مباح جوی نو نمید نشاید یا بی اگر پایان انجا نراضه بر میرسد با جماع نشاید و اگر پایان انجا نراضه بر میرسد  
 قول ابو حنیفه رحمه الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید و اگر شرب عاریت  
 میدهد یا عاریت میکند نشاید اگر دو شرب یک یا ششند یکی عاریت رضا میدهد و یکی فی نشاید عاریت  
 گرفتن اما اگر در دو رضا ندید یکی یا ز رجوع کرد رجوع آن در حق هر دو عمل کند و اگر شرب بخورده یا میفرود  
 تا جوی درست آید که ملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها بخورده بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و  
 بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کابین زن میکند اگر جایست که معیشت او از آن خلع بدست  
 و همان واجب آید و اگر جای بود که معیشت او ندارند عقد درست آید و سزا کابین لازم آید و اگر شرب  
 بدل خلع کند اگر جای بود که معیشت او دارند خلع درست آید با جماع و اگر جای بود که معیشت او ندارند  
 خلع درست آید اما انچه دستنی گرفته باشند باز دهم و اگر شرب بنده ملک است میکند اگر جای بود که  
 معیشت او دارند درست آید و اگر جای بود که معیشت او ندارند دست نیاید و بیت لازم خطا را بر شتر  
 صدق میکند اگر جای بود که معیشت او دارند درست آید و اگر جای بود که معیشت او ندارند درست نیاید  
 بیت لازم آید و اگر قتل بعد از شرب صلح میکند یکی از و از آن اگر جای بود که معیشت او دارند درست  
 آید و اگر جای بود که معیشت او ندارند قصاص ساقط شود و بیت واجب آید از برای آنکه شربت است

و اصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود و از برای آنکه جزای  
 تجربه نپذیرد نیست **مسئله** اگر بیماری شرب و وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و اگر بر  
 یکی مسکین نامعین وصیت کردیم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید  
 بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون **مسئله** اگر بیماری گذشته شود ویرا وام است و از وی اگر شرب مانده  
 اگر جای بود که بعیش را بود فروشد و وام وی بگذارد و اگر جای بود که بعیش را اندازد و خود را وام اجل  
 شخصی رحمته الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک را حق بخورند و تصور آن دارد که آن است اینها  
 برند آنجا آن ملک را خرید و این شرب را بدینجا برند آن ملک قیمت کرد آنجا آن ملک را باز فرستند و آن  
 قیمت آن بود بدینند و آنچه باقی ماند وام ویرا بگذارد و در مسکین معین نیز همین بود یعنی بچنین کنند  
 و اگر جوئی شرک را بهمارت حاجت آید و یکی از شرک غایب است شرک را حاضر عمارت کرد و بدو وقت که آن شرک  
 حاضر آید آنچه نصیب می رسد شرک را از وی حق طلبید و اگر حاضر بود و یا رزندی نکردیم حق طلب بود  
 که بستانند و اگر یکی پیشتر داده و وی آنچه ویرا میرسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**  
 در زمین مباح چشمه میرسد بر قول ابو حنیفه رحمته الله سببی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد  
 رحمته الله شاید و آنچه شکر یا نقد که حریم بود یا اتفاق تا کسی دیگر حریم دی بی اجازت دی نتواند  
 عمارت کردن اما کار زیر را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کار زیر بریدند و بجز عذاری بیرون آورند  
 تا راعی نکند اصل مرغذ از آن خواهند که ایشانرا منع کنند که این مرغذ از مباح است و ایشان نیز  
 نخواهند که آب ایشانرا نهند که آن آب نیز مباح است اما در ملک یکی کار زیر بریدند و آب بیرون  
 آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف نکنید و ایشانرا مجاز باشد خواه  
 آن ملک را بخرند خواه بچنان کار زیر را بمانند و ایشانرا بکنند آن کار زیر بر خداوند ملک خبری  
 واجب نیاید که در ملک دیگر آن تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکنند بر قول ابو حنیفه  
 رحمته الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمته الله شاید که اگر این زمین مباح  
 در جوار ملک یکی است چه مقدار مرصفاست یا دید تا دیر عمارت شاید کردن میان او از مرافعه یا  
 تا بر کرانه ملک دی ایستد و او از دین تا آنجا که او از وی رد نشاید ویرا عمارت کردن که محتمل بود ویرا  
 بهمارت و راعی که در آن حاجت است ستموران ویرا هم بجز حاجت است **مسئله** اگر شرک دیگر شرب  
 بادیه زمین مباح است نشاید که راعی کند که کار او را فرو دادند حاجت بود و در ستموران ایشانرا <sup>بسیف</sup>  
 حاجت بود اگر زمین مباح است چند مانده که دیگر آنرا از راعی نکند باید که میان او از مرافعه یا او از دین بگذرد

بشوند بمانند باقیها را رعایت کنند و اگر در زمین مساجح کی نشانی کرد تا عمارت کند و انگش برشته کسی دیگر را نشاند که عمارت  
 کند یا بی ترغول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تا سه سال بر نیاید کسی دیگر را نشاند که عمارت کند باید که سه سال بماند  
 اگر کسی پیش از این بگوید که عمارت کند اما ظاهر بر او تیه است که همین که وی عمارت کند کسی دیگر را نشاند که  
 عمارت کند بعضی از مشایخ رحمته الله گفته اند اگر دیوار چه زده باشد یا خشتی که زده باشد بر غول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 عمارت کند تا سه سال نباید اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر بر او تیه عمارت کند و اگر مسلمان در زمین را رعایت کرد پسند است که این  
 مساجح است و غله سید و بر گرفت آن زمین را حصص بداند نتواند که سزاو غله از او مطالب کند اما اگر زمین را نقصان کرده باشد  
 اکنون آن نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد و لیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و سزاو غله لازم نشود و اگر غله  
 نشت و لیکن نتواند باشد یا زده است و لیکن هنوز بزرگ نشده است خصم بدید اما تخم دی بدید و زمین خود دیگر  
 و اگر غله بزرگ شده است و لیکن رسیده است خصم زمین نتواند که تخم بوی بدید و زمین خود دیگر اما تا آنکه دیوار حص  
 که زمین خود در حال غالی گشت و وی آن زمین را از وی با جازت گیرد تا آنکه غله برسد و وی غله خود بگیرد و اگر زمین را بخشیم کنیم  
 و اگر در زمین مساجح بهمانی نشاند یا بیانی یا ملک مانند آن یا ملک نشاند را بود که کسی دیگری اجازت وی در آنجا تصرف  
 کند که وی را حرام بود بر خلاف آنکه کی در ملک گیاره براند این خداوند ملک چندین گیاره را تیماری کند و آن آب بد ملک می نشود و  
 سیر و آن گیاره شکر بود و وی نتواند که کسی دیگر را منع کند که ازین گیاره در وید و میرسد و لیکن تواند منع کردن که در ملک  
 اندر میان ایشان نیز نتواند که خداوند ملک است که گیاره بد و تمامی ما را داده تا در ملک خود نیایم اما گیاره را کشید  
 اکنون ملک گارنده بود بی اجازت وی نشاند در وین که حرام بود و اگر آن گیاره را فروخت ویراجلان و دوام کی یا این حص  
 گیاره اجازت نیست بر آنکه گیاره سستورین ازین گیاره تو خورد و غلام من گیاره کار تو کند گیاره سستورین او گیاره خورد و غلام  
 گیاره کار وی کرد بعد از آن حص غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالب کند و خصم گیاره تواند که قیمت گیاره از وی  
 که اجازت در استیلا که بسته اند اجازت در استیلا که بسته نیاید و اگر زمین است شکر میان سه غله کشند و بر گرفته و در  
 شکر یک قسم خود را بر شکر یک دیگر امانت نهادند و رفتند بعد از آن بی آن شریکان آمدند و ازین شکر یک خود قسم خود  
 طلب میکردند و میگویند کی ازین شکر یک که من قسم خودادم و قسم ازین دیگر نیز با جازت می شود ادم و ایشان بگویند  
 قول می مصدق بود ایشان بتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین محتاج چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمه الله  
 بی اجازت نام نشاید بر قول ابو یوسف رحمه الله شاید این چاه را حرم بود و اتفاق بر قول ابو حنیفه رحمه الله اگر  
 آب نیست میکنند یا بشیر بر میکنند چهل گز بود و بقول صاحبیه که آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بر شتر بر میکنند  
 شصت گز بود اصحابی از ابو یوسف رحمه الله روایت میکنند که حرم چاه بر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز  
 بود حرم می نیست شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حرم می نیست هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حرم می

نیز چهل گز بود فایده این خنجر چای پدید که کسی دیگر درین حریم دی چای کند و یا حق منع بود و اگر کسی  
 آمد و در حریم دی چای کند و یا خنجر بود یا خنجر را پندازد و خواهد چنان کند مانند چاه اول  
 چاه کند و یا چیزی از اجرت واجب بشود که بدو اگر کی آمد و در آن چاه افتد و در چاه اول افتاده بود  
 و یا چیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود و کل ذیت برگشته چاه دوم لازم آید و اگر کی از سر در حریم دی چای  
 کند و یا حق منع نبود و اگر در چاه دی بدان چاه برگشت و اگر مسلمان یا چای خرید عینی پدید آید تا تواند که رد کند  
 اما اگر عید را که عیب پدید آید و روی آب برگشته باشد و خر جگر ده نتواند که رد کند اما اگر دوی که بشکند یا عینی  
 آید و توان رد کردن و اگر چای خرید عینی پدید آید چاه آب فرو خور و نتواند که رد کند و اگر باز فرو خور و نتواند که رد کند  
 زیرا که چنان می باید که رد کند که قبض کرده است و دی از چنان رد کردن عجز نیست اگر چای خرید بخار  
 سه روز آب فرو خور و باز آن آب آید هم نتواند که رد کند از برای آنکه چنان می باید که تسلیم کند که قبض کرده  
 است و این را نتواند تسلیم کردن از برای آنکه آب زیاد برگشته است یا کم و اگر چای خرید بخار سه روز درین مدت  
 خیار موشی درین چاه انداخته و در موش برگزیند و بستی آب را نیز برگزیند و بیرون بختد بعد از آن عیب  
 رد میکند که عیب ظاهر شود و آنکه رد کند هم چنانکه مسلمان می باشد خرید بخار سه روز درین مدت خیار سه روز  
 آب آمد و باز بصیحت یافت و آنکه رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چای خرید بخار سه روز درین مدت خیار چاه  
 آب برگزیند و خرز که بعد از آن عیب پدید آید و آنکه رد کند یا بی سکریم اگر از برای حکمات ساختن باز برای  
 خوردن برگزیده است و آنکه رد کند اما اگر برای زراعت برگزیده است نتواند که رد کند و اگر چای است میا  
 و کس شتر یک شتر یک قسم خود فروخت چاه را نامید و لیکن مدخل سانه نامید آن شتر دی و چاه شتر یک شود اما در مدخل  
 شتر یک نشود اما اگر مدخل نامیدی همچون شتر یک اول شود و سانه علم بایست بایست فی المسائل البسر در  
 اسناد ابارای جمیع برین دو فصل بقیع برای خویش کار نشاید کردن خواهجه نام زد فقر رحمت الله حدیثی را در  
 کرده است مانند درست تا به رسول علیه السلام که بر یک در یک کارنا افتد العقل کند ضاله ای که راه کرد و در یک عزت از  
 خلق ظلمت خوار کرد و محمد حسن رحمت الله گفته است که از اول ای ما یا بویوسف رحمت الله آن بود که چاه باند را قنادن  
 نجاست پدید نشود قیاس آن خور که ما به که خور که ما را نایزه روان بوده است و دوست پدید می آید و آب بر میسد  
 آن آب پدید می شود و اگر در چاه نیز نجاست افتد پدید نشود اما چون اقادیل صحابه با رسید ما را می خورد و ما ندیم و با  
 اقادیل صحابه رضوان الله علیه هم عمل کردم که چاه باند را قنادن نجاست بخش شد و ما به می کردن پاک شد و  
 معتبر نه عظیم اللعنت که میند که چاه باند را قنادن نجاست پدید نشود و پیش تنی کردن پاک شد و چاه را باید باند  
 و چاه دیگر کند و بر قول شافعی رحمت الله که چون آب بدو نیست و نجاه من بر سدی پدید می آید و دیگر پدید میسر



و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان نیره را فرو برند و بگویند که چندین کم شده است برده و لوله بر میگردد و نیره را  
 باز نیره را فرو برند و بگویند که چند کم شده است برده و لوله بر میگردد و بگویند که چندین کم شده است برده و لوله بر میگردد  
 نیره می برند چون نیره مانند چاه را حکم شود سیاهی دیگر داشته دیگر نیست که رنگ آب بریزد و در آب بر میگردد  
 چندانی که اثر رنگ در چاه مانند چاه را حکم شود سیاهی و شبنم ناسلام عین الدین رحمه الله فرمود که این روش را  
 ابو یوسف است رحمه الله و بر قول محمد بن حمزه از روایت دلتا ماسعد و لوبگر شده پاک شود و آنچه حکم می است  
 نام می بود و گفته آمد اما بجا است می را حکم چیست و گفت بدلت از برای بجا است و شبنم ناسلام دان که کم می است  
 کبر حکم بدان از کاف اول مراد گفته است و مانند وی و اگر کاف ثانی بخشد مانند وی و آنچه گفته و مانند وی  
 مرتب است و بطو و مانند وی و او نیست سبک و گویند و مانند وی بر می را قدری مسخو به است اصل این را بگویند  
 که خورد تر و در آن تر داخل سید بر تا اگر کند در چاه افتد و بگوید آن کند و بر کشند و ده و لوبگر شده پاک شود و اگر  
 کند در چاه افتد و بگوید و بر کشند و بست و لوب بر کشند پاک شود و اگر کند یا موش بچید در چاه افتد و بگوید یا موش  
 بر کشند و همان بست و لوب بر کشند و اگر کند یا موش کلان یا د موش در چاه افتد همین حکم بود و ایشان را بر کشند و  
 همین بست و لوب بر کشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بگوید یا موش بر کشند و اگر سه موش در چاه افتد  
 بست و لوب بر کشند پاک شود و بر وایت صلوة خواجه امام اجل شری رحمه الله بست و لوب بر کشند پاک شود و چهار  
 موش همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بگوید یا موش بر کشند یا بگوید یا موش بر کشند پاک شود و اگر  
 و اگر شش موش شود بر وایت صلوة خواجه امام اجل شری رحمه الله بست و لوب بر کشند پاک شود و اگر شش موش شود  
 و بر وایت شرح طحاوی همان چهار لوب بر کشیدن پاک شود و آنست همین خلاف است و اگر ده موش در چاه افتد  
 بگوید یا موش بر کشند و کل آب را بر کشند با اتفاق پاک شود و بنا بر آن اصل است و اگر ده موش در چاه افتد  
 سه موش را بچین که بر وایت یعنی حکم کرده و اگر شش موش را حکم سبک دارد تا که دو موش بر وایت افتد و دوم دهند  
 موشان را بر کشند و بست و لوبان کی چاه بر کشند و در آن چاه دیگر نختند ازین چاه دوم همین بست و لوب  
 بر کشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتد و دوم دهند موشان را بر کشند و بست و لوبان کی چاه دیگر را بر کشند  
 در آن کجا دیگر نختند ازین چاه بر وایت در صلوة خواجه امام اجل شری رحمه الله بست و لوب بر کشند پاک شود  
 شود و بر وایت شرح طحاوی رحمه الله همان بست و لوب بر کشند پاک شود و چهار موش همین خلاف است  
 اگر چهار موش در چهار چاه افتد و بگوید یا موش بر کشند و بست و لوبان کی چاه را بر کشند و بست و لوبان  
 بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتد و دوم دهند موشان را بر کشند و بست و لوبان کی چاه را بر کشند و بست و لوبان  
 نیم نختند ازین چاه نیم چهل لوب بر کشند با اتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتد و دوم دهند

موش را بر کشیدند و آب آن پنج چاه بر کشیدند و درین چاه ششم ریختند ازین چاه ششم بود شش طحادی  
 رحمت الله جل و بالا بر کشند پاک شود و بر دایره صله خواجمام سرخس رحمت الله کل چاه ششم را بر کشند پاک شود  
 تا نه من خلاف است اما کرده موش در چاه افتادند و در موش را بر کشند تا آب آن چاه دیگر را بر کشند و درین  
 چاه دهم ریختند آب این چاه دهم کل یک کشیدن با اتفاق تا پاک شود مسئله اگر در موش را بر چاه افتاد و چاه یافتند  
 آن دهم موش را بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود و اگر موش را بر چاه یافتند و در چاه یافتند و در چاه  
 آب بر کشند تا پاک شود از برای آنکه خورد و در یک تریه داخل است اما اگر کی ازین دور اجزا احتیاج بود کل آب باید  
 کشیدن تا پاک شود مسئله اگر در چاه موش ریختند اما سیده آن موش را بر کشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا  
 پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمت الله جامهارا که از آن آب شسته باشد نمازی کنند و سه روزه نماز قضا کنند و در  
 طحای که از آن آب آنچته باشند اگر سبکان دهند و بر قول ابو یوسف محمد رحمت الله ازینجا حاجت نیست تا بقیین  
 که چه وقت افتاده است اما چون بقیین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حاکم کنند به بلیدی و  
 ابو یوسف رحمت الله گفته است که از اول یا من غیر محبان بود که ابو حنیفه رحمت الله احتیاج کرده است آثار در  
 بصحرای بیرون رفته بودم دیدم که آن چکان جانوری چیزی در چاه افتاد و مردم تا بر کشند موش دیدم الله  
 از آن نولی رجوع کردم گفتم که موش اکنون در افتاده است و اما سیده است اگر من موش را بر کشم که سه روز نماز  
 قضا کنند و طحای که از آن آب بخت باشند سبکان میدارم جرح شود و درین جرح نیست قول الله تعالی  
 و ما جعل علیکم فی الدین من جرح اما این جای بود که چاهی بود که کشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موش ریختند  
 در چاه مرده و لیکن شام سید این موش را بر کشند و بست و بر کشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمت الله جامها  
 نمازی کنند و دیگر روزه نماز قضا کنند و طحای که از آن آب بخت باشند سبکان دهند و بر قول ابو یوسف محمد رحمت  
 الله ازینجا حاجت نیست از آن زمان که موش ریختند چاه را حاکم کنند به بلیدی مسئله اگر در چاه افتاد  
 و مردند ایشان را بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود اصل درین باب آنست که هر چکی را چهل آب بر کشیدن  
 واجب شود چون و دشواری آب بر کشیدن لازم آید مسئله چاهی که در آبست و او کشیدن لازم آمده باشد چگونه  
 و لویا همان چاه و اگر آن چاه را اول نبود و لوی باید صاعی بود و آن چهار من بود ای دو صد و شانزده شمش  
 شود و اگر لوی ساختند که شش دان منی بود ای چهار من و سه صد و شصت شمش شاهی میشود یکی دو بر  
 کشند ظاهر روایت پاک شود امام زفر گفته است که نیست دلو بر کشند پاک شود که بعضی بعد و ثابت شده است  
 نافع از سن یا در رحمت الله همین روایت است که نیست دلو بر کشند تا پاک شود که عدد شش است که بعضی بعد  
 ثابت شده است مسئله چاهی را که بست دلو بر کشیدن لازم آمده باشد و روزه بر کشند و ششم را

از روی آب از کوزه لیکن بنور در کواکی چاه است کی آمد و تجیل کرد و از انچه آب بر کشید بر قول محمد رحمته الله  
 آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله باید بود اگر کبوتر کتان در چاه افتد و بمیرد کبوتر بر کشند  
 بر و اینست صله امام اجل سه خصلت رحمته الله چهل دلو بر کشند پاک شود و بر و اینست شرح طحی فی رحمته الله چهل دلو بر کشند  
 پاک شود مسئله چای که در آب است دلو بر کشیدن لازم آمده است در پهلوی این جمله چای پاک است کی دلو را  
 چاه بکشند بر کشند نه در آن چاه پاک ریختند از آن چاه اول نوزده دلو دیگر بر کشند پاک شود و از چاه دوم بیست و دو  
 کشند پاک شود و اگر کی دلو بر کشند و بر آن ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول شده دلو بر کشند  
 پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو بر کشند پاک شود و اگر دلو را از چاه اول بر کشند و بر آن ریختند سوم را درین چاه  
 پاک ریختند از چاه اول سده دیگر بر کشند پاک شود و از چاه دوم شده دلو بر کشند پاک شود و اگر سده دلو را از چاه اول  
 بر کشند و بر آن ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر بر کشند پاک شود و از چاه  
 دوم سده دلو بر کشند پاک شود و اگر چهارم دلو بر آن ریختند و پنجم دلو را از چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو بر  
 کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو بر کشند تا اگر از چاه اول نه دلو بر کشند و بر آن ریختند و دهم را در چاه  
 پاک ریختند بر و اینست خواجه ابو حفص که بر بخاری رحمته الله از چاه اول ده دلو بر کشند تا پاک شود و از چاه دوم همان ده  
 دلو بر کشند پاک شود و بر و اینست خواجه سلیمان جورجانی رحمته الله از چاه اول ده دلو بر کشند تا پاک شود و از چاه دوم  
 یازده دلو بر کشند پاک شود و بنا بر آن اصلی است که خواجه امام ابو حفص که بر رحمته الله ده دلو بی آن کی ریخته فرموده و خواجه  
 سلیمان جورجانی یازده دلو بی آن کی ریخته فرموده اصل دین باب است که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا  
 اگر از چاه پانزده دلو بر کشند و بر آن ریختند و سیم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم کی  
 دلو بر کشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه پانزده پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص که بر رحمته  
 الله گفته است که هفت کرم مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمته الله گفته است که پنج کرم مسافت بسند بود و این  
 اختلاف از میان افتاده است که در بخاری از زمینها و ایشان با غار است و با نم بدان معنی هفت کرم فرموده و در ترمذ  
 زمینها سخت است بدین معنی پنج کرم گفت و اگر چاه نجاست چاه پاک میکنند چون طول معرض و بر آب کشند بر آب و از آنجا  
 لون بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آن کی بر آید پاک بود اگر آب چاه پانزده کشند و آب فرو خورد و باز بر آید اگر چاه تر بود  
 که آب بر آید با اتفاق آن آب پانزده بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب بر آید بطور بر و اینست که آن آب پاک بود  
 نه بر این یکی رحمته الله گفته است که پانزده بود و اگر سر کین چاه افتاد و لا شد بعد از آن آب انچه فرو خورد و باز بر آید اگر  
 چاه تر بود با جماع آن آب که بر آید پانزده بود و اگر چاه خشک بود بطور بر و اینست که آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه  
 و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمته الله تعالی پانزده بود مسئله چای است که در آن آب بر کشیدن لازم آمده است



ده دلو برکشیدند در چاه آب مانند چون آب برآید پاک بود اما اگر چای بود که از وی سبب و لو آب برکشیدن لازم آمد با  
 بعضی برکشیدند آب مانند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا آنکه آنجا که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب است  
 برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب مانند اینجا طریق اولی بود اما ظاهر بر و اینست که چون آب برآید چیزی را برکشند که است  
 و لو تمام نشود که فصل بعد و ثابت شده است پس بعد باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برکشیدند  
 چیزی را نمی مانند چون آب برآید پاک میشود و از برای این معنی است که بعضی ثابت شده است کل آن بود که در وی چیزی مانند حکم  
 فصل چیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکند برای اینجا حد و نیزه بعضی ثابت شده است بعد و در اینم تا حکم بانی ثابت میشود مسئله  
 اگر که پاک بود برکشید در چاه اقله ابو یوسف رحمه الله گفته اند که در دو صورت دلیل میکند که چون پیشتر شود بخش شود و اگر  
 بیشک در چاه اقله از محمد رحمه الله سوال کردند گفت علی و در دو صورت دلیل میکند که چون سر شود چاه پلید شود بعضی  
 مستثنی از محمد رحمه الله گفته اند که تا بسیار شود پلید نشود و حد بسیار را آن بود که هیچ دلو بی اشک بر نیاید و این روایت  
 از ابو حنیفه رحمه الله است و خارج محمد قائل است از رحمة الله گفته اند که تا چهار رنگ روی آب چاه پاک و آب بخش نشود  
 و این هم جای بود که بیشک خشک بود و درست اما اگر تر بود یا خشکست یا از آن خر بود یا از آن گاوی یا از آن سبب باطن  
 پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه باند را قنادن نجاست پلید نشود و اگر لول نشود  
 که گوشت دی حوزید در چاه رخت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله که کل آب را برکشند تا پاک شود و بر قول محمد  
 رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب لود رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو در رسن برآورد و بر انداختن نجاست  
 حقیقی نیست و آب در دالان یعنی کرده است غوطه زده و لود رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمه الله چاه  
 پلید بود و در پلید بر قول ابو یوسف رحمه الله در بحال خویش و آب بر حال خویش بر قول محمد رحمه الله در پاک  
 بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله در را پلیدی نجاست است و بعضی گفته اند که پلیدی  
 جنابت است آنها که گفته اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجود خواندن  
 اما اگر خوی کند و جامه وی از آن خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی بخوی کردن  
 جامه وی پلید نشدی و اگر آنوقت ای در وقت جنابت بر عضو را بکیا بر شستی از عیده بیرون آیدی اگر آن  
 بر عضو را باید که سه بار بشوئی تا از عیده بیرون آیدی و اینانی که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر نتواند خوانند  
 و در مسجود خواندن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل کرد و بر عضو را بکیا بر شست تا از عیده بیرون  
 آید و بعضی از مشایخ گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله آب پلید بود و پاک از آنکه آب تا بر اعضا آید و  
 باشد پاک پاک گفته بود و در حق همان عضو در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا داماد که در  
 چاه است همچنان بود که آب بر اعضا آید چون از چاه برآید آب از اعضا آید جدا شود و در پاک بود و آب پلید

و چون قول ابو یوسف رحمه الله است که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهد و جنابت ببردن نیاید  
 پس آن پلید نشود و محمد رحمه الله است که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهد و جنابت ببردن نیاید  
 رفته بخاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب نمود و بر آید و بیک چاه دوم رفت و غوطه خورد و بر آید  
 و بیک چاه سوم فرو رفت و غوطه خورد و بر آید از چاه سوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله مرد پاک بر آید و آبها پلید و بر قول  
 ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بماند همان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و مسلم که اگر کسی  
 جنب بطلب نمود و در سن چاه فرو افتد و غوطه خورد و در سن بر آید و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک  
 بود از برای آنکه نجاست قربت از وی درست نیست و ایشان می طلب بینه با آوردن مثل مسلم که اگر مسلمان با طهارت  
 بطلب نمود و در سن چاه فرو رفت و غوطه خورد و در سن بر آید و در ظاهر روایت آب پاک بود و طحاوی رحمه الله گفته است که  
 آب مستعمل شود اگر آب مستعمل در چاه رفت در مستقی از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که اگر کتب غسل است صد و لو بر کشند تا پاک  
 شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود و چهل و لو بر کشند تا پاک شود و از محمد رحمه الله روایت است که اگر چهار اندام  
 شسته است و آب بر کشند پاک بود و اگر غسل است چهل و لو بر کشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن یا در ابو حنیفه  
 رحمه الله روایت کرده است که و لو چند بر کشند پاک شود و مختار را در حواجه نام زاید محمد رحمه الله است که ده و لو بر کشند  
 پاک شود و اگر آب بشکوک در چاه ریخته حسن یا در ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که دوی چند بر کشند پاک شود و مختار  
 را در حواجه نام زاید محمد رحمه الله است که بست و لو بر کشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمه الله روایت است که کل آب چاه  
 بر کشند نه از روی پلید شده است از برای آنکه تا پاک پاک کننده شود و الله اعلم بالصواب و الله المهرم والاب  
 صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین الطاهرین و علی المهاجرین و الانصار و التابعین الابرار و الاولیاء  
 و الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم ارزقنا شفا عمتهم یوم لا ینفع مال و لا بنون تمت بعد الکتاب

جلد اول صلوٰۃ سعودی بتاریخ هفتم

ماه محرم الحرام سنه ۱۲۰۳

حجریک

تمام شد



# جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الخیة للتقین بکلمه ومنه فتح باب التوبة علی المذنبین بفضلہ ورحمته  
والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابہ المہاجرین ووفرتہ وسلم تسلیا کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان  
مسح موزه و در بیان چیز نائی کہ بروی مسح روا بود و در مسح صاحب جرح سائل و در بیان جیره  
و آن **باب ششم** است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان مسح موزه و خبر آمده است از مصطفی  
صلی اللہ علیہ وسلم کہ مردی سوال کرد کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیم سیداریم یا سلا چاهای  
خرم گفت موزه خرم بار دوم و سیم سوال کرد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم عین جواب او را می گفت  
کہ موزه خرم پس معلوم آمد کہ موزه سلاج است همچون سلا چاهائی دیگر موزه نیرت نوع است سیاه است  
و سفید است و سرج است سیاه است شستن سنت است و سرج داشتن رخصت است و سفید داشتن عبت  
است جدا آنکہ مسح بر موزه سنت است و قائم مقام فریضه است امام کہ فی رحمة اللہ گوید ہر کہ منکر شود تنگ  
کہ کافر شود اما ظاہر روایت آنست کہ کافر نشود و لیکن متبع گردد جدا آنکہ مسح جائز است با مر رسول بفضل  
علیہ الصلوٰۃ والسلام و راوی مسح موزه مغیرہ بن شعبہ رضی اللہ عنہ وی روایتہ میکند کہ رسول علیہ السلام  
جہداشت از بڑہ چادر نشانی سیاہ تنگ استنین و ستہائی مبارکہ را در استنین آورده بود و زیر  
دامن بیرون آورده و جلالت سے ساخت و من آب می ریختیم چون بقدر مہای مبارکہ  
رسید بر پشت پائی موزه مسح آورد و من سوال کردم کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم قریبہا سے مبارک نمیشویند رسول علیہ السلام فرمود کہ اے امریہ

چنین فرمود که در روزگار من مرا جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را مسح میداد و صحابا بر رضوان  
 الله عليهم جميعا نقل کردند که جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره  
 مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده سلام آورد  
 ام صحابا بر رضوان الله عليهم جميعا میگویند که در روزگار رضوان الله عليهم ان بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش  
 از نازل شدن سوره مائده بود وی بنازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون می گفت من خود  
 بعد از نازل شدن سوره مائده سلام آورده ام صحابا بر رضوان الله عليهم جميعا این اشکال نمایند و بعضی از آنها  
 این روایت از جابر بن عبد الله نقلی است رضی الله عنه که از مادر و منان عائشة صدیقه رضی الله عنها سوال  
 کرد که چه میگوئی در روزی که مسح موزه وی گفت من پشت بامی خود را بریده دو ستر از آن دارم که بر پشت  
 بامی مسح کشیدن سائل در سوال معاقت کرد مادر و منان اشاره کرد به امیر المؤمنین علی گفت از امیر المؤمنین  
 علیه رضی الله عنه سوال کن که در سفر یا رسول منبر بوده است از امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه سوال کرد گفت من  
 دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعباده از خیمه بیرون آمد پشتها بامی مبارک خود مسح کشیده بود  
 چنانکه نشان ایشان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای بامی موزه رسول علیه السلام پیدا بود چون  
 این خبر مادر و منان عائشة صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند شرح بامانی رضی الله عنه که عائشة این  
 قول جمع کرد و فتوی داد بر وانی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنه سوال کردند که چه میگوئی در مسح موزه  
 گفت من مسح بر پشت خر کرده و او را دارم بر پشت بامی موزه بنابر آن بود که در روزی که رسول علیه  
 الصلوة والسلام خبر نمود و چون ریا خیز شد روایت میکند عطاء بن ابی ارحمه که وی از آن محل رجوع کرد  
 و فتوی داد بر واتی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنها سعد را دید در وضو که طهاره می خست چون عقبه بها  
 رسید بر پشت بامی موزه مسح کرد گفت یا سعد قد همارا منشیوی گفت در دار پدر خود سوال کن عبد الله از پدر  
 خود سوال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت سازد قد همارا انشود بر پشت بامی موزه مسح کند گفت  
 که اویدی گفت سعد را دیدم گفت هم تو از توفیق تر هست اشکال آید که سعد را در امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 نبود از چه منی است که گفت هم تو از توفیق تر هست در وی در توفیق بود یکی آنکه خداوند جل میفرماید انما المؤمنون  
 اخوة و دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام میاید و گفت یا رسول الله خداوند جل و جل فرستگان آسمانها را با یکدیگر  
 برادری داده است تو سر صحابا بر رضوان الله تعالی عليهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابا  
 بر رضوان الله عليهم با یکدیگر برادری داد سعد را یا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه برادری داد بر منی گفت که  
 هم تو از توفیق تر هست روایان مسح موزه امیر المؤمنین عمر و عثمان امیر المؤمنین علیه و عبد الله مسعود و

سعد و غیره بن شعبه و غیره صلوات الله علیهم جمعین ایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و فعل  
 رسول مقیم را یکشنبه باز و سه شنباز و از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که در بار  
 حدث رسیده باشد رو یک امام الکاتب است که مقیم را مسح روانیست که در آن خبر و رت نیست و مسح  
 را حدید است لعل بران حدیث صفوان بن عمار رضی الله عنه که از رسول علیه الصلوٰه و السلام سائل کرد که  
 بخواب یا بحدیث موزه از پانچ بیرون آمی یا بی رسول علیه السلام فرمود که بی که از خجابت پس معلوم آمد  
 که مسافران تا خجابت زسد و در آنجا هیچ روا بود و خواج حسن بصری رضی الله عنه گفته است که مقیم مسافرا  
 تا خجابت زسد حدید نیست و بل را که معاوی بن عمار رضی الله عنه از رسول علیه الصلوٰه و السلام سائل کرد که بر  
 موزه یکشنبه از مسح کشم رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمود بی گفت دو شب باز و کشم رسول علیه السلام  
 فرمود بی گفت سه شب باز و کشم رسول علیه السلام فرمود بی معاوی بن عمار رضی الله عنه خاموش کرد و خواج حسن  
 بصری رحمه الله علیه گفته است دلیل میکند که هر چند معاوی بن عمار رضی الله عنه سوال کردی رسول علیه الصلوٰه  
 و السلام فرمودی که بی پس معلوم آمد که مقیم را مسح فرما حدید نیست هر چند بر موزه مسح کند و او در  
 علما گفته اند که معاوی بن عمار از علما و صحابه بود رضی الله عنه رایت که مسافران از موزه شنباز و روز  
 مسح روانیست تا سه شنباز و زینبندی و خاموشی کرد رسول علیه السلام زیاده از آن نفرمود و یکرا که  
 چندین اصل از صحابہ بنحو آن علیهم جمعین ایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و فعل رسول  
 علیه السلام مقیم را یکشنبه باز و از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر همین وقت که حدث رسیده است  
 مسافرا سه شنباز و از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که حدث رسیده باشد بقوله  
 علیه السلام مسح المقیم بوا و لایه الساعه اثمه ایام و دنیا ما غفر فی الحصار و خواج حسن بصری رضی الله عنه  
 گفته است که من سه پیر کس از صحابه در یافتن مفاد کس از بریان را در یافتن و یدم که ایت  
 در مسح موزه چندان سبب است بیکدیگر که گمان می بردم که بر پشت پامی بر نه روا بود اما این جدا خود  
 نیست در و بعضی علیهم السلام گفته اند که بر پشت پامی بر نه مسح روا بود اما ظاهر روایت است  
 که روا بود الحسن کوفی رحمه الله گفته است هر که موزه را بیکد شود خطا کرد و در و افص منکر ابو  
 حنیفه رضی الله عنه گفته است که از اول پیرن روشن نبود مسح موزه از پیش آقا و صلح باه ضو الله  
 علیهم جمعین بر مسح موزه بر من از آفتاب روشن تر شدن و در سال شانزدهم بودم و سال  
 بر پشت و کوشش از جوت رسول علیه الصلوٰه و السلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و روز کار قضاوه  
 را رضی الله عنه در یافتن بروی سلام گفت جواب بار گفت و از من سوال کرد که از کدام جامی گفت از جام

عزیز گفت از جای که درین متفرقه شدند و هر دو بخت کردند که کفتم کلاهها را از ایشان بستم و اتفاقاً من از آنجا  
از وفات خاتم الانبیا علیه السلام این دو شیخ را بر عهد فاضل دانم چنانکه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و آن دو را از  
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان علی رضی الله عنه و در صحابه و غیره ان علیهم جمیعین گفتند من و خدیجه  
صلوات الله و علیکم بخیرم و قرآنرا مخلوق نمویم و بنده را بکناه ما و گویم و سحر موزه را اجازت دارم گفت ای کدو  
حسن الله که همین باش که راه راست گرفته باقیامت نجات یابی باب دوم در بیان چندی که  
روان بود بدو آنکه نزد کربس خواجه احمد طبرسی رحمه الله فتوی داد و در موزه کرباس سجده و انبوه و بر دم و در  
راه بود به جاقی و یا تا بگذشت از موضع فتوی به اختیار خود جواب گوید که در ابوداود و محمد و در وی بود شیخ الاسلام  
برهان الدین رحمه الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق گفتن که در ایماز ادبکی درین روشه چهار شاخه  
و دیگر بر جارق یا تا به سجده کشیدن که در وی اختلاف مشایخان بسیار است و بر لاک یا پیش بند خور یا نه  
ظاهر روایت است که سجده را ابو داود و شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که روا نبوده که هر سینه  
در خسته تار و ابودردی سجده کشیدن بموزه غدی ترکی سجده را ابوداود اتفاق بموزه غدی در غدی  
سجده روا نبوده اتفاق بر جواب بی فعل رغدی سجده را اتفاق در مخی موزه کرباسی شود و بر چوب تنگ بخت  
بی فعل سجده را ابودانی بر قول ابویوسف و محمد و جهم الله را ابوداود دلیل آنکه ابویوسف و غیره بن حبه رضی الله عنهما  
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر چوب سجده کشید این حبه رضی الله عنه گفته است که جواب بی فعل سجده  
نبود که ابوی حضرت توان کرد چون یا تا به سجده شود و چنانچه ایشان است کرده محمول است بلکه جواب بخت طبری اهل  
بوده است مذکورنی که نماز بر چوب بخت بی فعل را ابودانی خواجه محمد سلطانی رحمه الله گفته است که من بسفر  
رفتم و در یافتم روز کار ابو حنیفه وی از بسیاری آخرین بود این مسئله از وی سوال کردم گفت از اول فتوی داده بودم  
که روا نبوده اما اکنون فتوی دارم که روا بود این روایت قول امیر المؤمنین ع است و امیر المؤمنین علی علیه السلام  
مسعود بن حبه رضی الله عنه هم همین موزه بخت بخت باید داشتن تا موزه وی سجده را ابوداود موزه باید درست و  
یک چند آنکه کعبه است پس شد تا موزه وی سجده را ابوداود و در یکی بخت بخت باید تا موزه وی سجده را ابوداود و محمد و در  
مالک رحمه الله روایت است که هر چند در یکی بود و در وی سجده را ابوداود و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است  
که هر چند در یکی بود و در وی سجده را ابوداود و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است که هر چند در یکی بود و در وی سجده را ابوداود و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است  
شافعی رحمه الله روایت است که هر چند آنکه در یکی بود و در وی سجده را ابوداود و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است که هر چند آنکه در یکی بود و در وی سجده را ابوداود و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است  
ان فریضه شود بعضی شستن بعضی سجده کشیدن و انبوه را علماء را جهم الله گفته اند چنانکه گویم که مالک بن حبه  
نوری و علماء و جهم الله گفته اند که بحقیقت بای بر منزه را داشته باشم چنانکه گویم که شافعی گفته

گفته است که موزه مومنان از دریدگی اندک خالی نبود و گویم که سه انگشت بر یکی بای دریدگی بود و فرو سوی  
کعب روی مسج را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع کنیم تا اگر دو انگشت بر یکی بای دریدگی بود و یکی  
انگشت بر یکی بای روی مسج باز دارد سه انگشت بر یکی بای فرو سوی کعب دریده بود تا روی مسج را باز  
دارد و دریدگی سه انگشت دست یا بدیسه انگشت بای بروایت زیادات سه انگشت بای بروایت مسوط  
سه انگشت دست در جواز مسج موزه اعتبار است راست یا مثل برخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل است  
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابو الحسن قمری رحمة الله گفته است که اعتبار است راست وی قیاس میکند  
بروایت مسوط در جواز مسج موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حد را ابو الحسن برخی رحمة الله گفته  
اعتبار پوشیدن را ابو الحسن قمری گفته است که اعتبار حد را غایب این خلاف جای بدید که اول  
قد مهار آتشید و موزه پوشد و نگاه باقی اعضا دیگر شود برین طهارت بر قول علماء ما رجیم اثر نماز  
کزار در و ابود بر قول شافعی رحمة الله روا نمود اگر بعد از آن ویرا حدت رسید برین موزه مسج روا بود  
یا فی ابو الحسن برخی رحمة الله گفته است روا نمود که الوقت که موزه پوشیده است طهارت وی کامل بوده است  
ابو الحسن کدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که الوقت حدت رسیده است و بر طهارت کامل بوده و فتوی برین  
قول است که روا بود اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسج تمام کند و اگر مقیمانه کشیده  
و نگاه مسافر شود موزه بیرون آر دپاینها شود و اگر بعضی مقیمانه کشید و نگاه مسافر شود بر قول شافعی  
مقیمانه تمام کند و بر قول علماء ما رجیم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم  
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانه روز کشیده و نگاه مقیم شود و موزه بیرون آر د و قد مهار بشود اگر بعضی مسافرانه  
کشید و مقیم شد و بر مقیمانه تمام کند شافعی رحمة الله کشیدن را اعتبار دارد و اگر در حدت رسید و دیگر  
مسافر شد نگاه طهارت سازد و مسج کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسج در حدت کشید و مقیمانه تمام کند و نیز بر قول  
شافعی در پوشیدن موزه ترتیب است شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد بر قول علماء ما رجیم الله ترتیب  
شرط نیست فایده این خلاف جای بدید که طهارت ساخت و پای راست راست و موزه پوشد و نگاه  
پای چپ نیست و موزه پوشید برین طهارت نماز گزارد بر قول علماء ما رجیم الله نماز روا بود و بر قول  
مالک و زفر همه روا نمود و چون حدت رسید بشر و بر قول علماء ما رجیم الله بران موزه مسج روا بود بر قول شافعی هر دو  
مسج روا نمود و اگر نخواهد تا اتفاق بران موزه مسج روا بود باید که طهارت تمام کند و نگاه پوشد تا اتفاق بران موزه مسج  
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسج موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز  
است بر قول علماء ما رجیم الله بر کف پای موزه مسج جائز نیست و بر قول شافعی رحمة الله نیست که نه است



میکند بخوبی بن شجره یعنی بعد از آنکه رسول علیه السلام می کشید علی الحنفی و سفید علما را می کشید گفتند که صاحب صحاح محمد بن اسماعیل  
 ابن رواحه هست و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و بر کشیدن شو ساق زیر مل موزه با هر دو روایت عمل کرد  
 باشد بدین معنی وجه قول علما گفته اند که بر کف پای مبارک نیست که ایلمو منین علی رضی الله عنه گفته است که اگر درین بر  
 مابود قیاس آن بود که بر کف پای موزه مسح یا بر کشیدن فی پشت پای موزه امانی خود را ندانیم و بفعل رسول علیه السلام  
 و اسلام عمل کردیم که محل پشت موزه هست لیکن پای موزه عطا گفته است که مسح بر می باید کشید چنانکه غسل با ناخن و دست  
 نیست که یکبار مسحه است که بنا بر مسح بر تخفیف است و قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه را مسح یا بر کشیدن یا بر کشیدن یا بر کشیدن  
 نشان انگشتان مبارکش باقی مانده بودی اگر مسلمانی بر سر یا بر پای موزه یا بر بند چهره مسح میکند بکسر انگشتان اگر در پای آن بود  
 نرسد اتفاق رواند اگر در پای آن بستان بر بعضی گفته اند و ابو حنیفه امام مسلم الدین اند و گفته است که اگر چه در کعبه است  
 رسید و انبند و در بعضی نسخهای آورده است که ظاهر روایت نیست که رواند و تا شک انگشتان نه نهند اما اگر انگشت نکرده و از پاهای  
 یاد و از پاهای مسح شود کشیدن صحیح است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است باین می کشیدن رواند اما اگر پای را نچسب  
 مسح کشند رواند اما اگر پای را بجای نهد و باز در محسن باطل شود اگر انگشت پانها بشوید و موزه بشوید و استیجار انگشت که از وی شد  
 ظاهر شود و این اتفاق است که موزه بیرون از قدمها باز نشود اگر قدمها را شست و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد نگاه  
 استیجار که انگشت ششمار باطل شود مظهره سازد باین موزه مسح کشند رواند و ابتدا محسن زمان استیجار انگشت کرده است بر قول  
 ما چه باشد ششمار باطل نشود و ابتدا محسن زمان حدت رسیدن بود و اگر موزه که بنیای از دوز دیده است چون پای نمی بندد و  
 نیاز میشود بر مسگر فرا میشود و مجرای نهادن که در زان میشود مسح باطل شود اما اگر چیزی بجهت است بر موزه که در بار  
 غیش و ظاهر روایت برای مسح رواند اما شیخ الاسلام علامه الدین حرره الله گفته است که مسح باطل شود که این بر سه است و در بعضی  
 تا بر وی مسح رواند اگر ابره موزه درشت بود و استر نیز درشت کنون مسح رواند و اگر ابره درشت بود و استر نه درشت  
 بران موزه مسح رواند اما اگر ابره دریده است و استر درشت اگر استر و میشی بود و مسحان مسح رواند و اگر استر که مانده بود  
 رواند اگر از در یک موزه آب اندری آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در مصالح آورده است که هر چند اندک اندک اندازد مسح باطل  
 شود اما در اوقات خیر الوالیت و در فتاوی خواجہ امام بکر فضل بخاری رحمه الله آورده است هر چند پاندرایه مسح باطل نشود  
 و خواجہ امام زاد فخر زهره الله گفته است که اگر ازین پای چندانی اندازد که کل آن پایش تر نشود پای دیگر مسح باطل شود زیرا که یک  
 مسح و یک پای غسل و مسح با غسل صحیح نباید و شیخ الاسلام بران الدین گفته است که اگر یک پای بچندانی اندازد که بیشتر از بیشتر  
 تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود و در زانده روایت است که بچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح باطل  
 کند بر و اشکال گفته که چون روایت زیاد است نیست که غسل بعضی مسح باطل کند پس توجیه بیشتر را اعتبار میکنی گفتند از برای  
 دفع حرج که اگر آن اندک را اعتبار دارم و آن حرج شود و درین با حرج نیست ماسح موزه را ز پای بیرون آورد و باز بر آن افتاد

قدم برافا و شمس بر مقدار یابد یا محسن باطل شود و بر قول ابو حنیفه تا باشد بجل گفت فرستد مسح باطل نشود و بر قول ابویوسف تا باشد  
از پشت پایش در پشت پای موزه بود مسح باطل نشود و بر قول طائیف از محل مسح گذشت بود مسح وی باطل نشود و بر قول  
شافعی تا پایش از محل سابق مسح موزه بود و مسح باطل نشود و بر قول عطاء بن جهم بصیری رحمه الله اگر مسح را یکبار موزه را  
از پایش بمسحت مسح باطل نشود و بر قول علامه جهم بصیری رحمه الله باید که آن پای موزه دیگر از پای بیرون نبرد و برود  
قدم راستش و انگاه موزه پوشند و از پیرامون محض بعد در بند رسیده روایت است که روایت است که جهاد مخفی رحمه الله روایت  
میکند چنانکه میفکند که عطاء بن جهم گفته اند و دیگر روایت دیگر آنست که این ای ای انکم حکم از محض رحمه الله روایت میکند که اگر  
کنده که عطاء بن جهم بصیری رحمه الله گفته اند و دیگر روایت آنست که حسین بن ساره از حکم از محض رحمه الله روایت میکند که از پای موزه  
دیگر بیرون آرد و چهارده تمام سازد و دو انگاه موزه پوشند تا بینان از چند بیرون آید نزدیک ایشان موزه بیرون آمدن  
چهارده تمامه شود و مسکن از جنابت رسید غسل آورد و موزه پوشید یا داشت که آب در دهن دینی نکرد ام اگر پیش از آنکه حدت رسید  
آب در دهن دینی کرد و انگاه حدت رسید جنابت ساخت و اتفاقاً ویرا برین موزه مسح روا بود و اگر حدت رسیدش و انگاه  
در دهن دینی کرد و بر قول علامه جهم بصیری رحمه الله موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود و اگر جنابت غسل آورد  
و موزه پوشید بعد معلوم شدش که لغوه شک مانده است اگر حدت رسیدش نگاه آن مسح را ترک کرد به اجماع بران موزه مسح  
نبود و اگر پیش از آنکه حدت رسیدش آن مسح را برگرداند انگاه حدت رسیدش بر قول علامه جهم بصیری رحمه الله موزه مسح روا بود و بر قول  
شافعی رحمه الله روا نبود و اگر مسح باقی است و بر جنابت رسیدش و نمایانده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدت رسیدش آب  
یافت چندانکه طهارت را پس آید و برابر موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن محرز از رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم سوال کرد و ایرسان مسجد باب و بعد از موزه پای بیرون آرم تا بی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که دی گرجنابت  
معلوم شد بیرون بسجین جنابت قدمهاست نه وضو شده مسح و انبوء و اگر جنابت رسیدش و نمایانده است تیمم کرد و موزه پوشید  
حدت رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را پس آید و برابر بران موزه مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش آب یافت چندانکه طهارت  
را پس آید طهارت ساخت و قدمهاست و موزه پوشید نگاه تیمم کرد و برای باقی جنابت راحه رسیدش آب یافت چندانکه  
که طهارت را پس آید بعضی گفته اند که ویرا بران موزه مسح روا بود و اما خبر روایت آنست که روا نمود که آن وقت که موزه  
پوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمهاست و تیمم کرد و برای باقی جنابت  
موزه پوشید حدت رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را پس آید اتفاقاً ویرا برین موزه مسح روا بود که آنوقت که  
موزه پوشیده است ویرا از جنابت چیزی باقی مانده بود و طهارت وی کامل بود و اگر آب یافت چندانکه غسل را پس آید  
و بالعکس غسل نیار و بازنا آب تیمم کرد و نماز گذارد و حدت رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را پس آید ویرا بران موزه مسح روا نبود  
که میافتن آن آب که غسل را پس آید ویرا قدمهاست نه وضو شده مسح و انبوء و اگر طهارت را موزه پوشید حدت رسیدش طهارت ساخت و تیمم کرد

رموزه پوشیده است بدین طهاره ساخت بران رموزه هر یک شد روان بود که مسح بر پشت پای رموزه قرار گرفته است  
 بی بر رموزه اما اگر بر دو را بر طهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام ثنائی رموزه مسح روان بود که رموزه بدل  
 است از پای و بر رموزه بدل است از رموزه بدل بر بدل شود و انبوه اما بر قول علماء ما رحمهم الله و ابو دکه در معنی رموزه  
 و تا باشد دلیل بر آنکه محمد الرحمن بن ابل روایت میکند که یا عرضی هم گفته میفرماید که در نماز ششم آب خواست و طهاره ساخت  
 و بر رموزه مسح کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة و السلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از مسح پای نیست که یا  
 قدرت پای شستن مسح رو بدل یا حال توانای بر اصل روان بود معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست که یا  
 رموزه از پا بشویند بر قول زفر رحمه الله بر آن که پای رموزه دیگر مسح باقی بود اگر پشت پای این رموزه کشند و ابو دکه  
 شستن جسم بعد از روایت یک روایت نیست که پشت پای رموزه مسح کشند بر پشت پای رموزه مسح کشند باز و انقیول اختیار ابو یوسف  
 است و یک روایت دیگر آنست که از پای رموزه دیگر بیرون آورد و در پشت پای رموزه مسح کشند و این اختیار محمد است  
 اگر رموزه دریده است و بر رموزه دست بر رموزه روا بود و بر رموزه بود اگر رموزه دریده و رموزه دست بر رموزه  
 مسح روان بود بر رموزه مسح روا بود و اگر رموزه بچیدان پوشیده است بچیدان مسح روان بود که محل مسح پشت پای رموزه  
 است بلی آنجا که چیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای چیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای رموزه چون نهد انگشت  
 از پشت پای رموزه تر نشود از مسح نیابت دارد بشرط آنکه پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پلید بود  
 چون دست بر تری نهاد تری از دستش بر پشت چیدان سرایت کند و شستن پلید شود و دست پلید بر پشت رموزه  
 پشت پای رموزه پلید شود تا رموزه نشوید با وی نماز روان بود اگر چاروق رموزه ندین بر وجهه اند برای مسح کشند  
 روا بود اگر بر وجهه نیست بر چاروق مسح روان بود باید که دست بر چاروق اندازد و بر پشت پای رموزه مسح کشند  
 تا روا بود اتفاق اگر رموزه و بر رموزه بر طهاره کامل پوشیده است حدث رسیدش طهاره ساخت و دست به پا  
 رموزه فرو می کشد تا بر رموزه مسح کشند و انبوه باید که بر رموزه مسح کشند یا بر رموزه را بیرون کند و بر رموزه مسح کشند  
 تا نه بده بیرون آید باب و یکم در بیان مسح صاحب جرح سایل احمد از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارت  
 ساختن می رود و در وقت رموزه پوشیدن می رود و یا در وقت رموزه پوشیدن می رود و در وقت طهاره ساختن می رود  
 و یا در وقت می رود و یا در وقت می رود بر قول زفر رحمه الله در هر حال حکم صحیح دارد و بر قول ثنائی هم بر حال حکم صحیح  
 صحیح دارد و ثنائی رحمه الله هر سلسله حدث ندارد بر قول علماء اما اگر طهاره کامل پوشیده است حکم صحیح دارد و اگر طهارت  
 ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد فائده این خلاف جای پدید آید که صاحب جرح سایل رموزه پوشیده است و طهاره  
 ناقص در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بین رموزه مسح کشند و بین نماز مالک اما اگر در میان نماز وقت نشوید  
 رموزه بیرون آید و اتفاق طهاره سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت می رود

و در میان نماز وقت نشود و بر همان طهارت کامل است و برگردان نماز تمام کند و اگر وقت نشود و بجا است میلان شهر باره  
ساز و اتفاق برین موزه مسح کشیده بود و برین نماز بنا کند عیسی ابن ابان رضی الله عنه گفته است که نماز را برگردان و بجا  
روایت نیست که بر آن نماز بنا کند مسکن از بر دست بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
بجاست باقی است مسح موزه باقیست بر دست و دوام و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
را بد فرغ اندین حجت الله گفته است که بچنانکه شستن آن موزه فرایضه شود قدم شستن نیز فرایضه شود شیخ الاسلام بر این گفته  
که این جای بود که و بر این میان حدت رسیده باشد و وقتی برین موزه مسح کشیده باشد اما اگر برین طهارت بود که موزه پوشیده  
باشد همان موزه را که کشیده بود اگر بجا است بر پاست طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
پوشیده تا با جام پرست باقی است مسح موزه و بر این موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
است که بچنانکه شستن آن موزه فرایضه است شستن قدمها نیز فرایضه شود اگر بر پاست طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
پای نیکو رست و آن پای نیکو موزه پوشیده حدت رسیده بر آن موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
غسل شود و یکپای مسح و مسح با غسل جمیع یا اگر طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
از آن حدت رسیده طهارت شستن و بر آن موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
دارد و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بر آن موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
را انگشتان پانجمیت و لیکن شستهای پای برقرار است بر آن موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
را پای کل نیست بر آن پای دیگر مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
پای دیگر مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
و حدت رسیده بر آن پای دیگر مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
بر آن پای دیگر مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
مشکوک یافت اتفاقا و بر این موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
قول ابو حنیفه رحمه الله بر آن موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
موزه را بر این کند پس بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
رسید مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمه الله بر آن موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
بشود و مسح بر قول این را و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
ابو علی سفی بهم گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه برین موزه مسح و او را پوشید و بجا است طهارت شستن و بجا است مسح کشیده و موزه پوشیده تا با جام پرست  
است از آب پس بدل بر بدل را و انبوه قاضی امام علی استیجالی حجت الله گفته است که رو بود قیاس قول ابو حنیفه

ماوراء و اسما اهل صدیق این بود فراموشی کرده ام رسول الله جانجا فرو آمد و کسی را بطلبان  
 سفته فرستاد ایشان دیر اند چون صبح دیدند نظر آن داشت که آفتاب بر آید نماز از وقت برود و دل بجا  
 مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دید ما را آب نیست تا طهارت  
 سازیم و نماز باطل دارا از وقت برو و ما بقیامت چه عذر داریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه مادر مومنان  
 آمد و گفت ای دختر این چه سبب بود که بر تو رفت و صبح دید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند  
 که اگر ایشان را نماز از وقت رود و بقیامت چه جواب گوی مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها  
 گر این شد سبب چه نهاد و متر بضرست فرستاد و مناجات کرد و گفت ای سبب الاسباب سببی  
 بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر ناغم در حال جبرائیل علیه السلام  
 آمد و این آیت آورد و قوله تعالی اولاستم النساء فلم تجدوا ماء فتيممو اصبعا طيبا و بر رسول علیه السلام  
 بر خواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر خواند هر شش دست انداخته نگاه  
 تیمم کردند و نماز گذارند بعد از آن یا س که بود که ویرا سعد بن خضر میگفتندی مردی با نصاحت  
 و بلاغت بود با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر در خیمه مادر مومنان آمده رضوان الله  
 عنها و بتایم فرود انداخته بود و بعبادت مشغول شده بود شکر آنرا آن حالت را که خداوند عز و جل  
 و بر اجمعین لطیف فرموده بود وی مدح گفت خالواده صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک  
 خالواده هست این خالواده صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک  
 ایشان رسیده است سبب تخفیف است بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان  
 راه نیافتی مافان را که در سفر نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را  
 تیمم بقیم میکرد و گفت دو ضربت است یکی مرد و دیگری مرد دستباز قال النبی علیه السلام مر صحابه را  
 ضربتان ضربت للوجه ضربت للزراعین بر قول شافعی رحمه الله بر مرد و طهارت نیست شرط است  
 و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمه الله بر مرد و نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول  
 ثعلبی رحمه الله بر آب نیست و خاک نیست بر قول ابو حنیفه رحمه الله نیست نمازی باید و بر قول ابو یوسف  
 نیست عبادت که پسند است و ابو الحسن کوفی میگوید تیمم که برای تطهیر کرده بود و آن تیمم فرینه را و نمودار  
 گفته است که تیمم تطهیر را نبود اما ظاهر روایت اینست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمه الله گفته که تیمم  
 سجده تلاوت را نبود اما ظاهر روایت اینست که روا بود و آنکه رحمه الله گفته است که نایابنده آب را  
 استعمال نیست بدگر فتن اما ظاهر روایت اینست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند که نایابنده آب را

استماع شاید گرفتن یا بی گفتن من نمیکردم و اگر شما بیکه شمارا منع نمکند که باکی نبود مسلمانان را بابت  
رسید و یایا باند است چون تیم کند حکم پاکان ثابت شود یا بی بر قول امیر المومنین عمر و عبید  
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و چه قول ایشان است که آئینه در حق طهارت نازل شده است  
فی در حق جنابت اما ظاهر روایت است که تیم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت و دلیل بر  
روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که مادر من بی بی  
باشم که یکماه و ده ماه برآید که آب نیایم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد وزن  
از نقاس پاک شود چه کنم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بار صکم بر شما باد از زمینیان مراد از آن تیم  
است حدیث دیگر فرمود که الیتیم وضوء المسلم و نوالی عنبرینج عالم یجدا ای رکعت تیم طهارت مرد مسلم  
است اگر چه ده سال آب نیابد و اینها که گفته ام دلیل این است که جنب به تیم از جنابت بیرون آید رسول  
علیه السلام در غزوی عمار یا سهر ابدید که برخاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه  
داشت برین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود الیتیم ضربان  
ضربة للوجه و ضربته للزرعین دیگر آنکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود  
و بغزوی فرستاد چون باز غزوی بازگشتند رسول علیه السلام از آن سوال کرد که ای امیر شما  
چگونه بوده است با شما چگونه معاشرت کرد گفتند یا رسول الله میگویم بود ما روزی ما را در جنابت امانت  
کرد رسول علیه السلام فرمود تا ویرا طلب کردند گفت ای پسر عاص آنچه داشت برین صحابه را در جنابت امانت  
کردی گفت یا رسول الله بواسطه بود مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی  
به آئینه عمل کردم قوله تعالی و لا تقربوا ما بیکم الی التہلکة تیم کردم نماز که از دم و رسول علیه السلام  
سیلو مان و شادمان شدند و گفت ای پسر عاص فقه شده و آن نماز را فرموده که گردان معلوم شد  
که تیم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیگر آنکه نوبت پاس داشتن اشتر از آنکه از برای  
صدقه بودند ابوذر رسیده بود رسول علیه السلام بآید و بگاه بمطالیه اشتر آن صدقات بیرون فرست  
بود ابوذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابازر ترا چه داشت  
ببین گفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه بادی آب بود رسول علیه السلام  
فرمود که آن آب را با بوزدرده با بوزردا در پس اشتری در آمد و غسل در آورد و آنگاه آمد بر رسول علیه  
السلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابازر اگر بار دیگر بخنجر افتد ترا و یا باند آب باشی  
تیم کن و نماز کند در پس معلوم آمد که تیم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است

یکی در خاک غلطیده از عهده جنابت بیرون نیاید اگر برود دست فرویش غباری نشسته است و نیت  
 کند دست در دست مالده برود دست در روی مالده از عهده جنابت بیرون آید محسوس است که نم  
 یافت سید بن عبد الرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای آنکه تیمم طهاره کامل است و ایرادش باید  
 تا باطل شود و یا قناب حدث نبود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تنه نشود  
 این نماز را تمام کند و طهاره سازد و نماز را بار کند و در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز  
 بود تیمم باطل شود اما ظاهر روایت این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون اب یافت نماز تنه  
 شود تیمم باطل قول تعالی فامجد و اما فقیه ابو سعید اطیاسی بر تیمم روا بود بر قول شافعی رحمه الله خاک  
 یک اویاننده باید تا بروی تیمم روا بود و چه قول وی نیست که خدای عز وجل صعبه طیبیا طلب فرموده  
 است بر قول ابو یوسف رحمه الله بر خاک و ریک روا بود بر چیزی دیگر روا نبود در صلوٰه و آنچه امام  
 اجل شری اورد است که امام ابو یوسف رحمه الله از ریک رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا  
 بود در صلوٰه و آنچه امام بکر بن خازم زاده رحمه الله از ابو یوسف روا نیست که بر دیوار تیمم روا نبود و اگر  
 بر حمله السید روایت است که جای بود که دیوار یک بود و بروی هیچ غباری نبود اما اگر غباری بر روی بود  
 از آن غبار تیمم کند روا بود بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که اجزا از زمین بود چنانکه یک و ایک و او  
 و شک از رجس سنگ و مسه سفال جامها و مانند اینها برین تیمم روا بود در شرح طحاوی مذکور و او میسکند  
 که در سفال جامها و مسه سفال جامها و مانند اینها برین تیمم روا نیست که در او این جای بود که سفال جامه درست بود اما اگر  
 سفال جامه را شکسته گویند و از وی غباری نخرزد و از آن غبار تیمم کند روا بود و بعضی از مشایخ تیمم  
 در مسکه اند که کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود در نقایح و آنچه امام طاهر الدین است  
 آورده است که بر نمک کانی تیمم روا نبود بر نمک کوی روا بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر  
 نمک روا نبود از برای آنکه اصل در نیاب این است که بر چه رباب اندازی تا خیر شود بروی تیمم روا نبود و سبکال  
 آنکه خاک در رباب تا خیر نشود اما لای نشود و خاک لای نشود و خاک در رباب تا خیر نشود و بر رباب  
 و مسکنی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها بر نمک کانی تیمم روا نبود که وی نیز در  
 زمین امانت است دلیل آنکه از وی غباری نمی آید اما این جای بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها  
 غباری بود از آن غبار تیمم کنند نماز گذارند و روا بود بر نمک شوره تیمم روا نبود اما کانی که از وی سرور آید و آن  
 طنازه روا نبود بر چوبها و بر جنوب و خاک تیمم روا نبود این جای بود که بر اینها غباری نبود اما اگر غباری  
 بود از آن غبار تیمم کند روا بود و دلیل آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جماعتی از اصحاب ابی بکر و ابی

بود و صیغی میگردد و دست را که نماز را در راه از وقت ببرند و اگر آب نیابند تمسک کنند و اگر خاک نیابند  
 دستها را چهار بار بیاورند و دستوران زیند بخاری که خیزد از آن بخار تمسک کنند و نماز گذارند اما اگر آب  
 و خاک نیابند کل بود از آن کل تمسک کنند و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که اگر آن  
 کل تمسک کنند اما اصح است که از آن کل تمسک کنند که بچون مشتمل کرده شود ابو یوسف و محمد میگویند باید که باره را  
 کل بکنند خود را تا خشک شود و تا خشک شود در دست مله بخار یک خیزد از آن بخار تمسک کنند و نماز گذارند  
 و اگر برین استیجا میکنند و یا چهار اندام مشهور اگر سیلان شود در او بود و اگر سیلان نشود در او نبود و اگر از جنبا  
 غسل می آید اگر سیلان شود در او بود یا اتفاق از عهده جنابت بیرون آید اگر سیلان نشود ولیکن بچون  
 روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون آید بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله  
 از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حدث است دلیل بر آنکه حدث را قرآن ظاهر نشاید  
 خواندن و مسح نشاید تا در امن اما جنب قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسح نشاید تا در امن اینجا که بعضی  
 ترتیب آب سیلان میباید اینجا که قویتر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارت غسل  
 غرض غسل فرموده است قوله تعالی فاعسلوا و جوکم و ایدیکم الی المرافق غسل آب سیلان باید و در جنابت هم  
 فرموده قوله تعالی و انکم جنب فاطهروا آب پاک کننده است چون رسیده بپایه بود که بپوشانیم تمسک با کجی  
 کنند چون بر قول و از برای آنکه غسل شستن می رسد الله تاساعد دست و وجه قول ایشان اینست که  
 خداوند عز و جل در آیه مترجمه میفرماید قوله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا یدیهما و اتقوا الله است که دست  
 راست را از مساعد دست بیرون کند دست را تا اینجا شستن تمسک کند و در قول زبیری رحمه الله بگفت  
 میباید وجه قول می نیست که خداوند عز و جل در آیه چهاره شستن دست احدی سید کرده تا کجی شود  
 اما در تمسک ذکر دست کرد ولیکن حدیث دیگر در باب کف دست است تمسک تا کف باید کرد و آن علامه  
 رحمه الله گفته اند که خاک که قایم مقام است چون در طهاره آب تا اینجا شستن تمسک که طهاره خا  
 نیز تا اینجا باید کرد و تمسک چگونه میباید کرد ابو حنیفه رضی الله عنه در سنن میگوید و ابو یوسف رحمه الله  
 حاضر بود گفت ای اوستاد بر زکوار ما را بقول معلوم می آید بغسل میباید ابو حنیفه رضی الله عنه در  
 مبارک را از استین بیرون آورد بر زمین زد پیش بر و و بارش آورد و طهاره بر روایت که بارش باید  
 از اصحاب امامی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار قیامت و پیش آن بود که خاک شستن  
 بوده باشد و روی را بچون کرد و باز ضربت زد و از بر دست سستی نه انگشت جدا کرده و نخست دست  
 چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد و تا اربع آورد و باز کف دست را بشکست دست فرود



آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتم تیمم کرد و این بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه خواه  
 امام اجل سر حسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسته است اند  
 ماله از عهد بهیرون که دست مالیدن بندی است و بندی کردن دست مستعمل نشود و استیعا  
 شرط است یا فی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکنند که مستحب است و این اختیار قاضی امام صدر است  
 و خواه امام اجل سر حسی روایت میکنند که مستحب است و فقیه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل  
 بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بهیرون آورد و آنجا دست رساند  
 پس معلوم آمد که استیعا شرط است در جمله استیعا بجا آورد که بروی نبود فاضله از آن بود  
 که استیعا بروی بود و روی بجا نیارد بر قول شافعی رحمه الله تیمم چهارت ناقص است کی فرضیه  
 تواند که اردن و دست تیر وی بعد از آن تمیشت باطل شود و بر قول علماء مارجم الله طهارت کاش  
 است بلا وقت که حدت رسیدش بآب نیاید یا بیمار بود صحت نیاید بر چند نماز که اردن و بود و قال  
 البی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم و لزالی عشرین حج مال مجید الی رسول علیه السلام فرمود که  
 خاک پاک کتفه مومن است اگر چه ده سال آب نیابد و بر قول شافعی رحمه الله دست بجائک ساین  
 شرط است و بر قول علماء مارجم الله دست رسیده بسته است بایافت آب تیمم طاعت بی بدل میکند  
 چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علماء مارجم الله هم از ایند بایافت آب یا تیمم نماز عید گذارد و  
 بود و خواه امام بکر خو از راه رح گفته است که جنازه بر قول علماء مارجم الله خط فوت باید بود تا رد او  
 و اگر نه طهاره سازد و آنچه با امام باید بگذرد و آنچه فوت شده باشد مسبوقة آورد و اگر به تیمم نماز عید شریف  
 کرده است و حدت رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاق را بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است ویرا شد  
 رسید باز آب بنا کند اتفاق را بود و اگر باز به تیمم بنا کند بر قول ابو حنیفه و او بر قول ابو یوسف و محمد  
 رحمه الله دانند از برای آنکه شرو عیش دست انده است بر و طهاره سازد و باقی نماز را الاحتاط تمام  
 کنند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا ضرورت است خطره جان است  
 و خطره مال است خطره فوت عبادت که روز عید روز فتنه است اما اگر بطهارت خاک شرو عیش کرده است  
 حدت رسیدش بآب بنا کند ظاهر روایت رواند امام در صدر در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمه  
 الله است که قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله را بود و بنا بر این چون استند از چنانکه هم از استند بر قول  
 ایشان اقتدا متوجهی به تیمم راوی آید و بنا بر این بود و تیمم در نماز جنازه یا در نماز عید اقامت کنند  
 متوضیاً بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله را بود و بر قول محمد رحمه الله و انمود مسلمانان را و عماران

جنابت رسیده و هوا سرد است وی سیم کر مایه ندارد و بنیرم ندارد و تا آب گرم کند و اگر بآب سرد  
غسل می کرد خطر پاکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه نه تیمم نماز گذارد و او بود بر قول ابو یوسف  
محمد رحمہ اللہ و او بود و خواجہ ابو الحسن بستغنی گفته است که اگر در بیماری است که تحت سیم کر مایه می  
نشانند و انگاه می مانند تا فرد و در جواب بر قول ابو حنیفه گویم به تیمم نماز را و او بود و اگر در بیماری است که  
تحت سیم نیست مانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر دی بکر مایه فرو در و در باید  
دیرا از برای سیم کر مایه باز بدارد و تفقه آنروز بر کر مایان واجب آید و اگر مسلمانی را در عمارت یا  
باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد و لیکن جائی یک و خاک پاک است و تیمم کند و نماز را  
گذارد و اگر سیم در آنجا و قات باید اتفاق بروی چیزی نمود و اگر خلاصی باید قیاس این است که آن نماز  
که به تیمم در آنجا گذارده است قضا کنند استخوان است که قضا کنند اما اگر آب نهدش و طهارت سازد  
ولیکن بندی دارد که ایستاده نمیتواند گذاردن شسته میکند و اگر در آنجا و قات باید بروی چیزی  
نمود با اتفاق و اگر خلاصی باید اتفاق آن نماز را قضا کند و اگر طبعی باز داشته اندش که جائی پاک نیست  
و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز نهد بر قول ابو یوسف یح تشبه کند بر قول ابو حنیفه  
توقف کند و بر او نه خواجہ ابو جعفر بخاری رحمه اللہ محمد حسن با حنیفه است که توقف کند بر او نیست  
ابو سیلان جبر جانی رحمه اللہ محمد حسن با یوسف است یح تشبه کند و بیماری است که دیر آب ریای  
ندارد و لیکن قوه طهارت ساختن نمیدارد و برابیم تیمم نماز روا نبود باید که کسی را فرد در کمر  
تا ویرا طهارت دهد اگر چیزی بدارد مسسلیه یکی بنده دارد اگر بیمار زدنست و بنده غلام باید که غلام  
را بغیر و شد و کثیر که بخرد تا مال می برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کثیر که چون و یا  
طهاره دهد همین چهار اندام دهد و استیجا نکند از آنکه زن را از زن فرد و سوی ناف بر سوی زانو  
نشانید دیدن مرد را فرد و سوی ناف بر سوی زانو نشانید دیدن همچنانکه نشانید دیدن نشانید دیدن  
چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی را از کمر یک و کثیر که را از بی بی و اگر بیمار دست طهاره  
دهنده وی غلام ویرا همین چهار اندام دهد استیجا نکند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی  
زانو نشانید دیدن مرد را هم نشانید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشانید دیدن  
نشانید دیدن اگر بیمار زدنست و طهاره دهند وی مرد یعنی شوی ویرا از فرق ستر تا بقدم نشانید و یا  
بر پیر شاید که ویرا استیجا کند و اگر بیمار دست طهاره دهند وی زن وی یا کثیر که وی از فرق ستر تا  
بقدم نشانید ویرا و دین و بسودان و استیجا دهندش و اگر بنده نیز نهد از کسی که داشتند وی بروی

بود طهاره و اون نیز بر وی بود اگر کچنان کسی نیز ندارد ولیکن مبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله ویرا  
 بایست یک تبرع نیم رو بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله رو نبود و اگر بیماری دارد خورده است  
 و بر آب زبانه میدارد و در عمل نمیکند ویرایه نیم نماز رو بود و اگر بیمار را آب زبانه میدارد ولیکن حرکت  
 طهاره ساختن بخاری او را زیاده نمیکند ویرایه نیم نماز رو بود و در حرکت طهاره نیم ضرورت است اگر یک گرم  
 زبانه دارد آب سرد عمل کند اگر آب سرد زبانه دارد قیاب گرم عمل کند و اگر نفس آب زبانه دارد به نیم نماز رو  
 بود بر قول علماء ما رحمه الله ویرایه نیم نماز رو بود و بر قول شافعی روح خطره  
 جان نباید که با خطر تن را به نیم نماز رو بود و اگر بیماری را جنابت رسید ویرا آب زبانه میدارد نیم کند  
 نماز کند و اگر حدث رسیدش طهاره سازد و نماز کند اگر آب اندام درست را زبانه ندارد اما کاه  
 میان دارد اما ظاهر روایت است که اگر طهیب رسد اگر طهیب حاذق مسلمانی که یک آب تر زبانه میدارد  
 اکنون به نیم نماز رو بود و اگر بیماری را نیم دست و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند نیم دست و نیت  
 که سه مرتبه زبانه می بردی را دو مرتبه در اجون از بیماری صحت یابد جنابت بازاید لیکن نماز نکند زاده  
 رو بود مسلم اگر مسلم را بر انعام جرات است آب زبانه میدارد ویرایه نیم نماز رو بود دلیل بر صحتی  
 صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را غزوی فرستاده بود در میان ایشان یک  
 بیماری آبله کرده بود ویرا جنابت رسید از این لشکر سوال کرد گفتش که غسل کردی غسل آوردی پاک شد  
 چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت بکشند شمار خدای عزوجل بچنانکه آن مومن را بکشند  
 چرا نفرمودید که نیم کردی و اگر نداشتید چرا سوال نکردید پس معلوم آنکه در جهل و اشفاسوال است  
 آن فرجه را که نیکو بود آب رسانیدن شرط نیست بانی بر قول علماء ما رحمه الله شرط نیست بر قول شافعی  
 شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمه الله  
 اعتبار غالب و مغلوب است اگر غالب جرات است چون نیم کرد از برای جرات آنچه نیکو بود شستن و  
 ساقط شود و اگر غالب نیکو بود از آن شود آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر بر او بر است بر قول شافعی  
 رکنه الله آنچه نیکو بود شست و نیم کند از برای بانی جرات و از علماء ما رحمه الله و در روایت است  
 که روایت نیست که خاک آب جمع نیاید درست تر از آن است که چنان کند که امام شافعی میگوید نافه  
 از عیده بیرون آید این جای بود که ویرا جنابت رسیده بود اما اگر حدث بود طهاره سازد و اگر طهاره  
 آید زبانه میدارد نیم کند و اگر نیم زبانه میدارد ابو الحسن کرمی رحمه الله گفته است که طهاره از وی ساقط  
 شود و چنان نماز کند از طهاره روایت نیست که تا خیر کند بلکه که صحت یابد آن نماز را قضا کند و اگر کسی را

اندام مجروح است سه نیکو شامی رحمة الله گفته است که ان سه نیکور اشتهودیم کمدار برای باقی حرکت  
و بر قول علماء مارجمهم الله چون آن سه نیکورا اشتهودیشستن بانی ساقط شود و اگر اندام مجروح نیست  
دینی نیکوشامعی رحمة الله گفته است که ان نیکور اشتهودیم کمدار برای سه مجروح برقول علماء ما حین تمم  
کردنید ای ان سه مجروح شستن ان نیکوساقط شود و اگر دو مجروح دوز نیکوبر قول سامعی رجح ان دوز نیکور  
اشتهودیم کمدار برای ان دو مجروح از علماء مارجمهم الله دور و آیه هست یکواته است که خاک باب جمع نیاید  
اصحاب اینست که چنان کنند که شفافی رحمة الله گفتند تا بقصین از عیده میردن آید من حی بود که میبندد آب نو  
و اگر نمیابنده آب بود در جرحت سیرویای بدیم کند که نیم راور سرد پای غلیظ است اگر دو مجروح است دستهارا هم  
کند و اگر دستها مجروح است روی را هم کند و اگر دو مجروح است گریج گفته است که طماق از وی ساقط نشود  
پسچنان بخزند اما ظاهر روایت اینست که توقف کند بروقت که صحت یابد ان نماز بار قضا کند اما در حق مکه علمه  
پیش محل نمیت رود ست دیگری رد کرد درست نیکوست و در دمندان دوز نیکورا هم کند یکی عقوبت او دیگر  
دو در دهند ست دیگری نیکونیکورا هم کند و بیارسر در دهند ست هم کند و شبه نماز گذارد کان کند مالی گریخی  
رحمة الله سکوت پیش کشد اما ظاهر روایت اینست که تشبه نکند و تأخیر کند تا چون پاپ رسد سج سر کند و یا بها  
را در آب قرار دهد باز کند مسلمان را یکی پای مجروح است و اب زیان میدهد شیخ الاسلام برآن الدین  
رحمة الله گفته است چنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن ان سه عضو دیگر ساقط شود به هم نماز  
گذارد و ابو داود اگر مسلمانی ضربتی زد تخم گردد دیگر بر همان جای ضربه بنزد تمام کند ظاهراً روايت شده است که  
رو ابو داود در صدوة فی الشافعی رحمه الله و آیه است که رواند اگر ضربتی زد تا تخم کند پیش استعمال  
در احد رسیدن غیر تبہ باطل شود یعنی فاضل امام ابو شجاع رحمه الله گفته است چه ضررت باطل شود زیرا که رسول  
علیه السلام ضربة را از تخم فرموده است چنانکه موسی چهار توده بسیار بعضی اعضا اشتدت در احد رسید  
ان تشمتها باطل شد پس بدان حکم دارد اما بسید الفویض رحمه الله گفته است که ضررت باطل نشو چنانکه دو دستها  
شست و اب لمر گرفت پیش از آنکه اب را استعمال گردی و در احدت رسید دست محدث شود اما اب پاک  
بود تا اگر مان آب دستها بشوید و ابو داود اگر موسی را در صحرا باز داشته اند و اب ننمید بندش لیکن جای  
پاک هست دنیا پاک است تخم کرده نماز گذارد و اگر در سماجا گذشته شود برومی چیزی نبود و اگر خلاص  
یاد قیاس نیست که نماز را باز قضا کنذ ان قول ابو حنیفه رضی الله عنه مستحب است استحسان نیست که قضا کند ان  
قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ابو حنیفه رضی الله عنه لازمان قول بطریق کرده است و گفته که باز داشته همچون  
نامیبده آب است پس نماز گذاره رد و ابو داود باید تحقیق نماید تخم نهاده و بعد از آنکه اب نزدیک

است ولیکن اگر انجا میرود که آبست باز نکاست کالای دیر از دیر میزداید و با نیت کا و را از دیر میرد یا  
 شبانست کوسیند ویر از دیر میرد یا بر آب نخیرست که اگر کسی انجا میرود ویر از خمی زند اکنون ویرا  
 به تخم نمازد و بود بر قول شافعی روح آب طلب کردن شرط است باین دیسار با لادستی و نشیب نگاه  
 کند اگر آب نبود انجا تخم کند نماز کند و بر قول علماء ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی باشد  
 یا درختی بیند غالب کمالش آن بود که انجا آبست باید که برود اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود  
 تخم کند نماز کند و اگر بیاورش آبست ولیکن بوی نمیدهد ویرا به تخم نمازد و بود و اگر آب نافرود  
 ولیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا به تخم نمازد و بود اگر سیم دارد یکجذبی خرد و خواجه حسن بصری هر کفته  
 است که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندانی آب دهم که طهارت را بس آید من بدم  
 و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت است چنانکه خون  
 دیر قال ابی بنی علیه السلام مثل مال المؤمن کمثل دم النجیة یکدرم از دیر و یک دینم فروشد باید که بخرد و  
 طهارت سازد و نماز کند اما اگر چیزی بیکدرم از دیر و دیرم بخواند نشاید خریدن تخم کند و نماز  
 کند رده را بود و در سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفرودند آب غریدن برود  
 بود یا بر زن تازن غسل آرد شد ادا حکم و نفیر بخی رحمة الله گفته است که بر زن بود ویرا عبادت  
 حاجت است فقیه ابو اللیث روح گفته است که آب خریدن بر مرد بود چنانکه بفقها و دیگر امامان خواجه ابوالحسن  
 رستغنی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عاده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عاده  
 چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بر عبادت حاجت است و اگر در حیض صاحب عاده کم ازده است یا در نفاس  
 صاحب عاده کم از چهل آب غریدن بر مرد بود که بیحول دیر حاجت است در صحرا سافت چند می باید که  
 ویرا تخم روا بود بر قول محمد روح اگر مقیمانند و میل اگر مسافرانند یک میل حسن زیاده روح گفته است  
 که آب در پیش است وی انجا میرود و میل و اگر آب بر زمین است یا بر بسیار است یا بر تفایک میل اما  
 ظاهر روایت اینست که هر کجا که بود یک میل بسته بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده هزار  
 قدم بود از وی تا آب چهار هزار قدم بود تخم کند نماز کند و بود اگر اول وقت نیامده است  
 تخم کند نماز کند و آخر وقت بسته آب شد بر قول مالک روح طهارت کند و آن نماز را باز کند و  
 بر قول علماء ما رحمهم الله باز کند اگر بقیه عمل کرده است اما تمییز باطل شود و اگر کم میل آبست  
 ولیکن اگر انجا میرود وقت قوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول فرجه رحمه الله ویرا به تخم نمازد و  
 بود که وی اصل وقت آخر اعتبار دارد و بر قول علماء ما رحمه الله و ابنو بعضی گفته اند که اگر تخم کند نماز کند و چون

رسد طهارت سازد و آن نماز را بگذارد تا بپزد و قول محصل کرده باشد متمم آنست می کند و بنا  
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف سج رو بود و بر قول محمد سج رو نبود اما اگر مستوضی در قفای الماکت وید بر  
 قول ابو حنیفه و ابو یوسف سج نمازش تباہ شود و بر قول حماد و الله نمازش تباہ نشود و محمد میگوید که وقتی  
 نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش از درمی آب زیاد و یافت چند آنیکه ازین دو یکی را  
 پس آب طهارت را شستن نجاست را آن آب را نجاست صرف کند یا طهارت جواب مسأله  
 استاد ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر را نماز حایضه  
 نجاست رو بود ابو حنیفه انجا حاضر بود گفت ای اوستاد نیز گوارد سنوری هست تا این مسئله را جواب  
 دیگر گویم حماد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را نجاست باید که صرف کند چون آب را نجاست  
 صرف کند نجاست را زایل کرد تا بماند آب شد تیمم کند نماز گذارد تا با طهارت نماز گذارد و باشد حماد گفت  
 که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که سختی مسئله که اوستاد را خلط کرد و تمسک بود اگر در سفر است و  
 متمم بر جامه اش نجاست زیاد از درمی است آب یافت چند آنی که ازین دو یکی را پس آب را نجاست صرف  
 کند تیمم وی باطل شود و یا بی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است یک روایت اینست باطل شود دیگر  
 روایت اینست که باطل نشود و جماعتی از مقلیان بر سر چاهی رسید و بود درش نیافت دیگر آنست اگر ایشان  
 می یابند تا ایشان آب بپر کنند نگاه دلو و در سن ایشان خواهند آب بپر کنند و طهارت سازند و وقت نماز را  
 نمی یابند نماز ایشان از وقت می رود ایشان را به تیمم نماز رو بود و بر قول ابو حنیفه سج رو بود و بر قول ابو یوسف و محمد سج  
 رو بود اگر ایشان گویند که شاکر کنید تا آب بپرشیم و لو در سن تیمم تا شکانیز آب بپرشید اکنون با اتفاق آن  
 ترا تیمم نماز رو بود و بر قول ابو حنیفه اگر جماعتی غیر مانند و جماعتی با جامه نمازی گذارد اگر ایشان مانند تا ایشان  
 نماز گذارد از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت می رود ایشان را همچنان عریان نماز رو بود  
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بقول ابو یوسف و محمد و شاکر و انبوا اگر ایشان میگویند که شاکر کنید تا نماز گذاریم و شاکرا  
 جامه و تیمم اکنون با اتفاق ایشان عریان نماز رو بود اگر مسلمانی طهارت ساخت و سوره پیشه و سوره  
 و سه شبار و زمانه آب بود و تیمم میکرد و نماز می گذارد بعد از آن آب یافت چند آنی که طهارت را  
 پس بود و برابر آن سوره مسح رو نبود از برای آن که مده مسح سوره شسته باشد و آنست که در  
 گذشته است و اگر مدت مسح باقی بود و طهارت ساخت و برین سوره مسح کند و نمازش روا گردد و برین  
 نماز مدت مسح رسد و می تا بماند ایت آن نمازش تباہ شود و تیمم کند نماز کرده اگر تیمم در نماز گذارد  
 است در میان نماز مدت مسح رسد و تا بماند ایت نمازش تباہ نشود و بر گذرد و نماز را تمام کند

مکنه که یکم را در سر پایی عمل نیست این مسئله در جنس اسماء الخلیل از احمد حسن بن مندوشی است رتبه احمد مسلم اگر مسلم  
تیمم کرد نماز گذارد یا ندانمش که در باروی آبست این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب در  
باروی دیگر کسی نهاده است ویرا اکنون معلوم شد باجماع نماز گذارده روا بود و اگر آب خود نهاده  
است ولیکن لشک است که آب مانده است یا بی باجماع از بار گذارده که نهاده ان به یقین و نامان  
بیک جنگ در شریعت بیک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است ولیکن فراموش کرده است بقول  
ابو یوسف رتبه احمد چهاره سازد و ان نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سفر است و در بود که ویرا کسی  
فراموش کند بر نماز حکم نیست چنانکه اب در پیش ستور آویخته وی در قضا و ستور میرود این نماز با اتفاق  
باید که در دین نیر همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده روا بود که بنیان  
و رادی مرکب است قلل البنی علیه السلام البنیان مرکب مع الانسان و خطا و نسب از اخذ انتحالی  
منزله است قوله تعالی ان بنیاء او خطا تا بدین معنی گویم که نماز گذارده روا بود چنانکه آب و نحوه  
در پیش ستور بود وی بر ستور شسته نمی بیند من جای فراموش است جایز بود اینجا نیز جایز بود بدین  
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف هیچ آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد یا ندانمش که ویرا در بار  
جامه است این نماز با اتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعه آورده است که اصح رواست  
که همان خلاف که در آب است و در عریان همان است و اگر بر مومنی کفارت همین است ویرا بنده بود  
فراموش کرد بر دوزه کفارت کرد یا ندانمش که ویرا بنده با اتفاق بنده باید از اد کردن که ان  
روزه نطوع شود و اگر تیمم بر ستور شسته بخواب رفت ستور از آب گذشت انگاه ویرا خبر دادند که از  
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف هیچ باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد و رحمهما الله تیمم باطل نشود  
اقوال خفیه اعتبار نیست تا اگر در خواب زلزله اطلاق دهد یا بنده از اد کند یا کفر گوید زلزله اطلاق  
نشود و بنده از اد نشود و کوفیه کفر کاثر نشود اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن بخواند نماز وی  
بان قرآن خواندن روا نبود و افعال خفیه را اعتبار نیست تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیز را بست  
تاوان دار شود و اگر بر کشت و در زیر پهلوی وی یک پلاک شد دیت بروی واجب آید مردی زن خوا  
بنانه دو کند در ان خانه کی خفته بود و بر ان آمدند و این مرد زلزله اطلاق داد و بر زن عدت واجب  
نشود و بر مرد نیمی کابین واجب شود از بهر آنکه بوجوه خفیه خفته صحیح نبود اگر مردی صید از دوان  
در پهلوی خفته افتاد ان صید حلال نبود پس انستم که افعال خفیه را اعتبار نیست اگر کافری تیمم  
کرد و برای آوردن اسلام و اسلام آورد و بقول ابو یوسف رتبه احمد بدان تیمم نماز گذارد و روا بود

و بقول ابو حنیفه و محمد رحمہ روا ہو و مسلم اگر مومنی تیمم کرد و روت آورد و العیاذ باللہ باز اسلام آورد  
و این تیمم وی بقول نیز رحمہ باطل شود و بقول علامہ ثلثہ رحمہ باطل نہ شود و جہ قول نیز رحمہ نیست کہ این  
طہارۃ اصل است و تیمم فرع چون بہ آوردن روت طہارۃ اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود کہ  
باطل شود وی علتش و اعمالی جہا می شود و علامہ ثلثہ رحمہ اند کہ بگفتہ اند بہ آوردن روت عین عمل باطل  
نشود و ثواب عمل باطل شود عمل بود بی ثواب دلیل بر آنکہ فی جماعتی را امامت میکند و نماز میکند از امام  
روت آورد و العیاذ باللہ وقت باقیست باز اسلام آورد وی ان نماز را بار کند از دو لیکن قوم باریک اند  
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر طہارۃ بودی کہ روت آوردی باز اسلام  
آوردی با جمیع طہارۃ باطل شدی و این نیز همان بود مسلم اگر تیمم نماز میکند از دو و کافری گفتہ است  
و از آب یعنی آب بکیر باید کہ این نماز را تمام کند و آنجا آب خوابد اگر آب خوابد اگر آب بنشیند طہارۃ شد  
و این نماز بار کند و اگر نہ دہندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت در آب نمازش تنہا شود و آب  
خوابد و اگر نہ دہندش طہارۃ سازد و نماز کند از دو و اگر نہ دہندش باز تیمم کند و نماز کند از دو کہ در آب گفتن مومن  
بمچون یافت است و نہ دہندش بمچون ریخت آب بر گاہ تیمم آب یا نہ تمش باطل شود و بر گاہ آبش بر زمین  
کند و نماز کند از دو اگر تیمم میان نماز سراب دید و آنجا رفت معلوم شد کہ سراب است نمازش تنہا شود و  
تیمم باقی بود کہ روی برگرداندن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بناء بحدین نماز میکند  
در رکوع اندید بہینہ است آنکہ مسح بر نیارده است یا دوش آمد کہ آورده است باز وی کرد اندید بہینہ است  
آنکہ مسح بر نیارده معلوم شد کہ مسح بر نیارده است یا زن نماز میکند از دو روی کرد اندید بہینہ است آنکہ  
ویرا حیض آندہ معلوم شد کہ نیامدہ است یا بر جامہ زیادہ از زری لون دید و چنین داشت کہ نجس  
است معلوم شد کہ نیست یا روی بگرداند بہینہ است آنکہ فاتیہ بر من است یا دوش کہ نیست درین نمہ  
صورتها نماز روا نہد کہ روی گرداند بقصد بر انداختن نماز است فی بقصد بنا اگر تیمم در میان نماز  
سراب دید و نماز تمام کند از دو و آنجا رفت سراب بود و نماز کند از دو و بود و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام  
یکی پاک یکی پلید لیکن نمیداند کہ پاک کدام است و پلید کدام ویرا باین ہر دو جام طہارۃ روا نہد و یا یافت  
این ہر دو آب جام تیمم روا نہد و در ہر دو آب جام تخری جایز نہد و بعضی مشایخ گفتہ اند بہر دو آب جام  
طہارۃ کند مسح اگر دماصح آنست کہ ہر دو آب جام را ور یکدیگر آمیزد اما این وجہ با خود نیست کہ احتمال  
وارد کہ نخست باب پاک طہارۃ سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود عبد اللہ مبارک فرمای  
شافعی رحمہما اللہ گفتہ اند کہ بہر آب جام طہارۃ میسازند و نماز میکند از دو و انود قاضی اچان رحمہما اللہ



آورده است که هر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد و یقین شود که هر دو آب پس بدست می تیمم کند نماز بگذارد  
 روا بود اما اگر سه آب بود یکی پس بدو پاک اکنون نخی جائز بود و نخی کند و یکی آب جام را حکم  
 بر پس بدی از این دو آب جام دیگر طهارت سازد روا بود و اگر حاجی آب میزکی می آورد یا یافت آن آب  
 تیمم روا بود بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب دیگری در دست و می تیمم کند نماز  
 گذارد آن کس بازان بیع را بوی اقامت کند و می تیمم کند و نماز گذارد روا بود بعضی گفته اند که آن را بیک  
 کند بر دیگری روا بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم میکند و نمازی گذارد اما صحیح نیست که آن را بیک  
 بایر غفران مصلحت آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد روا بود اگر آب بسیار است  
 و لیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد روا بود اما خواجہ ابو الحسن رستی رحمه الله گفته است که چو بچه  
 کند و در آخر چو بچه بگای کند شک را در آن چو بچه روا کند و در آن آب روان طهارت سازد  
 آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجہ امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آب را حاک  
 بخورد و آب و می ضایع شود و اگر بعضی بود و از آن باید که چو بچه روا کند و از آن آب روان طهارت  
 سازد و آن آب تا که آن طشت جمع گیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است مسئله منم آب یافت و  
 طهارت ساخت لحد خشک ماند آب شمش باطل شود یا نه اگر آب را بسینت خرم کرده است چنانکه آب در  
 روان و مینی کرده است و هر عضو را سه بار شسته است شمش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را  
 بغیر عضو شست و چکر کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم  
 باطل نشود که آب چندانی نبوده است که طهارت را بس بود یا فتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد  
 و لیکن خوردن ستوران میباشد و جو و آن آب تیمم روا بود اما خواجہ از محمد رح روایت کرده است که با  
 آب طهارت سازد و در جای و آن آب استعمال را بگیرد و ستوران آب استعمال شاید و اون و اگر دری محتاج شود  
 و بر این شاید خوردن جماعتی از استخوان آب سباح یا قند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را  
 از حدت کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باطل  
 و اگر بعضی از حدت کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آن که از حدت کرده اند باطل شود و تیمم آنها فی کراه  
 جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جای بود که بیرون نماز باشند و اگر نماز باشند که آب یافته چند  
 که یکس را طهارت بس آید و اگر همه تیمم از حدت کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود و اگر همه تیمم  
 از جنابت کرده نماز همه روا بود و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدت و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم و  
 و تیمم که از حدت کرده است باقی بود و نماز امام و آنها فی کراه حدت کرده اند و او تیمم ایشان باقی بود و نماز تیمم

اینانی که از حدت کرده اند باطل شود و اگر این را همه بیک کس دهند تا وی طهارت سازد و دیگر  
 تخم کنند و نماز کند از هر دو بود و اگر جماعتی از میثم را یکی آب بخشد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بحث درست  
 نیاید بر همه مشایخ که تجربه نه پذیرد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بحث درست نیاید و بقول ابو یوسف  
 و محمد بن حماد در حدت آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارت بپس آید و تخم بهیه باطل شود و اگر طهارت  
 پس نیاید تخم بهیه باقی بود و اگر اینها همه آب را قبول کردند بیک کس بخشد بقول ابو یوسف و محمد بن حماد  
 اسکال نیاید که تخم آن کی باطل شود از ابو حنیفه رجحان در روایت به بیک روایت باطل شود قیاس به فاسد  
 افتاد بعضی تسلیم اقتداء ملک ثابت شود تا اگر دیگری بگری بفرشد درست آید اما ابو العباس غلطی که در قیاس  
 با محمد بن رجحان است از ابو حنیفه رجحان روایت کرده که تخم آن کس باطل نشود که این بحث بقول ابو حنیفه  
 رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تخم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط طهارت  
 بقول عمر بن عاص رضی الله عنه شرط است بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنابراین بود که  
 وقتی در صحرا آب یافتند عمر عاص هم گفت با صاحب الخوض اجزأ و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا  
 صاحب الخوض لا تجزأ بنابراین بود که آن آب بچشم عمر عاص رضی الله عنه اندک می نمود ولی بخیر آن می دید و آن آب  
 بچشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار می نمود ولی بخیر آن می دید و در آن آب طهارت ساختند معلوم نشد  
 که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگر چه زن بوده باشد یا بنده قول نبی  
 مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشید حال بود  
 حسن یا از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که قول بی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد  
 خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که حکم مصلحان دارد و قول بی مصدق بود و اگر این جماعت  
 دو فریق شد بعضی گفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب پلید است  
 تخم کردند اقتداء ایشان به یکدیگر روانه و باید که تخم هر میثم از امامت کند و متوجهی هر متوجهی از  
 امامت کند اگر یکی باب مطلق طهارت ساخته است امامت کند بر دیگران بوی اقتداء کنند و او بود و اگر  
 امام را حدت رسید و برادر یا رابست بنی بنای میرو و نشاید که ازین دو گروه کسی اخلیفه کند نماز  
 بهر توبه شود باید که متوضی هر متوضی را پیش رود و تخم میثم را پیش رود و اسکال آید که نماز یکی  
 است و امام دو چگونه بود و امام حکما و درست ولیکن حقیقه یکی پیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود  
 و هر میثم از نماز روانه و بر آن قیاس که آن آب پلید بود متوضی را نماز روانه و حقیقه امام کی  
 پیش نیست چنان امام از پلید باید که رد کرده است جماعت نکند و نشاید چند ایکه ایشان را امام کند و میثم

و باقی نماز را لاحقا تمام کند اگر این دو طایفه کم شش نماز گذارند آنگاه آب مطلق دیدن طهاره ساختن  
 اکنون اقتدا ایشان بسبب یکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز گذارند و آنگاه آب مطلق دیدن طهاره  
 ساختن اکنون اقتدا ایشان بسبب یکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت انسانی کنند و تیمم کرده  
 باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نادر آمده ولیکن چون شش  
 نماز ایشان نادر آمده ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب ملیده شده باشد پس چنانچه  
 متوضیان از آن آب ملیده شده باشند بدین معنی باید که امامت آنها کنند که تیمم کرده باشند اگر  
 تیمم در میان نماز مشکوک یافت باید که برگردد نماز تمام کند که شک هست در پاک گشتن کی در  
 شریعت شک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهاره سازد و آن نماز را باز کرد و بگوید  
 علامه محمد بن اسماعیل بن شافعی رحمه الله باز کرد و اگر تیمم از ابتدا آب مشکوک است بقول شافعی و  
 مالک رحمه الله آن آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علامه محمد بن اسماعیل از آن آب طهاره سازد و  
 تیمم بادی یا کند و بقول خضر رحمه الله برود و باید که در یک طهاره جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علامه  
 محمد بن اسماعیل دو باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جای پدید آید که باب  
 مشکوک طهاره ساخت و نماز گذارد ویرا حدیث رسید و تیمم کرد و همین نماز را باز کرد و بقول خضر رحمه  
 الله و انبؤ و بقول علامه آفته و انبؤ اما اگر نخست تیمم کرد و باز باب مشکوک طهاره ساخت و نماز گذارد  
 و بقول علامه آفته رحمه الله و انبؤ و بقول خضر رحمه الله و انبؤ اما اگر باب مشکوک طهاره ساخت و تیمم باز  
 کرد و بادی اکنون با اتفاق بدین طهاره روا بود اگر باب مشکوک طهاره ساخت و تیمم بادی باز کرد  
 و نماز گذارد و بعد از آن باز باب مطلق رسید طهاره باز ساخت باز نیامده آب مطلق شد بادی  
 آب مشکوک هست باید که باب مشکوک عمل نکند زیرا که بان قیاس که آب مشکوک پاک گشته بود بسیار  
 آب مطلق طهاره تنبیه نشود و اگر بدان قیاس که پاک گشته نبود پس تیمم بادی باطل شده باشد پس  
 تیمم کند و نماز گذارد و انبؤ و مشکوک که آب مشکوک و بنید تمرو خاک یافت بکدام عمل کند و بقول  
 مالک و شافعی رحمه الله باب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بنید تمرو و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بر سه عمل کند و تیمم در میان نماز بنید تر یافت بقول ابو حنیفه  
 نمازش تنبیه شود و بقول ابو یوسف رحمه الله که بگذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه الله بنید تمرو  
 طهاره سازد و آن نماز را باز گذارد و مشکوک مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز گذارد  
 و روز دهم و در عید تیمم شد معلوم شد که روز نخستین ماه رمضان جتاه رسیده بود و روز هایش همه

رواد بود نماز بار داد اگر بعد از آن یا بنده آب بوده است و نیم کرده است و نماز گذارده رواد بود اگر  
بعد از آن یا بنده آب بوده است چنانچه غسل را پس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز نایاب گذارد  
و اگر بعضی از آن یا بنده آب بوده است و بطهارت نماز گذارده است بعضی از آن یا بنده آب بوده است  
نیم نماز گذارده است آنچه را آن یا بنده آب بوده بود و نیم نماز گذارده است رواد بود آنچه را آن یا بنده آب بوده است  
و آب چندانیکه غسل را پس بودی و بی طهارت آن نماز را تمام کرده است آن نماز نایاب رواد بود یا قضا کند  
اگر یا بنده آب بود و نیم کرد و نماز گذارد و بار حضرت رسیدش آب یافت چندانیکه طهارت را پس آید و طهارت  
ساخت نماز گذارد و آن نماز نایاب رواد بود بر نماز که نایاب بوده است باز قضا کند و زعمده بیرون آید و  
اگر در سفر است ویرانجا نباشد رسیده است اندک اندک آب یافت بیاید لمح لمح را تر میکند چون آید  
لمح را تر کند و بگوید علما و ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بگوید لا شک فی رجعتهم الله از عهده جنابت  
بیاید مسئله اگر جنب است بادی چندان آب است که طهارت را پس آید بگوید لا شک فی رجعتهم الله بدان آب  
طهارت سازد و نیم کند از برای باقی جنابت بگوید لا شک علما و ما رحمهم الله آب حرج کردن فائده ندارد  
و نیم کند نماز گذارد چون حدیث رسیدش بان آب طهارت سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بی طهارت است  
به نماز اندر آمده باشد آب بانگر در رواد بود الا درین مسئله که نیم دی از جنابت است و چهار بار بیدام  
شستن دی از بهر حدیث پس طهارت تمش قوتیر آید و طهارت حدیث ضعیف بود و اگر این آب چندان  
بود در خودی یا لدا اعضا و دی همچون روغن چرب میشود بگوید لا شک فی رجعتهم الله از عهده جنابت بیرون  
آید و بگوید ابو حنیفه و محمد و جمیع ائمه از عهده جنابت بیرون بیاید مسئله اگر متوضی جماعتی نماز را تمام  
میکند امام را حدیث رسیدش یکی از نماز را ضعیف کرد بگوید لا شک علما و ما رحمهم الله بگوید لا شک فی رجعتهم الله از عهده جنابت  
و ابو یوسف و جمیع ائمه رواد بود مسئله اگر متوضی نماز میکند از دو یا سه حدیث رسید بیا رفت آب  
نیافت نیم کرد و بیاخت آب یافت طهارت ساخت و بر نماز بنا کند رواد اما اگر نیم کرد و بار کشت  
و در راه آب یافت قیاس این است که نماز تباہ شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارت  
سازد بنا کند رواد و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجای نماز آمده و انگاه آب یافت  
باتفاق نماز تباہ شود مسئله اگر متمم را در میان نماز حدیث رسید میتوانکه سما بخوابان بنا کند اگر  
برو کرد و اند نماز تباہ شود مسئله اگر جنب است و بادی آب چندانیکه غسل را پس آید طهارت ساخت  
باقی ایش بر یخت نیم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید آب یافت  
چندانیکه غسل را پس آید و بگوید ابو یوسف و جمیع ائمه از عهده جنابت بیرون آید بگوید لا شک فی رجعتهم الله از عهده جنابت

بنا بران اصل است می این نماز را بطهارت میگرداند و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهارت خاک  
 بقول ابو حنیفه و محمد و جماعه بهر دو طهارت مشروع کرده است چون قهقهه خندیدیم میبش باطل و نیم شستن  
 مسئله یکی دیگر را تعلیم میمیدد اگر در روایت نمازی نیست و در برابران نیم نماز روا نمود و اگر  
 بر یکی را نیست نمازی نیست و در برابران نماز روا نیست اگر یکی را نیست نمازی بود نمازش روا بود و  
 اگر که نیست نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را نیم جنابت رسید غسل آورد لموضع خشک مانند پس از آن نیم  
 کرد و از برای جنابت باقی ویرا حدث رسید و نیم کرد و نماز کند از آب یافت اگر این آب چندانی بود  
 که بر دو راس آید هم لمعه را و هم طهارت را نیم در حق بر دو باطل شود و اگر چندانی که بر دو راس  
 نمی آید نمی لمعه و بی طهارت را نیم در حق بر دو باقی بود لیکن آن آب را لمعه صرف کنند تا جنابت بکشد شود  
 اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بر راس آید لمعه را یا طهارت را آب را لمعه صرف کنند و نیم در حق طهارت  
 باطل شود و باقی بر روایت زیادات باطل شود و این قول محمد است رحمه بر او ایتمه موقوف باطل نشود و این  
 قول ابو یوسف رحمه بدان روایت که نیم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان  
 روایت که باطل نشود آب را در حق لمعه مستحق صرف دانند مسئله اگر جنابت میکی مرده و زنی را حیض  
 پاک شده و ایشان از چندانی آب است که یکی را بر راس آب را که خرج کند اگر میت را در آن حق بود اتفاق  
 بر میت صرف کند و اگر میت را در آن آب حق نیست بعضی گفته اند میت صرف کند ویرا بغسل پاکت معالم  
 آخره فرستند که ویرا غسل آخرین است اما خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که غسل میت واجب  
 است و غسل جنب فرضیه بدان آب باید که مرد جنب غسل آرد میت را نیم دهند و زن نیم کند و مرد  
 امانت کند و زن بوی اقمه آید و بر میت نماز کند ازین و بجا که دفن کنند اگر این حق کسی است  
 از ایشان وی اولتر بود که غسل آرد مسئله زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه  
 بدان زمین نه نماز را و بود نه نیم این انکسار بخفی رحمه از علماء ما رحمه الله روایت میکنند که هم نماز را و بود  
 و هم نیم اما ظاهر روایت اینست که نماز را و بود و نیم روا نبود و اشکال آید که نماز را و است چرا نیم و دائمی آید  
 از برای آنکه نیم را صعبه اطیب باید و آن زمین از نجاست اند که نماز را و است و اگر نجاست اند که  
 در آب اند که اقمه آب اند که را بخش کنند بدین معنی نیم روا نبود مسئله زمین پلید شود چون بشوی  
 پاک شود دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی بر خاست بول انداخت صحابه ویرا منع کردند  
 رسول علیه السلام فرمود منع نمیکند صحابه شما شوش کردند چون اعرابی غایب شد و گفت خدای مرا سام زد  
 و محمد را رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا آنک کردی چیزیکه خدای عزوجل را مانع از آن کرده است چرا

آنرا نشنواستی و گفت یا رسول الله شما را چیزی تکفیر و ایستادن گفتند اشکال آمد که امر سبب پاک شدن  
 زمین مسجد قول تعالی الطهیرتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود چه را رسول علیه السلام بر  
 منع نکرد درین تاویل است یکی آنکه اگر اعرابی را منع کردی دوی شروع کرده بود و در باطن دوی طه  
 افزودی و دیگر آنکه اعرابی نوحه میزد و بنایستی بکفش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین  
 نجس شود و آنند که بشستن پاک میشود دلیل آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب در زمین  
 زمین سببه بارشسته این جایی بود که زمین بلند بود و اگر زمین منکاف بود باید که سبب آب بر زمین  
 میماند تا فرو درخورد باز آب میریزد یا سیموم پاک میشود که در معنی نافتن شود و اگر نرم در یک آب خوار است  
 شرط پاک ریختن آب سبب است و اگر زمین سخت است با تموار آب درخورد و اندک بسیار پاک شدن  
 و این زمین دشوار بود اگر به جمل می باید زمین آبگردانند و روی زیر و زبر کنند و اگر مانده بود  
 ایام خشک شود پاک شود و قال علیه السلام در زکوة الارض یسبها اگر تر شود دیدی یا زایدی از  
 ابو جعفر رحمه در روایتی بعضی گفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست که زیاده را اگر  
 تا سبب پاک شود باید که کفندی برینند و بر گردانند و از روی زیر و زبر کردند و آنند و زبر را برکشند  
 فصل در بیان پاک داشتن جایی در فضیلت هم باینکه هم بخرد و اجزاء است اینست قوله تعالی  
 ان طهرت لی الطائفین و العاکفین و الرکع السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مسجدی دیگر درین فصل  
 در آئیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجد او ظهور ایحاد در کنی الصلوة قیمت و صلت  
 و اجزاء است اینست که بچسب از وضعت جایی پاک امنکر نشده است و نشود هر که منکر شود کافر گردد  
 و اگر بجای پاک نماز میکند او گردد بر کردی نجاست است نماز را بود و با کراهت اگر بجای برود  
 قدم کم از درمی نجاست است بعضی از مشایخ گفته اند که نماز را بود که قیام بیکقدم معتبر اند قدم دیگر  
 در معنی از او آید شود و زوایا را اعتباری نیست لیکن بجای دو که یکقدم را بر زمین نهند یکقدم از او آید  
 چون بر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود و دیگر کن جمع آید بیکقدم را و سبب نماز  
 تنه شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم درمی نجاست بود یکقدم بر جایی پاک بود نماز را بود  
 اگر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای بچده چون بر دو در یک کن جمع آید زیادت از درمی شود نماز  
 تنه شود اما اگر پیش از آنکه بر سر سجده نهاده ای و قدمهای بجای پاک نهند و سجده آورد  
 آورد و او در این جایی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیف بود و او اگر چند جمع کنی زیاده  
 از درمی شود مسئله اگر کسی سجده آورد معلوم شد که بجای سجده نپسید و سبب و آن سجده را بر جایی

تضاکنند و بقول ابو یوسف رحمه الله و ابو دینار ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله  
 سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پدید آوردن سجده را بر جای پاک تضاکنند  
 و تواتر کردن از برای آنکه وی سجده را بنهاند سر را بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را  
 اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک جای تضاکنند و ابو دینار اما اگر تمام کرد آنجا معلوم شد  
 که جای سجده وی پدید بوده است بر قول صاحبیه رحمه الله و ابی حنیفه رضی الله عنده و ابی یوسف رحمه الله  
 آمده است که نماز را و ابو دینار برای آنکه سجده بنوک بینی مغیر آمد و نوک بینی کم از در می است نماز تباہ نشود اما  
 این جای بود که بغزوت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاد و درست تفاوت  
 نماز تباہ نشود و ابی حنیفه بن عمر از ابو حنیفه رضی الله عنده روایت میکند که اذان قول بجمع کرد و گفت که نماز تباہ نشود  
 و بقول ابو یوسف رحمه الله اشکال نیاید که نماز تباہ شود اینجا می بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست  
 حقیقه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و بیک روایت از محمد بن اسماعیل و ابو دینار و دیگر روایت محمد بن اسماعیل  
 که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بر آن جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پدید شد که  
 گوشت و پراخوردن رواست اتفاق نماز را و ابو دینار برای آنکه قول محمد بن اسماعیل اشکال نیاید که حیوان  
 که گوشت وی میخورند بقول محمد بن اسماعیل و ابی یوسف رحمه الله و ابی حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و ابی یوسف رحمه الله  
 حقیقه کثیر فاحش باید یا روا می نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان آنکه کم  
 کثیر فاحش بر جامه بود یا بر وی بر آنجا سجده کرد و اگر نجاست زیر دست است نماز را و ابو دینار  
 بقول زفر رحمه الله و ابو دینار و بقول علامه رحمه الله و ابی حنیفه و ابی یوسف رحمه الله اگر نجاست در زیر زانو  
 روا بود یا بی قول زفر رحمه الله و ابو دینار و بقول علامه رحمه الله و ابی حنیفه و ابی یوسف رحمه الله که روا بود  
 لیکن درست است که روا بود این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا بی قول  
 زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علامه رحمه الله دست نهادن رکن اصلی نیست و زانو در روایت است  
 بیک روایت نیست که رکن اصلی است و بیک روایت بی صحیح نیست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهاده سجده  
 یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پاکست  
 استین را و او را من بر جای سجده می آورد و ابو دینار قاضی امام علی استیجابی رحمه الله میگوید و ابو دینار  
 که هیچ چنان مصحح بود و اخطا هر روایت است که روا نبود اما اگر دستها بر زمین پدید نهد و بر پشت دست خود  
 سجده آورد و روا نبود اتفاق اگر زمین پاکیه و یا سنگریزه پدید شد چنانکه زمین نجس شدن پاک شود  
 کیه و نیز سنگریزه پدید آمدن پاک شود یا بی قاضی امام علی استیجابی رحمه الله میگوید اگر گداز است که در دست نمی آید

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فوق نیست  
 مکان پاک نشود مگر که یا ران آید یا ب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پدید آید بر آب  
 شود کیها بروی همان نجاست بخوابد بروی غار میگذارد و ران بود اگر پوستی است یکری  
 پاک است و دیگر روی پدید بران روی پاک غار میگذارد و ران بود یا بی در قواید خواه امام ابو حنیفه  
 رسیدنی روایت است که ران بود اما ظاهر روایت آنست که ران نبود اگر این را دو کئی  
 دو نشود و آن موپها را جدا کنی شستر شود پس بران پوست غار را و انبوه درشت روی  
 بقای آورده است که هر چه را دو کئی دو شود اگر یکری و پاک شود و دیگر و پدید بران روی پاک غار گذارد  
 ران بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته است که ران بود قیاس  
 آنکه و هر چه را دو کئی دو شود شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که پوست را دو کئی دو  
 نشود آن موپها را از وی جدا کنی و شستر شود پس بران پوست غار را و انبوه اگر جامه است  
 دو تایی روی پاکست و یکری و پدید بران روی انروی پدید بران زمین می رسد و آنکه و بران روی  
 پاک غار میگذارد بقول محمد ران بود و بقول ابو یوسف رحمه الله ران بود اما بعضی گفته اند که این اختلاف  
 در حق جامه نمکند ناکرده آید اگر جامه نمکند کرده بود باید که با اتفاق ران بود که حکم کی دارد و اما بعضی  
 گفته اند که اختلاف در حق جامه نمکند کرده آید که اگر ناکند بود با اتفاق ران بود که حکم دو جامه  
 دارد اگر جامه است و و تا بر یکری نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است اتفاق  
 بروی غار ران بود یا بی ظاهر روایت ران بود اما خواه امام زاهد فرجه رحمه الله گفته است که در لؤلؤ و یاقوت  
 رحمه الله روایت است که ران بود قیاس آنکه حکم یکجامه دارد اگر یکری نجاست زیاده درمی رسیده است و کم  
 درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است غار گذارد بقول محمد رحمه الله ران بود و قول  
 ابو یوسف رحمه الله ران بود اما با اتفاق با وی غار ران بود و اگر نهایی است ایره و استر پاک و آکنده پدید  
 بران نهایی اتفاق غار ران بود بشرط آنکه سختی زمین پیشانی برسد اگر جای غار یعنی مصلی غار نمک  
 است که بر هر چه آفتنی عین انچیز از وی نماید آن جای غار را بر زمین پدید نمی آکنند و بدانجای غار  
 گذارد و ران بود یا بی فخر خواه امام زاهد فرجه رحمه الله روایت است که ران بود فخر شیخ الاسلام  
 بر آن الدین رحمه الله اینست که ران بود و سکه تن بر یکجای غار سه غار امامت کردند چنانکه غار پیشین  
 و غار دیگر و غار شام بعد از غار شام بدین جا اسبجه نجاست یافت زیاده از درمی قیاس است  
 که هر کرامت کند وی با قوم خویش غار باز نگذارد اما خواه امام زاهد فرجه رحمه الله گفته است که ظاهر روایت



که امام نازشام با قوم خویش باز کردند این اختیار خلف ایوب است محمد بن ابراهیم ستم حرمه  
گفته است که امام ناز و بکر و شام با قوم خویش باز کردند در مسجدی بادی بوری و مصلی افکنند  
که ایت بود در قنای کرجی است اگر بر بوری یا مسجد مصلی اندازد و نماز بکند از کرده بود و  
مشایخ ما و راهشهر رحیم الله کرده داشته اند و گفته اند که بطریق مبتدع است سجده بر  
خاک آوردن فاضله بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی یابلیه الارض افضل ازینجا  
است که مشایخ ما و راهشهر بر روی بوری یا مسجد مصلی کرامت داشته اند مصلی افکنند  
که آن طریق مبتدعان میشود و سجده بر خاک آوردن فاضل تر بود دلیل بر آنکه زاهد صحابه  
عبد العزیز و قتیبه است عبد الله مسعود رضوان الله علیهم ایشان چون سفر در یارفتندی  
خاک بر جود بردندی و در کشتی ریختندی و بر خاک سجده آوردندی ایشانرا گفتندی که ای  
یاران رسول علیه السلام از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایند ایشان گفتندی ما ترا خاکیم  
و باز خاک خواهیم شد و این آیه بر خواندندی قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها  
نخرجکم ناره اخری بروایت آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول  
علیه السلام مسجد اندر آمد تا نماز کند یاران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول  
الله دستوری باشد تا آن آب و گل را پاک کنم گفت بکن از یا صدیق تا در میان آب و گل عبد  
الکریم بر پروردگار خود را پس معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضله بود و فضل در بیان  
کرامت مکان اگر پیام بجهت نماز میکند در بر قول شافعی رحمه الله میدارد و را بودنی کرامت  
و بر قول علماء طایفه رحمه الله نماز را بود نیکن با کرامت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن  
ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد کلین یا کرمه بود یا جای طهاره اگر دو دیوار است در  
میان با اتفاق کرامت نبود و اگر دیوار یکی بود و خواه امام فخر میگوید که کرامت بود و شیخ الاسلام  
برای الدین میگوید که کرامت نبود که سبب کرامت قریب بخاست است چون حجاب در  
میان آمد کرامت ارمیان برخواست اگر در کلین نماز میکند از با اتفاق کرامت بود و در مسجدی که  
پیش محراب او کلین بود در آن مسجدی نماز میکند از کرامت بود و در کرمه نماز کند از کرامت  
کرامت بود و یانی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کرامت نبود اگر بیرون آید وقت  
و جماعت فوت نمیشود کرامت بود و خواه امام اسحاق عمل نند و یسی رحمه الله از جهت زحمت خدقان از  
هر خانه احترام گزینی و بکر مایه در آمدی و با خادمان در کرمه نماز کند از کرامت در ساکواه در کرمه

نماز گذارد و ابودیان دو روایت است یک روایت کرامت بود و یک روایت کرامت  
 نبود جایی که در پیش نماز گذارنده التماس برافروخته بود که ایت بود اما اگر شمع بود یا  
 مشعل یا قندیل کرامت نبود در خانه که صورت بود در آن خانه نماز گذاردن کرامت  
 بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد و از داد که یا رسول الله رسول  
 علیه السلام گفت یا اخي جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورت است  
 چگونه اندر آیم روایت خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمہ اینست کہ نجاشی میری ہدیہ فرستاد  
 بود از برای رسول علیه السلام بر آن سر صورت سپ و مرد بود و دیگر روایت کہ خود پاک شد  
 و دیگر روایت اینست کہ رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجہ امام اجل سر حسی رحمہ  
 اینست کہ نجاشی پردہ و ہدیہ فرستادہ بود بر آن پردہ صورت بود رسول علیه السلام خواست تا  
 انصورت را بدر اند جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله در زیر قدم افکند تا  
 در معنی امانت شود انگاه جبرائیل علیه السلام بجزوہ اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه  
 کہ صورت و سبک بود ما دیاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواجہ امام زاہد فرمود کہ گفتہ است  
 کہ فرشتہ رحمت در نیاید اما از فرشتہ عذاب خالی نبود خواجہ امام اجل سر حسی رحمہ گفتہ است  
 کہ کرامت جایی بود کہ این صورت بر دیوار یا بر سقف خانہ یا در پیش نماز گذارندہ بود و کشتاد  
 اما اگر در زیر قدم باشد در معنی امانت شود کرامت نبود خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمہ گفتہ  
 است کہ چون صورت در خانہ بود کرامت بود صورت بچہ صفت باید تا کرامت بود صورتی بام  
 کہ اگر جان بہ تن وی اندر آرد تصور زیستین دارد اما اگر تصور زیستین ندارد کرامت نبود  
 چنانچہ سمری تن و تن بی سر بود کرامت نبود اما اگر کی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و  
 یا یکی چشم نبود کرامت بود اگر جان بہ تن اینہا اندر آرد تصور زیستین دارد مسلم  
 اگر طوق بود بر گردن کرامت بود کہ بعضی از جانوران را بر گردن است بعضی از منہ  
 گفتہ اند اگر صورت ریزہ بود کرامت نبود کہ بر انگشتی و انیال میغیر علیہ السلام صورت شبیر  
 بود بر انگشتی انش بن مالک رضی اللہ عنہ صورت مکس بود بر انگشتی ابو ہریرہ ع  
 زنجبر بود پس معلوم آمد کہ صورت ریزہ بود مگر نہ نبود اما ظاہر روایت اینست کہ آن در  
 ابتدا اسلام بودہ است اما اکنون کرامت بود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود  
 ان اشد العذاب یوم القیامۃ للمصوین بعضی بزکان چنین گفتہ اند در آن خانہ کہ

می بود یا آنکه فساد بود و چنانکه نزد یا شطرنج یا در خانه وی بر سر بود و در آن خانه فرشته در نیاید  
و در آن خانه نماز گذاردن گرامیت بود و خواجہ امام زاید فرزند محمد موسی روایت کرده است بمشکو  
درست تا سید عالم علیه السلام کہ ہر کار وائی کہ بر حسن بود در آن کار و آن صبح برکت بود و در سطح خانہ  
نماز گذاردن گرامیت بود و در گورستان نماز گذاردن گرامیت و آن فعل چہودان است کہ ایشان گور  
پیشتر خود قبہ ساختہ بود و نماز میگذارند و در راہ گذار عامہ نماز گذاردن گرامیت بود و چون گذارند  
را ضرر شود اگر ضرر نرسد چنانکہ گوشہ ایستد و نماز گذاردن گرامیت نبود و اگر راہ ملک دومی در راہ  
گذارد و اولی بود و اگر چہ در راہ مشرکان را شرکین است اگر در ملک مومنی اندر باید کہ هیچ ضرری  
نرساند کہ عبد اللہ مبارک مزدوی پیش امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ تحصیل کردہ بود و فی الجازۃ  
فتویٰ شد ابوحنیفہ خبر دیر گفت کہ ای پسر چون تخریسان روی سہ پند از من بر ایشان بگوی  
یکی آنکہ زن سہ طلاق را در خانه ندارند و دوم آنکہ پای در ملک کسی بیدستوری خداوند ملک  
ندہند سیوم آنکہ خلیلی از ملک مردمان بی اجازہ خداوند ملک نشکند کہ ہر کہ این گناہ را بخورد و دارد  
بترسم کہ بشومی آن معصیت اندک از عبادۃ ما و تنہای بقادسہ وی از سبب خوار داشتن  
این گناہ باطل شود و انکاء ایحدیث روایت کرد قال علیہ السلام اصغر الذنوب عند اللہ تعالیٰ اکبر عند الناس  
و اکبر الذنوب عند اللہ کتمان اصغر الناس لاصغرہ مع الاطوار و لا کبیرہ مع الاستغفار رسول علیہ السلام فرمودہ  
ہست کہ گناہ بجمرت و در گار خورد و خوردن بزرگ بود و بزرگ بود و گناہ بزرگ یک حق تعالیٰ بزرگ  
بود و چون بزرگ بندہ بود خورد و بزرگ گناہ خورد و چنان خورد و مانند چون بزرگ اطار کند و گناہ بزرگ مانند  
چون توبہ استغفار کند تا بجز شود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت  
فریضہ است برائیت اخبار را یہ نیست کہ قولہ تعالیٰ یا بی آدم خذوا زینکم عند کل مسجد ای استروا  
عورتکم عند کل صلوة قولہ تعالیٰ و تبا یک فطر این امر در حق رسول علیہ السلام است اما قیاس این  
بہم امت را جامعہ پاکد داشتن فریضہ است حدیث آنست قال ابی علیہ السلام لا یجوز الصلوۃ للہائض  
یعنی بخار از مالک رخصہ روایت آمدہ است کہ ستر عورت فریضہ نیست چنانکہ از عطار جرحہ بشر روایت آمدہ  
است کہ اگر بغضہ دقظہ خون بر جامہ رسد و روائی نماز باز ندارد و از شافعی رحمہ اللہ روایت آمدہ است  
کہ متروک تسبیہ حلال است اما اینہا از ایشان خلافت فی اختلاف ظاہر روایت نیست کہ متروک  
تسبیہ بعد اہرام است زیادہ از درمی چون بر جامہ رسد و روائی نماز باز دارد و ستر عورت فریضہ  
ہست کہ مخفی رحمہ کفہ است کہ مردان را عورت غلیظہ سہ است و بروایتی چہار و زنان را دو وی قیاس

کرده است و عوزة عورة غلیظ را بنجاست غلیظ عورة تخفیف را بنجاست تخفیف انظار بر روایت  
 اینست که قیاس وی درست نیست از بهر آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم در می  
 است یا برابر در می بنجاست غلیظ کم از در می است یا برابر در می بنجاست غلیظ کم از در می  
 و برابر در می روای غازی باز ندارد پس با یکی عورت کشاده غازی را و او داشته باشم  
 انظار بر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورت است چهار یکی از وی کشاده شود روای غازی  
 باز دارد و فرق میان تخفیف و غلیظ نیست و چون بعضی از برنگی غلیظ بعضی از تخفیف بود  
 جمع کنیم چون بر امیر چهار یکی عورت غلیظ شود روای غازی باز دارد از عورت غلیظ چند  
 می باندند روای غازی باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد و جهم الله چهار یکی کشاده شود روای غازی باز  
 دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای غازی باز دارد و زیاده از نیمه  
 کشاده شود روای غازی باز دارد در نیمه دو روایت است یک روایت اینست که روای غازی باز  
 دارد و یک روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم الله کشاده  
 کشادگی بسیار در مدت اندک همچون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله  
 چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول غازی تا آخر غازی چنان کشاده غازی را و او  
 که کشادگی اندک در مدت بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی  
 از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و با اتفاق غازی رکنی را و او را اگر رکنی چنان  
 گذارد و غازی تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن غازی نکند و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 غازی تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد و جهم الله روای او بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند  
 همه بر قول علامه امار جهم الله آید بقول شافعی رحمه الله هر چه اندک از عورت کشاده شود روای  
 غازی باز دارد شافعی رحمه الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته به عورت است و  
 مانند عورت است بر قول علامه امار جهم الله عورت نیست اندامی ملاحه بر شکم است و دلیل میکنند  
 بر آنکه رسول علیه السلام بنام حسین بن علی رضی الله عنه قبله دارد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام  
 ناف قبله زادی پس و نسیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمه الله عورت نیست وی میگوید که زانو  
 پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علامه امار جهم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته  
 بر آنست و ران عورت است و رسول علیه السلام مرغزالی را دید که زانو کشاده بود و فرمود چه قدر را بود گفت غلیظ  
 رکنش و فانیها عورت اگر چه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفس خویش عورت است

ران طحی وای رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت نیست که تن ران عورت  
 تا از ران چتر می کشاده نشود و وای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمه  
 الله روایت نیست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که مود است کشتاکی مود ناف تا بجای موی عورت  
 نیست و جهت قول وی آنست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از ابنه فرود سویی ناف داشتی اگر عورت بود  
 وای از ابنه فرود سویی ناف نداشتی اما بظاهر قول علماء ما رحمه الله این است که عورت است و علماء  
 ما رحمه الله گفته اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مردی یابی بود از ابنه وای زیر سویی ناف نداشتی  
 فرود سویی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیر این بودی اما اگر وقتی بود که پیر این نبودی زیر سویی  
 ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرود سویی و از زانو زیر سویی عورت است مرد را از مرد  
 نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواهر را از غلام و غلام را از خواهر چنانکه دیدن  
 نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زنا زن را از زنان بدان  
 چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیز را از بی بی و بی بی را از کنیز مسلم ذکر  
 و حقیقتین محل سفره و حصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنا زنا  
 روی و گفته است عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت  
 دست تابع کف دست است عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایت است که عورت نیست اما ظاهر  
 روایت اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله و روایت است بکروایت نیست که  
 عورت است و دیگر روایت نیست که عورت نیست مسلم زن در وقت تکبیر باید که دست در استین  
 دارد و پا دراز را باجه تا نماز با اتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است با اتفاق و در  
 نماز و احرام عورت نیست یابی خواجه امام زاید فرج رحمه الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام  
 بر نان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر کشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز بازدا  
 و پستان به نفس خویش عورت است یا تن سینه است اگر خفیفه است تن سینه است و اگر از زانو  
 عورت است خلاصه ما گفته را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر رسال رسیده  
 شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیز کار مستحب نیست که سر برهنه نماز گذارد که امیر المومنین  
 رضی الله عنه تکیه کان خویش را وید که سر پوشیده نماز میکند از نه فرود تا سر برهنه نماز کند گفت خود را  
 مانند ازادان میکنند منع کرد تا از استیقام استیم که سر برهنه نماز گذاردن کنیز کار مستحب است اگر کنیز  
 در میان نماز خواجه از او کرد اگر کم رکعتی است سر بر پوشیده نمازش با اتفاق روا بود و اگر رکعتی سر برهنه

نماز میکند و با اتفاق نمازش و او بنود اگر مقدار کمی تاخیر کرد و آنگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله  
نمازش شباه شود بر قول ابو حنیفه و محمد و جمیع ائمه تنه نشود و اگر کثیرت مشرک کی خواجه از او کرد  
در میان نماز بر قول ابو حنیفه رحمه الله سر بر نه نماز کند بر قول ابو یوسف و محمد و جمیع ائمه سر پوشیده  
نماز کند اگر مدتی نماز سر بر نه کرده است بعد از آن معلوم شد که دیر نخواهد از او کرده است آن نماز  
باز کند و یا بی بعضی گفته اند که هر چه کم از شش نماز است باز کند و در چه زیاده از شش است باز کند اما  
ظاهر روایت است که از وقت زانو زبانی که معدوم شده است بمرء یا بکذا از او تا عید میرسد یا بدو اعم  
باب پنجم در بیان استحسان امر است از خدا تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم  
و لکن افکی لهم ان الله یخبر ما یغفون و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهم و یحفظن فروجهن خطاب است  
بر محمد علیه السلام بر آنکه بگوید ای محمد مردمان امت خود را تا چشمها را خود را پوشند و فرجهها خود را بپوشانند  
بجایگاه و بگوید ای محمد زنان امت خود را تا چشمها را خود را بپوشانند و فرجهها را خود را بپوشانند  
و از نماز و عیسان در چه اوامر و نواهی زمان تنه مردانند مگر در این تنه چنانکه مردان تنه کرده نماز  
نیز نمی کردند تا بدانی که پنج چیزیم ترا از کاید شدن فرج و چشم نیست مسلم زمانی که حرام آمد بر چون  
ماور و خواهر و عمو و خاله و مانند آنها مواضع زینت ایشان را افشاید دید مواضع زینت ایشان  
سراست تا بسینه که حسن و حسین رضی الله عنهما بجان خاله خود ام کلثوم رضی الله عنها در اندام کلثوم  
رضی الله عنها سر شانه میکرد و با ایشان سخن میکفت پس انتم مواضع زینت محارم را بشاید دید  
بر چه را بشاید دیدن بشاید بود آن که محمد بن المنکدر خدمت او را نمود و میکرد و ایشان دو برادر  
بودند و آن برادر عبادت میکرد و محمد بن المنکدر بر برادر او را گفت که من یک شمش خدمت او را نمودم و بسیار  
شبه عبادت تو را بر نمردم از برای آنکه خدمت او را فریضه است و این خدمت که تو میکنی تطوع است  
و پنج مطلق میکرد و فریضه زسد خدمت او را بود که دست پای مالیدن و سر مادر است و آب حلال  
مادر است شستن و طعام دین بخشی پس دانستم که بر که را بشاید دیدن بشاید بود و دیگر کثیرت از مواضع زینت چنانچه  
سراست تا بسینه و دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطبه شربت نبود و او را از دختر بر نه نداشت و دختر  
از مادر بر نه نشاید دیدن که هر از بی بی و بی بی را اگر کثیرت از نایق نماز با اتفاق نشاید دیدن و بسون و خودی  
از او و زبیری و بی بی با اتفاق نشاید دیدن و سون و سون که او را از نایق تا زانو نشاید مالیدن زنا  
شوی و شوی از زن نشاید دیدن کثیرت را از خواجه و خواجه را اگر کثیرت نشاید دیدن محل مخصوص را نشاید دیدن  
یا بی عاقله صدقه رضی الله عنه میگوید که نشاید و لیکن از بگوید که بر کز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه السلام

مرانده است اما بعد از آنکه بن عمر رضی الله عنه میگوید که شاید دیدن تاب با شربت رغبت نمودن با شما که فرزند شما  
 شود اگر زنی بود که عقد وی بروی حرام آید بود و محل زینت شاید دیدن چنانکه تر با بسینه دست تابازوی  
 و پای تازانوی چون خط شهوت نبود از شافعی و روایت آمده است و از مادر و خواهر شربت و شکم شاید  
 دیدن ظاهر روایت نیست که نشاید دیدن از کتیکان محل زینت شاید دیدن از سر تا بسینه و دست  
 تابازوی و پای تازانوی چون خط شهوت نبود اگر خط شهوت بود نشاید دیدن که چنانکه در حدیث آمده است  
 که سویی سبکی شبیه نگاه کند بر بخار شود و از نوچه امام محمد قاتل را زی رحمه الله روایت آمده است که از کتیکان  
 پشت و شکم شاید دیدن ظاهر روایت نیست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیکانه چنانکه شاید دیدن بر  
 قول امیرالمومنین علی و بعد از عباس رضی الله عنهما محل غایب و کمال شاید دیدن زنا را شاید از خانه بیرون آمدن  
 باقی عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن  
 نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و بیرون با مصالح علم حاجت است اکنون بیرون آمده شاید  
 در میان صحابه این مسئله واقع شد که زنا با مصالح علم شاید بیرون آمدن با فتوی نبشتند و نزدیکی در  
 بمومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را  
 یا پسر یا شوی یا برادرشاید که بیرون آید ایشان بیا موزند و نگاه ایشان را بیا موزانند و اگر از آنها دارد  
 شاید که بیرون آید بشرط آنکه چادر خلعتی در پوشد و کلمه ریز چادر افکند و عصبه بر بندد و قدر است  
 را خم دهد و لوک موزه بر بندد چیزی در دامن اندازد که سخن او درست بیرون نماند و عصبه در دست گیرد  
 باین صفت شاید بیرون آمدن بعد از آنکه گفته که زن بدین صفت بیرون رود یا کی نبود که در چادر و موزند  
 نگاه کردن شاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنها فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد زنا باشد  
 و عمر بن العاص گفت هر کاری که اخوان تو بیاورند لازم آید من هم از ابتداء آن کار کنم و باز زمان نامحرم سخن نرم گرم  
 نشاید که در حدیث آمده است هر که بازمان نامحرم سخن نرم گوید یا جان و دودست گوید لعنت خدا می بر سر  
 ایشان باران شود هر که شراب خورد و توبه ناکرد بهر شراب وی صمیم و زنج شود و صفت شراب آن چنین است  
 بود که چون لولی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه دریم اعضا باطنش بود و ظاهر  
 اند بر که زن نامحرم را بشناسد شبیه خود اقیامت امناء و صدقها و از انگشت دوزخ و دست وی نبشتند  
 آن تشنگی که اگر نه از آن تشنگی بر کوه مازوی زمین قسند سبک شوند و در حدیث دیگر آمده است که نگاه  
 کردن در زنان نامحرم تیری است بر برای آلوده از نیزهای آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر تیر بچنان  
 و نیز سوزن شیطانی بر بالای زند که رسول علیه السلام فرمود تا هر زنی که از خانه بیرون آید و بر ایمن و بر چپ

و اگر مروی بیرون آید و بر هفتاد و دو یوبیاری اندازد برای آنکه بوی هر دو زنی را نظراست بپراکنده است که بجز این  
 عمر رضی الله عنه بر درجه ایستاده بود که مروی بزرگداشت ولی بجزه اندر رفت و در بر نیست و بجزه دویده و  
 بیو شرفا و چون بموش باز آمد گفت که آن فتنه بر کذب است گفتند که ام فتنه گفت که این مروی کوی گفتند  
 که تو ویرا فتنه میگویی گفت من شنودم از لب و دندان مبارکت میخام که بدین ملوک زادگان الفت نداری  
 که در ایشان شهوت است و چنانکه در زمان و هر که ایشانرا بشهوت بساید از راه و بالی بچنان بود که هفتاد  
 باز در آنرا و خانه که هر دست هر که با ما در خود یکبار زنان کند از روی و بالی بچنان بود که هفتاد و یکبار زنان کند  
 و هر که با یکی بکر زن کند از روی و بالی چنان بود که هفتاد زن شصت زن کرده باشد و هر که با یک زن شصت  
 زن کند وی بی تو باز دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک هند شصت در یکجا از دوزخ و در کور و کشتی اند  
 و غذایهای و بر و کار و چنانکه یکی بر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه و سلم اتقوا  
 من ابنا الملوك فان فیهم شهوة کثیرة النقا چنین گفته اند هر زنی را که در خم و یا در حلقه کند و جوها بر بند  
 و چهار کس سر کردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و آنگاه آن زن  
 و بکر آمده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خداست تا آنگاه  
 که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدا می باشد و تا آنگاه  
 باز در خانه خود اندر آید و شایع گفته اند اگر مروی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بر تن بکشد و بطرف دیگر  
 بیرون رود و درین آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی از راست از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر  
 بیرون رود و از برای آن معنی را که آن همه شکان همیشه روند قال النبی صلی الله علیه و سلم السیف الذی فی  
 وی نیز در پشت است که توبه کند خداوند عز و جل و بر پایه پشت بر و اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و  
 بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود و هر که بنظر شهوت در وی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود و آن  
 نقصان در حق دین زیاده از آن باشد در زمان بیکانه نشاید نگاه کردن مگر بچند جای که گواهی پدید آید  
 که اگر گواهی ندید مال مومن ضبط شود و نگاه کردن روا بود اگر چه خطر شهوت بود اما هم ابتدا اگر چه چنانچه  
 اگر بر پیر بنگذارد اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد و دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر چه خطر شهوت بود  
 دیگر وقتی که زنی خواهر خواستنی باشد که بیند اگر چه خطر شهوت بود دیگر وقتی که کنیز که خواهر خداید دید اگر چه  
 شهوت باشد و از خواهر محرم متعلق را زنی رجما الله وایت آمده است که کنیز که را شاید بسودن ظاهر روایت نیست  
 شاید بسودن ویرا زنان بیکانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید و در  
 استحسان آورده است اگر کسی بی رابط محرم چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر گنده پری سلام دهند



در دروازه مشهوره بود علیک واجب آید دلیل آنکه گفته میری بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول  
 علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تو اضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این گفته چه معنی  
 گفت که گفته میر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد و ما حسن عجله ایجا آوردیم قال النبی علیه السلام حسن  
 بعد من الایمان اما جماعت است که دست در دست ان گفته میر نهاد و اگر کسی گوید که دست بردست ان گفته میر  
 نهاده بود بر رسول علیه السلام افترا کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی اندند یا رسول علیه السلام دست بیست میکردند  
 رسول علیه السلام دست بردست مردان ایشان می نهاد و بیست میکرد و چون نوبت بر زمان رسید و مرد  
 تا کاسه آب آوردند و رسول علیه السلام دست در ان کاسه آب اندر آورد و گفت از شما هر کدام دست در ان کاسه  
 آب اندازد و بخیران باشد که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال خیره و اثر عصمت دست  
 بردست نئی بنگاه نهاد و ما را بطریق اولی بود که نه نمیم اگر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد چراغ را بقدر  
 حاجت شاید که ببنید تا معالجت کند و اگر جراحت است اگر تصور عقده بدار باید که جراحت را در عقده خود آید و اگر  
 تصور عقده ندارد چنانکه محرم را چهار زن است یا جراحت را شوی بود باید که زن محرم را تعلیم کند تا  
 معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت نتوانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که ببنید و معالجت کند و اگر  
 زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراحت شاید که ببنید معالجت کند اگر جراحت است اگر تصور دارد و مجروح  
 را در عقده خود آید و اگر مجروح را شوی بود یا جراحت را چهار زن بود باید که شوی و یا تعلیم کند تا معالجت کند  
 و اگر معالجت کردن نمیتواند جراحت شاید که مجروح را بقدر حاجت شاید که ببنید اگر مانع را بخت حاجت آید موی نه  
 را بقدر حاجت شاید که ببنید تا جراحت کند اشکال آید که خسته کردن سنت است مگر خور و خور است جود  
 اینست که خسته کردن سنت است ولیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را خسته میکند شاید که بقدر حاجت  
 کشاید و سنت را بجا آید که شعار اسلام را رسیده را خسته کردن چند سال باید که خسته شاید که در ان  
 ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردید گفت لا ادری و بانی مسائل در باب دیگر کای وی گفته شود و انشاء  
 تعالی از ابو یوسف محمد ص سوال کردند گفت چون هفت ساله شود وقت خسته کردن آید از برای آنکه رسول علیه  
 السلام فرموده که فرزندان خود را نماز نمایند چون هفت ساله شوند دلیل میکند به بلوغت و دیگر ایشان را یا  
 استبراد شدن حاجت آید و محمد ص گفته است چون ده سال شود وقت خسته کردن وی شود از برای آنکه  
 رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده سال شوند غار نه کنند نه زنند ایشان را بر دیب میکند به بلوغت دیگر  
 معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرر میباشد بر ساجدان و کم ده ساله را ضرر نشاید بر بایدهن اگر نارسیده را  
 خسته کردند ان پوست باز فرو آمد باز خسته کردن طاعت باید از برای آنکه اقامت سنت کنیم اگر نارسیده را بانی اجازه داد

خسته کردند و برای قبیله اصل چیری بریدند تا رسیده مرد کل دیت فرستاده کنند لازم آید که با تجارت دی  
 کرده است نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را با اجازه دی خسته کردند و در ارض از اصل چیزی بریدند  
 نارسیده نیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نگیرد حکومت عدل واجب شود حکومت عدل این بود که نمی را  
 غلام بود یا موی سیاه یکی موها را این غلام را بر کند و این موها را باز برانند ولیکن سپید بکنند اگر این  
 غلام را با موی سیاه بکنند خردیدنی و اگر خرد نقصان میشود بلب موی سپید آنرا حکومت عدل خردید  
 اما مقدار موی برکنده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده دی بودی بچند خردیدنی و این  
 نقصان بچند خردند آن مقدار که نقصان کند از موی سستنده ستانند اگر کی طفلی از این بریدیم حکومت  
 واجب شود از برای آنکه مارا شکست که این طفل سخن گوی شدی بانی بچکان نارسیده را برین شاید بدین جهت  
 دید و سال یا سه سال است اما اگر چهار سال یا پنج سال بود نشاید دیدن پس کار آنکه بکریه نان برودن نشاید بانی  
 اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد نشاید اما و خرد کار آنکه بکریه مردان نشاید برودن اگر بیماری را بچند  
 حاجت اید اتفاق است که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای آنکه تا قوت کیش زیاد شود و بقول ساقی تا قوت  
 شهوة زیاد شود و احمد خیل سحر حمله آمد که امام بغداد است گفته که دارد نشاید خوردن که تو کل زبان دارد  
 و شکست که در آن دارد و فائده است بانی اما اصح است که نشاید خوردن که نخواهد نشا غری و حمله آمد گفته  
 است که رسول صلی الله علیه و سلم موصی سیاه خورد و جامت کرد پس معلوم آمد که دارد فائده است ازنی حقه بخت  
 اجماع است که نشاید اگر ریختند دست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسند رضاع حد لازم شود  
 اما اصح نیست که حد لازم نشود از شیر خوری سازند و در فتاوی سمرقندیان آورده است که نشاید خورد  
 بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون عینی بر پیشانی فاقحه می نویسند و فتاوی واقعات و بستان ابو الیثیم  
 آورده است که نشاید به بیماری نقص دارد و بخورد و هلاک شد بزکهار نشود که دارد و دردی فایده  
 کردی بانی اگر محضه فاقده است که اگر کسی مرد در داری گوشت حوک بخورد بزکهار نشود آنچه او بقدر حاجت  
 خورد مباح بود و میوه حلالی فی الکرمی را اگر آه کردند که بخورد اگر فی ترا بکشم شاید که خورد تا نجات یابد و آن  
 مباح بود و حلال فی و اگر آه کردند که گوشت حوک بخورد اگر فی ترا بکشم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر آه  
 کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه ترا بکشم اتفاق است که شهادت را اختیار کنند برادر  
 مسلمان را دشنام ندهد و اگر آه کردند که کفر گوی و اگر نه ترا بکشم بقول زفر حقه است شهادت اختیار  
 کنند و حکم کفر کنوید و بقول علماء ما نشد رحمه الله علیه شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام  
 آنکه بدینم حجة کرد و کافران که باریان رسول علیه السلام را میگویند که بکشتن از رسول علیه السلام بر کردید و اگر نه

شما را بکشم چون کار با در و پدر عمار یا سر رسید رضوان الله علیه اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر  
 بر زبان برآوردند چون کار عمار یا سر رسید رضی الله عنه وی گفت که گفت و نجاست یافت و گنجیت و بخت  
 رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم دی بر حال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول  
 بروی سلام گفت و وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گدشتی  
 گفت یا رسول عظیم برگزیده شتم گداشته شد ناگفتم کفر گفت در آن زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و هونک  
 یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر بچنین افتد سر زبان کوی تا نجاست یابی یا نه نبود با یکی جامه نماز گذاردند  
 رو ابو دیانی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل آید و ابو دو اگر ستر عورت بحاصل نیاید رواند  
 اما اگر ایت بود یابی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه نماز رو ابو دیانی گفت  
 یا ثوبان که باید از شما دو جامه زیر که ایشان فقیر بودند از عبد الله بن عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه  
 نماز رو ابو دیانی وی گفت شما با یکی جامه بازار روید گفتند لی گفت باید که قدر نماز بیشتر از رفتن بازار  
 بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود آنچه عبد الله بن عمر رضی الله عنه در حق ثوبان  
 صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواهر امام هتاج الدین از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که ایات  
 دو جامه بی ضرورت با یکی جامه نماز گذاردن علامت جفاست و با دو جامه نماز گذاردن دفع جفاست و با سه  
 جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن را برای نماز باید داشتن این شایع از  
 مشایخ نازحین الله روایت میکند اگر موسمی با یکی تا جامه میر این نماز میگذارد و اگر بیا سال و یا بسته یا سحر  
 وی کلان بود اگر ایت نبود اما اگر محاسن خود است و اگر بیا سال و یا بسته یا سحر بر  
 عورت وی افتد رواند اما شایع الاسلام برنا الدین رحمه الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت  
 وی نافتد اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن  
 احتیاط باید کرد و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن **باب ششم در بیان جامه پاک**  
 جامه پاک کردن فریضه است بم بانه و بم محرم اما آیه توبه که تعالی و شایک فطره و توبه نماز ازینکم عند کل مسجد  
 اگر مسلمان از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان آنست که  
 پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و بچین ناشره نماز گذاردن جامه اگر جامه نیک  
 است نماز گذاردن و ابو دو اگر سپید باشد نماز گذاردن و باز گذارد معلوم شد که جامه پدید بوده است کسی جامه  
 پاک را نفرمایند شش و اگر جامه خرید برسد بان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پدید بوده است نماز  
 جامه گذاردن و باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد با حقه معلوم شد خواهر امام زاهد فریضه رحمه الله گفته است



جایز بود چون همه در حضور آنها تخری جایز است اینجا نیز باید که تخری جایز بود و روشن بر کسی که قرار گیرد و زیاده  
دری اینجا را ستود جامه حکم کند بشود بیای خواجه امام اجل عرضی رحمة الله گفته است که این روایت تخری  
از محمد در دو جامه است در یکی جامه بی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ نسبت  
امار و ائمه اجل که یک جامه را شوی تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است یکی پاک و دیگری پلید  
و نمیدانم کدام پاک است و کدام پلید و تخری کرد با یکی از این دو جامه نماز کند و بعد از آن تخریش گشت  
اینجا آمده اند و اینجا هم دیگر گرفتند با اینجا نماز کند و باز تخری وی بگشت گفت پاک همان اول است و  
بر نمازی که بان جامه اول گذارده است و او در نمازی که با جامه دوم گذارده است نماز او دیگر معتبر  
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون بر نمازی که بان جامه اول گذارده است روا نمودند و نمازی  
که با جامه دوم گذارده است روا نمودند اگر دو جامه بر یکی گنم در یکی نجاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش نجاست  
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایت مخبر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراہیم نحی رحمة الله بان جامه که  
نماز کند آنکه کم کثیر فاحش نجاست خفیفه از برای آنکه در نجاست غلیظ بقول وی درمی را اعتبار دارد  
اگر کی نجاست جامه غلیظ از پلیده درمی است بر کی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مجرب است  
با آنکه کدام که خواهد گذارد یکی از یکی اولی نیست اگر کی جامه نیم است و یکی جامه چهار یکی پلید بان جامه دوم  
که یکی پلید است اگر کی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بان گذارد که چهار یکی پاک است و اگر کی پلید است  
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر روایت مخبر بود و اولیتر آن بود که بان جامه گذارد که کم کثیر فاحش پاک بود و تا نجاست  
سبکتر این همه جای بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیاده از درمی نماز روا بود اگر مونی  
در سفر و ویرانیک جامه است و کل پلید است اگر خطر کم است یا خطر سه اتفاق که با همان نماز گذارد یا قیام  
در کعبه و سجود اما اگر خطر سه ما و کم نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله با همان نماز گذارد یا قیام و  
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایت است بیک روایت نماز گذارد و یا با اصح است که  
بچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا با جمیع از عهده بیرون آید تا جامه اسهل فساد نماز روا  
بود و با کرامت با جامه اسهل فیه باین و قبای ایشان نماز روا بود و بیک روایت بدین سبب اما در بار ما باید  
که اسهل فیه تا در مختار اند جامه خود را از خر نکند از نماز را از ایشان نماز روا بود و با کرامت و بازار ایشان  
نماز روا بود با کرامت بدین سبب که از ایشان بسته اند اما ظاهر روایت نیست که استبراد و شستن ایشان  
بشک است پاک با یقین در شریعت بشک حکم ثابت نشود دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال  
کردند که باز از نماز روا بود یا نه گفت روا بود سائل گفت شما بگذارید گفت باز شما میگذارید چنین میگوید سائل

بود رحمه الله گفت ای استناد برزگوار ما را کار فرمایند که خود بکنند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت نه انشی علی  
 فتوی دهند و لیکن ایشان تقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است بباوی نماز گذاردن مکرر است  
 بنابر اصل است که روزی امام از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم پهناده بر یک دست از قرین حدیث  
 فرمودند بدان کمران علی دگر راستی و حل لانا هم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و  
 حلال کرده شده است و بر زنان امت من بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد و جهمی الله در حرم جامه ابریشم باید پوشیدن  
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بپوشیدن این جامه بود که تار و پود در جامه ابریشم بود  
 تار و پود ابریشم اگر بود در میان بود و پوشیدن حرام نبود بباوی مکرر نمودن نماز گذاردن مرد را ابریشمی را از جامه و شلوار  
 حرام بود و نماز اگر ایت بود بحدیث آمده است که هر مردی که از ابریشم ابریشمی دارد بی تو به از دنیا میرود و در  
 در خاک نمیشدش انقی باید در وی پیچیده و بر اعقوبت میکند و قحس حکم ابریشم دارد بر نهالین و  
 بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله نشاید خفت بقول محمد رحمه الله نشاید خفت اگر دست را  
 ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا قزندی شیخ الاسلام بر نان الدین رحمه الله با میران خود  
 درین مسجد مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زعفرانی و از کلاه  
 داشتن حرام است و باوی نماز گذاردن مکرر بود به کلاه مرد و اید نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله  
 مکرر نمود و بقول ابو یوسف رحمه الله مکرر بود اما شیخ الاسلام بر نان الدین رحمه الله گفته است در  
 بدایه مکرر بود و خلاف دیگر مکرر است هر مردی که جامه ابریشمی دارد و میخواند که از خود جدا کند اگر کند کتاف  
 بکمره در دیوانش میبوسند که دوام بر فعل حکم افتد او دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سو کند سه طلاق  
 خورد که پیش ازین بر کمر جامه نو ششم سبک باید که انجامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار  
 جامه را از خود تنواستی کردن باز پوشیدن زن بروی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم افتد  
 دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین بر کمر درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید  
 بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین بر کمر درین خانه باشم زن از وی سه طلاق  
 سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندانی تاخیر کند که سه بار تنواستی بیرون آمدن و باز دران خانه باشد  
 زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر دران چندانی تاخیر کند که سه بار تنواستی بیرون  
 آمدن و تنواستی اندر آمدن زن بروی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم افتد او دارد اگر مردی  
 بر ستوری نشسته است سو کند خور سه طلاق که پیش ازین بر کمر برین ستور نه نشیم سبک نفرد  
 آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار تنواستی که از آن ستور نفرد آید باز در ستور زن بروی

تشریح شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد و در جام زین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه  
 وسلم من شرب فی اناء الفضة فکان له بحر جهنم اما شاید در نخستن برای اظهار نعمت پیورده را چون سال  
 و تمام شود در کوفه بدو و اگر کاسه آب است و یا بنقره کوفه اندازان آب وی اجماع نشاید خوردن از میانه وی  
 بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نشاید خوردن و انگشتی بشیم و بلور کردن  
 و گوگرد این و ترنج و زیز نشاید داشتن که گرامیت بود در صلوة شرح طحاوی آورده است که آن علامت اهل  
 نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتی حقیقی شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم یا یحیی  
 اما شیخ الاسلام بر آن ادین هم گفته است که نشاید داشتن که بر رسول عوم چنین فرموده است ختموا بالحق  
 یعنی این خاتم را بر آن شک سرخ برسد ظاهر جواب نیست که انگشتی حقیقی را نشاید داشتن که گرامیت بود  
 و اما انگشتی نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد از آن مثقال یکدرم است روزی نماند بشی بعضی گفته  
 نزدیک رسول علیه السلام را بدو انگشتی این در انگشت کرده رسول علیه السلام فرموده یا نمان مرا از تو بکنی  
 و در میان می آید بیرون رفت و انگشتی را بیرون کرد و انگشتی ترنج در دست کرد و اندر رسول علیه السلام  
 فرمود یا نمان بهشت نرسیده است بهشتیان گرفت یا نمان گفت یا رسول الله علیه وسلم پس انگشتی  
 دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره که مقدارش مثقال یکدرم است و این نیز برای بزرگی قامت سنت راست  
 و باید داشتن یا از برای حاجت حاکم خلیفه را و قاضی را ایشانرا بهر حاجت آید برای زینت ایشانرا نشاید داشتن  
 و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگیند سومی که دست باید داشتن اگر یکی انگشتی نزدیک دیگر است  
 بنهادر انگشتی با استعمال این کشته ضامن شود یا بی اگر در انگشت لید کرده است ضامن شود از برای زینت کرده است  
 و اگر در انگشت دیگر کرده است ضامن نشود و اگر از برای محافظت را کرده است این جای بود که انحراف بود و اما الم از  
 زن بود و هر کدام انگشت که باشد چون به شود ضامن شود که ایشانرا از انگشتی در او ردایی در هم انگشت  
 زینت است و اگر انگشتی نزدیک کرده آنها و انگشتی باشد مقدار عالی که انگشتی را کرده است ساقط شود  
 بدان بروی چیزی لازم نشود تا اگر انگشتی را که بپای آورده درم است بیکدرم کرده و آنها و از بپای انگشتی  
 بدان بیکدرم مقاصد شود آن نه درم دیگر گرفته ساقط شود از برای انگشتی نه درم دیگر نزدیک وی است  
 است و این ضامن نشود چون محافظت را تقصیر نکرده است اگر انگشتی یکدرم از سودی از دومی گرفته و نهاده بده  
 درم و انگشتی را که سودی یکدرم از آن ده که گرفته نهاده است باید که بپای انگشتی مقاصد شود آن نه درم  
 دیگر حق طلب آید تا از ختم انگشتی بستاند از انگشتی نزدیک گرفته و نهاده و اگر دیگری بپای انگشتی بپایان

دین اولی گردید و تا اگر هلاکتش در همان مقدار که دین گرفته است امتحان شود آنچه بار دوم سنده است گردید  
 حق طلب بود اگر خواب ناکرد و شرط و بایک انگشتی را از گرد گردید باز گیر و نگاه آنچه خواب است تا نزد انگاه  
 انگشتی نزدیک وی که نه تامل کرد و شود اگر انگشتی نزدیک یکی که نه تامل نکند که اگر فردا این تامل  
 تیار می انگشتی بمن و منی گفت فروشم این صبح درست نبود تا هرگاه که آن مقدار و ادنی را بوی تسلیم کند تا او را  
 خود را تسلیم کند بایک بچین گوید که مرا بکیل کردی که اگر فردا این مالی نیاری فروشم و مال خود بکرم بخاوند و انگشتی  
 ویرا بکیل کند درست آید اگر روز دیگر مالی ویرا بنابر او اندک انگشتی را فروشد مال خود بگیرد و اگر خود را بکرم  
 خود فروشد یا بکرم فروشد و او با اتفاق و اگر کسی بکرم فروشد که گوای هیچ در حق او بشوند قول او بچین  
 روانه و بگوید بویوسف و محمد رحما الله و او را اگر بایچینه مای فروشد و او با اتفاق اگر پیش از آنکه از  
 خرید اگر بهمان بار خرید یا زیاده را و او با اتفاق و اگر یکی از آن بخواهد بگوید شافی رحمه الله و او بگوید قبول  
 علامه رحیم الله و آنچه دلیل بر آنکه زید بن ارقم رضی الله عنه ویرا بکیل بود به قصد درم فروخت پیش  
 از آنکه بنای فیض کرد و بی شش صد درم بار خرید چون این بخور بادر مومنان عایشه صدیق رضی الله عنه  
 رسید گفت باز زیاده را که دانین به خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز کردی نه پذیر و خدای عزوجل  
 هیچ نازیر که قصاص رسول علیه السلام کرد و بیع عز و ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفتی با  
 و بیع چه ترا پذیرد و زیاده از بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده  
 اند مالک رحمه الله این مرد و بیع فاسد بود و بگوید شافی رحمه الله هر دو بیع روا بود و بگوید  
 علامه رحیم الله اول روا بود و دوم فاسد بود اگر سومی در خواب است دیگر انگشتی  
 ویرا از انگشت و بیرون گرد باز در انگشت وی آورده هلاکتش خاص شود که خواب همان است بعضی گفته  
 اند اگر بطریق غضب بیرون آورده است خاص خود و اگر بطریق باری بیرون آورده است تاوان دار  
 نشود اما انگشتی را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در  
 آورد وی با پنجاب رفت و انگشتی هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتی را از انگشت وی  
 بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت و وی انگشتی  
 را یا زبان انگشت وی باز اندر آورد و انگشتی هلاکتش اکنون خاص شود که ای خواب ناکند و اگر راه  
 چیزی یافت حکم لغو دارد چون برگرفت باید که ندانند اگر کسی چیزی کم کرده است من یافت از آن است  
 اگر ضم بیدار آمد و نشان دید بوی تسلیم کند و اگر ضم بیدار نیاید باید که نماید و تا خصم بیدار آید اگر این چیز درست وی  
 هلاک شود تاوان دار نشود و چون بطریق امانت برگرفته شد اگر بطریق غضب برگرفته باشد



ضامن شود اگر برگرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست انکس هلاک شد این ضامن نشود اما نه  
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود  
 را بنده بر نهاده است دیگری آمد بی اجازت وی بنده از پای وی برداشت این غلام که بخت بقول ابو یوسف و  
 ابو حنیفه رحمه الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری هلاک یکی در آمده است و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون  
 کرد و ستور هلاک شد اگر بکمرانه ملک آورده است و را کرده ضامن شود و از ملک خود دور تر رانده است ضامن  
 شود و اگر این ستور را جویی زد و ستور افتاد هلاک شد اگر رجایی زده که عرف است ضامن نشود و اگر رجایی  
 زده است که عرف نبود ضامن شود و اگر کسی ستور رجایی بسته است دیگری کشاده و جایی دیگر بسته هلاک شد  
 اگر بوقت کشادن سران ریش که بگردن ستور رسیده است و حیده است با اتفاق ضامن شود و اگر سر  
 رسن بسته است بعضی گفته اند که ضامن شود و اگر ستور خود را از بین باز کونه بر نهاده است دیگری آمده و  
 برگرفت و راست نهاد و زیان هلاک شد ضامن شود و اگر آخری کی ان گشت و ستور ان پیران رفتند هلاک  
 شدند بقول ابو حنیفه ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن شود و اگر کسی کبوتر خانه کی را  
 گشتا و کبوتران رفتند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن شود اما اگر صاحب کبوتر  
 یا خبیج و عن کی را گشتا و سر شهاور و عن رفت اگر شیرینی و روغن مانع است اتفاق ضامن نشود  
 و اگر شیرینی بسته است و روغن فرسوده است بر و رایم میکند و میرد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن نشود اگر غازی کی را غم کرد و سبب غم وی ان مظلوم را چیزی  
 زیان شد ان مظلوم و بیغزار نی ویرا زیان شده است تواند رجوع کردن یا نی بقول ابو یوسف و ابو حنیفه  
 رحمهما الله تواند و بقول محمد رحمه الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمه الله از برای زجر غار را آورده اند  
 بلکه مسلمانان عمر کنند و آن مسلمان بسبب بی واکلی زیان شود و بقیامت خداوند غمزد جل آن و انکانه در  
 قعر و نه پدید آرد و در وی غم از اسوی بهشت و شیش اسوی و نه کند و بقیامت بهشت را  
 بیند و اتش و نه بوی ضرر رسد و خصم برب و نه چسبند ده که مرا چهره عمر کردی خداوند غمزد جل  
 ویرا بینای بد و ان و انکانه را در قعر و نه بیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرزند و ان  
 و انکانه ان خصم سپار تا بجات یابی بر ارسال انجهان باید که تا فرود و ان و انکانه را بر آرد تا  
 بخضم خود سپارد چون تمام بر آید ان و انکانه از دستش بقیعت بقعر و نه و بار بهمان قعر و نه و  
 وی باز فرود و ویرا بر آرد و بختین تا سه بار از دستش بقیعت بقعر و نه و وی باز بر آرد و سه بار  
 سال انجهان ماند تا ان و انکانه را بر آرد و بخضم خود سپارد و بجات باید این جای بود که از انکانه که

دانسته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر نرا گفته اند آنگاه در بی ایمان از دنیا رفته باشد و العباد با الصلوات و در روز  
 بخانه خود با الصلوات و آنکه الحال الصلوات فوق باب سیم در بیان تقنا حقن وقت فرضیه است تا اینکه و اخبار و باطل است نیست  
 قوله تعالى انم الصلوة الى غسق الليل قوله تعالى اقم الصلوة طرفي النهار و زنا فاسر الليل قوله تعالى سبحان الله حسين  
 و حسين بنون الآية ما خبر نیست قال النبي صلى الله عليه وسلم افضل الصلوة عند موافقتها قوله تعالى عليه السلام النبي صلى الله  
 عند البيت عزيم الى اخر الحديث و اجماع امت اینست که پنجگوشا حقن وقت فرضیه است که منکر نشده و هر که منکر شود کافر شود و روز  
 راسه علامت است اصح کاذب صحیح صادق بر آمدن آفتاب صحیح کاذب علامت بر دزد دار و دو لیکن حکم شب دارد اما اگر در وقت  
 نارسیده رسیده شود یا کافر یا اسلام آورد و یا دیوانه پوشیا شود یا زن از حیض یا از نفاس پاک شدن آن نماز نه حقن بر وی بود  
 اگر در آن وقت نماز چنانچه نفاس یا دیوانه تن نماز حقن بر وی بود اگر در آن زمان عیقم مسافر شود آن نماز حقن و ذکر در آن اگر  
 معقیم شدن آن نماز حقن چهارگزاره و اگر ماه رمضان بود در آن زمان سحری خورد یا شتمتاع کمر در روز تبا نشود و اگر شب  
 عید بود در آن زمان بنده خرید یا فروزدی آیدش صدقه بود پس معلوم اند که علامت روز دارد ولیکن حکم شب دارد و علامت صبح  
 کاذب اینست که منکر و بر آید بر مثال دم کمر بر نشان تا میان آسمان بر آید یا زاید شود و علامت صبح صادق اینست که بر نشان  
 و بر آید از کرانه آسمان بدید صبح صادق که از کرانه آسمان سپید شود بر زمانی سپیدی زیاده شود و بسیاری در زیر و دیگر در  
 مایه آن چو زمار و در زیر و دیگر در آن سپیدی بسیاری را در زیر و دیگر در زمانی نوری زیادت میشود بر کران گفته اند صحبت  
 بیک همچون صبح صادق است تا می شود نوری زیادت میشود و صحبت یار و چگون شفق است تا می شود ظلمت نیاید و میشود چون صبح صادق رسیده  
 وقت نماز باد در می آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله وقتی گذارد که نمازش نارد و انما وقت گذارد که در رکعت نماز با  
 قرات معتبر در وقت مستحب گذارد و بقول شافعی اینست که جبرائیل علیه السلام نماز باد آورد اول وقت بود که امامت کرد و گذارد  
 دیگر و آیه مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز باد گذاردی که از مسجد بیرون آیدی و دیگر که  
 شناسختی پس معلوم اند که اول وقت گذارده اند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرائیل علیه السلام برای نماز باد آورد و بار آمده است بیک  
 اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و آنگاه فرمود الصلوة ما بین ندالوقتن گفت درین میان دو وقت نماز باد و شما است اول  
 وقت گذاری را بود و آخر وقت گذاردن او آیه تاویل آنکه مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها را آیه میکنند التوفیق بودی که  
 جماعت زمان شرف بود و برای آنکه صبحی باندک بود رسول علیه السلام و بدان سبب نگاه کردی تا چشم منحر بر پیشانی  
 بیک چون صبحی بسیار شد جماعت زمان منسوخ شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه را آیه میکنند که رسول علیه السلام فرمود که نماز باد  
 و آخر وقت گذاردن آن ثواب بیکه اول وقت قال النبي صلى الله عليه وسلم اسفروا بفجرانه اعظم الاجر اگر در میان نماز باد و وقت  
 بر آمد بر قول شافعی ستمه اندکی الحال تمام کند فرضیت اول شود میگوید که آفتاب بنده مامور بر آمدن و ما بنده ایم و مامور گذارد  
 نماز وی بندگی خود میکنند یا بندگی خود میگویند بقول محمد رحمتہ الله در اصل تحریر میماند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمتہ الله در



اول وقت گذارد و چون شافعی رحمه الله به آنست از آنست که در حق نماز پیشین گفته است و جواب آنست که گفته شده است  
و دیگر میگوید آنست که مالک بنی الدین روایت میکند که در قضا رسول علیه السلام نماز گذاریم و گوشت شتر خریدیم و خانه زدیم  
نیکو شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او تیره بود علی را رحمهم الله گفته اند که ر و ابو د که گوشت شتر نیکو بود سبک نیکو شد  
و دلیل بر آنست روایت میکند مادر مومنان عیسیه صدیق رضی الله عنه که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آنقب بر در فرزندانی  
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آنقب است فرو رفتی آنقب بر در فرزندانی حجرت ایشان بیفتادی سوالی میکردی وقت  
مکروه کدام است و آنست که او در قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنقب بالاکیر چنانچه بر سر منار و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سر باد بستانا  
برسد و مانند آنها در زرد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمان است و این قول ابو یوسف محمد رحمه الله که گفته اند دیگر روایتی امام شافعی  
رحمته الله برین است و یک روایتی شافعی نیست که در شبانه روز وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف محمد رحمه الله که گفته اند در قول  
امیر المؤمنین علی علیه السلام صحیحی ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که از آنقب بعین فرض باشد که دردی نظیر چشم  
خیره نبود وقت مکروه مگر آن زمان است و آنوقت چهار شایه گذاردن بقول شافعی رحمه الله را بنود و قصار و ابو یوسف و حنبل  
رحمته الله نه او را و ابو د و قصار و ابو د و بقول علماء امام احمد اوار و ابو د و قصار و ابو د و قصار و ابو د و بقول حنبل  
بود دیگر که آن ثواب از کسی پس فرود شد بیشتر بخیرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است **قال** البنی صلی الله علیه وسلم یک صلوة  
المتفقین لعظم ربهم فرمود اما این جایی بود که بر باری نماز دیگر تا آخر کند و آن زمان گذارد که اما آنست بطریق از مومنی فوت شود  
یا فراموشی کند آنرا نماز گذارد و تحت این عید فرماید که رسول علیه السلام فرموده است که چون نیکو شد از آنقب افتاد و اگر بر  
چهار رکعت ای آنقب گذارد و چنان بود که در آنقب گذارد است از راه ثواب و بچنین که وقت مکروه نماز دیگر و آنست وقت مکروه نماز  
باشد و بچنان نیست آن سخن که پیش از بر گذاردن آنقب است وقت نیکو آنست نماز باید دوست مسلم که چون آنقب فرود و در وقت  
شام اندر آید اتفاق است که در گذاردن نماز شام خیر نشاید حدیث **قال** البنی صلی الله علیه وسلم لا يزال تمیخیر ما یوم یوم الخیر المومنین  
ای اشتباک بخیرم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاردی بر فور نماز خفتن گذاردی و ابو د و قول علماء امام  
رحمهم الله تا وقت نماز شام برودن نزد وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن ر و ابو د تا سرخی شفق باقی است با اتفاق وقت نماز  
شام باقی است چون آن سرخی ناپید باشد دیگر روایت ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف رحمه  
الله که گفته اند این قول امیر المؤمنین علی علیه السلام مستور است رضی الله عنه و دیگر روایتی بن عباس رضی الله عنه هم صحیح اما قول صحیح  
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپید شود وقت خفتن اندر آید  
و این قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عیسیه صدیق رضی الله عنه یک روایت از عبد الله بن عباس رضی الله عنه و امیر المؤمنین  
خلیل بن احمد بن حنبل رحمه الله گفته است که نجابت مغرب بود بخیرم که در د و اندک بابت تا آن سپیدی ناپید باشد و اینجاست که قول  
علیه السلام فرموده است **قال** البنی صلی الله علیه وسلم لولا ان الشفق علی انی لا تمکم تا خیر العشاء لانی لث اللیل تا د و اندک شب وقت نیکو

خفتن است و تا نیم شب وقت صبح بعد از آن وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از آن وقت سهل اما بعد از آن  
 خفتن است تا صبح بید وقت مستحب نماز و سر است **قال** علیه السلام و اجعلها وقتها بعد العشاء الى الصبح ابو بصیر رضی الله عنه  
 خفتن گذاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب که از روی رسول علیه السلام بر و رامتخ نکرد و گفت یا صدق بر گذارده با و  
 میگذاردی تا اگر قضا اجل در رسید تیار می و ترک کرده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه و تر را تا آخر شب میگذاردی تا اگر  
 گذاردن در شب بسیار میداردی چون بر و رامتخ کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح ند وقت مستحب است و تر را مستحب  
 عصر و عشا را به تجلیل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر با تخصیص فرموده است **قوله** تعالی **حافظوا على الصلوة** و الصلوة الوحی  
 و قوام الله تعالی بن خواجہ امام زاهد خزر حمزه امده گفته است مراد ازین نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عزوجل بعلم قدیم خود دانست  
 که عمارا در وقت مستحب دیگر اختلاف است از آن دیگر با به تخصیص فرموده و دیگر آنکه تجلیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیست تا تحت این بود  
 نیاید **قال** علیه السلام تلك الصلوة المتأخنة و از شافعی رحمة الله روایت امده است که در شب تا روز صبح وقت مکروه نیست  
 چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تجلیل باید کردن از برای آنکه اگر تا بستاند از کمر ما بود  
 سوزنازی می شود و کینه و یک بگرد و خوب گیرد اگر زیستن در هوا می سرد تر بود که برای ایندگان از اماعات یا دیگر کردن و ایندگان  
 یا بستاند تا سبب نبوی جماعت شود **فصل** بازم در شب تا وقت مکروهات قطع است چون صبح دم هم قطع نشاید گذاردن  
 حرمت نماز با بدو گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما بطور استیسا باید گذاردن دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 با بدو گذارد و طواف کعبه و در خواست یا بخت خانه کعبه رسول علیه السلام و بر امتنع کرد و گفت درین زمان هم قطع نشاید گذاردن  
 و در وقت بر آمدن افتاب قضا را و انبوا و او را محل نبود قطع مشروعی که روایت میگوید یعنی عام الجنتی و صلی الله علیه و آله  
 که رسول علیه السلام فرمود که بروقت بر آمدن افتاب قضا را و انبوا و او را محل نبود قطع مشروعی در در عید پیش از نماز  
 عید هم قطع نشاید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقا نشده باشد که اگر نمازگاه بیرون رود و نماز را آنجا گذارند آنجا نماز  
 گاه اندر آید و آنجا خواجہ محمد مقاتل از زی رحمة الله گفته است که در آن زمان نماز را در خانه نماز را و انبوا و اما ظاهر روایتیست  
 که روا بود و لیکن از آن بود بعد از آن که از آن در وقت امیر المؤمنین علی را دید که در نمازگاه عید نماز میگذارد و دیگر روایتیست  
 نیست که بر امتنع کرد و دیگر روایتیست که گفته کسی نیست که در امتنع کند من در تاویل این روایت میسر سم **قوله** تعالی **ارایت الذی تنهى**  
 اذا صلی چون انتخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المؤمنین من بدگر گمان نبرد خداوند عزوجل خود را با و درون طاعت عقوبت کند  
 یا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که تو بیشک میگوئی اما من یقین میگویم که هر که بر مخالفت رسول علیه السلام کاری کند یا بنده  
 ثواب نشود و گفته امیر المؤمنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه و آله سم نبود و در وقت زوال نماز قضا را و او را محل نیست  
 و قطع مشروعی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال نماز مکروه بجا نزن کردن  
 مراد از آن نماز جفا که گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروعی نیست که عید بعد عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

مارا منع کرد که بعد از نماز دیگر تخطی نکند از آنجا که وقت مستحرم باقی بود نماز قضا که از آن روا بود در وقت فرو رفتن اب قضا  
 نبود و تطوع مستحبی فی الامار و بالود چون اوقت نوز در پنج تطوع نشاید که از آن که تا آخر نماز تمام شود قال ابی عبد الله علیه السلام  
 لا یزال امتی یخیر ما لم یوجز المغرب علی التباک الخ و در وقت خطبه که در آن تخطی نشاید که از آن اما اگر تخطی بود که تریب ساقط  
 باشد نشاید که از آن که رعیت نبود بایست ششم در میان روی بقبله آوردن خواجه امام زاهد خضر الدین رحمه الله بعد معرفت قبله  
 کرد و این آیه که قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون مراد از تاویل اهل سنت مرنا که در یک نماز یک دیدن و اگر نماز  
 بهر سببش ریستش مومن نماز نداشت مرنا روی بقبله آوردن و در نصیه است و هم بایست هفتم بخیر و هم با جماع است اما آیه قوله تعالی  
 قولوا لیسجدوا لله سجدة فیسجدوا و هو اعلم بما یستعملون اما خیر قوله علیه السلام اعلموا ان الله تعالی استقبل القبلة و قل  
 هو الله اگر حاضر نماز و بعضی که در آن در نصیه است مرنا ترا روی بجهت آوردن در نصیه بقول شافعی رحمه الله میان مشرقی و مغرب  
 است ای تسبیح چنانکه قال ابی عبد الله علیه و سلم القبلة بای المشرق و المغرب علامان که رسول صلی الله علیه  
 و سلم این حدیث را در حق اهل بیت علیهم السلام فرمود و دیگر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که با جماع صحیح از  
 مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب بایست معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحیح عنوان الله علیه هم چنانکه  
 سعید بن عثمان ابو خازم و قطیفه بن سلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم جمیعین نشانی پورا ندیدند و روی مرد و شخص بلخ نیز ندیدند  
 بخارا و فغانه چنانکه در مشرق و جنوب سوگند نموده و در حق دیار عرب اطلاق و کاشف و بلاغون دانسته اینها را محرابها را راست کردند و خنجر  
 مسجد که در اینجا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمه الله در شهر بستان سعید بن عثمان رحمه الله بنا کردند و شصتین مسجد که در شهر قم  
 بنا کردند مسجد در واره چین است از اقطیف بن مسلم رحمه الله بنا کرده است مسجد کلاه دوزان حصا که سوم مسجد در واره است و این هم حدیثی که امام  
 که شهر که میکوفتند محرابها را راست میکردند که واه ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما که گمانیان بسوق قندهار و دینات الغفرین بر سر است  
 ایشان بود و کوچ که گمانشان بر قضا ایشان بود و طب بر چهار سوی ایشان بود و همچنین تا بنده جلوان از اینجا روی مغرب بر رستان  
 تا بنده بر است ایشان بسوی قبله انداخته است که در دیار ما نشاید که حقی ندیب در محراب شافعی ندیمان نماز کنند از برای آنکه ایشان  
 قبله میان ان مشرق و مغرب میکوبند چون روی محراب ایشان نری ریح راست سوی قبله شود بر و انبوه دیگر که محرابی بود که راست افتاده  
 میندسان می اسباب که درین علم اضاقت داشته اند تقدیر گرفته که محراب شافعی ندیمان هزار فرسنگ سوی القبه افتاده است و محراب حقی ندیمان  
 نماز که از برای می فرسنگ بر سوی کوه افتاده است از اینجا است که محراب حقی ندیمان نماز گذاری چهار دانگ است است بیدمان از  
 تابستان و دودانگ است چپ گرفته اند از روی به قبله راست اگر مسجد بنا میکنند و محراب است میکنند و اگر در وقت کل با دلم بود یا وقت  
 گشته باید که نماز دیگر روی سوی قبله ایست چنانکه آفتاب و بر فرود آید بر روی است محراب بنا کنند و اگر در وقت آفتاب بچل بود  
 یا وقت آفتاب بنهیران بود بنهیران که آفتاب کجی فرود و در بهر بان محراب بنا کنند که درین دو فضل آفتابین برابر کعبه فرود میرد اما اگر وقت  
 دیگر آنست باید که مسجد جامع روند بنهیران که آفتاب کجی فرود و دیگر بر بان محراب بنا کنند که در یک شیب می تفاوت نبود که اینجا بود

که هم از ائمه اربعه ای باشد اما اگر کسی می خرد یا بخرد می کند محراب همان جای که بنا کند که بوده است که محراب باشد اصحاب بنا کردند  
 ایشان بر صواب بود بر قول علماء مارج قبله میان دو محراب است یکی محراب تابستان یکی محراب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه بود  
 زمستان بر طرف راست کعبه زمین ده میان هر یکی که روی را بود اما او تیران بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ  
 کرد تا روی به قبله راست ای کعبه نام عرصه است اتمام بنا و بقول شافعی رحمه الله نام کرد بر قول علماء مارج عرصه است نه نام بنا محمد  
 حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بر تیران برآورد و بقول امام شافعی رحمه الله تا اینجا خیمه نرسد تا غار رواند و بقول علماء  
 مارج روا بود که بر این بر خلیل الله علیه السلام بنا کرد و جبر اهل علیه السلام از پنج کوه شکلی آورد با سه عیال میداد و بی بی را هم علیه السلام  
 میداد تا خانه کعبه بنا کردند و اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بر تیران برآورد تا آن شکلی را بجا می نمود و زندمار روی بجهت باید آوردن طایفه  
 است که از غزواتی بنا و کعبه است افغانی را روی بجهت آوردن در غزوات و اگر روی بجهت آورد و نیت عظیم کرد از آن محمد حسن رحمه الله  
 است که روا بود اما ظاهر بر روایت است که رواند و اگر افغانی روی بجهت آورد و نیت مقام بر این کرد و رواند اما ظاهر بر روایت رواند  
 خواجہ امام ابو بکر عباسی هم گفته است که اگر این کسی بسفر قبله برفته مقام بر این علیه السلام ایدیه است رواند و اگر نکرده است رواند  
 دو مسله معلوم شد و مدار که اعتبار است اگر افغانی روی بجهت کعبه آورد و نیت بیت المقدس کند رواند و اگر کسی که محراب معین بود روی بجهت  
 آورد و نیت کعبه شد طاعت یا حسن یا از ابو حنیفه رحمه الله می کند که مسجد است چون روی بجهت آورد و نیت کعبه است بر این  
 جرحانی رحمه الله گفته است بجهت که روی بجهت آوردن در غزوات نیت کعبه نیز در غزوات نیت کعبه نیز در غزوات نیت کعبه نیز در غزوات نیت کعبه نیز در غزوات  
 روایت کرده است که این خلاف در میان علماء طاعت چون روی بجهت آورد و نیت کعبه است در نماز بهمانند و غزوات تحریری رواند و یا  
 اتمام علی استیجانی رحمه الله گفته است که رواند و اگر برای آنکه اگر در بدو نیت و اگر شرب بود سوال کند و اگر نشان دهد و اگر کسی خود است  
 بر معلوم شود که محراب کی است میداد امام ابو حنیفه رحمه الله گفته است که رواند و اگر برای آنکه اگر شرب بود سوال کند تقوی که ایسا  
 دینش در اینجا معلوم شود اگر دست برد احتمال ندارد که اگر دیوار چتری بود و بر دستش خند می خورد شود دیوار کزنده باشد  
 بر دستش تحریری نماید محراب محیط بود دست برد معلوم شود مسجدی بود یا بی قیاس بر کجا دست نه چنین دانند که محراب است پس تحریری  
 گذارد و رواند که در صله الفاج و خواجہ امام ابو الفضل که مانی در شرح قدوری از محمد رحمه الله روایت که اگر کسی در مکعبه تحریری نماز  
 گذارد و رواند و شطرانکه در آن محله غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایت نیست که در مکعبه به تحریری  
 نبود حاضر اثر روی معین قبله آوردن فرضیه بود اگر در صحای قبله پوشیده است و دلیل اصلی تحریری نماز گذارد و رواند اما اگر کسی از آن  
 دیار بود اگر سوال نکرده به تحریری گذارد رواند و اگر به تحریری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آید که روی به انظار از دباتی نماز تمام  
 کند چنین گفته است که قبله شش است یکی بیت المعمور که قبله زمستان است و دیگر بیت المقدس قبله بهار است و دیگر عرش که قبله  
 طالعان عرش است دیگر کربلای که قبله بهار است و دیگر کعبه که محرابی است و دیگر قبله بهار است که گفته اند اگر چه  
 تحریری نماز شروع کرد دیگر گفت گذارد و باز تحریرش گشت روی بطرف دیگر آورد دیگر گفت دیگر گذارد و باز تحریرش گشت اگر این چهار

تا نزد ایچکار طرف نکند و رود و بقول علماء امارح بقول ساضی رحمه الله سب طرف رو بود و سوی بر آمدن اقبال رو انوار و انوار  
 چهارم از طرف اطلال و قیام بعضی گفته اند که رو انوار ظاهر رو است یعنی است که رو بود و دیگر جماعتی بی تحریری نماز کند و در میان نماز است  
 پدید آید امام روی بگردانید و سوی قبله گوید و امام اگر پیش شد و مقتدیان پیشین بدید که امام پیش مقتدیان نرود و اگر برود نماز عمره تیار شود  
 که کار دیگران کرده است مقتدیان باید که در قضای امام آیند و آنها که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام آیند و نماز  
 بطرف دست چپ امام اند و در ویند و باقی نماز تمام کنند و اگر یحییان رکنی گفته اند امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان بپناه شود و اگر  
 در کم رکن در قضای امام آیند نماز همه رو بود و اگر مقتدر رکنی یحییان تاخیر کردند و لیکن گفته اند نماز شان تمام شود و بقول  
 ابو یوسف رحمه الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله تواند شد که در قضای امام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته  
 اند و اگر جماعتی بی تحریری نماز کند و در تمام سلام و ادایگاه اصابت پدید آید و در قضای وی لا محقق است و مسبوک مسبوکی بپاید که روی  
 به قبله آرد و باقی نماز تمام کند لا محقق را نماز تمام شد از برای آنکه لا محقق حکما در قضای امام است و بر یحییان می باید که در آن که نماز  
 گذارده است اگر روی کرد و نماز تمام را خلاف کرده باشد و اگر یحییان گفته اند و روی بغیر قبله برد و انبوه و جماعتی از برای نماز گذارنده  
 چون نماز تمام گذارند و در دستهای او آورند و بر کسی رو بطرفی آورده بودند همه را نماز برد و بود و دیگر دو کس یک کس که امام را بر سر  
 خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گفته او نماز گذارد و اگر اصابت و یحییان جلای پدید  
 آید که وی گذارده است یا غلبه کانشان بود که قبله انجی است نمازش رو بود و اگر اصابت جائی دید که پدید آید یا غلبه آن بود که اصابت  
 جائی دیگر است نمازش رو انبوه و اگر قبله پوشیده است نماز شروع کرد و بعضی گفته اند که بهتر در دست نیاید یا غلبه بر رویه  
 نیست که در دست آید و اگر در نماز اصابت یحییان پدید آید و نمازش رو بود و اگر در میان نماز اصابت جائی دید که پدید آید و بقول  
 ابو حنیفه و محمد رحمه الله نمازش تمام شود و یحییان که تمیم در نماز پدید آید یا مسح موزه را مدت مسح بر قبله نمازش تمام شود و این تفسیر  
 حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله روی قبله آورد و باقی نماز تمام کند رو بود و اگر بخیری می کرد نماز میگذارد و در میان  
 بی آنکه ترش کشی بر روی بگردانید و دیگر کوت معلوم شد که قبله اصابت یحییان پدید آید که بخیر گفته است بقول ابو یوسف رحمه الله  
 رو بود و از برای آنکه در نماز تحریر اصابت یحییان پدید آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نمازش تمام شود و از برای آنکه تحریر کرد  
 شریعت حکم کرد و انظر و بعد چون بی تحریری روی برگرداندیم چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این شده است که در خطا  
 صواب آید هم خطا بود و مسلمانی و ظن وی نیست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نمازش پیش از وقت  
 است هم چنان نماز میگذارد و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاک است و روی بغیر قبله است و یا طهارت است یا نماز در وقت است  
 نماز رو انبوه و بی بصیفت نماز نذر آمده است عبادت بصیفت او اگر کرده نشود و این شده در صلوة شرح  
 طحیوی است و در کتاب تحریری اما بعضی گفته اند که رو بود و چنانکه بر جامه امام رنگ بیند چنین بیند است  
 که اگر نجاست است یا چنین بیند است که آنچه امام خواند خطا است و نماز تار و است





[illegible]



اثبات که الا الله است بر کسی دلیل میکند که محمد با ابوحنیفه رحمه الله است که با ستم چنانچه نماز نذر آمده شود و اگر اللهم اغفر لی  
 گفت بریت تکبیر اول با جاع در آمده نشود و اگر اللهم گفت و قطع کرد و نماز نذر آمده شود یا این اختلاف است میان کوفیان و بعضی  
 بصیران میگوید که در نماز نشود که هم اللهم در معنی است ملاکمه نفی است بگوئی در آمده نشود بصیران میگویند که در نماز نذر آمده نشود که  
 هم اللهم در معنی است تا اگر کسی نیت کرد اول گوید یا الله قول ابوحنیفه یعنی الله نذر نماز نذر آمده شود و اگر نذر نکرده باشد یا کسی در نماز نذر  
 یا فی قول ابو یوسف محمد رحمه الله در آمده نشود در جامع الصغیر علی خواجہ امام حسام الدین شمس ابو بکر حصاص و مصلوۃ خواجہ منہاج الدین  
 کبیر رحمه الله و آیتیه میکند یا قدرت بری اگر کسی گوید در نماز نذر آمده نشود و الله اعلم بالصواب باب یازدهم در بیان قریبیه  
 است بقرینه و اخبار و جمیع است بر خلاف مکرر که ایشان میگویند که بنا بر افعال است نه بر احوال هم بایستد و هم بخیار آیتیه  
 است قوله تعالی فادعوا یتقین القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث است قال ابی  
 صلی الله علیه وسلم لا صلوة الا بقول القرآن قول فقی رحمه الله خواندن فاتحه در نماز قریبیه است چه قولی است قال ابی بنی علیہ السلام  
 لا صلوة الا بقراءة الكتاب علامه امام جعفر رحمه الله گفته اند که مقتضی نیست که در ای فاتحه چیزی دیگر خواندن قریبیه بخاری چون چیزی دیگر خواندن  
 نمیداردی فاتحه خواندن نیز قریبیه بود و بقول مالک رحمه الله سورت فاتحه ختم کردن قریبیه است علامه امام جعفر رحمه الله گفته است که بسیار کسی  
 که فاتحه درست بلند و سورت درست بلند یا سورت درست بلند و فاتحه درست ندانند یا میگویند فاتحه با سورت و اگر کسی در چیزی  
 خواند که صفت نماز بود نمازش تباه شود خواندن فاتحه در نماز بحديث واحد است مانع من ان عمل کنیم قوله تعالی فادعوا یتقین القرآن  
 آنچه گفتیم فرض نیست اینست و لیکن استخیر را آنچه بر چند که خواند شهادت دلیل می آید که روایت میکند ابو هریره سلمی رحمه الله که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 در نماز باده اقرار می نمود و در آیه سورت بقی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز باده سورت فاتحه و الحمد  
 چندانی بخواند که من در آن ذکر کنم و دیگر روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز باده اولم انکره منزل و تبارک  
 الهی بیده الله خواندی بخمین تقدیر سورت و آیتیه میکند اینها خواندی و در هیچ رکعی در ای و فاتحه و سورت خواندی  
 و از بابیان نماز نکردی و دیگر روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز باده و سورت قل اعلى رضی الله  
 الانسان والمرسلات و اذا السماء انشقت و الساعات البروج خواندی و بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه در نماز نذر  
 قرأت حم نیست چه قولی است قال ابی بنی علیہ السلام مصلوۃ النهار عجا را اعم از این نمر خواندن است نه تا  
 خواندن از برای آنکه در آیت او نماز نذر در قرأت بلند خواندن مشرب بود و کافر بچکان بیاندی و بر در مسجد  
 رسول علیه السلام حسرتی کردی که ایشان شوش شدی جبرائیل علیه السلام آمد و این آیتیه  
 آورد و لا تجسر بصلواتک و لا تحافت بها و اتبع من ذلک سبیل الله از ان نمر خواندن  
 مشرب شد و دلیل بر آنکه هم از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در  
 نماز آیتیه و سورت الجمع و اذا جاء النافقون بسیار خواندی و نماز آیتیه نماز نذر است







سید ابی کوهانه خواندن فرموده است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه باسم الله خواندن فرموده است و چه قول ابو جعفر رضی الله  
 عنه نیست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه خالص و نفسا و جربا و التماسا خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن  
 مستند است و ابو یوسف و محمد رحمه الله گفته است که قرآن مجید است خواننده را باید که چندین بخواند که عاجز آید تا روا بود و اگر  
 تازی نمیدانید سیاهی بخواند روا بود بشرط آنکه در معنی لغات نکند و اگر تازی میدانید بسیار سیاهی بخواند بقول ابو جعفر رحمه الله  
 علیه و ابود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله در و انبوا از برای آنکه ما مومنین بخواندن نظم و معنی تا از خواندن نظم عاجز نیاید معنی روا  
 اما ابو جعفر رحمه الله گفته است که ما مومنین بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه نظم خوانند هر دو کدام خواهد بود و ابود از برای آنکه  
 از قرآن معنی را اعتبار است و دلیل بر آنکه خواندند و جل میفرماید **قوله تعالی** و انما یقرب الی الله و قوله تعالی  
 ان یذلقی ربنا الاولین و قوله تعالی ان یذلقی الصغیر الیه اسم و موسی شکسته است که در زبور در مصحف بلطعرب بنویخته اند  
 غرض جل میفرماید که قرآن در هر مه است پس معلوم آنکه یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست در جامع الصغیر  
 اما جمیع اسمیه ابو بکر خضاص در صله قحطیه بهاج عصا که از ابو جعفر رحمه الله است که روایت میکند که از ان قول ابو جعفر  
 کرده است و گفت که با قدرت عربی بسیاری خواند و انبوا ظاهر روایت قول ابو جعفر رحمه الله نیست که روا بود و انبوا  
 بعضی نداند بسیاری بخواند و ابود با اتفاق پس اگر بسیاری از قرآن نبودی پس چه حال روا نبودی ثابت شد بعضی پنهان اند  
 قرآن که محال بود بسیاری از قرآن نبودی بعضی از قرآن بود و یک آنکه اصل دوم نامه سینه نبویه و یک سلیمان فارسی رضی الله عنه  
 فرستاده که مرا سوره فاتحه خیر است سلیمان فرموده که ما ترجمه کردیم و زبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه زبان ایشان  
 روایت ابو جعفر رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بسیاری روایت میکنند که آورده است که کشید  
 و شرح جامع الصغیر خیر از جمله اولی رحیم بخین آورده است آنچه حد از که است بیرون آرد فاتحه و درای دی سوره و اجماع  
 که در نماز با مدد در رکعت اولی قرآن در آن ترخواند و در رکعت دوم کوهانه نیز در آن نماز و دیگر بقول محمد رحمه الله بخین  
 که در نماز با مدد بقول ابو جعفر و ابو یوسف رحمه الله بر آن ترخواند آنچه است حسن زیاده ترجمه اند از ابو جعفر رحمه الله روایت  
 میکند که صد آیه خواند در نماز با مدد و روایت جامع الصغیر صد آیه خواند بر و آیه مسبو جهل آیه بعضی از مشایخ رحمه الله  
 گفته اند که مسجی و جمع کجا خیر و اما هم خویش خوان جمع رضاء و صد آیه بخواند و اگر کسی بگوید که صد آیه بخواند بخیر  
 امام زاهد رحمه الله گفته است که بسیار مستان بشهادت زود بود و روز کوهانه صد آیه بخواند و اگر کسی بگوید که صد آیه بخواند  
 و شصت آیه خواند اگر باستان بود و به کوهانه بود و روز نماز و در جهل آیه در نماز پیشین از جهل تاسی خواند و روز نماز شام فاتحه  
 خواند سوره و بعضی گفته اند که نه آیه بخواند در نماز حق از بیست تا پانزده خواند که کفم سحاب است و در فضیلت را آنچه خواند  
 روا بود اگر قرأت از که سه بخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود دیگر روایت بقول امام عظیم ابو جعفر رحمه الله علیه روا نبودی  
 بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبودی روایت نیست عالم مقیم شود و بدین معنی نازبانه شود و اگر از حجاب بخواند اگر کسی



میخواند بخلاف است و اگر بی حجت میخواند چنانکه از روی حفظ است و بقول ابو حنیفه رحمه الله و ابودو لیکن اگر ایستادن  
 سبب بود که در حال قیام چشم بجای سجده نشستن نیست و بی چشم بر آب سیدارد بدان سبب بود که در حال قیام چشم بجای  
 سجده نشستن نیست و بی چشم بر آب سیدارد بدان سبب که ایستادن بود که در نماز نیت خواند یا انجیل خواند یا تفسیر خواند و بی روزه  
 و لیکن تپا به نشو نماز قرآن خبری با و آید و خواند و نماز را بود اگر خبری از قرآن با و یا یکس که از نماز را تپا به نشو نماز شود بعضی  
 گفته اند اگر خبری خوانده است که معنی بی با معنی را قرآن است می آید و ابودو قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله و ابودو لیکن تپا به نشو نماز  
 اعتبار دارد و ابودو یوسف رحمه الله و مثل و نظیر را و لیکن تپا به نشو نماز را ابو حنیفه رحمه الله و ابودو قیاسی را داشت چه پارسی چه عربی و چه یونانی  
 اگر نماز قرآن را بر و آید بپوشاند و اگر ایستاد بود که سنت بود و آوردن بدعت **قال النبی صلی الله علیه و سلم** من قرأ القرآن  
 معکوناً ان فی النساء معکوناً و در آیتی مشکو شأ آمده است بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند باز که خواندن آن بود از  
 بایان سورت آغاز کند سورت بر آید ما بر قرآن که ایستاد در لغت کامل باشد بحدیث کشند اما در بار یا باز که خواندن آن  
 که در رکعت اول سورت فرود خواند و در رکعت دوم برترین خواند این جامی بود که بعد از آنکه اگر بفرموده شیخ چنین خواند که ایستاد بود  
 اگر بفرموده شیخ خواند که باوش اید این سورت بر تپا است باید که همین را تمام کند که در آن سورت کامل نباشد اکنون باید که ماند و سورتی  
 خواند که بدان کامل بود که مسسب که اگر فرود میخواند و لیکن سورت در میان ماند که سورت ششش آیه میشود که ایستاد بود بعضی گفته اند  
 بود اما اگر سورت کوتاه بود یعنی که از ششش آیه میشود که ایستاد بود اگر یک سورت در میان میماند و سورت دیگر میخواند که ایستاد بود یا بی  
 که سورت دراز است که در ششش آیه است یا زیاد از ششش آیه اتفاق که ایستاد بود اگر سورت کوتاه است یا دراز است یعنی که از  
 ششش آیه است خواند یا تمام را بعد از ششش آیه میگوید که ایستاد بود اما شیخ الاسلام بر این الدین رحمه الله گفته است که که ایستاد بود  
 نشاید که یکسورت در و خود سازد و پیوسته در آنجا خواند که یعنی در تفضیل نهاده پس سورت را بر سورت و یا نوع که ایستاد بود که  
 که بر سورتها دیگر کامل نبود که بر سورتها دیگر خواند تا خلق اینها تپا به کرده شود که خواند تا سورت خواند بر زبانش سورت دیگر  
 باید که همین را تمام کند اما اگر برین سورت کامل نبود باید که این سوره را ماند و سورت دیگر خواند که بر این سورت کامل بود  
 اگر در رکعت اول کوتاه خواند و در رکعت دوم دراز خواند اگر یک آیه است یا در که ایستاد بود اگر سه آیه است که ایستاد بود اگر  
 بیج اسم و ابل انکه حدیث العائشه که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابو حنیفه رحمه الله که وی یک  
 آیه قرآن را مجتهد میسازد از جمیع است که اینجا در آن عفو میسازد قول وی ایست که بی دو آیه عفو است بدل معنی که اندک است  
 قرآن خواندن تواند که خود را نگاه دارد و بر تپا کند و اصلیت ابو حنیفه رحمه الله رحمه الله را که هر کجا اذیل صحی بر رضوان الله  
 علیه باید برای خود ماند یا اذیل صحاب را بر رضوان الله علیه عمل کند و در او را خواند اما هر خواننده و حتی الله عمنه تسعود و تفرح  
 که در نماز یا در سورت نبی اسرئیل خواند و تپا به سورت تمام که در کوع نماز که در چون اینجا و آید است  
 عفو است و آیتها را باید که متخو کند بود اگر امام اگر قرائت عفو آید اگر ایستاد بر و نرفته باشد و اتفاق است که

مشایخ استفتاح و ادون دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید که نماز شام را با نیت خوانده چیزی دیگر یاد نیامده است مانع  
 در تقاضای وی گفت بود و از لزوم الارض زلزله و احوال و غیره عرض گرفت و نماز تمام کرد و نیت بیرون رفتن است از خانه  
 امام ان بود که در تبریک و کرم رود و خواجہ امام حسام رحمۃ اللہ علیہ را امامی بود که از بعد که نیت بیرون رفتن بود از قرآن  
 عاجز آمد که ویرا با استفتاح حاج امام آمده بود و در تبریک و کرم رفت بعد از نماز شفعه بوده است یعنی بیرون کرد و از  
 و امام را داد که نماز را با علم تمام کرد اگر امام از بعد که نیت بیرون رفت ویرا با استفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح  
 و امام گرفته خواجہ امام حسام شهید رحمۃ اللہ علیہ است که نماز نیمه نهار شد و استفتاح و ادون بی حاجت است  
 اما ظاهر روایت اینست که اگر امام حدایتی خوانده باشد چون از قرآنی خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح  
 و بعد امام گیرد و یا بگیرد و نماز را واد بود که در صلوة خواجہ امام اجل شمس رحمۃ اللہ آورده است که رسول علیه  
 السلام در نماز باد و سورت قد افلح چون با خبر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این  
 آیه را مانده و بمانی و دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ای بی بن کعب رضی اللہ عنہما  
 گفتند بی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتند چرا بر من ایسان نگیدی و یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من  
 چنین دانستم که این آیه منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شمارا اعلام کرده بودی  
 و در صلوة خواجہ امام بکر خواهر زاده رحمۃ اللہ آورده است که رسول عم در نماز با دعا سورت مبارک القدری خواند  
 چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیت را مانده  
 آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ای بی بن کعب رضی اللہ عنہما  
 گفتند بی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتند چرا بر من ایسان نگیدی چرا استفتاح ندادی گفت  
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من چنین گمان کردم که اگر این آیه منسوخ شده بودی و بر من شمارا اطلاع میداد  
 پس معلوم شد اگر چه سبب از قوت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز را واد بود اگر امام گیرد یا اگر  
 از برای آنکه حدیث مطلق است که ائمه مؤمنین علی رضی اللہ عنہم روایت میکنند قال النبی علیہ السلام انما استطاعت  
 الامام قاطعہ ای شطفتک فلقنہ فوق نبوء و در میان اندک و بسیار اگر امام بی انکار از قوت عاجز آید در جواب خاموشی کرد  
 مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد یا بگیرد واد بود که کس اصلاح نماز خود و میطلبد اگر مقتدی القدر و امام گرفت نماز نیمه نهار شد  
 اگر مقتدی القدر واد و امام گرفت اگر مقتدی ایضا و امام خود بپهارت بوده است نماز نیمه نهار شد و از برای آنکه شمس رضی اللہ عنہ در نماز شست  
 نیمه است پیش از آنکه آن نماز استفتاح داده باشد و امام بگیرد و پس نماز نیمه نهار شود و اگر مار رسیده  
 استفتاح داد امام بگیرد نماز را واد بود از برای آنکه استفتاح نایسیده نماز است که معلوم شد که نایسیده بپهارت بوده  
 است یا بجای شمس بوده است بعضی گفته اند که عامر بن عبد الرحمن نایسید عفو ظاهر روایت است که

که غنیمت در هر دو صورت نماز تبا و شود و در نماز سبقت از سبوت و یک نقل کردن نشاید آورده اند از رسول علیه السلام  
 که نبی روزگار صبی بر از رضوان الله علیه مطلق میگردد چون بدرجی و ابابکر صدیق رضی الله عنهما بود و قرآن نرم بخواند  
 از آنجا که شست بدرجی و ابابکر صدیق رضی الله عنهما سید وی در نماز بود و قرآن بلند خواند از آنجا که شست چون بدرجی و ابابکر  
 سید رضی الله عنهما وی در نماز از سبوت و سبوت نقل میگردد رسول علیه السلام چون نماز با تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه  
 در خوش در نماز بودی و قرآن را نرم بخواندی گفت علی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لک فی نماز را میبگویی رسول علیه السلام  
 گفت بچنانست قال البنی ارفع صلوک قلیلا و احکاه گفت یا عمر رضی الله عنه دو شش نماز بودی و قرآن را بلند خواندی گفت بل  
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و این را میبگویم قال البنی صلی الله علیه و سلم حضرت صلوک قلیلا و احکاه گفت و یا بلال  
 دو شش در نماز بودی و از سبوت نقل میگردد می گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم از بوستان نقل میگردد قال البنی  
 علیه السلام از تحت سوره فاتحه سبوت را که شروع کردی آن سبوت را تمام کن احکاه سبوت و یک و اگر بفرورت از سبوت نقل  
 کردن مقصدی استقام و او را که میزد تا که نماز را بدو و دلیل بر آنکه خواهم نام بدهم رحمه الله نماز با تمام و سبوت علی  
 تسبیح خواند و یا بر اینها مدخل رفت مقصدی استقام و او را که گفت باز دیگر واقع افتادش که از سبوت نقل کرد استقام و او را که گفت  
 چون نماز تمام کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم این نماز را که میزد که از این تمام نکرد میبگویم که قرآن خواندن در فضیلت است بخلاف  
 مستعمله نماز که از این اصل است قیام هر کوم و سجود و رکعت اصلی است یا ای اگر جای است که قرآن در فضیلت است رکعت اصلی است  
 و اگر جای است که قرآن خواندن در فضیلت است رکعت اصلی است اما که مسلمانی نماز را بدو و میگذارد بعد از آنکه قعد متغیر کرد یا در پیش که  
 در یک گفت قرآن بخواند و یا نمازش از فضیلت باطل شود و چون قعود باقی نماز پیش معلوم شود که رکعت اصلی است باب و جواز و محرم در میان  
 احوال و حرف اجرت گفت در قرآن خواندن که قرآن خواند باید که در احوال و حرف اجرت و قوف بجای آورد تا بنا بر این است عمل کرده شد  
 قوله تعالی و رتل القرآن ترتیلا و از این آیه میگویند علی رضی الله عنه است که در احوال و حرف اجرت و قوف است ابو حنیفه و محمد  
 از غیر این معنی را احتساب دارند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر از شافعی رحمه الله و ابی حنیفه است هر که در نماز خطا خواند نمازش  
 تیار شود اگر سبوت خطا خواند نمازش تیار شود بقول علماء اجماعهم بعد فاتحه سبوت هر کلام که خطا خواند نمازش تیار شود بعضی منشیان  
 رحمه الله گفته اند هر کسی که بعد از نوبت خطا بود اگر این سخن را صادر کرد و تبا و نشود بعضی از منشیان قریب بخبر را اعتبار دارند  
 تا اگر بخیر حرفی گوید بر تبا و نشود حرفی دیگر رفت و لیکن این همان خبری بود که آن حرف کوی منجاست گفتن و لیکن تفاوت نیست که نماز  
 روا بود و بعضی منشیان قریب منجاست گفته اند هر کس که خطا را در نماز ساختند الله بهما و الله و العین من منجاست  
 و احاد و الباء و الیاء و الف و المیم من منجاست و احاد و التاء و الطاء و الدال و الالف و النون من منجاست و احاد و الدال و التاء  
 و الالف و المیم من منجاست و احاد و الخ و الغین من منجاست و احاد و الراء و اللام و النون من منجاست و احاد و الراء  
 و السید و الف من منجاست و احاد و الراء و الالف و الیاء من منجاست و احاد و الف و الکاف من منجاست و احاد و الباء و حنیفه و محمد

رحمه الله ان قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل ان نقطه در قرآن یا نه شده است اگر این  
 فرضا فاکتر و ما غسل در ان لقاح خوانند بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله و ابو یوسف و محمد رحمه الله  
 نماز تها شود اگر در نماز عطار و چند نیست که در نمازش فاخته از قرآن نیابت ندارد وانی خواجه امام زاهد فرموده که گفته است از قرآن  
 نیابت ندارد و چنانچه در نماز فاخته خواندن بی نیابت و عابد نیست انکه در نماز نیست یا در نماز نیست و در نماز نیابت ندارد وانی  
 نیز میان ابو شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است باید که در نماز و در ویت است همچنانکه خطیب در منبر آمده تا خطبه کند  
 و بر عطا آمد و گفت الحمد لله در وقت بسمل کردن حیوان عطسه و گفت الحمد لله از جمله گفتن از خطبه این از تسبیح و گفتن چنان نیابت  
 دارد وانی ابو حنیفه رحمه الله را در ویت است و اینجا نیز باید که در ویت بود مسلمانانی حرف را درست نیست و گفت  
 چنانکه هر کی الحمد لله الحمد لله میگوید یا سندی میگوید باید که در ویت یا سندی و احمد و محمد رحمه الله میگویند اگر اینها درست  
 میگویند باید شش تا از اینها گویند اما اگر سه بار و یک سال بگوید خواجه امام زاهد فرموده که گفته است که کسی نگاه کند که در آن آیه این  
 حرف نبود و یا تعدیل کند تا از نماز را میخواند شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کند یا سوت  
 در ان این حرف نبود و یا تعدیل کند تا از نماز را همان خوانده شود اگر کسی نیاید که در ان این حرف نبود اکنون ضرورت شد بقدر  
 حاجت خواندن روا بود اگر مقتضای بود یا امام بگوید هیچ دیگر خوانده خاموش باشد نگاه که امام سلام بد یا امام سلام گوید که  
 که است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از ان چیزی بخواند چنانکه سبحانک اللهم بحمدک و تسبیحاً کرم و سجوداً و قنوت و زیارت  
 تشبیه و نامگذاریها که بی نیابت نماز را می آید که چیزی خواند نماز تها شود و سبحانک اللهم بیست اگر صد گوید نمازش تها شود و تبارک  
 المسک را بیک گوید نماز تها شود و فاخته شیخ الاسلام بران الدین و خواجه امام زاهد و شیخ الاسلام رحمه الله بیست که نماز تها شود  
 اعوذ بالله العوذ ال است اگر دان گوید روا بود من الشیطان لطاف است اگر تبارک گوید نماز تها شود الحمد لله می باید گفت و الحمد لله میگوید  
 ظاهر روایت نماز تها شود خلیل بن احمد المنقری رحمه الله علیه گفته است که روا بود که وی قریب شریح را اعتبار دارد و ابابک  
 نستحین برین هر دو باشد بد اصل آمده است که آن تشبیه تبارک که دیدار بر قون نهند نماز تها با الصراط که این صراط سعیدین  
 باز گوید روا بود اگر طار را تا خواند ظاهر روایت نمازش تها شود با الصراط که بعضی از شایع گفته اند روا بود و الدین ذال است  
 اگر ذال گوید نمازش تها شود نعمت علیهم گوید و نمازش را ظاهر روایت تها شود خلیل بن احمد المنقری رحمه الله گفته است که روا بود  
 اما الظالمین را که ذال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلیمان رحمه الله گفته است روا بود خواجه مطح رحمه الله گفته است نماز تها شود  
 شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که قوی خواجه امام شهید و رکنی چانه است که روا بود خواجه امام علی زید دوی رحمه الله گفته است روا بود  
 ابو حنیفه و محمد رحمه الله و قرآن را یعنی اعتبار داشته تا اگر کسی در نماز قرآن را با و میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تفاوت  
 کند این است و این و این اجزا عمل است و این تشبیه را در ظاهر روایت نماز روا بود اما بعضی گفته اند که این نیست که در اشک  
 نظیر در قرآن است قوله تعالی و الا من السب الحرام قل اعوذ ال است اگر ذال گوید نمازش روا بود برین که در قتل اعوذ

برب الناس اگر کسی سینه را صاف و کوبید نازتیه شود یعنی صاف و راست گردد و اگر این صاف را سینه خوانند نازتیه شود و من الخبت  
 و الناس میخوانند قل اعوذ برب الفلق برب العلق خوانند نازش تیه شود و من الخبت الفاتات را الفاتات خوانند ادا را  
 تا خوانند یا سینه را صاف و کوبید بر صورت تیه تیه شود و بر کجاست خوانند نازتیه شود و در قیل موافق صاف را را ناگوید یا  
 صاف را سینه کوبید بر ذاتی که در قیل الفات است یکی را ناگوید نازش تیه شود و نیت را که نایبیت اگر با دل خوانند  
 یا سینه سیصل صاف و کوبید یا صاف را سینه خوانند یا ذال ثب دال خوانند یا خطیب تا خوانند یا سینه من صدر را صاف و  
 و درین همه صورتها نازتیه شود و اگر ارجا را ذال را دال خوانند یا صاف و نصر الذر سینه کوبید یا بدخلون را بخلون کوبید  
 و درین همه صورتها نازتیه شود و اگر سحر این عین را اگر خا کوبید یا اختلاف المشایخ است توایا را اگر طابک کوبید نازتیه شود  
 کان بکبریت نوع است کاف البرست و کاف کوزه کاف کاف پوره و شب نیک کوبید و نوزم نیک کوبید میان کوبید اگر بکف یا با  
 اگر دارد ناز و انبوه دال بخوفه خطر کفر بود سبحان فی العظیم اگر سینه را صاف و کوبید یا خطیب یا خطیب را ذال کوبید یا نازتیه  
 شود اگر سبحان فی العظیم نمیشود که گفتن سبحان فی الکریم یا سبحان فی الاعلی کوبید و ابو موسی السدس رحمه الله این را یاد کند  
 اختلاف مشایخ است و اگر کعبه کوبید ناز و ابو و اگر کعبه کوبید نازتیه شود التحات الفات اگر این را طابک کوبید یا دال نازتیه شود  
 اگر صاف و الصلوات بر سینه کوبید یا اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نازتیه شود اگر صاف و اللهم صل بر سینه اند اگر  
 بعده اولی بود نازتیه شود و اگر قعه بود از ناز پیرون آورد اگر سینه اللهم انما نستعینک را صاف و خوانند نازتیه شود اگر عزیز  
 نستعینک را صاف و خوانند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایت آنست که نازتیه شود و نیت تیه است اگر سینه خوانند یا ان تشدید  
 که بر یا یک نعت است ترک کند یا آن تشدید را بر نون نهد یا صاف و لک یصلی بر سینه خوانند یا سینه و سجد را صاف و خوانند یا  
 سینه یعنی را صاف و خوانند درین همه صورتها نازتیه شود یا لک یصلی ملک کوبید ناز و ابو که از عرب بسیار جای آمده که کاف  
 قاف صرف کنند قطع کلمه بقول قره و مفسد نازتیه و بقول فقها مفسد نازتیه که قره اسم قند را با خواجها نام قره زاهد رحمه الله  
 درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفته اند که قطع کلمه مفسد نازتیه است خواجها نام زاهد فرم گفته است که اگر کسی همه قره حرف قره  
 و کلمه کوبید در میان ناز و خوانند ناز و ابو بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی بخیر و نازتیه شود و جانی محمد  
 میخوانند ال گفت قطع افتاد یا التجات میخوانند ال گفت و قطع افتاد از بیار معنی بخیر و نازتیه شود اگر قیل گفت قطع افتاد  
 قیل کلمه نام است نازتیه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجها نام اصل شخصی رحمة الله گفته است که باز از سر آغاز کند  
 خواجها نام منباج الدین گفته است که باقی تمام کند و وقف تلجایا بقول قره و مفسد نازتیه و بقول فقها مفسد نازتیه  
 در مکان اولی کاک یا نیم الدین عمر نسفی رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد که الامن تولی و کفر گفت و وقف کرده کاک  
 ادب کاک رحمه الله گفت که نازتیه شود نیم الدین عمر نسفی رحمه الله گفت که نازتیه شود یا جانی شبنم الدین عمر نسفی  
 اگر این فتوی واقع شود فتوی بنزدیک تواند از نزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نولیم که تیه شود که قرآن خواند



و اگر دید بر وی نحو انداخته خبرش هر که در زبان و گوش و بلند خواندن او تیر بود یا نرم خواندن اگر چه با عتی باشد و استماع  
 کنند بلند خواندن او تیر بود و اگر استماع نکنند نرم خواندن او تیر بود تا نبره کار نشود تا حق خواندن قرآن دانست و چند می باید  
 خواندن تا چند قرآن گذارد بود بعضی گفته اند که با می یک نهم کند حق قرآن گذارد و خوف فیه ابواللیث رحمه الله گفته است که  
 در سالی دو نهم کند حق قرآن گذارد و شود اما ظاهر روایت نیست که شبانه روز دو نهم آینه از قرآن نحو انداختن قرآن گذارد  
 شود و اگر سه نهمی نشاید خواندن در هر سه عایتی شاید یا بی اگر سه نهم نرسیده بود نشاید اگر از آن مانع بود شاید که در هر سه  
 حیصه بی جامع نشاید و قرآن خواندن و اگر که سه حیصه را بخیر حصم نیست باید که قاضی خود و بهای ارضان کند که هرگاه که خصم وی  
 بدید از من بهار از عهد پیر و آن آیم نگاه در وی قرآن خواند و صدوق سیاره دان و وقف عالم را نشاید که بخانه انداخته  
 و یکی ندید و اگر در سجده سه بود اگر عمارت پذیر بود یا یک عمارت کند و اگر عمارت پذیر بود او تیر آن بود که او را در خرقه یا یک سجده  
 در خاکی دفن کنند چنانکه مومنان را تیریم صحت شاید که گفتن بیانی اگر نمی بود که فریضه بوی نماند گذاردن شاید که فریضه نتواند گذاردن  
 نشاید که گفتن در خانه که مصحح بود در آن خانه نشاید گفتن اما اگر خانه همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که از سر سر او نبرد و تا نبره کار  
 نشود و اگر گفته قرآن بخواند همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که از سر سر او نبرد و تا نبره کار نشود و اگر گفته قرآن بخواند شاید بیانی  
 و اگر تن جامه وی پاک بود شاید قدرهای را کرد کند و اگر گفته خواند او تیر بود اگر در روان قرآن خواندن شاید بیانی بعضی  
 اصحاب بضر گفته اند شاید بعضی گفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند نرم بلند و نرم شاید خواندن شیخ الاسلام  
 بر آن الدین رحمه الله گفته است که از اصحاب سواد نیست بیک و او تیر خواندن و دیگر او تیر خواندن پس خواندن او تیر بود و لیکن نرم خواندن  
 او تیر بود و لیکن نرم خواندن بلند شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در غارهاست نرم خواند و اگر در صحرای بود  
 بلند خواند باکی نبود خیر طهارت را و در شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است یکی قرآن خواندن طهارت را و بود و لیکن  
 طهارت او تیر بود و مسجد اندر اید طهارت شاید اما طهارت اولی بود و اگر انساغت طهارت نبود ساختن او تیر آن بود که با می  
 تیر کند از برای آنکه مسجد است که مستحبه بود طهارت در مسجد آمدن جواب سلام گفتن طهارت را و بود اما با طهارت  
 او تیر بود مستحب گفتن طهارت را و بود و بیانی اگر نزمان طهارت بنو خضن طهارت شاید اما با طهارت او تیر بود اگر طهارت نتوان  
 ساختن تیر کند او تیر از آن بود که تیر کند مسلم بر قرآن خواندن بر مودونی کردن اگر چه حرام بود و بقول علماء ما  
 و شافعی رحمه الله گفته است حرام نبود بر کفایت و ادب کسب موضن اگر چه در حال بود اتفاق اما اگر چیزی است که نفیست تعلو در دنیا که  
 آن حق مطهری دانند آن بر بنیاد آن که حرام بود با ب غیر و هم در بیان کوع و سجود کردن کوع و سجود فریضه است بقدر قرار ما بر قول  
 ابن ابی بکر فرات تسبیح بر قول ابن ابی بکر تسبیح گفتن در کوع و سجود و فریضه از آن بعد از تسبیح گفتن فریضه است و سجده فریضه است  
 و بقول شافعی رحمه الله در سجده رکعتی دو است یعنی و پیشانی تا اگر ازین دیکی یا اختیار بلند بقول شافعی رحمه الله نماز را بر او بود  
 و بقول علماء ما رحمه الله رکعتی مسجد پیشانی نهادن و پیشانی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی نهند یعنی نهادن بر روایت است







از فرضیه نیابت دارد قعده اخیر را چون ععبده رسول برسانید فرض موجود شد بعد از آن طلوع بود و لیکن در حقیقت بود  
 تا که همین فرضیه را کسی بوی قتلاد او بود پس معلوم شد که قعده و اخیر مقدار است **مسئله** باز گشتن اقرار تشریف قعده را  
 بر گیر دانی این مسئله چهار وجه است یک وجه است که قعده معتبر نیست یا حتی تمام خواند و در جواب شد چون بدار شد باز آغاز کرد پیش از آنکه  
 بقدر تشریف رسیدی سلام او با اتفاق این قعده بر تداوم قعده نشود تا زارش را بود که نخستین فرضیه یافتیم در خواندن و حبس یافتیم  
 و خواندن باز دیگر طلوع شود و قطع فرضیه را واجب را بر بندد اما اگر مقدار ععبده و رسول نیست ولیکن هیچ نخواهد و در جواب  
 چون بدار شد سلام او بقول علماء ما رجیم الله را بود و بقول شافعی رحمه الله را بود و چه سیدم آنست که التحیات آغاز کرد  
 پیش از آنکه بقدر تشریف رسیدی در جواب شد چون بدار شد التحیات از سر آغاز کرد پیش از آنکه بقدر تشریف رسیدی سلام داد و خوا  
 امام را بدین طرح رحمه الله میگوید که هر دو را جمع میکنم اگر بقدر تشریف رسید و او بود اگر نرسد و او نبود اگر از سر آغاز کرد و خوا امام را بدین  
 رحمه الله صلوة خواهر امام اهل حرم رحمه الله درس میکرد روایت میکرد که قعده بزرگتر از نظر روایت برگرد و خواهر امام را بدین  
 بکثیر بخاری رحمه الله است که در نواد از محمد رحمه الله روایت یافتیم که قعده بزرگتر تا اگر تمام نکرده سلام دهد تا زارش تباها شود و  
 معتقدی را افتد جواب روایت نواد کویم که قعده بزرگتر که مسلمانان گسب باشند و امام قنارت در از تر خواندن بی خواب رود  
 بدار شود از سر آغاز کند پس کویم که قعده بزرگتر تا اگر تمام نکرده سلام دهد و او بود اگر امام مقدار ععبده و رسول نیست و  
 خواب شبی هیچ نخواهد امام سلام داد و بی امام سلام داد و بقول علماء ما رجیم الله را بود و بقول شافعی رحمه الله را بود  
 اگر امام سلام داد و بی از سلام امام بدار شد یا نیستی که امام سلام داد و بی نداد و بی اسلام امام از نماز بر نوبت نیاید از برای  
 آنکه واجب از واجبات نماز بر ولست وی قنارت تشریف آغاز کرد و قعده بزرگتر یا نیستی که اسلام بر ثانی الدین رحمه الله صلوة  
 خواهر امام بزرگتر خواند و درس میکرد روایت کرد و بقول ابویوسف رحمه الله قعده بزرگتر و بقول محمد رحمه الله بزرگتر  
 باز گشتن سجده تلاوت قعده بر می گیر دانی واجب است باز گشتن اقرار تشریف تیر قعده را بر گیر دانی نیز واجب است اما ابو  
 یوسف رحمه الله گفته است که اگر باز گشتن سجده تلاوت کویم و قعده بزرگتر نماز سجده تمام کرده باشند و نماز سجده تمام کرد  
 شریعت نیست پس بضرورت کویم که قعده بزرگتر دیگر آنکه سجده مقدم است قعده موخر است هرگاه که از موخر مقدم باز کرد و  
 مقدم موخر را بر گیر دانی اینجا شک است نخستین یا خواندن مقارن است هرگاه که از موخر مقدم باز کرد و مقدم  
 موخر را بر گیر دانی اینجا شک است نخستین یا خواندن مقارن است که قعده بزرگتر دانی کویم که قعده بزرگتر دلیل  
 بر سلب طلاق مردی را زانی جاریست اگر پس برای ترابط طلاق شود و اگر دختر آورد و طلاق و اگر مرد آورد و اگر نخستین  
 بر آوردن پس بر طلاق شود با آوردن دختر و یک طلاق نشود از برای آنکه بناون حمل یا گشتن عدت مقارن است و کویم که  
 طلاق دیگر و قعده نشود اینجا نیز خواندن نخستین مقارن کویم که قعده بزرگتر و اگر فریضه نماز را بر یکی آورد و محلیست که نخستین  
 یا دختر جواب قعده نیست که نخستین بر آورده است یا پیش از یک طلاق واقع نشود و باید جواب بدان کویم که نخستین آورده است

تا و طلاق واقع شود که باب فاش است و باب احتیاطا اگر سر فرزند آورد چنانکه یک یا دو مرد اکنون بر سه طلاق واقع شود و لیکن  
 با و در آن فرزند سیوم عدتش کند و اگر کسی نخواهد در حال روا بود و لیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود و بیرون آمدن از  
 نماز بفضل نماز گذارنده بقول ابو حنیفه فرقیست و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک فرقیست چنانکه است که اگر روز نماز  
 پدید می آید اتفاق نماز تبا می شود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام بدید  
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نوشتن آن چیز بعد از قدر تشهد صحیح نوشتن آن چیز بود که پیش از قدر تشهد نماز تبا می شود  
 بقول ابو یوسف رحم نوشتن آن چیز بعد از تشهد پیش از سلام صحیح نوشتن آن چیز بود که بعد از سلام نماز و احوال و دو  
 این دو چند مسأله بدید اگر نماز را بعد از میگذارد بعد از قرائت تشهد پیش از سلام قناب برآید و آنکه نماز حقیق نیست یا وتر  
 نیست بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز در سه صورت تبا می شود بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در سه صورت میگذارد یا نماز  
 عید میگذارد و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام نوال است ایستاده و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز تبا می شود و بقول  
 ابو یوسف و محمد و جهمی اندک در دو وجهی نماز آوین میگذارد بعد از قرائت تشهد پیش از سلام قنوت نوشتن و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه  
 عنه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک اگر نماز پیش از وقت مستحب نماز یک قناتی کند بعد از قرائت تشهد از سلام  
 وقت کرده نماز گذارنده بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک بعد از قرائت تشهد پیش از سلام قنات  
 یا ای قری شید یا عریان طریات بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک در دو وجهی نماز را بعد از قرائت تشهد  
 پیش از سلام صحیح بسم یا موزد تقدیر انگشت دریده بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک در دو وجهی نماز را بعد  
 قرائت تشهد پیش از سلام صحیح است و اختلاف قناتش بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک بعد از قرائت تشهد پیش از سلام  
 پیش از تشهد یا عورت کشا و شید یا عورت پوشیدن فرقیست شید یا عورت نجاست انداختن زیادت از درمی درین همه صورتهای که  
 گفتیم بقول ابو حنیفه رحم الله نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک در دو وجهی نماز را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام قنات  
 نوشتن بقول ابو حنیفه رحم الله نماز را روا بود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک در دو وجهی نماز را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام صحیح است  
 جرحت نیکو دیدان برده بر دست حیض آمده بود یا بیماری یا با نماز میگذارد و صحت یافت یا در صحیحی تجویز نماز میگذارد و صحت یا  
 یا در صحیحی تجویز نماز میگذارد و لاحق اقبلید یا درین همه صورتهای که گفتیم بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد  
 روا بود مردی نیت امامت زمان کرده است بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زن آمده و گفت که ای هملوی امامت است بقول ابو حنیفه  
 نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک اگر حاجتی در کشتی نماز میگذارد و حاجتی دیگر بیرون کشتی برایشان قطع کند بعد از  
 قرائت تشهد پیش از سلام کشتی روا آنست بقول ابو حنیفه رحم الله نهیها که بیرون کشتی افتد که نماز را ایشان تبا می شود و بقول ابو یوسف  
 و محمد و جهمی اندک در دو وجهی نماز را روا بود و بقول ابو حنیفه رحم الله بیرون آمدن از نماز گذارنده فرقیست و بقول ابو یوسف و محمد  
 فرقیست باب پانزدهم در بیان نماز تبا می باید نوشتن که در نوشتن قنات نیست و بعد از قنات نیست و اگر

بنص فاطمه بودی یا محمد بن عثمان بودی و فرض عین بودی چنانکه فریضه‌های دیگر که در صلوة خواجہ امام اجل خراسانی رحمه الله  
 روایت میکنند از خارج بن حدیقه رضی الله عنه در صلوة خواجہ بکر خوانده رحمه الله روایت میکنند ابو بصیر رضی الله عنه که رسول  
 علیه السلام از معراج آید این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان العبد تعالی زادکم صلوة الا وهی الا تروا و یا اهل القلآن  
 فان العبد تعالی و تریحیب التور و جعل و تمنا و بعد العشاء الى الصبح و از ابو حنیفه رضی الله عنه در تفسیر روایت است که روایت  
 نیست که حماد بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که در تفسیر است ابو یوسف بن ابی الدیلمی از ابو حنیفه رضی الله عنه  
 روایت میکنند که در ترواجب است اسد بن عمرو بن جریم الجعفی ان جامع ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که در ترواجب  
 عبد الله بن جریم رحمه الله میگوید یا هر سه قول علی میکنند از ان روی پوسته میکنند از ایم اگر فوت میشود قضا فرمایم گویم که فرضیه است  
 و از ان روی که واجب شدن و تریحیب فاطمه است و محمد بن عثمان رضی الله عنه اگر کسی فرض بفرماید و تریحیب فاطمه را فرموده گویم که واجب است  
 از ان روی که در وقت تریج فرضیه است و ترابا نگنانه و اقامت علی نیست و در هر سه رکعت قرآن بخواند فرضیه است و گویم که  
 سنت است اما نقل قول ابو حنیفه رضی الله عنه است که فرضیه است و بقول ابو یوسف و محمد بن جریم الله سنت است و ترابا بقول انک  
 رحمه الله سه رکعت گذارند بدو قعده و سلام و صلوة کستوانی از شافعی رحمه الله روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا ده  
 رکعت چنانکه بر کسی بیست و هفت و در بازده و سیزده و بقول علماء ما یزعم الله سه رکعت گذارند بدو قعده و یک سلام که روایت میکنند  
 عبد الله بن عمر رضی الله عنه و در مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت و ترگذارند و قعده یک سلام قرا  
 در و تر فضیلت را آنچه خواندند و ابو سبحان انکست که خواجہ امام احمد رحمه الله شجره در سن میگوید روایت میراث دانان در مومنان عایشه صدیقہ  
 رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول عم در رکعت اول سحر هم رنگ خواندی و در رکعت دوم اما از نماز در رکعت سیوم قبل یا  
 ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم ذاجار و در رکعت سیوم بیت خواندی  
 و در رکعت دوم اول اما از نماز و از از لالت الارض و الهیک خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و از اجامی است  
 خواندی و در رکعت سیوم قبل بول الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی بودی که در رکعت اول اما از نماز خواندی  
 و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل بول الله احد یا استجاب است و ترفیض را آنچه خواندند و ابو بر قول شافعی  
 رحمه الله اللهم المستغنیک و در ترواه و مضایق دره اخوانند بعد از ان هم در نماز با داخوانند و در قعده رکعت دوم که بخواند  
 علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علماء ما یزعم الله میگویند که در حرب علی و زکوان جماعتی از صحابه و ششبار شدند چنانکه علیه السلام  
 چهل بار با ویت ایشان خواندین و عار چون خلاصی یافتند پیشخوانند و بقول علماء ما یزعم الله هم در و تر خوانند بسم الله  
 نستغنیک خواند و یا اللهم یا ارحم الراحمین بن علی رضی الله عنه روایت آمده است که ما را جده ما اللهم یا ارحم الراحمین که باید که اللهم یا ارحم  
 امیر المؤمنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنه گفته اند که رسول علیه السلام ما اللهم یا ارحم الراحمین که باید که اللهم یا ارحم الراحمین  
 خواند و اگر کسی هر دو میخواند و یا خواند اللهم یا ارحم الراحمین خواند خواندن هم واجب است اللهم یا ارحم الراحمین سنت است و امام



فقیه است عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بخبر کدی اگر جماعت بر پای شد و جماعت بر مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون که از آن  
 جماعت بر مسجد بیرون اندوی بر مسجد بیرون اند در مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون که از آن جماعت بر مسجد بیرون اندرون  
 در مسجد بیرون اند در مسجد بیرون که از آن جماعت بر مسجد بیرون که از آن جماعت بر مسجد بیرون که از آن جماعت بر مسجد بیرون که از آن  
 مشغولش گرداند و اگر مسجد بیرون باشد جماعت بر مسجد بیرون که از آن جماعت بر مسجد بیرون که از آن جماعت بر مسجد بیرون که از آن  
 که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقامه کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا بقول شافعی بگذارد و بر قول علماء  
 رحمهم الله بگذارد تا آنگاه اقباب بر نیاید بعد از برآمدن اقباب چون که از از سنت نیابت دارد یا بقول ابو حنیفه و ابو یوسف  
 سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد در آید نمیداند که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم  
 که امام در رکعت آخر نیست سنت را تمام کند و آنچه فریضه در آید بگذارد و اگر سنت بر آید از اقباب که سنت اقصا نکرد  
 و اتفاق نیست نیابت دارد و اگر نماز باده و میگردد و دیگر رکعت از فریضه فوت میشود و اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز  
 باده و میگردد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر و اینست سنت بگذارد و فریضه اقامه کند اما فقیه جعفر و حمزه گفته است  
 که سنت گذارد و اگر امام را در نماز باده در قعده اندر یافت بقول امام محمد بن احمد سنت گذارد از برای آنکه تشریفی که رسول  
 السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز باده و بخبر آن فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم کتمی الفجر خیر من  
 الدیاء ما فیها چون تکبیر اول یافت کرده است باری سنت نماز باده فوت کند و ثواب است حاصل کند اما ابو حنیفه و حمزه گفته است  
 گفته اند که گفته اند که حکم حدیث رسول علیه السلام اذا تموا الصلوة فقلوا و انتم تمشون و لا تلووا و انتم تمشون علیکم بالسلکة و لا  
 ما در کتم فصلوا ما فاتکم فاقضوا پس حکم حدیث فریضه اقامه کند و چون اقباب بر آید سنت بر آید سنت بود یا بقول  
 خواجہ امام اجل شخصی حمزه بن احمد روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف صحبها الله نیابت  
 ندارد و این جایز بود که سنت را شروع کرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباها کرد و جماعت گذارد بعد از نماز  
 باده وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی بر حمزه بن احمد این سنت اقصا کند و بقول علماء ما رحمهم الله چون اقباب بر آید آنگاه قضا  
 کند و وجه قول شافعی حمزه بن احمد آنست که شروع کرد بر خود تباها کرد این بر وی قضا شد و چون قضا باده دیگر و اگر بعد از  
 نماز باده وقت مستحب باقی بود قضا گذارد و او و این نیز همان بود علماء ما رحمهم الله گفته اند قضا باده دیگر  
 را خداوند عزوجل بر وی فریضه گردانیده است و این بر نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود  
 میان این قضا و آن قضا پس چون اقباب بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المؤمنین  
 عمر رضی الله عنه نماز باده گذارد و طواف کعبه آورد و تحت بر وی واجب شد خواست تا تحت بیارد  
 رسول علیه السلام دیر منع کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون اقباب بر آید بگذارد و اگر  
 سنت و فریضه بر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده بایستد بر دو را قضا کند و اگر

و اگر جماعتی را پس سنت و هم فريضه فوت شده باشد باید که با کمال زکونیت و سفت گذارند و اقامت گویند و فريضه را بجماعت گذارند  
و فراتر بلند خوانند که در وادی سلطان رسول علیه السلام بخواب مانند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد همه پیدایشند  
طهارت ساختند رسول علیه السلام قنات بلند خواندن معلوم شد که بلند خواندن پس معلوم شد که چون سنت فريضه بر وقت نشد  
باشد باید که با کمال زکونیت و سفت گذارند و اقامت گویند فريضه بجماعت گذارند و قرآن بلند خوانند چون زوال در گذشت مسکات  
چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد بانی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد  
همچنانکه در رکعت نماز گذارد به پیش است انکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود و این سنت نماز باید و نیابت دارد این نیز همان بود  
خواجه امام اجل شمس رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان نیمه و آن مسکات نماز باید و از برای  
انکه چون صبح دمیده بود و یک نشاء گذاردن از سنت نماز باید و پس بضرورت گویم که از سنت نماز باید و نیابت دارد و اما  
اینجا تطوع گذاردن شتر نیست پس باید که سنت را نبیند تا نیابت دارد اگر نماز پیشین جماعت برپای شد جماعت که سنت را  
ماند فريضه را افتد کند چون فريضه گذارد اتفاق است که پیشترش رکعت سنت را گذارد و بخت دو گذارد و چهار رکعت تمام  
الصنیر و رحمه الله تحت چهار رکعت و انگاه دو بقول ابو یوسف تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعت بروایت مذهب بقول ابو  
یوسف تحت چهار رکعت و انگاه دو بقول محمد تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعت مشروح گفته اند اگر روز یا بستان بود روز یا  
در روز بخت چهار رکعت و انگاه دو اگر روز یا زمستان است روز یا کو تا به بخت دو گذارد و انگاه چهار رکعت مشروح  
گفته اند اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را بخواند گذارد و آن چهار رکعت نیز بخواند گذارد و بخت دو گذارد و انگاه  
چهار اگر مردی کابل بود که آن دو رکعت را خواند گذارد و آن چهار رکعت را بخواند گذارد بخت چهار گذارد و اگر بخت دو گذارد و وقت بخت  
رفت انگاه چهار رکعت از روز سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نبیند تا نیابت را قضایت نیست وقتی بکند که  
وقت می پیش از فريضه بود نیست سنت امر و زینت کند سنت بود یا نه ظاهر روایت است که سنت بود و در صلوة خواجه امام مکرر  
خواهر زاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای انکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیغمبر گذارد  
بعد از فريضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد از آن میکند در فایده این خلاف جای ظاهر بود و آن چهار رکعت سنت را  
پیش از فريضه میکند و شفع را شفع خبر دادندش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تا انکه اگر بعد از فريضه میکند  
از شفعه خبر دادندش اگر ببرد و سلام و بعد شفعه طلب کند اتفاق تواند که چهار رکعت تمام کند ظاهر روایت تواند که شفعه طلب کند  
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله عنده تا انچه جای بود که سنت را شتر کرده بود اما اگر سنت را شتر کرده و جماعت برپای شد  
و جامع الکبری ای محمد رحمه الله روایت است فشا یک پیچ نمازی را بر خود تپاه کند که فريضه را که تا شتر کرده بود و جماعت  
برپای شد بر اندازد و افتد کند تا بهر یک گذارد خواجه امام شمس رحمه الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استادن  
شمس الامیر جلوی از استاد خود ابو علی نسقی رحمه الله روایت میکند استاد دست تا به شتر عالم قال النبی صلی الله علیه





چهار کند از هم دو اولتر آن بود که تحت چهار کند از دو باز دو اولتر آن بود که در آن چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیه الکرسی  
سه بار در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد و در رکعت چهار رکعت نماز کند از دعای غرر و جل ثواب شب قدر در دو رکعت  
او ثبت کرد اند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی أربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر و در سنن ابی شیبہ  
نزدی فریفت آنچه خواند را ابو داود استخرج اینست که قلها خواند از برای آنکه خواجه امام فخر رحمة الله علیه کرده است  
که رسول علیه السلام در سنت نماز با دو قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل  
خوانده است و در رکعت نماز پیشین مسودین خوانده است و در رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو رکعت نماز  
در دو رکعت سنت نماز حقیقت چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است بر که در سنن ابی یوسف  
خوانده است یعنی غرر و جل میرا از در دو نماز از در دو قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است که در این حدیث آمده است  
در سنن ابی یوسف که در ابتدا اصحاب مختلف بوده اند یا آخر متفق شده اند بخاری و بیعت بود و الله اعلم باب سفید هم در بیان آنچه  
طهاره و نماز را تباہ کند از خنده و تهاق و اعمال دیگر چون گفتن سخن یا نندادن در صلوٰه سلسله چهار وجهی یکی وجه اینست که تم نماز  
تباہ شود و هم طهاره و همچون خنده و تهاق و احتلام و بیوشی و حدث عمد و یک وجه دیگر اینست که نه طهاره تباہ شود نه نماز و همچون خنده  
تسم و اسلام و فراموشی و عمل آنکه در وی کرد ایندن بر عم حدث مادام که در مسجد بود و اگر صحر بود مادام که در میان صف بود  
نه نماز تباہ شود نه طهاره و اگر پیش روی دو نماز مادام که از امام اندر نگذاشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز  
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباہ شود نماز فی یحیون خون بینی و فی یری اذن و حدث تا بکمان و یک وجه اینست  
که نماز تباہ شود و طهاره فی یحیون سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میکنند از اندام موقوف  
بجندید اگر چه بر آب بچندیدند سبب نماز و طهاره تباہ شود و اگر نخست امام خندید نماز متقدیان نماز و طهاره تباہ شود و  
متقدیان نماز تباہ شود اما طهاره تباہ نشود این همه جای بود پیش از تشدید خندیدن و اگر بعد از تشدید خندیدن پیش از اسلام  
اتفاق نماز تباہ نشود اما طهاره تباہ شود یا فی بر قول فخر رحمة الله علیه تباہ نشود و بر قول علامه و گفته رحمة الله علیه تباہ نشود و اگر امام  
بعد از تشدید پیش از اسلام بچندید متقدیان بعضی حتی اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه نماز مسبوقان تباہ نشود و بر قول ابو  
یوسف و محمد رحمهما الله تباہ نشود و لا تخافان تباہ شدن یا فی ابو سلیمان جرجانی رحمة الله علیه میگوید تباہ نشود بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله علیه  
خواجه امام حفص که بخاری رحمة الله علیه میگوید لا حقیقان اگر نماز بجای رسا شده که امام کرده است بچندید امام لا حقیقان از نماز بجز  
اگر امام سلام داد و متقدیان بچندید پیش از سلام خود طهاره ایشان تباہ شود یا فی بقول محمد بن فرج رحمهما الله طهاره تباہ نشود و بر  
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله علیه تباہ نشود این جای بود که بر متقدیان چیزی از اجزای باقی نبود اگر اجزای از اجزای باقی بود  
تبعه خندیدن با اتفاق طهاره تباہ نشود و این مسلم بنا بر آنست که متقدی اسلام خود در نماز بجز آن آید یا اسلام امام بر قول محمد بن  
رحمة الله علیه سلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله سلام خود اگر تباہ سید در نماز تبعه خندید یا فی رحمة الله علیه میگوید

که نماز طهاره بناه شود ابو بکر سید بنی و محمد بن عبد الله میگوید که نماز بناه شود طهارت فی که وی مخاطب نیست و اگر مسلمانی در نماز و در حقیقت سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و خنده کم از سخن گفتن نیست نماز بناه شود خواب شد متحقق خنده نماز بناه شود و احاطه بناه شود و اگر در نماز جنازه متحقق خنده نماز بناه شود و احاطه طهارت فی که نماز جنازه و دعاء است حقیقت نماز فی اگر مسلمانی سجده تلاوت می کند سر سجده بنهد و متحقق خنده طهاره بناه نشود و آن سجده بر انداخته میانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن اسماعیل بر انداخته نشود و بر قول امام محمد رحمته الله بر انداخته نشود و این بنا بر است که سجده بر نهاده آن سه تمام میشود و این سه شستن است و قول ابو حنیفه و ابو یوسف نهاده آن سه بر قول محمد رحمته الله بر است و اگر مسلمانی اندرون شستن یا یا نماز نیکو از در پشت مستور بر قول ابو یوسف رحمته الله و ابو یوسف بر قول محمد رحمته الله بر است و اگر اندرون روض بر پشت مستور نماز نشود و اگر در قفقه خنده بر قول ابو یوسف رحمته الله طهاره بناه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل طهاره بناه نشود و اگر بر سر آن روض بر پشت مستور نماز یا یا مسکون اتفاق را بود و اگر قفقه خنده نماز طهاره بناه شود و اگر بر سر آن روض نماز شروع کرد اندرون روض کرده و متحقق خنده بر قول ابو یوسف رحمته الله نماز بناه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل طهاره بناه نشود و اینها در حق تطوع بود و در حق فريضه سخن گفتن در نماز آنکه بغض و نفرت بغض و نفرت شافعی رحمته الله معصده نماز نیست و قول علما و امار محمد بن اسماعیل معصده نماز است و بر قول شافعی رحمته الله نیست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت را بر سر و سلام داد بغیر اموشی بار بار بود نام او و ابوالدین بود و گفت یا رسول الله بر خود کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که فی بر خود کوتاه کردم و فی بر شما کوتاه شد انگاه رسول علیه السلام از ابو بکر پرسید شما چه میگویند گفتند یحیی است که دو البیدین میگوید رسول علیه السلام بر خواست باقی نماز تمام کرد و سجده سهوا و در شأن بنی حتمه الله گفت سوال دو البیدین رضی الله عنه اندک بود و چون رسول علیه السلام بغض و نفرت سوال رسول علیه السلام اندک جواب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بغض و نفرت رسول علیه السلام باقی نماز تمام کرده پس معلوم شد که معصده نماز نیست علما و امار محمد بن اسماعیل گفتند که این اندک نبود و سه مجلس سخن بود و سوال دو البیدین جواب رسول علیه السلام سوال ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود و دلیل بر آنکه سخن گفتن در نماز حرام شد یکی از صحیح در نماز خطبه داری بود نام او و معا و یس بن ابی کم السملی رضی الله عنه گفت بر حاکم یک در نماز بعد از نماز رسول علیه السلام گوش می گرفت بدلف و یک شیه گفت بخیر و این نماز را باز کند و اگر در نماز گفتی و دیگر آنکه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرموده است بنید و جاعتی بر باشد بود و او گفته کرد و سلام گفت کسی جوابی باز نگفت چه بود صحیحی بر آنکه سلام را جواب گفتند بنابر آن بود که وی وقتی که بخیر فرمود بود و سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز نماند سخن گفتن حرام شده بود و چون نماز تمام کرد و در رسول علیه السلام گفت ای پسر مسعود خیر و این نماز را باز کند و اگر خدا استالی عز وجل حکمی از احکام شریعت تو کرد نهیده است و آن سخن گفتن است که در نماز حرام شده است قال البیضاوی علیه السلام من صلوا تها بذه الیصلح فیها شیء کلام الناس و التماسی التبییح و التلیل و تلاوت القرآن بلید و استقن که بیضاوی از در عباده سهو فرمود است و در تبیین مسائل پنج سهو فرمود است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز

که بضرورت بفرستوی مفسد ناز است سخن چند حرفی باید ناز تابه شود و قبول ابو خنیفه و محمد بن اسماعیل و در حرفی ناز تابه کند  
و قبول ابو یوسف سخن سه حرفی باید ناز تابه کند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة گفتو میکند از تسبیح نهاده و گفت این تسبیح  
و ان لا تلهیهم انما فهم ابو یوسف رحمه الله گفته است و این سخن است و در حرفی که مفسد ناز بودی رسول علیه السلام طعنی و توبه  
ابو یوسف سخن سه حرفی وقتی ناز تابه کند که در وی حرف نوازد و خبر حرف زواید نیست البتة اما ابو خنیفه و محمد بن اسماعیل  
گفته اند که آن فعل رسول علیه السلام در ناز نوزیدن ناز بود و اگر ناز است شود که در ناز بود و وقتی بوده باشد که سخن گفت  
در ناز صباح بوده باشد اما چون سخن گفتن در ناز حرام شد آن فعل منسوخ شد و دلیل بر آنکه خداوند عزوجل در حق انرا مقرر و بر  
میفرماید **قوله تعالی** ولا تقل لها ف عبد الله گفته است که اگر در حق انرا مقرر و بر میفرماید سخن کمتر از آن بودی خداوند عزوجل  
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن در حرف است مفید ناز بود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خبر ما بیت المال قیمت میکرد چنان  
علی رضی الله عنه انجا حاضر بود که خبر گرفت و در زمان نهاد رسول علیه السلام نکشت مبارک در دامن نهادن خود و از آن سخن  
آورد گفت که چنانچه میان من و پیروان آوردن انرا از وانش که هر یکی از وانش طایفه فاطمه رضی الله عنها از پس من آمده آن حال  
دید چون رسول علیه السلام بر حرمه اندر آمد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله ان برای یک فرزند من یک گوشه خوردن معاشه  
کردید رسول علیه السلام فرمود که خبر ما بیت المال است تو ندانستی کسی شناید خوردن که بر تو چیده شده باشد هنوز و نتوانست  
است و بر حرمه بود **قال النبی صلی الله علیه و سلم** کل لحم من الحرم فانه بارک و لی پس حدیث فرمود **قوله علیه السلام** که نذر  
من الحرم افضل من عبادة الثقلین معلوم شد که هیچ سخن در حرف است و در عرب سخن و در حرفی بسیار است قتل و کل و قتل و نماندن در بار  
کج و تلف و مانند آنها و در حرف است که کسی با دشنام پسند گویند تف بر تو باد پس معلوم شد که در حرفی است سلام الناس  
می شناید و قاطع ناپنجار خبر نیست که ناز تابه کند با اتفاق مؤذن گوید می علی الصلوة ناز کند از نذر گوید می علی الصلوة یا  
مؤذن گوید می علی الصلوة ناز کند از نذر گوید می علی الصلوة اتفاق ناز تابه شود اگر در ناز جواب با نماند نکشت در حصا یا بجم  
عمر رضی الله عنه گفته است که بقول ابو یوسف است قول ابو خنیفه و محمد بن اسماعیل چون بیت جواب با نماند میگوید اگر چه دست ناز  
تابه میشود اگر سگ ناز میکند اگر کتابی بنهاده و بچی نام مروی نشسته این آیه میخواند یا بچی خد الکتاب بقوة اگر بیت وی قرآن  
خواندن است نازش تابه نشود اگر بیت وی قرآن خواندن است نازش تابه نشود و اگر بیت وی الست که قوت کن این کتاب را  
زود که نازش تابه نشود با اتفاق یا بصیصی خبر میدهند در ناز گوید انا الله وانا الیه راجعون با اتفاق نازش تابه نشود از برای  
معنی که اظهار صیصیت است و ناز خود را بابت نیست چون خبر موضوع صلوة آمد پس اتفاق تابه شود اگر کسی در ناز عطسه زد  
و دیگری در ناز گفت که بگفت ناز تابه نشود با اتفاق اگر سلام بفرستوی داد یا بگفت ایام فشرقی گفت یا وانش که از فرست  
خبر می رسد یا است با اتفاق تو اندک بر آن زبانه که اگر حاجی سلام بفرستوی داد و بگفت یا وانش که از ناز بر من چیزی باقی است  
بقول ابو خنیفه و ابو یوسف و محمد بن اسماعیل ناز تابه نشود بقول محمد بن اسماعیل ناز تابه نشود که باقی ناز را تمام کند چه بارای نیست چنانکه در کتب و اقوال

بقول ابو یوسف نماز تباها نشود چنانکه نمیدانست ذکر نشود و نماز محض ذکر است پس نماز تباها نشود و قبول ابو حنیفه محمد بن محمد بن ابی نعیم  
نیت است بر چه بر او نیت اختیار است نمازش تباها نشود بر چه بر او نیت اختیار است نمازش تباها نشود چنانکه گوشت کبیر و غیره  
بلند تر میخاند تا آن کبر بر آنچه کند تا گوشت بر آن بر دایره سوی التماس بودی در نماز قنات بلند تر میخاند و نیز مانند تاسو  
اتس و دایکسی اورا و از وی از نیت جواب قنات بلند تر میخاند نمازش تباها نشود و اگر نیت اختیار است چنانکه  
کسی اورا دادی نیت آنکه من در نماز قنات بلند تر میخاند نماز تباها نشود که در روز اربعه المؤمنین علی رضی الله عنه تاسو بر او  
از صبح تا یک روز رسول علیه السلام آمدی وقتی که وی بیامدی رسول علیه السلام در نماز بودی در حجره یکری رسول  
علیه السلام از آنکه بلند تر میخواندی تا ویرا معلوم شود که رسول علیه السلام در نماز است بازگشتی و دیگر در مسجد جامع الکبر  
ان تکلمت به بلند میگوید از برای اعلام قوم پس معلوم کند که بر چه بر او اخبار است نماز تباها نشود بر چه او نیت و نیت نماز تباها  
شود و اگر کسی نماز عظمیه نزد دیگری در نماز گوید گفت این گوینده محمد را نماز تباها نشود دینی را جواب امام حسین علیه السلام شنیدیم  
در فتاوی خویش آورده است نماز تباها نشود از برای آنکه هر که عظمیه زند تا خود محمد بگوید بر دیگری حمد واجب نشود چون عاقلی حمد  
بمعنی باشد نشود و هر حکم یک لازم نشود این حمد لازم نشود و تباها بود جواب عظمیه نماز تباها نشود و این قیاس قول ابو  
یوسف و فتوی بر این قول است اما قاضی امام جعفر استریشی در مجلس خویش آورده است که قیاس ابو حنیفه محمد بر چه است نماز تباها نشود از برای  
آنکه عظمیه شایسته است بصحت یعنی قال النبی صلی الله علیه وسلم الزکام اما من الزکام ما است از بیماری خورده چنانکه کسی در نماز تباها  
ویرا شایسته است و در غفلان دوست تو غایب اندوی گفت الحمد لله بقول ابو حنیفه محمد رحمه الله نماز تباها نشود و این نیز همان حکم دارد  
خواجه امام زاهد فرج محمد اندک گفته است که این حمد گفتن جواب عظمیه می نمیشود و لیکن در میان آدمیان متعارف است جواب عظمیه  
نماز تباها نشود چنانکه کسی سو کند خود که سبکی بخورم خود اگر چه خمر سبکی نبود و لیکن در میان آدمیان متعارف است بطلان سبکی  
سو کند جنابت نشود اگر مردی زن خود را گفت تو طلاق یا گفت تو طلاق لیکن حرق نمیدانند میان طلاق و طلاق و طلاق نیت می  
طلاق است زن طلاق میشود و از برای آنکه این الفاظ در میان آدمیان متعارف است بطلاق اگر میان الفاظ فرقی میداند طلاق  
واقع نشود و هر که عظمیه زند باید که خود محمد بگوید و نشود باید که هر حکم یک بگوید و عاقلی غمخوار اندک گوید و نشود باید که سبکی بخورم  
و از اجابت خواند بخت بعد عاقلی دید و نگاه بر خود باز رفتی مومنان که سید امام ناصر الدین محمد رحمه الله در رساله تفسیریه خودی  
روایت کرده است از رسول علیه السلام که هر که عظمیه زند و خود محمد بگوید و نشود باید که هر حکم یک بگوید و عاقلی غمخوار اندک گوید و نشود باید که سبکی بخورم  
و نیت خواند بخت بعد عاقلی دید و نگاه بر خود و رفتی مومنان خدای عز و جل این بنده را از بیماری بر صحرای خرم و جنون و شقیه نگه دارد  
نظر کرد و بدل باید بدست و تو انگری بدل از تو نموی بدست است قال النبی صلی الله علیه وسلم انما اغتار القلب بالیأس و الحال خیر  
که عظمیه آدم صبی الله بود صلی الله علیه وسلم چون همان بقالب مبارک می آمد در حیات در آمدنش و عاقلی غمخوار و در وقت  
ما معلوم شد که عظمیه نیت می باید لازم می آید باید دانستن که انما اغتار القلب بالیأس و الحال خیر است

که آنها از فساد خالی نیست و اینها مصمم اند از ضمیمه و کبریه حکایت آورده اند روزی مارون کشیده عطر شده ابو یوسف حاضر  
 بود گفت یرحمتک الله چون ابو یوسف بیرون رفت منازعان بدگوی کردند که شمار الجفان کتابت ذکر کردی مباد حرمت نبی کن  
 بر سمع ابو یوسف سید وقتی دیگر مارون رشید رحمته الله باز عطر شده ابو یوسف گفت بکاف دست با مباد حرمت مارون رشید گفت  
 بکاف دست که سستی را عمل کردن نسبت فاضله بود قال البنی صلی الله علیه وسلم من اجی سنتی فمیت فیه خلیفی فیه خلیفه الانبیا و مرسل  
 اگر نماز میکند در دو روزه نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمته الله بشکله ایمان نماز تباها شود تا اگر کسی کند  
 خود که نماز خواند آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفت و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمته الله و کند حاج  
 شود از برای آنکه بنامی ایمان بر عرفت و این را فهم کردن خواندن خواندن اما ظاهر بر وایت است که خلاف ایشان در این  
 معتبر است اما در صده این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل اعتبار بودی نماز تباها بودی که بسیار چیزی در نماز و شایع  
 آید که نماز کند از ندکان از رفع آن عاجز باشد نماز را بود اگر کسی نماز نوسید باید که آن نامه او خرجه پاک نمازی باشد اگر  
 برانجا سیم الله الرحمن الرحیم نوشته باشد یا اینکه از قرآن نوشته باشد اگر حریف یا محیثی کیم در بکار نشود و قوله تعالی یا مصلحین  
 اگر نماز میکند در مادر پدر را و او از او ندش و بعضی مشتاج گفته اند که اگر فرضیه میکند از نماز تمام کند و اگر قطعی میکند از  
 بر اندازد جواب ایشان گوید بعضی گفته اند که مادر پدر میدهد اند که در نماز است بر نه اندازد و اگر نمیداند بر اندازد اما صاحب است  
 قطعی میکند از مادر پدر نمیداند که وی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر میداند وی در نماز است تمام کند آنجا جواب  
 ایشان گوید اما اگر فرضیه میکند اگر دهند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند آنجا جواب ایشان گوید قال البنی صلی  
 علیه وسلم لا طاعة للخلق فی معصیه الخلق اما اگر کسی ملاک میشود چنانکه در این اتفاق است که آن نماز بر اندازد و آن  
 کس اخلاص کند اگر چه آن نماز وقت بود و اگر چه انکس فی باشد اما اگر چیزی ملاک میشود ظاهر بر وایت است که اگر پدر مرغم  
 رسد شاید که نماز بر اندازد که خداستالی از آن نمازی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است و حاجت مند بعضی گفته اند که اگر  
 نفعه باشد شاید که نماز را و از اخلاص کند این فتوی است فتوی است که خواج حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز دنیا و  
 قضا و خود نماز تباها کردن دلیل آنکه کی از صحیح را پس قیاسی بود نماز شروع کرد در بر آمد و اسب کشاد بر روان بر روان صحیح میدید  
 نماز بر خود تباها نکرد بعد از نماز را و اگر گفتند که چرا به فتوی عمل نکردی و گفته اند ما شرم آمد که برای دنیا بر خود نماز تباها کردی اخیل  
 اندرین باب اینست که کسی که در حق آید حق عید را مقدم باید داشت نماز برای امانت حق مقدم داشتن حق عید بام حق  
 که خداوند عز و جل نیاز است بنده نیازمند است حاجت مند قال البنی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم و من قدم المؤخر فهو  
 الله این مؤخر اگر در نماز تمام برود کار شود و جل جلاله گفت نماز تباها نشود و اگر تمام رسول علیه شود صله گفت اگر مرد  
 جواب گویند است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمته الله نماز تباها شود و بقول ابو یوسف رحمته الله و ابو و اگر کسی نماز میکند از  
 خود دیگر و برادر بلامیدارد وی لا حول ولا قوت الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمته الله نماز تباها شود و چه

مرادش بلاد درنده بود و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز را بود اما اگر وسواس عیش خاطر اندیش لا حول ولا قوت الا بالله  
 گفت نماز تباہ شود و در مجلس مشیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله آورده است که اگر وسواس عیش یا وسواس غلبه نماز تباہ  
 نشود و اگر وسواس آخره است نماز تباہ نشود اما اگر امام در محراب گفت ایس که بقادر علی بنی الموتی مقتدی گفت علی  
 اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند نماز تباہ شود بعضی گفته اند که نماز را بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا تعقیبوا  
 کفتم اللهم سیکم محذرا فلیجبه امام ترا نه خیر رحمه الله است که نماز را بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا تعقیبوا  
 که نماز تباہ شود اما اگر در نماز ایستاده نماز خواند مقتدی از بیم و عیاده گفت بایار ب گفت بگفت نیست بهارهای نماز  
 تباہ نشود اما اگر در می در آمدش آه گفت یا رب گفت یا بار آندن غایتی خبر دادندش گفت الحمد لله درین همه امور تباہ  
 و بقول ابی حنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز را بود و اگر وسواس یا امام بغیر اموشی سلام  
 داد فاتحه بخواند یا خاتمه خواند بعد از آن یاد آیدش که از فرضیه خبری برین باقیست بقول ابی حنیفه رحمه الله  
 نماز تباہ نشود و بقول ابو یوسف رحمه الله تواند که باقی مستوفان تمام کند اگر سلام بغیر اموشی داد الحمد لله فی التوفیق و  
 استغفر الله مع التقصیر عفو بالله من الرذخ و الذی استکبر کما خواند و لیکن هم درست خواند چون یاد آیدش که از فرضیه خبری  
 بروی باقی است اجماعه باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بغیر اموشی داد و دعا آخرین گفت تازی و فارسی و لیکن  
 هم درست گفت بخیر می خواست که خبر از حق نتوان خواست چنانکه گفت خدا یا مرا یامر زو مادر پدر مرا ایچان یاد آید تواند که  
 باقی نماز تمام کند و با جماعه اگر بخواند و خود فرو و مید بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز تباہ نشود و بقول ابو یوسف رحمه  
 الله نماز را بود و اگر بدست خود و مید بخود فرو و مالدین اتفاق نماز تباہ نشود و این عمل کثیر شود اما اگر خبری خواست  
 که از غیر حق نتوان خواستن چنانکه گفت مرار زده یا خانه ده یا زن ده نماز تباہ نشود و بعضی از مشایخ گفته اند که بگفتیم  
 بی لفظ گفته است اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرار زوری کن یا نفقه روزی کن تواند که بدان نماز نماند  
 که روزی خیر از رزاق نتوان خواستن اما ظاهر بر و ایتیه است که نماز تباہ نشود چنانکه یکی را در نماز بشمارت دادند که  
 فلان غایت الحمد لله یا رب مصیبتی خبر دادندش گفت ان الله و ان الله را جعوان نماز تباہ نشود که در معنی کلام الناس شود  
 اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم و قتل الاسودین و کوکتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که بشیر این درسیا  
 و اگر چند در نماز باشند مراد از آن ما راست و کثرت و اشکال است که کردم سپید است رسول علیه السلام چرا ویرایه فرمود  
 درین تاویل است یکی آنکه فحش است دلیل بر آنکه بر آنکشت مبارک رسول علیه السلام زخمی در رسول علیه السلام فرمود  
 لعن الله العقر و دیگر آنکه مار سیاه است رسول علیه السلام و بر ابراهیم مار سیاه فرموده است دیگر آنکه کثرت در نماز و عیب بسیارند و  
 ظاهر شدن یک کشتن باقی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکند نشاید کشتن ظاهر و ایتیه بخور ظاهر شدن یک کشتن که حدیث مطلق است  
 و دیگر دلیل آنکه ابو حنیفه رضی الله عنه در سجده نماز میکرد ماری از تنف میخورد و او کل جمیع نماز تباہ کرد و متفرق شدند ابو حنیفه

نماز را بسبب تعلیل متوقف زد و در سه رکعت نماز تمام کرد و نماز تمام کرد و در صلوٰه خواجہ امام اجل سر خمی حتمه اورد و دست  
 که بر کشید ندان مار را نیز ده من آید و در صلوٰه خواجہ امام بکر خواهر زاده رحمته آورد و دست که سفده من آید بسبب ای که بر کشید  
 ایشان بعد از سه رکعت است پس معلوم آنکه بخود ظاهر شدن گشتن رو است و از اینجا است باموزه نماز گذاردن او اکثر است  
 و تعلیل در پیش نهادن نیست تا اگر گزیده سیر آن آید تا قدم باموزه بر روی دهند و آن گزیده را بسبب آنکه باموزه تعلیل بر بندش و  
 نماز کند و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه بر کار یک سیر آن نماز است آن کار بسبب آنکه باید کردن در نماز  
 دست کند نماز تابه نشود چنانکه نگذاردن در میان کشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند آنها و کار نیست که سیر آن نماز انکار بد  
 در میان کردن اگر چه در نماز چند رکعت است که نماز تابه شود چنانکه نگذاردن میان بر بستن و مانند آنها و بعضی گفته اند  
 اگر یکیم خیمه اسب یا یکبار بر نور نماز تابه شود اما ظاهر روایت است که نماز تابه شود اگر در یک رکعت سجای یا متفرق نماز تابه شود و بعضی  
 گفته اند که تابه شود اما اگر یک بار یا چهار بار دست بجای خود برد و نهاد و بار گرفت و جای دیگر خارید و باز دست بجای خود باز نهاد و بار  
 بچین کند نماز تابه نشود و اگر در نماز یک رکعت یا جماع نماز تابه شود و اگر شک بر گرفت و بر صید زد و در میان السایل و در فتای خواجہ  
 امام حسام الدین پسیدار محمد رحمته آمده است که نماز تابه نشود خواجہ امام فخر رحمته گفته است که این آموختن است چون بگوید  
 شکست کرد و چون بقیام رود و بر صید اند نماز تابه نشود و هم در میان از محمد رحمته روایت است که اگر کسی در نماز نیکو بپوشد یا سیر آن  
 سیر آن کند نماز تابه نشود و اما این نیز تابه ای است اگر میان بود که سیر آن باید نماز تابه شود و اگر سیر آن کردن بر میان می شود و نماز  
 تابه نشود و اگر میان نیست سیر آن کردن جایز نیست و این آموختن است تا بر رکعتی عمل بجای آورد چنانکه در یک رکعت سیر آن او بر افکند  
 و در رکعت دیگر دست اندازد و در یک رکعت دست دیگر اندازد و او را خواجہ امام اجل سر خمی حتمه گفته است که بر فعلی که از نماز  
 کوتاه در وجود آید که کسی بیکمینه چنین کار کرد و کسی در نماز نیست خفتن او را قبیله او را و اگر وی بکنین میکند نماز وی تابه نشود و اگر  
 بکنین نکرد یا قبیله نهد بوده و او نماز تابه نشود و اگر زن در عدت رجعتی است شوی در نماز ایست در باطن فرج زن نگاه کرد و دید حصه  
 شود خواجہ امام بکر خواهر زاده رحمته گفته است که نماز تابه نشود این اختیار فقیده ابو اللیت و نصیر حمی رحیم الله فتویٰ بیان است ظاهر  
 روایت تابه نشود و در مسند شیخ الاسلام علی بن ابی طالب از ابو یوسف رحمته آمده است که نماز تابه نشود بخلاف آنکه در باطن فرج  
 شود و من نگاه کند یا از آن دختر زن بینه حرمت مصداق ثابت شود و در نماز تابه نشود چون شهوت نگاه کرده باشد اگر مردی  
 زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز نشد و اگر زن بیاید بر این مرد را قبیله او رجعت ثابت شود وانی اگر مرد رضا داد نماز تابه نشود و اگر  
 رضا داد نماز تابه نشود و اگر مردی که نکند خرد بخیر رسد روز دلت خیار گیر که آمد و خواجہ ابوقبیلہ او در خیابان طلع شود وانی بر صحن  
 خلاف است اگر زن در نماز است مرد او زن را قبیله او رجعت ثابت شود و نماز تابه نشود و رضا از آن حاجت نباشد و نیز که بکنین  
 در دو یکمستان در در نماز خیار یکی کشاده کرد و دیگری بکنین که از بقول ابو حنیفه و محمد نماز تابه نشود و بقول ابو یوسف تابه  
 افسد یا نه از خیمه باید و نیز خیمه و در بیت اگر زن در نماز است بیک نمازستان مادر شیر خوار خواجہ امام بکر خواهر زاده





فرضیه است و بقول علمائے ائمه در فرضیه تریب میان سنت فرضیه شرط نیست اتفاق نایاب و او شسته نماز را در نماز  
گذارد و در تریب میان فرضیه تریب بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فرضیه است و بقول ابو یوسف محمد رحمهما الله فرضیه نیست تریب میان  
فرضیه فرضیه بقول شافعی رحمه الله فرضیه نیست و بقول علماء ما رحمهم الله فرضیه است و قول امام شافعی است که فرضیه همان فرضیه است و او همان  
فرضیه است که امام گذارد از جمله سهیر و آن که چه فرق بود میان نضاد و او دیگر در نضاد روزی تریب شرط نیست و نضاد نماز تریب  
شرط بود از برای آنکه نماز همان فرضیه در روزی همان فرضیه علماء ما رحمهم الله گفته اند که توجوب بقیاس میگوید و اما ما را از قول رسول  
صلی الله علیه و آله و فعل رسول علیه السلام باید قایل صحابه رضوان الله علیهم جمیع معلوم شده است که تریب میان فرضیه فرضیه فرضیه است  
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله من نام عن صلوٰه او نسیها فلیصلها اذا ذکر فان ذلک فیهما فعل رسول علیه السلام  
آن بود که در هر چند وقت چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت غار یحیی اندر آنکه طاعتی باشد و آن چهار نماز را از هر  
تکلیف نماز اقامت میکنند و تریب قضا میکنند و آنکه نماز غار یحیی را در وقت گذاردند پس معلوم شد که تریب شرط است از این  
حدیث را چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه بر جاد و کار پیش آید بر کدام قوی تر بود از این حدیث باید داشت چنانکه در حدیث نماز پیش از هر حدیث تقدم  
باید داشت چون کار حرب تمام شود نماز را نهد گذارته را نضاد کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه  
و آله من نسی صلوٰه فلم ینکح الا بالامحاض الا ما فیصل التی هو فیها و یصلها تطوعا یصلی التی فانیته ثم انقل التی فی صل  
مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکنند از رسول علیه السلام فرمود هر که نماز را فراموش کند و بیاورد نباشد بر  
و رخصه امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوعه شود و آن نماز را نهد و آنکه نماز را نهد و آنکه نماز را نهد و آنکه نماز را نهد  
نماز را گذارد پس معلوم آمد که تریب میان فرضیه فرضیه فرضیه شافعی رحمه الله گفته است اگر فرضیه میکند از هر چه فرضیه  
ساقط شود و تو که شافعی رحمه الله فرضیه این فرضیه فرضیه ساقط میداری و دلیل بر آنکه میگوید که هر چه اندک نجاست بر جاده  
رسد و ای نماز را نهد از دو مسافر با جاده بید نماز را امیداری دیگر آنکه بر مقتضای فائده تواند فرضیه میداری و اگر کسی  
باید امام را در رکوع اندر باید فائده اندان گرفت و او را فائده میداری و اگر در صحرا قبله پوشیده شود تجوی نماز گذارد بسمه طرف نماز را  
میداری و آنها فرضیه است و بضرورت ساقط میداری باید داشت آنکه نماز را در وقت نماز داشتن نایب است و تریب و  
بجاست تا توایم بهر دو عمل کنی اگر عمل کردن بهر دو عاجز آیم ترک عمل بحدیث گویم و بایسته عمل کنم و لیکن حدیث را نشنوخ گویم و بجا  
که وقت فران بود حدیث را واجب العمل گویم هر گاه که وقت تنگ بود حدیث را واجب العمل گویم و لیکن واجب العمل گویم و بر قول  
بعضی از علماء ما بود است فاسد وقتی روا بود و فاسد بنمازی بود و بر قول علماء ما بود است چنانکه نماز پیشین میکند از در میان  
نماز پیشین و او اندیش که نماز را بدو بوست بر گذشت و نماز پیشین تمام کرد و نماز را نهد و او را نهد و او را نهد و او را نهد  
و یکنه از دو بیاورد است آن نماز پیشین نماز دیگر میکند از دو بود و از برای آنکه آن نماز پیشین بقول شافعی رحمه الله فرضیه  
نیابت داشت و بقول محمد بن حنفیه باقی نماز بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تطوعه شود و اشکال آید اگر این مرد صنفی و مذ

بود و ترتیب در کمال است نگاه داشته باشد یا درین نماز صلوٰه تکبیر باشد مقتدی بوده باشد در قاعدا امام فاجعه نخواهد باشد پس  
 آن نماز قبول نشانیست چه در آن بوده باشد اما این خلاف نیز در علمای اجماعست زعفرانی گفته است که در نماز اگر کسی در آن وقت که  
 نماز می خواند است نمازش روا بود و حسن است در حتمه گفته است که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم نیست نمازی را روا و بعضی گفته  
 اند اگر مجتهد است روا بود و اگر مجتهد نیست روا نبود و اما ظاهر روایتیست که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم است و سبب آنکه نماز  
 در وقت نگاه داشته است و ترتیب مجتهد پس می مجتهدند یا یعنی که هر دو عمل کوی و هم باید بود هم مجتهد می باشد پس  
 خود باید عمل کرد و هر یک عمل مجتهد است گفت ازین روی گویم که فاسد است بقول شافعی هر که صدای ترتیب که ساقط شود و  
 حکم شود یا غیر او شوی یا سبکی وقت یا تکبیرات صلوٰه فایده بشمار می گفته است که هر یک نماز را باید در مدت هر خود پنج نماز  
 روا نبود تا آن نماز را قضا کنند از برای آنکه قضا کردن نماز نگاه گیره است از قضا کنند تا با این تکرار ترتیب شرط ندارد  
 در اعتقاد وی اینست که بگوید بیار از ایمان بیرون آید و بگوید در نماز قضا صلاحتین است که در وقت  
 است این مذمت باطل است و علمای اکتب برای آن آورده است تا سینه از احتیاج باطل معلوم شود این سبکی ترتیب گفته  
 است که نماز را ماند تا یکسال هیچ نمازی روا نبود تا آن نماز را قضا کنند از مقتدی و متقیان ششم است زعفرانی گفته  
 است که هر که با نماز را ماند تا یکسال هیچ نمازی روا نبود تا این نماز قضا کنند از محمد حسن حتمه و روایتیست که هر که بخواند نماز  
 ترتیب ساقط شود این روایتیست بوی عمل نشاید کردن ظاهر روایتیست که برشش نماز را ماند ترتیب ساقط شود و  
 کثرت است که یکی نماز هر چند که از قاضی امام محمد الدین حتمه گفته است که هر یک نماز را ماند صاحب ترتیب نبود و  
 میکند در روا بود آنچه می ماند بر وی بود ظاهر روایتیست که شش نماز را ماند صاحب ترتیب نماز چند که از صاحب ترتیب  
 شود و خواجہ امام اجل حتمه گفته است باز همان مقدار که ماند است تا صاحب ترتیب شود و طی دی حتمه گفته  
 است که یکی نماز که از دیار بر صاحب ترتیب شود فایده این خلاف جای پدید آید که شش نماز ماند ترتیب ساقط شود و ظاهر  
 که از دیار بر صاحب ترتیب نماز را ماند و طی دیار حتمه گفته است که روا نبود خواجہ امام اجل حتمه گفته است که روا بود  
 مسند از خواجہ امام احمد غزالی حتمه گفته سوال کردند گفته که جواب همانست که خواجہ امام اجل حتمه گفته است اما  
 فتویٰ بقول طحاوی و حتمه تا امام در نماز نماز را ماند که تا رسیده رسیده شد و یکبار ماند یا دو است آن نماز وقتی میکند  
 اما اگر وقت تنگ است روا بود اگر وقت فراخ است روا نبود و این را یکی نماز ماند که با حیض آمد یا نفاس از آن حتمه گفته است  
 باید داشت آن نماز وقتی میکند اگر وقت تنگ است روا بود و اگر وقت فراخ است روا نبود و یوازینش باید و یکبار ماند و یا  
 داشت آن نماز وقتی میکند اگر وقت تنگ است روا است و اگر وقت فراخ است روا نبود و کافر و مسلمان آورد و یکی نماز  
 ماند یا داشت آن نماز وقتی میکند اگر وقت تنگ است روا بود و اگر وقت فراخ است روا نبود و اگر مسلمان را که  
 ارتشش نماز است از وقت چندانی باقی است که از آن قضا یا بعضی کجند و بعضی نه بقول ابو حنیفه رخصتی ۱

عنه بود و است آن نوبت وقتی میگذارد و بعد از آن بعضی قایم نیست و قبول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بخیر گفته اند و فرمودند  
که چون وقت تنگ شود و نگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن بر او نیست نماز باید داد میگذارد بجا که تنگی وقت هنوز وقت تنگ  
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن افتاد که باید اتفاق نماز باید داد و بود نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن  
بعیده رسول الله مانند افتاب است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باید داد و بود نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف  
و محمد رحمهما الله نماز خفتن را داد و نماز باید داد باز گذارد و چون بعیده رسول الله مانند افتاب برآمد با جمیع مردم و نماز نشد  
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باید داد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز باید داد و در این جای بود که بعد از گذارد  
اما اگر نماز خفتن بر او نیست بفرموده تنگی نماز باید داد و چون بعیده رسول الله مانند افتاب برآمد با جمیع مردم و نماز نشد  
باید داد و اسلام داد و نماز خفتن شروع کرد و چون بعیده رسول الله مانند افتاب برآمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله  
بر دو نماز نشد و ابو درایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه بر دو نماز نشد و تنگی برای آنکه نماز باید داد و چون  
بعیده رسول الله برآید و آنکه نماز خفتن بر این است این نماز قضا و نذر است که ابو حنیفه رضی الله عنه بر این مایل از نماز  
بغیر نماز گذارنده فریضه دارد و اما ظاهر بر روایتی است که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باید داد و در او بود برای آنکه  
هم از ابتدا باید داشت نماز خفتن بجا که تنگی وقت نماز باید گذارد بودی را و بودی اکنون بفرموده تنگی گذارده است طریق اولی بود  
که را و بودی اکنون بحقیقت شد که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن بکنند و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم  
بکنند اگر یکشنبه روز نماز باشد ترتیب قضا شود که رکعی و تر یا فریضه بگوید و تبعه فریضه گرفته شود اما اگر یکشنبه روز نماز  
مانده باشد یکی چنانچه تر قضا شده باشد بعد از آن یک شب روز قضا شده باشد و تر علاوه بقول ابو حنیفه رضی الله عنه  
ترتیب قضا شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بر این اصل است که در بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است  
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز یا در آنکه در تر بر این است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تنگی شود و بقول  
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تنگی شود اگر نماز خفتن گذارد و سفت و در تر گذارد و بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه نادره و افتاده است  
فریضه نیست اما باز گذارد با اتفاق و تر یا بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باز گذارد و نظر قول ابو حنیفه  
رضی الله عنه نیست که نماز خفتن گذارد یا در نماز شام بر این است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از بعد از شام  
آید این نیز همان حکم دارد مسلمانی را نماز پیشین بر او نیست از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز یکشنبه طاعتی  
رحمه الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر گذارد چون افتاب در روز نماز پیشین افتاد کند و نگاه نماز شام گذارد و این قیاس  
بر قول محمد است رحمة الله که وی سبب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا  
کند و نگاه نماز دیگر را که اگر در وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر ساقط است نماز پیشین نماز دیگر شرف  
کرد و قرات در آن خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهر زاده آورده است که بر گذارد نماز قضا

چنانکه حاجیان از غفلت بپایان نهند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز ششم موقوف بود چون پیشتر از صبح بر مصلحت اندر آمدند آن نماز ششم را باز گذارند و بر فور نماز حضرت گذارند اما اگر صبح دمید و آنگاه بر مصلحت اندر آمدند با اتفاق آن نماز ششم بر وایستی باز آید این نیز صحیح بود که اما ظاهر بر وایستی که تحریر میگویند و نماز دیگر باید گذارد چنانکه موسی و خضر مجوس در کجای آورد و چون این دختر اسلام آورد با اتفاق عقد بر وایستی باریغاید این نیز همان باشد باید که تحریر میگویند و نماز دیگر باید گذارد چون از شب بخوابد و در وقت پیشین قضاء کند و آنگاه نماز ششم گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرات دراز خواند تا در وقت مکرده نماز دیگر اندر آید و بگوید آید که نماز پیشین بر من است بر گذارد و نماز دیگر تمام کند با اتفاق شروعش بفراموشی در وقت افتاده است اکنون بر وایستی بگوید اما آن قضای کردن این نیست پس گذارد و نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگر شصت بار دارد و هر دو وقت مکرده که نماز دیگر باید یا در وقت نماز پیشین دیگر شروع کرد و یا تا زمانی که وقت زور رکعت گذارد افتاد بفراموشی پس اینان گفته است که نماز شصت بار شود و برای آنکه بگوید اشت نماز پیشین نماز دیگر و یا بجا بگویم وقتی رو امیداشتم اکنون الوقت تنگ باید که نماز پیشین قضاء کند و نماز دیگر آنگاه نماز ششم گذارد اما ظاهر بر وایستی است که روا بود از برای آنکه صابت کنیم و نماز دیگر که بعضی از وی روا بود و بعضی قضای فاصله آن بود که من کل وجه قضاء اگر در وقت مکرده نماز دیگر شروع کرد و در رکعت گذارد و افتاد بفراموشی رفت یکی آید پس نماز دیگر را بر وی اقتدا کنند قیاس است که روا شود از برای آنکه اعتبار تحریر است دلیل آنکه رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریر در قناب افتاد اگر در چهار رکعت یا بی قناب گذارد و یا روا بود همچنان است که در قناب گذارد و عیسی حکم حدیثی را داده کرده بود و آنکه بوی اقتدا کنند قضاء کرده بود و اینست از قضای گذارد در وقت نیاید اما ظاهر بر وایستی است که اقتدا درست است بلکه آنچه تمام با قناب گذارده است و روا بود و آنچه بی قناب گذارده بود قضاء و مقتدی قضای گذارده است و اقتدا از قضای گذارده است و اگر مقتدی را بگوید آید که نماز پیشین بر من است نماز وی تمام شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است که نماز پیشین بر من است و اگر است و شک که وقت مستحب نماز دیگر باقی است یا نه باید که نماز پیشین را قضاء کند و نماز دیگر گذارد چون وقت نماز ششم اندر آید نماز پیشین را با قضاء کند و آنگاه نماز ششم گذارد که احتمال اندر که قضاء نماز پیشین بی وقت مکرده افتاد باشد و این بار دوم از آن قضای نیابت دارد و اگر از آن قضاء در وقت مکرده افتاده باشد این بار دوم از آن قضای نیابت دارد و اگر از آن قضای نیابت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا بی باید که چهار رکعت نماز دیگر نزد یکتر نماز که بر من است نیست کند و بگذارد تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضای نیابت دارد و اگر گذارده باشد نیابت از نقل دارد و اگر در وقت مکرده نماز دیگر شک افتاده ش که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقت میفرماید که در رکعت اول قراوه خواند و در رکعت دوم بخواند و در رکعت سیوم خواند و در رکعت چهارم بخواند اگر بران قیاس اگر گذارده باشد این از ادب نیابت دارد و اگر گذارده باشد این تطوعی باشد که بعد از نماز دیگر تطوعی مشروط نیست اگر وقت نماز دیگر تطوعی مشروط نیست اگر وقت نماز دیگر بر من است وقت دی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا بی محکم است

که بر روی چیزی نبود که من هرگز گمان نبرم که وقت نماز بر مسلمانان بگذرد و وی نماز بگذارد اما حاجه محمد امام زاهد خضر رحمته الله علیه  
تقصیر است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا یا پیش  
و مرد و اگر سه نماز مانده یکی گذارد بجهت تنگی وقت یا سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که قنوت شش شش گذاردن یکی  
بغیر وقت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز تنگ افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام  
کرد و یقین شد تنگ آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمته الله علیه روایت است که نماز  
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یادش که پیش از این شش نماز یکی نماز بر من است بجهت تنگ شدن نماز از حدیث  
باطل شود و در حق قطعه عیاتی بود و لیکن بفقده و بود از فرضیت نیابت دارد از برای آنکه اگر شش نماز ماندی ترتیب ساقط  
شدی و اینها بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مرد از تا اعلی این حدیث برای ثواب است نه از راه  
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنجم نماز گذارد و این پنجم از موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذاردن  
پنجم نماز را بر وایتی باز از یکی نماز است که گذارد این پنجم را فاسد کند بر قول ابن ابی حنیفه رضی الله عنه باید بر قول ابو یوسف  
و محمد رحمهما الله این نماز یک این پنجم را بر وایتی باز از نماز ششم است چون گذارد بر قول ابو حنیفه نعمان پنجم را بر وایتی  
بر وی همان یکی نماز بود و بر قول ابو یوسف محمد رحمهما الله این پنجم را آن یکی شش قضا باید کرد و آن یکی نماز که این پنجم را فاسد کند  
مگر پس از آنکه نماز ششم گذاردی آن مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه نعمان این پنجم را نیز فاسد شود با اتفاق شش نماز را قضا کند که  
شش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از آنکه نماز ششم را گذارد از آن شش یکی قضا کند ترتیب باید یابی اختلاف مشایخ حضرت محمد الله  
مهر سق رحمته الله علیه است که ترتیب باز نیاید و لیکن هر آنکه حوض علیه شتاب اندر آمد سیران رود پاک شود و آن آب از ظرف دیگر پاکیز  
حوض اندر آمد آن بر علیه باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید و حاجه امام زاهد خضر رحمته الله علیه است که ترتیب ساقط  
میشود درای سه حکمت و اولی آنست که حکم است شش نماز ماند ترتیب ساقط شود و حکم گذارد و بود این حکم است چون تمام  
نماز گذارد و قضا کرد آن شش نماز بخیر است هر که نماز قضا کند از عهده میران آید این نیز حکم است این معنی است پیش از آنکه نماز ششم  
گذارد از آن شش نماز یکی را قضا کرد و پنجم را ماند ترتیب باید اختیار هیچ الاسلام بر آن الدین رحمته الله علیه ترتیب دلیل بر مسله جامع الصغیر  
هم که موسی ایستاده نماز مانده است و روز دیگر مایه کی از آن نماز مانده قضا میکند که نماز قضا دارد و بود اما سخن دارد  
و حقیقت اگر حرکت او اسکند و اما نگاه قضا دارد و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید  
باز نماز را داد و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید  
باز نیاید نماز ششم نیستی را گذارد و بود اتفاق است که رو نموده پس معلوم آنست که بگذاردن آن یکی نماز ترتیب باز نیاید و اگر نماز قضا یا اسکند  
و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید  
و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید و اما در وقت نماز که باید

سه نماز پیشین این فرضیه میکند در و انبوه نماز دیگر شد نماز دیگر را قضا کرد بر وی آن نماز دینیه و نماز ماند بیا دشت آن دو نماز دیگر  
 امر و دیگر که اگر در و انبوه نماز ششم شد نماز ششم دوشین را قضا کند بر وی یکی نماز ماند بیا دشت آن نماز ششم را گذارد و انبوه نماز  
 خفتن نماز ششم نماز خفتن نماز دینیه را قضا کند بر وی چیزی نماز نماز خفتن نماز ششم را او کند و وجود و اسکا لیکه نماز  
 چهار نماز در میان نماز مانده است چنانچه ترتیب نماز نماید از آن چهار نماز فاسد است و بیا دشت و فاسد و قوی را بود ششم  
 ماند ترتیب بیا قضا شود یا چند که از صاحب ترتیب شود طحاوی رحمه الله گفته است که یکی باز گذارد صاحب ترتیب شود خواه اصل  
 رحمه الله گفته است که ششم نماز گذارد صاحب ترتیب شود سافر در سفر نماز نماز ششم را و گذارد یا مقیم در حضر چهار نماز حکم  
 نماز آنچه شود طحاوی رحمه الله گفته است که از برده نمازی چهار نماز را بود و ششم نماز را بود و قبول ابو یوسف محمد بن حنبل و غیره از این  
 ششم تا آن نماز ششم ششم نماز قضا کند بعد از آن همین نماز نماز ششم را قضا کند بسمه بود بقول ابو حنیفه رحمه الله  
 نماز نماز ششم را قضا کند بسمه بود وسیله را یاد کند که از یکشنبه نماز دیگر رکعت کنی مانده ام یا یکی نماز از یکشنبه نماز مانده ام  
 و لیکن نمیداند که کدام نماز است خواه محمد مقابل رازی رحمه الله گفته است که چهار رکعت نماز که در دو بر سر و دوشین در بر سر  
 چهار شین نماز همه آن میرود باید از برای آنکه اگر در رکعت مانده بود بر سر و دوشین در رکعت مانده بود بر سر رکعت  
 ششم اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار شین نماز اما این جواب خود نیست از برای آنکه نیت که نماز ششم است سیفان یونانی  
 رحمه الله گفته است که نماز که در دو علامه ای فرضیه یکی در رکعت و یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی بقول ابو یوسف محمد بن حنبل  
 کند نماز ششم که کدام نماز قرار گیرد آن نماز که از آن همه میرود باید بقول ابو حنیفه یکشنبه نماز نماز قضا کند تا به تعیین آن همه میرود باید که  
 یاد داشت که از دوشین نماز و نماز مانده ام میداند که نماز پیشین نماز دیگر و لیکن نمیداند که رکعت کدام نماز مانده ام یا دیگر که نماز  
 پیشین قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین یا نماز قضا کند آن قیاس کم ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا کند  
 نیابت دارد و اگر یاد داشت که ترتیب مانده باشد نماز پیشین ای در عمر خود اول قضا کند که نیابت دارد و اگر یاد داشت که نماز ششم  
 نماز مانده ام میداند که نماز پیشین آن نماز دیگر و نماز ششم و لیکن نمیداند که کدام پیشین رکعت مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا  
 کند چنانکه پیشین و انگاه نماز ششم را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین و دیگر پیشین اگر یاد داشت که نماز ششم را  
 چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز ششم و خفتن و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام آن هفت نماز را بهمان ترتیب قضا کند  
 چنانچه پیشین و دیگر پیشین و ششم و دیگر پیشین انگاه نماز خفتن که از دوشین هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین  
 و دیگر پیشین و ششم و پیشین و دیگر پیشین هفت نماز را سالم اگر یاد داشت که نماز ششم را پنج نماز و نماز مانده ام و میداند  
 که پیشین است و دیگر و ششم و خفتن نماز یاد داد و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است آن نماز و نماز را بهمان  
 ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و ششم پیشین و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و  
 ششم پیشین و دیگر پیشین در حمد و نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

[illegible]

که آنست که نیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طبل نیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اسفل هاست  
 است نشاید بعضی گفته اند که علامت نیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نیاید بر هیچ دراز گرفت باز گفته اند و بعد از آن  
 زید انصاری رضی الله عنه نیز دیکر رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من و من خواجهی دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با  
 جامه های بنفشه و دیوار مدینه ایستادند و روی سوزی قبله آوردند یکی بایک نماز گفت و یکی اقامت و من این را در کفرتم رسول علیه السلام گفت  
 گفت بگو تا شنیدم او گفت ویرا رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعظیم کن که او از روی روزه ترست وی بلال را تعظیم کرد  
 که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله دروش من بچین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد و بر او  
 خوابه ام اهل مجلس خبر حمزه که من خواب حکایت کردند بر او آیتیه خواجه بکر زاده رحمة الله سغه کس حکایت کردند چنانکه عبد الله  
 انصاری حکایت کرده بود که زبانه از ان فی امام محمد جعفر صادق رضی الله عنه است که بایک نماز حکم از احکام شریعیه خواب شش و  
 بایک نماز شش را سلام است و خواب کسی نباشد دیگر خواب بنیاد خواب بنیاد سخن و می است رسول علیه السلام مرطبان الامر کرد تا باطلی  
 گوید بنابر آن اصل است که در شب سحر رسول علیه السلام با کلمات را بر سر شمشیر بود چون سجده اتقی بسید جبریل علیه السلام با کلمات  
 و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انهارا اقامت کرد و در رکعت نماز کند و سبک تمام کرد و در رکعت اول الم در رکعت دوم  
 دوم لا یلایف خواند سحر رسول علیه السلام حق است هر که تا مسجد اتقی منکر شود و کافر شود که بعضی قاطع است قوله تعالی سبحان الذی سبی  
 بعبدہ لیسلمن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بر که عزاران منکر شود کافر شود تا آنجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است و  
 علمای ما رحمهم الله که کرده اند بتبع شود نخستین کسی که سحر رسول علیه السلام تصدیق کرد با بکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد  
 ابو جبریل علیه السلام بود و بعد از آن حضرت و می است که سحر رسول علیه السلام حق است تا آنجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علمای ما  
 کرده اند این مرقه رضی الله عنه گفته است که رسول علیه السلام که بچنین بکلمات را بر سر شمشیر بود و در رکعتی بنوا سلام  
 نیارده بود آن از اقامت وی بنوا سلام برای آنکه کسی که اسلام بنوا کرد اقامت بنوا و آن از اثر سحر رسول علیه السلام بود که خدا تعالی فرمود  
 از ابریکان کان ظاهر میگردد تا این اثر سبب استثنای بود و لیکن بکلمات امیر المومنین عمر رضی الله عنه شش بار گفته بود میرفت رسول  
 علیه السلام را بیکار کند بر راه دید جماعتی منجمه تا کادیر اینگونه غیبه استند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاریست چند  
 کسی که کادیر اینگونه غیبه استند خداوند عزوجل کادیر استجی آورد و گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلین آدمیان را  
 خلاصه ترین بکر زید کان کرده کا و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی در گذشت امورا دید قصد کفر فتنه امورا  
 دید بایستاد و روی برگردانید و گفت ای عمر ما چنان ضعیف پس نتوانی آمدن با پیغمبر از زمان چگونه خواهی بر آمدن که وی سحر  
 بر تو است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر استجی عمر رضی الله عنه حال مبارک رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله چه  
 میباید گفت رسول علیه السلام بگو استبدان لا اله الا الله و استبدان محمد عبده و رسول الله او از بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد  
 رسول الله سخن گفتن کا و غیره از اثر سحر رسول علیه السلام بود که خداوند عزوجل بکلمات را بر سر شمشیر نمود تا این اثر سبب استثنای



بود دلیل بر آنکه ائمه الهیین علیهم السلام را به انداختن و نزدیکی رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد و منوره انبیا حق  
 است و کرامت اولیا حق است و اگر انبیا را بود از اثره مجزیه وی که از امت می بود پیغمبر علیه السلام نمیخواست و رسول است  
 و در روضه اسوده است به موت پیغمبری منتهی نمیشود و در بانگناز و علما را اختلاف است و بقول مالک رحمه الله و در  
 کلمها الله کفر قطع کند چنانکه الله کبر گفت قطع کند و باز الله کبر گوید چنانکه ظاهر روایت در کلمها شهادت و یا خبر بانگناز گوید لا اله الا الله و الله کبر و اصل مدینه و این قول را اگر قید بقول شافعی رحمه الله در بانگناز ترجیح گوید و بر قول علما و ترجمه که مدینه  
 این بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند واجب قول شافعی رحمه الله نیست که ابو محظوظه بانگناز را ترجیح گرفته و  
 رسول علیه السلام مشهور او را معنی نکرد و علما و ما ترجمه الله گفته اند که ابو محظوظه رضی الله عنه مؤذن مکه بود چون بدین رفت  
 آورده ابو محظوظه رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بودی از ایشان شرم داشت چون بشهادتین رسید نرم  
 گفت رسول علیه السلام بلفظ گوش ویر گفت و بر کشید و گفت بلند گوی بلند آغاز کرد و در اوی غلط کرد و چنین دانست که ترجمه  
 و ظاهر روایت نیست که ترجمه گفت و کسی بانگناز را در امتیه کرده اند ترجمه روایت کرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجمه  
 نشود مسئله در بانگناز مناجات است معنای آن که حق است معنای آن که خدا خلق است ما دام که در ذکر حق باشد روی باید که سر  
 قیود از چون بماند دی خلقی سبب باید که روی بر گرداند لیکن قدم یا نکند و اندک مکرر بماند که اینجا ضرورت است و درگاه که بانگ  
 نماز گوید باید که بالا بر آید و انگشتان بکوشاند و رتقا و از روی دور تر نشوند تا بر کجا و از برودان خبر ویرا از زش خواهد که  
 روایت میکنند چنانکه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بطلال ایچنین تعلیم کرد و گفت او از نو بهر چه رسد آنچه ترا از حق آموزش خواهد شد  
 سفت جماعت است که بر شمس مسجند و الله تعالی و ان من شی الا یسجد سجده فلکن لا یقیقون تسبیح تسبیح ابو القاسم صفار رحمه الله  
 گوید در بانک نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و یا قیما ذکر حق است که بانگناز مناجات است و یا  
 ذکر حق است اما ظاهر روایت نیست که اولی الامر بمانگناز است روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان  
 و وضع ابهامه علی غنیه فانا طاب له فی صفوف القیامتة فانه الی الجنة و جواب بانگناز علما را اختلاف است خواه ما جمعی مؤذنین  
 ترجمه الله گفته است که مؤذن گوید حی علی الصلوة مستحب بگوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون مؤذن گوید حی علی الفلاح مستحب گوید اللهم  
 اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایت نیست چون مؤذن گوید حی علی الصلوة مستحب باید که بگوید لا حول الا بالقوة الا بالله العلی العظیم و چون  
 مؤذن گوید حی علی الفلاح مستحب باید که بگوید ما شاء الله کان ما لم یشتا لم یکن شیء الا سلام به بان الدین ترجمه الله گفته است تا ما دام که  
 بنده مؤذن در ذکر حق است دیو رنده است چون ندای خلقی سبب دیو باز آید باید که بشنود که کلمه لا حول گوید و در ذکر حق است دیو رنده  
 است چون ندای خلقی سبب دیو باز آید چون کلمه لا حول لا قوت الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان ما لم یکن شیء گوید و یوحیه بر سیده باشد  
 و از بنده نماز داد الصلوة خیر من النوم نمیکند و روزی رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد و بطلال رضی الله عنه در حجره رسول  
 علیه السلام آمد گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله در مؤذنان ظاهر شد و رضی الله عنه از آن غیرت آمد و در غصه شد و گفت که اگر باشد

که بر در حجره رسول علیه السلام این سخن میارید گفتن رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است  
 رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این را کرده اند ام میان موزنان امت خود تا بقیامت در بانگها  
 در یاد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موزنان گوید الصلوة خیر من النوم مستحب گوید صدقت و بر رت اللهم فبقا عن نومته  
 الغافلین در بانگها ز قوت زیادتی تشدید کردن که امیر المؤمنین و عمر رضی الله عنه موفی را دید در بانگها ز قوت زیادتی میگویند گفت  
 ای شیخ بنو شداری نار که ان کردن توجب نیار در بانگها اصل است که کلمه شهادت را اول مد است و آخر خیرم باید که از اول هم  
 آغاز کند تا با خرقوت باقی ماند تا آنجا آخر را پیدا کند که بجای آخر را پیدا کند و لا مشو و لا کلمه ثانی است حفظ شود در بانگها  
 مرتبه نهم و نشاید کردن که موزنی نزد یک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای زاهد از صبی من ترا دوست میدارم  
 از برای خدا و از اجل عبد الله عمر رضی الله عنه گفت موزنی ترا دوست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا و از اجل گفت چرا  
 گفت از برای آنکه در بانگها ز نغمه میبختی بر موزنی اجرت میگیری و گفت من ازین برد و تو به کردم گفت من نیز ترا دوست کنم غمناک  
 من مطعون و رضی الله عنه گفته است که مرار رسول علیه السلام آخرین و خیرت این گردنخار بر بر صیغه ترین قوم تمام کی و بر موزنی و  
 اجرة نگیری موزن مقرر و پارسا باید تا قوم را و حرمت لازم آید کی حرمت موزن کی حرمت پارسا می تا اگر موزن حقیر بود و  
 فرومایه و دیگران چشم حقارت در وی نظر کنند ویران زیان ندارد و اما ایشان ترا زیان دارد موزن خوش فحوی بود و بی طبع اگر کسی نیک  
 به سجده نزدیک باشد گویند که بانگ نماز بلند میگوید و الصلوة بسیار میگوید بچکان مابعد از نشیوند گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة  
 و الصلوة اندک گویم و اگر کسی نیکو مسجد و در باشد گویند که بانگ نماز نرم گویم و الصلوة و الصلوة اندک میگوید ما را بجا وقت فوت میشود گویم  
 بعد ازین بلند گویم و الصلوة و الصلوة بیشتر گویم اگر بچکان ایندکان گویند که قامت دیر میگوید ما را خوب میگوید بعد ازین نگاه تو  
 گویم و اگر بچکان ایندکان گویند که قامت سبک میگوید ما را بجا وقت فوت میشود گوید بعد ازین دیر گویم هر چند که بخند بگوید  
 میشود و چند همه چو انوابی در میراثها همان مقدار بود قال ابی بنی صلی الله علیه و سلم الدال علی الخیر کفاه علیه رسول علیه السلام فرموده  
 است که هر دو وقت است امرنا و صدقنا موزنان امت من سرخروی و بلند کردن باشند چنانکه حقیقت کردن ایشان را در از تر بود اما  
 از بسیاری انوابی که ایشان را در از تر بود همه سرخروی و بلند کردن بلند تر بلندای از خوشی بلند تر بلندای بنده و موزنی را بود  
 با کراته اشکال آید که بلال از اول بنده بود و با خرمولی اما کسی بر فعل رسول علیه السلام جزای رسید آن از برای جواز بود و دلیل  
 بر آنکه در وقت نزد یک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمدند وی از ایشان سوال کرد که اما بران کی نیک گفته امان مامولان  
 مانند موزنان مانند کان عاید امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار تا بخورد ترین کسان نیک گفته اند ایشان را  
 مشی که در پیش معلوم آید که بانگ نماز گفتن ایشان مکرره بود بانگ نماز گفتن باینها را بود و لیکن غیر ایشان اولی  
 تر بود اشکال آید که عبد الله مکتوم چشم پوشیده بود انهم از برای جواز بود وی مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و  
 این هم از آن مجزیه رسول علیه السلام بودی و بران خوردی بود که دست دیر بگریختی و به مسجد از روی و آن



اگر در مسجد صحبت بنویسد اگر به جمعی نوبت شد و اگر از برای جان مسجد وقت بنویسد شاید و اگر در مسجد و در میان سیدان و بزرگان  
 سینه بنویسد مانند نشاید و اگر بنویسد اگر مسجدی جزئی پذیرفت و در آن زمان ملک کند بقرآن مجید شاید و بقرآن مجید نشاید اگر با ملک  
 ناز گفت معلوم شد که رویش بغیر قید بوده است با ملک ناز باز گوید که مراد از آن اعلام بود و آن حاصل آمده است اگر نشسته با ملک  
 گوید و او را بکار بسته و اگر بنویسد با ملک ناز گوید اگر ضرورت است در باب نشستن بکار است و اگر بی ضرورت است بعضی گفته اند اگر در مسجد  
 بعضی گفته اند و او دیگر است و جواب ظاهر اینست اگر در با ملک ناز حدت و رسید و اگر بکار نزدیک است بر دو طهارت سازد و بیاید باقی  
 با ملک ناز را نام کند و او بود و اگر بکار در وقت کسی را خدیه کند تا باقی تمام کند و اگر کسی نمی باید که خدیه کند تا بر دو طهارت کند و همچنان می باشد  
 باقی را نام کند و او را بدینک نشاید بی طهارت گفتن که در حدت آمده است هر کس بی طهارت بنگهدار گوید شوی آن در مسجد باشد و نشسته با ملک  
 ایشان که می خوابد و دیگر دایت سال بد شود و اگر در قاصت حدت رسید و اگر کسی می باید خدیه کند و اگر کسی نمی باید و آب نوردید است  
 و طهارت کند و با ملک اگر آب و وقت بر دو طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که نام کند که قوم در حق وی بدکار شوند و با ملک  
 ناز بی طهارت گفته است و اگر با ملک ناز در پیش کسی بکشد که از آن ندانند و نام آن بکشد که گوید و آنچه بعد از وی گفته باشد باز گوید  
 و اگر در با ملک ناز بی طهارت نشسته شد با ملک ناز در حدت او را معیاد با ملک ناز با ملک ناز باز گوید و اگر در مسجد بکار ناز حاجت  
 گذارد و اندو باز دیگر حاجت میگذارد و اگر است بودیانی اگر نه با ملک ناز از اول گذارد و اندو گذارد و اندو گذارد و اندو گذارد و اندو گذارد  
 است و اگر از این حاجت آن سه کس با ایشان بوده اند اگر است بود و ابو یوسف گفته است که اگر با امام و دو کس باشد اگر است  
 نبود و مسجد است گفته است که اگر امام را حجاب و رتر است اگر است نبود امام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه گفته است که اگر از این حاجت  
 در با ملک ناز و اقامت است اگر یک کس تنها ناز نشود و دیگری موسی اقصی اگر در کراهت نبود این هم جمعی بود که مسجد می بود  
 اگر مسجد بکشد و جمعی بود و چنانکه گوید روان و مانند این کرده بار با ملک ناز و اقامت است که در حاجت گذارد و اندو گذارد و اندو گذارد  
 و امام می با ملک ناز و اقامت نشاید گفتن و اگر اجازت کردند و او در وقت دلال رضی الله عنه حاضر نبود چندانی را رسول علیه السلام  
 فرمود که تا با ملک ناز گوید بلای آنرا خواست تا قاصت گوید رسول علیه السلام گذارد و با ملک ناز که برادر لوسدی رضی الله عنه با ملک ناز گفته  
 اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت نمون می بود با امام می با ملک ناز نشاید گفتن دیگر آنکه هر که با ملک ناز گوید اقامت نیز جمعی است  
 مگر آنکه ویران مصلحتی باشد کسی دیگر را اجازت نکند تا قاصت گوید یا کسی نبود و اگر وقت ناز و در ایشان حاضر نمید و با اجازت حاجت  
 هر که بگوید و او را با ملک ناز بی اجازت است که در وقت است با ملک ناز گوید با ملک ناز و با ملک ناز و با ملک ناز و با ملک ناز و با ملک ناز  
 ناز پیش از وقت با ملک ناز بی اجازت است که در وقت است با ملک ناز گوید با ملک ناز و با ملک ناز و با ملک ناز و با ملک ناز و با ملک ناز  
 و بعد از آن وقت اندر آن باز گوید و اگر پیش از وقت گفته است نیز بکار نشود اما اگر بعد از پیش از وقت با ملک ناز گفت  
 بعضی گفته اند و نیز بکار نشود و بعضی گفته اند که نیز بکار نشود اما چون وقت اندر آید با ملک ناز باز گوید با ملک ناز و با ملک ناز  
 ناز با ملک ناز گفت بقرآن مجید و شافعی رحمه الله و ابو یوسف و حنفی رحمه الله و ابو حنیفه و محمد رحمه الله و ابو حنیفه



مؤمنان در غلظت افتد که در مسجد بود و در جواب که یک مسجد با انگشتان نماز نشستن این موزن باید که تأخیر کند تا وی با انگشتان نماز کند ان نیز بجا است که نماز  
 میگوید نگاه دوی نیز با انگشتان نماز کند اگر با انگشتان مسجد دیگر را جواب گوید که با انگشتان مسجد می دوی نماز کردند باید که دوی نماز کند و جواب با انگشتان می  
 نمود که باید که آن در گشت و این در حبس مسئله است نیست که موزن در با انگشتان و قامت در مسجد باشد در میان با انگشتان و قامت چند  
 تأخیر کند چون صبر دید با انگشتان گوید باید که قامت وقتی گوید که اگر نماز با او تا راه افتد تا اندک دور است تا فراتر معبره در وقت  
 مسجد گذارد چون تأخیر بین را زوال کند و با انگشتان گوید و مقدار چهار رکعت تأخیر کند و تا قامت گوید چون وقت نماز دید و باید با انگشتان گوید  
 و مقدار چهار رکعت تأخیر کند و نگاه قامت گوید و جواب امام خمس میگویند است که مراد از تأویل این آیت قول تعالی من جسدی الامم و دعا  
 الی الله صلی و قال النبی من المسلمین قولی حسن مراد با انگشتان است و عمل صالحی چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر چون وقت نماز شام اندر آید  
 با انگشتان گوید بجا نشانی از مقدار دو رکعت نماز تأخیر کند و نگاه قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله همان مقدار که خطیب با  
 در خطبه تأخیر کند و بی غیر آن مقدار تأخیر کند و قامت گوید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه عین با انگشتان گفت تأخیر کند و بر وقت قامت گوید  
 چون وقت نماز خفتن در آید با انگشتان گوید و مقدار چهار رکعت نماز تأخیر کند و نگاه قامت گوید اما کار امر عادت کند تا نماز با او  
 تا سبب انبوی جماعت شود بر وقت نماز مسجد در کس بستی میگوید پیش از نماز خفتن نشاید که داد و اندک شیب وقت مسجد نماز خفتن  
 است بعد از نماز نشاید که وقف بمطارت است و اینها از بهر تعلیل جماعت است نشاید که گفتن از وقت مسجد بر وقت و بجز با بروی  
 میفرماید که در وقت بر آن چیز نکرده باشد و اگر جاینها وقف نکرده اند وایت اصل نیست که نشاید اما اکنون فتوی همان است  
 که نشاید خردین از برای آنکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان با انگشتان و قامت الصلوة شاید گفتن باقی بقول محمد  
 نشاید گفتن دلیل آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنه با سلام مسجد اندر آمد تا نماز گذارد بیرون رفت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنه گفت عروای بسته تا برویم از اینجا که یعنی بیرون آورده اند که پیش از این بشنوده ام این روایت در صلوة خواصه تمام اجل  
 خمس است اما در صلوة خواصه امام بکر خود را پرزاده رحمة الله علیه است که عبد الله بن عمر رضی الله عنه با سلام مسجد اندر آمد تا نماز گذارد بیرون رفت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله بن عمر  
 الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر آنکه غلامی ساجد رضی الله عنه بر حجره رسول علیه السلام  
 آمد و گفت سلام علیک یا رسول الله الصلوة و مراد ازین فعل دو مسئله است اول آنکه سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه و سلم السلام  
 قبل الکلام دیگر روایت میکند موسی بن اسماعیل التمیمی رضی الله عنه بر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت پس سلام شد بر او  
 الصلوة شاید گفتن مستحب است که موزن در رضا نه بعضی و قاضی و آسیر بود الصلوة الصلوة استاید که گوید که ایشان  
 بمصلح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر یارون رسید  
 نزد یک قاضی ابو یوسف و آمد گواهی داد ابو یوسف رحمه الله علیه گواهی آورد که در دارون مشغول بود ابو یوسف را طلب  
 کرد و گفت چرا گواهی و بر اینش دوی گفت من دوی پیش شما بودم و وزیر کار می فرمودند دوی گفت بنده تمام از دوی خالی است  
 یا راست گفت نیست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

مقبول فی مارون شد گفت اگر کو ای من و هم شنوی گفت لی گفت چرا گفت از برای آنکه تو بجهت بیرون نمی آیی گفت بمصلح خلق مشغول ام ابو یوسف رحمه الله بن حدیث فرمود رسول علیه السلام قال انی علی المدح و علی سلم الاطاعة للخلق فی موضع الخلق پس بعد از آنکه چون حق آمد و جدا قطع شود و بعد از آن خلیفه فرمود تا بر در سراسی و می مسجدی بنما که در مذمونی منصب کند تا هر به خجوت غار را با گنجا زو قامت میگفت و مارون شدید بجهت می آمد و جوابه تمام ابو منصور را تیری حجت المدح گفت اگر برای که به بانگ طبل جماعتها انبوه شدی و فغانی تا بر پنجاه زار بر دور ما مسجد طبل زدندی حاضر غار با ما دور که از زمان حوینان در غنچه است چنانکه از قرآن میخواند و از بانگ غار میخواند جواب بانگ غار گوید و هر قدر که خواند اندام شمس الامیر عباسی رحمه الله گفت هست که اگر بانگ غار مسجدی دیت مصححی فرزند جواب بانگ غار گوید اگر بانگ غار مسجدی وی نیست بجز است اما روایت فتاوی نیست چرا که فتاوی مذکور شود عبارت از آن علم است و نیست فتاوی نیست که بهر دو حال مجرب است اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ غار بر تمام است که ماند جواب بانگ غار گوید تا از تحت این و عید در نیاید قال انی علیه السلام من تخلم فی وقت الاذن خیف علیه من زوال الاذن چون بانگ غار بر آید اگر راه روان بود و بایستد و اگر ایستاده باشد نشیند و اگر نشسته باشد برخیزد و هر چه بنشیند و بایستد که نشیند و پیش از آنکه جواب بانگ غار را نگیرد این دعا بخواند اللهم یا اهل الکبریا و العظیمة و یغنی الیوت و العزوة یا ولی العون و القدر یا مالک الدنیا و الاخرة سمعنا و طعنا غفر لک بنا و الیک المصیر و انما ندع فی الدین ما کففت است که قاضی عالم راهبر اند عالم بنبر کرد میخواست تا روز دیگر المی بدو رسانید وی در آن اندیشه جواب رفت و جواب آید را وید که گفت چون فقر و بخت بخت بانگ غار که بگوشت افتد تو این دعا بخوان نگاه جواب بانگ غار کوئی تا خلاص یابی همچنان که در جو نغمه و میخستین که بانگ غار که بگوشت وی آمد رسول کرد این چنین بود است گفته اند غلام از روی افتاد و در نقش شکست آمدند و از آنجا که خواهر اجس که در دوزخ بیرون آوردند و تمام راه پدر رحمة الله شیم الاسلام بر آن الدین هم میاد و خواهر امام کبریا و رحمة الله فرمود وی حدیث روایت کرد هر که راهی پیش آید و در گوش راست او بانگ غار گوید و در گوش چپ وی قامت گوید خدا وی عزوجل ان هم را بگنایت گرداند و یک روز حدیث آمده است که هر که را حق بدو در گوش و می بانگ غار گوید قال علیه السلام من ساء خلفه فاذن افی اذنه مسلمان و در مسجد قرآن میخواند و بانگ غار میکند بانگ غار در آن عصر است خواند بانگ غار کند و خواند جواب بانگ غار گوید از برای آنکه جواب بانگ غار بر دوزی نیست که وی حاضر است بانگ غار برای غایبان است جواب نیز بر ایشان بود و بعضی گفته اند که جواب بانگ غار گوید که این فوٹ نشود باز قرآن خواند تا هر دو ثواب غنیل شود قرآن خواندن و تکرار کردن را ماند و جواب بانگ غار گوید تا تمام در حق و بی اعتنا نشوند و چون جواب بانگ غار گوید آگاه کار خود مشغول شود اگر سخن دنیا میگوید که جاهل است که ماند جواب بانگ غار گوید تا در معصیت عبادت کرده باشد و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمده است که هر که در مسجد سخن دنیا گوید مسجد بر سرش کمان کشند و شود بونی بدو که در ششگان از آن مسجد قرار نگیرد و حق از بوی دهن و ایشان بیرون رود و نه تنها نکند که نه پندار و کار ایندگان تو را از خانه تو بیرون کردند خدا عزوجل قسم یاد کند بفرزت و جلال من پروردگارم که بخارم بر ایشان جماعتی از ایشان

بر هم رانند ایشان را از خانه و ایشان بر سر من گشتند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال البنی علیه السلام من تکلم بکلام الله  
 فی المساجد اتممت المسجده و خرجت الملهکة فقالوا نعمنا و سجدنا و سولانا طرنا عجا که من تکیک فیقول الله سبحا و تعالی العزیز و جللا  
 و لا تسلطکم انما من جانب المشرق لیخرجکم من یمینکم کما اخرجکم من یمینی و قال البنی علیه السلام من تکلم فی المساجد بکلام  
 الدنیا اجرت الله تعالی علیه اربعین سنة قال البنی علیه السلام المساجد اسواق الاخرة سکاها تبارک و تعالی یا خیر بر  
 قدر بعضا عنه طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجد یا بازار تا آخرت است ساکنان ابدی چون بازار کار  
 بر کسی بود که بقدر مایه خرجت آن بازار کافی که با تو کند قال علیه السلام المسجید کل تقی چون سجده ای تعجیل نشاید کرد بر سر  
 رنم قال علیه السلام المؤمن فی المسجده کالشیخ فی الماد و المنان فی المسجده کالطیفي القفص رسول علیه السلام فرموده است که مومن در  
 مسجده چنان بود که مایه در آب منان فی در مسجده چون در قفص است خواجها نام زاهد فرموده است که بجهت آنکه است بر که  
 پیش از آنکه نماز به مسجده حاضرید و ثواب سید و بست و بجز آن نماز پذیرفته در دیوان ای خدا است ثابت کرد اند و اگر وقت باشد که نماز  
 ثواب است و بجز آن نماز پذیرفته در دیوان ثواب است کرد اند اگر وقت قامت آید ثواب کی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بردارد و سر  
 فردا در پیش ثواب نویسد خواجها نام ابوالقاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مومنان است و یا که نماز اهل امام مومنان  
 است و قامت را یا بسبق علامات کمال است که کاملی عادت کرده باشند و رسول علیه السلام در وصایای امیر المؤمنین علیه  
 رضی الله عنه فرموده است قال البنی علیه السلام یا علی ان للسککان ثلاث علامات بتواضع طاعة الله تعالی حتی یفرط حتی  
 یضرب یوخره و الصلوة حتی یغفرت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرا کامل است علامت است تا توان و بی غش  
 در طاعتها خداوند متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تا خیر کند از وقت برود قال البنی علیه السلام  
 اذا فی احدکم المسجده فلیقلب یغفیر فان کان سهاذی فلیمسحها الارض فان الارض بها طهره رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما  
 مسجده خواهد آمد باید که در مهابا که نعلین خود بگذارد اگر نجاستی بر مسجده بود در زمین باید از برای آنچیز زمین پاک کننده مراد اگر چه  
 نعلین بود باید که بر زمین بگذارد برای اقامت است است دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه پایش را پاک لوده بود در زمین  
 مایه نگاه در سجده را ندانند که از دمار معلومند اگر چه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت است نگاه به مسجد  
 اندر ای چون مسجد اندر ای نخست مایه راست در مسجد باید نهادن قال البنی علیه السلام علیکم بالیاس فان المهریثت السدا  
 من فی کل شیء حتی الشغل و الرجل سفیان ثوری رحمه الله اول سفیان زاهد گفته اند وقتی به مسجد وارد بغیر اموش نخست  
 قدم چپ به مسجد نهاد باز قدم را بر زمین آورد و گفت کاوشده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد  
 بعضی گفته که پای چپ پیش بند بر آینه مشیت کنایه از دی در وجود آمده بود حاتم عاصم گفته من از زوال ایمان خود آنگاه  
 ترسم پای چپ نخست در محدثم کنایه از غصه من بامن بود از من چنین بی ادبی در وجود دنیا بداید که آغاز از مایه راست  
 کند و بعضی گفته که تا قبل از دی مصیبت در وجود دنیا بداید باشد از دی تقصیر خیان در وجود آمده که نخست پای چپ در مسجد





وی است که روایت میکند سابت بن زید رضی الله عنه که با گنهار زمانه است تا وی از سابت بن زید رضی الله عنه روایت میکند آن در  
 وقت رسول علیه السلام و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آنوقت منار را بنود با گنهار همان پیش مقصد کرده گفتندی اما در حدیث  
 المؤمنین عثمان رضی الله عنه منار و با گنهار مذکور شد پس آن با گنهاری که بیعت با احوام کنند با گنهار منار است و دلیل بر آنکه با گنهار  
 اعلام بجای می آید اگر بیان با گنهار گذارد و ابو بکر است و این مطلق است خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی یا ایها الذی آمنوا  
 اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذکر البیع و اگر در آنوقت می کنند ناقص نباشد اما مباحث است بیع محرم بود  
 عید را با گنهار و قامت نیست دلیل بر آنکه سمر بن جندب رضی الله تعالی عنه روایت میکند که من دو هزار درهم در قفا رسول علیه  
 نماز عید گذاردم شنیدم که هیچ نماز عید را با گنهار و قامت گفتند نماز جنازه را با گنهار و قامت نیست بنابر آن اصل است که نزد از آن  
 می آید در گوش سبت با گنهار میگویند و در گوش بعضی قامت میگویند بنابر این نماز عید با گنهار و قامت است و یکی از مشایخ است  
 که هرگز فرزند آدم میان با گنهار و قامت نیست جماعت زمان بنسوخ است و اگر گذارد و ابو بکر و لیکن با گنهار بگوید دلیل بر آنکه  
 میکند را بطه نکرده و در مومنان بایشه صدقیه باعث میکند از دیم سوال گردم که با گنهار و قامت گویم گفت می این حدیث است  
 که قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و بر دینی صورت و صورتها فتنه باب عستم در بیان فضیلت نماز جماعت نماز جماعت  
 فضل دار و بر عباد الهی دیگر نافرمانی جدیتر است بیا و جماعت روز ماه رمضان دارد و رکوعه مال بدید و جمعه و در آخر جماعت  
 کند با سلام وی اما ما بین که نصف نماز جماعت اندر کند و خود را تشبیه و جماعت گذاردن مکان حکم کند شریعت با سلام وی فرموده است  
 شود شریعت حکم کند با سلام وی که نماز جماعت شکار سلام است نماز جماعت گذاردن و قبول مالک عمر فرموده است و هر قول و حدیث است  
 که رسول علیه السلام فرموده است لا صلوة تجزئکم الا فی المسجید ملک مو گفته است که مراد از آن نماز گذاردن است و قبول نماز  
 الاصله ما ترید می نماز جماعت گذاردن و هر وی است که خدای عز و جل میفرماید و ارکعوا رکعتین و سجدا و سجدة و انتم  
 که بگوید آید یا رکوع از آن مکان این خبر جماعت حاصل نیاید هر روایت نیست که نماز جماعت گذاردن است مگر در حدیث  
 محضیت است بدعت و فعلات گرفتن وی پس سبب سعادت است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی للعبث علامات قوة الکمال فی فعله  
 و جماعته بالعلماء و صلوة الخمسة هم الامام رسول علیه السلام فرموده یا علی من یکب تحت راسه علامت است تو نشی لعل بود در  
 و نشی است و خاص است وی با علم بود و پنج نماز جماعت گذاردن و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ثلاث علامات قوت  
 الحرام و اجتناب العلماء و الصلوة و حقه رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرید نخست راسته  
 علامت است قوت وی از حرام بود از علماء رحمه الله دور باشد و نماز تنها گذاردن و قال النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم الجماعه رحمة الله و النقرقة عذاب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی مع الجماعة فمن شد شرفی  
 النار رسول علیه السلام فرموده است که لعن الله من غفل و جمل و رجعت است بر که تنها گذارد و تنها در روز جمعه بود  
 عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سابت بن زید از رسول علیه السلام سوال کرد که مردی اگر رکوعه مال سید در روز



لازم است در آن حال ابو کریم مسجدی وی جماعت نوه شده مسجد دیگر و دو تا جماعت گذارد شاید یانی ابراهیم مخفی رحمت الله  
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سخی رضی الله عنه گفته است که شاید خدا بر حسن بصری گفته است که چه  
کس از بدر بیان در یافتیم دیدیم که ایشان از مسجدی خود جماعت نوه شده بود ایشان بعد از آنکه در آنجا نشست افکنده بودند  
میرفتند مسجدی دیگر جماعت میطلبیدند گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم است که شاید تفسیر الالبیت رحمت الله  
گفته است که اگر مسجد اندر نیامده است شاید و اگر مسجد در آمده است شاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد الا بعد  
الامان فی اورجل خیر ذوالی حقه رجل یخرج ذوالی حقه برید الرحمن رسول علیه السلام فرموده است که هر کس از آن مسجد بخیزد  
یا بگناه از آنجا بیرون رود یا خدایت وی آن بود که باز در آن درختی کسی بود که سنت گذارد به حاجت از مسجد بیرون  
آمده بود تا آن وقت که قامت کویند باز در مسجد اندر آمد بعضی مشایخ گفته اند که اگر نخست مسجد آورده است شاید و اگر نیامده  
است شاید که حتی این مسجد بروی لازم شده است ظاهر روایت نیست که تنهادر مسجدی خود گذارد فاصله از آن بود که  
به مسجد دیگر و دیگران میگذارد رسول علیه السلام فرموده است که هر کس از مسجد بیرون رود یا خدایت وی آن بود که باز در آن درختی کسی بود که سنت گذارد به حاجت از مسجد بیرون  
اول از وی فوت نشود خدای عزوجل امر نماید تا او برادر برات دهند و یکی نیز برای از اتفاق و یکی نیز برای از فراق رسول  
علیه السلام فرموده است که هر کس این دو نماز نایکی را بجا نهد یا در وی موسن است حصار که نگاه ندارد و وی منافق است  
و حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان القبل الصلوة علی المنا فقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که  
هر کس نماز حقین گذارد و در مسجدی به نشیند چنانکه کسی که جمعه بیرون رود و خدا عزوجل امر نماید از مسجد با علی از نور در پیش  
برند چون بخانه و در با طهاره بنشیند آن خوشکان آن علم را بر سر بالین وی برینند و قرار ازین بنده را از حق ابرایش خنبد  
چون باید در خضر و طهاره سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی میزند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان  
به نشیند که آفتاب برآید و در رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میزند و اگر نماز گذارد به تحصیل هر دو  
دیوان علم چنانکه پیش وی میزند و در پیشی در پیش خاطر وی می اندازد و از در پیشی میرساند چنانکه خدا عزوجل میفرماید تولى  
تعالی الشیطان بعدکم الفقر و یامرکم بالخشاة و یحیل و یصدر و در پیش سینه وی می اندازد تا بداند آنچه در طاعت بروی بسته شود  
و در راه مصیبت بروی گشاده شود تا شب در رکعت بکند هیچ بر کسی نیاید باب بلبست کیم در بیان امامت در باب  
سنت جماعت امام فرموده است بخلاف منقره علیه السلام محمد رحمت الله گفته است که هر از این امام خلیفه اسلام سلطان است که از دست  
وی باشد و این سلطان شریعت است از دست نیفتد و احکام و ارباب امامت حد و مشروع از بهر نهاد داشتن در بنده دارد  
از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر عالم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم بدار  
حرب فتنه میکند یا از اسلام بر قول شافعی رحمت الله بعد از حرب بر قول علما ما رجیم الله بد را از اسلام و از بهر تفرقه کردن  
مستغنیان و از بهر قبول شهادت کوفان از بهر دای نماز جمعه و عید تراویح نماز سیدگان و از بهر قطع کردن دست





بحکم بود و بر مسجد با وجای مسجد بکبرت بلند میگردد که مقتدی از معلوم میشود نماز به همه سوای اید راه چندان باید اقتدا را  
 دارد و طحاوی رحمه الله گفته است که خردارگاه و یا خردار ستر می تکلف بر دو اقتدا را باز دارد و نحو اجاب امام اجل هر کسی است  
 الله گفته است که کردون بی تکلف بر دو اقتدا را باز دارد شیخ ابوالقاسم صفار رحمه الله گفته است که بمقتدا صلی الله علیه و آله  
 دارد و فایده این خلاف طحاوی پدید آید که در صحرا نصف نماز میکند از بعد از فراغت از معلوم شدن که وصف میان را جای پدید  
 بوده است نصف آخر نماز تنه شود از برای آنکه نصف میان را نماز باز دارد و مقدار نصفی و فاصل شد اقتدا را باز دارد  
 پس نصف آخر نماز تنه شود و نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در حصای آورده است که بمقتدا دارد و نصف باید تا اقتدا را باز  
 دارد و جوی چندین باید تا اقتدا را باز دارد و طحاوی رحمه الله گفته است که جوی باید از وی چندین بکعبه حاجت آید خواه  
 امام اجل هر کسی است الله گفته است که جوی باید در زمینی تکلف کردی بر دو تا اقتدا را باز دارد اگر بر وی جوی است و اما  
 از آن روی جوی است یکی از مقتدیان بر پیل و مقتدیان دیگر ازین روی جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمه الله و ابوال  
 بقول سلیمان بن مارجم الله و ابنود و اگر دو کس بر پیل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین روی جوی اقتدا کرده اند و بقول ابویوسف  
 مالک رحمه الله و ابود و بقول ابوحنفه و محمد و ابنود و اگر سه کس بر پیل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین روی جوی اقتدا  
 اند و اقتدا کرده اند با اتفاق نماز به همه و ابود و نصف مان اقتدا را باز دارد قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها  
 و شمر آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شمر اولها آخره و من حیث اخرهن الله امام را نیست امامت زمان شرط نیست و  
 بقول از رحمه الله گفته است که بقول فی الظهار آب خاکست من امام را نیز امامت مردان و زمان شرط نیست و بقول علما را  
 رحمه الله و شافعی رحمه الله نیست امامت مردان شرط نیست بانی ظاهر بر وایت شرط نیست خواه امام ابوحنیفه رحمه الله یا هر یکی از  
 گفته است که شرط نیست امامت زمان کرده بود و بعد از آنکه بپهلوی او ایستاد اقتدا کرد بقول علما را رحمه الله نماز تنه  
 شود و بقول شافعی رحمه الله نماز تنه بر او بود از برای آنکه شافعی از مردان سبب زمان تنه میدارد چون نماز زن را تنه میکند  
 از مردان طریق اولی بود که تنه نشود علی و مارجم الله گفته اند از مردان و جود آمده است که امر در آنست که جنابت مردان را  
 از برای آنکه مردان است که بایش نماز آخر صفها ایستاد چون مردان را به آخر صف نه ایستاد پس نماز امام تنه شود و نماز  
 به تنه شود و تا اگر مردان نماز است فی آند بپهلوی وی اقتدا کرد در دشارت کرد که پسر مردان ترفیت بچنانکه اقتدا کرد و  
 در تجربه و محرم آورده است که نماز زن تنه شود از آن مردی که وی علی در نماز زیاده ازین توان کرد که اگر امامت  
 امامت زمان کردند فی آنکه در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمه الله نماز کسی تنه نشود بقول علما را رحمه الله نماز  
 کسی تنه نشود و بعضی دیگر که از قضا و کرد و زن باشند و بقول ابوحنفه و محمد رحمه الله چهار کس را تنه نشود و بعضی دیگر  
 در قضا و بقول ابویوسف رحمه الله و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا  
 ابوحنفه و محمد بن یحیی و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا و بعضی دیگر در قضا

و محرم بر است و یک و دو که گفت که یکس ناز تبا شود زمین و بسیار کس را در تها گزند و در فرض مختلف افتد اگر چه بر است  
باب الاذان ناز تبا شود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف هست بر و است باب حدث ناز تبا شود و این قیاس قول محمد  
بنابر این اصل است که هر کجا که تحریر از وضعیت باطل شود و در حق تقویم باقی ماند و اگر اهله افتد اگر حکم بالحد دارد و در سبقت افتد  
کردند حکم بالحدان دارد و اگر در میان مرد و زن مستولی حاصل بود ناز و ابود و اگر مردی ناز تنها بگذارد و زنی اندر پیوستی  
شروع کرد و محرم در باب حد که آورده است که مکروه بود و اگر نصف زمان بر است مردان برستی اختلاف است  
و بعضی گفته اند که روا بود از برای آنکه اگر مستولی حاصل شود و است اینجا تریح بود و در فرق بود میان آنکه حاصل از نینجا بود و ناز  
در از و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه اینجا مستولی حاصل است مردان بر است اما اینجا زمان بر بالا اند مردان و در زیر  
زن از بالا افتد در میان مردان افتد پس ناز از مردان که پیش زنان شوند تبا شود و دلیل بر مدعیان بعضی گفته اند که ناز آنها  
که در زیران رخیه باشند که زمان بالا افتد کرده اند و اینها از برای آنکه اینجا مستولی حاصل است مردان بر است اما اینجا زمان در میان  
میشوند دلیل بر آنکه اگر از آن بالان فرود افتد در میان مردان افتد پس اندران و اگر پس زنان شوند ناز ایشان تبا شود و دلیل بر  
ایمان مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیامد و در آن خانه در حق است ششاهی بیرون آمد و چند کرد پیش آن درخت براید بجای بیست  
که اگر آن ششام بشکند و می دهن خانه اندر بغیقه در سوگند حاش شود اینجا تریح نازان مردان که پس زنان شوند تبا شود اما اگر تمام خانه  
بر آمد اگر جانب عراق است سوگند بکردن نیاید جانب با و این سوگند بکردن آید که نام خانه نیست و این سوگند اگر سوگند بیام مسجد بود و حکما  
باطل نشود اما فقه ابو الیثم گفته است که سوگند بکردن نیاید بنا بر ایمان بیرون است این را بر آمدن خوانند و آمدن آنی اگر در میان  
مسجد رخیه است زمان در زن رخیه است و اندو افتد کرده اند مردان بیرون رخیه پس این با نام افتد کرده ناز مردان روا نبود  
که در صحر افتد می کنند از چند دور که افتد کند بقولش می روا بود و که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رجیم اند مقدار صحن در میان  
صحنی فاضل شود افتد باز دارد و اگر در مسجد حاش می کند که بر پیوسته این بر یکی را در پیوسته از اینجا مسجد خانه است از نام  
ان خانه یا از راه اوق خانه یا از درجه مسجد افتد می کند و بقولش می رخیه اند روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رجیم  
اختلاف نیست امام مکر السلف گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که جای سید که اگر نام را حدث شود که با وی را خطبه  
امام خواهد نام بکر سید یعنی رخیه اند گفته است که روا بود چون حال نام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر نیست اگر حوض است امام انظر  
حوض است و مقتدیان اینظرف دیگر افتد کرده اند و با هم الصغیر کرضی عنه افتد آورده است که اگر بر کرد حوض دیگران افتد کرده  
روا بود که نهایت آنها شوند و اگر بر یک حوض دیگران افتد کرده اند آنها که انظر نوح بنند افتد ایشان درست نبود و در شهر  
سیاهی آورده است که این جای بود حوض در صحر بود اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد هر کجا که افتد کند روا بود اگر  
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت که است بود که آن شباهل کتاب شود آورده اند که صدیقه یعنی الصدقه صحابه را اما میگرد  
وی بر بالا ایستاده بود و محرم برستی سلیمان فارسی رخی اندر عنه دامن ویرا گرفت و برستی آورد و بعد از ناز افتد رخی اندر عنه





بقول ابو یوسف هم قمر رات است کند و دعا قنوت را بقول ابو حنیفه و هم قمر رات است کند و لیکن دعا قنوت را استماع کنند  
 شافعی و دعا قنوت در نهم و در سه آخره رمضان از بابی دیگر نماز را و او قنوت که گفت هم وجه شافعی است که رسول هیچ سخن از این علماء و  
 رحمهم الله گفته که در عزوی علی و ذکوان ابو بعضی اصحاب به دستگیر شدند رسول علیه السلام و اصله قنوت بر علی علیه السلام  
 جعل بآید و در قنوت رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت می  
 که پیش رسول علیه السلام در نماز بآید دعا قنوت بخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل منسوخ علی که در آن اگر من  
 مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علماء ما ربح روا بود و اقتدا فریضه گذارد و بطوعه گذارد و قول  
 شافعی روا بود و بقول علماء ما ربح الله روا بود و وجه قول شافعی هم آنست که معاوی بن صفور و زعفران رسول  
 علیه السلام نماز گذاردی و باز مسجد خود رفتی دی امامت کردی پس آنچه بر رسول علیه السلام گذارد بود و فریضه بود  
 و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذارد بطوع گذارد و انبوی محافظ جان نکردی و علماء ما ربح گفته  
 که معاوی بن صفور از علماء صحابه بود و دی و انستی که اقتدا فریضه گذارد بطوع گذارد و انبوی آنچه در زعفران رسول  
 گذاردی تطوع اقتدا کردی و شرط امامت و ادب و اسویتی چون مسجد خویش امدی فریضه را امامت  
 کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بکبر رفت معلوم نیست که نفع که رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار گنجی  
 امامت کرد و بر سر دو سلام داد و انجیدش فرمود **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم** تسلموا صلوکم تا بل که خدا  
 قوم من رسول علیه السلام فرمود که تمام کند شما نماز خود را ای اهل که که ما مردمان مسافر ایم از فعل رسول علیه السلام  
 خبر معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم مسافر است و اقتدا فریضه گذارد بطوع گذارد و انیت اگر در بودی  
 رسول نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردند و دیگر آنکه مسافر نماز گذارد و نماز  
 اول نیز است و دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم جميعین نماز گذارد و در آن که اعراس اند و نماز  
 شروع کرد رسول علیه السلام گفت که برین اعراسی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من یا رسول الله  
 بوی اقتدا کن صدیق رضی الله عنه بوی اقتدا کرد و نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذارد و بطوعه گذارد و او صدیق  
 امامت کردی و اعراسی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بطوع گذارد و انیت که اگر امام نماز  
 می گذارد مقتدا نماز بآید و اقتدا کند بر قول شافعی هم روا بود و بقول علماء ما ربح روا بود و اگر نماز بخانه می گذارد  
 مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علماء ما ربح روا بود و شافعی را درین مسئله دو روایت است و روایتی که در  
 هر دو یک حدیث از امام را بآید و بقول شافعی هم انفساد حق نماز مقتدیان کند و بقول علماء ما ربح روا بود و اگر امام نماز را بآید  
 بر تو شافعی امام را بآید که نماز را گذارد و مقتدیان نماز را بآید و او بر قول علماء ما ربح نماز را بآید که نماز را بآید و مقتدیان  
 عمل کند و بقول شافعی هم عمل کند اتفاق است که مقتدی در قضا امام صورت بخواند اما آنچه خواند یا بقول شافعی رحمه الله خواند

دلیل بر آنکه روایت میکند عباد بن صامت رضی الله عنه که در قحطی رسول علیه السلام کسی قرائت خواند که رسول علیه السلام بنا تمام  
 کرد گفت کسی قرائت خواند گفتند علی بن رسول البرکعت میخواند مگر فاجعه معلوم شد که فاجعه نمی یزد خواندن علامه جامع المذاهب گفته اند نشاید  
 خواندن از برای آنکه قرائت در قحطی ایستاده بوده است آخر نسخ شد دلیل بر آنکه کسی در قحطی رسول علیه السلام قرائت خواند  
 رسول علیه السلام بعد از آنکه قرائت فرموده قال النبی علیه السلام ما یأثم فی القرائات بدین الظنکه فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که  
 نشاید خواندن قال النبی علیه السلام ما یأثم فی القرائات بدین الظنکه فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که  
 قولوا ینین الخ فیست قال النبی علیه السلام من کان له امام فقرأه الا امام قدوة و هو امام سرخی و آورده است جمل کسی از  
 صحابه رضوان الله علیهم چنین روایت میکند که شش در میان کردیم دوست بخوانان داریم که در قحطی امام قرائت خوانیم و در وقت  
 قحطی امام که بخواند و او هم شش است و کس از صحابه رضوان الله علیهم چنین روایت میکند که هر که در قحطی امام قرائت خواند مستحق عذاب است  
 و در غیر شش است و در غیر شش است و در غیر شش است و در غیر شش است و در غیر شش است و در غیر شش است و در غیر شش است و در غیر شش است  
 و اقله ایستیم به مسافر در وقت بیرون وقت و او بود اما اقتدا بر مسافر میقیم و او بود و ای که در وقت است همه را با اقتدا و او بود و اگر  
 بیرون وقت است دو کانی و سه کانی و او بود اما فیضها چهار کانی و او بود و بچنانکه فرض مختلف مقتدا را باز دار و بصفت مختلف اقتدا  
 را باز دار و از برای آنکه بخواند وقت بیرون وقت بر مسافر مقرر شد و در بر مقتیم مقرر شد قضا چهار مقتیم را بر سر و شش و چوب  
 بود و مسافر از فیض پس بنا بر قوی با فیضی و او بود اگر امام را در وقت و آخرین یافت اینجا امام را قعه فرض بود مقتدی را قعه  
 و فرض هم و او بود از برای آنکه مقتیم را بر سر و وی را بر قرائت خواندن است است و مسافر از فیض هم بنا بر قوی بر بیعت شود و او  
 نبود اگر امام در وی اول قرائت بخواند است امام را قعه قعه فرض بود وی را قرائت و قعه فرض هم و او بود از برای  
 چون امام در دو رکعت اول قرائت بخواند است چون در وی آخر قرائت خواند فاجعه می شود و در دو رکعت اول شود و چنان شود که وی امام  
 در دو رکعت اول قرائت بخواند است در جمل بیرون وقت اقتدا بر مسافر را مقتیم در فیض چهار رکعتی و او بود و اگر کسی جماعت میکند  
 ایشان را شک افتاد که امام کیست اگر مقتیم تاخیر ستاده اند امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابر است و اند و بعضی گفته اند که امام آن  
 بود که بطرف چپ بود از برای آنکه است که مقتدی بر طرف راست امام است و او را امام را بعد از آنکه گفته است که این را قضا کنند  
 و لیکن عام ندانند و لیکن آن بود که هر دو نفر نماز را گذارند اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو را بود و اگر هر دو دعوی  
 امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی می میکند قرائت بخواند باشد نمازشان بیوان بود که اگر بر سر شش شک افتاد باشد  
 که امام کیست که بر سر و مسافر نماز هر دو را بود و اگر این شک بعد از نماز بود و لیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت و اگر هر دو دعوی امامت  
 گیرند و اگر یکی مقتیم است و یکی مسافر است نماز هر دو را بود و بشرط آنکه امامت مقتیم را در میان برای آنکه آن قیاس که امام مسافر است چون  
 دو شش نماز وی تمام شد و اگر در وی آخر مقتدی خود را متابعت کند و بر از میان ندارد و اگر آن قیاس که امام مقتیم شد متابعت امام  
 وی چهار شش بود و بدینصورت امام مقتیم را در جماعت نماز که اند و امام غایب شد و بعضی گفته اند که امام را پیشین گذارند و تا پیشین اقتدا کردیم و بعضی

اند که امام نماز دیگر کرده و نماز دیگر را اقتدا کردیم روزی بر وقت معلوم می بعضی از مشایخ گفته اند که نماز دوم و اگر ده بار  
 بود از برای آنکه بر گروی امام بر اصابت میدارد و خواهی امام نماز خود حرکت انداخته است که در فرض در یک تحریر درست نیامده بخلاف  
 یکی بر دیگری دعوی کردی سوگند خورد که بتورسیده ام و این دیگری سوگند خورد که من بخیر نیام ازین دو کس یکی سوگند خورد و در حق خود  
 و لیکن بار معلوم نیست که کدام در حق خود و اگر مسلمانی نیامده آب است آب مشکوک است طهارت ساخت از تیم بادی یار که در نماز  
 که از اتفاق این نماز روی را بود و لیکن بار معلوم نیست که نماز وی باب مشکوک و آمده است یا تمیخ نیز فرقی کلی رای نمازها  
 نیست ولیکن معلوم نیست که کدام فرقی را روا کرده است و کدام مانده و هر دو گروه نماز بار که ازند و تنها که ازند و تنها که نماز دیگر بخوبی  
 که ازند باید که تخمین غلط کند که نزدیکی نماز دیگر که برین است که بر اهل نماز روا کرده باشد بار دوم از قضا که شش نیست و از  
 اگر بار اول را و نیامده باشد بار دوم از آن نیست و در این هم جای بود که امام را نیامده و اگر او را نیامده سوال کند تا معلوم شود  
 جفا حتی تعین مسافر از یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدی از اعلام نکرد که من مسافر ام یا مقیم و مقتدی از آنکه  
 افتاد که امام مقیم بود یا مسافر آن نماز را چگونه تمام کند بر خیزند و دو رکعت نماز ببارند و سلام دهند باز بر خیزند و چهار رکعت  
 دیگر غایت نزدیکترین نماز کنند و بگذرانند اگر امام مقیم بود نماز وی تهاه شود و نماز مقتدی آن نیز تهاه شود و در بعضی ایشان این دوم بود  
 اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد و نماز وی تمام شد مقتدی آن چون دو دیگر آوردند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار  
 دیگر از قضا دیگر نیابت دارد و بعضی گفته اند که اگر این اقتدا در صحیح افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در نماز تهاه بود  
 نماز از سر کند که نادر بود و در نماز تهاه امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت کنم تهاه نماز شد و دیگر جماعتی آمدند و بوی  
 اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شرایط امامت بجا آرد سوگند حائض شود و اگر شرایط امامت بجا نیامد سوگند حائض نشود و اگر شرایط امامت  
 عدا که الید بر حتمه گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشان نشود و اگر شرایط امامت بجا آرد اگر نیار نماز تمام  
 سوگند حائض نشود اگر بربانند و سوگند حائض نشود و مسلمانی نماز بلند خواندنی را بلند خواند کرد در یکی رکعت نرم خواند و یک  
 دوم بر خاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند درین رکعت باید که تراوه بلند خواند وی در آن تراوت بخیر بود و هر قسمی بلند خواند  
 و اگر خوشی نرم خواند ای امام برین رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس برین رکعت بلند خواند و اگر نفر خوشی نرم خواند سهو  
 لازم شود و اگر بعد از نماز خواند برین رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس برین رکعت بلند خواند و اگر نفر خوشی نرم خواند سهو  
 است یا نه از روی جاهر اشتی این نماز را باز کند و بر سجده واجب یا خبر بد نماز را باز کند از نماز دیگر را حجت  
 برپا شده بود و آن مقتدی آن وی یکی امامت میکرد و اقتدا وی بوی را بود و یا فی خواججه امام زاهد خرمی گفته است که اگر  
 امام فقیه است و میداند که آن نماز وی نادر است و در آن رخ فراموشی است و میباید که بوی را بگذارد و اگر وی بر خطا میاند  
 بوی درست بود و شیخ الاسلام برسان الدین رحمه الله گفته است که اصابت امام و مقتدی بر وی باید تهاه و ابو دلیل آنکه مقتدی بر  
 نیز اقتدا کند و بر تهاه امام این متوجهی این بد متوجهی بر نماز تهاه خود و مقتدی بر او درین نیز همان حکم دارد و مقتدی از قضا امام

بر جاره امام بولی در چنین دست با چنین دست که امام تزاره خطا بخواند است لیکن متابعت کرد و بعد از فراغ معلوم  
که چون است بخاسته نیست امام خطا خوانده است نماز که کرده را و با بود که زعم خطا را اعتبار نیست اگر فرض افتد اگر و  
بقول ابو یوسف حرمه است به قطع کرده شود و بقول محمد بن یحیی اندر آمده شود و در اصل تحریر نمائید اگر هم فرضیه و هم قطع  
میکنند و بقول ابو یوسف حرمه است فرضیه اندر آمده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد بن حنبله است هر چه اندر آمده شود و اگر  
بجانبین نیست کرد و اگر امام فرضیه میکند از اقامه اگر دم و اگر قطع میکند از اقامه نکردم هیچ اندر آمده نشود و صحیحی که اگر گفت فرا  
ماه رمضان بود و روزه دارم و اگر شعبان بود ندارم باید و روزه دارم به خواست و روزه داشت معلوم که اگر روزه ماه رمضان  
بوده است قطعاً دیگر روزه بر وی بود که در اصل بلیت وی تفر و بوده است درست نیاید اما اگر وی مطلق گفت که در ماه رمضان  
بود یا شعبان بود و روزه دارم درست است اما اگر امام را تفره اندر یافت گفت اگر تفره اول است اقامه اگر دم و اگر تفره آخر است اقامه نکردم  
اختلاف مشایخ نیست در مسأله اول تا اصل تا نیست در مسأله دوم در صفت نماز به پیش از اختلاف مشایخ فقیه و چنانکه گفت که بکر اقامه  
نماید بکر یا بکر را و بعد از گفت بدین بکر اقامه اگر دم نماید بکر یا بکر را و بعد از گفت بدین بکر اقامه اگر دم نماید بکر یا بکر را  
برایان الدین در حرمه صلوة خواجه پنج الدین در حرمه است در سبک در عاقبت بر آن اندر اگر که یک بیت من بیت امام یا نماز من نماز امام  
اتفاق را نموده شود اما اگر گفت در این بنام امام اتفاق در آمده شود و اگر گفت که متابعت کردم با امام باقیه اگر امام اختلاف مشایخ  
است و این اختلاف از راه استیجاب است یعنی از راه فرضیت فواجبه امام اصل فرضی حرمه است که متابعت کردم با امام که باید و این بود و حرمه  
بنابر حدیث قال علیه السلام تبع الامام بحرمه متبعه شیت شرط است شیت کدامی نماز و میت متابعت میت کعبه بر قیام که از برای امام دو رکعت  
است شیت کدامی نماز و میت کعبه اگر اقامه اتعبد پیش از تحریر امام اقامه و ای حرمه است که گفت شیت که در نماز آمده شود و اخطا بر او  
است متعبد سید اند که امام چه نماز میکند از وقت که امام به نماز امام و بعد از نماز نماز همان نماز بیدار بیدار پیش از امام بکر قیام  
و باید و اگر یک کسی هم امام باشد و هم نمودن قامت را کی تمام کند و اگر چه در سبک شیت حرمه است که علی الصلح اول بر سبک بیدار  
دارد و اگر چه چنانکه پیش از محراب رسیده تمام گفته شود فقیه ابو الیث حرمه است که در زمان ما غفلت غلب است باید که فکرت  
بر آن سجده تمام کند و انگاه بر سجده نماید که بسیار کس آن که قاتی بود تا قد قامت الصلوة نشنود ویرا قامت معلوم شود و این روایت  
یوسف است حرمه است و این اصل است بر و این اصل عمل که دن فاصله از آن بود که اختلاف مشایخ متعبد بر آن شیت که پیش از امام  
بر خیزد قال ابی بنی علیه السلام لا تقوموا حتی تروا لی وقد اذنت لکافی محمد بن حرمه است که گفتی و قاتی باید که بکر خیزد  
که اگر اقامه کند با امام درست است بعد از امام بکر بکر گرفته باشد اخطا بر او است که امام از هر جایی اندر بکر بکر و دو متعبدی باید  
اما اگر امام و من در آن سجده است امام چه وقت بر خیزد علی الصلح اول بر خیزد و لیکن تا خیزد چنانکه قاتی تمام نمودن تمام کند و انگاه بر  
بین و بسیار نگاه کند و قوم را که بیدار هستند راست کنند و انگاه تحریر شوند و و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بکر بکر کردی بر  
قول زفر حرمه است قد قامت اول را بر خیزد و قد قامت دوم را تحریر بیدار و اگر متعبدی کی است و کی ایستاده است



است که ما را پیدا کردی تا بگویم اول فوت کنیم علیه السلام که در وقت عمر یک کعبه تو فوت شده بود و در دل تو چنان می شد  
 بود که خداوند جل و اعلیٰ بر اثر کعبه اول در دیوان تو ثبت گردانید و از آن میرسیم که نباید که باز کعبه اول از تو فوت شود و باز کعبه  
 و تضرع و کسب استغفار کنی و خداوند جل و اعلیٰ بر اثر کعبه اول در دیوان تو ثبت گردانید و از آن میرسیم که نباید که باز کعبه اول از تو فوت شود و باز کعبه  
 شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله حدیثی رسدایت کرده است از عبد الله بن عمر بن الخطاب ابو جعفر کسب بخاری رحمة الله علیه در این مورد که  
 ابو جعفر از او شنید و خود را به حدیثی که در حدیثی است از رسول الله علیه السلام بر گرد آورد و این کعبه اول فوت شد و در دیوان  
 قیامت در این چنان حسرت و ندامت در رخ و شفقت بود که چهل هزار بار روی برداردن جان شنوای شدستی چهل هزار بار رسول  
 مشکرمه شنوای شدستی و چهل هزار بار بهول و فرغ قیامت تسبیح شدی ان بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت در رخ  
 مشقت بود و بر گرد آوردن کعبه اول غرضی قوه شود بقیامت حسرت و ندامت در رخ و شفقت دی از آن زیاد بود و بنابر آن  
 است که قال الله صلی الله علیه و سلم کعبه الاصلی خیر من الدنيا و ما فیها اگر الله تعالی مقتدی باشد مقتضی آنست که بر او افتد اگر مقتضی  
 پیش از آنکه امام اقتدا دیا الله کبریا امام اقتدا دیا الله در تمام گفت و اگر در کعبه قبول ابو جعفر رضی الله عنه در صورتی که نماز کرده شود  
 چون نیت دی است تمام بنا بود که اقبال ابو یوسف محمد بن محمد بن اسماعیل در نماز کرده شود که اسم و صفت در قیامت باید تا شریع شود و اگر کعبه  
 معتقد پیش از آنکه کعبه مقتضی امام اقتدا دیا الله در تمام گفت و اگر در کعبه قبول ابو جعفر رضی الله عنه در صورتی که نماز کرده شود  
 معتقد بر او افتد و این کعبه در تمام آمده شود و این قول ابو یوسف محمد بن محمد بن اسماعیل در نماز کرده شود که اسم و صفت در قیامت باید تا شریع شود و اگر کعبه  
 از ابو جعفر و این کعبه که بر قطعه در آمده شود که نماز در صفت دارد و فریضی و قطعه اگر تحریر از فریضی باطل شود و در قطعه  
 باقی بود در صله خواجگان امام منتهای الدین رحمه الله آمده است که هیچ اندر آمده نشود فائده این خلاف جایی پیدا کرد که در آن زمان  
 قطعه خیزد بر او افتد ابو یوسف رحمه الله از ابو جعفر رضی الله علیه طهاره تنه شود بر او افتد حسن یا در حرم الله از ابو جعفر رحمه الله باقی بود و این  
 بود که امام متابعت باقی قراوت نتواند باشد نگردد بود اما در کتب امام را متابعت کرد و انگاه معتقد خیزد با اتفاق طهاره باقی بود که در آن  
 الله او افتد بر بقدری نماز سرین نماز خیزد بود طهاره تنه شود و این خلاف نیز جایی بود که باطل افتد کرده بود اما اگر اصل الله  
 باطل کرده باشد چنانکه هیچ کس باطل نماند رسیده یا در وزن با ای بکنای قاری یا عامی انگاه معتقد خیزد یا با اتفاق  
 طهاره تنه شود که افتد درست نیامده است فرق است که انجا اصل است مراعات انجا اصل نیست از برای آنکه اصل امام نیست انجا  
 مراعات دارد و این نیست که افتد درست نیامد اما انجا افتد درست نیاید که امام اصل نیست اگر امام بسبب بازگشت کعبه  
 بوی افتد که معلوم شد که بر امام سهون بوده است مقتضی آن نماز تمام کرد و قول شافعی رحمه الله از فریضی نیست از و قبول ابو یوسف  
 رحمه الله به بطور شود و قبول محمد بن محمد بن اسماعیل در تمام آمده شود و این قول ابو یوسف محمد بن محمد بن اسماعیل در تمام آمده شود  
 حینچه رحمه الله است که بر قطعه در آمده شود بر خلاف شد اولی که انجا امام من کل جبر در نماز و انجا من کل جبر در نماز است  
 نماز و صفت دارد و فریضی و قطعه اگر تحریر از فریضی باطل شود که نماز در صفت درست نیاید و در قطعه درست نیاید اگر در صفت و آخر تنها افتد انکه





سلام دهد باید که نیت امام کند بهاروی که امام بود اما اگر در قضا امام بود بقول محمد بن یحیی بن ابی حمزه  
 دست استیم بطرف دست چپ بقول ابوحنیفه و ابو یوسف و جمیع ائمه همین که بطرف دست راست نیت امام کند بسته بود  
 بر نیکو برابری است راست بر نیکو برابری است دست راست اگر نماز نیکو برابری است نیت او  
 تقاضا است بوق فی رد و پشت بحراب که دیدن سنت است تا در مومنان عاقل و صمد بقدری ائمه و ائمه میکنند که رسول  
 السلام دادی این مقید است تا خبر کردی که اللهم انت السلام و منک السلام کفنی و انگاه روی کرد انیدن عبد الله عباس رضی الله  
 علیه و آله نیت که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدین بود درین کرده است ابراهیم بخفی از خواهر حسن بصری رحمة الله و بیت میکنند  
 که اگر امام روی زد و ترکزد اندک بیابا که مانند تاروی بگرداند چون روی کرد اندک چگونه کرد و چگونه شنیدند و این جواب  
 امام اجل حسن رحمة الله پشت بحراب بند و بر وایت صلوة خواهر امام بکر خواهر زاده رحمة الله منحرف شنید دست چپ  
 سویی بحراب آید و خواهر امام زینب رحمة الله پشت که اگر درسی بستی خواهر گفتن پشت بحراب شنید و اگر بخاک گفتن منحرف شنید  
 آورده اند که بجای بگوید اندک نزدیک حکیم بن عیسی گفت بنزدیک فقیه بخار ویم و نماز گذاریم مسجد ابراهیم بخفی رحمة الله آیدند  
 و ابراهیم بخفی رحمة الله چون سلام نماز داد پشت بحراب بنهاد بجای گفت فقیه خطا کرد حکم بن عیسی از ابوحنیفه  
 رحمة الله را ائمه میکنند باک نیت باب بست و یکم در بیان مسبق بدانکه نماز کنندگان بر نیت نیت منفرد است  
 مدرک است و لاحق است و نام است و محدث است و مسبق است و مشکوک است لاحق و نام و محدث و مدرک است برای ائمه  
 قریه و سهو نیت که ایشان حکما و عقلا و امام اند مسبق و مشکوک خلاف ایشان است که بر ایشان و ائمه است و سهو است اما  
 منفرد تنها گذار بود و مدرک آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و  
 چیزی مشغول شد باشد امام بی وی چیزی گذارده بود و زایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب افتد بود و امام بی وی  
 چیزی گذارده بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود و بر احدت رسیده باشد و بی نیاز افتد باشد امام بی وی  
 چیزی گذارده باشد مسبق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد و انگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بیاورد امام را  
 در رکوع یا بدقت کند وی در رکوع و آمدن بود امام بر آمدن بود و مشکوک بود که آن رکعت دریافتند یا بی لاجرم یا خیر این  
 رکعت را بسیار و تا نمازش تمام شود و اینست او اسلام مسبقانه پیش از نماز امام آوردند و انگاه متابعت کردند و این  
 جیل بعضی ائمه غلبه بیا مسبق شد آنچه یافت یا مصطفی صلی الله علیه و سلم آورد یا بحجه مسبق شده بود بعد از نماز و رسول  
 علیه السلام گفت یا معاویه ترا چه داشت بدین که مسبقانه بعد از نماز آوردی گفت یا رسول الله خدا کند شمار بقول خلاف کرده  
 ام نه پسندم که بفعل آن خلاف کردی رسول علیه السلام از معاویه خوشی شد گفت سن لکم معاذ سنه فاستوبوا پس با  
 نیت شد که مسبقانه بعد از نماز آیدم بفعل معاذ یا رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستند که امام چه گذارده  
 است ایشان نخست از او ندید و انگاه متابعت کردند و این در وقتی بود که سخن گفتن از نماز ساج بوده است مسبقانه پیش از امام

آوردن سراج بود از دیگری سوال کردند که امام چه کرده است انکس میر اعلام کردی محبت سبوقا که از وی و انگاه محبت  
 کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد سبوقا پیش از تمام نماز امام آوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است  
 و مخالفت است موافقت برابر بر آوردن بود و مخالفت یا قبل اتفاق حرام است قول فر حرمتی بعد مقدار گنی نماز تها شد  
 چنانکه پیش از امام در رکوع برود یا پیش از امام در سجده در دو این مخالفت یا قبل است قول علماء اند که در جمیع احوال تها نشود و لیکن  
 بر تها نشود و مخالفت یا بعد اگر بعد از وقت است با اتفاق بر تها نشود چنانکه جائی سجده تنگ بود نتواند سجده آوردن چنانکه دیگران سجده  
 از نمازگاه وی سجده آورد و اگر قصد میکنند بر تها نشود متابعت می باید یا موافقت بقول ابو حنیفه رحمه الله در تکیه اول موافقت کند  
 و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف محمد رحمه الله در همه جای متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و  
 ثواب جماعت گذارگان نیاید فقیه معهود حرمتی بعد از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمه الله حدیثی روایت کرده اند  
 کان نماز بر غیر من است کی سفاهت و ثواب و کی با نیجه و کی ناست کی را یکی کی را بیعت از که سفاهت و امام است و از که  
 نیجه است مومن است و از که است است متابعت کننده است و از که کی است موافقت کننده از که میبست مخالفت کننده است  
 مخالفت کننده کیست انکه پیش از امام سر فرو دارد و بر رد متابعت کننده است که پس از امام است و موافقت کننده است که  
 افعال او برابر افعال امام است مسئله سبوقا نیجه امام میکند از اول نماز و است یا آخر نماز و است شافعی رحمه الله میگوید  
 اول نماز سبوقا است چه چیز را که اول بنود آخر بنود علماء و ما رحمه الله میگوید که سبوقا او حکم است نیجه با امام گذارد و از راه  
 تکیه تحریم و قعه اول نماز و است سبوقا و از راه قرات قرات و سبوقا نماز سبوقا است از برای انکه اگر اول نماز وی را کم  
 پس سبوقا پیش از تمام نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفتیم از راه تحریم و قعه اول نماز و است از راه قرات  
 و فتوه و سبوقا نماز و است مسئله قعه اخره امام بر سبوقا فرضه است یا بی قول فر حرمتی بعد عین قعه و فیضه است بقول علماء  
 رحمه الله عین قعه و فیضه نیست با اخر قعه و فیضه لیکن شاید سبوقا که پیش از تمام نماز امام بقضاء سبوقا بر خیزد است  
 اگر سبوقا قعه اخره را متابعت نکرد پس که سر از سجده بر آورده به سبوقا نه بر خاست قول فر حرمتی بعد عین قعه و فیضه است  
 نمازش تها نشود و بقول علماء اند که رحمه الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده بناد و نمازش تها نشود و اگر بعد از تشهد امام چند  
 قرات خوانده است که روایتی نماز بوی از تشهد و انگاه سجده رو و نمازش تها نشود اگر قیام آورد و لیکن قرات بجا نیاورده نمازش تها نشود  
 یا بی اگر سبوقا بیک رکعت است یا بدو رکعت نمازش تها نشود و اگر سه رکعت سبوقا است نمازش تها نشود بشرط انکه در وی آخر قرات  
 خوانده باشد مسئله سبوقا سلام امام را یا بدیانی عیسی بن امامان رحمه الله میگوید اگر نماز است که پس آن است نیست سلام را نباید اگر  
 نماز است که پس آن است نیست یا با اظهار و است است که در دو حال باید چون میاید چه خواند بعضی میگوید که تها نشود  
 خواند خاموش باشد خواه ابوبکر را می رحمه الله میگوید که اگر تها نشود خواند چون وی بعد از تشهد سلام امام سلام را بدین سخن  
 از محمد رحمه الله روایت میکند یا بعد از تشهد خواند و چه کلمه شهادت را انکار کند تا امامش سلام دهد بنام این ستم از محمد رحمه الله

روایت میکنند یا بقدر تشبه خوانند و هر چه در قرآن بر نباست خوانند تا امام سلام دهد و خواجه امام سر خمی حتمه کند گفته است که بر سبقت نشستن  
امام واجب است در جای که مفسد نماز نباشد و این خواندن تا با خرمفسد نماز نیست تا با خرمخواندن و این اختیار را ما اختیار نشدیم  
رحمته الهی است که تا بقدر تشبه خوانند باز از سر آغاز کنند و این قول عبدالمطلبی که گفته است خواجه محمد سلیمانی رحمه الله میگوید تا بقدر  
تشبه خوانند در صلوة گوید تا امام سلام دهد و خواجه امام سر خمی حتمه کند میگوید اختیار را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه  
امام زاهد فرموده است اما شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله میگوید اگر بعد از تشبه صلوة دعوات درست میداند تا با خرم  
خوانند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشبه خوانند و کلمه شهادت تکرار کند تا هم ذکر بود و هم تکویر و مسکون باشد و این تکرار کننده نشاید  
که شستن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المذنبینیدی المصلی ما علیهم من الوزر لوقفوا لربعین که از این  
میشناسد که اگر بداند که در این چندین و بال است پیشینده چهل خواجه امام زاهد فرموده است در سبک در وایتیه میران آمد از ابوال  
انصاری رحمه الله میگوید که نه استم رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد از این چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل  
ساعت خواسته بودیم بسیار بود اما ابوالکعب صنی الله علیه میگوید که گذشته پیش نماز کند از بداند که در این چندین و بال است نیز همین  
فرود رفتن دوست تر در دوی از آنکه پیش نماز کند از آنکه بر کند دوی اکنون که کار در و بال نباشد ظاهر بر وایتیه مسافت  
چندین باید که پیش نماز کند از بر کند و تا بر بیکار نشود و ظاهر بر وایتیه است که از جای سجده از السنوی تر بگذرد و بر بیکار نشود و خواجه امام  
بکبریا رحمه الله میگوید اگر نماز کند از خدای شایسته نیست بر کجا گذرد و بر بیکار نشود و نقیة البلیت میگوید اگر مقدار در صفت است  
گذرد و بر بیکار نشود و این همه که گفته در صحت یاد و سجده که یکی که گذرد و بر بیکار نشود و که مسجد حکم یکی مکان دارد مسجد ایتیه همین علم  
دارد و یا خواجه امام بکبریا آمده رحمه الله میگوید اگر نماز کند و در آخر صفهاست و گذرنده در اول صفهاست امید  
وارم که خدا عزوجل در گذرد این دلیل میکند که بر بیکار نشود شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله میگوید که روزی از این  
روز را بنویس است اگر از منزه صبح سجده پیشتر است و در بر بیکار نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نماز را بار درید اگر  
باز نایسته بر نماند آن دیوبست و باز در اشتقاق بدو طریق است یکی بقول یکی بفعل شایع حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله من یزین  
یدی المصلی ادراد اما مستطعم فان لم یکنغ فاقطعه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید نیست آنکه من در نماز نم  
نیست آنکه باز کرد و فعل امینت اشارت کند اگر اشارت را با تسبیح بار میکنند در مبط آورده است که اگر است چه یکی از دو  
کفایت است ابوسعید خدری رضی الله عنه نمازی که گذارد خلیفه را در خواست که پیش نمازی که گذرد ابوسعید اشارت کرد  
خلیفه زاده بر اشارت می التفات نکرد و باز نه استاد ابوسعید رضی الله عنه پیشی بردش و بیفکند خلیفه زاده پیشی برد  
آمد ابوسعید آنکه که در آن حال پدر حکایت کرد ابوسعید خلیفه طلب کرد و گفت فرزندم از دی ابوسعید گفت فرزند  
تر از ده ام من دیو از ده ام خلیفه شنید که گفت هم فرزندم از دی و هم دیوش خوانی ابوسعید این حدیث را از رسول  
صلی الله علیه و آله روایت کرده که گذرنده پیش نماز را باز دارند اگر باز نایسته بر نماند که ان دیوبست من حکم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله

دیو را زده باشم فرزند ترانی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را خدای او و فرزند خود را ادب کرد و اگر نماز کند زنده درستی است -  
 در کند زنده بالا اگر نزدیک بود بر یکبار شود و اگر دور باشد بر یکبار شود و اگر نماز کند زنده بالاست که کند زنده درستی همین  
 خلافت است که گفتیم اگر نماز کند ازین است باید که بد فعل باز در یعنی دست بردست زنده قال النبی علیه السلام التبع للرجال التصفیق  
 للنساء و اما بقول کل منکمه که او ازین عورت است و سبب ختم است قول علیه السلام المرأة عورة و تلوها فتمت و در صفة خواجه امام اصل  
 خصی از ابو بریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرد در الثالث بین یدی المصلی یقطع الصلوة قاله الامام و الکتاب  
 در صفة خواجه امام بگوید خواهر زاده از عهد بعد بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تپاه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بکشد شتر  
 سینه چرخ را تپاه کند و از آن گوش رسک عورت یعنی زن را ملاحظه روایت است که نماز تپاه نشود قال علیه السلام مرد و النبی بین یدی  
 المصلی لا یقطع الصلوة ابو بریره رضی الله عنه یوافق رفته بود بمحضر چون از عراق باز آمد نزد یک عایشه رضی الله عنها و در حدیثی  
 الله عنها گفت یا ابوبیره اصل عراق بر چه یافتی گفت یا مادر مومنان چنین میگویند که که مشتق از رسک زن نماز تپاه کند که عایشه  
 رضی الله عنها گفت یا ابوبیره عیالان پیغمبر علیه السلام را با خبر رسک بر ابر کردی گفت یا مادر مومنان من از خود نمیگویم عوده  
 رضی الله عنه روایت میکند عایشه رضی الله عنها گفت اصل عراق اصل نفاق اند قول ایشان مرد و دست ما خود نیست که بسیار  
 شبها بود پیغمبر علیه السلام بخون جناره خفته بودی چون نه پیغمبر علیه السلام مسجد آمدی با خبرا کردی چون بقیام رفتی با  
 را و از کردی پیغمبر علیه السلام ملائکه را پس انتم که ابود و یکو و ام سلمه او و فرزند بود از خشم دیگری میسر و یکی دختر سر او و غلام  
 و دختر را زینت نام بود رسول علیه السلام در نماز بود که بر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول علیه السلام که زبیر رسول علیه السلام  
 اشارت کرد و عورت است و رتبت که شست و باز از دست او رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اصل فتنه اند بزرگ از او فتنه  
 افکنند و آن نماز را باز نکردند پس انتم که که مشتق از نماز تپاه کنند در صفة خواجه اجل سر حسن ختمه الله ابن عباس رضی الله عنه  
 میگوید که پدرم را خبری بود وقتی رسول علیه السلام در صحن نماز میکرد و روان دراز گوش میس نماز رسول علیه السلام بر که شست  
 پیغمبر علیه السلام آن نماز باز کند و در صفة خواجه امام بگوید خواهر زاده روایت است از حیان بن جبارق رضی الله عنه که سر از شام  
 آمد آفتاب کردیم خبری پیش پیغمبر علیه السلام بر میگذاشت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و آن نماز را اعاده نکرد پس انتم که که شست  
 دراز گوش نماز تپاه کنند و دیگر گفتیم که که مشتق رسک نماز تپاه کنند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنه که رسول  
 علیه السلام در صحن را و زانوین نماز دیگر میکند و رسک سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام بر که شست سعد بدل نماز کرد آن  
 بر سر کلام زفته جای زفته بود که بعد از رسول علیه السلام گفت که دعا کرد آن رسک اسعید گفت من که دم یا رسول  
 الله رسول علیه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانک لا اله الا انت یا حنان یا منان یا معین یا سميع یا لا اله الا انت یا  
 ذو الجلال الاکرام اللهم اقبل هذا الکتاب کما کاه گفت یا سعد او جز او دعا از من شست من نخو استی جز ائیل امین صفة الله علیه  
 رسید و بگفت یا منک این دعا که سعد گفت در حق ملک رسک اگر در حق کاfran کردی خدا او را جل بر کاfran از اسلام کردی و

و در روز او توبه ساجی است که در آن ساعت هر دعائی را که مومن بگوید آن دعا را ایشان مستجاب شود و لیکن آن ساعت بعد از نماز  
 و یک سب از بر کمان گرفته اند که خواهد که آن ساعت از یاد که از اول روز تا آخر روز بجا گذارد و پیغمبر علیه السلام نماز را باز نکند از  
 سخن بران حدیث منسوب است پس دانستیم که گذشته از پیش گفته اند کمان کار و راجع باشد که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام  
 من روتنی بین یومی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمه الله است نیز از حدیث یاد رفتی از منسوخات آن حدیث ابو هریره  
 رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل به وی منسوخ نیست مسلک مسنون اگر بقیه مسبقاً در خبر از جهات که بخود  
 گفتن گوید اشکال آمد و بر قول ابو یوسف رحمه الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا گوید در صلوة خواجه اجل سری  
 رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نماز گذارد و ادوات است یکی حالت انفرادی یکی حالت اجتماع امیکوید باید که در حالت  
 تیر گوید تا در ادوات عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه رحمه الله که اسکال نباید که ایشان را بخود راست قیام ندارد نیست و از  
 سید اندلسی قرات اکنون بخواند پس بعد گوید مسلک مسنون سحی آن اللهم یکم که خواند یا فی ما در او در او این شدیم رحمه الله  
 روایت است که خواجه امام زاهد رحمه الله شیخ در سبک در روایت بر آن آمده از خواجه امام بکر فضل بخاری که از خود رحمه الله  
 روایت میکند که خواندن امام را مقتدی نیابت ندارد باید که مسنون خواند اما ظاهر روایت است که بخواند مسلک مقتدی است  
 و امام را در نماز یافت اقتدا کرد و بگوید سبک اللهم یکم که خواند یا فی این مسلک برین نوعیت امام در قیام است نماز بلند گوید  
 فی یا نرم خواند یا در رکوع است یا در سجده یا در وقعه اگر در قیام است و نماز نرم خواند یا اتفاق خواند اگر در رکوع است اتفاق خواند  
 اگر در سجده است یا در وقعه اختلاف منشی است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده وقعه در نماز نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بخواند  
 که بر وی متابعت امام واجب است سبک اللهم است و اقامت واجب از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد رحمه  
 الدین رحمه الله است که بخواند که اختیار شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله است که بخواند اگر امام را در قیام یافت و نماز بلند  
 خواند فی ظاهر روایت بخواند که گوش استنق و آن واجب است خواندن سنت شیخ الاسلام بر آن الدین در نماز صلوة خواجه امام  
 بکر خواجه زاهد را در سبک روایت برین آمده اند ابو بکر خصاص رحمه الله میگوید که خواندن این نیکو بیک بخاری رحمه الله میگوید که  
 روایت خواندن نیافه امام بکر یکی روایت عبد الله بن مبارک رحمه الله میگوید که خواجه امام زاهد رحمه الله صلوة خواجه اجل سری در سبک  
 سبک روایت بر آن آمد بر کجا که امام وقف کند وی بگوید تا هم خوانده تسبیح بود و هم گوش آمده قرات اما ظاهر روایت اینست  
 که بخواند که خواندن تسبیح سنت است دشیدن قرات در ضعیف اقامت و ضعیف اولیة از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت  
 الله گفت امام بر رکوع رفت وی اگر گفت آنگاه بر رکوع رفت اتفاق از گفت دریا نشود اما اگر بر رکوع رفت متبادر است قبول شد امام  
 سر از رکوع بر آورد و آنچه وی بر رکوع و بقول ابو حنیفه گفت دریافت شود و بقول ابو یوسف رحمه الله دریا نشود و در وصف تلم باید تا  
 نماز آمده شود مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و بگوید گفت امام بر رکوع رفت باینکه وی نیز بر رکوع رفتی و زوفت وی  
 بخواند آن سبک اللهم استخواند امام سر از رکوع بر آورد و آن رکوع را لا حاشه ای دارد و بود که در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت یا سیتی بر کعبه رفتی زلفت بخواند سبحان یحیی علیه السلام مشغول شد امام سر از کعبه برداشت  
نگاه بر کعبه رفت ان رکعت یافت شود بانی ز در حرمتی میگوید که یافته شود اما ظاهر روایت است که دیو یافته نشود و در حرمتی  
حرمتی نیست قول علیه السلام من ادرك الامام في الركعة فقد ادركها اما وجه قول علماء دیگر ز جسم علیه السلام یافتن ان بود که است  
افتد مقتدی را با امام در رکوع در وقت او در صلوة خارج امام مگر خوانده آورده است که ابن ابی سیبی و حواجه محمد مقبل مدنی و  
عبد الصمد بنی زحیم علیه السلام بر قول زعفرانی و ادندی که ان رکعت دیو یافته نشود اما ظاهر روایت است که دیو یافته نشود که  
در نماز کن اصلی است قیام است در رکوع و سجود چون امام در کن بی وی آورده است بیشتر را حکم کلی است پس رکعت دیو یافته نشود  
تاویل حدیث جامی بود که امام را در رکوع باید و یا با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام یا مشارکت افتد و  
تکبیر گفت در قیام لا تفتی شد و در رکوع مشارکت یافتن ان آورده او بهتر نبود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بران نماز  
بنائکند بانی اختیار ابو الحسن کجی حرمتی است که تواند اختیار ابو جعفر حرمتی است که نتواند اگر امام را در سجده یافت  
تکبیر گفت قیام و رکوع آورده سجده رفت و اگر این سجده اول است و نماز در افساد کند و از نمازی نیابت ندارد و این رکعت یافته  
نشود و از برای آنکه قیام فرغیده است و در سجده متابعت امام آورده پس گویم که نماز تباها نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است  
از نماز ان رکعت بود نماز تباها نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و افتد اگر قیام و رکوع آورده سجده را با امام آورد و اگر  
یت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نمازش با او بود مگر اگر نیت سجده که با آوردن یک سجده زیادتی نماز  
را تباها کردند در اصل نسخ بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نماز تباها نشود  
که یک رکعت نماز آورده پیش از تمام نماز امام اشکال آید در انصورت که نیت کرده است ظاهر و غالب مومن ان بود که نخست  
سجده اول آورد و نگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده آخر کرده است یا  
ان نیت نکرده است اتفاق ان نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباها نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباها نشود و  
وی مستحب است دیگر رکعت نماز از نماز امام آورد و لا جرم نمازش تباها شود اگر امام را در قعد اول دریافت تکبیر گفت یا سیتی  
سبحانک اللهم خواند و نگاه به نشیند و اگر خواند نشست و امام برخاست وی تبریز خیر در یا الیها جانده اگر آغاز نکرده است با اتفاق  
بر خیر دو اگر آغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین حرمتی است میگوید که بر خیر دو امام را متابعت کند که متابعت امام در  
شیخ الاسلام بران الدین حرمتی است میگوید که الیها ت ذکر است از او کار نماز چون آغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعد  
آخر دریافت تکبیر گفت تباخواند امام سلام داد وی بجا بخاید که مسبوقانده تمام کند و اگر نیت خواند چنین که نشست امام سلام  
داد وی با اتفاق الیها آغاز کند و اگر آغاز کرد امام سلام داد و همین خلاف است گفتند و اگر مسلمانی در سه رکعت مستحب است  
بیک رکعت شکوکت کند یا اگر کند بعضی اند که سه رکعت بود و قعد باز شکوکت کرد و قعد و واجب یا بدعت جمع چندین گفتند که گفت اگر  
بچند قعد در سه رکعت خواند شکوکت از آخر قعد از رکعت آن که چون یک رکعت از او ان تقدیر شکوکت را بدو و دوم وی شود دیگر ندارد

در نشسته اگر مشکو کانه دریافت نمود این دوم وی شود دیگر مبارز بنشیند و اگر مشکو کانه دریافت نمود رکعت فاتحه دستور بخواند  
 و در نشسته و رکعت فاتحه سورت خواند قعده نیاورده رکعت آخر را فاتحه خواند یا فی بعضی گفته اند که مخبر است خواهد خواند نخوا  
 خواند و در سبب طاقصی امام علی استیجابی آورده است که ابوحنیفه نخواند که از راه تحریر میقتد است در قفا و امام قرآن خواندن بد  
 است این نیز که قضا کند است تنها کند در وی آخر قرآن خواندن است است در یک سبب مابعد جمع آید ترک است است از  
 آوردن بر عت بود خواج امام منباج الدین سمرقندی میگوید ناخواندن اولیتر بود شیخ الاسلام بر مان الدین رحمه الله گفته است  
 که خواندن از برای آنکه مسبق بود و حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفراد از آن رو که حکم انفراد در رکعت قرائت خوان  
 اگر درین رکعت دیگر خواند سنت بود از آن روی که مقتدی خواند بدعت بود اصلی است هر یک مستحبی یا بدعتی چه آید که سنت بود از آن  
 بدعت بود و اگر بیک رکعت مسبق است بیک رکعت مشکو باید که نخست مسبق قانند و دیگر مشکو کانه و قعده اگر نخست مشکو کانه کرد  
 یا بر در بیک قعده ارد و نماز تنه شود درین مسئله شراط است شیخ الاسلام بر مان علام الدین رحمه الله گفته است درین مسئله  
 اگر نخست مشکو کانه کند آن از مسبق قانند نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت است که میت شرط است نخست میت مسبق  
 کند و آنگاه میت مشکو کانه که اگر آن رکعت را با امام اندر یافته شود دیگر دوم تطوع شود بروی فرضی است این رکعت مسبق قانند  
 نماز تنه شود بدینجه که کفیم که نخست مسبق قانند و آنگاه میت مشکو کانه بدو قعده آوردن عیده بر آن آید اگر نماز بداد میگذارد چون بگو  
 رفت پیشانی بر پشت رکعت باز کرد و قراة دراز تر خوانم بازگشت و قراة دراز تر خواند و رکوع باز آورد و سوره کهن اول بود یا رکوع  
 دوم بود یا نه نوادر متبر رکوع دوم بود که بر اثر وی سجده است ظاهر روایت است که معتبر رکوع اول بود که ادا فریضه واجب است یا غیر آن  
 قطع شود و تطوع فریضه را بر نیکر فائده این خلاف جمعی پیدا آید و اگر این واقعه را مدام یافتند یکی آمد و درین رکوع بوی افتد کرد  
 ظاهر روایت این رکعت دریافت نشود و در روایت نوادر یافته شود چه روایت نواد است که رکوع معتبر آن بود که در عتبی می باشد  
 بود و در عتبی این رکوع مسج است پس بدین گفته شود و وجه ظاهر روایت این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراة معتبر بود یا غیر آن  
 اول معتبر قراة است پس این رکعت را رکوع اول بود که ادا فریضه واجب یا غیر آن دوم قطع شود و تطوع فریضه را بر نیکر پس روایت  
 نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتد یکی آمد و درین رکعت بوی افتد که روایت اصل به در رکعت مسبق بود بر روایت نواد بیک  
 رکعت مسبق بود و اکنون این دو رکعت مسبق قانند چگونه کرد و اگر دو بدو قعده کرد یا جماع را و بود و اگر دو یک قعده ای آورد و بگوید  
 بر روایت اصل را و بود و اگر امام را یاد کند که من دو سجده از رکعت اول مانده ام از بیک رکعت نماز آورد و این مسبق متا بعثت که در خط  
 روایت بیک رکعت نماز دیگر بروی بود و بر روایت نوادر بروی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که روایت نوادر آن رکعت نیز  
 بروی بود از برای آنکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده را حاکم علی رکعت او اول شود و این  
 تمام در رکوع دوم که وی اقتدار کرده است بر انداخته شود پس این رکعت را درین قعده باشد باید که دیگر رکعت مسبق قانند یا با جماع از عیده  
 مسبق آید و اگر فریضه چهار رکعت را بیک رکعت مسبق قانند بیک رکعت و مشکو بیک رکعت را حتی است بیک رکعت تمام و چون امام از نماز

سلام دهد بر غیر دو نخست لاجقانه اگر دو قعده یا بناگاهانه آورد قعده باز سبوقانه و قعده یا ز مشکوگانه از دو قعده اگر  
 بناگاهانه و سبوقانه و لاجقانه را بیک رکعت آورد و بسود و لیکن اولیترین بود که کسی رکعت قعده آورد تا قعده اولی آنرا اتمام  
 متابعت کرده باشد اما اگر سبوقانه و یا مشکوگانه یک قعده آورد و یا مشکوگانه نخست آورد و باز سبوقانه درین رکعت  
 نماز بنهاده شود و اگر سبوقانه را پیش از لاجقانه آورد بقول از رکعت بعد نماز بنهاده شود و بقول عظاما بنده رحمهم الله و الله اعلم  
 بکلی که لاجقانه نماز را آورد بقیامت بی سبوقانه که ایشان حکما در قضا امام باشند و قیام در لاجقانه را لاجقانه لازم نیست  
 و همین قیام راست گردانیده بود لاجقانه را بخبر دادند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است  
 و قعده اول آورده است و این تا حدی که این سجده را در محل نکرده و لیکن قعده اول بنیاد اشکال آید که بر لاجقانه واجب است که بخواند  
 امام آورده است و امام این سجده را در رکعت آخر آورده و وی صد رکعت اول آورده و این خلاف امام شود خلاف است اما خلاف  
 غیر است اما اگر فرضیه چهار رکعتی میکند از بر سر دو رکعت بی رکعت سیم بر خاست و بر ایاد اند که یکی سجده مانده امام فرود آمد و این سجده  
 آورد و آن قعده را باز از بیانی بنگیریم اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده را باز بنیاد و اگر از رکعت دوم مانده است باز از رکعت در محل  
 است چنانچه نماز میکند از امام بر سر دو رکعت مقتدیان بر چنین اندکند که مگر اعم بر خطا نیست ایشان برخاستند معلوم  
 بخطا مقتدیان برخاستند باز کردند و امام را متابعت کنند اگر چه رکعت سیم لاجقانه بنهاده و واجب مانده اند یکی متابعت  
 امام و یکی قعده اول بخاستن ایشان بقیام بدعت است و در سیم فرضیه از قیام سیم بعد از اول نشاید باز گشتن مگر درین صورت نماز  
 چهار رکعتی را بیک رکعت سبوقانه بیک رکعت مشکوگانه بخوابد چون بیدار شد خود در قعده یافت امام و وقت آن نمازی احتمالی دارد احتیاط  
 اندازد که قعده اول امام بود و یکی رکعت سبوقانه بیک رکعت مشکوگانه قیام و احتیاط اندازد که مشکوگانه بر آن چیزی نبود نماز چهار رکعتی را سبوقانه  
 بخوابد چون بیدار شد خود در قعده یافت امام و وقت آن نمازی از قعده بر سر دو رکعت چهار رکعت قیامت خواند و اگر اعم از آن قعده  
 یافت اندک در رکعت سبوقانه بیدار شد خود در قعده یافت امام سلام داد و وقت این نماز بر احتیاط و احتیاط اندازد که قعده اول  
 امام بود و یکی رکعت سبوقانه بود و رکعت نایم احتیاط اندازد قعده آخر امام بود و یکی رکعت سبوقانه احتیاط اندازد که سبوقانه بود و سجده  
 و قعده خوب بنهاده و احتیاط اندازد که بناگاهانه آورده باشد و قعده بخوابد وقت بخوان این احتمالات دارد و بر غیر چهار رکعت نماز گذارد  
 بعد قعده در برخی محل نیست که نزدیکترین سبوقانه بر سر است از قعده برین باید که چنانچه نماز پیشین میکند از امام بر سر دو رکعت یکی بخوابد  
 اندک رکعت دیگر از دو سلام و دو رکعت از رکعت بر خطا مقتدی بیدار شد امام را بر محراب بیدار است و چنان که آن بر امام فرضیه میکند  
 می ماند رکعت دیگر با امام کند از بعد از سلام که امام است گفتند است اگر راست است که ده باشد نماز بنهاده شود و اگر نیست می متابعت  
 امام بوده اگر نیست متابعت نکرد لیکن آنوقت اقتضا میان امام در رکعت فرود آمدن نماز بنهاده شود مسئله در فرضیه چهار رکعتی چهار سجده پیش از  
 امام آورد و بر قول از رکعت بعد نماز بنهاده شود بقول عظاما بنده رحمهم الله نماز بنهاده شود اگر پیش از سلام امام بیدار شد سلام امام آن چهار رکعت  
 بیاز و نماز بنهاده بود اگر سجده را بنیاد و سلام بنهاده شد بنهاده شود اگر نماز بنهاده شد سلام امام بنهاده شد بنهاده شد بنهاده شد بنهاده شد



بنا بر این معنی بیرون آید اگر پیش از آنکه پیش از امام آورد در قول فرقه نمازش تباها شود چه در فرقه متابعت امام فرقی پیدا در بقول  
 علمائش تباها نشود که امام متابعت کردن بقول ایشان واجب است و آوردن وی بیک روایت و در کتب است و یک روایت دیگر است  
 و یک روایت دیگر است و در نمازش تمام شود یا نه که پیش از اسلام تمام شود و دیگر بیاورد نمازش تمام شود و ظاهر روایت نیست که در کتب نماز بار  
 بنویسد از برای آنکه اصلی است که در قیام و در رکوع یک سجده ای موقوف نماید چون کعبه است اول را قیام و در رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد  
 و این سجده یا معتبر نبود قیام و رکوع موقوف بود و در کتب دوم را قیام و رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده یا معتبر نبود قیام و  
 رکوع اول شود قیام و رکوع دوم بر آنکه نشود قیام و رکوع سوم یا امام آورد و در سجده یا پیش از امام آورد و این سجده یا معتبر نبود و این قیام  
 و رکوع موقوف بود و در کتب چهارم را قیام و رکوع یا امام آورد و در سجده یا پیش از امام آورد و این سجده یا معتبر نبود قیام و رکوع چهارم  
 بر آنکه نشود و در وقت دیگر تعیین قیاس است و در چهار کتب اول و سیوم را دوم و چهارم بر آنکه نشود و در وقت نماز  
 لاحقان بگذارد بی ثبات و بی سبب و بیرون آید اگر چه بی شک است بر پشت یکدیگر سجده آوردن و با وجودی که اینها در بعضی از روایات  
 حکم صحیح و در سجده رسول علیه السلام چهارده بودند و در سجده نبی شده و بی شک است که گفتند ائمه اربعین و ستوری است تا این مسجد را بر داریم و  
 و کلان تر کنیم گفت من رواندارم که کسی بنا کرد به تمام عالم علیه السلام را بر دار و گفتند پس حکم گفت بر پشت یکدیگر سجده کردند گفتند بر پشت یکدیگر  
 چگونه از آنکه گفت صف اول را بر سر زمین بود و در سجده اول و در سجده دوم را بر سر زمین بود و در سجده چهارم را بر سر زمین بود و در سجده  
 سیوم بر زمین بر تپه یکدیگر از زمین بسیار باشند چنانکه حسن زیاده میگوید و بر کتب بای یکدیگر سجده از نماز روایت است که بر کتب  
 بای سجده آوردن را بنویسد که هر یک کتب بای سجده بر سر زمین بر سجده رکوع اول سجده آوردند و در صف اول سجده کردند و در صف دوم  
 بای تکلیف است سجده نیت از آوردن چنان در رکوع باشند تا آنها را از سجده براند و نگاه ایشان سجده کردند و سجده را لاحقان بنیازند  
 را با بود و اگر قوم در رکوع توقف کردند تا امام بر آن سجده را آورد قیام و رکوع کعبه و دیگر آورد و اکنون یا امام سجده افتد و امام را متابعت کردند  
 این سجده که یا امام آورده اند از اول نیابت دارد و از دوم اکنون در کتب لاحقان بنیازند و با و این بای بود که برابر امام فرو افتند  
 و سجده یا بر آنکه آوردند اگر پیش از امام فرو افتند یا پیش از امام باید که نیست سجده اول کنند تا یک کعبه لاحقان بود اگر امام را در رکوع اندر  
 یافت افتد اگر در رکوع رفت امام سر رکوع را آورده بقوم رفت و بی هم از رکوع سجده رفت و در رکوع صلوة خواه امام بیکر خواهر زاده را با و  
 و با و بیست است که نمازش تباها شود و بعد قول ابو یوسف ظاهر است که وی قبل از نماز نیت دار و آن قوم را آورد و در یک کعبه  
 از امام معتبر بود و اگر بنیاد در فرقی را که آورد نمازش تباها شود این روایت دلیل میکند که ابو حنیفه تعدیل از نماز نیت بسیار و این  
 جای بود که رکعت نماز تمام کنند اما اگر با فرقی نماز تمام نیت لاحقان بنیازند و نمازش را با و او اگر این واقعه را در کتب آنکه در بعضی از  
 قوم را بسیار و سجده یا بنیازند اتفاق نماز را با و اگر در کتب یا دیگر است یک کعبه یا در اتفاق را با و اگر در کتب یا دیگر است یک کعبه یا در اتفاق را با و  
 و در قول ابو یوسف و شافعی هم را بنویسد و در قول ابو حنیفه و محمد را با و او و لیکن با که نیت است پیش از امام سجده بر او و در کتب  
 شد که بنویسد امام هر از سجده بر بنیاد و ده باید که باز رود و در سجده بنیاد که بخط باشند نام استخطا بود و رسول علیه السلام فرمود است

[illegible]







سهولت لازم شود و اگر بخواهد انشا را در نظم آغاز کرد تا آیه است بخواند سهولت لازم نشود که نظم خواندن مشروط بر سهولت است و اگر بخواهد  
 روایت میکند که در هر دو حال او یک بیت خواند سهولت لازم شود و اگر بخواهد معانی را در وی از ابواب و سوره و جملها بعد از آن روایت میکند که در هر دو حال  
 سه آیه خواند سهولت لازم شود و بنا بر فرضیت قرات و در فرضیت چهار کفایت در ششم اول و در یک کفایت فایده خواند سهولت لازم نشود و در یک کفایت  
 یا چهارم از آن قضا کند یا بی در مختلف الروایه پیش از اسلام و والدین از حسن زیاده حجت رواست که هر دو را قضا کند بقول ابو یوسف  
 هر دو را قضا کند یکی بن کثرت گفته است که اگر فایده مانده است قضا کند و اگر سوره مانده است قضا کند نظایر قول ابو حنیفه و محمد بن یوسف  
 آنست که تکرار فایده مشروط بر سهولت است تا اگر فایده خوانده است قضا کند اما اگر سوره مانده است قضا کند چون قضا کند نظم خواند سهولت لازم  
 خواند سهولت باقی نظم خواند و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود  
 همچنانکه فوت شده است اما هر قول ابو حنیفه و محمد بن یوسف است که در یک کفایت تمام خواندن و در یک کفایت تمام خواندن مشروط بر سهولت است و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود  
 قضا سهولت واجب است و واجب در هر دو و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود  
 یا در یک کفایت تمام خواندن و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود  
 واجب نشود اما اگر در قیام دوم بود و محای و حجت اند گفته است سهولت لازم نشود که در قیام دوم محض محای قرات است و بعضی از آنست که  
 گفته اند روایت نوادر اگر سهولت از قرات خواند سهولت لازم نشود و اگر بعد از قرات خوانده است سهولت واجب شود که تا آخر رکوع می شود و ظاهر در قرات  
 آنست که قیام و قرات همان فرضیت است و هم رکوع فرضیت است چون بنا بر قرات سهولت لازم نشود بنا بر رکوع سهولت لازم نشود که در هر دو  
 خواب و احوال شخصی از هر دو نیست که اگر کسی در قیام اول یا دوم یا سوم یا چهارم یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود که قیام سهولت لازم نشود  
 و هم محای قرات چون محل خواندن سهولت لازم نشود اما اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 نیست و در هر حال خواندن سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود  
 خواند سهولت لازم نشود که در هر دو و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 کرد و دیگر روایت فی صحیح آنست که بنا بر رکوع و باقی رکوعش برافند و رکوع باز کرد و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 صحیح آنست که بنا بر رکوع و اگر باقی آنست که رکوع برافند و نشود و از آن که رکوع فرضیت است و خواندن قیام واجب اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 خواند سهولت لازم نشود و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 تا فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر باقی آنست که رکوع برافند و نشود و از آن که رکوع فرضیت است و خواندن قیام واجب اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 سهولت لازم نشود که در هر دو و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 سهولت لازم نشود که در هر دو و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود  
 ابو حنیفه سهولت لازم نشود و بقول ابو یوسف و محمد بن مالک حجت بخواند سهولت واجب نشود این اختیار را تمام نموده است و در هر دو سهولت لازم نشود که در هر دو و اگر در رکوع یا در قیام یا در سجده یا بی فایده خواند سهولت لازم نشود و بی فایده خواندن سهولت لازم نشود



میکنند و امام بر سر و پشت مقتدیان و بر رخدادیدند و بقیام میسوم بر خاستند و امام قعده معتبر کرد و بر کعبه میسوم بر خاست  
 مقتدیان معلوم شد که امام بر سر و پشت بود است باید که باز کردند و قعده انداختند و قعده اولی و قعده  
 فرعیة بوجوب چرا باز کردند و جواب قیام فرعیة است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود ایشان بدان قعده لاحق را باز  
 لاحق بوجوب است که نخست آن کرد که امام بی وی آورده است و نگاه متابعت کند و اگر امام بر سر و پشت و بقیام میسوم بقیام  
 یکی از مقتدیان را یاد کند که من قعده تشهد خوانده ام باید که باز کردند و قعده تشهد خواند و نگاه متابعت کند بنا بر همان اصل است  
 و بی مان قعده تشهد لاحق لازم است که نخست لاحق از دو نگاه متابعت کند اگر بر امام سهیم است لاحق را باید که سهیم بر امام  
 متابعت کند و اگر کردارش تبا نه شود و لیکن بر سهیم نیابت ندارد با غیر لاحق همانجا که امام سهیم آورده است و بی نیز غایب  
 بر خلاف میسوم که بعضی سهیم قعده بر خاست قیام و رکوع آورد و امام سهیم در گشت باید که مسبق نیز باز کرد و سهیم امام  
 را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آورد و اگر باز نکشت یا سر سجده نهاده است که امام سهیم باز نکشت بکلی  
 اگر قیام و قرائت وی بعد قعده معتبر امام اقتاده است و او بود و اگر پیش از قعده معتبر امام اقتاده است یا بر کارش  
 تبا نه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام بر خاسته است و سر سجده نهاده امام سهیم باز کردند و اگر متابعت کند و بر کارش  
 تبا نه شود و اگر سهیم قعده را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام سهیم باز کردند و وی متابعت کند غرضش تبا نه شود و اگر بعد  
 از قعده معتبر نیز سهیم امام را متابعت کرد غرضش تبا نه شود مسبق سهیم امام را متابعت نکرد و بر سهیم قعده معتبر  
 با غرض از دو سجده سهیم آورد نقصان ترا بگیرد و اگر سهیم امام را متابعت کرد و وی را در سهیم قعده سهیم قعده باز سهیم آورد  
 که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک و بقیام سهیم امام را متابعت نکرد و بر او  
 مسبق قعده سهیم نیفتاد و آن سهیم امام را در بیانی قیاس نیست که نیاز دو باستحیان نیاز و اگر مسبق میداند که بر امام  
 سهیم نیست و امام سهیم آورد و وی متابعت کرد غرضش تبا نه شود و اگر نمیداند که بر امام سهیم نیست و امام سهیم آورد  
 وی متابعت کرد بعد از آن معلوم شد که بر امام سهیم نبوده است و بعضی گفته اند که غرض مسبق تبا نه شود و چون  
 ندانسته است ظاهر روایت تبارش تبا نه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحم الله گفته اند که در نوادر صلوة  
 خواهر امام بکر خواهر زاده رحمه الله آورده است که در حال اقتداء از دون رکعت نماز تبا نه کند اما در حال انفراد قعده مقدار  
 رکعتی نماز تبا نه کند و سجده دو رکعت بود نماز تبا نه شود و اگر مسبق بلغز موشی یا امام سلام داد و نماز تبا نه شود و اگر سخن دنیا  
 گفته باشد یا آنکه نماز تبا نه باقی مسبق قعده را تمام کند سهیم واجب شود یا اگر پیش از امام سلام داده باشد یا بر امام  
 سهیم لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهیم لازم شود که چون امام سلام داد و وی حکم انفراد رکعت  
 نگاه سلام بلغز موشی و بر سهیم لازم شود **فصل** در بیان شک در نماز عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول الله  
 قال النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوٰة عبد الله مسو و غیر از رسول مسلم سوال کرد که یا رسول الله صلوات الله علیه



۱۲۲  
 شکایاتی که قال البیضاوی فی شرحه فی الحاشیه فی باب اول مشکافه باینکه  
 قال البیضاوی فی شرحه فی الحاشیه فی باب اول مشکافه باینکه  
 کذا فی شرحه فی الحاشیه فی باب اول مشکافه باینکه  
 رافضی که در کتب معتبره است که در کتب معتبره است که در کتب معتبره است  
 بنا که ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که در کتب معتبره است که در کتب معتبره است  
 کبری از برای آنکه هر باری که آن نماز را براندازی یا از سرگیری احتیال اندازد که در وقت نماز  
 امام از او فرموده است که هر که از جای مسجد برآید که نماز را براندازی یا از سرگیری احتیال  
 بهتر از ترک نماز است که هر که از جای مسجد برآید که نماز را براندازی یا از سرگیری احتیال  
 جسم آید ترک است که هر که از جای مسجد برآید که نماز را براندازی یا از سرگیری احتیال  
 روائی آید و یک چیز تاملی آن یک چیز ترجمه دارد و بر آن ده چیز روایتی بحکم حدیث قال البیضاوی  
 الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی چه میشود حرام و حلال که غلبه غلبه حرام بر حلال بود و رضی الله عنه  
 من در نماز حضور دل نمی یابد گفت پیش از آنکه در نماز ترمیم کنی بگوئی که اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب  
 چنین گفته اند که هر که خواهد داخل خود را در نماز حاضر بیاورد که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و جامه خود را از نجاست  
 اند که نگاه دارد و در نماز از نجاست و نجاه دارد و خلق را از حرام و شبه نگاه دارد و دل خود را از حسد نگاه دارد و سینه را از  
 کینه نگاه دارد و در قیام چشم را بجای سجده و پیش از آنکه تحریم یوزن دعای بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب  
 تامل خود را در نماز حاضر بیاورد دعای ابو ذر است و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که همه مرتبه صلوات الله  
 و اسلام بر پیروی یاد کند تا دو بار نگاه کند و اگر دو کس بپلوی یکدیگر نماز میکنند و در هر دو یک نماز میکنند از روی  
 شکافه و در هر دو یک نماز میکنند و اگر یک نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند  
 سه بار دو نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند  
 و عزاء خواندن چون فریضه و رکعت بود یا طعنه بود یا اگر فریضه یا رکعت بود و اگر دو نماز میکنند و اگر دو نماز میکنند  
 اقامت کرده باشد و آن رکعت را بگذارد و اگر بگذشت نماز و ابو ذر علیه السلام در آن دو رکعت دیگر قرائت خوانده باشد و اگر در  
 رکعت یا در آنکه قرائت خوانده باشد یا در آنکه قرائت خوانده باشد یا در آنکه قرائت خوانده باشد یا در آنکه قرائت خوانده باشد  
 رفت یا در آنکه قرائت خوانده باشد یا در آنکه قرائت خوانده باشد یا در آنکه قرائت خوانده باشد یا در آنکه قرائت خوانده باشد  
 کس در این رکعت بوی افتد که این رکعت دریافته شود و اگر سنت یا طعنه چهار رکعتی میکند از دو سجده و نه رکعت و اگر  
 بر خاست قیام و رکعت او را بگذشت که بر سر دو رکعت است اما قبول و سجده بازگشت بر عتبت بود و قبول او بوسیله بازگشت بر عتبت بود



همه بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته اند که این را نقیض دانسته عام ندانند باز کرد دو وقعه ارد اگر بران قیاس که سیوم بود  
 بر سر دو نشستن یافتیم و غار تمام شد و لیکن احتمال ندارد که دوم سیم پس می یک کعت غار پیش نیاورد و هست بر غیر  
 یک کعت غار دیگر گذارد و دو سجده سهوا در عهد بیرون مسلم برقرار در قیام شک افتادش که اول من  
 هست یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر از غار نش تابه شود مثلاً پنجم کعت گفته اند که قیام و رکوع  
 وقعه ارد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتیم و لیکن احتمال ندارد که اول وی بود بر سر دو سجده ارد  
 و یک کعت غار وقعه و سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته اند باز کرد دو وقعه ارد اگر سیوم بازگشته باشد  
 بر سر دو نشستن یافتیم و اگر از اول بازگشته بود وی سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته اند باز کرد دو وقعه ارد اگر سیوم بازگشته باشد  
 بیرون آید مسلم برقرار در قیام شک افتادش که اول منست یا دوم یا سیوم اتفاق از کعت را نیارد که اگر از غار نش  
 تابه شود و مثلاً پنجم کعت گفته اند که قیام ارد و رکوع وقعه و یک کعت غار و سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم  
 سمرقند گفته اند که باز کرد دو وقعه ارد اگر سیوم بازگشته بود بر سر دو نشستن یافتیم و اگر از دو بازگشته بود وی یک کعت  
 غار آورده بود و اگر از یکی بازگشته وی سهوا در عهد بیرون آید و یک کعت غار گذارد و دو وقعه و سهوا در عهد بیرون  
 آید و اگر از دویسه سهوا میگذارد شک افتادش که اول منست یا دوم یا سیوم باید که سر رکعت غار گذارد و سهوا  
 و سهوا در عهد بیرون آید اگر غار چهار کانی میگذارد در قیام شک افتادش که اول منست یا دوم یا سیوم اتفاق  
 گفته اند که این کعت را بیارد و دو رکعت دیگر ارد و وقعه بنابران اصل است که مثلاً پنجم اتفاق در فرضیه چهار کعت بر  
 دو نشستن است و از اندوگاه یک کعت غار دیگر گذارد و سهوا در عهد بیرون آید ظاهر روایت نیست که بر سر  
 دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت غار گذارد و چهار وقعه و سهوا غار تمام کند و اگر در فرضیه چهار کعتی شک افتادش  
 که اول منست یا دوم منست یا سیوم یا چهارم یا چهار رکعت چهار وقعه ارد یا جو سهوا در عهد بیرون آید مسلم  
 برقرار شک افتادش که اول منست یا سیوم اتفاق است که این رکعت را ارد و وقعه نیارد برای آنکه با اول  
 یا سیوم وی بر دو جای وقعه آوردن بدعت است پس یک رکعت دیگر ارد و وقعه و دو رکعت دیگر ارد و یک وقعه سهوا  
 ارد و عهد بیرون آید مسلم برقرار در قیام شک افتادش که چهارم منست یا پنجم اتفاق است که آن رکعت  
 را نیارد که غار نش تابه شود مثلاً پنجم کعت گفته اند که قیام ارد و رکوع وقعه اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتیم  
 و اگر چهارم بود قیام و رکوع و قوف بود بر سر دو سجده ارد و وقعه و سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته  
 اند که باز کرد دو وقعه ارد و اگر از پنجم بازگشته بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر چهارم بود وی سهوا در عهد  
 غار پیش نیاورد و بود بر غیر دو یک کعت غار دیگر گذارد و عهد بیرون آید مسلم برقرار در قیام شک  
 افتادش که سیوم نیست یا پنجم اتفاق است که آن رکعت را گذارد که غار نش تابه شود مثلاً پنجم کعت گفته اند که قیام ارد و رکوع

و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 که باز کرد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 بود و نیز در یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهد بیرون نماند **مسئله** برقرار در قیام شک که سوم نیست یا چهارم  
 که از رکعت را گذارد که نمازش تنه شود یا نه **مسئله** آنکه که قیام از دو رکعت و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و  
 لیکن احتمال آن دارد که سوم بود و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 سه رکعت گفته اند که باز کرد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 نماز گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 که این رکعت را بنیاد که نمازش تنه شود یا نه **مسئله** آنکه که قیام از دو رکعت و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و  
 باقیم و اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 آمد و اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و لیکن احتمال آن دارد که از اول بازگشته بود و هیچ بنیاد را نداشت  
 رکعت نماز گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 مسبوق امام را در آن متابعت کند و بنشیند چنانکه امام نماز خود را تمام کند و آنچه می بخیزد و یا چه مسبوق باشد  
 مسبوق نه آمد و یا چه لاحق باشد لاحقا آنکه از عهد بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادن که سوم نیست  
 یا چهارم من این رکعت را گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
**مسئله** برقرار در قیام شک افتادن که اول نیست یا چهارم من این رکعت را گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و  
 دیگر رکعت دیگر آمد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 اگر در ترسیک گذارد در قیام شک افتادن که اول نیست یا دوم من این رکعت را گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و  
 رکعت دیگر گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 برآمد و دعا قنوت خواند سه رکعت برقرار و ترسیک گذارد و شک افتادن که دوم نیست یا سوم من این رکعت را گذارد و  
 خواند و لیکن دست بر بنیاد وقت تکبیر قنوت و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 و سه رکعت **مسئله** برقرار در قیام شک افتادن که اول نیست یا دوم یا سوم من این رکعت را گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و  
 خواند و لیکن در رکعت آخر دست برآورد سینه بود و اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 قرار خواند و قنوت و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چه بود قیام و اگر چه بود قیام  
 و قنوت خواند و سه رکعت **مسئله** برقرار در قیام شک افتادن که اول نیست یا دوم یا سوم من این رکعت را گذارد و فقه اگر چه بود بر چهارم نشستن باقیم و

است که بگوید است شک نیست که بگوید است یا بگوید است پس همان بگوید که گفته اند که اگر از عید یرون آید اگر چنین است که است  
 آید چنین و تر از این میگذارد اگر زبان نیست کند و از آن و تر یرون آید برین و تر اند آید اگر چنین است که است بد و قعه گذار و ر و بود  
 اگر بد نیست کند و زبان بگوید است این همان و تر بود اگر سکه است و سکه که در چهار ترتیب گفته شد و ر و بود اگر سکه است بد و قعه  
 گذار و تر از این و ر و بود اگر بگوید است گفت سکه که الله و بگوید که خواندن چون یاد آمدش دعا قوه خواند سکه لازم نشود که این  
 محل نشناخت اما اگر بگوید است گفت و قعه خواند سکه لازم آید که در آن محل قراهت نیست و قعه قوت خود سکه لازم نشود اگر  
 باز دعا قوت خواند اگر و تر سکه است که بگوید قعه گذار و قعه بگوید است که ر و بود قیاس قول ابوحنیفه رضی الله عنه  
 در نماز شام خواند نام زاهد فرموده است که گفته است که در و تر از ابوحنیفه است روایت دیگر روایت دیگر و روایت در واجب  
 دیگر روایت در قیاسی باید که این و تر از باز گذارد و چنین نیست که نزدیک ترین و تر می که بر منست رو بود اگر اول و ثانیه  
 باشد از و تر قیاسی ثابت دارد و اگر اول بار و آمده باشد این از قیاس ثابت دارد و قیاسی نشود که قیاسی است که سکه است  
 اگر و تر از سکه است بفرموده است که بگوید است یا در شمس اگر شمس است یا در آورده است که باز کرد و قیاس قول  
 ابوحنیفه هم بر نماز شام و بر قول ابو یوسف و محمد و سجاد بن عبد الله باز کرد و تر بقول ایشان سکه است عمر بن حفصه باید که باز کرد  
 و نماز بر وجهی تمام کند که اتفاق بر او آید با از آن بود که مختلف اگر در قیام دوم به پنداشت آنکه سکه است بگوید است و دعا  
 قوت خواند یا در شمس است در رکعت سیوم باز خواند بانی خواست نام ابو یوسف و قیاسی که باز خواند قیاسی است  
 رمضان تا اگر یکی در ماه رمضان امام را در و تر یافت در رکعت سیوم واقعه اگر دو یا امام دعا قوت خواند اتفاق است که  
 در آن دو رکعت مسجودانه خود را باز بخواند چنانچه اول رکعت سیوم نیابت دارد دوم رکعت سیوم طریق اولی بود که نیابت دارد اما  
 خواهم ابوحنیفه که بخاری و شیخ الاسلام قاضی امام علی سعدی رحمه الله گفته است که فرقی است میان این سکه و آن سکه از  
 برای آنکه مسجودانه امام میگذرد اول نمازی است و یا آخر نمازی از راه ترمیم و قعه لول است و از راه قرات و قوت  
 و سکه آخر نمازی چون در محل خوانده است باز خواند اما در پیش نسخه نیامده است که دوم رکعت سیوم نیابت دارد و پس باید که در  
 رکعت سیوم باز خواند با آنکه در رکعت دوم خوانده است سکه لازم نشود که قیام محل ثنات و سکه در محل قرات و دعا قوت نیابت  
 یا قراهت چون در محل خوانده است سکه لازم نشود اگر نماز شام را چنین و تر گذار سکه و سکه نیابت دارد اگر و تر از این نماز شام  
 لازم شود و اگر و تر میگذارد و در رکعت دوم که سکه یا فاتحه هم نکرده ام باز کرد و سکه یا فاتحه هم نکرده آن که در نماز شام  
 رکعت سکه خواندش که سکه یا فاتحه هم نکرده ام بانی باز نکرد که در شریعت شکلی ثابت نشود و سکه لازم نشود اما در رکعت دوم یا در رکعت  
 که قوت خواند نام جواب اول ابوحنیفه بود که باز کرد و قیاسی است که سکه یا فاتحه هم نکرده ام و این قول از قریحه الله گفته است اما  
 ابوحنیفه رضی الله عنه از آن قول جمع کرد و گفت باز نکرد که فرقی است میان سکه یا فاتحه هم نکرده ام و دعا قوت خواندن از  
 برای آنکه چون باز کرد و سکه یا فاتحه هم نکرده ام اگر سکه یا فاتحه هم نکرده ام و این قول از قریحه الله گفته است اما



این بین نماز پیشین بود که در آن بعد از صید فی تحریمه علاوه بر دست باید از طوع بفرضه نیز در نیاید اما از فرضیه طوع  
در آید اگر میداند که نماز فرضیه بر او است و اینک نمیداند که میخانه یا سواران باید که میخانه خفا کند بشرط آنکه بر سر  
نشیند یا اگر انقیاس که سافرنه باشد چون سبزه و بنشیند نمازش تباه شود و در هر چهار رکعت قرائت خواند اگر چه  
رکعت بدو قعه آورد یا داند شش که یکی سجده و از رکعت اول یا از شفع اول مانده اتم نیست کرد و آن سجده آورد  
قعه سه سوار بدان قیاس که میخانه بود و از سجده بیرون آید و بدان قیاس که سافرنه بود نماز تباه شود باید  
که یکی نماز پیشین سافرنه خفا کند تا بقیم از سجده بیرون آید اگر قعه فرض نشست یا داند سبزه که فرض از نماز  
نماز نیست اگر میداند بیکر اول قعه است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تباه شود اما اگر میداند که یک قعه  
است و لیکن از کار دیگر چیزی مانده است اگر قرائت است فرضیه و در رکعتی طوع یا در نمازش تباه شود و اگر فرضیه  
چهار رکعتی یا سه رکعتی بود و او بود بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرائت خوانده باشد و اگر از افعال نماز چیزی  
مانده است یا داند شش که قیام مانده است یک رکعت آورد و اگر یک رکوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آورد و اگر  
از رکعت آخر است رکوع دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از رکعتها اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت آخر  
دو سجده آورد اگر رکعت مانده است دو سجده آورد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آورد و اگر قعه مانده است  
قعه تکرار کند و سجده آورد و قعه دیگر رکعت نماز و قعه سه سوار از سجده بیرون آید اگر در فرضیه شش رکعت  
قعه طوع کرد و طوع شود که در آن بعد از طوع فی تحریمه علاوه بر دست آید بنا بر طوع بر فرضیه بر طوع و آید و باب  
بعیت و چه تمام طوع شروع است و هم آیت دهم بخود هم به اجماع است این نیست که قوله تعالی یا ایها الذین  
استوار کوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و اقول الحق لعلم المظنون اهل تفسیر گفته اند مرا از دو فعل اولی نماز طوع است اما  
خبر آن کمال النبی صلی الله علیه و سلم الصلوة خیر من صوم فمیت اسقیل منها و من شاة استکرة و این سخن  
در حق طوع آید اگر گذاری ثواب یابی و اگر نانی بیکار نشوی اما اگر فرضیه و سنت مکرده نباید جدا گفت و در نماز  
سج کار بر فرضیه گردانیده است و از روی است که یکبار گذاری باز دیگر حاجتی یابی شاید افتد اگر در آن دو رکعت  
آن است که یکبار گذاری باز دیگر حاجت یابی شاید افتد اگر در آن نماز پیشین است و نماز خلف بار اول  
گذارد و دو بار دوم طوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی باز دیگر حاجت یابی شاید افتد اگر در آن  
نماز باشد است و نماز دیگر که بعد از این دو نماز طوع شروع نیست و در نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف شاید  
گذارد و بر قول ابو حنیفه و محمد بن شاذان گذاردن بر قول ابو یوسف عتبه الله امام را در سه هم مناصبت گفته اند  
گفته اند امام سلام و در خبر دیگر رکعت دیگر از سلام و در بر قول امام ابو حنیفه و محمد بن کیف ما کان متابع کنیا حاجت  
که راسته بود اگر نماز را در آنها شروع کرد و حاجت بر یابی ششم بر اندازد و با امام افتد کند و اگر یک رکعت گذارد

که جماعت بر بای شدیم بر اندازد و با امام افتد کند اما اگر در رکعت گذارده است و بقصد و بسلامت که جماعت بر بای شد اندک  
تمام کند و افتد کند که نماز چهارگانه پیشین یا دیگر را تنها نه و چه که در جماعت بر بای شد بر اندازد و افتد کند و اگر یک رکعت گذارده  
که جماعت بر بای شد یک رکعت دیگر گذارد و افتد کند و اگر بر سر دو رکعت است که جماعت بر بای شد سلام دهد و افتد کند و اگر یک رکعت  
سیدم بخاست که جماعت بر بای شد ظاهر بر و تیه یا بخاست سلام دهد و افتد کند اما خواه امام اجل بخیر است حجت الله گفته است  
که باز رکعت دوم و قعدۀ او را در بای انگارن قعدۀ فرضیه نبود اکنون فرضیه شد واجب از فرضیه نیابت ندارد و چنانکه مسافر بر رکعت  
نشست و رکعت زواید برخواست نظر مشی رکوع و قیام آورد و بر باد آید که بر سر دو رکعت است اما اگر یک رکعت نهد نمازش  
تیمانه شود و اگر از رکعت دوم بقعدۀ نمازش روا بود اما اگر رکعت تمام کرد چهار شد اگر بر سر دو رکعت نمازش روا بود و لکن بقا  
که آن قیام و رکوع باز در آن قیام و رکوع آن وقت طوع بوده است اکنون فرضیه شده و طوع از فرضیه نیابت ندارد  
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت بر بای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آرد تا آن چهار رکعت  
قطوع شود و فرضیه افتد کند اما ظاهر روایت نیست که بیشتر را حکم کلی است چون بیشتر آورد آن رکعت دیگر ایستاده آورد  
افتد کند اگر دو رکعت طوع گذارد سه و افتادش و بداند دو رکعت دیگر بناکند ظاهر روایت روا بود اما خواه امام اجل  
حجت الله گفته است درست نیاید که نماز تمام را تنها نه و چه که در جماعت بر بای شد بر اندازد و افتد کند و اگر یک رکعت گذارده است  
که جماعت بر بای شد بر اندازد و افتد کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت بر بای شد بر اندازد و اگر بیشتر را حکم کلی است  
بما را تمام کند و اگر تمام کرد شاید که افتد کند یا بی بعضی گفته اند که شاید که افتد کند که یکی از دو مبتلا شود که با امام سلام  
قطوع سه رکعت رو نیست و اگر امام بنشیند و می برخیزد و یا یک رکعت دیگر گذارد و مخالفت تمام شود این مسئله از ابو حنیفه رضی الله  
عنه سوال کردند گفت افتد کند که فقیه که دانده تمام کردن چون با امام بر سر بنشیند و امام سلام دهد و می برخیزد و یک رکعت دیگر  
گذارد و این چهار رکعت طوع شود و اگر امام بر سر نشسته است و رکعت زواید برخواست نظر مشی اگر قطوع گذارد بود که  
بوی افتد کرده است و یا متابعت کند نمازش تنها شود شکل آید که امام را قطوع است و یا همان چرا و یا نماز تنها میشود  
از برای اگر امام بحال است که اگر این قطوع را بخود تنها کند قضا بر روی نیست اگر این قطوع گذارد خود تنها کند بر روی قضا  
پس بناء قوی بر ضعف شود نماز وی تنها شود و اگر امام بر سر نشسته است و رکعت زواید برخواست نظر مشی قطوع  
گذارد و یا متابعت کرد و یا نماز تنها شود قیام و رکوع آوردند اگر یک رکعت نهد نمازش تنها شود اگر یا آید شش بقعدۀ  
باز آید نماز روا بود و اگر یک رکعت نهد نماز تنها شد و چنان فرضیه گذار چنان نماز تمام را امامت کند روا بود و چنان  
قطوع گذارد بوی افتد کند درست آید چون امام بر سر سلام دهد و می برخیزد و یک رکعت نماز و یک رکعت از این چهار رکعت و یا  
قطوع شود و اگر قطوع گذارد فرضیه گذارد افتد کرد و نماز پیشین و بر خود تنها کرد باز شروع کرد و اگر نیست همان نماز که در این است  
امام که در این است هیچ کرد چون گذارد از عهده اول بدون آید و بر روی چیزی نبود اما اگر یک رکعت قطوع دیگر کرد و گذارد بقول محمد





قضاء دو واجب بخود اگر چهار شریعه کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله  
 قضاء دو و اگر زیادت از چهار شروع کرد بر خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله قضاء دو و  
 بشرا از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این تمام  
 از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که قضاء چهار پیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت  
 از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد بر نیت اشت که بر من است معلوم شد که بروی نبوده است  
 تمام کند آن نماز را بار بار اندازد اگر بعد از نماز است یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بر اندازد  
 تمام کند اگر بر انداخت بر قول زفر رحمه الله قضاء آن نماز بروی بود بر قول علما نیت هر چه نیت قضاء آن نماز  
 بروی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را قطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت باقیات قضاء آن نماز بود  
 بود اگر یک امام شش رکعت نماز قطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر سر و سلام داد و رفت  
 امام پیشینی دوم برخاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد و دو رکعت داد و سلام داد و رفت امام پیشینی سیم برخاست دیگر  
 آمد بوی اقتدا کرد و دو رکعت داد و سلام داد بدین مقتضیان هر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله  
 هر کسی نماز خود را تمام کرد و در رکعت بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بن اول بیح واجب نشود و بر دوم  
 قضاء دو واجب نشود بر سیم و چهار واجب شود که بنا بر این شفع اخر بر آن چهار رکعت اول است  
 که امام گذارده است این همه جای بود که هر کسی دو میکند و میرود اگر شروع می کند و بر خود  
 تباها میگرداند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضاء دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیم و شش اگر  
 مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباها کرد و بر قول زفر رحمه الله بروی نبود و بر قول علما نیت  
 قضاء دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت نماز قطوع شروع کرد بر خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله  
 رحمه الله قضاء دو رکعت لازم شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی  
 دو رکعت نماز قطوع شروع کرد یک رکعت ایستاده میکند و دیگر رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمه الله  
 روایه و بر قول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله و اگر چهار شروع کرد دو رکعت ایستاده میکند و دو رکعت  
 نشسته اتفاق روایه و اگر قطوع چهار گانه را یک قعه می آید و روایه دینی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 بود سیم لازم آید بر قول محمد زفر رحمه الله و بنو قضا دو رکعت بروی بود و اگر سه رکعت یک قعه می آید و روایه  
 بعضی گفته اند که بقیاس متر روایه و اما ظاهر روایت آنست که روایه که نماز قطوع سه رکعت یک قعه شروع کرد اگر  
 رکعت بدو قعه می آید و روایه دینی اگر بر سه رکعت نشسته اتفاق روایه و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و بر قول محمد  
 دو رکعت بر خود اگر نیت دو رکعت و با چهار دو رکعت و باقیات این چهار روایه دینی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله

بر قول محمد و زفر و زهرا و ابو قضا و دو رکعت بر وی بود که بر سه چهار رکعت و باز بر سه رکعت و ابو یوسف  
 رو بود و سه رکعت لازم شود و بقول محمد و زهرا و ابو قضا و دو رکعت بر وی بود زیرا که نزد یک امام محمد فقه فخریست  
 و باب تطوع طاعت مسکنت در صلوة نیست و بهی که در اعتقباته الصلوة بنحو انداختن است ابو حنیفه رحمه الله تعالی  
 اعتبار دارد و فقه طاعت اگر در رکعت اول ثانی قرآن خواند و بر هر رکعت قرآن خواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار دارد و محمد  
 رحمه الله ثابت شفع اول را اعتبار دارد و ثانی شفع ثانی و در شفع ثانی و در شفع ثانی و این خلاف جای پدید آمد که مسلمان  
 چهار رکعت نماز میکند و تطوع اگر در هر چهار قرآن بخواند اتفاق رو بود و اگر در هر چهار بخواند اتفاق رو بود و بر وی قضا  
 دو بود و یا چهار بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله قضا دو بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار اگر در وی اول خواند  
 و در وی آخر خواند اتفاق قضا دو بود و اگر در وی آخر خواند در وی اول بی اتفاق قضا دو بود و این دو رکعت  
 آخر نماز و ثانی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز دو بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز دو بود و در هر رکعت خواند و در رکعت آخر  
 خواند است با اتفاق دو رکعت لازم آید که در هر رکعت اول خواند و در هر رکعت دوم بخواند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 قضا چهار بر قول محمد رحمه الله قضا دو اگر در اول خواند و در دوم خواند و سیوم بخواند در چهارم بخواند بر قول ابو حنیفه و ابو  
 یوسف رحمه الله قضا چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضا دو بود و اگر در اول خواند و در دوم خواند و سیوم بخواند  
 در چهارم خواند یا در رکعت اول و در هر رکعت آخر بخواند و میان دو رکعت بخواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضا چهار را  
 و بقول محمد دو اگر در رکعت اول بخواند و در دوم خواند و سیوم بخواند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله قضا  
 چهار رکعت لازم آید و بقول محمد و مسلم اگر در شفع اول بخواند و شفع دوم در رکعت سیوم بخواند در چهارم بخواند ظاهر  
 روایت بر همین خلاف است و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله قضا چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضا دو اگر در  
 دو رکعت آخر بخواند و قضا دو واجب شود یا چهار از ابو حنیفه رحمه الله قیاس است استحسان است چنانچه چهار واجب شود و قول  
 محمد است رحمه الله و قیاسی و واجب شود و این قول ابو یوسف است رحمه الله اما خواه امام زاهد رحمه الله شیعیه را در  
 سیکر و و ابی هر بن ابی محمد بن الحسن جامعه الصغیر القصیف کرد و بر ابو یوسف عرض کرد و چون درین مسئله برید نقل کرد  
 از ابو حنیفه رحمه الله گفت قضا چهار واجب شود و ابو یوسف رحمه الله گفت من بخین اطلاق کرده ام چه بگفته  
 محمد رحمه الله گفت ای سفاک و زورگو از شما بخین اطلاق کرده ولیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن ابی حمزة  
 بشتر بن ابی لید رحمه الله روایت میکند و بشتر بن ابی لید از ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله که قضا دو واجب شود و در  
 مسئله قیاس است و استحسان قیاس این که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا دو استحسان نیست  
 که محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا چهار بخواند و این چون است که این بنده فقیر کما یجوز ضایع کرده است  
 و خارج باب بیست و پنجم در میان نذر نذر مشروط است باینست و خارج جماعت است باینست





پیوسته واجب شود اگر نذر کرد که روزی را روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبیه  
 روز واجب آید اگر نذر کرد که ماهی را روزه دارم و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبیه ده سال واجب  
 واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله  
 عتد باقی واجب آید اگر نذر کرد که ده سال روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده آید لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله  
 آید نه باقی و اگر نذر کرد که ده سال روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند آید روزه دار  
 از عهده بیرون آید بعضی گفته اند از آید که مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که سال روزه دارم  
 و بعضی سال گذشته است و باقی سالی روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یک ماه روزه دارم در آن ماه آن  
 چند آید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است و زوال راس است  
 بایستاده است امروز روزه دارد از عهده بیرون آید که چیزی نخورده است یا وقت نیت روز گذشته بروی چیزی نایم  
 نشود اگر نذر کرد که فردا روزه دارم دیگر روزه دارم دیگر روزه دارم و دیگر روزه دارم و دیگر روزه دارم و دیگر روزه دارم  
 خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال وقوع شود اگر نذر کرد که فردا روزه دارم و تو طلاق دیگری چون سج و طلاق و آتش شود  
 دیگر سکه احارت است یکی دیگر را گفت که اگر امروز کار من کنی و درم دارم و اگر فردا کنی یکدم بقول زفر در هر دو حال اجر  
 مثل عمل واجب شود بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله و هر دو جای نام برده لازم شود بقول ابوحنیفه رحمه الله و بقول  
 اصل نام برده لازم شود و در لغت دوم هر مثل عمل بر جنات آنکه گفت که اگر این سوره ترکی دوزی یکدم و اگر تازی  
 دوزی دوزیم اکنون هر کدام که دوزد واجب شود که محل معلوم است و اگر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر هر ماهی روزه  
 دارم یا نذر دهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که گذارنده روزه دارم یا زده روز  
 روزه دارد از عهده بیرون آید که گذارنده گفت بیست و یک روز واجب شود اگر نذر کرد که آید روزه دارم یا  
 عسر لازم آید اگر نذر کرد که یک ماه روزه دارم است روزه واجب آید اگر نذر کرد که چنین روزه دارم در وقت اختلاف است  
 الله علیه و جمیع امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته که رضی الله عنه مراد از وی باقی عمر بود **قوله تعالی**  
**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ شَيْءٍ** و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است و چنین آید مراد از وی چهل سال بود **قوله تعالی**  
**وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ شَيْءٍ** و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته است که چنین آید که مراد از وی شش ماه بود **قوله**  
**تعالی** **وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ شَيْءٍ** و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته که چنین آید مراد از وی باید او را شش ماه  
 بود **قوله تعالی** **وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ شَيْءٍ** و امیر المؤمنین شیخون و جمیع تصحیح اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده  
 روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر نذر کرد که باقی عسر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند پس که در هر  
 چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چه مسئله سوال کردند جواب بمن لا ادری گفت گفت است از در بیان دیگر گفته شده است







موزون گفت و حجاج را نایبیت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه موزون او را دع کردند و زن فرزندان غریب داشتند درین  
 بود که قاصدان حجاج آمدند و موزون را بنزد یک حجاج بردند حجاج موزون را بناید و لطف بسیار کرد و رحمتی گفت ای موزون تو خود را  
 بوده که زانکه در ایستادن سیدی بگیر این چهار هزار دینار را و مصالح خود حرف کن موزون گفت نمیکرم که بقیه این سرافتم ترک  
 یافته ام سبب بدستن سعیدین جریان بود که حجاج را امر معروف درشت میکرد و گفتی حجاج دست درشتن کبر گفت دی و در حجاج  
 بود گفت ای ظالم باندگان خدای عزوجل ظلم میکنی و خدمتش تقصیر میکنی دست از استین بیرون و دیگر گفت هرگاه که حجاج نمازی گذارد  
 نگاه کردی سعید بن جریس رضی الله عنه و تعالی خود دیدی دست از استین بیرون آورد و گفتی ای استاد تاج نوزان خم نخسین تو  
 در گوش من است و نگاه میکردی چون حجاج بسیار شدی پیش نوانست اینجا قرار گرفتن بگنجت و بولایت ما و الله آمد و می باشد  
 چون از نکت بولایت خود رفت نزدیک حجاج گرفت چون حجاج رسید که سعید بن جریس آمد و نزد یک بناید قاصدان را فرستاد و امر را نزد  
 حجاج بردند و بر رسید که تو کجای رفتی گفت از ظلم تو که تخم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید بن جریس گفت زاده پدید آید  
 که جز اعمال هر کسی بدست گفت باکی نیست **قوله تعالی کل نفس ذایقة الموت** گفت رویش از قبله بردانند گفت باکی نیست **قوله**  
**لعلی و لعلی المشرق و المغرب** فایما تو را فتم و جدا شد گفت خاک در روی اندازیدن گفت باکی نیست **قوله تعالی منها خلقکم**  
 و منها نعیدکم و منها نخرجکم مایه آخری چون سعید بن جریس را گفتند وی تر از اتم میکرد و سورة قاف سیده بود و این است **قوله**  
 و استمع یوم نیادی الهادی من بقارن قریب که سر می باشد اگر دنداسر بریده باقی تر از اتم حکم کنم که در حجاج بعد از کشتن سعید جریس  
 چهل روز عیاف شورش و داند و چون افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید چه من کی کنایه جریس طبع حجاج آمدند و حجاج گفتند  
 از علاج کردن که شبانه برشته بودی و او را تا فردا بود چون محمد و سر سید حاکم بوقت کردند و آن رفته بر کشیدند و آن گوشت  
 پاره را بردند و آن سیاه در آن گوشت مادر و ستار شده بود گفتند که خدای عزوجل بر اندرون تو عقبت میکنند بدست ما را که  
 نباشد حجاج با جندان ظلم از چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر نگاه داشت خداوند عزوجل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن او در آن  
 طاعت و ترک حبسیت چهار رکعت نماز نگاه دارد و عادت دارد در گذاردن خدا عزوجل ایمان بر او نگاه دارد و چه عجب بود و خواهم  
 زانکه سر تو خواهم جام جل بر حسن و سبک و این بر و این که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار  
 آیت الکرسی و یکبار شهادت و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس من خواند خدا عزوجل  
 بنده را از دزدان جان نراندن جان جگر دشوار بسیار وی است که داند و این نماز را و این خواند مر بهشت را و است که از  
 باب الادبین نماند بنده مومن چون بنیاء عاده داشته باشد این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره بر آرد و از  
 نه آید که اسی که خدا بر من گذر کن طریق تو بر منست و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل  
 یا ایها انکار فون بخواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد و گذاردن خدا عزوجل آن بنده را از ست تاریکی نگاه دارد از تاریکی  
 گذرد تاریکی و حضات و حضات و تا یکی صراط و بهشت رساند شیخ الاسلام بران الدین حدیثی و ابیت کرد و از رسول خدا سلام



چون تعظیم وقت سوره اول عمران خواند و رکعت دوم را بر زمین تریب نام کرده و هیچ وسیله حلقه گفت که بشی بر زمین از آن  
 دشوار تر و خوشتر نکرده شد بود بر کجا که رسول علیه السلام قرآن میخواند و فرموده میخواند دعاء است می گفت پس معلوم شد که  
 در نماز قطعه قرآن بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است خواه نام از یاد بخیر رحمة الله حدیثی روایت کرده است باستانه  
 تا رسول علیه السلام که هر که بعد از دست بردار و رکعت نماز گذارد و در سوره که میخواند یا شبها بلند بخواند و از بخواند  
 که الله بن یقولون سبحان الله و تعالی و قضا عذاب النار و در آخر است و انما علی دلک من الشیاطین بن این نماز  
 بقاریان است و نماز را بخانه گذارد و اولی است قال النبی علیه الصلوٰه و السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبه و اگر کاتب  
 علمی نیست حفظ گذارد و خدا عزوجل او را حفظ بخشید و حدیث آمده است که چون شب در آید و ملائق ارام گیر و در بی  
 آسمان کشاده شود و فرشتگان بیایند که بخیر ندای مومنان که در حضرت ربوبیت خالی است که حاجت دارد و حضرت پروردگار  
 دست بردارد و نه جان بود که در حضرت خداوند بخیر شغولی بود و حاج رسول علیه السلام شیب بود مناجات مومنان  
 اولی تر باشد چون یکبار از شب بگذرد باز نماند که خیر ندای بندگان خدای عزوجل در حق بعضی از بندگان خدا عزوجل  
 تشریف میفرماید حق که تعالی سبحانی جنوهم عن المصاحبه و چون بهم و خفا طمعه و باز در قنایم بیقون چون سجده اندازد  
 باز نماند که خیر ندای بندگان خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابرون و الصادقین و الثقات  
 و المصدقین المستخیرین بالا سحر چون صبح میدادند که نماند که خیر ندای مومنان که در وقت روز باز خود را یاد او میدادند  
 روز باز چهارم بر یاد میبندد و آن یکم اول است که باز دنیا و آنچه در دنیا است قال علیه السلام یکم اول خیرین دنیا  
 و مایهها اگر مومن در آن زمان خواب مانده و یکم اول فوت شود بر کار نشود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در ادبی سلطان  
 بخواب مانده نماز یاد از ایشان فوت شد چون اقیاب شد بر آنگاه بیدار شدند به طهارت ساختند و رسول علیه السلام  
 فرمود تا بایک نماز و قامت گفتند و بعد از بجا حجت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومن بخواب بیکم اول از وی فوت شود  
 بر سر کار نشود اما اگر بیک نماز و قامت نشود از پهلوی به پهلوی کرد و در بخیر رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت بسیار  
 و زمینها بسیار است و حضرت خداوند عرض در جنتش آید یکی وقتی که کسی نمیانی حدیثی بگوید که وقت که ازانی از نماز غسل  
 دیگر وقتی که یکم اول مومن فوت شد چنانکه نماز از وقت بروز زمین بناله خداوند امر فرمان ده تا وی را فرود بزم که  
 را بنده رزق تو میبخورد یکم اول فوت میکند بسیار بسیار که خداوند امر فرمان ده تا بر وی خود را ز بیم فرمان آید خداوند  
 عزوجل شما سزاگش باشد که بنده من است باشد که تو بکند و قضا کند از وی در گذردم پیام نرم اگر چنین بنده را خداوند  
 عزوجل پیام ز فضل کرده باشد میگوید اگر عفو کند که عدل کرده با ظلم بی باب پست و ستم در میان سجده تلاوت  
 به ملاوت مشروعت هم بایت و هم بخیر اما آیت السنه که چون است سجده خوانی سجده واجب شد اما خبر قوله علیه السلام سجده  
 علی من قرا و علی من سمعنا علی من تلمیذا و فی روایت علی بن عیسی با سجده ملاوت قبول شایسته است و قبول علماء را



و مانند کسب اند و طاعت خود را با سبک کرد و یا عقد کرد و یا خلعت کرد و یا بلب و زینین نهاد و خوف و سبک اند و همان آیت باز خواند و سجده و ذکر لازم  
 شود که باین عملها مجلس و کثرت و مسجد جامع و طاهر و آیت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی بدین داشت حدث روی برگرداند پیش از آنکه سجده  
 بیرون رفتی معلوم شد شش حدث بود خواند که باقی نماز خود تمام کند خواه با تمام ششصد مرتبه الحمد گفته است که بر سر ای حکم علامه دارد  
 نیز همان بود تا اگر کسی آنجا نماند و بخیانت باستان بر یکی حکم علیحد دارد یکی بر گزنی نماز یا آنجا که گنج خانه یا گستره ای خانه بر در سر ای آیت  
 سجده خواند و سر ای بود که اندک تا همان آیت را باز خواند سجده و یکو واجب شود ظاهر روایت واجب نشود و اگر در هر حجر ای که باس تنه  
 یا که باس تنه یا حجر مرمرین بود و اگر سجده و پنج یا نه بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود ظاهر روایت نیست بر باری که  
 سجده خواند سجده دیگر لازم میشود اگر چه از ششصد تا شصت و یک قرآن بخواند چون آیت سجده بصد بلند خواند یا ایستاده اگر میزند که بهر جا طهارت  
 اند و میباید که سجده بپای بلند خواند اگر میزند که بطهارت اند و سجده بنارند نه خواند اگر بلند خواند بر ایشان سجده واجب شود  
 هر وقت آن سجده را بار نداد و برونه قضای ششصد سجده که هست است صلی قیام و سه و سجده تکبیر است یا فی بقول  
 البوصیفه نیست و بقول محمد بن یونس است و در روایت است یک روایت با البوصیفه است و دیگر روایت با محمد بن یونس است که  
 خواند با اتفاق عبادت شود و آیت سجده خواند و سجده بیار با اتفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند که است بود از را قبل  
 آیت سجده یا با بعد وی چیزی یاد کند تا اگر است نبود اما اگر یکی ششصد است و می شنود و بروی یک سجده واجب شود اگر آن  
 ششصد سجده دیگر که باس می تند یا ت کند می شنود و بر آن ششصد همان یک سجده واجب شود بر آن دیگر بر باری که می شنود و دیگر  
 واجب میشود و اگر در خطی است پنج وی یکی است و لیکن در نزد براء و خواند ازین نزد فرود آمد و باز در دیگر براء و آیت خواند سجده  
 واجب شود اما اگر در خطی و شایخ است از شایخ شایخ میرود و همان آیت را باز بخواند اختلافی میباشد است بر هر که از اینست بروی سجده  
 نیست چنانکه در حایض و نفسا و دیوانه و بیکانه نرسیده گفته اند اما اگر اینها خوانند کسی که اهل باشد شنود و اگر کسی واجب شود اما خواه و منهایم الله  
 رحمه الله عقل بر اعتبار دارد تا اگر از نارسیده یا از دیوانه یا از زخمه شنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواه امام منهایم الله بن رحمه الله  
 گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی شنود و شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت نیست که سجده واجب  
 نشود و اگر مقتدی در نماز امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر شنوند و بقول محمد بن یونس سجده واجب نشود و لیکن بعد از نماز  
 ازند و بقول البوصیفه و البویوسف رحمه الله واجب نشود و اگر کسی از بیرون نماز شنود و بقول البوصیفه و البویوسف و در روایت است اما  
 بقول محمد بن یونس رحمه الله واجب نشود و اگر کمال آید از حایض و نفسا می شنود سجده لازم میشود و از مقتدی می شنود از البوصیفه و البویوسف  
 رحمه الله در روایت است فرق نیست حایض و نفسا ایشان نهی اند و ایشان با آیت رخصت است که خوانند اما مقتدی  
 محجور است از خواندن قرآن همچنان که بعد از سجده کند که باشد کند درست نباید خواندن و مقتدی نیز معتبر نبود و شنونده سجده واجب  
 نشود اصلی است که نهی از تصرفات شرعی بمنزب علماء و از جمله مقتدی است و بمنزب علماء و از جمله مقتدی است و بمنزب علماء  
 شافعی رحمه الله است صورت مسئله چنان بود که هر حکمی پیش از نهی بود بعد از نهی ان حکم معتبر بود بوصف عقیاب چون مختصر

نافذ بود خواند وی معتبر بود پیشونده سجده لازم نشود و حکم محجورین کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی  
 معتبر نبوده سجده پیشونده لازم نشود و فرق میان محجور و منہی انست که منہی حق شرع است و محجور حق عبادی است حکم  
 مرتب نداریم تاخیر و بعد رسد الیهی حق شرعیست و بر وی حکم مرتب داریم از برای انکه ضرر بشرع باز نگردد و باید که  
 بخواند تا بجزه کار نشود متعذری نیز قرائت خواند و معتبر نبوده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب  
 شود و بیرون از نماز از نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز از نیابت ندارد و کامل از نماز  
 نیابت دارد با اتفاق کامل از ناقص نیابت دارد با اتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد با اتفاق ناقص از ناقص  
 نیابت دارد و در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحبی  
 و سیم در وقت مستحبی و یا در وقت مستحب دیگر آورد با اتفاق نیابت دارد و اگر در وقت مستحبی خواند در وقت  
 مکروهه در نیابت ندارد با اتفاق و اگر در وقت مکروهه خواند در وقت مستحبی و در نیابت دارد با اتفاق و اگر در وقت  
 مکروهه خواند بر فور آورد نیابت دارد با اتفاق اگر در وقت مکروهه خواند بر فور آورد نیابت دارد با اتفاق و اگر در وقت  
 مکروهه خواند نیارده وقت مستحبی بدست هم نیارده باز در وقت مکروهه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله  
 نیابت دارد بقول علامه رحمه الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد اما ظاهر در  
 نیابت دارد اگر آیت سجده را پس می کند سجده واجب نشود اگر آیت سجده را پس می بخواند بقول ابو یوسف رحمه الله سجده  
 واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد بن جریر الدیلمی و غیره می خواند چون می خواند آیت سجده است و اگر آیت سجده است  
 و هم بخواند و هم پیشونده مسئله نیست که نخست خواننده از رکعه بشنود و در نیابت است که در رکعه بخواند  
 که اگر آیت سجده است مستحب است خواننده و بر اعلام بدین وقت که آن سجده را در رکعه و بقضائی مسئله اگر مستحبان  
 نیز خوانند یا بلند می خوانند که گفت می نمایند بلند خوانند و اگر گفت می نمایند بلند خوانند مسئله اگر آیت سجده  
 نیز خواند می کند در نشاء و اگر آیت سجده را یقین کرده است و پیوسته همان آیت را بخواند اگر آیت بود که افضل  
 نهادن بود امنی را بر آیت دیگر و اینچنین بنیاد اگر در سجده تلاوت تمهید خداید حضرت بعد آورد و بقول ابو یوسف  
 رحمه الله آن سجده را بار بار و بقول محمد بن جریر الدیلمی باز آورد و آن صورت که حدیث بعد آورده است و طهارت سازد و رکعه  
 سجده را باز در تمهید خداید طهارت باقی بود سجده آورد پسند بود بنا بر این اصل است که سجده بنیادین سه تا شود  
 یا سه رکعتن سر بقول ابو یوسف رحمه الله بنیادین سه تا شود بقول محمد بن جریر الدیلمی و غیره سجده سه تا شود  
 و تلاوت و هر سجده شکر اقرب است یا بی بقول ابو یوسف رحمه الله سجده سه تا شود و اگر در وقت  
 با اتفاق قریب شود یا اگر آیت سجده را بخواند سجده را با اتفاق قریب شود در سجده تلاوت دعا خواندن بی نیابت چون  
 سجده آورد تسبیح گوید و حاجتی که در رکعت خدای غرضی را که در رکعت سجده است متقاضی این دعا آمده است











ما تم تکمیل اصل درین باب افست که اگر به بنداشت چیزی روی کرد ایند که اگر چه حقیقت شدی ثلثو السبع که بر آن نماز بنا کرد  
چنانچه بنداشت مسح سر کرده ام بادت مسح برآمد یا زن بنداشت که حیض آمدش چون طاهر شد که چیزی سوده است نتواند که  
برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی ثلثو السبع که بنا کند پس بنداشت اینهم نتواند که بنداشت که خون منی بودیم  
روی کرد ایند معلوم شد که بنوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در حجره بود تا مادام که در حجره  
بود تواند که به بنداشت آن روی کرد تواند که بنا کند صورت مسلمه چنان بود که بنداشت حدث رسید روی کرد  
کرد اند معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند مادام که در مسجد بود اگر بای قرائت طه بود بر گرفت تا  
تجسس بود بر گرفت نماز بنا نه شود اگر مقدار رکعتی حاصل بود مستعمل نجاست شود اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد  
انکاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد نیست بود نتواند که باقی نماز تمام کند اگر  
انکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود و تواند که بنا کند از برای انکه کثرت اعضای  
وی در مسجد بود شیخ الاسلام بر آن الدین رحم گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند و دلیل بر مسلمه آن  
چنانکه روی سونگند خود که در خانه فلان در نیام بفراموشی بگذرد و در بناد و یاد آمدش قدم را بیرون آورد و سونگند کند  
نیاید که این را آمدن بخواند اینجا بر بیرون آمدن بخواند اگر امام به بنداشت حدث روی کرد ایند و یکی را حلیفه که معلوم  
که حدث نیست نماز بنا نه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام به بنداشت حدث روی کرد ایند تا حلیفه که معلوم شد که حدث  
نیست از ابو حنیفه روضه روایت آمده است که عزاب کرد و باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز بنا نه نشود که استخلافی بحث  
بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر چه قیاس می کند اگر فرضیت را خوانده است نماز بنا نه شود  
با جماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود نماز بنا نه شود بقول ابو یوسف و محمد رحم بقول ابو حنیفه روا بود اگر کفری حدث حلیفه  
کند بقول ابو یوسف و محمد رحم روا بود بقول ابو حنیفه نماز بنا نه شود و اگر بخیری باشد که در کفری عین شود نتواند که بدان خبر نماز بنا نه  
و یا روی کرد اند به بنداشت انکه مسح سر کرده ام یا بادت مسح سر کرده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح سر کرده ام معلوم شد  
که مسح بنیاده است یا زن روی کرد ایند به بنداشت انکه در حیض آمد معلوم شد که بنیاده است اگر به بنداشت آن روی کرد ایند اینهم نتواند بنا کرد  
چنانکه اگر روی کرد ایند یا روی کرد ایند بخلاف آنکه قابل نیست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا به جامه بوی و در بناده از روی چیزی  
دانست که نجاست است روی کرد ایند معلوم شد که نجاست نیست یا روی کرد ایند به بنداشت انکه طهارت است معلوم شد که طهارت  
بوده است و بهر چه در نماز بنا نه شود نتواند که بنا کند که روی کرد ایند بنقض طهارت یا بنقض نجاست موزه را در میان طهارت  
مسح طه بعد از سجده ایل را وقت نوشت نماز نشان تبا نه شود اما اگر در نماز حدث رسید و ایشان بیرون بیرون بیرون و نه سجده  
هر چه را وقت نوشت یا مسح طه بعد از سجده بود که بی تکلف بیرون آمد نتواند که موزه وین کند طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند و بعضی گفته اند  
که قیاس این مسلم مسح طه سازد و بر آن نماز بنا کند طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند طهارت سازد

نمازش تباہ شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد و بالا است که در نگاه مدت مسح پس انداختن تباہ شود و اگر طهارت  
 تمام کرد پیش از آنکه بالای سبک کروی مدتی مسح پس انداخته و اگر موزه ایست که تکلیف از برای بیرون می آید آن لطیفه عقوبت باید که هنوز  
 بیرون آرد و قدر بسیار بشود بر نماز بنا کند و اگر موزه ایست که بیرون کردن و بیرون تکلیف حاجت آنکه گنبد کشیده شود نمازش تباہ شود  
 و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد و شبانه روز نایابند آب بود نیم کرد و نماز گذارد و بعد از آن آب یافت چندانی که  
 چهارتر از قبل آید و بیرون موزه مسح و انبوه در یک مدتی مسح شبانه روز است اگر چه برین موزه مسح کشیده است ولیکن از مدت پیش  
 پس بدین موزه مسح و انبوه اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد در میان نماز مدت مسح پس انداخته  
 نایابند آب است نمازش تباہ شود نیم کند و نماز از سر گیرد اما اگر نیم در نماز نایابند است که در نماز مدت مسح پس انداخته و نماز تمام کند که  
 تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجانیس متصل زانچسین نند و مبسی رحم است و در بعضی نسخها چنین آورده است که در سکنی  
 که حدث رسد آن رکن برانداخته شود و مکرر قیام که در وی قرائت معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند آن خلیفه بر خود رکوع رود و اگر  
 وی نیز از بنا باز آید و رکوع کند و او را شیخ الاسلام بر آن الدین رحم گفته است که این وجه فاخوذ نیست از برای آنکه اگر کسی را در رکوع  
 حدث رسد وی نیز تمام رکوع سر بر آورد و اجماعیت نماز تباہ شود پس اگر رکن برانداخته شود بایستی که نمازش تباہ نشود و اینجا نماز  
 تباہ شود و اگر کسی آمد و امام را در رکوع یافت اقامه کرد پیش از آنکه رکوع فری امام را حدث رسید سر بر آورد و در خلیفه که او را خلیفه  
 باید که رکوع رود و آن رکوع از رکن نیابت دارد اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را به مجرد اقامه  
 اما انتقال از رکنی به رکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که رکوع رود و از رکوع قیوم برود و اگر کسی به رکنی با طهارت کامل نظر  
 کرده باشد اگر نماز حدث رسید به نیابت و در راه قهقهه خند یا تفاسق که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت  
 نگاه و در راه قهقهه خند یا تفاسق که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و دو رکوع امام علی بر وی رحم گفته است که طهارت باقی بود نماز از سر گیرد  
 و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه قهقهه خند یا تفاسق که طهارت دوم مسح سر بر آورده و در فرق ناطقی رحم آورده است  
 طهارت سازد و نماز از سر گیرد اگر بجای نماز آمد و رکنی گذارد و نگاه قهقهه خند یا تفاسق که طهارت دوم مسح مکرر ده امام اجماع  
 که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی گذارد و قهقهه خند یا تفاسق که طهارت دوم مسح سر بر آورده  
 بقول ابو یوسف رحم مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بر عکس این  
 گفته اند حدث بر دو رکوع است سنی و سلاوی و این قول ابو حنیفه و محمد است و بقول ابو یوسف رحم هر دو یک است سنی آن بود که هر  
 یک سبزه نهاد و در پیشانی او خلط و خون و آن شود یا کبیر خرازی حدیثی ظاهر شود یا رکوع رود و در سنی باشد یک کعبه  
 خون روان شود یا عطسه بدفعی از وی ظاهر شود و نیز صورتها بقول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رحم نتواند  
 بنا کردن در نمازش از خون حدث الا بدو که جامه است بی تکلیف یا تکلیف از وی جدا میشود و زیادت از رجمی الوده شود و اگر جامه  
 نرد و جامه است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند بسم الله ان جامه مشغول نشود و اگر جامه حاصل بود بشود و بنا کند اما اگر کسی بجا

بروی انداخت تا بخت کم درمی بود و شود نمازش تبا بود اگر در نماز بر از می خون آمد خود را خم داد تا از آن خون جامه بر  
 نرسد مدد پذیرفت و خون یاده شد در معنی حدت بعد از آن تبا شود اگر در نماز حدت رسیدش هر کم کنی به تبارفت روا بود و اگر  
 کنی همچنان حدت گذارد نمازش تبا شود و اگر مقدار کنی تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد و بگوید ابو یوسف نماز تبا شود  
 و بگوید ابو حنیفه و محمد بن حنفیه و طهارت سازد و تبا کند در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدت رسید بر آب نهد  
 چنانکه به نیاز رفت در راه آب پیش آوردند که آن آب ملک می بود یا سنده بود آن آب را گرفت و طهارت ساخت یا بمشعر  
 خوش بنیادش این مشعر را ماند مشعر دیگر گرفت تا زین تبا شود اگر در نماز حدت رسیدش در مسجد آست در آب جامه نشاید که  
 در آن مسجد استحال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد و روا بود اگر آب جامه را با خود و مسجد اندر آورد  
 تبا شود که عمل کثیر شود اگر تا مجامع مسجد بنیاد و زودی بر بعضی از شایع گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد و  
 مسح سر را با آب دارد تا با آب جامه را حاجت جدا کند و آورده شود انگاه مسح بر سر را از عهد بیرون آید مسجد اگر نماز  
 حدت رسید به تبارفت و در راه قرآن میخواند اگر ظرفیت را خواند چنانکه در قیام حدت رسیده باشدش نماز تبا شود اگر آن قرآن  
 میخواند از فرجینه بنایت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعود حدت رسیده باشد نمازش تبا شود و آنکه چنانکه زیر رکوع  
 این محل قرآن خواندن نیست و اگر به تبارفت و در حضور اسبه یا بر میثوبه بعضی گفته اند که نماز تبا شود از برای آنکه در طهارت  
 بر حضور یا یکی باشد و حضرت بار دوم و سوم دست پس عمل کثیر شود و نماز تبا شود ظاهر است و این روا بود که اقامت است  
 و اقام طهارت پس عمل کثیر نشود آب و آن دینی کردن همین خلاف گفته اند اگر دعا طهارت بخواند و روا بود اگر خطا خواند  
 نماز تبا شود چون طهارت تمام کند نماز تبا تمام کند یا باز مسجد آید و اگر در قمار امام حدت رسیده است و امام نیز تمام  
 در نماز است اتفاق است که باز مسجد آید و آنچه امام می او گذارده است و سخت امر الا حقه که دارد هر کجا امام را بداند  
 یا به متابعت کند و آن قیام در نماز امام بر لایق لازم نبود و این قیام است کند سنده بود و اگر تنها گذارد است با امام نماز تمام  
 کرده است خواه به ابو حنیفه کثیر بخاری گفته است که مسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواه ابو سلمان و جرجان گفته  
 است که باقی نماز تبا تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است ولیکن باز آمدن ضرورت نیست خواه به ابو حنیفه کثیر بخاری  
 گفته است که من سبک رفتی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام کی در دفعه طلبیدن فتوی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام  
 که از اردل سلمان بلکه بنابر نزد و دیگر بعد از رجوع بر ما بر رفتن داده ام ولیکن این عمل نکرده ام دیگر بنابر نماز گذارد  
 رفتی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام اگر امام را حدت رسید به تبارفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرده ام  
 از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان و او بود اگر امام نیز از آخر صف کس را خلیفه کرد و هر که  
 پیش حجاب گیر و امام وی بود اگر مرد و بر حجاب گرفته هر کس صحیح متابعت کند امام و بود و اگر مرد و صحیح متابعت کردند اگر با  
 مرد و صحیح بود یا کم به در جمیع نماز تبا شود اگر با یکی که صحیح امام آن بود که بادی جمیع نماز آن کرده و دیگر تبا شود و اگر با یکی که صحیح

با یکی از بزرگان اهل بیت نماز تبه تبه شود و بر وایت نماز و امام آن بود که با وی زیادت جمع کرد و اگر امام حادث رسیدگی با  
 خلیفه کرد این خلیفه نیت تحریر نکرد و اگر در رکعت دوم است با امام بنزد و مسجد است نیت ویرا اعتبار نبود که وی بنزد مقتدی است  
 اما اگر رکعت اول است و امام از مسجد بیرون نیت است وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریر نکرد باشد روا بود  
 بر که نیت تحریر نکرد که باشد نمازش تبه تبه شود امام اول را نیز نماز تبه تبه شود و اگر امام حادث رسید و از بیرون مسجد است  
 ایستاده از آن صف یکی را مسجد اندر کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز تبه  
 روا بود و اما خلیفه که مان بر که نماز بر یکم و خلیفه نشوم پیش از آنکه روی محراب گرفت امام از مسجد بیرون رفت و از صف  
 گذشت نماز تبه با اتفاق تبه شود و اگر پیش از آنکه امام اول از صف گذشتی وی محراب گرفت بقول ابو خلیفه و ابو یوسف  
 نماز تبه تبه شود و ابو محمد هم روا بود و مسلم است که بقول ابو خلیفه ضرر رواست و بقول ابو یوسف و محمد هم روا نیست و دو مسئله است که  
 بقول ابو یوسف هم رواست و بقول ابو خلیفه و محمد هم روا نیست و دو مسئله است که بقول محمد هم رواست و بقول ابو خلیفه و ابو یوسف هم  
 روا نیست آن دو مسئله که بقول ابو خلیفه ضرر رواست و بقول الشیخان روا نیست است که مسلمانانی را که از شش نماز بر وی بود  
 از وقت نماز چندان باقی است که از آن قضا یا بعضی میکند و بعضی بقول ابو خلیفه ضرر یا او است آن قضا تا وقتی گذارد و روا بود  
 و بقول ابو یوسف و محمد هم انچه از قضا مانده گذارد چون وقت نماز شک بود و انگاه وقتی گذارد و روا بود و یکبار که یا او است  
 یکی نماز پنج نماز گذارد این پنج نماز موقوف بود بگذاردن یکی نماز نماز ششم است چون گذارد بقول ابو خلیفه ضرایب پنج نماز بر وی  
 باز آید و بر وی همان یکبار بود پس بقول محمد هم بر وی باز نیاید و این نیست و دو مسئله که بقول ابو خلیفه ضرر رواست و بقول ابو یوسف  
 و محمد روا نیست نیست که مسلمانانی در نماز مسجد تبه تبه و معلوم شد که جای سجده پیدا بوده است آن سجده به جای پاک قضا میکنند و بقول  
 ابو یوسف هم روا بود و بقول ابو خلیفه و محمد هم روا نبود و یکبار که مسلمانان در میان نماز با ندا و افتاب برآمد و بقول محمد هم اصلا در تحریر نماند  
 بقول ابو یوسف و ابو یوسف هم روا بر آنی که باشد تا غیر چندانیکه افتاب از حد که است رو بر گذرد و نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابو خلیفه  
 ضرر قطوع شود فرضیه یا گذارد و بقول ابو یوسف فرضیه یا نیابت دارد این دو مسئله بقول ابو خلیفه و محمد روا نیست و بقول ابو یوسف  
 رواست و آن دو مسئله که بقول محمد هم رواست و بقول ابو خلیفه و ابو یوسف هم روا نیست است که مسلمانانی امامت میکنند و بر  
 حادث مسجد در مسجد کسی را خلیفه نکرد بیرون مسجد یعنی ایستاده اند و بیرون آمدن از آن صف یکی را خلیفه کرد و مسجدی اندر فرستاد و  
 بقول ابو خلیفه و ابو یوسف هم نماز تبه تبه شود و بقول محمد هم روا بود و یکبار که نماز چهار رکعتی میکند از وقعه فرض نشست و برکت  
 زود بر فراست بفراموشی مسجد تبه تبه و بر حادث رسید و او را شش که قعه فرض نشسته ام بر دو طهارت سازد و باز آید قعه  
 از بقول محمد هم روا بود و بقول ابو خلیفه و ابو یوسف هم روا نبود اما اگر در سجده دوم یا او را شش یا در سجده دوم حادث رسیدش  
 و بقول محمد هم در اصل تحریر نماند و بقول ابو خلیفه و ابو یوسف تحریر از فرضیت باطل شود اما در بقی قطوع باقی بود تا اگر رکعت  
 دیگر گذارد این شش رکعت قطوع شود و اگر این قطوع شش رکعت یک قعه دارد با این را بر خود تبه تبه کند و بقول ابو خلیفه و ابو یوسف هم

قضای در رکعت بر وی لازم شود و بگوید که ای یار من خلیفه بود که اندک بسند بود امام شریف رسید که خلیفه کرد و از مسجد بیرون رفت و از بیرون  
 تپا شد و باقی نماز امام بنظر اویت تپا نشود و محلی بود که گفت که تپا نشود و اما اگر امام را حدیث رسید یا اگر گشت پیشانی انگشت بر سر و در  
 چهار رکعتی اندازد و با امام اقتدا کردند و بقول خیر فرمود و ایستاد و بگوید که ای یار من خلیفه بود که اندک بسند بود امام شریف رسید که خلیفه کرد و از بیرون  
 تپا شد که امام چه کرده است اگر در قضای می مقتصد باشد یا نه که باید که در اعلام کند بعلل امام این قید کرده است وی باقی نماز امام تمام  
 کند وی و قضای بگوید که اگر چه مقتصد باشد که در سجده و رقعده اند و هر دو را بر تپا است کند انگاه وی شارت کند تا ایشان بشنوند وی  
 بر خیزد و دیگر رکعت نماز دیگر گذارد و بشنید انگاه مقتصدان بر خیزند و اگر رکعت را گذارند باز شارت کند تا ایشان بشنوند تا ایشان بر خیزند و دیگر  
 رکعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز بچهار رقعده گذارند بهین ترتیب که نخست امام یکبار در انگاه مقتصدان و هر  
 چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای انکه ایشان باقی نماز بمسبوق اگر مسبقی بقرات خود بود و اگر لاحق باشند قرات خوانند باین انداز  
 پس قرات خوانند و اگر نماز در رکعتی بود و در رقعده اند چنان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و انگاه مقتصدان اگر چه حاجتی دارند  
 امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام را حدیث رسید یکی از یاران خلیفه گرفت خلیفه نماند که امام چه کرده است اگر در رکعتان باشند باید که  
 و بر آخر رسیده بعلل که امام چه کرده است و اگر در رکعتان بشنید بهین ترتیب که نخست امام گذارد و انگاه شارت کند تا ایشان  
 بشنوند وی بر خیزد و دیگر رکعت گذارد و رقعده در مقتصدان بر خیزند و ان رکعت نماز را که امام آوردند پا درند بر همان ترتیب که در مسله  
 اول گفته آمد باقی نماز امام کند اگر امام را در رقعده اند یافت و اقتدا کرد و شست و امام را حدیث رسید و بر خلیفه کرد و این خلیفه نماند  
 که رقعده اول است یا رقعده آخر که در رکعتان هستند باید که در بعلل خبر دهند و اگر کسی در رکعتان است باید که این رقعده را متعبر کند و خبر  
 و چهار رکعت نماز گذارد و در رقعده در چهار رکعت قرات خواند بهین ترتیب که نخست امام یکبار در انگاه مقتصدان از چهار رقعده بیرون  
 آیند و اگر در رقعده چهار رکعتی امام در وی آخر قرات بخواند و در وی آخر یکی از بلوی اقتدا کرد و بر حدیث رسید این مسبق و خلیفه کرد اگر این خلیفه  
 درین دور رکعت در یکی رکعت قرات بخواند نماز تپا نشود چون می باقی نماز امام را تمام کرد و بقضا مسبق و بر خاست اگر در وی مسبق  
 در دیگر رکعت قرات بخواند نماز تپا نشود ان امام اول از بنا باز آید و ان دور رکعت قرات بخواند است درین دور رکعت و دیگر نیز بخواند باین ملاحت  
 است این چهار رکعت فیه فهم است که در هر چهار رکعت قرات بخواند نماز تپا نشود و اگر مسافر می بقیم اقتدا کرد امام را حدیث رسید و بر  
 خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر و بشنید نماز تپا نشود و اگر مسافر می بقیم اقتدا کرد امام را حدیث رسید و بر خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر و بشنید نماز تپا نشود  
 برای انکه وی خلیفه در تمام کرد و باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر و شست و بر او بود که اگر وی نیز بر سر و شست و بر او بود که  
 مقیم مسافر اقتدا کرد امام را حدیث رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر و شست و اگر بشنید نماز تپا نشود که خلیفه در تمام کرد و باقی نماز امام است  
 اگر امام بر سر و شست و نماز تپا نشود که اگر در رقعده اولین سلسله است که اگر مقیم بر سر و شست و نماز تپا نشود و اگر مسافر بر سر و شست و  
 نماز و بود اگر امام را حدیث رسید مسبق و خلیفه کرد و اگر مسافر می بقیم اقتدا کرد امام را حدیث رسید و بر خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر و شست و  
 نهاد که مسافر نیست این خلیفه را باید که سجده صلیبی تلاوت کند و رقعده آرد و یکی از رکعات خلیفه کند سلام و سهو وی سپورا

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبقه بفرستد و اگر نماز تنهایی گذارد رکعت آخر را سجده اول بر آرد کی اند  
 بوی اقتدا کرد و در این حدیث رسید و در خلایفه کرد و آن سجده امام کرد و بایستی قبل از آنست که بنابر این برای آنکه سجده را یاد آرد که نماز کند  
 بدان تمام شود و یا نماز وی محبوب بود یا خیر در وقت امام است آنست که اگر در وقت خلایفه است استحباب است دیگر آنکه مسبقه بفرستد بعد از  
 تمام نماز امام آوردن فریضه است پس وی سجده را آورد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی مسبقه بفرستد و این عمل وجه بعد از تمام  
 نماز امام آوردن بود چون امام از نماز بایستد و سجده و قعد را آورد تا از سجده بیرون آید اگر امام را حدیث رسید مسبقه را خلایفه  
 کرد امام را یاد آنکه نمازی بر پشت که ترتیب سابق نداشته است و در نماز تباها شود خلایفه مقتدی را یاد داد که در وقت نماز یاد آید آنست  
 که وی مقتدی شده است و نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبقه باقی نماز امام را تمام کند که یکی از نمازگان را خلایفه کرد امام  
 وی بقضا مسبقه بفرستد و در این زمان یاد آنکه در وقت ترتیب سابق نداشته است و در نماز تباها شود مقتدی را یاد آید  
 بود که در وقت نماز یاد آید آنست که نماز مقتدی تمام شده است و وقتی که حکم تباها گذاردن گرفته است بر جمعی نماز وی تباها شود  
 نماز مقتدی آنست که اگر امام بخشد رسید مسبقه را خلایفه کرد خلایفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از نمازگان را خلایفه کرد و سلام وی  
 بقضا مسبقه بفرستد و در وقت مسبقه بفرستد و نماز امام اول یاد آنکه در وقت که مسبقه سجده از رکعت اول آمده امام نماز تباها شود  
 اگر امام نماز چهار رکعتی میگردد و در رکعت دوم بر خاست کی اند بوی اقتدا کرد امام را حدیث رسید و در خلایفه کرد که این خلایفه  
 رکعت سوم را آورد و در رکعت چهارم بر خاست کی اند بوی اقتدا کرد و در این حدیث رسید این مسبقه را خلایفه کرد این خلایفه  
 چهارم هر از سجده آخر او یاد آنکه در وقت که نمازی بر پشت که ترتیب سابق نداشته است نماز تباها شود اگر نمازی یاد نیاید  
 حدیث رسید اگر در مسجد است طهاره سازد بنا کند نماز همه را و او را اگر از مسجد بیرون رفت کسی را خلایفه کرد نماز مقتدی آنست تباها  
 شود و او را اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون نشاند امام باز آمدند یکی از ایشان را خلایفه کند و او باشد وی قعد را آورد کی اند  
 در نماز خلایفه کند سلام آنست که امام نماز خود تمام کند و نخست لاخوانه از نمازگاه مسبقه بفرستد امام اول بیکر گفت گذارده است و به  
 رکعت لایحی است امام دوم بیکر گفت گذارده است و بیکر گفت مسبقه بد و رکعت لایحی است و امام دوم بیکر گفت گذارده است و در وقت  
 مسبقه است بیکر گفت لایحی اگر امام اول را خلایفه کرد و امام دوم و سوم در رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت  
 کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون سلام دهد ایشان بر خیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کند و بر امام دوم  
 بیکر گفت مسبقه بفرستد و در امام سوم در رکعت امام را حدیث رسید از امامت مغرول شود و بایستد اگر در وقت نماز مقتدی آنست اهل اند  
 تا یک کسی را خلایفه کند تا یک کسی خود پیش از امامت مغرول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امام را شد  
 رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة خواهر امام منباج خلیل ابو عقیقه هم روایت می کند که مقتدی را نماز تباها شود حسن زیاده  
 ابو یوسف روایت می کند که حدیث رسیدن امام مقتدی امام میشود امام مقتدی تا اگر در مسجد است طهاره سازد و در وقت  
 مقتدی خود را متابعت کند و او بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد است بود گوید ای مقتدی تو در این نماز



که معین شده است امامت را بر او باز دارد و با وجود آن امام را نماز تبا نه شود اگر جمعی سنت نماز میکنند از ندیک اندر مقتدیان قاری است فرض  
 گذارد اهل سنت امامت را باقی می است و کنگ صاحب جرم سیاهی رسیده و نطقی گذار امام را حدت رسیده گفت ای قاور تو اندر ای از انزیر  
 که آن قاری معین شده است امامت را نماز زوی از ان مقتدیان را و با وجود امام اول را نماز تبا نه شود و اگر امام مسافر است و در قضا  
 وی یک مسافر است اهل امامت را باقی میمانند ولیکن اهل اندر امامت را یک کعت گذارند و وقت نوشند امام را حدت رسیده گفت ای  
 مسافر تو اندر ای از ان روی که مسافر از ان معین شده است امامت را نماز زوی از ان مقتدیان را و با وجود امام اول را  
 نماز تبا نه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد و روایت کتاب نیست که نماز تبا نه شود از برای آنکه هم از ابتدا ای بیرون وقت اقتدا مسافر  
 بمقیم در فرضیه چهار کعتی نماز را بنمود و در انتها خلافتش نیز درست بنیاد شیخ الاسلام بران الدین هم گفته است که را و بود که  
 این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر دونه نشینند نماز تبا نه شود از برای آنکه اگر امام اول بخیر  
 زشتی نماز تبا نه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز بخیر امام اول است اگر خود مسافر  
 خلیفه کردی و این خلیفه است امامت کردی نیست اقامت دی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دونه  
 نشینند نماز تبا نه شود و بسیار جا بود که را تبا نه و با نبود و لیکن در انتها را و بود دلیل بر آنکه خطیب خطبه گفته است و احث  
 رسیده کسیر را خلیفه کرد با امامت که وی خطبه نشنیده است روا نمود اما اگر جمعی بر پای شدند امام را حدت رسیده کسی را خلیفه کرد با امامت که  
 خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا امامت وی را بنمود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار کانی را در کعت  
 اول بر سر سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه را بایستی که آن سجده  
 آوردی نه آورد و در کعت دوم را بر سر سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث رسید این مسبق را خلیفه که این  
 خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در کعت معلوم را بر سر سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث  
 رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در کعت چهارم را بر سر سجده  
 اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه که امام نجم است باید که چهار سجده  
 بسیار و یکی از مدرکان را خلیفه کند لیسلم وی بقضا مسبق فانه بخیر و پیش از آنکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار امام  
 باز آمدند در کدام سجده ویر متابعیت کند و رکع امام کشد که هر سجده که لاحقا نه ایشان بدان تمام شود اتفاق متابعت کنند  
 و هر سجده که در مسبق فانه خواهد آمدن متابعت کنند باقی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه احتجاب است باز راه فضیلت  
 خوابه امام ابو فضل کسیر بخاری هم گفته است احتجاب نیست که متابعت کند ابو سلیمان جور جانی هم گفته است احتجاب نیست که متابعت  
 نکند و فرضیه چهار کعتی امام را در قعه اخیر با و آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام ویر احث رسید مسبق را خلیفه  
 که هر چهار رکعت مسبق است روا بود و وی چهار سجده آورد و قعه از مدرکان یکی را بسپود و سلام خلیفه کند و وی سهواً متابعت  
 کند و انگاه بقضای مسبق فانه بخیر و اگر لاحقی را خلیفه کند که هر چهار رکعت لاحق است خوابه امام حسان شمسید ترجمه



گفته است که ابوذر که محمد در کثرت مستحسن است که دلیل میکند در دو سه چهار و ابوذر و جابر و اهل بی بی هم گفته است که محمد در یک  
 رکعت مستحسن است چه دلیل کند در دو سه چهار پنج بود از برای آنکه آنجا یکبار امام شود بعد از آن مقتدی اما اینجا چهار بار امام شود  
 و بار مقتدی یکی کمتر شود و باز تبا شود و خوب امام را بدقتی گفته است که و ابوذر و لاجن لاحانه و آورده انگاه این چهار سجده را و ایشان از  
 متابعت کنند عقیده را و با اهل این چهار سجده دارد و عقیده و یکی از دیگر کار از خلیفه کند پس امام سهوا نگاه لاحانه از درین هر دو صورت  
 رد ابوذر اگر امام در مسجد جامع نماز امامت میکند و ابوذر یکی که اسیت امام را حدت رسید که یکی از نماز خلیفه که نماز تبا باشد  
 بنحیم الدین محمد در مصایده آورده است بقول از فرم رو ابوذر از برای آنکه امام ایشان را می باید روی امامت ایشان را می نباید و بقیه علمای  
 فقه در رو ابوذر که چون ویر خلیفه کنند مقتدی وی شود اقتدا و برین رو ابوذر و یاز تبا شود مقتدی یاز تبا شود و اگر خلیفه  
 نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام رو ابوذر و نماز زمان تبا شود اما اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی از زمان پیش رفت و صلوة  
 خواجا امام که بنحو این آمده در حسن بن ابی انیس و فرم روایت میکند که نماز تبا شود این قولی از فرم مقتدی دلیل میکند که ابوذر  
 خلافت زن درست داشت و امام را مقتدی ایشان داشت که نماز تبا داشت که پیش رفتن و پیش فرستادن یکسانست چنانکه  
 ابوذر فرم روایت میکند که نماز زمان تبا شود و امام دارد و ابوذر از برای آنکه از امام محل در وجود نیامده است که یکی که با مقتدی وی  
 بر ایشان و این قولی از فرم گرفته است بنحیم الدین محمد در مصایده آورده است که جمع بقول است که نماز تبا شود از برای آنکه امامان  
 روی حکم مقتدی ایشان شد برین دلیل نماز تبا شود **مسئله** امام را حدت رسید که یکی از خلیفه که در شفع اول است با جماع  
 تبا شود و اگر شفع آخر است بقول ابو یوسف در رو ابوذر و قول ابو حنیفه و محمد در نماز تبا شود اگر در قعد آخر است اگر پیش از عبده و رسول بود چنان  
 خلافت است اگر بعد از عبده و رسول بود اتفاق نماز و ابوذر که این خلیفه کردن با اهل از وی فعل شود و یاز نماز بیرون آورد امام و امام الصیف  
 آورده است که این مسئله اثنا عشر است یعنی بقول ابو حنیفه در نماز تبا شود و بقول ایشان رو ابوذر امام صحیح بقیه قول است که اتفاق رو ابوذر  
 همان دلیل که گفته اند اشکال آید که بیرون آمدن از نماز فعلی که آمده بقول ابو حنیفه هم فرقیست اما این خلیفه کردن با اهل از وی فعل بود  
 این نماز بیرون آید **مسئله** اگر نماز عبید حدت رسید که لطهارت اب اندر آمده باشد نماز باز لطهارت اب بنا کنند رو ابوذر و اگر لطهارت خا  
 اندر آمده باشد باز لطهارت خاک بنا کنند بقول ابو حنیفه و ابوذر و بقول صاحبیه و ابوذر و اگر لطهارت خاک اندر آمده باشد باز لطهارت  
 بنا کنند ظاهر روایت را و ابوذر در عبده و رسول و قاضی ابو الحسن مروزی در همین آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف در رو ابوذر  
 که بنا بجهول است چنانکه از سبب اقتدا متواضعی هم بقول ایشان درست می آید بنا بر این که حکم این بود تسم بقول محمد در رو ابوذر  
 حدت نیست خفت است چنانکه صاحب جمعی سایل را وقت نومی شد لطهارت تبا میشود و تسم اب باید پیش من باطل شود اما بقول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف در رو ابوذر حدت است بنا بر حدیث رسول **قال** النبی صلی الله علیه و آله و سلم رو ابوذر که نماز تبا شد  
 حدت رسید و در حدت کافی و در شرم احسنی که در صلوة خواجا امام اهل بی بی هم بدو جای آورده است در صلوة بخانه و در باب حدت  
 تواند بنا کرد که خلیفه تواند کرد که بی شیخ الاسلام بران الدین هم گفته است که اصل این مسئله در حدت است و بنا بر این



چون رسول غم فرمود که حال نیست مرزنی را اگر ایان آورد بحد استیالی خود داخل بر روز قیامت که بفر روز زیادت از شش سال و روزی که  
 شوی دی یادی بود یا دور هم حرمی باوی بود پس معلوم شد که مدت سفر شش سال و روزی است که مسیح المصمم علی خفیه بود و الحیده  
 و المسافر ثلثه ایام و لیا لیا و این الف و لام در اول اسم حسن بود و مخی جهان بود که بر مقیم مسیح کشید بر روز یکشنبه روز سه  
 مسافری شش سال و روزی که مدت سفر که از شش سال و روزی بود مسافر بر این عموم این حکم ثابت گشت بی این است که در سفر  
 شش سال و روزی است تا این حکم عموم ثابت توان داشت و در حصارید نخم الدین عهد مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست  
 کردن را اعتبار نیست چنان باید که روزنامه یا باید ان کاروان پیشیند فرود آید شبگاه و چنانکه مجهود وقت کاروان  
 سه شش سال و روزی باشد مدت سفر تمام است نماز و کذا در روز و کشته اند اگر چه در عماری باشند که بیخافه فرمود و مسافر  
 مسیح کشید زیادت از شش سال و روزی است که مدت سفر شش سال و روزی است مسیح کشید که شش سال و روزی است که شش سال و روزی است که شش سال و روزی است  
 شرح طحی و بی را حکم خشکی است خواجده نام اجل هر کسی هم میگوید که گشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فروری اب رود و تیر رود  
 بسیار رود و وقتی که گرمی رود است و در اعتبار نیست اما ظاهر و آید است که گشتی را حکم خشکی نیست شش سال و روزی  
 برود تیرنی و آب است و نماز و شود و خوردن و نوزده مباح شود شافعی هم میگوید که اگر سفر طاعت میرود نماز و کند و روزی که  
 اگر سفر طاعت میرود نماز چهار کذا و روزی که در قول علماء مارم تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر  
 مسیحیت بقول شافعی هم مسافر نماز چهار کذا در عنایت است و کذا در این جهت است پس لغیرتة عمل کردن فاضلتر  
 که جهت علماء مارم گفته اند هر که در سفر نماز چهار کذا در نماز شود دلیل بر آنکه رسول هم میگوید که نماز بیارت که بعد از ضیعه چهار کذا  
 بر سر و سلام و این حدیث فرمود قال البی عن اعمو صلوات الله علیه یا اهل کفر فاقوم سفر و این که مسافر و چهار کذا در این عنایت بود  
 کسی را داعی نماز کذا در این همچون رسول غم نبود معلوم شد که مسافر نماز کذا در این دو اولی بود مسیح کشید در سفر غایت چیست  
 قول شافعی هم نیست که نماز چهار کذا در روز و نوزده که عایشه یض در سفر نماز چهار کذا در علماء مارم میگوید که بی و در میان  
 هر جا که رسیدی بخانه فرزندان خود و آندی پس بی مقیم بود بقول علماء مارم در سفر غایت نیست که نماز و کند و اگر پنجشنبه  
 روز و نوزده که بیغام هم روز فتح که نماز چهار کذا را بر سر و کانی سلام داد و گفت که بیضی اهل که نماز خود را تمام کند یا مسافر  
 یا یا اینجا چند مسئله معلوم شد که مسافر نماز و کند و دیگر که نماز و ضیعه کذا در بطوع کذا در و انب و اگر و ابودی رسول غم  
 بر چهار کذا در بی و در و آخر رسول غم بطوع بودی امر قوم بافرضه پس است که نماز و ضیعه کذا در بطوع کذا در و انب و مسئله  
 کثیرین مدت اقامت چند نیست بر قول شافعی چهار شش سال و روزی است و بر قول علماء مارم پانزده شش سال و روزی است شافعی هم میگوید  
 که اگر المؤمنین عثمان رضو که چهار روز باشد نماز چهار کذا در علماء مارم میگوید که آن نماز آن بود که در مکزی غایت بود  
 و بی سوال کرد که بعد از نماز که نماز چهار کذا در بی گفت من اینجا بی خواسته ام ایشان را استوار نمی آید سوگند خود که  
 من در مکزی بی خواسته ام حجت علماء مارم نیست که کثیرین مدت یا کی حیض یا نوزده شش سال و روزی است پس باید که مدت اقامت شش





در که در آمدی حکم آن نیت اول ناز چهار بنده است عیسی بن ابان هم گفته است عجب واقعه شد که در یک مسله و در غلط افتاد عالم  
 و دو صاحب اخبار قدم در کوی احیای نهاده از علم فوجند ان پیاموت که نام وی در کتب مذکور شد تا وصل وی در جهت کتب شد اما  
 این مسله در چند و سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر بخند می سمرقند آمد و نیت اقامت که در که بازنده شش روز هم بدرغم  
 و هم بسمرقند باشند این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روزی بدرغم باشند و شبها بسمرقند خواهد بود اما هم که بازنده ده هم مسله مذکور است  
 اقامتش درست نیاید و از سمرقند تا بدرغم سه فرسنگ است از بهر آنکه از بدرغم بسمرقند آید از بازنده شش روز چندی کم شود اما ظاهر  
 روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر بدرغم است گفت شبها بدرغم باشند و روزی بسمرقند باقی است آید اما در زاد و اصل  
 صلوة خواهد بود که بازنده ده هم مسله مذکور است شبها از دنیا بدین مقیم خواهد بود اما هم که بازنده ده هم مسله مذکور است که این جای بود که نیت اقامت  
 زیاده از بازنده شش روز کرده است این سخن سمرقند بدرغم و از بدرغم بسمرقند روز کاری کم بازنده شش روز شود و نیت اقامت بازنده  
 شش روز کرده است درست نیاید **مسله** اوطان سه است یکی وطن اصلی است و یکی وطن مستعار و یکی سکنی وطن اصلی آن  
 که ناز بود وی و زن فرزند وی و اینجا بود وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند بازنده شش روز وطن سکنی آن بود که غلام  
 باخریم از شهر کمر بند وی بطلب غلام باخریم رود با خود که یک این منزل بان منزل فریادیم هر چند که برود مسافر شود چون باز کرده اگر  
 از اینجا بماند وی مدت سفر بود مسافر شود ناز و گذارد وطن اصلی هر وطن اصلی را بر دارد و وطن مستعار و سکنی را نیز بر دارد اما  
 اصلی را بر ندارد و صورت مسله چنان بود که بخند می بسمرقند نیت اقامت که در این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند نیت اقامت  
 این وطن اصلی شود وطن اصلی سمرقند بخند و یکی سمرقند اگر در یا در چند را بر گیرند یا یکی اگر در چند زن دارد بیکدیگر و بر او وطن اصلی  
 یکی بخند و یکی سمرقند اگر در یا در چند زن نبود وطن اصلی می سمرقند بود و وطن اصلی بخند بر انداخته شود اگر چه بر او بخند بماند که  
 اعتبار زن خواستن راست دلیل را که رسول هم می بود بعد نیت رفت زن خواست مدینه شد باز رسول  
 هم از روی ساری که بود و برادر که ملک و اسباب بسیار بود بخو استن زن مدینه شد پس معاویه  
 که اعتبار مرزن خواستن راست ملک را و اسباب را اگر از وطن مستعار بیکدیگر میرود محمد درم نیست  
 را بر بنده که بخند نهاده است چنانکه غلامی داشت که بخت و میا بدرغم نشان دادند گفت بر  
 بیایم باز کردم رفت و نیافت و بجای دیگر نشان دادند گفت بروم پیایم باز کردم بر حسب بدین  
 طریق رود ناز چهار گذارد که آن سکنی هر سکنی را بر گیرد و اگر بنده نیافت و باز گشت اگر از اینجا که  
 و نیست تا وطن مستعار مدت سفر ناز نیت چهار کاسبی گذارد و اگر هم از اینجا قصد بشهر خود کرده اگر بر زن  
 بشهر گذارد ناز دو گذارد و اگر بشهر نذر ناز چهار گذارد اما وطن مستعار مدینه سفر است مستعار و گذارد چون  
 بشهر نذر آمدیم ناز دو گذارد که نیت اقامت نکند مقیم نشود اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از بهر شهر رفت

باره از آن و بشهر اندر آمد و بی بختان ساف بود و نیت اقامت نکند که قصد بافرود و مستعار را برگیرد و در سلسله راه بهایی  
 کو فخر و نهاده است اما اینجا آورده ایم از برای معلوم در جای که وطن اصلی است از اینجا قصد سفر کرد و از بعضی بیرون رود و مسافر  
 نشود چون از سفر باز آید در بعضی اندر آید بی آنکه نیت اقامت نکند مقیم شود و دلیل بر آنکه اندر آید بی آنکه نیت اقامت نکند مقیم شود  
 حاشی بود بجای بعضی گفت چون از اینجا بیرون رویم مسافر شویم و چون باز ایم اندر آیم بی آنکه نیت اقامت نکند مقیم شویم  
 از جای که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و مکملت سفر رفت بر افتاد و حق را بخاطر می شود **مسئله** اصلیت که معتدیا  
 در حقای امامت اقامت کند درست آید و در آن نادر عمل کند اگر مسبق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند  
 اگر لایق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام کرده است نیت اقامت وی درین نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است نیت  
 اقامت درین نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود و هم فرزند از سفر نیت بخار و دو سفر قندی آید و بیرون بعضی مسافر می آید  
 کردند و در حادث رسیده بنیابار گشتند و از اینجا بیرون بعضی نیت طهارت سازند بنیابار نماز را با نیت اقامت کند  
 با اتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کردند و با نیت بیرون بعضی اب یافتند طهارت ساختند و نیت بخار نماز چهار گانه اندر آید و نیت  
 همان دو تمام کند پسند بود و اگر پیشه اندر آمدند طهارت سازند این مسئله از چند وجهی نیست هر دو لایق اند و هر دو مسبق  
 یا یکی لایق است و یکی مسبق یکی هم لایق است و هم مسبق اگر امام در نماز است همه جاهای را در نماز چهار گانه اند و اگر امام نماز تمام  
 کرده است مسبق چهار تمام کند لایق دو و اگر یکی هم لایق است و هم مسبق اگر امام نماز تمام کرده است نماز چهار تمام کند  
 از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبق فانه عمل کرده است لایقانه تبع مسبق فانه شود نماز چهار تمام کند اینهم جای بود که  
 وقت باقی بود اگر وقت بیرون رفت باشد نیت اقامت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود ایشان این نماز را  
 بر خود تمام کردند و نماز چهار گانه را بنیت بیرون آید محمد حسن این مسئله را در و چهار گانه و شام نهاد است اما  
 اینجا آورده ایم از برای معلوم شدن بخدا و بی بقصر سیر می رود نماز چهار گانه را در و اگر کو فی بقصر سیر می رود هم نماز چهار گانه را  
 اگر بیرون از قصر کو فی یا به بخدا و سیر و نماز چهار گانه را در که بیرون در پیش مدت سفر نیست اگر بخدا و بی کو فی و نماز و گذارد  
 و اگر از کو فی به بخدا و رد نماز و گذارد و اگر بخدا و بی کو فی می رود بقصر سیر اندر آمده نماز شریعه کرد و بر افتادش گفت باز گردم  
 به بخدا و در نماز چهار تمام کند چون تمام کرده باشد باز بر افتادش گفت کو فی و در نماز چهار گانه را در که در پیش مدت سفر  
 نیست چون کو فی رفت باز بخدا و سیر و اگر بیرون قصر می گذارد و نماز و گذارد اگر بقصر اندر آمد طاهر روایت و گذارد حسن زیاده  
 از ابو حنیفه روایت میکند که چهار گانه را در بنابر آن اصل است که بخدا و بی در قصر سیر نیت اقامت میکند طاهر روایت در است  
 نیاید حسن زیاده از ابو حنیفه روایت میکند که درست آید اگر کسی بی بخدا و رفت و نیت اقامت کرد این وطن و در مسبق  
 اگر از اینجا بسک می بیرون می رود چنانکه بخیر و جود و جود و قصر و سیر و نماز چهار گانه را در اگر کسی بی بخدا و رفت و نیت اقامت  
 کرده قصر می شود و مسافر بخدا و در که نماز از اینجا کو فی و نماز چهار گانه را در که بیرون در نماز چهار گانه را در که از کو فی از بخدا

قصد شهر خود کرد که بیرون قصد کند اردو نمازد و کند اردو که بجهت نذر آید نماز چهار کند اردو اگر کوفی باز ن خود بمکه میرود چون بجای  
 رسید برخواست و گفت بر بخت اوردیم باز گشت که بیرون کوفه کند و نمازد و کند اردو و اگر کوفه کند نماز چهار کند اردو اما اگر بمکه نذر  
 آمد نذر روزی چند باشد نماز چهار قصد کند و کند که بیرون کوفه کرد یا کوفه نذر آید نمازد و کند اردو برای آنکه وطن مکه  
 و وطن کوفه بر گرفت چنانکه مردی سو کند خور و کند امر و بدین خانه اندر نماندیم رختها بیرون آورد و میان کوفی نهاد و باین  
 باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید باین بر برگردد و اگر مسلمان نماز پیشین در شهر گذارد وقت باقیست مسافر نشیند و  
 نماز دیگر گذارد و مسافر پیشین آنکه اگر قیاب فرود رفتی بدل قیادش معلوم شد که بیرون نماز نذر آمده است نماز پیشین بر این  
 قضا کند و نماز دیگر اقامت نماز اگر قیاب فرود رفت آنجا بدل قیادش معلوم شد که بیرون نماز نذر آمده است بیرون نماز را مسافر  
 قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر گذارد و چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و آنجا مسافر نشیند نماز دیگر  
 مسافرانه گذارد و پیشین آنکه اگر قیاب فرود رفتی بدل قیادش معلوم شد که بیرون نماز نذر آمده است بیرون نماز را مسافرانه قضا کند  
 اگر قیاب فرود رفتی و آنجا بدل قیادش نماز دیگر مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را اقامت نماز مسافرانه بر سر دوشت  
 یاد آید که اگر گشت قرات بخواند امام اگر جایست که نیت قامت در نیت نیاید باز تباها شود اگر جایست که نیت قامت در  
 آید نیت قامت کند در آن دو گشت قرات خواند قبول بوجوهی سه درج و او قبولی درج نماز تباها شود و اگر این دو  
 امام را اندر بعد از قعه معتبره امام بعضی از معتقدان اسلام داند و در وقت نماز ایشان تباها شود و نماز معتقدان که در قعه  
 امام باشند چون امام نیت قامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه بر سر متابعت کنند نماز را و او اگر همه مخالفت کنند  
 و سلام دهند نماز ایشان تباها شود و اگر متابعت نکردند سلام داند امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که نیت قامت  
 کرده امام ایشان بر خیزند و رکعت نماز را بخانه گذارند از عهده بیرون آید مسافر بر سر دوشت و بقیام بیرون بر جاست بفرستند  
 یا اندیش که حاجی سلام دهد و او را و او را بتر آن بود که باز کرد و سهو قعه اردو بقیام از عهده بیرون آید مسافر بر سر دوشت  
 و بقیام بیرون بر جاست بفرستند و چون بر کوع رفت یادش که بر سر دوشت است امام باید که باز کرد و قعه اردو سهو  
 اما در کوع نیت قامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دوشت نشیند و او را و لیکن اجماع است که آن قیام و رکوع را باید کرد  
 که آن وقت آن قیام و رکوع و در الطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت نذر اردو و جماعتی بقیام و مسافر قیام  
 کردند اما بر سر و سلام داد و بقیامان گذاردن بقیامان بر خاستند در آن بقیامه قرات خوانند یا فی اختلاف متشیخ است  
 گفته اند که بیچون سبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاتی اند و خوانند بعضی گفته اند که بیچون تنها گذارند و چون امام در دول  
 خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد و لیس ایشان در دو و آخر بخیر باشند ظاهر بر و آیه آنست که در حق قرات بیچون  
 لاتی اند و خوانند در حق سبوق بیچون سبوق اند بسیارند و خواهد امام را بد فرج هم گفته است که در حق قرات بیچون تنها گذارند و  
 دوی آخر بخیر اند و اگر سبوق اند آن سبوق را ندانند و لیس بیچون گفته است که خوانند و بقیامه فرج گفته اند خوانند



یکی از شاگردان فقیه ابو جعفر هم در بغداد رفت و بمحصل کرنی هم درآمد کرنی هم شاگرد از اسامی می گفت تا بن مسند رسید گفت بمقیم  
 گذاردن میخانه بر بنزد و خدعه خواند شاگرد فقیه ابو جعفر گفته استاد من میگوید که خواند کرنی هم گفت استاد تو کیست گفت استاد  
 من فقیه ابو جعفر هم کرنی هم گفت باری من میگویم که خواند شاگرد فقیه ابو جعفر هم چون بداند با فقیه ابو جعفر حکایت میکرد فقیه ابو جعفر  
 بغداد رفت و بمحصل کرنی هم درآمد و نشست اتفاق کرنی همین مسئله آغاز کرد و گفت که مقیم گذاردن میخانه بر بنزد و خدعات  
 خواند فقیه ابو جعفر هم گفت که خواند کرنی گفت مگر تو فقیه فراسانی ابو جعفر هم گفت بل من فقیه ابو جعفر هم کرنی هم گفت وقتی که شاگرد  
 از مسئله مباحثه شود و مشکلی افتد و میان ایشان کشاید باستاند باز کردند و اگر استاد انداز مسئله مباحثه میشود و میان  
 ایشان کشاید بکشد باز کردند فقیه فراسانی بوی و فقیه عراق منم کتاب باز کردیم هر چه کتب بود بران با هم کرنی کسایت کرد  
 که فلان کتاب را بر یاد آورده باشد بود که خواند فقیه ابو جعفر گفت که خواند کرنی هم گفت که فلان کتاب دیگر یاد آورده  
 هم نبسته بود که خواند فقیه ابو جعفر هم گفت که خواند کرنی گفت کتاب میگوید که خواند شما میگوید که خواندند و از کتاب یاد  
 آورده بر بنو فقیه ابو جعفر هم گفت هر یک از کتاب یاد آورده تر نبود و لیکن نه همچون من مروی من از کتاب یاد آورده نرم  
 اصل محمد است بیا یاد آورده مبسوطا اول مسئله بود که خواندند از پاک کرده است و حاشیه کتاب نبسته بود که خواندند  
 فقیه ابو جعفر هم بر خاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرنی هم هیچند بعد که فقیه ابو جعفر هم روزی چند  
 باشد فقیه ابو جعفر اجابت نکرد کرنی هم و بر اشتیری داد فقیه ابو جعفر هم و بران شتر نشست و کرنی هم مهار شتر گرفت  
 و باز از بغداد بری آمد و میگفت ای مسلمانان دل شاگردی کشید تا غیر استادی باشد کرنی هم از ان قولی هجوم کرده است  
 از برای آنکه در حضور خلیفه تر آورده است که در آن میخانه خدعات خواند که شتر و غنای ایشان اول با ما است درست آمده  
 است ایشان چون حقیق باشند خواند جماعتی مقیم و مسافران مسافری افتد که در امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم  
 بنفاست باید که مسافران و بر متابعت کنند میفغان متابعت کنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد غار مسافران بسبب  
 متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام ساز از الطوم باشند و اقامت الطوم گذار و بطوم گذار درست آید  
 اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت طوم شود و میفغان را فقیه افتد او فقیه گذار بطوم گذار درست نیاید غار میفغان  
 تابه شود بدان میفغان متابعت کنند نشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان را خبر دهند  
 و دو رکعت نماز اقامت گذارند و اگر فراموش نماز دو رکعت نماز میفغان گذارند از برای آنکه سفر میفغان است نیت اقامت  
 که در این جنگ در شتر عین جنگ حکمی ثابت نشود تا اگر امام بستان خواسته بود ایشان دو رکعت نماز میفغان گذارند از بعد  
 بیرون آیند اگر میفغان را در حضور نماز فوت شده است در سفر قضا میکنند با اتفاق چهار گذارند و اگر مسافری را در سفر نماز فوت  
 شده است در حضور قضا میکند و چون شافعی به چهار قضا کند از برای آنکه ضرورت که در سفر بود نماز و بقول امام جعفر هم  
 همان دو قضا کند که در قضا نماز اعتبار وقت خوب رکعت و در ادای کفارت وقت اول و ثانی این خلاف جای بداید که تو مگر

سوی گنبد رود و شبکست بنده باید که از آن گذریا جاسر طاعام و در نماز است شود و اگر کوثر اگر در روز ششم روز بیست و دو رکعت  
 شود و اگر در پیش از سحر بخورد و شبکست در روز بیست و دو رکعت و اگر در روز هفتم و اگر در روز دهم و اگر در روز یازدهم و اگر در روز  
 را باید از آن گذرد و با ده مسکین را جامه باید داد و با ده مسکین را طعام و ده تا کفایت شود و جامه می میغان و مسافران بسیار  
 افتد اگر در روز هفتم و غیره معتبر تمام بعضی از میغان بگذارد و میغان برخاستند چون سر سجده نهادند امامیت اقامت گرفتار  
 امام چهار شود و میغان که بگذارد و میغان برخاستند برایشان متابعت امام لازم شود اگر کسی متابعت کرد و نماز شان با او بود  
 و اگر کسی متابعت کرد و نماز شان تباہ شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند بنشینند امام سلام دهد و برایشان تفرج دهد که من نیست  
 اقامت کرده امام ایشان بر خیزند و دو رکعت نماز لا اله الا الله بگردانند و اگر امام خبر نداد و دو رکعت میخوانند  
 آن میغان که سر سجده نهاد و باشند بر وایت تواند نماز شان تباہ شود و از برای آنکه ایشان میغانه خود را وقتی جدا کرده اند که برام  
 چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایت را و اولی که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام داد و نماز وی را و اولی که از فرض  
 بروی چیزی با مانده بود و نماز خود را بر خود وقتی زیاد کرده است که ایشان مقتدی مانده اند و می و در حق ایشان علی  
 کند نماز ایشان را و اولی که مسجون بقضا مسبوقا بر خاست و بعضی از میغان بگذارد و میغان برخاستند و سر سجده نهادند امام  
 را باید از نماز فرض برین چیزی باقیست اگر قرات بود نماز دو رکعتی نماز سجده شود و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی بود و اولی که  
 اگر در دو رکعت قرات خوانده باشد و اگر نماز رکوع مانده است یا سجده آنها که سر سجده نهاد و نماز شان تباہ شود و اگر  
 آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرض قیامت وی آنچه مانده است یا رد و اگر قیامت مانده باشد یک رکعت یا دو رکعت  
 مانده است و اگر رکعتها اولی یک رکعت بود و اگر از رکعت آخر مانده است رکوع دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از رکعت آخر  
 اولی یک رکعت نماز گذارد و اگر از رکعت آخر است در سجده آورد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده است و سجده آورد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آورد  
 از سجده بیرون آید و اگر سجده تلاوت یا در رکعت و باز رکعت نماز بیرون آید و اگر بار کرد و بر وایت تواند نماز ایشان که سر  
 سجده نهاد و باشند تباہ شود ظاهر روایت را و اولی که قرات تشهد یا در رکعت اگر باز رکعت نماز بیرون آید و قبول و طاعت امام قبول  
 نماز بیرون تباہ شود و اگر از رکعت بقول محمد بن قنبر را بر یک رکعت و در بقول ابو یوسف هر یک رکعت قیاس و روایت را و اگر نماز آنها که سر سجده  
 نهادند تباہ شود و قبول ابو یوسف تباہ نشود و این ظاهر روایت است از برای آنکه قنبر معتبر تمام بخاسته است که اگر نماز تمام سلام  
 دادی نماز وی را و اولی که سبها و اندک اگر قرات و قیامت ایشان بعد از قنبر معتبر تمام باشد اگر امام سبها کرد و  
 باز نکرد و از سبها و اولی که مسجون بقضا مسبوقا بر خاست امام سجده تلاوت باز رکعتی وی تواند که باز کرد و اولی که سجده را با امام  
 برخلاف سبها که سبها را با غیر مسبوقا تواند آوردن لیکن تلاوت را نتواند آوردن پس فرق آن میان سبها  
 و تلاوت پس سبها را متابعت کند و لیکن تلاوت را متابعت نکند در محیط آورده است که اگر باز  
 کرد و متابعت کند نماز کس تباہ نشود اما در بعضی نسخها آورده است که این جای بود که مسبوقا را مسجود و معتبر کرده باشند

اما اگر مسافر قادر بر السبحه و مقیده کرده باشد باید که باز کرد و متابعت کند که اگر باز نکرد و نمازش تباه شود و اگر اتمام را نمازی بیاورد که قریب  
ساقط نشده است و بقول ابوحنیفه هم نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد بن روایه و ابو حنیفه و ابو حنیفه  
رضی الله عنه که مسافر نباده اند و نمازش تباه شود و طاهر روایت کرده و ابو حنیفه و ابو حنیفه و ابو حنیفه و ابو حنیفه  
صحت یسید پیش از آنکه کسی را خلیفه کردی نیت اقامت کردی نماز تباه شود و اگر مسافر در راه خلیفه کرد و اقامت نیت اقامت کرد  
این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند ولیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیت اقامت کرد و این نیت در حق وی  
عمل کند ولیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز تمام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند که  
خلیفه در تمام کردن باقی نماز تمام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود ولیکن چون این  
باقی نماز اول را تمام کند مقتدیان در آن دو رکعت میمانند که بازند و بر متابعت بکنند کسی نماز خود را تمام کند و اگر برادران  
دو رکعت دیگر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز تمام را تمام کرده بود آنجا مقتدیان نیت اقامت کردند  
این نیت ایشان درین نماز عمل کند و اگر تمام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار شود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز تمام  
است چون خلیفه باقی نماز تمام را تمام کرد و بقضاء میماند خود برخواست مقتدیان میقیم باشند نشاند که در متابعت کنند و اگر  
گفتند نماز ایشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت و بر متابعت کنند نماز ایشان تباه نشود از برای آنکه دو  
مسافران قطوع بود و وقت قطوع گذار بفریضه گذار درست آید و اگر تمام است چون خلیفه باقی نماز تمام را تمام کند و اگر  
در نماز خلیفه کند سلام و سهوی و سهو را متابعت کند ولیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد و نیت است  
آنکه می باید نماز تباه شود و اگر خود بعد از سلام داد و سهو آورد نمازش تباه شود و سهو از مسافران ساقط میشود و سهو را  
مصلی نماید و اگر میماند در آن سهو و بر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سهو آورد آن  
سلام و بر نماز و بر نیت و از سهو نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد از سهو آورد بقول شافعی هم نیابت دارد بقول  
علاء هم نیابت از سهو پیش از نماز و اما آنچه امام زید بن محمد گفته است که مسئله منسوخ است و دیگر از سهو پیش از نماز و نیت کویم  
نیابت دارد این خلاف در حق استیجاب نیست در فرضی فی در سفر و در مرض و در مطهر بقول الکسیری قصر و جمعه و ابو یوسف  
شافعی هم در سفر و مرض و در مطهر و در نیت و بقول علماء ما هم قصر و جمعه روانه و خبر و عرفات حاجیان را از برای  
اقامت سنت مسکن که آن حاجیان را سنت است یا جای که خطر باشد جای دیگر روانه و حاج را سه خطبه سنت است و فریضه  
یکی میماند از برای ترتیب احرام گرفتن یکی را بعد و فعله از برای ترتیب سنگ انداختن و یکی تباه از برای ترتیب طواف کعبه و اگر  
نه فرج همان روز آموزند که عمل کنند و بقول علماء ما هم پیش از نماز و نماز که خواهد کرد و اگر نیت نارسیده به نیت احرام  
گرفتند و بلیک گفتند چون به بوستان نبی عامه اندازند نارسیده رسیده گشت و بنده از او شدند باز گشتند و به نیت  
رفتند و احرام گرفتند و بلیک گفتند باز به بوستان نبی عامه اندازند حج نارسیده از فرض نیابت دارد و حج و از او قطوع

که نه مردی در قطع دست افتاده است و قطع فریضه نشود و کسی که محرم نباشد از اصرار و جمع روانه و اتفاق محرم حج را قصر  
و جمع نماید گذاردن با اتفاق محرم و را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه گذاردن و بقول صاحب شریک چنان بعضی فایده اندر اینند  
زوال اندر گذاردن حجاج شوند با گذاردن اقامت گویند تا پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میان قطع کنند  
و اگر گذارند اقامت بانه گویند و نماز دیگر گذارند اگر حاجی تا پیشین تنها گذارند و نماز دیگر را قصر و جمع می گذارند و بقول  
ابو حنیفه رضی الله عنه و بقول ابو یوسف و محمد بن روایت ابو داود اگر پیش از زوال محرم نبود بعد از زوال محرم شد بقول نفر  
رحم و بر اصرار و جمع روانه و بقول علما ثلثه رحم روایت ابو داود چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات و حاکم بنده تا اقیاب فرود  
انگاه از عرفات بروند اگر پیش از فرود اقیاب بیرون آیند دم لازم آید و اگر باز گشت و نماز بعضی فایده اندر اینست بقول نفر  
رحم آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علما ثلثه رحم ساقط شود و اگر اقیاب فرود رفت انگاه بعضی فایده اندر اینست بقول نفر  
آن دم لازم آمده ساقط نشود چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه گذارند چون  
شب را فرود نهد اندر آیند آن نماز شام را باز گذارند که موقوفست و بر فور نماز حجت گذارند یکی اقامت گویند پسندیده بود  
که نماز شام در مخفی قصاست اما اگر صبح و صید و انگاه نبرد و نهد اندر آیند اتفاق آن نماز شام بر دای باز آید فاتی را بی محرم  
انرا هم نشاید که از میقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و بلیک گفت لازم آمده ساقط نشود  
و بقول علما ثلثه رحم ساقط نشود اما اگر احرام گرفت بلیک گفت بقول ابو حنیفه و زفر رحم دم لازم آمده ساقط نشود بقول  
ابو یوسف و محمد بن ساقط شود و اگر بعد از زوال یکی بعضی فایده اندر اینست که عرفات است حجاج شوند و نشاید پیش از  
صبح بیرون آیند دم لازم شود و اگر صبح نماز گذارند چیزی فرود بیرون بر زمین نیست است که روایت کند خوف بر  
حجه رضی الله عنه که رسول عم در صحرای میوه است تا نماز نهد و کند بلال نفر نیم نهد آورد و پیش رسول هم بر زمین فرود بر انگاه رسول عم  
نماز نهد و کند که نماز گذاریم پیش امام فرود نهد و بسند بود و بعضی میسازند گفته اند بر بر روی است امام فرود نهد  
بسند بود و ظاهر روایت نیست که میان دو بر روی امام بر زمین فرود نهد و نماز خواند امام را یا فرود نهد نیست خواه اهل محل حسرت  
گفته است که نیم نهد حاجت نیست مقدار تیر بسند است اگر زمین بود که فرود نهد نتوانند و از زمین بسند بود و اگر حسرت  
نیست که پیش فرود نهد بعضی گفته اند که خطی کشند همچون خط حجاب اصح نیست که از محمد بن سوال کرد گفت الخط ایستنی اگر در  
صحرای است و کل نماز بر پشت ستور بود و اگر در سفر روزی است و سجده نمیتواند از روی ایستاده یا نماز گذارند و بود  
که رسول عم در سفر بود و تروری و سجده نمیتوانستند آوردن وقت نماز آمد رسول عم فرمود تا نماز کردند که میمان نماز گذارند  
ایستاده یا یا چون رسول عم این ندا فرموده عبد الله بن ابی رواحه رضی الله عنه شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه چون  
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبد الله را ندید سوال کرد که وی کجاست گفتند که همین داشتند از میان بیرون رفت رسول عم  
فرمود که او مردی لجوج است همین زمان باید مرا حجت قوی یار و چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجاست فرمودی



چهار و انگ دشت سیاه شود و اگر سه غاز از دینه را نماند همه دشت سیاه شود و اگر تو بکنند خدا تعالی قبول  
 کند و دوست در گذارد و باز چون سه دینه نیایی گذاردن سیاهی بنور بدل شود و باز دینه بر کبکست  
 بر مومن غافل و با لم آزاد و شند دست و معقم فرقیه است بر نار سیده و بر پیار و بر بنده و بر سافر  
 و دیوانه فرقیه نیست بر نایب غار دینه فرض نیست چون عصا کش ندارد و اگر عصا کش دارد بگوید ابو حنیفه  
 رضی الله تعالی عنه بروی نیست بقول ابو یوسف و محمد بروی بود چه هم برین خلافت گفتیم بر بنده غاز دینه  
 نیست اگر نخواهد بنده و بدو اگر برای سوزن نگارداشتن بر دوی نبود اگر از برای نگار گذاردن بود  
 است بروی بود بر فرد و دیوانی خواهی حفظ کبر بخاری رحمه الله گفته است که غار دینه بروی نبود از برای انکه خود  
 را اجازت داد و است شیخ ابو علی و فاق رحمه الله گفته است که خصم کار و برانته از دینه از دینه که از دین باز داشتن  
 اما آنرا که انقضه ار که روز کار بود است بنار دینه گذاردن از اجرت وی فرد و دینه از دینه که از دین باز داشتن  
 شهر است و سلطان است و هم است و شهرت اعلام عام وقت است خطبه اما شهر شرط و دای غار دینه  
 است بقول علماء ما رحمه الله و بنویسنا فی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در یحرم و دینی بود از بیهای عیدین  
 فیس که در اجازت میگوید حل کسی از صحابه در وی غار دینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط  
 نیست مگر دینی غار دینه را علماء ما رحمه الله گفته اند که آن جوانان نامیده است اما بحقیقت شهر است و دلیل بر آنکه  
 این تفسیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدا تعالی مکه را ام القریه شریفی فرموده است مادر دینا القریه است  
 که مکه شهر است و یاسم دینی حکم شهری بر محمد و عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عن النبی و لا یجوز و لا یجوز  
 الا فی مکه حاج پس معلوم شد که شهر شرط و دای غار دینه است شهر چه صفت باید تا غار دینه را بود و  
 در صلوة قاضی امام صدر الدین شجاع از علماء ما رحمه الله و ابیه میکند که همه شهر در کلانترین مسجد و از بیجا که  
 آن مسجد بر شود بمسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود و در وی غار دینه را بود و ابیت شریفی وی رحمه الله نوشت  
 که هر حرفت در می تابستان و درستان در آن شهر حرفت روزگار بسیر برند چنانکه ایشان را بحرفت دیگر حاجت  
 نیاید این شهر کلان بود و در وی غار دینه را بود و ابیت صلوة خواهی امام بکر بن ابی رزاه رحمه الله چنین است  
 در صلوة خواهی امام اهل حسنی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله و ابیت است که شهری باید که در وی سلطان بود  
 که قاضی حد و کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر آن بود و طیب حادق بود و بنی کامل بود که قاضی و ابی حادق و ابی حادق  
 بود و در وی غار دینه را بود و در متقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله و ابیت میکند که هر کجا صد نفر از کس قسمه آیند  
 حکم شهر دارد و در آن جاز دینه را بود و جای را حکم شهر دادند بعد از آن خرابی پذیرد حکم آن شهر است  
 ماند تا اگر ایشان نایب سلطان با جمعه در اینجا دینه گذاردند و ابو و اگر در یک شهر می رود

نازار دیندار و شرف علی و از ابرو خیمه زهر و نیست که روان بود و صلوة خواهد اجل خیر سی ام آورده است که نشاید سید نیست  
 که نشاید نازار دیندار و نیست یا نشاید روی با که است است ابو یوسف دم گفته است که اگر شهری بود که در میان شهراب کلان بود  
 چنانکه نشین بر آبگشتی حاجت آید چنانکه در جلد اول است ازین روی نازار دیندار و ابو محمد دم گفته است که شهر  
 کلان هر خطی حکم شهر هر در نازار دیندار و خطی نازار دیندار و نیستان بود مسافت چند بود نازار دیندار و نیستان خطی نازار دیندار و نیستان  
 مسافت رسد که مقیم شود نازار دیندار و نیستان بود و مقیم بجای رسد که مسافت شود نازار دیندار و نیستان فریضه بود و محمد دم گفته است هر کجا با کما نشود  
 نازار دیندار و نیستان بود مالک دم گفته است که در روز و ماهی بسیار نازار دیندار و نیستان گزارد و شبگاه بخازد و نازار دیندار و نیستان  
 خواهد که بعضی دم گفته است یا چهار فرسنگ نازار دیندار و نیستان فریضه بود و بعضی فریضه است از ابو خیمه دم رویت که هر کجا حاج  
 آید نازار دیندار و نیستان شهر هر کجا نازار دیندار و نیستان فریضه بود شیخ الاسلام علاء الدین دم گفته است در مختلف بود و زیاب سحر  
 نازار دیندار و نیستان شهر هر کجا نازار دیندار و نیستان فریضه بود و بر قول ابو یوسف دم هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه  
 هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه بود و هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه بود و هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه  
 نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه بود و هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه بود و هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه  
 سلطان شرط نیست در نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه بود و هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه بود و هر کجا نازار دیندار و نیستان بر وی فریضه  
 سولی و اولى الامر حکم جابر بن عبد الله انصاری زهر روایت میکند که رسول غم فرمود که سلطان را بطبع باشد اگر چه بیاید  
 کوش بریده بود با جابر با حال سلطان بنده روا بود و از دست وی خطابت دست بود اما قصار دانند و چنانکه ماست  
 وی روا بود و یکای و بر آتشند و چنانکه ماست را شاید وزن و نازار دیندار و نیستان و کافرا نشاید که اگر دوشه نازار دیندار و نیستان بود  
 و بازن بود یا کافرا نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود  
 خود را و لیجه خود کند اگر کافر بود و بر مسلمان ملی همه خود کند نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود  
 همچنانکه ماست خلیفه با دشمنان که از دست وی باشند مغرول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون و داند نازار دیندار و نیستان بود  
 روا بود که سلطان وکیل است و عالم صلیب اگر اصل بی وکیل کاری بکند دست آید از محمد حسن الی که دند و الی اقر قریه را  
 بیرون و داند نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود  
 ولی وی نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود  
 امیر المؤمنین علی زهر نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود  
 سلطان الانبیا طاهر بود نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود  
 بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان تا اگر سلطان با رعیت خود و رعیت خود نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود  
 چنانکه عالم غم می آید و بیرون میزند و ابو اگر رعیت بستاند و عالم می آید و نازار دیندار و نیستان بود و نازار دیندار و نیستان بود

وقت شرط روی نماز آید است با اتفاق تا اگر در میان نماز آید وقت نوشید بقول شافعی رحم بهمان تحریر نماز پیشین کند روا بود  
و بقول علما و ما رحم از تمام کند قطع شود و باز تحریر می نوکند نماز پیشین گذارند در حدیث باید که درست وجه شرط روی نماز آید  
است بقول شافعی رحم چهل کس باید که بر چهل کس تند است و از او مقدم باید نماز آید روا بود دلیل بر اینکه عبد الرحمن مالک سفید  
را دعا کرد که ایشان سی و نه تن بودند یا بیست و نهم یا بیست و یکم که چهل کس شدیم نماز آید روا بود دلیل میکند که چهل کس شرط است  
علما را رحم گفته اند که عبد الرحمن رضی می بود و چشمهای وی ضعیف بود از برای آن با بیست و نه نماز و بیست و نه نماز  
از وی قوه نشود آن از برای مراعات وی بود دلیل بر آنکه اگر وی بسبب روی نماز آید ایشان بودی لازم بودی که وی  
دعا گفتندی چون وی ایشان را دعا گفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست دلیل بر آنکه مصنف بن عمر بن کبار با سنده کس  
نماز آید روا بود و یکبار با سینه کس نماز آید روا بود و رسول عم باد و از ده کس نماز آید روا بود است در وقتی که در حدیث عام  
تنگ شده بود چون جمعه برای شد از او از قبل کاروان طعام کوش ایشان رسیده بعضی مانند و بعضی طعام خریدن رفتند  
رسول عم باد و از ده کس نماز آید روا بود و در جبرئیل عم آیت آورد قوله تعالی و اذا انما تجارة او لهون البهائم بها ترکوا  
فما قل باعنا الصخر من البهائم و من التجارة و الصخر من الارضین بقول مالک رحم امام و یک کس جمعت و بقول ابو یوسف رحم امام و دو کس  
جمعت و بقول ابو حنیفه رحم امام و سه کس جمعت و هر کس باید که اهل باشند ملائمت را تا اگر کسی رسیده بود و یازن بود یا صاحب هر یک  
بود و انبوا اما اگر مسافرند یا بنده اکنون روا بود جمیع شرط نماز آید است با شرط شرط ده یا شرط عام نماز بقول ابو حنیفه رحم شرط  
است و بقول ابو یوسف و محمد رحم شرط شرط و هر قول زهرم شرط نماز است فایده این خلاف جای پیدا کرد چون برای شد امام را  
جمیع مانند و رفتند و امام نهان بقول ابو حنیفه زهرم تحریر می نوکند نماز پیشین گذارند و بقول ابو یوسف و محمد رحم بر گذرد و جمیع  
تمام کند و اگر که گفته گذارند انگاه جمیع رفتند بقول زهرم تحریر می نوکند نماز پیشین گذارند و بقول علما گفته رحم بر گذرد و نماز جمعه  
تمام کند و در روز آید فرض اصلی ظهر است با جمیع قول علما گفته رحم فرض اصلی ظهر است و لیکن تبرک جمعه بیکار شود و بقول زهرم  
رحم و شافعی رحم فرض اصلی جمعه فایده این خلاف جای پیدا کرد که بر کسی که نماز آید فرض ظهر است زوال اندر گذشت نماز  
پیشین گذارند و بقول علما گفته روا بود و لیکن تبرک جمعه بیکار شود بقول شافعی رحم اگر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آید  
نماز پیشین روا نبود بقول زهرم اگر جمعه گذارند روا بود اگر گذارند نماز پیشین روا نبود و کسی که نماز آید بر ایشان فرض ظهر است  
چنانکه مسافر بنده و بیمار زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند اجماع روا بود اما اگر سحی که نماز آید و بنده بقول زهرم  
شافعی رحم فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علما ما رحم فرض ایشان جمعه بود آن نماز پیشین قطع شود و کسی که نماز  
آید بر ایشان فرض ظهر است نماز پیشین گذارند انگاه سحی که نماز جمعه گذارند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین بخانه گذارند  
بر اقامه و شمس که بار دوم نماز جمعه گذارند ما سحی و یا خبر رسیده که جمعه گذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود اما اگر در راه باشد  
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین او بر انداخته شود نماز پیشین را نگذارند در هر قول صاحب نماز آید و بنده یا بنده یا بنده





و از آن دو سو نشان عاقلانه صدق بر حق روایت آمده است که خطبه قائم مقام دو رکعت نماز است از برای آنکه خطیب بر روی قیام بماند  
 و نماز بر روی قیام بماند و ضرورت اگر بود خطبه معلوم شود که خطیب حدیث بود یا جنب بود یا جامع خطیب بود و بدست خطیب را یا نه  
 و اگر از اینها بعد از نماز بدیده آمد با جماعت آن نماز را باز نکرده اند پس معلوم شد که خطبه قائم مقام دو رکعت نماز است بر روی  
 نماز ایستاده است خطبه فراموش است با اتفاق قبول شایع هم و خطبه هم شرط است بخدا که بگوید بگوید و خطبه که بگوید میان خطبه و قول  
 بقول علامه و بعد از آنکه خطیب با جماعت گفت باز چیزی یا نه بدش بقول ابوحنیفه هم از خطبه بطلیل نیابت دارد بقول  
 ابو یوسف و محمد بن نیابت ندارد و چنانکه میگوید که خطبه میگوید وجه قول ابوحنیفه هم اینست که اندک از خطیب میان قیام و  
 بر منبر است و بعد از آنکه خطیب با جماعت گفت شرم و شست چیزی دیگر یا نه بدش در آن شرم کرد و فرمودند نماز او را که گذارد و گفت که ابو یوسف  
 اما کسی کرده بودند و من نکردم و دوم و هفتم دیگر اما و کی کم کرد و انبوی وی نکردی هم معلوم شد که هم مقدار ایستاده است بر روی نماز  
 او نیز اگر خطیب خطبه زد و گفت الحمد للهِ از خطبه نیابت دارد و بانی از ابوحنیفه هم در دو رکعت خطبه یعنی اگر عربی میزدند و لیکن بسیار  
 میخواند بقول ابوحنیفه هم روا بود بقول ابو یوسف و محمد بن روا بود در جامه العفیفه اما هم ستم شنبه اما ابو یوسف خصاصی در مسئله نه از اینها  
 که از ابوحنیفه هم روایت میکنند که از قول ابو یوسف که در گفت با قدرش برای نیابت میگوید روا بود و اگر خطیب خطبه گفت است و بر منبر  
 کردند و یا معلوم شد یا بهوش شد یا که نشسته شد یا در وقت آورد و عیال با بعد با جماعت آن خطبه را باز نکرده اما اگر در نماز و یا  
 نبود خطبه قائم کرد و آنچه معلوم شد روا بود و اگر خطبه علم شد شایع این نام کرد و روا بود و اگر خطیب با یک شکر و کس خطبه گفت  
 بعد از آن جماعت نماز ایشان نماز گذارد و او بایان اختلاف شایع است جماعتی خطبه نشنوند و لیکن خطیب را از دور می بینند یا ایشان  
 نماز گذاردند زیرا که از ابوحنیفه هم روایت نیست که روا بود جماعتی خطبه نشنوند ایشان را حدیث رسید بر آنکه طهاره نماز میزدند  
 نماز گذاردند و او اگر پیش از آنکه ایشان از مسجد بیرون را و جماعتی دیگر طهاره در آنجا و ایشان نیز  
 نماز و او اما اگر پیش از آنکه جماعتی با طهاره اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند و آنجا این جماعت  
 مسجد اندر آمدند بایشان نماز و او بدست خطبه گفت معلوم شد که جنب بوده است خطبه معتبر بود  
 باز نگویید اما اگر خطبه گفت و یا حدیث رسید بجهت از خطبه که در و او در اشکال آید بر روایت نوادر  
 جماعتی با طهاره خطبه می شنوند بایشان نماز و انیت خلیفه جنب را بر او و اسے آید جواب نیست  
 که بعضی با طهارت خطبه شنوده اند و می شنود بایشان شود و او بدوی با یکی با طهاره را خطبه کند  
 روا بود چون خطبه شنوده باشد چون وی احوالت را می شناید خلافت اندوی درست آید اگر خطبه گفت  
 حدیث رسید شش کسی را خطبه کرد و اما امت کند که خطبه نشنوده است روا بود این خلیفه کسی را دیگر  
 خلیفه کند که خطبه شنوده بود و هم روا بود که وی احوالت را می شناید خلافت از و سے درست بود

اما اگر چه بر پای شود و امام را حدیث رسید کسی را خطبه کند که خطبه نشنوده باشد روا بود که همه یکسان شنیده اند اگر این خطبه نماز را  
 بر خود تمام کند و باز شروع کند قیاس است که اقدابوی درست نبود و سخن است که درست بود خطبه کوتاه گفتن نماز را از  
 کردن منتهی است که رسول هم خطبه کوتاه گفتی نماز را از کردی و فقیه امت عبد الله مسعودی گفته است که از تقاضای امام آن بود  
 که خطبه کوتاه گوید و نماز را از کند و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رحمه الله خطیب گوید یا ایها المسلمون یا ایها المسلمون و اگر خطبه می گفت حدیثی است  
 یکی را خطبه کرد که خطبه تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد و روا بود خطیب خطبه گفت و قوم پیروی کردند و قومی دیگر کردند  
 خطبه نشنوده با ایشان نماز گذاردند و روا بود که خطبه داده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از این خطبه چه است  
 نماز آدین بود و در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن بانی دعا و سخن نباید گفتن بانی بر قول شافعی رحمه الله شاید در وقت خطبه  
 مارم نشاید و شافعی هم میگوید که سلیک غطفانی در مسجد مدینه خطبه بود و گفت ای سلیک تحت مسجد آورده گفت  
 یا رسول الله گفت بخیر و تحت مسجد بار اگر سخن گفتن نماز گذاردن روا نبود و رسول هم سخن گفتی و نماز نفرمودی و ادبیه  
 و دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بنام گفت یا رسول الله دعا بگو یا باران بار که گشتن خشک میشود و دستور آن علفانی باشد  
 رسول هم دعا کرد یا باران باریدن گرفت تا بقیه دیگر بی بارید همان اعرابی بنام گفت یا رسول الله دعا کن یا باران بار  
 عارفان با خبر آورد که عارفان از رحمت میداد باست که خطبه میداد که بنا خراب میشود و کار و اینها باز رسد رسول هم دعا کرد و خطبه  
 و گویند یا باریدن گرفت و منفعت با ایشان رسیدن گرفت ضرر از ایشان باز گرفت و نیز بر این اقسام می یافت همچون حلقه  
 اکثرین شافعی هم گفته است که معلوم شد سخن نباید گفتن هم نماز نشاید گذاردن علماء مارم گفته اند که هرگاه رسول هم صحابه را عطف  
 کردی از خطبه گفتندی از آن خطبه بوده است و خطبه نماز آدین بود اگر ثابت شود که خطبه نماز آدین بوده است و وقتی بوده است که سخن  
 گفتن در نماز سباج بود و در خطبه نیز سباج بود بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد بایت و پیغمبر و پیروان  
 صحابه و ائمه ایست که رسول هم در خطبه بود که عبد الله عمر رضی الله عنه در وقت خطبه شسته بود و کس نبود بر سر پلوی  
 وی یکی از آن دیگر اسوای که در کار و آن چه وقت میرو و گفت فرما چون نماز آدین گذارد عبد الله بن عمر رضی الله عنه جواب  
 و شنیده را گفت توجیه گفتی و جواب نماز آدین با دادی و آن بار تو خود خواهی که حدیث کار و آن می پسندید که آنکه ابی بن کعب را  
 که این بایت به وقت نماز شده است که من شنیده ام ابی بن کعب گفت و جواب نداد و اشارت کرد که خاموشی چون از نماز فارغ  
 شدی گفت هر که از آن نماز آدین را شنیدی گفت نه ما شنیدیم ایشان را مشاهده شد از رسول هم سوال کرد که گفت نه  
 که ابی بن کعب میگوید و تو ندانستی که در وقت خطبه نباید گفتن پس معلوم شد که بایت و خبر و برایت صحابه هر که سخن از نماز و دعا  
 نشاید کردن در وقت خطبه که خطیب در خطبه است و در صله خواند طحاوی هم گفته است که شنیده باید که صله گویند یا هر که  
 است که سخن است که در وقت نماز سخن گفتن حرام بود و نشاید گفتن مسلم در وقت نماز خطبه سخن نباید بانی بر قول

ابو جعفر رضی الله عنه بر قول ابو یوسف و محمد بن ابراهیم که گفتند که نماز تمام شود با کسی شود ابو جعفر رحمه الله که قطع  
 کردن سخن و شهادت بود خود باید که اصلا آغاز نکند که نماز قضا آغازند خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع  
 نکند و قطع نکند لیکن چون ملاقی این بنا تمام کند دیگری شروع کند مگر قضای که تریب ساقط نشده است شهادت در آن  
 و که است نبود اما اگر قضای بود که تریب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد از آن نماز اقصا کند اگر  
 در سنت شروع کرد خطیب بر آنکه اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فرقیه باز گذارد و اگر بعد از فرقیه باز گذارد  
 بر قول ابو جعفر و محمد بن ابراهیم بر وی قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف رحم چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم  
 برخاسته است تمام کند و بر سر و سلام و بعد از آن نماز سنت را باز باید گذارد و اگر گذارد و بقول ابو جعفر و محمد  
 بر وی چیزی نبود و بقول ابو یوسف رحم قضای دو رکعت بود و اگر در رکعت گذارد بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو  
 رکعت دیگر گذارد از سنت نیابت ندارد بعد از فرقیه هر چهار رکعت را باز باید گذارد و اگر سیوم بر خاسته است بعضی گفته اند  
 که در قیام سلام و بعد از آن نماز خمس رحم میگوید که باز کرد و قعد باید و سلام و بعد از آن نماز بدو رکعت است و اگر  
 بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کلی دارد و سنت نیابت دارد اگر خطیب خطبه تمام کرده نگاه سنت گذارد و نشاید که  
 از سنت نماز او نیابت نیابد و بعد از فرقیه آن سنت را باز باید گذارد و خطبه سلام نشاید که قطع و اگر کسی سلام کند  
 جواب سلام واجب شود فی ابو یوسف رحم میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فرقیه بقول ابو جعفر  
 و محمد رحم میگوید که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بدست یوسف  
 واجب نشود اما در وایه آمده است از محمد رحم که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید بلکه اگر کسی سلام کند  
 و اگر کسی عطسه داد محمد رحم گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه جای بیرون آید تا در هر  
 خطبه کند نماز شروع کند بقول ابو یوسف محمد رحم نماز نشاید گذارد و لیکن سخن شما بدقت بقول ابو جعفر رحم سخن شما بدقت  
 نماز گذاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر تمام خدای تعالی شغولی بعلی باید که گفتن جل جلاله  
 بر زبان فی اگر تمام بیستم شغولی جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که نماز بیستم عصری رحم گفته است که  
 یکدم در وقت خطبه صدقه بدین مقدار در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفایت شود و خطب ابوب رحم میگوید که  
 شیر خور نماز از پیش مقصود بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این شیر خور که نماز سلطانان بود و بعد از آن  
 میر و نماز میان صحابه و من میگرد که گفتند ب مردم این خبر را و ایشان بدین سبب دانستند که در وقت خطبه کدای نشاید  
 کردن صدقه نشاید دادن و بکر عبد الله بن المبار که مروی رحم میگوید که در وقت و احوال که بدین خبری با کسی که کوچه  
 خبری و بیدار بهر حال آن خوابنده هرگز خبر را و آن که در خلاست برترین چیز صرف کند و آن دنیا است که وی  
 دین دنیا بیصرف و شد این که گفتیم جای بود که خطبه میخوانند و اگر خطبه شنونده جای بود که خطبه می شنوند و خواب را بر ما محمد بن

[illegible]

قنقه خندید و بر او غوغا ز تباها نمود مقتدیان و امام اول را غار زو ابو دهمارت ساختند تا بی دیگر امامت کرد بعد از آن فوت  
 او رو عیاناً با علی بن ابی طالب نمود باز اسلام آورد و وقت بنویز باقی بود باز جمعی از امامت کرد و فرقیه وی این اقرب بود و آن  
 بهیم دیگر و بر اقلو نمود مقتدیان را فرقیه بود این بود مسند شده شد از برای خیم خدای با بعد از ابراهان بنده حجت کند  
 که نویسنده را بدعا بخیر یاد دارد و باب سی و یکم در بیان تراویح که از رون غار تراویح است و که بیت گزینش  
 بدوی است و در آن فصل است و گذاردنش سبب سقاوت و ناکذا از نش سبب سقاوت و غار تراویح است و حجت بعقل رسول  
 با جهام صحابه و بر خلاف و افضل علیهم السلام که غار تراویح مگذارند گویند با حجت این حکم نیست مذهب است و جماعت است که بخیر  
 گذارد و شب و یا شرب و زیاده ازین فی از بسیاری که صحابه غایت کرد و گفت نباید که بر امتان من فرقیه شود و تفسیر کنند  
 که از رون وی در اند بروز قیامت درین سبب بیشتر مگذارند و در شب مواجدهای و مواجیل بر پانجاه غار فرقیه کرد و ایند رسول  
 که از اینجا به غار اندر که این پنج از را بگذارند و غار و تراویح است و ناکذا از نش سبب سقاوت و غار تراویح است و حجت بعقل رسول  
 تر گذارد و در حدیث آمده است که هر سنی که از مالش را بشمارد از غار اسید بن جناد که ابو بکر و عمر و عثمان و علی و امیر استوار گیرند  
 معلوم شد که تراویح است و بر هر که غار فرقیه است تراویح بدوی است و فیکل فرق است که اگر فرقیه را ماند قضا بر روی  
 و اگر تراویح را ماند قضا بدوی بود و لیکن ترک تراویح بر جای شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی در  
 قرات وی و میشتی در گذاردن تراویح علما اختلاف است اهل مکّه هر دو سلام که میکند از هفت با طواف کعبی از دو جهت است و این  
 ترتیب اهل مدینه هر دو سلام امامی آورده هفت با طواف کعبه رسول می آورند و انگاه دو سلام دیگر میکند از دو جهت دیگر است که دو  
 سلام با امام میکند از دو سلام دیگر تنها میکند از هفت ترتیب و این قول مالک است که تراویح بقول مالک و حجت است و  
 بیک روایت سی و شش رکعت است و بقول علامه و عافیه تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت بطریق مسلم در تراویح  
 است است که قرآن ختم کند اما صحابه را بعد از وی اختلاف است که در وی چند ختم کند بقول امیر المؤمنین علیه السلام سه ختم و هر سه در  
 یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کند و قاضی امام کیر الدین استروشی میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام سه ختم و هر سه در یکی ختم کند از جهت  
 نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود یک ختم کن انگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که  
 قوی حال است و توانا است جای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است جای گذارد که دو ختم کند  
 بر که ضعیف حال است جای گذارد که یک ختم کند پس دانستم که ختم کردن سنت است و در خواندن قرات  
 وی اختلاف است امیر المؤمنین علیه السلام هر سه ختم کند و هر رکعتی است آیت خواند تا کل ماه رمضان ختم شود و هر سه در  
 یک ختم شود ظاهر روایت است که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول شایخ بخارا در تراویح  
 ختم کردن لازم دارند اگر ختم نکند روانه شود و بقول شایخ ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند صحیح است

هر که فرضیه داریم بسیار جا بود که ایشان را قرآن ترتیب نمود چنانچه فتلکلام و در سماع و مانند ایشان ختم نتوانند کردن پس برادر  
 منسوخ شود و دیگر اگر کسی قویتر از فرضیه نشود و در فرضیه پنج خواند و رومی نگیرد و تراویح طریق اولی بود که آنچه خوانند و را  
 دیگر اگر در جوی آنرا از فرضیه زیادت بود چون در فرضیه یکم فرضیه قرآن که فافره و تأتیس من القرآن به چند آیه که میخوانند غار فرضیه  
 روایه و در تراویح نیز میخوانند باید که روایه بعضی گفته که سوره اخلاص میخوانند که در حدیث آمده است که هر که سوره سوره  
 اخلاص بخواند چنانست که وی جمله قرآن را ختم کرده استی قال النبی صلی الله علیه و آله من قرأ سورة الاخلاص ثلث مرات کما تضمنت التوراة  
 و الانجیل و اللیل و الفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سوره البسمه فرود سوره خوانند و رکعت اول سوره  
 خوانند و رکعت اول سوره البسمه فرود سوره خوانند و دوم قل بوالله احد شیخ الاسلام برهان الدین رحم که بعضی  
 از مشایخ گفته اند که از ترکیف آغاز کنند تا آخر خوانند پنج سلام و بعد باز از سر آغاز کنند تا آخره و سلام شود و دیگر در وقت و می  
 اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرود رفتن آفتاب یا دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز  
 خفتن است و گذاردن تراویح اختلاف است پیش از فرضیه می باید که از آن یا بعد از فرضیه ظاهر و آیه بعد از فرضیه باید  
 گذاردن اما خود امام اجل حسن رحمه الله از فرقه اهل بیت می آمد و در وی رسید که در گذاردن تراویح چنان تحصیل میکردند که  
 فرضیه شان پیش از وقت می افتاد می ایشان را گفته می داد که شما تراویح پیش از فرضیه گذارید یا بعد از فرضیه شما در وقت افتد  
 خواب امام حسن رحمه الله می گفتند که بعد از فرضیه پیش از و در و الوجود و اما پیش از فرضیه در و انبوه بعد از و تر و ابود جنانکه  
 مسبق گذارد سنت و در گذاردن تراویح گفت که بر سر مرد و سلام دهند و تسبیح گویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام  
 بگویند و تسبیح گویند و بعد از سلام بگویند و تسبیح گویند و بعد از سلام بگویند و تسبیح گویند و بعد از سلام بگویند و تسبیح گویند  
 تسبیح خدا عبده و مومنه خوانند و بعد از تسبیح گویند و تسبیح گویند و بعد از تسبیح گویند و تسبیح گویند و بعد از تسبیح گویند و تسبیح گویند  
 رسول علم و حق ابراهیم و حق و ولد وی و حق مادر و پدر و حق استادان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد قال  
 النبی علم کل صلوٰه لم یعم فیها المومنین فهو خارج شیخ الاسلام برهان الدین میگوید یا بعد از تسبیح خواند و صلوٰه گوید اللهم اغفر لی  
 و لوالدی و لجميع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات گوید یا نمازش تمام شود و بقول رسول علم اگر دعا و دیگر بخواند که است  
 نبود و جمیع بزرگواران بشنود اگر آرا سیده حافل امانت میکند یا بخاند و تراویح بقول محمد رحم و ابود و مشایخ شیخ این قول را اختیار  
 کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابویوسف رحم و ابود و مشایخ شیخ این قول را اختیار کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابویوسف رحم و ابود و مشایخ شیخ این قول را اختیار  
 دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشند اگر چهار رکعت بیک قعه گذارد بقول ابو حنیفه و ابویوسف رحم و ابود و مشایخ شیخ این قول را اختیار  
 تشفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رحم و ابود و مشایخ شیخ این قول را اختیار کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابویوسف رحم و ابود و مشایخ شیخ این قول را اختیار  
 اگر سه رکعت بیک قعه او را و بعد از آن کسی بگوید که قعه اگر غیر از تسبیح گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اگر بعد از  
 گذارده اند و اول ابو حنیفه و ابویوسف بر ایشان ثبت رکعت تراویح بود قضا و در رکعت دیگر بقول محمد و زفر رحم و ابود و مشایخ شیخ این قول را اختیار

تراویح بود پس اگر بر سر و نشیند و با سر می اگر فراموشی گذارد اند اتفاق قضا ایشان خبری نبود و اگر بعد گذارد اند اتفاق قضا  
 نیست رکعت ایشان بود و اگر فریضه سنت تراویح و غیره گذارد اند محلیست که فریضه یازده آمده است فریضه و سنت و تراویح باز  
 گذارد اند اتفاق تراویح بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذاردند و بقول ابو یوسف و محمد بن یزید باز گذاردند باید که هیچکس نیست کند که نزدیک سن و  
 که بمنست تا اگر بار اول نارد آمده باشد از آن نیابت دارد و اگر آورده باشد این بار دوم از قضا نیابت دارد و اگر از  
 قسط نیابت ندارد قسط رکعت ششم و بعد از آن تراویح میکند از شک افتاده که سلام شده باده قول قول اتمام باشد و اگر  
 اتمام را پیش شک بود یک سلام دیگر گذاردند لیکن تنها و جماعت گذاردند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از تراویح  
 انحراف فوت شده باشد قضا کند اما پیش یک سجده و دیگر دو گرفت و آنچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند و اگر  
 تراویح را تنها گذارد و باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد و بار اول نیابت بار دوم بدعت ولی حنیفه بود  
 اگر اتمام تراویح را شسته میکند از مقتدیان بوی اقتدا کرده اند سنده بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم رو بود ولی حنیفه  
 بقول محمد رحم رو بود یا اگر بیت تکمال بدیده رصوۃ عرض محمد اقتدا تمام بقاعه درست نماید و آنچه او درست نماید از محمد هم گفته است  
 که فرقیه را با قدرت قیام و رکوع نشسته گذارد و اختیار در این دو طوعا یا با قدرت قیام و رکوع سیم از این دو شسته گذارد و او بود  
 اقتدا نیز درست بود ولیکن اگر بیت اگر اتمام فریضه میکند و دوی تراویح اقتدا میکند درست نیاید بر عکس همه روا نمود و اگر اتمام  
 و تراویح را دوی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر اتمام را و سلام متابعت کند اتمام چون سلام بدوی چیزی  
 دیگر رکعت دیگر تمام کند تراویح نیابت دارد و اما ظاهر روایت الشک که از تراویح نیابت ندارد اگر چه دو تها کند قضا چهار رکعت  
 بروی بود که جو اتمام سلام بدوی بر فریضه دیگر رکعت گذارد این چهار رکعت قسط شود و اگر فریضه یا تراویح بر سر دو سلام داد  
 به بنداشت تراویح ناز به شود اگر تراویح را مطلق نیابت نازی کرد یا نیابت طوع کرد یا نیابت سنت کرد یا نیابت تراویح را بود  
 خواهر اتمام را با فریضه گفته است باید که هیچکس نیست کند که شک در نعمتها و گفتارها و کائنات از من بریزد بر من ایشان  
 آن ثواب فریضه گذاردن باید نفیسه مسجود گفته رحم که نماز گذارد طوع باید که نیست کند که هیچکس نیست کند که بگذارد و در رکعت نماز طوع  
 شک در نعمتها و گفتارها و کائنات از من بریزد بر من ایشان کرد اند خدای عزوجل بران مومن رحمت کند که نویسنده را  
 با و دارد باری نویسنده را بیا مری و الله اعلم اگر فریضه شروع کرد به بنداشت تراویح تمام کند طوع شود و هیچکس نیست بی تحریر  
 علی و در طوع و رآده شود که نماز فریضه بر طوع درست نیاید اما بنا بر طوع بر فریضه درست آید و بنا بر طوع بر طوع و رآده  
 اگر تراویح شروع کرد به بنداشت فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت بدو قعه آورده است از دو شفع نیابت دارد و اگر چهار رکعت یک  
 قعه آورده است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم رو بود از یک شفع نیابت دارد و بقول محمد و فریضه نیابت ندارد و اگر  
 و تراویح کرد و به بنداشت تراویح تمام کند نیابت ندارد و تراویح را گذارد و تراویح شروع کرد و به بنداشت و تراویح تمام کرد و تراویح  
 سرست نشیند و اندیش باید که یک رکعت دیگر بگذارد و از دو شفع نیابت دارد باب سی و دوم در بیان صلوة العید



[illegible]

مردی را واجبی نام داریم **مسئله** تکلیفات نماز عید واجب است و تکلیفات رکوع نماز عید واجب است و قبول آن واجب است  
 هر تکبیر یا رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز عید است **مسئله** اکنون تکبیر یا رکوع نماز عید چند است این  
 مسئله اختلاف است میان صحابه و تابعین روایت از عبد الله بن عباس تکبیر نه بار واجب است پنج رکعت اول چهار رکعت دوم یک رکعت  
 و یک رکعت از عبد الله بن عباس ده تکبیر زیاد است پنج بدین رکعت و پنج بدان رکعت و یک رکعت دیگر و دوازده تکبیر زیاد است و یک رکعت  
 دیگر سیزده تکبیر زیادتی باز بقول علی بن ابي طالب هشت تکبیر زیاد است چهار بدین رکعت و چهار بدان رکعت و یک رکعت دیگر هم از علی بن ابي طالب  
 نظر هشت تکبیر زیادتی است و بعد از بیاضی و تکبیر زیادتی است یکی بدین رکعت و یکی بدان رکعت از پدر آنکه بعد از بیاضی مردمان را شهادت  
 بود یعنی زبان کردن و مانند آنها باز بقول عبد الله بن مسعود هشت تکبیر زیاد است سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و با نماز عید که می  
 داریم بقول عبد الله بن عباس هر کس که فرماید از پدر آنکه خلیفه از عباسی است **مسئله** بدانکه بقول عبد الله بن عباس هر  
 نخست تکبیر است باز قرات بهمه حالها حجت و می باشد که میگوید همین همچنین رسیده است باز بقول علی بن ابي طالب  
 نخست قرات باز تکبیر با بهمه حالها از پدر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدینچه ویرا مقدم داشتم  
 بهمه حالها باز بقول عبد الله بن مسعود هر رکعت اول نخست تکبیر است موقوف تکبیر بادل است باز قرات و رکعت  
 دوم نخست قرات است باز تکبیر است گفت از پدر آنکه تکبیر تا ثانی است هر رکعت اول تا ثانی است و همان بسا که اللهم رب  
 و ثانی تا ثانی بار رکعت آخرین تا ثانی آخر است و همان دعا قنوت تکبیر یا زیادتی اند نماز تیر و واجب چون رکعت اول  
 تا بادل اند رکعت آخر قنوت اینجا نیز گوئیم تکبیر یا زیادتی هر رکعت اول پیش از قنوت آید هر رکعت آخرین از پس  
 قرات آمد بدینچه **مسئله** اکنون بدین تکبیر یا زیادتی دست باید برداشتن یا بی بقول شافعی اشکال نیاید  
 که هر طریقه باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء است و بقول ابو حنیفه و محمد و یحیی باید برداشتن و بقول ابو یوسف  
 رحمه الله نیاید برداشتن و می قیاس کرد و نماز جنازه گفت همچنین نماز جنازه دست و تکبیر اول می باید برداشتن چنانکه  
 دیگرانی اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمه الله است که میگوید که هر کجا تکبیر بود پس تکبیر قرائت تمام بود بدان  
 تکبیر دست باید برداشت دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اندر بر تکبیر قنوت چون از شش تکبیر قرائت تمام است باید که دست بردار و خلاف  
 نماز جنازه که اینجا بفرموده قرائت تمام است که حکم متعال است این گفتن از پدر آنکه تکبیر بجای رکعتی است لاجرم در نماز جنازه دست بردارد  
 و تکبیر نماز عید دست بردار و تا فرق بود میان این و میان آن مسئله اتفاق است که اگر در یک شهری بدینجا بیاید یا بی نماز  
 عید که از پدر آنکه اجازت سلطان بود و در اولی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود دلیل آوردن آنکه اگر در یک شهر بود  
 عید ابو موسی الاشعری را اندر شافعیانند که با بران و ضعیفان نماز عید کردند و ابو داود و امامان عید را گوئیم اولی رسیده اند که مردی را حدیث  
 رسید و آب دوزخ را که با بران و ضعیفانند که نماز عید کردند و در اولی بقول شافعی هم روانه بود بقول علماء و در اولی  
 حاصل این مسئله آنجا که بداید اگر مردی را نماز عید قنوت نمود تنها تواند آوردن یا بی بقول علماء ما رحمه الله تواند آورد

و بنوعی هم تواند آوردن چون بریدنی قوت می شود و لاجرم رواندشت باز را می بوی قوت می شود و لاجرم هم بر او بود  
برعین خلاف باید غایبانه عید را بر قول شافعی هم قضایم رویت و بر قول طحاوی هم که شریعه کرده است قضایم رویت و اگر  
شرع کرده است بقول ابو حنیفه هم قضایم رویت و بر قول صاحبیه قضایم رویت و اما اگر در میان نماز حدث رسیدیم می گنجد و او بود  
یانی بقول ابو حنیفه روایت و او بود بقول ابو یوسف و محمد بن روایت و وجه ایشان آنست که می گنجد بدان خوبی که باولی نماز بود همان قوت  
شدن آن خوف رفت که اگر در دو طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند کرد و در این بر دو و چون اینجا حضرت نباید که پیش از  
تحریر باید که تیمم روایت و اما جهت آنست از ابو حنیفه هم که چون اند آمدن قوت برست باوی روایت و او ایست که شدنی نیز باوی روایت  
معنی دیگر آنست که می گنجد بر چیزی که باولی روایت و با خبر بر روایت و او بود مسئله مردی در نماز عید مرام را در قعه انداخته نماز  
عید انداخته یانی اتفاق انداخته یافته شود بخلاف نماز او نیست که محمد خلاف کردی فرق کند میان نماز او نیست و نماز عید که نماز او نیست  
است اگر انداخته یافته است مردی او در رکعت اول نیست و اگر انداخته یافته است مردی او در رکعت اول نیست و اما در اینست که انداخته یافته است  
یانی لاجرم احتیاط فرمایم که چهار رکعت نماز بسیار در چهار رکعت قرات بخواند و بجز دو قعه بسیار تا اگر قرضه است بر شتر و  
قعه یافته اگر این دو قطوع است هر چهار رکعت قرات یافته یا اینجا نماز باصل انداخته قطوع است و قطوع بر دو قعه یافته است لاجرم  
فرق اند میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری چه کنی چهار رکعت نماز بسیاری را ثواب نماز عید برسی بدانکه  
عبد العزیز مسعودی روایت می کند از رسول عظمی که رکعت اول فاتحه سیم هم انداخته رکعت دوم فاتحه و الله سیم رکعت سیم  
و الفتحی و رکعت چهارم فاتحه سوره الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز را در بعد هر چیزی که در آن سال  
سر از این برادر خدا و خدا و جلی بر ثواب که امت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بخازد و نماز را قیامت است و  
صدقه آن هر دو راه بر چیزی که گوای و پس نماز عید را از شایسته بر آن اند یانی همان را با اتفاق نشاید بیرون آمدن  
کلامی که از شایسته بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شایسته بیرون آمدن یا از هر نماز بر روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه هم که جهت  
کثرت سواد ظاهر روایت از هر نماز نام دارد نماز عید و نماز جهانه بیت امامت زمان شریف است در نماز و دیگر شریف است و در نماز  
و یک نماز بیرون آمدن یا همان با اتفاق بیرون نیامد اند چون بر قول ابو حنیفه هم نماز را یک نماز بیرون آیند و یک نماز یا  
در قولی صحیح و بر نماز بیرون آیند که بچهار رکعت ایشان بر عتی نبود ابو حنیفه هم میگوید که اگر یک نماز را ایشان رغبت نبوده ایشان  
در یک رکعت خجسته بود اکنون چنین بود که چون امام را قعه انداخته یافت نماز عید انداخته یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ  
شود و بی خبر بود این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت بکف این نگیرد و بر احتیاط بود و خواهی چنان که بد  
که امام گفته است خوابی که یک نماز بر آنکه دی سبوق همچون نفر بود اگر اهل امام هم می بودی مردی را احتیاط بودی که اگر  
قولی خجسته کنی اینجا نیز سبوق را همین بود مسئله مردی بیامد امام را در رکوع انداخته یافت آنکه اگر در رکوع گرفت  
چنان بود که آن یک نماز را بدی که امام گفته است دی در رکوع که یک نماز بر آنکه امام سبوق و یک نماز فوت قوم بر انداد لاجرم که شتر

چون در رکوع باقی امام را باقی امام را باقی متابعیت کن تا در رکوع شرکت اقتدرا با امام ناین رکعت اندر یابی اگر در رکوع کثیر  
 کوی رکوع بعضی مسلمانان حکم قیام دارد اکنون بیست و پنج پیش گوید تا یک رکعت بر قول ابو یوسف رحم الله علیه و بر قول ابو حنیفه و غیره  
 گوید و ابو یوسف رحم میگوید که در بیست و پنج رکعت بیست و یک رکعت واجب است و اگر در بیست و یک رکعت  
 اولتر آن بود از یک رکعت بر قول خواجہ امام اجل حسام الدین سید دست برآورد و بر قول قاضی امام علی الدین سجایی برین  
 که اگر دست برآورد بیست و یک رکعت خواجہ امام سمرقندی رحم میگوید که دست برین رکعت برآوردن مسلت تکلیف است و محسب  
 و در رکوع را نور الحق گرفتن سنت فریضه است در همه جاهای باید که سنت فریضه را بگیرد که سنت واجب بعضی گفته اند که کسبیت  
 پیش گوید از بهر آنکه جایگاه است و بعضی گفته اند که تکلیف پیش گوید از بهر آنکه اگر واجب است و بیع رکوع سنت و نخست بر دو بخش  
 شود و از آنکه گذاردن سنت و این قول قویتر است مسلمانان اکنون در رکوع یک رکعت و دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت و پنج رکعت  
 یا شش رکعت کند گفت با امام متابعت کنند بخلاف آن مسلمانان که اگر مقتدی امام را دریافت و رفته و نشهد آغاز کرد و امام بیست  
 وی آن شهادت نام کند و اگر بی امام میرود و در فرق است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از بهر آنکه یک رکعت یا نماز و یک رکعت  
 متفرقه است و باز نشهد کلمات منظوم لاجرم یک رکعت یا تمام بکنند یا نشهد و نام کند و فرق بود میان این و میان آن اگر امام را  
 بقیام یافت و لیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع یک رکعت یا بار و اینجا که بقیام یافت او  
 که ببار در روز نخستین عید فطر بعد از گذاردن روز دیگر نتوانند که گذاردند اگر در وقت معلوم شود روز دیگر محکم شود پیش از احوال گذارد  
 روا بود و بعد از احوال روا نبود اگر عید الفطر را در اول بعد از گذاردن بعضی گفته اند که بعد از سلطان ابو یوسف دوم و سیلو پیش از اول  
 گذاردند و ابو داود و تیران بود که در روز اول گذاردند اگر در روز اول نماز بکنند بعد از احوال قربان کنند و ابو داود و تیران  
 حکم نیست خواجہ زاهد رموی گفته است که حکم مسجد دارد از برای آنکه مسجدی جائی را گویند که در آنجا بار و اول ابو داود و تیران  
 جماعت گذاردند و اگر بار بود این همه نمازگاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد و شیخ الاسلام بر آن الدین گفته است که در آن  
 اقتدا حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب حلیض و قضا در آنجا نشوند بعضی گفته اند که نمازگاه حجازه  
 پسین حکم است که نمازگاه عید را اما اصح آنست که نمازگاه حجازه حکم مسجد ندارد تا اگر جنب و قضا در آنجا نشوند و اگر نشوند  
 روایت آنست که مقتدی زیاده از اذان و اذان صحیح یکبار نیستند و اگر از امام دور بود و همه را متابعت کند و لیکن هر یکی را نیست یکبار  
 اول کند و اگر با نام نزدیک بود از اذان و اذان متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یا در قرائت خواندن امام می شود اقتد کرد  
 سبحانک اللهم را خواندن باقی بر خلاف است که در سبوقانه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام توقف کند وی یکبار بگوید  
 و دستها برآورد این یکبار گوید بر بند سب خود گوید که وی بدان یکبار مسبوق است و بر سبوق متابعت امام لازم نیست که در  
 متفرقه است در عهد و تکلیف متابعت لازم نبود و بر خلاف آنکه تکلیف عید را لا محاله می شود همان را در که امام آورده است و در  
 مسجد و خانه را پیش از متابعت امام با یاد آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام ممکن نیست آن یکبار قضا



[illegible]



اما بقایای این جمیع ستاده قوم در قفای وی افتد که در قفای جمیع حلقه انگشتی که در میان گرفته اند و در دگر کسی که  
 قفای وی با پیشانی امام بر افتاده باشد یعنی پیش امام افتاده باشد و بر او را بنود و اگر در اندرون کسی که ناز می کند از بند بر او  
 مالک است ناز می کند و بنود و بطریق و ابود و بر قولی علماء ما دم و شافعی همه ناز را و ابود امام سبک طرف کعبه نیستند و معتقد  
 در قفای وی افتد انگشت را و ابود اگر امام در خانه نیستند و قوم و برادر و برسان که بر نوجوان حلقه انگشتی ناز همه را و ابود دگر  
 کسی که قفای وی با پیشانی امام بر افتاده باشد و ابود و اگر پیشانی بر پیشانی امام بر افتد که است بود اما اگر سر  
 کشیدند آن که است بر نوجوان اگر نام کعبه ناز می کند از بند بر قول شافعی هم همچون بالان شتر خیری بنده پیش وی را و ابود  
 و بر قول علماء ما دم خیری نهاده حاجت نیست چون چشم وی از نام کعبه یا سوای کعبه غایب نشود و ابود باب سی و هشتم  
 در بیان جماعت عربان بر بند کسی بود که او را هیچ جامه نبود و هم عورت وی را کشاد و چون ناز می کند باید که شسته که از بند  
 بایز و کی صنف گیرند و امام و نصف شینند و جماعت که از بند چشم فرار کنند و صله و خواب امام منهای هم از خواج حسن نصری هم  
 رواست که تنها گذارند و چشم باز فاصله از آن بود که جماعت که از بند چشم فرار اگر جماعت که از بند زد و وجه خالی نبود یا  
 امام پیش آن قوم بود یا بر قوم اگر پیش بود عورت و برادیده شود و اگر بر او خلاف سنت بود اگر جماعتی عربان ناز می کنند  
 یکی مد و جای آورد و گفت بر شما مباح کردم ناز همه تها شود باید که جامه را بیک کس بپوشند تا او بپوشد و امامت کند و اگر بعد از وقت  
 تشهید یکی آمد و جامه آورد گفت بر شما مباح کردم بر قول ابو حنیفه هم ناز همه تها شود بر قول صاحب جده ناز همه تها نشود و از آن  
 هم روایت آمده است که سر عورت فریفته نیست و حق طواف کعبه بر روایت سمرقانی و فریفته است **باب سی و نهم** در بیان  
 امامت النساء اگر امام در مسجد جماعت زن ناز امامت می کند و ابود بی گناست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما در بعضی  
 قلعه کرد که اگر در خانه جماعت زن ناز امامت می کند اگر همه محرم باشند و ابود اگر یکی محرم است هم رواست بی گناست و اگر همه  
 نامحرم اند و ابود با گناست اگر امام است و یکی خنثی مشکل امام رفیت امامت وی شرط است اما اگر خنثی مشکل بود و زمان  
 تیز باشند امامت امامت زن ناز که نیستند است نیست خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفای امام نیستند و زمان در قفای  
 خنثی مشکل نیستند تا ناز ایشان روا بود و اگر زن بملوی خنثی نیستند ناز خنثی تها شود و اگر خنثی شوند افتد ایشان دست  
 نباید چون افتد ایشان بیکدیر دست نباید بر بیک امام درست نباید ایشان باید که تنها گذارند که یکی از یکی اولی چند خنثی  
 مشکل را ناز جماعت مشروط نیست **مسئله** خنثی کیست خنثی است که در اسلام مردان باشند و همالت زمان بود  
 و نام و بر حال کند که حال مشتبه است هم زن ناز بود و هم مردان را و ابود این خنثی مشکل تا نگاه بود که نارسیده بود چون سید  
 حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زن بود و اگر محاسن پیدا آمد حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم سوی روی بپوشد  
 بنسب که بول اگر کدام موضوعی می آید اگر از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زن می آید زن بود و اگر از هر دو می آید  
 از هر کدام بیشتر می آید حکم زن بود و اگر از هر دو برابر می آید بر قول ابو حنیفه هم روا بود که خنثی مشکل است ابو یوسف و محمد هم





**فصل** در بیان طلب باران اگر باران نیاید بگوید ابو یوسف رحم فرما کند ازند و بقول ابو حنیفه رحم دعا گویند  
 در صلوٰه خواه امام بگوید یا باران از محمد رحم روا نیست که در خطبه گویند دلیل میکند که از گذشته تا کنونی خطبه پیش از نماز گویند  
 و یکی بعد از نماز گویند قوس اعرابی در گردن افکند و در او بگوید و عجز خطبه بر کشد و سر بر پشته کند و تیر بر دهن بر زند امام  
 اعظم ابو حنیفه رحم گفته که عجز خطبه بر کشند اما دعا گویند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله  
 دعا گویند یا باران ببارد که گشت با خشک میشود و دستودن علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران ببارد  
 گرفت تا به قنیه باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گویند یا باران از عمارتها بصحرای و ده که عمارتها  
 خرابی می پذیرند رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصحرای رفت قاضی امام حنابلیم خطیب رحم گفته است باران  
 از عمارتها بصحرای رفت چنانکه بر زمین چون حلقه انگشتری افتاد می تافت و در گشت تپا می بارید در وقت حسن  
 بصری رحم باران نمی بارید بیرون آمدند دعا گفتند ابو حنیفه رحم میگوید که رسول عم دعا کرد صحابیه و عا کزندگان  
 بعین تیر متابعت ایشان را کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه  
 باستقامت حاجت آمد امیر المومنین عمر رضی الله عنه باستقامت را بخود بیرون آورد چون بمهر رسول عم برآمد و عمار  
 رضی الله عنه را بخود بمهر بر آورد فرق ویران پشته کرد و گفت خداوند بجزمت این فرق را باران فرستی خدا تعالی ایشان را  
 باران فرستاد و نصیحت تا از آن شده از عمر نامحیات یافتند قوله تعالی قلعت استغفر و ابرکمه انما کان غفارا پس سها  
 السماء علیکم مدد او بمددکم باموال و بنین و یجعل لکم حیات و یجعل لکم انما را پس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار  
 چون بصحرای بیرون رفتند دعا گویند اهل پرده را بیرون نیرند که بنا کارهای ایشان را پیشکش است اما صحابا را  
 و کوه کار بیرون برند سر و پا بر پشته کنند و عجز خطبه بر کشند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب  
 و جهنم است و اموال و بنیان سستی رحمت خداوندیم **باب سی و نهم** در بیان نماز خوف  
 بدانکه نماز خوف مشروط است بایست و اخبار و اجماع است ایست است قوله تعالی یا اذان که  
 فیهم فاقم الصلوة فلتقیم طایفه منهم معک و لیاخذوا سلحة فاذ اسجدوا فلیکونوا من وراکم و لیت  
 طایفه آخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی آخره لایة ابو یوسف رحم گفته است که صلوٰه خوف در عهد رسول عم  
 مشروط بود از برای آنکه رسول عم حاضر بود کسی دیگر را نشانی ایست کردن این سوال از در فسادار بقاخر صلوٰه خوف منسوخ  
 باید که دو فرقی شوند یک فرقی خیم را کاندازد و یک فرقی را بجای گذارد پیش خصم روند و ایشان را کاندازد نه بایست و ایشان را  
 نیز بجای گذارد اما ابو حنیفه رحم گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبدالرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رضی الله عنه گذارده اند  
 پس معلوم کرد آن حکم بایست غرو نامی که بعد از آن شده است غرو عطفان غرو ذات رقاء و ذات قرة و غرو عطفان حاج محمد  
 رازی رحم گفته است و غرو ذات رقاء را مالک گرفته است و غرو ذات قرة را شافعی گرفته است

نحو و خطمان را روی بای ایشان سوی قبله بود و وصف کشیدند و پنداشتند اگر بنا بر امام قیام در کعبه آوردند چون بقدر قیام  
 و صف اول سر سجده آوردند بقیام رخصه یا نه بای سجده اول بود سجده ای صف دوم رفتند آنها که سجده ای صف دوم  
 بود سجده ای صف اول رفتند آنها که استخوان و خمر را نگاه داشتند یا ایشان بر سجده آوردند همین ترتیب تا تمام کردند و همه  
 ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف هم گفته است که اگر بای بود که روی بای ایشان سوی قبله بود بچندین صله خوف روا بود که اگر  
 شافعی هم گفته است که دو فرقی شوند یکی فرقی خصم را نگاه دارند یکی فرقی بر کعبه با امام گذارند بنشینند امام را اینجا که بر نیزه بر کعبه  
 دیگر گذارند و سلام دهند بر وجه خصم را نگاه دارند آنها که بیایند و با امام افتد انگشت دیگر گفت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام  
 دهند ایشان بر نیزه بر کعبه و دیگر مسبق فانه گذارند دیگر روایت از وی است که امام سلام دهند بنشینند چند آنکه ایشان  
 دیگر گفت مسبق فانه گذارند و نگاه سلام دهند و در بعضی نسخ این روایت از مالک است اما بقول شافعی است میرود که وی جمیع را  
 اعتقاد کرده است جماعت را فی الما عباد الله مسجود و غیر گفته که این در ابتدا و اسلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فرقی  
 شوند یک فرقی خصم را نگاه دارند و یک فرقی دیگر گفت با امام گذارند و در وجه خصم را نگاه دارند آنها که افتد انگشت دیگر گفت دیگر با امام گذارند  
 و در وجه خصم را نگاه دارند و اینجا که گفت لا احتیاج گذارند و سلام دهند و در وجه خصم را نگاه دارند آنها که افتد انگشت مسبق فانه گذارند  
 و سلام دهند و در وجه رسول عم و عوامی دیگر بچندین کردی اما بعضی گفته اند که اول ایشان بود که دو فرقی شوند یک فرقی خصم را نگاه دارند  
 یک فرقی دیگر گفت با امام گذارند و امام سلام دهند ایشان بر نیزه بر کعبه مسبق فانه گذارند و سلام کنند و در وجه خصم را نگاه دارند آنها  
 بیایند دیگر گفت لا احتیاج گذارند و سلام دهند تا مدتی رخصه بسیار نشود مسبق فانه گذارند تا امام بود ثقیان قوری هم گفته است  
 دو فرقی شوند یک فرقی خصم را نگاه دارند و یک فرقی دیگر گفت با امام گذارند و در وجه خصم را نگاه دارند آنها بیایند و در رکعت دیگر با امام  
 گذارند و امام سلام دهند ایشان بر نیزه بر کعبه مسبق فانه گذارند و سلام دهند و در وجه خصم را نگاه دارند آنها بیایند و در رکعت نماز  
 لا احتیاج گذارند و سلام دهند بنا بر آنست که وی فرضیت قرات را اعتقاد کرده است اما این وجه با خود نیست از برای آنکه صله  
 خوف را با نیزه نماز باید یا شفع تمام تا تمام نماز را و ابودا ایضا اینجا نیست پس باید که دو فرقی شوند یک رکعت دو رکعت با امام گذارند یک رکعت  
 خصم را نگاه دارند اینجا بیایند و یک رکعت دیگر با امام گذارند و امام سلام دهند ایشان بر نیزه و در رکعت مسبق فانه گذارند و سلام دهند و  
 بر وجه خصم را نگاه دارند اینجا بیایند و یک رکعت لا احتیاج گذارند و سلام دهند اما اگر سه فرقی شوند و هر فرقی یک رکعت با امام گذارند و هر  
 اول را نماز تیره شود و دوم و سوم را و ابودا و بنابر آن حال اصل است که صله خوف را با تمام نماز باید یا شفع تمام یا بنیمه نماز از این همه  
 پنج نیست پس فرقی اول را بدین معنی نماز تیره شود و فرقی دوم یک رکعت با امام نماز گذارده اند و یک رکعت مسبق فانه گذارند و فرقی سوم یک رکعت  
 با امام گذارده اند و در رکعت مسبق فانه گذارند پس بدین معنی فرقی دوم و سوم را و ابودا مسبق فانه گذارند چهار رکعتی بود باید که دو فرقی شوند  
 یک فرقی خصم را نگاه دارند و یک فرقی دو رکعت با امام گذارند و در وجه خصم را نگاه دارند اینجا بیایند و در رکعت دیگر با امام گذارند و امام  
 سلام دهند ایشان بر نیزه و در رکعت مسبق فانه گذارند و سلام دهند و بر وجه خصم را نگاه دارند اینجا بیایند و در رکعت لا احتیاج

گذاردند که چنانچه برقی بیکرکت با نام گذاردند فرق اول میسوم را در ان بود و دوم و چهارم را و بود و چنانکه در نماز شام گفته آمد  
 بنابر بیان اصل است که صلوة خوف و این نماز می باید تا نماز تا شفق تمام اگر مسافر اند و فرق شوند بیکرکت بیکرکت با نام گذاردند  
 پیش خصم بود اما میت اقامت کرد نماز هر چهار شود و اینها که بیکرکت گذاردند و پیش و تمیز کنند نماز ایشان تمام نشود و گذاردند و بیکرکت  
 ایشان پیش دشمن بگذارد ایشان را نیز نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواهر امام که فرموده است اگر نماز حرب حاجت ابد بقول  
 شافعی هم حرب می کند و نماز می گذارد تا اگر در آن زمان نماز را مانده عاصی شود اما بقول علما و مردم در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز  
 تهاه شود و دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عمو فوت شده بود پس اگر در نماز حرب کردن را و بودی آن چهار نماز  
 از رسول عمو فوت نشده می قوت می خد با صلوة خوف را و بود تا اگر بپنداشت خوف شرع کرده معلوم شد که در مسلمانان بود  
 یا آنکه در ستوران بود اگر و چهار بیکرکت می قبلی بوده است و کسی از امام جدا نیست را و بود بیکرکت باقی نماز تمام کنند اگر بکشنگ  
 خوف شروع کرده اند روی بغیر قیود نماز ایشان از خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند را و بود اگر خوف تمام کنند  
 را و بود اگر خوف متحقق بود نماز شروع کرد روی بغیر قیود میان نماز خوف نماید باید که روی بقبلی بگذارد و باقی نماز تمام کنند و اگر  
 قیاس مسئله تحریمی را در این میان این مسئله است تا نماز را جماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون حرب را و باید که  
 بدین نیت رود که نصرت دین کنم یا ما که در نماز باسلام ارم و بدین نیت آن نرود تا گشته شود تا غیبت آرد تا اگر بدین نیت  
 گشته شود و شهادت باطل شود و اگر در وصف کشیده اند یکی نصف مومنان و یکی نصف کافران و از نصف کافران مبارزی بیرون آید  
 از نصف مومنان شاید که کسی بجاهز تمام بیرون آید یا بی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بودش که آن خصم را در کف  
 شاید که رود و آن خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد گردد و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازه تمام بیرون رود  
 نباید که المی بوی رسد دل شکسته نشکسته شود و در حدیثی که در حدیث آمده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف  
 گشتن بود امتناع نیارد و ترکه امر معروف کند که اگر گشته شود اهل فساد و بصلاح در آیند و تو بکنند باب چهارم در بیان فضیلت  
 تسبیح فضیلت شهادت بر دو نوع است حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار نماید و آب بپاشد و یا در آتش سوزد و بر دیوار تعلیم  
 گذارند شود یا بچون شکم در غریب فوت شود و بگوید و حق بر من چون گذارند شود ایها را بشنوند و نماز گذارند حقیقی آن بود که  
 سبب تن مجان مال دین فرزند و جمعیت این در وصف کفار گذارند گشته شود و اینها را بشنوند و بر قول شافعی هم بران نماز بگذارد  
 خدای عز و جل ایشان را زنده خوانده است که قوله تعالی علی احیاء عند ربهم علما و میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند  
 و از راه حقیقت مرده دلیل آنکه هر کلام هر کلام بر ایشان ثابت شده است بچون قسمت ترک و شوهر خواستن زنان ایشان از  
 بصری هم میگوید که شهادت حقیقی را بشنوند و نماز گذارند که خطبه را در وقت رسول عمو شنیدند و رسول عمو با صفا بر  
 نماز برد گذاردند علما را هم میگویند این بنابر آن بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عمو را داد که ای سپاه رسول  
 خدای سوار شوید از بهر خدای و حوب کنید یا دشمنان خدا را خطبه را جنابت رسیده گفت اگر بغسل آوردن مشغول شوید

نباید که عاقلی بگویم چنان سوار شد و شهادت یافت محصل وی بدینجهت بود علامت میگویند که اصل درین باب سه بار آمده  
 که اینست از شش شش که نماز کرده و در مجرم اینها را بر اینها قیاس کرده اند اگر نماز سپیده و دیوانه شهادت یافت یا  
 زن از بعضی پاک شد و کشته شد یا بالی که عاقل بود و کشته شد اینها را بر قول ابوحنیفه و شومید که ششید علی اند و بر قول ابو یوسف  
 و مجرم شومید که حقیقی اند اگر عاقل یا نفسا کشته شد بر قول ابوحنیفه و دور و نیست یکی حکمی یکی حقیقی بر قول صاحب شیبیه  
 حقیقی اند و شومید هر که بغض او بود باید که نسبت آن بود که عاقلی شود و لشکر اسلام نصرت کند اگر در وصف کشیده اند  
 یکی مومنان و یکی صف کاfran مبارزی اگر عاقل بیرون آید از صف مومنان شاید که بی اجازت امام بیرون یابی اگر مرد  
 مبارزی کرد بر بارونی خود افتاد و دارد که آن خصم خود را دقت کند شاید که بیرون رود و آن خصم خود را دقت کند و آن مومنان  
 شهادت کرد و اگر بر با زوی خود افتاد و ندارد شاید که بی اجازت امام بیرون نباید که بدو ای مسدود دل مومنان شکسته کرد و  
 در مجرم رسیده که عاقلی آورده است اما اگر مومن است در میان مومنان و بعضی میداند مومنان را که اگر این امر معروف کند و آن  
 میان کشته شود باید که اگر معروف کند محرم اشکال گفته اند که خود را در تبه که افکنند بود و شهادت کند خود را در تبه که افکنند قوله  
 تعالی و لا تقولوا بیکم الی التبه که محرم گفته است که تاویل این آیه غلط کرده از برای آنکه خود را در تبه که افکنند چیزی بود  
 که در مصیبت افکنند بود و امر معروف کردن از جمله عقوبات است اگر پیش و ششمنی که بران میرود از این است و واکشتم شهادت  
 بنود اما اگر ششمن است میداند و از اسب در افتاد و پلان شد شیبیه حقیقی بود اگر اگر کرده اند و ششمنش با فادوره و نقدش  
 یا در آب انداختندش یا در ششمنش یا اینها پاک شد و ایراد حکم شهادت بود از برای آنکه لغیر ششمن پاک شده است  
 اگر ششمن چاه کند است در آن چاه افتاد و پاک شد و ایراد حکم شهادت دهند اگر مسلمانی در چاه افتاد و است از دغان یا از بنی  
 یا از بر خون میرود و بر جراحت پیدا نیست و ایراد حکم شهادت بود از برای آنکه اگر دهم بکریم بود از بنی خون رود و اگر مرد  
 بر دل بود بر سره بر خون بر آید اگر جراحت غالب و از بر خون او و چو از این نوشته شیبیه یا حکم حکام و نباید ایراد حکم شهادت  
 نبود اما اگر ششمن از چشم خون میرود و جراحت پیدا نیست و ایراد حکم شهادت بود که این در موضعه مجبور و رفتن خون نیست  
 معلوم شد که لغیر ششمن است و ایراد حکم شهادت بود اگر در مومنان و کافران کشته شده اند مومنان را از کافران بچه  
 فوق گفته ظاهر است وایت نیست که بوی روی را ننگده و موی لب است کرده و دست فرخ و جامه سیاه و سفید امام  
 ناصر الدین رحمه الله در سیر کبر آورده است که اگر یکی را موی لب نیست بود اگر چه دست فرخ بود و ایراد حکم کتم باسلام بر وی  
 نماز کند از دیکر مومنان دفن کنند اما اگر موی لب دراز بود اگر چه دست فرخ بود و ایراد حکم کتم باسلام  
 بر وی نماز کند از دیکر و نجاک دفن میکنند و بعضی گفته اند اگر در مجلس معصی بود میان ششمن را اگر در و ارج بود و حکم کنند باسلام  
 وی که در و ارج بود که با مومن بود که عدل کرده است و اگر در و ارج است و ایراد حکم کتم باسلام وی که اینها ضرورت نیست اما  
 اگر مومنان را از کافران فرقی مینمایند که آن اگر غالب مومنان یا مصلحت بر این نماز کند از دیکر و مومنان مومنان



اگر ایشان از نمی بیند زخم دیگر میزند و اگر از شما انان خواهند ایشان انان و سید و اگر از پیش نرسد و روزه و عقب ایشان و در وید و ایشان را  
 نیر میت کند مال ایشان را غارت بکنند و زن و فرزند ایشان را بده بکنند و اگر از شما گشته شود و شهبید شوید و اگر ایشان را گشته شود  
 باشند و ان حکم همچنین باقی است ~~مسئله~~ اگر بر طرف گشته باشند و گشته را نمی یابند شهبید حقیقی بود اما اگر در عمارت گشته  
 یابند و گشته را بیايند و بقول شافعی هم شهبید حقیقی بود و بقول علماء و هم شهبید حکمی بود و از برای انکه عدد و قسامه را جمع کنند  
 و سوگو کنند و بیت ستانند بدین معنی شهبید حکمی بود اما اگر گشته را بیايند شهبید حقیقی بود ان گشته را نیز گشته وی شهبید  
 نبود که و بر این گشته اند بگشتن وی شهبادت ان باطل نشود اما اگر گشته را بیايند که عدد و قسامه جمع کنند بجا کس از  
 بار سبایان ان محلت را جمع کنند سوگو کنند و سوگو کنند و بیت بر عاقله بود و عدد و قسامت از عاقله باشد و اگر بکول را از عاقله  
 قسامه و بیت و سید اگر یک کس بکول را از ان کس و بیت گیرند و این قول ابو یوسف است و دلیل بر ان سوال که هر عی علی بکول از عاقله است  
 حسن گشتن از ان سوگو کنند خود را تا اقرار کنند چنانچه از قصاب حق دیگران امتناع کنند و در عدد و قسامت قصاص نرود تا اوقات  
 که اقرار کنند که ان جنایت ماکروه ایم از برای انکه سوگو کنند خوردن بر ایشان لازم شده است و حکم شروع عیس جیس گشتن ایشان  
 تا سوگو کنند یا اقرار کنند که این جنایت ماکروه ایم و اگر عدد و قسامت چهل و نه کس باید یک کس را و دوازده سوگو کنند و سید و انگاه و بیت ستانند  
 و ان شهبید حکمی بود و بر این سید و انگاه که از انکه بجزی گشته شده که ایت خارج نیست چنانکه بخت و مالک باید بر دیوار ماند یا از بالا  
 در افتاد و یا در آب افتاد و در ان شب قتل و یا بر هر پلاک شد اگر کز نوش بلا کنند چون هر صورتی شهبید حکمی بود حقیقی یا اگر کز زده  
 چراحت شد و همان چراحت پلاک شد یا ان شخوشت و چراحت بر افتاد و همان چراحت مرد شهبید حقیقی بود اگر مسلمانی خود را کارد زرد  
 پلاک شد طحی وی هم گفته است و بر نشویند و نماز کند از ان که وی از اهل نعی است شیخ السلام علی سیدی هم گفته است که نشویند و نماز  
 کند از ان فایده یکی آنکه کسی بکمان خبر که وی شهبید است و دیگر آنکه هر که ان فعل یا خود گشته است یا خود از وی قوبه بود از برای انکه شهبید  
 از کمانه قوبه است و انقول ابو حنیفه و محمد هم است و حیات الطحی وی قول ابو یوسف هم است اگر از ان اهل دینی را فرود کردند و سید گشته  
 از مردان و زنان و نارسیدگان بقول ابو یوسف و محمد هم را نشویند و قول ابو حنیفه نارسیدگان را نشویند و بر هر نماز کند از انکه و بجا ک  
 و حق کنند اگر نارسیده و یا دوازده یکی را گشت بعد از اخطای قصاص و جب نیاید و بیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله  
 نباشند ان از عاقله باشد یا نیکو اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود  
 و قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده باشد چنانکه در تازیکی را گشت بزنی وی زده معلوم شد که پدر و  
 خود است وی بدان زخم پلاک شد وی از میراث محروم نشود که در این قصد نبوده است اما اگر مادر و پدر هر یک را در پستان با  
 است و سید را گفته این بجز بر این وی نزد پلاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جایی خواب با فرزند زخته است بر  
 فرزند زده بپوی وی آید پلاک شد از میراث محروم نشود که فعل از وی در وجود آمده است اگر نارسیده یا دیوانه یا حجت شهادت  
 با قسته بقول ابو حنیفه هم ایشان را نشویند و بقول ابو یوسف و محمد هم ایشان را نشویند و لیکن بر هر نماز کند از انکه یا انکه جاره





بر بر و بود و اگر کسی بخود کار کرد و دیگر و یا کار کرد و نماز کرد و شش حرکت در پیش تنفی دیت بران کار و نرند و در حجب نبود باب  
چهارم و یک در بیان نمازهای مان چار از نماز مشرعت همایه و هم با خبر امانیت قوه تعالی الذین یذکرون الله  
قیام و قعود علی جوبهم اما خبر قوه علیه السلام صل الملیض قایمان لم یستطع قعودا فان لم یستطع فعلی الحجب یومی امان  
فان لم یستطع فان الله تعالی اتی بقبول الخدر منه و رسول عم حیوانی و عده فرمود نماز گذارد استاده با قیام در کوع و سجود  
چنانکه عمر بن حصین رضی سالی بخار بود رسول عم بخار پس وی رفت و باز فرمود نماز گذارد استاده با قیام در کوع و سجود  
و اگر نتوانی نشسته گذارد بر کوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذارد بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بایر و این قول شافعی  
گرفته است اما بر قول علماء ما هم بر قعود گذارد و قد میارسو و قبله از دو دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بر رسول عم بخار  
برسی وی آمد گفت نماز گذارد استاده با قیام در کوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذارد بر کوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذارد بر قعود  
قد میارسو قبله از بایر نشاید و قد میارسو قبله خضن که محمد حسن در جامع الصغیر آورده است که نشاید باختیار قعود  
خضن الا درین مسکنه معنی را عارضه است که بخانه نماز گذارد و میتوان با قیام در کوع و سجود باید که مسجد آید و نشسته گذارد  
بر کوع و سجود و جماعت گذارد و با امام کبر گوید در قیام و انگاه بنشینند و اگر قوت یابد پیش از آنکه امام بر کوع رود وی بالار  
کند با امام رکوع رود و اگر هیچچنان نشسته با امام بر کوع رود و اگر برخواست و بقیام راست نشد و چنان  
بر کوع رفت و سجده آورد نمازش تبا نه شود چه اگر قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده  
برخواست ان بر انداخته نشود قیام قایم نباید لاجرم نمازش تبا نه شود اگر آخری که گفت نماز لا احقانه از دو بود که همچنان سلام  
دین نمازش تبا نه شود و اگر بخانه نماز گذارد و با قیام طهارت میتواند گذارد و اگر مسجدی آید بقا طهارت نمی باید بایده بخانه نماز گذارد و با  
بقا طهارت اگر استاده نماز میکند و بقیام رکوع و سجود بقا طهارت نمی باید و اگر نشسته بر کوع و سجود میکند از بقا طهارت  
می باید نشسته گذارد بر کوع و سجود و اگر نشسته میکند از بر کوع و سجود بقا طهارت نمی باید اگر بایر میکند از بقا طهارت  
می باید بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میکند از با قیام رکوع و سجود و اما شیخ  
الاسلام بر آن الدین رحم گفته است که بایار نماز گذارد و روا بود مسلمان را و در دامن جرح است اگر قرآن بخواند چون درون  
شود و خواهد نام را بد فخر رحم گفته است که قرآن بخواند از برای آنکه بی قرأت نماز و اومی باشد دلیل بر اومی و مقتدی و کنگ  
و در فرضیه چهار گنجی در دو آخرین هم سقرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا بود شیخ الاسلام بر آن الدین رحم گفته است  
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که انجا بایار نماز گذاردن شارت بدل است از قیام رکوع و سجود اما قرأت را  
بدل نیست بقدر حاجت خواند انجای بود که اگر میخواهند خون روان میشود پیش نمی یستند اما اگر میخواهند و میرود اگر خاموشی کند  
می یستند بر خنندند و روا بود که در صلوة مختصر الصبح خواهد علم ابو الفضل که ثانی رحم در شرح قدوری آورده است که هر چه هستی  
که بفعل جرم روان میشود و رقی وی حدیث نیست اگر مسلمان با پستی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند آورد و در پیشانی جرم

قیام در کوه و درو بخدا یا یا را و دعاها هم گفته اند که چون سجده با ساقط شد قیام در کوه نیز ساقط شود یا یا را میکند در و ابو اگر  
مسلمانی را یکبار است اما قبل از آنکه او درون در صله و خواجه امام بکر خوانده زاده رحم آورده است که در این زمان که از سجده و انبوه  
باید که چندانی باشند که تواند از کلاه بشیند باقی نماز را نشسته تمام کند و ابو و اگر ستاده نشسته افتد بقول محمد رحم روا ابو و بقول  
ابو حنیفه و ابو یوسف رحم روا ابو اگر امام نشسته گذارد یا یا را مقتدیان یا قیام در کوه و سجود بقول زفر رحم روا ابو و بقول علما نشسته رحم  
روا ابو اگر سجاری یا یا را نماز میکند در و در میان نماز قدرت یا یا بر قیام در کوه و سجود نماز تباها شود اگر حاجتی یاران یا یا را نماز  
میکند در و ابو چون هم یکسانند اگر بر مقتدی پیش از سر تمام افتد نمازش تباها شود که در حال یا یا را اعتبار بر روا ابو و قدم و اگر امام  
رکوع و سجود کند در مقتدیان یا یا را روا ابو و اتفاق اما اگر امام نشسته یا یا را میکند در و مقتدیان نشسته بر کعبه و سجود بقول زفر رحم  
روا ابو و بقول علما نشسته رحم روا ابو اگر نشسته میکند در بار کوه و سجود و رکعت گذارد و صحت یافت و در رکعت دیگر ستاده گذارد  
بر قول محمد رحم روا ابو و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم روا ابو و اگر نشسته یا یا را نماز در رکعت گذارد و صحت یافت و در رکعت دیگر  
نمازش تباها شود اگر نشسته و ستاده بنحیه افتد کنند درست نبود و اگر مسبوق بقدرت قیام در کوه و سجود مسبوقانده نشسته  
بر کوه و سجود نمازش تباها شود اما اگر یا یا را در نمازش تباها نشود باید که بنحیه باقی مسبوقانده را گذارد که با قدرت قیام در کوه نشسته  
بر کوه و سجود تلویح شود اما بقدرت قیام در کوه و سجود یا یا معتبر نبود و این اشارت از وی عمل اند که است نماز تباها نشود بر خلاف  
پیار که اما از وی معتبر بود یا یا را نماز میکند در و قعده فرض نیارد رکعت زواید آورد نماز نشین تباها شود اسکال الیه  
که مسبوق با قدرت قیام در کوه و سجود یا یا را نماز میکند در نماز تباها نمیشود چهار اهر تباها میشود فرق میان است  
که با قدرت قیام در کوه و سجود یا یا معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام در کوه اگر سجاری نشسته  
نماز میکند در قیام چگونه آورد تا چون او را شک افتد باطل و حنیفه هم چهار رو نیست که دایت نیست چنانکه مسبوق است  
نشیند و دست پیش گیرد و قیام آورده شود قعده دست بر نعلینند بقول زفر رحم گفته است روایت دیگر نیست که در قیام نماز آورد  
دارد و در قعده است دارد و این قول ابو یوسف رحم گفته است روایت دیگر نیست که در قیام دو پای از یک طرف بیرون فرستاده  
نشیند و در قعده همچنانکه در قعده می نشیند و ایت چهارم نیست که وی مجرب است خواه در قیام یا یا را یک طرف بیرون آورد خواه در قعده  
و بقول محمد رحم گفته است اگر نشسته نماز میکند در و در سجای کعبه پیش می باید گرفت دست بر زانو نهاد و اگر التماس است که در دست  
و چپ شود و اگر بی نشود مسلم به یکس گف کان مسبوق است و اگر نشسته یا یا را نماز میکند در حاجتی قعده فرستاده یا یا را درون تیار  
قیام نماید چاست و قعده سجده که بعضی گفته اند که نماز تباها نشود و کوان نشستن وی قعده ظاهر روایت تباها شود که وی بجا نماز گذارد و اگر در  
خانه یاران اند وقت نماز را بدو میخوانند که نماز گذارد و طاق چهارم کردن ندارد و کسی نیست ایشان را طهارت کنند  
و جامه های و حای ایشان بلبید است و کسی است روی ایشان را بلبید که تسم کنند و نماز کنند و اگر کنند و حای شوند اگر بخود  
نمیند کاف نشوند اگر در میان ایشان کسی بل است امامت را باید که امامت کند اگر چه روی ایشان بغیر قبل است

که آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم که آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم  
 میگویند که در آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم که آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم  
 روانه بود چون گفته بایا که گذارد اتفاق است که غیر گذارد اگر از اشارت سرعاجز ایدم گفته است که بچشم گذارد اگر از اشارت  
 چشم عاجز ایدم فرمود گفته است بدل گذارد اما ظاهر روایت است که چون از اشارت سرعاجز ایدم عقل با وی بود تا خبر گذارد گذارده  
 شود بروی چیزی بنمود اتفاق و اگر صحت باشد قضا را آن نماز بروی بود بانی در سلسله خلافت میان ابو نصر بانی ابو نصر بنده و دیگر  
 رم کلای ایشان گفته که قضای بروی بود یکی گفته است که قضا بروی بنود اگر خفته نماز میکند از خواب رفته بعضی گفته اند خواب نما  
 ردیست حدیث بنویسند روایت طهارت تنه شود اگر بیماری خفته است و بقاء طهارت نمی باشد جامه روی بخش است در روی بغیر قبله  
 است و قدرت بر کشتن ندارد و مالی ندارد که کسی را ضرر و کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و براسا با مانع ناز نیست اگر تنگ  
 و همچنین بروی بغیر قبله و بان حالت نماز گذارد و او بنویسند در حالت تنه استی قوت کرده است درین حالت اندر قضا  
 کنند از بعد بروی آید و اگر در آن حالت نماز گذارد و بر خود بنده کافر شود اگر بر خود بنده لیکن بگذارد مومنی بود و عاصی اگر  
 جاهلش بخش بود از آن نماز گذارد و آنچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر مسیری دارد بروی اول و ثانوی قبله  
 از او و او را طهارت و در بقول ابو حنیفه و در روایات ان متبرع بروی بغیر قبله که در تیم نماز و ابو یوسف و محمد بن روایت  
 اگر یکی خانه جماعتی باران اندیم باید که جماعت گذارد اگر چه امام را روی بغیر قبله است و اگر جماعت نکند از اندیشه بکار شوند و اگر  
 مسلمانی پیشش شد بوقت نماز همچنین پیشش ماند بقول شافعی رحم نماز روی ساقط شود و قضا آن نماز بروی بنویسند بقول  
 علماء رحم قضای بروی بود اما اگر کمتر پیشش از روز پیشش اند باجماع آن نماز از روی ساقط شود و قضا بروی بنویسند ابو حنیفه  
 رحمه از شبانه روز نیست و چهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد رحم شش نماز را اعتبار دارند فایده این خلاف جای بدید  
 که نماز با دعا گذارد و پیشش شد روز دیگر قیام برآمد و پیشش ماند بقول ابو حنیفه رحمه قضا را آن نماز بروی بنویسند بقول ابو یوسف  
 و محمد رحم بروی بود اما اگر شش نماز را پیشش آمد اتفاق قضا آن نماز بروی بنویسند اگر نیک خورد پیشش از در خفته ماند و  
 بقول ابو یوسف و محمد رحم حکم خشکان دارد و قضا را آن نماز بروی بنویسند بقول ابو حنیفه رحمه حکم پیشش از در قضا  
 آن نماز بروی بنویسند اگر بیماری وصیت میکند و در نفس اتفاق درست نیاید چنانکه در وصیت میکند که چون عدت تو  
 بگذرد فلا مکس را بخواهی یا خیر ثم الغلانی برلی دمی وصیت در عبادت و درست آید این رحم از محمد رحم روایت میکنند اما  
 ظاهر روایت است که درست نیاید در ثلث مال با اتفاق درست آید سعد بن حماد رحمه بنابر روایت رسول عم و برادرش و یا سعد بن  
 گفت و در کل مال گفت فی گفت و در چهارم گفت فی گفت و در ثلث مال گفت بلی انگاه این حدیث فرمود که  
 الثلث کثیر ارجی مبران خود را وصیت درست نیاید اگر وصیت کرد که روز نماز گذارم و بعد از نماز نماز بعد از آن گذارند  
 بر روزه را و من گذارم شود ظاهر روایت است که نماز را و من گذارم شود که روز یک عبادت است و نماز را و من گذارم

جمله پسندیدار کند و بعضی قیاس کرده اند بگویند مال و صدقه قطره که در چاه ریخته شود و اگر بر آید و پسندیم روا بود و بعضی  
 گفته اند که بر آید روا نبود قیاس کرده اند بکفاره یمن و چهار روز رمضان نیمه فانی را شاید که روزه بخورد و هر روز زیاده  
 کند و بدیدار بعد از آن فوت شود آن کند با صدقه شود و روز تقاضا شود و اگر با نیست ناز می شود آنکه از آن وصیت  
 کند تا بعد از وفات من کند و پسند از ثلث مال وی روا بود و نمازی را دو من کند و پسند تا از زیاده و از ده من کند  
 بود اگر در حیات وی و پدر و انبوه اگر در میان خوف است یا نماز کند از او روا بود و همچنین اگر بار بار چهل و دو و سه و چهار  
 غسل میت بر تو حله را با وجبت و بر قول شافعی هم سنت است حکایت آورده اند که اوم صفی عم وفات یافت جبریل  
 عم و میکائیل عم پیادند آب جامه را نورانی و جلها بر پشتی آورد و نیکو باریت و نیکو اوم عم راست و در آن جلها  
 چیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و آنکه جبرائیل عم مذکور دیناری اوم بده سنت مونا کم الی یوم القيمة  
 و صلوة کشوفانی آورده است که شش روزه و نماز شبست و ایشان آب ریختند در جلها چیدندش و بعد نماز گذاردند  
 و بخاک دفن کردند جبریل عم آن مذکور دیناری اوم بده سنت مونا کم الی یوم القيمة شافعی هم گفت که نماز جبریل عم سنت بود  
 غسل میت نیز سنت بود علماء راجع گفته اند که نماز جبریل عم بی امر برورد و کار نمود و اگر برورد و کار چون فرصت را تقاضا کند و بعضی  
 گفته اند که واجبست علماء را هم میگویند که بسیار لفظ راست خوانند که مراد فریضه بود نه نیمی که نماز چهل روزه سبوقانه را بعد از  
 نماز آورد و پنجاه فرموده که سن لکم بعد از سنت حسنة فاستنبطوها رسول عم سبوقانه راست خواند و مراد فریضه بود و در  
 نیز اید و مراد فریضه بود چنانکه ما بعد از بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر سه سال  
 وفات کرد بر هر فریضه شود که بشوید و کفن کند و نماز بخانه گذارد و بخاک دفن کنند و چون یک کس که نماز هر شب است و در هر  
 حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عزوجل مرد را از کفنان پاک کند و هر که دفن کند برضا الله تعالی  
 آماده کرده خود را در پشت از جلها بر پشتی و هر که گویند رضای خدای تعالی آماده کرده جامی خود را گوشه و بر پشت اگر در  
 باشند و مسافرت یکی وفات یافت بر آن دیگر واجب شود که ویرا بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر حاجتی باشند یکی  
 در میان ایشان گذشته شود یکی ویرا بشوید اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی مانند بقول شافعی هم شاید که زن خود را بشوید  
 و بقول علماء را هم نشاید که زن خود را بشوید و بقول علماء را هم نشاید که زن خود را بشوید و هر که در حق خود را بشوید و هر که  
 آنست که فاطمه رضی وفات یافت امیر المؤمنین علی رضی و بر پشت علماء راجع گفته اند که عقد ایشان آسانی بود و بهر  
 عقد ایشان نیاحت و آن بنا بر آنکه رسول عم فرموده بود که و نسب من ببرک برید نشود پس عقد در میان ایشان  
 باقی بود اما علماء میبازر چون زن وفات کند در میان ایشان عقد مانند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود و  
 زن را بشوید که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت رجعی باشد دلیل بر آنکه صدیق رضی وفات یافت اساکه اهل دی  
 بود و در شستن چون این خبر را در میان آن فریضه رضی رسید گفت اگر من بدانشی که زن است یا که شوی خود را بشوید



گفته است اگر مردی شسته بود یا ناستسته هر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد بر چه  
از وی ترشح کند چون که مرده را امساک مانده بود چون آب اندک پلید شود در عبول المساکل مذکور  
است و دیگر قاضی امام ابو زید کسی در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگر چه ویرا چند ان  
صد آب شویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناستسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت و ویرا  
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا ظاهر شد  
اگر مسلمان در آب بسیار افتد و بلا کشد و ویرا از آن آب برگشتند باز شستن حاجت بود یا سینه  
این مسئله را خواجہ امام ابو نعیم عیاض رح سوال کردند که در سجده باطل چهار سو بے بر سر منبر وی یا  
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجہ ابو منصور ماتریدی رح آنجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد  
خواجہ ابو منصور اشارت کرد که اگر ویرا جنبانیده اند انگاه برگشاید اند باز شستن حاجت نیست و اگر  
جنبانیده اند باز شویند گفت استاد بزرگوار من چنین میفرمایم که اگر ویرا جنبانیده اند و انگاه برگشاید  
باز شستن حاجت نیست و اگر جنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم تنگ نه است لاجرم بقعه جلیل  
نام کردند پس چون میت را خواستند شستن تخمه را چنان باید نهادن که پاره را خواستند بقول شافعی رح  
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء مارح ستان خوابانند و قدیمهای سوزن  
تو اما این جای بود که دست و پا اما اگر دست ندید جان نهند که دست و پا باکی نبود دست را کشند و غسل در آن  
و یک کس که ویرا اب و ریز و زیادت از حاجت اصلی نشاید و در آن بقول شافعی رح بر این از میت بیرون کنند  
بقول علماء مارح بر این از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاده و جزی بر آنکه که از ناف تا زانو پلید شده  
طی بر رویت نشاید که اگر میراث خوار نارسیده باشند نامالی وی تلف شود و مرده شوی ناموان دار شود و حوت  
خلیط ویرا پلید شده پسند بود بقول علماء مارح عرق بر حوت خلیط پوشیده و تخمه را با آب صفا بشویند انگاه میت را بر تخمه  
نهند اتفاق است که در وقت غسل قرآن بخواند و دعا بلند نگویند اما اگر و عازم کومید شاید که غسل از آن که مرده را  
بر سینه کند بر زبان سپرد که گوید یا در کفن بر چند و بوی خوش کنند بر قول زفر رح مخارنما را بر قول علماء گفته رح مساجد را در بعضی  
بقول شافعی رح غسل آید دست خود را بشوید اول دست راست را بشوید باز دست چپ را بشوید و انگاه خنجر بر دست چپ و دست راست را در انگاه  
خود را بیرون اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی رح میت را با بدن منی بسیار بشویند و بقول علماء مارح خنجر ناری سوار بدن منی  
میت اندازند پسند بود و انگاه لریش را بشوید و دستها را از تنج شوید بر رویت حسن زیاده و مسج سر نیارد و با  
پهانش را بشوید و انگاه آب فرو ریزد و انگاه دست راست شستن کبر و سوی خود کشد و انگاه آب فرو ریزد و دست چپ  
کبر و سوی خود کشد و آب که بر کرد و ریزد انگاه بروی تخمه شاید دست بشکشد فرو مالد اگر چه تنی از میت سر است کند

متوجه رانندگی میت را باز نشستن حاجت نیست از برای آنکه از آنکه میت گشتند تا وقت که بجای آنکه بکنند حکم  
 صاحب جرم سبایل آورد تا اگر خبری بدید بطهارت او باطل نشود اب شمار نیز تا بهمانم شود و کل مانند ما نشاند بکنند و بیج  
 بکنند سویی لبش را بست بکنند و کل باب صاف شود و زنا را موی پیش سینه بپند در زیر تخته بوی خوش سوزند و وضو پاکیزه  
 کنند و بقول زفر فرم بر صاحب بد چنانکه بر پیشانی و کفها دست و سر تا زانو بوقوعا بپند درم بر بخار و چشمهای دمان و بینی  
 مانند آن اگر پیشتر بود بهر جایگاه پاکیزه کند و در آن کفن سنت است بپرس از او و لفافه و زنا را نیم است این سه گفته  
 و هر کس بپند از زفر فرم روایت آمده است که روی بپند باید و هر جامه که در حال حیات شاید به موات نیز همچون کفن بشاید  
 کردن اما اولیتر آن بود جامه که بان جابه طاعت کرده باشند از جامه ها و اگر کفن کنند بپند و لفافه نو کنند و لیس بر آنکه ابو بکر  
 صدیق بصرفات یافت وصیت کرده بود که مرا هم درین جامه بپند و بجاک دفن کنند که من این جامه عبادت کرده ایم نو  
 کنند که زندگان بدان بپند تراند و اولیتر آن صدیق رضی بر این و از او بود بان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را  
 در کفن بپند معلوم شد که لمحه خشک مانده است اگر کبی دست یا یکی پای مانده است باجماع آن لمحه را بشوید اگر کبی خشک  
 خشک مانده است بقول ابو یوسف و ابو یوسف درم غفوس و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد درم انگشت را بشوید  
 باب باب چهل و سیوم در بیان جنازه چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر باید بیرون آوردن آنگاه قیما  
 و اگر نخست قیما بیرون آید باکی نبود چون بر جنازه نهد اول سر بپند و آنگاه پاها را و اگر نخست پاها بپند باکی نبود و  
 بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نقش بپند که مرد بود همان جا در اندر کشند بپند بود و برین جنازه  
 بزم کردن و جامه سیاه کردن و شمع بیرون در پیش جنازه و کل بر و پاشیدن اینهمه بدعت بود و نشاید کرد از لبش پیش  
 جنازه قرآن خواندن بپند نشاید و بکنر طبع گفت نشاید که آن شبیه را فضا بن بود پس سینه را نشاید چپین کردن و بقول  
 شافعی درم جنازه را دو کس که نه جمیع پیش روند و بر قول علماء درم جنازه را چهار کس که نه و جمیع پیش روند سفت جنازه برین  
 است که پیش رود و کف راست که دوده قدم برود پس آید بر کف راست که دوده قدم برود و پیش برود بر کف چپ  
 که دوده قدم برود و کس آید بر کف چپ که دوده قدم برود چپ قدم شود رسول عم فرمود خدای عز و جل چپ  
 گناه که هر دو پاوان او محو کردند در مسجد نماز جنازه گذاردن که ایت نبود چون جنازه در مسجد بپند اما اگر جنازه را  
 در مسجد کنند بقول علماء درم مکره بود و بقول شافعی درم مکره نبود شافعی درم میگوید که امیر المؤمنین عمر رضی عنده  
 جنازه بپند از دنا میگوید که ضرورت بود که مسجد را از جهت قنات کتبات بنا کرده اند و نیز بر مساجد و عروده را از آنکه  
 الا شافعی بپند اگر جنازه بیرون مسجد المم با طایفه بیرون مسجد ستاده است و دیگران در مسجد نماز گذاردند و ابو یوسف بپند  
 ایت بود مسجد را بپند المم با طایفه بیرون مسجد نماز جنازه گذاردند و نماز جنازه بقول شافعی درم قرار ندارد و بقول علماء درم نماز جنازه  
 جنازه بپند باقی است بقول شافعی درم نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علماء درم نبود و جمیع شافعی ایت است که شافعی بپند

[illegible]



برخلاف این بنده پیش قیام در اینند با کوه در باز خوشی را باز دختر را باز زن را **مسلم** در نماز جنازه چند تکبیر گویند این یکی  
 ابراهیم نخعی هم گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیه الله میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذنب  
 سنت و جماعت آنست که هر مرد را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه و غیره را سه تکبیر گویند که هر چند گویند بخیری گویند دل ایشان  
 بر چهار نفر گرفت که آخرین نمازی که رسول بخم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در آن نماز جنازه یک تکبیر گفت که چهار  
 که ازین چهار تکبیر گویند روانه شود و اگر ازین چهار تکبیر یا ده گویند بدعت بود بعد تکبیر اولی گویند سبحانک اللهم و بعد یک بعد از تکبیر دوم صلوة  
 گویند تا آنکه حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اعف عني و ميتنا و شهادتنا آخره تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود  
 باید که بجای اللهم اعف عني این دعا بخواند اللهم اجعل لنا فوطا اللهم اجعل لنا حرا اللهم اجعل لنا شافعا و مشفعا اگر مقتدی  
 به میت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است آنگاه متابعت کند امام را که وی این  
 تکبیر را میگوید است اما اگر مقتدی در راه راست که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف هم گفته است که مقتدی نخست آن تکبیر گوید آنگاه متابعت  
 کند که وی همچون حاضر است ابو حنیفه محمد هم گفته اند که غائب همچون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید آنگاه متابعت کند  
 که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبقا به پیش از نماز امام آوردن چهارم است این تکبیر را متابعت کند  
 آنگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیر را گوید اگر نخست آن تکبیر را گوید آنگاه متابعت کند بقول ابو حنیفه و محمد عمل کند  
 با اتفاق روایت در جنازه بخیر می مسبوق شد پیش از آنکه جنازه برگردد از آن تکبیر را فوت شده است گویند و دعا خواندن  
 حاجت نیست اگر پیش از آنکه تکبیر تا گفتی جنازه برگردد نمازش تباه شود اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند  
 تا امام گوید بقول ابو یوسف هم تکبیر گوید و تاخیر کند قیاس بر نماز را و دیگر بقول ابو حنیفه و محمد هم تاخیر کند تا امام گوید تکبیر  
 در نماز جنازه قیام مقام رکعت است و این مقتدی درین تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فرقیه مسبوقانه را پیش از امام  
 آورد نمازش تباه شود اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام آورد که مسبوقانه است نمازش تباه شود و پس مسبوقانه را  
 باید بعد از سلام امام آورد پیش از آنکه جنازه برگردد بدعوات مشغول نشود و جنازه برگردد نمازش تباه شود اگر مقتدی  
 رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف هم تکبیر گوید چون امام سلام دهد  
 سه تکبیر دیگر گوید پیش از آنکه جنازه برگردد آشته بشود بقول ابو حنیفه و محمد هم نماز تمام شده است شروع را اسکان نمانده است  
**مسلم** اگر بر یکی جنازه دیگر آوردند میت آن جنازه کرد سه تکبیر و یک گفت هر دو جنازه روانه شود اگر جنازه اول  
 تکبیر گفت جنازه دوم آوردند میت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روانه شود اول روانه شود اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند  
 بدین میت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روانه شود دوم روانه شود و اگر سه تکبیر کرد یک جنازه نماز که ارد و سلام داد جنازه  
 دیگر آوردند بایمان نیم خواند که جنازه دیگر گذارد بانی اگر چندان تاخیر میشود که چهارت تواند ساختن با اتفاق روانه شود اگر  
 چندان توقف کند که نیم خواند ساختن باطهارت نتوانستی ساختن بقول ابو حنیفه و ابو یوسف هم همان نیم خواند





و اگر مانع بود سنت است که کسی نیز و یک ایشان خبری برود و بسیار خواندن اختلاف است و اگر خواند بخواند که  
یکبار بکشد **مسئله** اگر کورستان خبری برکنان نبی است و آتش بر خاک بران که است است که بجای خوف نخبه باشد  
که خاک را با جاده و مرد را یکسره است و اگر این فعل مخالفت خطبه کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن روی  
خاک را برینند باید ماندن نادر بدانان بروی زند اسایش مرده بود شیخ الاسلام بران الدین رحم میگوید که در حدیث آمده است  
که آن را ندید که بر کور مرده اسایش مرده بود و کفایت کنان وی بود که نخبه آمده را کلا و دیده بر کشیده مانع کرد اگر کفن برقرار  
نکند و اگر نماند خبری که شسته شود کفن بر غیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی برینند که باید که میراث خوانان  
کفن کند اگر کورستان را میفرشند و انبوه کورستان مباح بود بر همه و میان که بمیرند و اگر در ویشی را سیم خدند و کفن  
از آن سیم کرد خبری زیادت اند نشاید که بنان آب و ریشه وی خرج کنند سیم را نکند و نامرده دیگر کفن کنند بر که گفته  
نشاید که ویرانجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوٰه والسلام باید که در انبوه کورستان عامه مسلمانان دفن کنند  
و در کورستان خمرید و فرخت نشاید که در کورستان نشاید ساختن و در راحت نشاید کردن و درخت نشاید نشاند  
که زمین کورستان را محط کرده باشد و کور را نشاید اندودن و سفید نشاید کردن و کورستان مباح است بر همه که باره را جدا  
میکنند و میگویند از آن ماست و کسی دیگر را نماند که است بود بر سکار شوند از زمین خود کورستانی میکنند خاص از برای  
خویش و قارب خویش را سیم که قارب و عشا بر خویش در خاک نهند از زمین بر همه و کورستان مباح شود اگر بار در انبوه  
باشند پس انستیم که کورستان هیچ طریق ملک نشود و الله اعلم برب لوئیسند را بر با مرزی و خواننده را جهت کنی باب چهارم  
و چهارم در بیان سجدات بدانکه اصل سجدت محمد رحم را درین باب بر که یکی سجده زبانی سجدت سجدت سجدت سجدت  
که بعد از او هر چه بر اسلام نماز و نمازش تبار نشود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم بر چه با وون رکعت بود نمازش تبار نشود  
اصحیست در شافعی رحم و باب سجدات که هر کجا بماند باز کرد و او را که هر چه بسیار بود بر انداخته شود اصحیست ز فرم را در باب سجدت  
هر کجا که بماند باز کرد و او را که هر چه بسیار بود بر انداخته شود اصحیست ز فرم را در باب سجدت  
که مسلمانانی نماز دوگانی میکند از در رکعت دوم یا و اندیش که از رکعت اول یکسره مانده ام قولی ز فرم و شافعی  
باز کرد آن سجده را ببار و دان قیام و رکوع رکعت دوم را باز از بقول علما ثلثه رحم از پنج سجده در دو سجده یک سجده یک  
سجدت قضای میکند و در سجدت او از پنج سجده بود که با وون رکعت بود اگر بر و رکعت آورده و قعده آورده یا و اندیش که از رکعت  
اول یکسره مانده ام بر قول شافعی رحم آن سجده را ببار و یک رکعت نماز او ز فرم در سجدت با است سجدت یک سجده  
و قعده سه باره نماز تمام کند و اگر نماز با و میکند از در قعده رکعت دوم یا و اندیش که یک سجده از رکعت اول مانده ایم یا رکعت  
و آن سجده را آورد بر قول ز فرم و شافعی رحم آن قیام و رکوع را باز از و بر قول علما ثلثه رحم او را بر آن بود که آن رکعت باز از  
اگر باز از و بر قول ز فرم و شافعی رحم نمازش تبار نشود و بقول علما ثلثه رحم بر قعده رکعت دوم یا و اندیش که یک سجده از رکعت دوم

سجده مقید که واکھا یا آتشش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت و نیت آن کرد و سجده را آورد و هر قول شافی که از  
 رکعت را باز آورد بر قول علامه امام باز نیارد اگر غرض پیشین گذارد چون بقصد آن نشیند یا واکھا که یکی سجده از رکعت اول مانده  
 ام قول علامه نیست که آن سجده را آورد و وقفه سهواً و از عهد بیرون آید از شافی هم دور و نیست یک روایت است که آن  
 سجده را آورد و در رکعت غایب و وقفه آورد و یک روایت است که آن سجده را آورد و یک رکعت غایب کرد از عهد بیرون آید بنابراین اصل است که در  
 در آوردن آن سجده نیت شرط ندارد و چون رکعت دوم را سجده آوردی نیت آن سجده ملحق رکعت اول شود آن قیام و رکوع و بلند آخته  
 شود و با خوان یک رکعت غایب گذارد از عهد بیرون آید غایب ماند و از بقعه نشست یا آمدش که من آن سجده خوانده ام و سجده نیارده ام  
 آن سجده را آورد و وقفه سهواً و سلام دارفت یا واکھا که من یک سجده صلی مانده ام آن سجده تلاوت سهواً نزل بجای نیابت  
 دارد و یا تلاوت نیابت ندارد که وی بنفس خود واجب کامل است آن سجده سهو نیابت دارد و یا نیابتی که اگر صلی را از رکعت اول مانده  
 باشد نیابت ندارد که نیت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محلی است نیت شرطی غایب بود غایب ماند و  
 از بقعه نشست یا آمدش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند و آن سجده را آورد اگر از رکعت دوم مانده است  
 نیت شرط نیست که در محلی است یکی سجده آورد و وقفه سهواً و بیرون آید سهواً بفرار بقعه نشست یا واکھا که در سجده  
 مانده ام بنکریم اگر از رکعت اول مانده است یک رکعت غایب کرد و وقفه سهواً و تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است و بیرون آید  
 باقیست دو سجده آورد و وقفه سهواً و غایب تمام کند و اگر غیبه اند که دو رکعتی رکعت مانده ام یا از دو رکعت عالی دو سجده آورد  
 و وقفه یک رکعت غایب و وقفه سهواً و از عهد بیرون آید اگر همچنین کرد و غایب تمام کرد یا واکھا که من یک سجده مانده ام  
 آن دو سجده و یک رکعت غایب و سلام اردیانی چون وی سه سجده مانده است آورده وی یکی سجده پیشین برد و اگر آن سجده  
 را از رکعت اول آورده بود غایبش تباہ شود از برای آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و رکعت اول بیک  
 سجده مقید کرده است بروی یک سجده مانده وی یک رکعت غایب و غایبش تباہ شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورد  
 غایب بود از برای آنکه ازین دو سجده که آورد یکی ملحق برین رکعت شود و این رکعت تمام شود بروی یک رکعت غایب و آورد  
 از عهد بیرون بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده با آوردن یک سجده زیادتی غایبش تباہ نشود مگر یک روایت  
 از محمد اگر بقعه نشست یا واکھا که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیشین نبود بنکریم که این یک سجده  
 را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده غایبش تباہ نشود و یکی سجده بیار و دیگر رکعت غایب  
 بیار و آخر سهواً و غایبش تمام شود و اگر دو سجده در حال بیار و غایبش تباہ شود از برای آنکه یک سجده از رکعت اول  
 آورد و نیت دو سجده که در حال بیار و همین رکعت آخر ملحق شود پس در یک سجده بیار و غایبش تباہ شود و چون  
 بر نیت دیگر رکعت غایب گذارد و پیش از تمام کردن خریفه قنوم گذارد شود لا جرم غایبش تباہ نشود اگر غایبش تباہ نشود و کالی نیت گذارد  
 بر سر دو وقفه نیاورده یا واکھا که من یک سجده مانده ام غایبش تباہ نشود و قنوم یا خریفه آینه نشود اگر غایبش تباہ



و سه سجده چنانچه ویک آفریده است یا زده شود و یک یا نام آورده است ایست که بیست و یک سجده و دوازده قعده باید که تا رکعت  
 نماز تمام شود و مسلمانانی که نماز چهارگانه میگذارند در قعده نخست یا دوازدهش که یک سجده مانده است ایست کند و آن سجده را بسیار در چنانچه  
 از رکعت چهارم اول بود و اگر از رکعت آخر بود نیز بیست و یک است که در سجده است سجده و قعده آورد و سه بار و نماز تمام کند از سجده  
 بیرون آید که نماز چهارگانه را قعده نخست یا دوازدهش که دو سجده مانده است بگوید که دو از دو مانده است بان و دوازده یکی اگر دو  
 از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر دوازده یکی رکعت مانده است از رکعت چهارم اول که رکعت نماز دیگر بسیار  
 و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده و اگر نسیه اند که دو از دو مانده است یا دوازده یکی دو سجده بسیار و قعده و سه بار و رکعت  
 نماز گذارد و سه بار و نماز تمام کند اگر نماز چهارگانه می آید و قعده نخست یا دوازدهش که یک سجده مانده است بگوید که یک سجده  
 از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک  
 سجده بسیار و یک رکعت نماز بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نسیه اند که سه از سه مانده است و یا سه از دو و خالی سه سجده یا  
 و قعده بر خیزد و یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهارگانه را در قعده نخست یا دوازدهش که چهار  
 سجده مانده است یا از سه یا از چهار یا از چهار مانده است چهار سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است  
 بنحوی که از دو اول مانده است دو رکعت نماز بسیار و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بسیار و یک رکعت قعده و سه بار و نماز تمام کند  
 و اگر نسیه اند که چهار از چهار مانده است یا از دو و چهار سجده بسیار و قعده و سه بار و دو رکعت نماز بسیار و قعده و سه بار و نماز  
 تمام کند و اگر نماز چهارگانه را نشسته یا دوازدهش که پنج سجده مانده است پیش از سه سجده بنویسد که یا مانده پیشتر شود آورده را حساب  
 باید که این سه سجده که وی آورده است بنحوی که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و یک بار و یک رکعت  
 نماز و قعده سه بار و نماز تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بسیار و نماز تمام شود و اگر نسیه اند که سه سجده از  
 سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بسیار و قعده و سه بار و یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام  
 کند اگر نماز چهارگانه را در قعده یا دوازدهش که شش سجده مانده است آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دوازده یکی اگر دو  
 از دو آورده است و سجده دیگر قعده بسیار و بر خیزد و دو رکعت دیگر بسیار و آخر سه بار و نماز تمام کند اگر دوازده یکی آورده است پس  
 وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نسیه اند که دو از دو رکعت آورده است  
 یا دوازده یکی دو سجده بسیار و قعده بر خیزد و سه رکعت نماز دیگر بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند اگر نماز چهارگانه را در قعده  
 یا دوازدهش که هفت سجده مانده است آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعت های اول آورده است بر خیزد و سجده و اگر در  
 رکعت شصت کند آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده از دو رکعت دیگر یک قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت  
 آخر است و یک سجده از دو سه رکعت نماز بدو قعده از دو سجده بیرون آید و اگر نسیه اند چنان عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز  
 بدو قعده از دو سجده بیرون آید **مسئله** برقرار یا دوازدهش که چهار قیام در کوعه آورده است یا پنج سجده فی بر خیزد و سجده آورد





و سه سجده جنبه ای دیگر آورده است یا زده شود و دیگر یا تمام آورده است ایست که بیست و یک سجده و دوازده قعده باید که تا در رکعت  
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهارگانه ای بنیکند از دو قعده نخست یا در اندیش که یک سجده مانده است بیست و یک سجده را بسیار در جوانی این سجده  
از رکعت اول بود و اگر از رکعت آخر بود بیست و یک سجده است که در رکعت اول سجده آورد و سه سجده و دوازده قعده تمام کند از سجده  
سپهرون آید که نماز چهارگانه ای را قعده نخست یا در اندیش که دو سجده مانده است بنیکیم که دو از دو مانده است بان دوازده یکی اگر دو  
از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سه سجده نماز تمام کند اگر دو از دو یک رکعت مانده است از رکعت اول یک رکعت نماز دیگر بسیار  
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده را دو اگر بنیکند که دو از دو و قعده ام یا دوازده یکی دو سجده بسیار و قعده و سه سجده و یک رکعت  
نماز گذارد و سه سجده نماز تمام کند اگر نماز چهارگانه ای می آورد و قعده نخست یا در اندیش که یک سجده مانده است بنیکیم که سه سجده  
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بسیار و قعده و سه سجده نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک  
سجده بسیار و یک رکعت نماز بسیار و قعده و سه سجده نماز تمام کند و اگر بنیکند که سه از سه مانده است و یا سه از دو و یا یکی سه سجده بسیار  
و قعده بر خیزد و یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه سجده بسیار و یک رکعت قعده و سه سجده نماز تمام کند  
سجده مانده ام یا از سه یا از چهار یا از چهار مانده است چهار سجده بسیار و قعده سه سجده نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است  
بنیکیم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بسیار و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بسیار و یک رکعت قعده و سه سجده نماز تمام کند  
و اگر بنیکند که چهار از چهار مانده است یا از دو و چهار سجده بسیار و قعده بسیار و دو رکعت نماز بسیار و قعده و سه سجده بسیار و نماز  
تمام کند و اگر نماز چهارگانه ای را نشسته یا در اندیش که پنج سجده مانده است آورده پیش از سه سجده بنویسد یک یا مانده بیشتر نبود آورده را چهار سجده  
باید که این سه سجده که می آورده است بنیکیم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و یک رکعت بسیار و یک رکعت  
نماز و قعده سه سجده نماز تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بسیار و نماز نشسته یا در اندیش که بنیکند که سه سجده از  
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بسیار و قعده بسیار و بر خیزد و دو رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه سجده بسیار و نماز تمام  
کند اگر نماز چهارگانه ای را در قعده یا در اندیش که شش سجده مانده است آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دوازده یکی اگر دو  
از دو آورده است و سجده دیگر قعده بسیار و بر خیزد و دو رکعت و یک سجده بسیار و آخر سه سجده بسیار و نماز تمام کند و از یکی آورده است پس  
و می یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه سجده بسیار و یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه سجده بسیار و نماز تمام  
کند و اگر بنیکند که دو از دو رکعت آورده است  
یا دوازده یکی دو سجده بسیار و قعده بر خیزد و سه رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه سجده بسیار و نماز تمام کند اگر نماز چهارگانه ای را در قعده  
یا در اندیش که هفت سجده مانده است آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعت اول آورده است بر فور دو سجده و اگر دو  
رکعت شود بیست و یک سجده و یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آورد و دو رکعت و یک رکعت قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت  
آخر است و یک سجده را دو سه رکعت نماز بدو قعده را در از سجده سپرون آید و اگر بنیکند بیست و یک رکعت یک سجده و سه رکعت نماز  
بدو قعده را در از سجده سپرون آید مسلمانی برقرار یا در اندیش که چهار قیام رکوع آورده است و پنج سجده فی بر فور دو سجده را در





آمد و قعه دو رکعت نماز یک قعه و اگر بکشد آورده است از رکعتها اول بر فور و سجده ارد این رکعت شود و قعه ارد و  
 رکعت نماز یک قعه ارد از چهار سجده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده ارد و قعه سه رکعت  
 نماز ارد و قعه و اگر بکشد و سجده و رکعت نماز یک قعه کند از چهار سجده بیرون آید و اگر چهار رکعت را بنجام آورد و یک رکعت  
 که در سجده مانده ام آورده وی از یک پیش نمودنیت کند و یک سجده دیگر ارد تا یک رکعت تمام شود دیگر گفت دیگر ارد و قعه بر خیز  
 و دو رکعت نماز دیگر بیاورد و یک قعه آخر سه رکعت نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا بعد از یک سجده دارد  
 و سه رکعت نماز بدو قعه و سه رکعت از چهار سجده بیرون آید مسئله برقرار باد پیش که هر قیام در کوه آورده ام و پنج سجده ای بر فور و  
 سجده اگر دو رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر کند و دو قعه ارد و چهار سجده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگردد از قعه آخر  
 نشستند یا نه شکر که اگر کوه مانده ام و یک سجده و لیکن نمیداند اگر از یک مانده است یک سجده و یک رکعت نماز گذارد و بعد بیرون آید و اگر از  
 اندک شکر دو سجده و یک کوه مانده ام و لیکن نمیداند که از یک مانده است باید که دو سجده ارد و دو رکعت نماز گذارد و بعد و قعه سه رکعت  
 از چهار سجده بیرون آید باید دانست که از یک قیام مانده است یک رکعت باید آوردن و اگر از یک مانده است یک رکعت اول یک رکعت نماز  
 گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکعت دو سجده ارد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و رکعت اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از  
 رکعت آخر مانده است دو سجده ارد و از چهار سجده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد و در قیام شکفتاوش کین پنجم نشست یا بیستم  
 و بیست و چهار سجده مانده ام بقول مشابه قیام ارد و رکعت و قعه تا اگر از پنجم باز نشسته باشد و بر سه چهار نشست یا پنجم بر فور و سجده  
 ارد و اگر بیستم بود بر سه نشست یا پنجم بر فور و سجده ارد و بدان قیاس بر سه نشست بود این رکعت بود  
 چون وی چهار سجده است و در این یک رکعت نشود رکعت نماز سه قعه ارد و تا اگر پنجم باز نشسته بود بر سه چهار نشست یا پنجم  
 چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام در کوه و قعه اگر این چهار سجده را که مانده است اگر چهار  
 رکعت مانده است دو سجده را بدو رکعت علی کند رکعت شود بر دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود بر دو رکعت نماز بود  
 و اگر از سه رکعت مانده بود بر دو سجده بود دیگر رکعت نماز و اگر بنده چهار سجده ارد و رکعت نماز یک قعه ارد و از چهار سجده بیرون آید یا نشسته  
 یا نشسته مانده باز کرد و قعه ارد و اگر از پنجم باز نشسته بود بر سه چهار نشست یا پنجم چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده از چهار  
 رکعت مانده باشد چهار سجده ارد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده ارد و دیگر رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود در رکعت اول دو رکعت  
 نماز گذارد و اگر رکعتها آخر است دو سجده ارد و یک رکعت نماز گذارد و اگر بنده چهار سجده ارد و قعه چهار رکعت نماز یک قعه ارد  
 تا اگر بدان قیاس که از بیستم باز نشسته بود بر سه نشست یا پنجم چون وی چهار مانده است پس پنجم آورده  
 بود بر سه چهار رکعت نماز بود پس چهار رکعت چهار قعه ارد و اتفاق از چهار سجده بیرون  
 آید اگر نماز شش رکعت قیام آورد و قعه قیام آورده دو سجده و یک قیام آورد و رکعت قیام آورد و سجده



# جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

حَمْدُ اللَّهِ

باید دانستن که زکوة و دادن فریضه است بمقتضی قرآن و هم بحریت رسول علیه السلام اما نصیحت است که قوله تعالی **وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ** امر کردن خدا تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام فرموده که خدا این غنیایانم و زکوة را برای فقراتیم بدیگرا از تو مقرران ایشان زکوة و بدو ایشان را بپشتان بدو حدیث دیگر است که پیغمبر علیه السلام فرموده **لَا اِيْمَانَ لِمَنْ لَا زَكَاةَ لَهُ** ایمان نیست مگر کسی که وی زکوة مال بدیعی بخود و فریضه نبیند و در آمده است که پیغمبر علیه السلام و السلام فرموده است هر که از شما بود یا کا و یا گوسفند و زکوة ایشان بدو فریضه است آن سبب ایشان را نشان کنند و این نعم را در زمین هوا را بخلط اند و او را با سببشان کنند و پیشانیها و پهلوی و بر شستهای ایشان داغ کنند ایشان را بگویند و فریاد کنند که این سرزای کسی است که زکوة باز گیرد و هر که از او بود یا سیم و زکوة نذر خداوند تعالی فرما بدو اقامت گران زکوة ایشان را نشین کنند و در پهلوی و پیشانیهای ایشان و شستهای ایشان داغ کنند اندک تغییر کند که این سبب چار داغ از برای نشینند که چون تو نگر در پیش اینها زکوة بدیشانی افکند و چون سؤل کنند بپلوی سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود و لا محرم اینجای را داغ کنند بپشتان که قوله تعالی **يَوْمَ يَتَخَيَّ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكَلِّمُهَا بِهَا كَلِمَاتٍ وَجُوهٌ هُمْ وُظْهُوهُمْ** و **هَذَا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَنَفْسٌ كَرِيمَةٌ** و **وَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرموده **صَلُّوا اَمْوَالَكُمْ** و داد و در مضایک با صدقات مانهای خود را در صفا کنید بدادن زکوة و بجا این خود را در و کنید صدقه و دادن **سَلِّمُوا** و دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود زکوة و فقره و بر سر نه بود و نیست باید که بود تا در وی زکوة نیم در بار واجب شود و بعد از آن حول یعنی بعد از گذشتن سال و بر سر فقره بود و و نیست درم باید که تا در وی پنجدرم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زکوة فقره نقد تا زکوة واجب شود **سَلِّمُوا** اگر در بار نیست دینار بود اوّل سال در میان سال این آنها ملاک شد باز اگر سال نصاب کامل شد زکوة واجب شد مگر آن زمان اندر که مال شده است یکسال نگذرد اما از آن نیست راز اوّل و آنک باقی مانده بود باز با خصال نصاب کامل شد زکوة واجب شد



با و رویش اگر نکند است زانو و اگر رویش است روا بود از بهر آنکه مال غلام میسر ملک خواهری شود و چون خواهر تو نکند رویش نمی کند  
بود که بتواند داده بود زکوة بتواند دادن روایت اینجا نیز روایت مسکله اگر زکوة بنارسیده میسر بود روا بود یا نه و اگر مرد و دیگر  
تواند روا بود از بهر آنکه حکم این نارسیده حکم مادر و پدر بود و لا جرم روا بود و يجوز لک زکوة اى میگوید الفقهاء  
و طفله مسکله اگر مردی زکوة بمردی داد و پنداشت که وی در ویش است و شریعت به کمان وی روا دارد اگر بکمان زکوة روا بود مسکله اگر مردی  
از بهر آنکه وی بکمان داد و پنداشت که وی در ویش است و شریعت به کمان وی روا دارد اگر بکمان زکوة روا بود مسکله اگر مردی  
در شب زکوة بیک داد و پنداشت که وی در ویش است یا بیکانه پسردی بدید و روا بود از بهر آنکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام  
این واقعه افتاد که وی زکوة در شب پسرخود داد و این یار را نیز نام بود و پسرو را نیز نام بود و با پدر معلوم شد که زکوة  
پسرخود داده است پس زکوة مال بمن ده تا بکس دیگر و هم پسرخود داد و نیز یک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه نزد صحابه کردند  
پس بر سر خود یار یک مالونیت و یا من یک ماخذة گفت یار یار آنچه تو نیست کردی در سقا قاده است و ای من یار تو  
نیز ترا حلالت است پس ما را معلوم شد که اگر چه پسرخود داده بود یارین گفت روا بود مسکله اگر مردی زکوة به صاحبی بدید  
روا بود تا زود تروی از دل بندگی خلاص یابد مسکله اگر مردی غلام است یا کنیز که وی از جهت خدمت میدارد زکوة و اگر  
اگر چه هم ده نفر بود مسکله اگر مردی را با غصت زکوة واجب شود که محتاج بود و بنیت آن بلم و اگر زمینها بود و شس هر چه بداند احتاج  
بود زکوة واجب شود و اگر غصت کا بود و در خان بود و در نهان چ زکوة واجب نشود مسکله اگر مردیست بقال یا صاحب  
و یا بیست دینار را خنجر است و حنجر زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هر چه زیاده از حاجت اصلی وی بود  
که خنجر برسد زکوة واجب آید مسکله اگر زنی را دست بر نهان است ماطوق یا حلقه باید که زکوة بدد که بر قول ابو حنیفه  
زکوة واجب آید و بر قول شافعی همه الله واجب نیاید مسکله اگر مردی بیست دینار است ولی حبسیت و نیاز دام دارد  
زکوة واجب نشود مسکله مردی را دینار است ولی صد دینار کا بین زن می باید دادن زکوة مرا این مرد را واجب بود  
از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق بدید و قات یا بکامین حال شود لا جرم زکوة واجب نشود مسکله  
نگار زنی بیست دینار را نیل خریده است یا کل معصوم تا رنگ زنی کند سال گذشته بر نهان زکوة واجب نشود زیرا که  
در مینه تجارتی است معنی تجارت فی مسکله هر چیز را که دفع وی بعد از استهلاك میگرد و زکوة واجب بود و اگر دفع وی بعد  
از استهلاك میگرد و زکوة نبود مسکله اگر مردی بیست دینار را ششمان خریده یا صابون خریده از بهر آن جامه شوی  
مردمان کند و از بهر آنکه هر سال بگذشت و چنین ششمان و صابون بر حال است زکوة واجب نیاید فرق است میان  
نیل و کل معصوم و ششمان و صابون فرق آنست که این رنگ بر زن جامه دار رنگندان رنگ و زن جامه باقی ماند پس مال بود  
زکوة واجب آید اما غیر جامه شوی که جامه را شست از آن ششمان و صابون و جامه باقی ماند لا جرم زکوة واجب نیاید  
و آن سیم که جامه شوی استند و مقادیر آن بر غیر شستند اما اگر مردمان بر شست بیست دینار را نیز غیر جامه باقی ماند



زکوة واجب نشود همچنانکه در جاهل شوی اما اگر گشتن و صاحبی از بهر باز فروختن غیر مستی یا بزم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال  
بازرگان است زکوة واجب شود مسئله اگر مرد بر مال است این مال در خانه خود نهاد بهت و فراموش کرده و میدانکه در خانه خود  
نهاد بهت جای ولی نمیداند که کجا نهاد بهت سال بگذشت بعد از آن بیافت زکوة واجب آید اما اگر در میان نهاد بهت سال  
برگشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و محو آنست که در خانه مال بیافتن ندارد بود بر نادر حکم نبود اما مال بیافتن در میان  
نادر بود و لا یم چون بعد از سال یا نقش زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود فراموش کرد و بعد از سال یافت  
زکوة واجب بود یا نه در روایت است بیک روایت و چنانکه در تقیاس خانه و بیک روایت واجب نشود چنانکه در میان مسئله اگر مردی  
رفت و در آن بیرون آمد و وی را در و چرخ کرد و بیک داد اگر بعد از آن ملک گرفت از آنکون زکوة واجب آید یا از آن سال گذشته  
یا بی جواب تفصیل است بیک که ملک از آن و نیست یا از آن بیکه اگر ملک از زمین مرد است زکوة واجب آید اگر ملک بیکه است اما مال  
نگذر زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون بیک بیکه از بهر چنانست که این مال بلاک شدستی لاجرم هر چه وقت مال بلاک شود و باز  
بیاید و سال بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود مسئله اگر مردی را بیست در دست نیم دینار زکوة دهد کرد و دو سیم  
و اگر سیم دهد و او دینی بدهد بیکه مال را و او در قول شافعی هم ردان بود در رازر باید داد و سیم را سیم تار و او بود مسئله  
اگر مردی نیم دینار دهد اگر در بیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا بی جواب  
است از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس رد او بود مسئله  
اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد و بیت زکوة و این نیم دینار از وی افتاد از زکوة نیت ندارد و از بهر آنکه که  
کسی نیافته بود و اگر یافته بود آنکس آنکه بود زکوة یقین بر وی بود بیکه ساقط نشود و اگر معلوم شد که  
آن بنده در و نیت است اگر بیکه نیت در دست وی باز نیت کند اما هیچ که ده بهت هر چند نیت کند و او را و از بهر آنکه بر وی دین  
بر آید و پانده و مردی که بر کسی بود نیت زکوة کنی رد او بود مسئله مردی از مردی مال باید این مرد آن مال را  
لوا آن دادن باید که زکوة برگردد و بوی دهد بعد از آن گوید که این مال بمن ده رد او بود اما اگر همچنان بود  
که آن مال ترا بمن ده باید دادن از حساب زکوة بگیرد و رد او نبود از بهر آنکه این دین است و دین  
بر زکوة نیت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و در و ایشان را بخانه من آورد  
و نان بر نیت زکوة مال میدهد رد او بود یا اگر بر خوان نشاند شانه او ایشان نان من خورد و او  
نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة متعلق است یعنی ملک وی باید که شوی اما اگر نان در دست  
در و ایشان نهد رد او داد از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مردی را زکوة  
یکی قراضه ازین بدل آمد یعنی قلب آورد بانه باین خداوند مال داد که این قراضه ازین بدل آید آن زکوة بر  
اندر دین بود از بهر آنکه ازین بیست و نینار سیکه قراضه بدل آید لاجرم آن بیست دینار نماند زکوة واجب

[illegible]



در قول مردم واجب بود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که بقدرانی از جمله موانعه هست که پیدا از مال دینی نمایی  
کنند و از آنست که بپاره بدان نرسیده میدهند تا بخور و نشایه که بدرویش و بیچاره اگر در از آن بخورید نقد از دست روی  
واجب آید اصحیح نیز واجب آید و الله اعلم بالصواب باب زکوة البقر باید دانست که در هر سی ماه و یک سال که خواه نرخواه  
ماده که با او در دوم سال نباده بود واجب آید تا معین بود چون چهل شود یکی کا و دو ساله که باقی در سیوم نهاده بود واجب  
آید همچنین تا پنجاه و نه در چون شصت شود دو ساله واجب آید تا شصت و نه همین بود چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دو ساله  
واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون هشتاد و دو ساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون نود شود دو ساله  
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود چون صد شود یکی دو ساله و دو یک ساله واجب شود از هر یک چهل یک دو ساله و شصت و دو یک  
ساله تا صد و نه همین بود چون صد و ده شود دو دو ساله شود یکی یکساله تا صد و نه و نه همین بود چون صد و بیست بود بخور و دو ساله  
دو بخور و چهار یک ساله تا صد و بیست و نه چون صد و یک شود یک ساله و دو یک ساله و دو تا صد و چهل و نه همین بود چون صد و پنجاه شود  
دو ساله و دو یکی یکساله از هر یک چهل یک تا صد و بیست و دو تا صد و شصت و چهار دو ساله و دو یک ساله باب زکوة الغنم باید  
دانست که در چهل که پسند یعنی سایر چار و خوراک که پسند واجب آید و تا صد و بیست همین بود چون و بیست و یک شود دو و دو  
واجب آید همچنین تا دو بیست همان دو بود چون دو و بیست یک شود دو سه واجب شود و تا چهار صد همین بود چون چهار صد و چهار  
گو سفند واجب آید و چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یک گو سفند واجب آید مسئله اگر چهل به است در دوی زکوة و شصت  
مگر که بایشان گو سفندان کلان هم بودند بی آن کلان از زکوة واجب شود مسئله مرد را که سفندان به است سالی که تا زکوة گو سفند  
طلب کند خداوند گو سفند گفت بر در نه اندانی هر کدام گو سفند که تمامی باید جداکن نشاید که سالی خود جدا کند از هر یک که خداوند گو سفند  
باید که خود تسلیم کند بوی تا و بیست آید اما اگر سالی خود در آید باید که گو سفند میان گیرد از هر یک که اگر بول را گو گیرد در هر یک باید که گوشت  
گرفت و او را بانی اگر خداوند گو سفندان پنج بود و او را خداوند گو سفندان حاضر نمود و در انبوه در سالی را که بر در از زکوة نیابت  
نار مسئله اگر مرد یا مالهای زکوة است هیچ شتران و گاو و دو گو سفندان کاوان بر بند بار حرب و قسمت کردند اگر بعد از آن چندگاه  
ای خداوند مال برین مالها خود قادر شد مر سالی که نشد را واجب شود مثلی قول علماء ماع و واجب شود بر سلطان شافعی با حجت علماء ما و آنست  
که چون مالها کاوان بر در از ملک وی بیرون بروند و او را هم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون شتران و گاو  
و گاو و و جامها با زر کاوی و زکوة مال ندانین مالها را میفرستند هم را و او دیانی بر قول علماء ماع و او در قول شافعی نه بود  
و حجت شافعی آنست که میکود که زکوة حق در ایشان است چنانکه امانا مشترک شد میان وی و میان در ایشان هر چیزی که مشترک  
میان دو کس هم را و بنود مکرر در دیگر فقهاء چون اینجا مال مشترک شد میان در ویش ناید که هم را و بنود و حجت علماء ما هم آنست که زکوة  
خدا نیست و با هر خدا نیست و از حق هیچ و جامها و دیگر چنانچه او هم باز و زکوة و او هم چار و میرا از اینها و او بود و میرا هم و از باز و از اینجا  
نیز همان بود جواب حجت شافعی مع آنست که مشترک است میان وی و میان در ویش و دلیل برین که اگر کسی میان دو



پذیرفت با حکام درآمد و رضا داد لاجرم که حکمی مرسلمان را بود ایشان را نیز همان بود اما که عربی بود استوار ندارد و هیچ  
 حال کرد و قول کسی که اگر بنده کان بود زکوة بر اینها فروزدان من اندک و یا که مادر فرزندان من اندک بین دو قول استوار دارد و لیکن  
 اگر در شک گفته بود و چه با ایشان حرام بود و کیش نشاید فروختن و دیگر پی قول استوار ندارد و چه با آنکه احکام بنیان نیست مسئله  
 عاشر مرسلمان میگرد و زکوة میخواند صاحب مال میگوید که این مال من بافقان است همه مال من بعد و درم میسر عاشر میگوید  
 که من خیر یافته ام که زکوة صد و درم دیگر است آن مال من نصاب تمام میشود زکوة بدو که گفت نشاید درش خواستن از بهر آنکه زکوة  
 واجب میشود از آنکه این مال در رعایت سلطان است و نصاب این مال در رعایت سلطان تمام نیست لاجرم فی زمین صد و درم زکوة  
 واجب آید و فی بران صد و درم که در خانه است از بهر آنکه این مال دیگر است و انمال دیگر و نصاب آن تمام نیست و از آن این نیز نصاب  
 تمام باید زکوة واجب آید مسئله بر محاسب زکوة نیست تا که بر محاسب عاشر برگردد و عاشر را باید که از وی عاشر خواهد از بهر آنکه  
 محاسب بوام بود و ام برگردن مر زکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و بر یک شخص میگوید و برادر بخا  
 بهر شرکت نبود عاشر و صد و میگوید که زکوة بدو میگوید این مالها با من بضاعت است و درین را بهر شرکت نیست نباید بر  
 عاشر را که از وی زکوة خواهد از بهر آنکه این مال کس است و در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نیاید از سهم  
 چون خود نکال از آن بود مسئله اگر مردی در دست مضارب و مضارب آن بود که از یکی سهم بود از یکی من و سود و نه لیکن سود نگاه  
 باید که قوت کند که اصل مال یک سو نهاد و بود در مضارب بر عاشر میکند و عاشر از وی زکوة میخواند مضارب میگوید این مال مضارب  
 است و در دست من نیست من عاشر را نشانید که از وی زکوة خواهد مانی ابو یوسف و محمد رحم الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین  
 مال پذیرد است چنانست که کوی خود را درین مال شرکت کردستی بدین معنی همه واجب نیاید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه  
 دو قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب که در این مال شرکت است و هر چه گاه مال میان تن شرکت  
 بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که واجب نیاید از بهر آنکه قیمت وی پذیر نیست چنانکه ما کردیم  
 باب در زکوة اسپ باید دانستن که در است زکوة واجب است یا اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود دیگر وایت بر سر  
 اسپ دیگر بار واجب شود و دیگر وایت قیمت کنند اسپانرا قیمت اسپ را بنقره حساب کنند و برادر و دکان اگر اسپ نر بود و اگر  
 از بهر بازگانی خرید بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نسل بود زکوة واجب شود یا بی بر قول کرخی رحمه الله واجب بود  
 و بر قول طحاوی واجب نشود مسئله اگر زمین است عاشری همی این زمین را با جارت گرفت عاشر را جبر واجب شود و یا بر مستاجر  
 از بهر آنکه ملک اجیر است این زمین و مستاجر را منفعت زمین پیش ملک نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر او جبر واجب بود مستاجر  
 نبود و همچنین اگر زمین را یکی داد و هزار عاشر این زمین برخا و نذر زمین بود نه بر کد یور مسئله اگر زمین است خراب آنرا کسی  
 آبادان کرد یا مستطاب عاشر این زمین برخا و نذر زمین بود نه بر کد یور مسئله اگر زمین است خراب لا ملک آنرا کسی آبادان کرد  
 یا مستطاب عاشر این زمین را کس را بود که آبادان کرده است و اصل علم بالصلوب باب بالصوم و آنکه روزه مضارب

غرضه است هم قرآن و هم حدیث رسول علیه السلام و هم اتباع امت افاضتت قول تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب  
 علیکم الصیام ما کتب علی الذین من قبکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة  
 و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الی سبیلہ و در حدیث دیگر فرموده است که صلوایکم و زکواتکم و صوم شما که در حج بیت که من قبل  
 الحجت برکم با حساب و بلا عذاب نمی آید بیجا بر علیه السلام ناکند و زکوة بدید و روزه ما در میان باری و خانه پروردگار خود را زیارت  
 کنید تا اندر ناید و در بشت و اجماع امت است که یکپس از آنکه منکر شده است و بیجا بر علیه السلام فرموده است من صام رمضان و اتبع سنتی من  
 شوال کما صام سنتکم صامی حدیث یعنی هر که شش شوال را روزه دارد و همچنین بود کوی از وی ثواب یک سال روزه داشته است و از آنکه  
 خدی عزوجل میفرماید من بجای آنکه شش ماه را روزه دارم و صیام را میسر دهم و شش روز را شش دیگر میسر دهم و یک سال  
 بود مسلمة بداند هر روزه را شریک است و کن و محل و شرط وی نیست است رکن و می اما که از صیام است محل و ماه رمضان است  
 و نیست روزه و فایده است هم باین هم حدیث ما را و اما الی الجبله فخصین للین و اما حدیث الاعمال بالین و در حدیث دیگر فرموده  
 که الاعمال الی البیت یعنی عمل نیست مگر بپشت مسلمة نیست روزه بدین علامه هم از شب و هم از روز بود و عملی پیش از زوال بطلانی نیست و  
 بود بپشت ظهور نیز روا بود و بقول شافعی نیست فرض کند و از شب کند تا بود همچون روزه قضا و نماز و روزه که درین بر نیست  
 فرض باید داشت باید تا روا بود در رمضان نیز چنین باید تا روا بود و علامه میگوید که این روزه رمضان و می چنان است و اول تعیین حاجت  
 نیست همچنانکه روزه ظهور بیرون رمضان نیست فعل بطلانی نیست و اما ای آید اینجا نیز روا بود و بر قول شافعی نیست که اگر از شب حی یا ایزد  
 آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود که صیام من لم یزله صیام من الیل یعنی روزه نیست مگر آنکه وی از شب نیست علامه میگوید که این حدیث  
 نفی نفیست باینکه فرمود لا صلو الا فی المسجد و اتفاق است که اگر کسی مسجد و خانه نماز میگوید و روا بود و آن روزه نیز روا بود و دیگر  
 در روز شنب جمعی آمدند گویا دادند که ماه دیده ام و امر زماه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هر که خود را بهت باقی روز بخورد و روزه  
 است نیست روزه بکند پس اگر نیست از روز روا بود و پیغمبر علیه السلام فرمودی که نیست کنید مسلمة مسافر در سفر روزه ماه رمضان را نیست که در  
 روا بود یا بی بر قول ابو حنیفه و روا بود از قضا نیست و در بقول ابو یوسف و دیگر از قضا نیست ندارد و لیکن از رمضان روا بود قضا  
 بروی بود و این روایت از کتاب جصاص است بدانکه روزه بر نازده نوبت است اول روزه ماه رمضان و روزه قضا رمضان و غیر وی  
 و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت بخار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمن و روزه الطوم و روزه جزای صید و روزه  
 خدی و روزه نذر اچهار که کفارت است بچهار باید و شستن تا روا بود یا بی روایت این روایت که جصاص است و این روایت عز  
 که نوشته می شود نیز از کتاب جصاص است که قوله کذا و الاسباب الموجهة للکفارت ثلثة و الوقایع العشر و شب العید اما الوقایع فاحسن  
 ان النبی علیه السلام وجب علیه بالقرآن اما کل العید و شرب العید و هذا منہ و قال الشافعی ان الکفارة علی وجهی اعتبار و حیثما علی روی عن النبی علیه  
 ان قال من افطر فی رمضان ستمه افطیه علی المطهر و علی المطهر الکفارة فکذا علی الاکل و ان شرب لان الاسم لم یفطر علیها جصاص و دیگر  
 این روایت عربی نیز از کتاب جصاص است و این حدیث السبع الا افطار ثمانية السعیر المرفوع و الخیف و الخفاس و الجبل و الا افطار

والعطاش والکبر الشدید کشفه با الصغیر المرض فلو تم کشفه کان حکم علی ما علی سفره من یام اخر واما الحیض والنفس من حیث  
عن الصوم باجماع الامم قضاء واداء واما الجمل والاضاع من الاضرار صرام بالانفس واما العطاش الشدید واکثر الشداید کان حکم علی ما علی سفره  
مسئله بدانکه روزه را بنا بر بی صوم گویند و صوم باز مستان بود و اطعام و شرب و جماع با عیال خود یا آنکه روزه بر دو روز است  
و ازین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع است یکی از آن ادای و یکی قضا و هر چه قضا بود نیت وی از شب می باید باقی ماند و هر چه ادای بود از  
پیش از زوال نیز و ادای و چنانکه بالا یاد کردیم و دیگر تطوع بود و از نذر هر چه تطوع بود نیت وی از شب روا بود و از روز نیز روا  
بود و از هر آنکه پیغمبر علیه السلام وقت بودی که بهر نجره رخصی و طعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم و از نیت شد که نیت  
از روز روا بود و هر چند محین است هم از روز نیت روا بود هم از شب با نیت روا بود مسئله بدانکه روز شنبه در روز و شنبه اول و تر بود  
یا خوردن یکم نیت خوردن و ادای بود و قال النبی علیه السلام من صام یوم فیشک فقد عسی له ان یصوم یومین بعد من نیت روزه که روز شنبه رسیده دارد  
و بی ما صحبت با ابا القاسم امامیر المؤمنین علی رضی الله عنه و عایشه صدیقہ رضی الله عنہا گفتند که مایک روز از ماه شعبان روزه داریم  
و دست ترازان داریم یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شنبه نیت روزه قلم کرد و هیچ کس نیت نبود اگر شنبه  
بود از فرض افتد و اگر شعبان بود از تطوع افتد و اگر قضای نیت کند از فرض نیست که پیغمبر علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان  
بصوم یوم ولا یومین گفت پیش مروید یکی از شمار رمضان بیک روز یا بدو روز عبد الله بن عباس رضی الله عنهما میگوید که ما عجب آمدن  
که پیش از رمضان روزه بگیرد که پیغمبر علیه السلام فرموده صوموا لله و فطره و لله و فطره مسئله مردی در روز شنبه یکم بخورید  
که نیت کرد که اگر فردا رمضان بود روزه داریم و اگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود و لیکن بگوید از بهر آنکه  
در نیت متر دست و همچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه داریم و اگر از شعبان بود و اگر فردا رمضان بدید نیت  
درست نبود از بهر آنکه در اصل نیت متر دست و شنبه نیت کفایت اند که هر چه روز شنبه بود هر چه نیت بود و روز شنبه روزه باید  
و شستن و هر چه عام بود و روز نذر اندیش از آنکه یکم بخورید این خلافها در روز شنبه رجایست که در شعبان هیچ روزه نداشته  
باشد اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشد یا در میان یکی چند روز روزه داشته بود و در هیچ کس نیت نبود و شنبه روزه  
و شستن و علاح و آوردن که اتفاق است که در روز شنبه هم از بعد از طعام نیت بخورن از بهر آنکه احتمال آن دام و که بگاه  
تر کسی پرسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ماه ویده ام چون چیزی نخورده بود و نیت روزه کند روا بود و ما پیشتر  
از زوال نیز دیک علماء و ما حرم الله مسئله اگر آسمان کشاده و بروی علقی نه نگاه کرد و ماه نذر اندیش یکی نیز دیک قاضی گواهی  
میدهد که من ماه ویده ام گواهی وی سحر خود از بهر آنکه چون بر آسمان علقی نبود یا بسبی که دیگران نیز دیدند یکی مگر تیر و گوید  
که من بر بالای بامی بودم یا بر ناره اکنون قاضی گواهی بشنود شاید که مگر کردن یا مردی از بیرون شهر بیاید گواهی میدهد که بر آسمان علقی  
نبوده باشد شنود از بهر آنکه در شهر بخار بود و دود و دیر و شهر از بیرون بود که کوان دیدن و در شهری مسئله مردی گواهی داد  
نزد قاضی که من ماه ویده ام قاضی گواهی دهد که این مرد روزه خود و بعد از آن صوم شد که در رمضان بوده و در آن شهر که روزه کشاده



[illegible]

بصنعت توبه علیه السلام ومن تقیما عافیه القضاء که از کراهی الحصاص بداند روزی و از چیزی خود بقصد وی روزه تباہ شود اگر چه  
چیز غایب بود و از این که بیجا بر علیه السلام فرمود الفطر ما قبل یعنی روزه تباہ شود بدو امان چیزی در درون روزه و اگر که امکان حصول بود  
یعنی از امان توبه مستلزم آوردن آنکه در توبه تیر تیر بر سر و تن کشیدند و سیکان در اینجا باید بر قول بعضی روزه تباہ شود حکم حدیث که الفطر ما قبل قول  
بعضی روزه تباہ نشود و از این که روزه که تباہ شود چیزی در گذشتن شود و از آن حکایت که صلاح روحی بود اگر اسکا که کند که کرم بخورد و روزه تباہ  
میشود و کرم بخورد صلاح تن و نیست جواب است که آن تیر تیر یعنی آمده است لاجرم تباہ نشود بلکه توبه بافتاید و تیر تیر و در نظر وی و از محل متبادر  
آمده است لاجرم اینجا روزه تباہ نشود و مسئله اگر مرد یا آب در گوش و رانده روزه تباہ نشود اما اگر در غن بریزد تباہ نشود و از این که در غن  
وی را سود دارد و منفعت بوی باز کرد و وی آب چون در گوش در آید چیزی بود لاجرم روزه تباہ نشود مسئله اگر مردی روزه و از چیزی  
و یا یا نشا مید روزه تباہ شود و بجا است کردن نیز روزه را تباہ کند از این که مردی بیاید بنزد یک سوال علیه السلام گفت یا رسول الله کت و کت  
هلاک شدم و هلاک کردم و دیگر اینجا علیه السلام گفت چه کردی گفت یا رسول الله در روز ماه رمضان بعد از آن خود جسم اندک گشت بر بند  
از آن و کن گفت یا رسول الله کردن که مرست کردنی و دیگر نذر گشت بود و ماه روزه پیوسته و گفت یا رسول الله نذر نذر افتاد و پیوسته از این  
روزه افتاد است گفت برو شصت مسکین طعام ده گفت یا رسول الله چنانی ندارم که تباہانم بخردان خرم اینجا علیه السلام گفت تیر تیر از آن که  
غرمه صافات میباشد و آن بوسی و پیدا نکند که هر کسی یا به پاره فرماد و دانش شصت من غرمه صافات که رسول گفت مسلمین شصت  
بد و نکند از آن که در آن توسط شود گفت یا رسول الله بیکدم که از منجی تیر تیر بود که بمرست بکنند ای که تیر تیر استی و شصت از آن  
سگستان مدینه کسی از من گریه نکرده و بر نه تر نیست یا رسول الله علیه السلام بیکدم که در گفت برو این را بخور و صرف کن و دیگر اینجا علیه السلام  
را چنین بود و نمود مسئله اگر مردی روزه دار بود و اموشی نان خایید یا آدمش که روزه دار است بیرون که در باخورد و کفارت واجب شود  
بعضی گفته اند که واجب نشود و بعضی گفته اند که اگر سرور شده است کفارة واجب نیاید اما اگر نوز گرم بود کفارة واجب بود بعضی گفته اند که هر چه  
وی بود کفارت واجب نیاید اما اگر تیر تیر خایید و کسی دیگر بخورد و روزه دار کفاره واجب نیاید یعنی شایسته گفته اند که بیکدم اگر کسی بخورد  
او بود کفارة واجب نیاید اگر شمش وی بود واجب نیاید یا بعضی گفته اند که اگر چه مجرب او بود اگر در آن بدان وی نهاد و بقره یا بوی و کفارت  
واجب آید و اگر آنکس بزنی کرد وی باز خورد کفارت واجب نیاید از این که از آن بقره خاییده لغت آید چون اگر است آید کفارت ساقط شود  
مسئله اگر مردی از اموشی روزه خورد و بر قول علماء ماه روزه تباہ شود و از این که یکی از یاران به نزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول  
الله بخورم چیزی خوردم که من چسبیت بیجا بر علیه السلام فرموده تم علی صوبک فانما اکلک الله و صوابک یعنی تمام کن روزه خود و کفارت  
تراطعام و شراب و او بر قول مالک بجز این روزه تباہ نشود و از این که روزی باز استادن است و اطعام و شراب و خوردن و خوردن بود و چون  
ضد فایم پس روزه فایده چنانکه روزی باید شب فاذل و شراب آید روزه نیز فاذل اما میگوید اینجا تو میگوئی فایست و آنچه میگویم بر حدیث  
و هر جا حدیث بود فایست لکن شود با این که اموشی خورد و لکن از آن بقره خورد کفارت واجب نیاید از این که قول مالک صحیح نبوده مسئله اگر مردی  
روزه دار عزم نکند و رست خورد کفارت واجب نیاید یا شایسته گفته اند که با دخی و دایلی و چه اگر با دخی و کفارت واجب نیاید از این که





[illegible]

خورد قضا ص نکر در ش کفارت واجب آید اما خواب امام اقبال هر وقت می خوابد و می خورد و در وقت  
 شب بیهوش شود کفارت واجب آید اما در مسافر اتفاق کفارت واجب آید از هر آنکه خوردن نعل و سب و مسافر نعل و نعل و کفارت  
 واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از آنکه خوردن نعل و سب و مسافر نعل و نعل و کفارت واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از آنکه خوردن نعل و سب و مسافر نعل و نعل و کفارت  
 باید کرد و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لا جرم شهرت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی باید و بعد از خوردن و کفارت  
 تریا بر سر بازی بخورد و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید  
 خورد و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید  
 اختیار خواب و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید  
 کند اما اگر مسافر در آن روز مسافر و کفارت او می ساقط شود اما اگر زن را در همان روز صیغ اید و یا بعد از روز و در آن روز  
 اند کفارت هر دو ساقط شود از هر آنکه خوردن و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید و در مسافر حصص دید با مردی باید  
 موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب را بر فراست می خورد و سوال کرد که سپیده و میده است یا نه و کس گفته است  
 که سپیده و میده است و کس دیگر گفته که سپیده و میده است و کس دیگر گفته که سپیده و میده است و کس دیگر گفته که سپیده و میده است  
 که گفت سپیده و میده است هر که شب بخورد و کس دیگری گفته که سپیده و میده است و کس دیگر گفته که سپیده و میده است و کس دیگر گفته که سپیده و میده است  
 چیزی بود آن و کس است می کند که روز شده است پس همچنان بود که کس دیگری داده اند که روز شده است و چیزی خورد  
 کفارت واجب آید بخوابد نیز همین بود مسئله مسافر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پنجاه بعد از اتمام فرمود شده ایم پس چنان  
 تاخیر بسحر و تعجیل الا فطره و وضع البین علی ایسا رخت سیره فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن روزگاری  
 دوست راست بود دست چپ نهادن زیر ناف و نماز و تاخیر چنان کند که چون نان خوردن تمام شود آن روزی سپیده و میده  
 شود از هر آنکه خدا را فرموده کلا و اشته بواستی عینکم لکم الحیط الا بعض من الحیط الا سواد میفرماید که بخورید و با شام میده  
 آن وقت که رشته سپیده از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد از این صبح صادق است نه صبح کاذب صبح کاذب با حکم شب  
 و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که ازین باید پدید آید و بر قول اصم و سلیمان غنشم و جماعتی از اصحابی که است  
 که آفتاب بر نیاید سحر خوردن را و بود از هر آنکه بنزدیک ایشان خطا می افتد بجهت و دیگر تسک باین آیت می کنند که تو  
 الصیام الی اللیل یعنی تا مگر نه روز و شب و شب و شب است که آفتاب فرو رود و چون روز گذاردن وقت فرو رفتن آفتاب  
 است که رفتن روز و نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگویم اینکه شما میگویند درست نیست از هر آنکه اتفاق است که یا بخورد  
 در روز است پنجاه مرتبه علیه السلام که بیاورد بعد از صبح آور و پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی بر فراست می خورد و کفارت  
 آفتاب دوش که سپیده و میده است یا اگر بیشتر کان دارد که سپیده و میده است نشاء بخوردن و اگر خورد و محرم شد که سپیده  
 و میده است کفارت واجب آید از هر آنکه پیشتر کان وی آنست که سپیده و میده است و چنانکه آن خورد و بعد از خوردن لا جرم

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر بیشتر کان وی است که شب است خورد بعد از آن معلوم شد که سپیده دمیده بود و شب کفارت واجب نیست  
 از بهر آنکه شب یقین بود و روز نشک با جرم کفارت ساقط شود چنانچه اگر ریاضت و سجود و دیگر کان نبودش که شب است یا روز باشد  
 که سپیده دمیده بود و شب کفارت روی بود مسئله روی سوال کرد که کفایت فرودفته است روز کشیم دو کس گفتند که فرودفته است  
 و دو کس گفتند که فرودفته است روی خورد و بعد از آن معلوم شد که کفایت فرودرفته است روی قضای بود کفارت فی الزهر لکن گویان  
 دو کس گفته اند که فرودفته است معتبر است در حق وی شب شود کفارت ساقط شود بهمان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم فصل باین دست  
 که کفارت روزه در آن نیست که اگر بخورد کفارت باید کرد و اما پیغمبر علیه السلام فرمود من افطر فی شهر رمضان فلا اثم علیک  
 ما علی الظاهر یعنی اگر بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بروی آن واجب شود و نظایر آنست بقوله تعالی و الذین یطعمون  
 سبعم ثم یؤدون لاقابو فخر بر رفته من قبل ان یتاس الایة یعنی آنها که اطعمند باز آن خویش پس بی بنده آزاد باید کرد و شب  
 از آنکه سبب از هر چه بدین آیه فرمود در ماه رمضان حکم عین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دارد روزه و اگر  
 روزه نتواند داشت شصت مسکین را طعام و بدین سه چیز خبر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گویم دو ماه پیوسته روزه دارد  
 یا آنکه بنده تواند آزاد کرد و تا بروی دشوار تر بود تا پیش خورد باقی بهمان ترتیب است مسئله بروی یک روز از ماه رمضان خورد  
 خورد و کفارت کرد و روز دیگر باز خورد و کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب که از بهر آنکه که و کما وی مترجم شود  
 یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر حاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم  
 کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر یک روز بعد از خورد کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر چنانچه هر سه روزه را بخورد یک کفارت بدین  
 بود از بهر آنکه کفارت تمام کرد بگذرد و نفع شود مسئله مرد روزه دارد شاید که عیال خود را نکند و یا قیدی بی بگیریم که اگر مرد  
 پیوسته یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیوسته که بخورد این بود یا یکی بنده مسئله اگر  
 زن طعام می خشد شاید بی بگیریم که شوی این زن بدخوست یا نیک خوشت اگر بدخوست بود شاید اگر بخشد و اگر نیک خوشت بود  
 و آن حسب وقت شود و اگر خوش بود شاید که با وی بکند تا با هم نشاید تا ناگاه چیزی بخلق وی نرود مسئله مرد  
 طهارت میکند در آن آب دارد آب بخلق وی فرو رفت بی قصد وی و زده تابه شود یا بی بگیریم روزه را باید دیدار یا بی  
 اگر تابه دیدار روزه تابه میشود قضا بود کفارت فی الزهر لکن وی قصد نکرد و شب اما اگر روزه را باید دیدار و فراموش کرده است  
 روزه وی همچنان روزه بود تابه نشود مسئله اگر روزه دارد بخلق استحباب کرد باز آب استنجی میکند باید که خود را اندک  
 نیک تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقه وی رسد روزه تابه شود از بهر آنکه از ظاهر بیاطن چیزی نیست اما بعد از شبیدم آورده است  
 که خالصیت آب نیست که از بالا بشیوید و از نشیب بالائی از بهر آنکه کان بود آب بان موضع نرسد لاجرم روزه تابه نشود  
 و اگر چیزی خوشتر است و شتر باشد مسئله شاید که زن پرده دارد بکند تر نهد اگر پرده خالی شود و روزه تابه نشود  
 مسئله مرد روزه دارد شاید که غزوه کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود کفارت فی مضغه و الا

الان تکون صایا یعنی اگر روزه دار باشد در بنوعی ممانعت نکند تا آب فرو نهد و مسئله مردی که مسجود و بزم خاییده در دهان و  
 بود که صبح و صبح و آن لغوه را فرو برد کفایت لازم آید باین بر قول بعضی واجب آید بر قول بعضی نه مسئله اگر روزی است و اگر  
 گواهی دادند که آفتاب فرو رفته است خود و بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو رفته است قضا بود کفایتش از هر آنکه در وقت گفتند  
 که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دوش که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن وقت  
 شبیه شود کفایت ساقط شود مسئله اگر مردی به بداشت آنکه شب شده است روزه کشا و معلوم شد که شب نبوده است قضا بود و اگر  
 کفایتی از هر آنکه بداشت شب شبیه شود کفایت ساقط شود و فعل است که ایملو منین عمر خطاب رضی الله عنه روزه کشا و بداشت  
 آنکه شب است مؤذن از بالا و مناره و آواز داد که ایملو منین آفتاب بر جاست ایملو منین گفت که ما ترا میخوانی فرستاده ایم نه  
 بدینلی همان است قضا یکروزه با صبح شد که کفایت ساقط است و مسئله اگر مرد روزه دار برف ماند بدون دربان  
 برید یا باران بعلی وی فرو رفت روزه وی تباہ شود و اگر کسی بپوشید در دربان روزه دار برید و بعلی وی فرو رفت روزه وی  
 تباہ نشود فرق است میان پشه برف و باران که از کسی پشه استراحت ممکن نبود از هر آنکه هر یکا روی کسی پشه باشد و هر چیزی را که  
 استراحت از وی ممکن نبود شریعت آنرا احتیاج دارد اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید استراحت ممکن بود بخانه توان در آمدن  
 و در آن پوشیدن تا در نیاید لا جرم برف و باران روزه تباہ نکند مگر پشه بی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند کرد و در او حلق  
 وی پاکند میبارد کرد و در او حلق وی یا سیان را کرد و بعلی وی فرو رفت یا شعله میزد میسوزد و در او حلق وی  
 فرو رفت درین همه صورتهای روزه تباہ نشود از هر آنکه از اینها استراحت ممکن نبود مسئله اگر روزه دار دروغ بر سر کرد یا دارد  
 و چشم کرد و اگر چه چند مره انرا وارد در دربان می یابد روزه تباہ نشود از هر آنکه اثر است و اثر اعتبار نیست مسئله اگر  
 مردی روزه دارد و در دربان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خشکی را فرو برد و روزه تباہ نشود که آن اثر است و اثر اعتبار نیست  
 مسئله اگر مردی روزه دارسیم در دربان نهاد و آن مره سیم بعلی وی فرو رفت روزه تباہ نشود مسئله اگر مردی روزه دار شربت یا  
 شیره را ازین روی در دربان در آورد و از آن روی بیرون آورد و آب در دربان را بخورد اگر شربت یا شیره در دربان اندامانده بود  
 همچنان خود بر روزه تباہ شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب در دربان خود بدست بر نهاد و باز خورد و روزه تباہ نشود اما اگر از این جهت در دربان  
 تباہ نشود از هر آنکه جدا نشده است از دربان همچون جدا نشده بود و اگر هم در دربان بود مسئله اگر مرد روزه دار از آن بیرون آید و بعلی  
 روزه تباہ شود مانی فکریم که چون غالب است یا آب مان اگر خون غالب است روزه تباہ شود از هر آنکه از او حکم است از آن روی که آب مان  
 فرود و و حکم باطن است که از وی استراحت ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون غلبه باطن بود حکم روزه تباہ نشود و حکم ظاهر  
 که آن باطن بیشتر روزه تباہ شود و در حکم باطن غلبه ظاهر است تباہ نشود اکنون که چون غلبه باطن است یا که در دربان غلبه باطن است  
 هم روزه تباہ نشود و حکم ظاهر است که اگر آب غالب است بی روزه تباہ نشود و حکم باطن است که اگر در دربان غلبه باطن است و اگر در دربان  
 اگر در دربان کرد و خایید روزه تباہ شود از هر آنکه بی آب وی فرو برد و در دربان خاییده بود و در دربان خاییده بود و در دربان



بعضی میگویند که سیاه است روزه تبا نه شود و اگر سفید است تبا نه نشود و از بهر آنکه سیاه و سفید است بود اگر چه این باشد  
 روزه باشد مسئله اگر مردی علی خورد و بروی قضا بود و کفارت بود یا بی بر قول بعضی کفارت واجب است و اگر چه بعضی گفته  
 اند قضا واجب است اگر کفارت بی مسئله مردی سحر خاست تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده و مید است و یکی دیگر گفت  
 که نه مید است و بی خورد معلوم شد که مید بود و بی خوردی قضا بود و کفارت بی از بهر آنکه گاهی میگویند مید است و شب  
 میخیزد بود و روزه نگذارد و یکی کفارت واجب نیست مسئله اگر مردی در روزه دار را حقه کردند در روز تبا نه شود و اگر چه  
 در وی صلوات نیست لا جرم روزه تبا نه شود مسئله اگر مردی در روزه دار و او را و نه در روزه تبا نه شود  
 بر قول ابوحنیفه اگر کفارت تبا نه شود و اگر شکست است که بر آنکه بی قضا نشود و از بهر آنکه خون خشک بود و جامی چغندر و عسل  
 نرود مسئله اگر روزه دار بر سر اخیل یعنی سر او را بگذرد و چون بخت بر قول بعضی از علماء ماه روزه تبا نه شود و خواهر هم اصل  
 مشرب آورده است که تبا نه شود و از بهر آنکه بر شکل خیار است چون بر شکل خیار بود و چیزی باطن نبرد و چون باطن نبرد و روزه تبا نه  
 نشود مسئله اگر روزه دار بیدار می نهد آن که اثر فرود در دروان وی روزه تبا نه نشود و از بهر آنکه وی شوهر است و آن  
 را اعتبار نیست و از علم مسئله اگر روزه دار با عیال خود لغزشی نزدیک کرد و هر دو لغزشی شده است بر قول علماء  
 ماه روزه نشود و بر قول شافعی تبا نه شود و حجت وی است که حدیث که بغیر از لغزشی بخام علی السلام فرمود در حق خود و نه با او  
 نیما است از بهر آنکه نه با پیشه است و در لغزشی معذور بود و اما ما شریعت بر حقه نبود لا جرم روزه تبا نه شود و حاجت علماء  
 آنست که نه است از طعام و شراب و نهی است از جماعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود جماعت را نهی است از بهر آنکه اگر چه  
 دیوانه در میان روز بهوش را آید و روزه آن روز بروی بود و بی فکر که آن زمان از نارسیدگی یا روی او بود و نه با او است یا بعد از آن  
 دیوانه شده است اگر بعد از آن دیوانه شده است بروی قضا بود و از بهر آنکه اول اهل دیوانه بود است اکنون بهوش آید نیز اهل  
 و حجب شد پس لازم قضا آن روز بر او بود و اما اگر دیوانه شدی دیوانه بود است وی غایب بوده است لازم بر وی قضا  
 مسئله اگر زنی را روزه رمضان خانه عادت حیض وی بود وی حاکم که از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است  
 آن روز بخورد و از روزه دارد و اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیست روزه کند و او را نه از بهر آنکه جزوی  
 از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی و روزه رمضان باشد بجز بختی روزه شاید خوردن یا بی بختی اگر بختی  
 است که اگر روزه میدارد بختی زیاد میشود و برانشاید خوردن و اگر بختی است که بختی زیاد نمی شود و نشاید خوردن  
 اگر مردی روزه را بختی بخورد یا بعد از چند روز وفات یافت از روزه که بعد از بختی بخورد یا بختی بخورد یا بختی بخورد یا بختی بخورد  
 بختی که اگر چندانی نیست است که بختی قضا کردن و بختی بخورد یا بختی بخورد یا بختی بخورد یا بختی بخورد یا بختی بخورد  
 اگر روز عید وفات یافت بروی قضای آن روز با نبرد از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لا جرم قضا کردن  
 نبود مسئله اگر مردی یک روز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید که بکشد و قضا کند و نه



سال روزه باید داشت که باقی سال بروی واجب شود از بهر آنکه سال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد  
 که یکسال روزه دارم بروی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه آنچه با یکبار بدان سال ماضی را فراموش کرد سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود  
 پس نذری درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من یا پدر یا مادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر است بر  
 معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که بنیاب علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیت الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دوایه پیوسته  
 روزه دارم یکماه روزه داشت یا رشت یا جاری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری بشود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه  
 پیوسته است دو ماه پیوسته باید بود و فرقی است میان ورن اگر همین واقع زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم  
 وی دو ماهی چند روز نتواند داشتن لاجرم روزه بود که اقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه  
 دارم پنجاه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان را و یکصد اگر ماه رمضان را نپسندد و دو ماه پیوسته نمی افتد چگونه باید که نیت مسکند  
 بیرون رود و آن باقی را تمام کند و دو ماه پیوسته شود از عهده نذر بیرون آید بعد از آن خواهد پسندد و در خواهدی مسئله مردی نذر  
 کرد که خیاره بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود ولیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون  
 آید از بهر آنکه بر خود واجب کرده است همچنان کرد و او را بود اما اولتر آن بود که بعد از عید باز از مسئله اگر مردی نذر کرد که  
 من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر عید را نپسندد و از عهده بیرون نیاید باز از بهر آنکه آنچه  
 بر خود واجب کرده بود آن هنوز نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید یا فصل در کفارت طهارت باید دانست که اگر مردی  
 بازن خود طهارت بند و کفارت وی است که بنده از او کند و اگر توانائی بنده از او کردن نبود و دو ماه پیوسته روزه دارد اگر ازین ماه  
 بسبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را دو من کنیم  
 مسکین شصت و درین سه چیز غیر نیست مسئله اگر عذابی بازن خود طهارت بند ویراد و دو ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خوب میکوید و اگر بد  
 کار من کن که پس داری خواهی داین ولایت بود از بهر آنکه حق قیاسی که درین متعلق است موی منم نتواند کردن مسئله اگر بخلام  
 کفارت یمن است شریعت میفرماید که سه روز روزه دار و خواهی منم میکند که کار من کن تواند منم کردن از بهر آنکه کفارت مسکین حق  
 است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوندی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده پیش داریم مسئله اگر مردی طهارت  
 رمضان میدارد که بنده است و خواهی میگردد که این ساعت مدار تا پس شداری بعضی گفته اند که تواند منم کردن و امر نیست که نتواند منم  
 کردن مسئله اگر مردی را در چشم است اگر میدارد و چشم زنده می شود روزه بخورد چون چشم شکو شود و قضا باشد مسئله اگر زنی  
 با شیر است اگر روزه میدارد شیر نمی آیدش روزه نتواند چنانی که کوچک را از شیر باز کند و باز روز قضا کند از بهر آنکه خداست یا حی میفرماید  
 که من بی نیازم و آن کوچک را جسته است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و وی تابستان قضا و نیت میدارد  
 بچنگ می بایند تا حق نان بخن اینها نذر نبود نتواند کشا و نذر کردن را میماند که در باز از توان زمین مسئله اگر مردی را طعام است  
 یا کزین اگر روزه میدارد قیمت وی کم میشود و خواهی میکوید یا رتا لا عرفشوی نیت یا نذر خون یا بی معصیت گفته اند که نذر خون



و اگر سال است که زن از آن است سیم و دهن او نیز بود مسئله اگر ده من کند م را چه کم کند از بر آنکه صدقه نظر و بیکتن میدهند و او  
 و اگر بدو باز ده من هم بود و هر دو نیز و او در خلاف کفایت یمن که بخایه که بر سر و من چند تا بود و از هر یک که در این حق  
 چنین میفرماید طعام عشره مساکین من او سطره نظرم مسئله صدقه نظر زن بر شوهر بود از هر یک که در وقت دی من کل و من است  
 و صدقه نظر زن اگر در زنان و جامه بر اینکس بود و از هر یک که در این زنان و در وقت دی من که در رمضان مردی بی هم فصولی بر کرد  
 و در وقت روز خیر یاف و آن هم را اجازت کرد و سیم و او شود صدقه نظر آن طعام بر با نم بود و یا بر شتری جواب بر با نم و بر شتری  
 اگر اشکالی گویند که چون خواهر اجازت کرد این اجازت وی هستند میشود و آن روز که فصولی بودی و در وقت است ملک وی شدت باید که صدقه  
 نظر بر کرد و باید که سب و جواب صدقه نظر سپیده دم است جواب نیست که اجازت در قایم عمل کند و ملاک فی سیم تمام است و سپیده  
 دم ملاک است لاجرم اجازت در ملاک عمل کند تا صدقه نظر بر با نم و بر شتری فی نظیر انیمه نیست که زنی بر شوهر سطره شده طعام در  
 پی اجازت خود بر او را خواست و پیش اجازت خود بر او فعل آورده است خواهر زن شد و اجازت کرد آن نگاه رو او بود بعد از اجازت خواهر  
 نماید و در آن زن و طلاق و او این بر شوهری اصل بدان دخول صلا نشود و از برای آنکه اجازت در بر شتری عمل کند که انجری بر جای ماند و  
 و جان نگاه بر جای است اما دخول مالک شده است چون دخول مالک شده است اجازت در دخول عمل کند لاجرم بر شوهری اول صلا شود  
 مسئله اگر صدقه نظر پیش از ماه رمضان میدهند رو او بود و بعضی گفته اند که در بازنده روز اول رمضان میدهند و او بود و در روز  
 روز آخر میدهند رو او بود و بعضی گفته اند در روز خود در رو او بود و پیش از آن فی ابواب و در وقت است که اگر بدو ماه و یا سه ماه پیش از ماه  
 میدهند رو او بود فتوی برین قول است مسئله اگر زن در رسیده است و بی و توانست صدقه نظر وی بر شوهر و او اگر دختر رسیده و بی  
 نداده است صدقه نظر وی بر شوهر و او از هر یک که در وقت در وقت دی من است مسئله اگر صدقه نظر طعام بر شوهری در شب پیش از آنکه بر شوهر  
 وادی این طعام و وفات یافت آن صدقه نظر از خواهر بقیه فرق است میان آنکه خواهر وفات یافت آن صدقه نظر از خواهر بقیه و آنجا که طعام  
 وفات یافت صدقه نظر در شوهر و جواب است و خواهر باقی است لاجرم صدقه باقی بود اما آنجا که خواهر وفات یافت و در خانه صدقه نظر زن  
 و بقیه مسئله اگر در تن اندر بر سرده تن صدقه نظر و جواب شده است اگر چه کند تا کند م کمتر بود و آن آن حیدر و او بود و بی بعضی گفته  
 رو او بود و بی که است بود و آن حیدر است که در ویشی را بیازد و در من کند م برین صدقه یکس جوی دهند و بی قهر کند از ایشان  
 باز از بهر بی دیگر بودی دهند اگر ده یا از چنین کنند رو او بود مسئله وقت و جواب صدقه نظر بر شوهر و او سطره دم او بر قول است  
 خود بر شوهر است اگر مردی از فرزند یا پیش از سپیده دم صدقه نظر بر شوهر بود اما اگر بعد از سپیده دم بر شوهر شد و از هر یک که در وقت و در وقت  
 نظر نیامده است لاجرم بر شوهر خود و چنین کند اگر کافری بعد از سپیده دم جان او در صدقه نظر بودی خود از هر یک که در واجب بر شوهر است  
 لاجرم بر شوهر خود مسئله اگر مردی صدقه نظر از بعد از سپیده دم رو او و چنانکه زکوة زنا خیر کنی رو او مسئله اگر صدقه نظر را برادر یا بر خواهر یا  
 بخویشان و بدو رو او اگر در ویشین بود و اگر بی مسئله اگر برای صدقه نظر کلین کند م یا در من میدهند و او از هر یک که در وقت و کمال  
 چرا که از کند م در من است و از هر یک که در من است فی این کمال فی آن مردان و اگر در من باشد و من از زن بقیه و من جو سپیده در رو او

و اگر گنگیم میدود و بای یکس گندم را سیم میدود و او مردی صد و هفتاد و نه گندم میدود که قیمت وی دوسه است و در  
نبود که جنس یکست و اگر گنگیم و نیم من آرد میدود که قیمت وی دوسه است و اگر گنگیم یکست و یکس است و اگر گنگیم  
و نیم من میدود و او که قیمت وی دوسه گندم است که جنس است و یکس نیست بل سبب است باید دانست که هر که استیفاست  
او در هر مردی و بایزه و بایزه و استطاعت قبول ما است که چندان مال بود که در نزدان خود لایکس لغت با نود و یک سید  
مال بود که در راه پیدا و رفتن بجای بود و چون از چ با دایره و ای هنوز از مال چیزی بود و قال الله تعالی و سدره الناس هر البیت من  
استطاع الیه سبیل یا پیغامبر علیه السلام فرمود هر که توانائی هر کردن بود و هر که کند و نجات یابد خواه چه مرد و خواه ترسان و خواه که از فقر  
لیس الجوار الا البیت یعنی هر که ای اسم محصیت کرده باشد باید که آن خبر بهشت نبوده است که هر که کند با مال صلاح است و با نیت  
الا که خدای تعالی میفرماید تا بنویسد او را هر قدر می نیت و نیکی و پاک کند از دیوان وی و نهاد بدی دنیا کند تمام وی و نهاد بدی در بهشت  
و در هر بهشت هر که در راه که میرد بوقت آمدن بر آنکه امر زنده شود و مقام شفاعت یابد و نهاد دس از مال خانداده و مسئله که کسی  
را چ فرض شده بود و نیاورد و وفات یابد هر مردی و ام مانند بهر آنکه مردی باید نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که بر پدر من چه بود  
وفات یافت و نیاورد و اکنون من چه پدرم و او دیانی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر پدر تو و ام مال بودی که آن و ام پدرم را  
وی نیکو بودی و او را بودی آنکه گفت نیکو بودی و من اندکی گفت و ام حق گذاری ای پیو یعنی او تیر بود و بر قول ما که استطاعت مال  
نماید اما اگر توانائی راه رفتن دارد و نیاورد و زنده می شود فصل باید دانست که هر که در آن عبادت است و در وی نیابت برود چنانکه  
کسی نیکو یا مردی را بر مردی چه کند یا اتفاق را بود و اگر مال دیکه تا رفتن و آمدن خرج کند و بر او لیکل کند که بر او از بهر من گذار  
و هر گذارد به نیت وی را بود و بر خلاف عبادت دیگر که در عبادت دیگر را بود و الله تعالی بالصواب مسئله اگر در پیش هر مرد  
بعد از آن توانگر شد چه دیگر مردی و فریضه بود از بهر آنکه بین که آنجا رسد که احرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود و شایست استطاعت  
یا فیم چه وی از فریضه افتد لا جرم چه دیگر فریضه نشود مسئله اگر مردی و و چه کرد و اول فریضه افتد و دیگر نطق بود از بهر آنکه یک سال  
فریضه نیست مسئله مردی بهر رفت با بنده خوشتر بعد از آن آن غلام آزاد شود و در استطاعت شش چه مردی و فریضه بود از بهر  
آنکه بندی مانده است بر استطاعت را چون مانده بود آن چ اول که بخواند و زده است از فریضه مانده بود و لا جرم چون استطاعت شش چه دیگر باید  
که بیاورد تا از فرض افتد مسئله اگر تار سیده یا بنده چه بیاورد چون رسیده شود و اول آزادی بیاید و استطاعت چه بجا حد آید چه با نیت  
آوردن همچین اگر کسی بعد از چه و العبادت را سیده باز استطاعت اسلام آورد و اگر در پیش هر گذارد و بار استطاعت باید که  
بار و چه نشود و اگر غلامی را بخواند بهر چه برده و قصه آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام بگیرد و نیت آزاد کند و شش چه از پیش  
میفتد سلامتی راه از روی ظاهر شرط است و در هر چه از نماز احرام مشروط است و محرم است که در میان او و زن هرگز نگاه  
تا رسیده و فاسق محرم است بر زن شوئی کردن تا محرم شود مشروط نیست و بر نایب و معتقد چه نیست اگر از دار و نیت  
که کسی را زاده و زاده و نیت از بهر ایشان چه از نیت حاصل آنکه اهل روزگار را بنا بر ضرورت عادت چنان رفتن است که از نیت برود

و یوادی از راه حق سینه جامهای و خمر بیرون کنند غسل میارند یا بدست کنند چنانکه اتفاق افتد و سر مردی ازادی بر میان بندند  
 بشکل از اگر کاره رودای از گتف خروا و نیز نه جامه نو یا شسته و زنان جامه و خمر پوشند در وی کشاده دارند و لو نههای خوش  
 از زن و مرد پس از آن بر یک دو کوبت ناز کنند و بر حقیقت بگوید اللهم انی اريد الخیر بسببى و تعلیمه منی یعنی با رخصت یا من می خواهم که حج  
 بیارم پس بر من این کردن از من بیزیر غیر و این با و از بلند بگوید که لیک اللهم لیک لا شریک لیک ان الحمد والثناء لیک و لا ملک  
 لک لا شریک لک بعضی مردان برین زیاده که کنند لیک اللهم و الحسن لیک اما ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را زمزمه کنند حاجیان  
 هر کجا که بالای آیند یا بسببی خرو و زن یا کاروانی را آیند که می آیند این کلمات را بگویند و مسوکان بیشتر بگویند و چون بر زمین عوفات کنند  
 و زنگ کنند تا بر زوز و پیش از زوال و خرو غسل میارند یا بدست کنند چنانکه می شود و بر سبب اسم صلی الله علیه و آله و سلم رو و که در عوفات  
 است و آنجا و زنگ کنند تا زوال بگذرد پس تمام که بر سر بر آید و مؤمنان با یک ناز می گویند و خطیب خطبه گوید و توبه میارند و مردمان را  
 چه نعمت کند یا مؤمنان اقامت گویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین گذارند پس آن یونان خود باز گردند یا بر نهند و زمانی مستقبل قبله  
 بنشینند در زمین عوفات و دعا میگویند و نماز تمهیل و تسبیح و تکیه بگویند و زمانی میروند تکیه کویان و باید که با وقت خوب و عوفات بودند و لیک برین  
 روز را زیاده و چون وقت نماز شام در آید بسوی در لغز میروند و بچشم خود نگاه دارند و در وقت نماز دبلک تکیه کنند تا نماز خفتن هر دو نماز  
 را در وقت نماز خفتن گذارند و نماز تمام کنند و اگر کسی که روز بخیر است نماز گذارند یا ول وقت و وقت که بر و لغز و حبیب میارند و باز از آنها  
 پیش از برانگن آفتاب بایستد چنانکه اتفاق افتد و از تجربه اولی و وسطی در گذارند چون تجربه بعضی رسند آنجا که بر سختی کان سنگان  
 و وی و حبیب و وقت نماز خفتن و به بنار است و در و بر سنگی و کوهی که می اندازند بسبب الله الرحمن الرحیم میگویند بر سر نشان از رحمت  
 بوقت از خفتن سنگ و پس آن تکیه بگویند و بر حبیب سنگ از خفتن از هر دو نماز و وقت بگذرد بگویند باز و در و موی سر گردانند از سر لغز و بعد از تکیه  
 بشیر و زنان موی سر را از سر بسوی بعد رسد انگشت بکشند پس آنجا که خطورت یعنی حرام که در حرام حلال شود و کوه سخت کردن وی حرام  
 تا بوقت خاتمه شدن از آن اکثر شوش و طوق تیاره و هر که خواهد توان کند وی و حبیبیت در حق کسی که وی تار و متعجب بود و توان بر  
 شش میوه بسیار و او از وی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود و او حبیب قرآن کردن بگذر آید و مسجد حرام را  
 و بایستد چنانکه بگوید بسم الله و اسلام علی رسول الله و لیک یا تعظیما و تشرفا و کرمایا و مسابیه و طواف زیاده بکنند و کوه خانه  
 الحیم حقیقت باران را از آن بانی و حجر اسود کنند و لا گفتند و حجر اسود بسوی و در که خانه و نماز بر دارند و قبله و هند و از تکیه و خانه و کوه  
 کردن که در هر راه بجز اسود بر سینه نهایی بر روی میمانند مگر وقتی که کسی بر ده شود و نگاه از دور بنگهدارند و است ایشان را تمییز کنند  
 بسوی حجر اسود کوی که دستها بر وی میمانند و باز دستها قبله میدهند و در سه که اول از طواف بر سنگ و از رو و کوه و کوه میمانند  
 پس گویان در کوه نماز بکنند و آن حبیب و بر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است  
 پس از آن از مسجد بیرون آیند و بلام که در خانه که از ابوالقیس گویند بگویند و کوههای سوی همان گفتند و در دنیا بسوی خانه بگشتند و  
 حدود ثواب بارند و دعا بگویند یا صابها یا یا اند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی میارند تا بمیل اخضر گردند و باز بسیرة معهود رفتند

کیرند تا بکوه مرده رسند برآیند و در میان بسوی قبره کنند و تخمید و تحلیل و تکبیر ببارند و دعا کنند و حاجت  
 خواهند و باز فرو آیند و بسوی صفار و نه بچین هفت بار از صفای مرده و باز بدین آید و شنبه  
 منامقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع حجره  
 الادلی که بودند مسجد خیف است و هفت در موضع حجره الوسطی میان بازار مناه و هفت در موضع حجره العقبه  
 در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سه انگازند و آن بظاہر روایت است پس  
 آن عادت رفته است که حجره حاجی بسوی مکه روند و بعضی خود شهر خود آیند و بعضی بیرون شهر که  
 آنجا جانها را داده اند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج  
 عمره آوردن کیرند بعضی نیست خویش بعضی نیست دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورتی  
 نه آنست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که نزدیک تنیم است خارج حرم بیرون شوی  
 یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آید است کنی و احرام عمره گیری بدان صفت که در باب حج گفتیم  
 و تنبیه کو بیان می آیند تا بخانه کعبه راسی نهند تنبیه را قطع کنند و مسجد حرام در آیند باز بسوی کوه صفا  
 بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت بار سعی ببارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگردند  
 و چون موی برگردند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و کثیر که  
 باشد و بگذرد و زکاتجا مقام باشد هر روز اگر کسی خود را عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه وارد آمدند بودند  
 و خواهند که باز گردند باید که گردخانه کعبه هفت بار طواف کنند و از اطراف صدر که بنده یعنی طواف با رکعتن و دیگر  
 آن طواف دور کعبه نماز ببارند بار بچاهه حرم روزه از آب وی بخورند و بر سر دوی خود بربزند یا بقرنم  
 روند و آن در میان در خانه کعبه و حجره اسود است پس بسوی وسینه بروند و دست بر  
 پردای کعبه زنند و ساعنی بدعا مشغول شوند از سر سوزد اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون  
 آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه بکشند یک نگران نگران در دوی بیرون آیند  
 بر شکل کسی که دوست و عزیز را در آغوشند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه  
 خدای و دایع و دامت نیکم باز خواهیم آمدن بتو یا الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج و عمار  
 مبص نیست که لازم بود خواندن وی پیشتر در سعی میان صفا و مرده آیند و دعا بخوانند که رب  
 اغفر وارحم و تجاوز عما تقسم و اهدنی دین الی ای قوم فانک انت الاعظم الاکرم و اگر کسی بخانه  
 کعبه اندر نیاید پاک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی از رده شود  
 و چون در نی در آنجا بماره مشغول نیاید شد که در آن وقت دعاء می باید کرد و **مسئله**



مسئله اگر در خانه صحبت دیگر برانگیخته از بهر وی حرام و با نفقه خوانده شود چه او را و اما فلیضه از کوشش نفقه اگر در  
 خارج دیگر برانگیخته شود تا از بهر وی حرام کند که اگر آن عذر باقی مانده تا بوقت مرگ چه فرض از خوانده بود و اگر آن عذر باقی نماند  
 پیش از مرگ چه دیگر با نفقه آوردن مسئله اگر مردی پس از بیرون آمده باشد و در مرض موت وصیت کند به چه از خانه خوانده  
 فرستد نفقه او و اگر آنرا نداده چه نفقه از مال خود کند چه از فریفته بقیه و مالها گرفته باز باید دادن محرم لموسی بنی  
 و ناخن بچیده و بصدید کردن نشاید مگر مایه ای که فتنه پاک نبود که شترگاه و کوسپند بکشد و غسل کرد و اندامها شاد و خوشنما بدین  
 نشاید و باکی نیست که سنگ گرفته و گرگ و عقرب از وفات و زنا و مردار خورده و ماهه خورده و زنی و پشه و فتنه آن بکشد نیز اگر شتر  
 ایشان در حدیث آمده است مسئله محرم اگر یک سبب بکشد یا سه لب مان بدو پیش باید دادن و اگر دو یا سه بکشد بقیه محرم دو  
 بیشتر بود و در صورتی که قیمت آن بدو پیش باشد مسئله محرم اگر موسی سر بر سر دانا نیک بکشد یا یک یا دو بچیده بکشد  
 قرآن کند و صدقه کند اگر یک یا بکشد دست را یا یک بکشد یا از ناخن بردارد و یک بکشد و صدقه کردن نشاید مسئله نشاید  
 که کسی ستود را و محرم بچاند و نشاید چیزی را که بوی خوش دارد از نسیم و دیگر آنکه بوی کند و او که زن خواند مسئله اگر بر  
 ستود را چه بیاورد و فتنه بود که نسیم اگر راه ایشان دور تر باشد که شوق صفیر و در بدو کرد و مسئله محرم چون در وقت روز بخور  
 که روز عید قربان است بدو هر که وقوف عرفات نیاورده باشد چه اوقات شود زیر پای وی بکن اصلی است پس باید که بپوشد و بپوشد تا از اطراف  
 چه بیرون آید و سال دیگر آن چه افضا کند و وقوف عرفات از طهارت شرط نیست و نیت و وقوف لازم نیست تا اگر کسی بپوشد عرفات  
 کند و روزی اهل خانه قصه بطلب داری بر آید و نداند که این زمین عرفات است و وقوف نام بود مسئله طواف زیارت کن است هر که  
 او را بطلهارت بپوشد و محسوب بود و لیکن گویند شش ماه یا بیش گشتن هر که طواف زیارت را از روز و از دهم تا نهم کند بدو می گویند  
 شش ماه دیگر کردن واجب بود مگر بعد از حیض و نفاس و بر حائض و نفاس طواف حصد و واجب نشود مسئله چه فلیضه نیست طهارت  
 گذارد شود و اگر نرسیده چه گذارد و بعد از آن سیده شد استطاعت شد چه دیگر بدوی فلیضه شود از بهر آنکه که در خانه نرسیده کی بدو است  
 فلیضه اقل ده است که نرسیده اهل و جوب نیست مسئله اگر دانی را مال است چه بدوی فلیضه بود یا اگر در محرم بود کسی بپوشد  
 و بیار و فلیضه بود و اگر محرم نیست که بدو برسد و بیار و فلیضه بود از بهر آنکه استطاعت زن یکی محرم است چون محرم نبود اگر محرم  
 بدوی شد مسئله اگر مردی چه آورد و بعد از آن چه عذر شد فلیضه باشد نه با چه وی باطل شود تا اگر سگمان شود و بار باید که  
 مسئله محرم از خانه او را نشاید که جامه و خنجر پوشد و نشاید که موسی کمر بند و نشاید که ناخن بچیند و مو کوتاه کند و اگر جامه  
 و خنجر پوشد بدوی یکدم واجب آید یعنی کوسفند قرآنی کند از بهر آنکه نقصان در آورد و حائض کرد و لا جرم گرفتار واجب آید گرفتار  
 از حیض است آنست که کوسپند قرآن کند مسئله اگر محرم جامه و خنجر پوشد بدوی یکدم واجب آید اگر این جامه را بخورد و در کوشش  
 در روز دیگر باز پوشید و دیگر واجب شود دانی این مسئله جواب بر تفصیل است بگویم که بیت آن بیرون کرده است یا پیش از آن  
 جنایت نوبت دم و اگر واجب آید و اگر از بیرون بیرون کرده است که دیگر بار بپوشد سچی نیست کوی خود بیرون نکرد مسئله لا جرم

دیگر واجب نشود و بطریق این مسئله است که محرم بلکه جامه از خود بیرون کرده است چون عزم کن دارد که پیشتر باز پوشد ثم رجعت  
 و یا جامه از بدن جدا کردی گفت که من ماه حبس و شبان ماه رمضان سگی نخورم و لیکن عزم میدارد که بعد از عید نخورم و یا شبان  
 بجهان میدارد که کوئی در عین رمضان نخورد و هر که عزم کرد پیش نخورم هر چه گناهان که پیش کرده بوده است انبوی همان روز  
 چون باز خورد و نهایت نگذرد بود الا حرم بعد باید کرد تا روزگار خود را نگاهداری چون اهرام کردی که باس بر میان بند و کوفت  
 که باس بر کتف کشد ولی گفت چه با صحرادر و نشاید خوشی شدن از وقت احرام غایبیدن که اگر بخارد و دم و آب اگر خواهد که بخارد  
 که چوب کرد و آن غارش را از خوشی شدن دفع کند و نشاید که با خیال سباحت کند را حرام باطل شود و یکی دم و آب بدو نشاید که کند  
 مرمر و اگر صید را که بکشد حرام و مردار بداند اگر بای گیران حلال بود و یا بی جواب حلال بود و بعد علم بالصواب قوله تعالى اصل کلمه  
 البقرة فصل باید دانست که عبارت از چه وقت است بوفاته تا اگر کسی اجزات در بدو در و کیم توقف نکند و بگوید در حبس است  
 بنویسد که باز پیشین را در آخرت وقت جاریند و هاساعت را دیگر بماند که از آن تصریح می آید و بعد از آن بایستد و بگوید ما پیشین  
 آن وقت که می آید آنجا است هر که روز عرفه برسد یا شب عید بوفاته جمعه را بعد از آن سپید عید و عید و میباید فوت شد تا سال دیگرش  
 کردن و از آن جا بریزند و بفرزند و از آنجا بماند و در زمان که سفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی هست و یکبار و بعد از آن  
 برود و خانه که بطواف کند و هفتاد و سه روز و در وقت است که مرد روی و کتف بچینانند که سنت چنین است بجا و برین در کتف  
 ابو حنیفه مکرده است از هر که تظلم خانه کم شود و بر قول ابو یوسف و محمد مکرده بود مسئله اگر چیزی خوش خورد و در احرام بسیار بود  
 یک دوم و واجب آید بر قول ابو حنیفه مگر آنکه چیزی و واجب نیاید مسئله اگر در عین نیت محرم بر سر کرد بر قول ابو حنیفه مگر روی  
 یکدم و واجب آید بر قول ابو یوسف و محمد مکرده و واجب آید در کتاب النکاح بدانکه زن خواستن است از بقران هم  
 بحديث هم اجماع اما نص قان قوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من نسائهم ثلث و رباع و قوله تعالى و انكحوا الايامی منکم و العاصم  
 من عبادکم و اما کلمه ما حدیث تناکحو و لدو و ناکح و نانی ابای بکلمه الام یوم انقیامه و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنه  
 فمن رغب عن سنه فليس مني قال النبي صلى الله عليه وسلم تا که انما یخیر من صایم القایم و قال النبي علیه السلام من تزوج امرأة فله من  
 الله تعالى و من تزوج امرأة طاب ما جعل الله تعالى و ما لا علیه و من تزوج امرأة طاب ما لا علیه و من تزوج امرأة طاب ما لا علیه و من تزوج امرأة طاب ما لا علیه  
 و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بشفاعت من امید میدارد باید که زن ندخورد و با عاقبت نه و اگر بدو روی ناز  
 بدو روی خود و اندام اجماع است که هر که زانی نامکر شده است مسئله بدانکه نکاح یکبار درست نبود از هر که پیغمبر علیه السلام فرمود  
 و نکاح الا بشهو و نکاح نیت مگر بگووان و گواه شرط روی نکاح است باید که گواه مسلمان بود و از او بدو و عاقل بود و بالغ بود و مرد بود  
 و نکاح روا بود تا اگر گواهی زنان نکاح کنی چون باینشان مرد نبود روا نبود و اگر گواهی بندگان نکاح کنی روا نبود و از هر که پیغمبر علیه السلام فرمود  
 اهل شهادت نه و بگو گواهی نامیدگان نکاح کنی روا نبود و گواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود و از هر که گواه کامل باید که بود و باین  
 کامل نمید و در شهادت گواهی این سه مورد مسئله نکاح گواهی خوشتر است و بندگان و نامریدگان بستان و بستان روا

و بگو ای دینایان و فرزندان رسیده خود را بدانید اگر مسلمان زن چه بود و یا ترسان و بگو ای ترسایان را بدانید مسئله نکاح  
مست درست است نکاح و حیوان و پریشان و خلعان آبی درست نیست مسئله بگو ای فاسق نکاح میکند بر قول علامه را به رد بود و بر قول  
شافعی آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شامی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دیگر عدل چون گویان فاسق  
بود نکاح درست نبود اما علامه میگوید که تاویل این حدیث آنست که فاضل آن بود که حضور بگو ایان عدل نکاح کنی پس با هر مرد  
بود و نیز در یک علامه این استنباط نفیست باز گرد و تا بعد از تو بر نام فاسق ایشان بر خیزند امام زاهد در او چه فی نظیر است  
خو که نکاح و لا تقبلوا ثم شهاده ابداد بعد از این حدیث بگو ای ایشان را نمی پذیرند اگر چه پیش در هر دو با مرغان پرواز نقد و بر بپرداز  
به آنکه مومن را چه گفت بزبان زانش بریدیم از روی حقانی تا نقد زانش بر رفت تا اگر پیغمبر بگو ای دیندیزند و اول تک  
هم الفاسقون الا الذین یأمنون بعد از آنکه و صحت آنکه که تو بکنند از بعد از حال و بعد از ندان فساد یعنی ایشان شوند و نزد  
و عوم کنند که پیش کنند و مستقبل و این استنباط بقول علامه فاسق باز گرد و بقول شافعی به شهاده باز گرد و تا بعد از تو به بپرداز  
علامه فاسق از روی بر خیزد اما گویا و او پذیرند و بقول شافعی هم پذیرند بعد از تو به مسئله بدانکه نکاح مشغول شدن  
فاضل از نماز و روزه زیاده نیست یعنی تطوعات نیز در یک علامه آنکه که بر سر سدر درج نقد و مواته و دیگر به نزد یک شافعی نماز و روزه  
زیاده و فاضل درست است از نکاح مگر شرف بزبان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند بگو ای دینایان نکاح صحیح بود اما اگر  
ازین زن دشواری می مکنر شوند که من ترا نخواهم ام با من بخوبی بشن منم داده ام همین دینایان گویا دیندیزند و یک فاضلی  
مسموم بود گویا ایشان را بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکاح کرده است چرا که این دینایان آن مرد و زن را با و از ایشان  
میشناسد و او را نداند مسئله اگر چه مرد را فاضلی صدقند که مردی نقلی میگوید بگو ای من دو کس نکاح ایشان قبول نمی  
درست بود اما اگر نکاح را مکنر شوند ازین دو کس همین گویان پیش فاضلی گویا دیندیزند و درست نبود و قد تعالی و لا تقبلوا ثم شهاده  
ابد اگر چه تو بکنند اگر شکالی از مرد کو ندید که چون فاضلی گویا ایشان را نمی شنود فاضل ایشان چیست فاضل ایشان نیست که اگر ایشان  
مکنر نشوند عقد جائز بود بلکه می فرماید که گویا ایشان را می شنود اما فرمود که اگر ایشان را می شنود گویا ایشان درست نیست که گواه  
شدن دیگر بود و گویا داون و دیگر و قال فی الهدایة اذا اصاب المسلم فی حق من سفط الشهاده به وان تاب وقال الشافعی یقبل و ان تاب  
مسئله اگر مردی نکاح میکند بگو ای دو دل را به نکاح درست بود اگر ازین دو یکی مکنر شوند فاضلی گویا ایشان را می شنود و این همینه  
علامه اما بقول شافعی هم بدین گویان عقد درست نبود حکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی نقلی میگوید بگو ای  
دو مرد خفته یا بگو ای دو خوار زمی ای بگو ای دو ترک بگی یا بگو ای دو هندوی ای نکاح درست بود یا نه درین مسئله علامه را چه  
است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گویان نبودند و وجود عدم ایشان  
برابر است اما خواجه امام خمس ۴ آورده است که روا بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا با شهید و مردان نیز  
شهادت حضور است یعنی گویان شرط است و حضرت گویا یافتیم اگر چه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما اسم آنست که روا نبود



[illegible]

بود چون سیده شود مسئله اگر پدر دختر بالغه بشوی و دینی رضا دادن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر  
 یعنی با اجازه دختر اگر پدر دختر رسید و او شت کرده پدر را و او بود و اگر و انداخت بر انداخته شود اما جز پدر رسید دختر  
 خاموش بود این خاموش از دینی رضا بود و اگر پیشتر بود رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام خانه یعنی از خانه بیرون  
 علی رضی الله عنه میسرار به پیغمبر علیه السلام با یکی یار میاید و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش گشت  
 پیغمبر علیه السلام رفت و در اعلیٰ رضی الله عنه داد پس معلوم شد که اگر خاموش میماند دینی خدای انا اگر پدری سیدی بگریست  
 این اگر سیقن وی رد بود یا رضا بگیریم که گریستن با و از دست یا آهسته اگر با و از دست بود و اگر آهسته بود رضا بود و رضا بود  
 باز بعضی گفته اند از مشایخ که بگیریم که آب دیده اش سرد است یا اگر اگر کم است روان بود از بهر آنکه کسی آب را چشم از اندوه بود  
 لاجرم روان بود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرد بود و سرد را روانی بود چون از شد دانی بود و رضا بود باز  
 امام بیضاوی بخاری آورده است اگر پدر دختر رسید خاموش بود و او بود یا رضا گفت بگیریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود  
 رضا بود و اگر زرد شد روان بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی غم بود و او را علم مسئله اگر مردی دختر بگریه با خود  
 را بشوی و او جز پدر رسید گفت که من روان دارم مردان ملاحت کردندش که در زیور است گفت ملا و او شرم محقق است نه از بهر آنکه  
 بول جگر بوی رسید و کرد نکاح فانه لاجرم نکاح روان بود مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بشوی و او جز پدر رسید  
 رضا داد ولی همسایگان گفتندش که هول مرتب است اگر و میکند روان بود مسئله اگر مردی چیزی زنگ گفت که شما هر چه  
 خوشیست من سید چهار زن گفتند که دویم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که با هم خوشیست بنو داویم مرد گفت که من چهار  
 پذیرفتم این نکاح درست بود و فرق میان آنکه مرد میگوید میان آنکه زن میگوید این سخن که مرگفت خوشیست من سید این سخن  
 رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که پنج زن میگویند خوشیست را بنو داویم سخن سرنی دیگریست لاجرم آن چهار زن  
 اجازت کرد درست بنو داویم پنج زن باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود نظیر این مسئله است که در زن اندا و در دختر  
 گفت که هر دو خوشیست من سید بی گفت دویم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خوشیست بنو داویم  
 گفت که من دختر پذیرفتم محققا بنو داویم معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی و او را داد و گفت ترا  
 بشوی داویم باندک نفره کابین دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی گشت گفت روانه سید را نکاح بر انداخته شود اما اگر  
 ذکر شوی کرد که ترا فلان کسی داویم دختر مسکوت آورد بعد از آن شنید که کابین اندک داده است گفت روانه سید را نکاح  
 روان بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام چون فاطمه را رضی الله عنها را با یکی یار  
 علی رضی الله عنه میداد که ان علیا یذکر ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد و ذکر کابین با آنکه سید کابین نکاح روان بود  
 با سستی که پیغمبر علیه السلام ندان پس معلوم شد که اصل ذکر شویست لاجرم هر کجا ذکر شوی با خود عقد روان بود مسئله مردی چیزی  
 خود را بر مردی داد کابین پدر نکاح درست بود بر خلاف آنکه چنانچه لکزدی کاله دختر و ذکر بهر آنکه در هیچ درست نبود

است که در کج چون کابین بدین یکی سزا کابین و از مایه در بیم چون بناید بیکر و بیج بی بهار دست نبود مسئله اگر زن گفت  
 من خوشتر بودم و دهم درم نقره مرد گفت من بدینم فتم کابین وی همان درم نقره بود و اگر چه ستری کابین بعد و بهار دست  
 مسئله اگر زن گفت من خوشتر بودم و دهم کابین مرد گفت بدینم سزا کابین بر مرد و در حبیب یاد بهر آنکه زن سزا کابین و او نبود  
 مسئله اگر زن گفت خوشتر بودم و دهم بیج درم نقره مرد گفت بدینم سزا کابین دست بود ولی گویند ترش که ده تمام کن که کم  
 از درم نقره کابین را و بنود مسئله اگر زن گفت من خوشتر بودم و دهم و بهر سستی نکردند بر مرد سزا کابین و حبیب شود و بعد  
 از دخول اما کبشیر از دخول این زن را طلاق داد و بر غیر دست و حبیب بدینم چه بود دست سزا کابین بود ولی جادری و کبشیر  
 اما اگر مسی که ندخل الدخول طلاق داد و نیم کابین و حبیب آید قال الله تعالى ان طلقتموهن من قبل ان یمسوا بهن فیهن  
 فوضعتهن فیهن فیهن فوضعت مسئله اگر مردی زنی را خواست و این زن را طلاق داد و دختر این زن را میخواهد و زن را ببرد  
 بیانی بگویم که یا مادر دختر دخول کرده است بیانی اگر دخول آورده بود و او نبود اگر دخول نیاورده بود و او را ببرد  
 خدا تعالی عزوجل فرموده است و ربنا لیکم فی شئ من شئ من النساء لکم الاتی فتم بهن فان لم تکنوا فتم بهن فتم بهن فتم بهن فتم بهن  
 یعنی دختران زن شمار که بخو کرد و اندیم که مادر ایشان دخول آورده باشد و اگر دخول نیاورده باشد پس نه نیست شمار  
 که بخواید دختران زن خود را که حلال است اگر دختر را خواست و ویرا طلاق داد و بعد از آن مادرش را میخواست قبل از  
 یا اگر دخول را نبود و قوله تعالی و امهات نساکم و محرام که ده شد بر شما و در آن زن شمار فصل در عقد فاسد باید دانستن  
 که هر چگاه مردی زنی را بیکساره این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی را بیکساره و این عقد نیز فاسد بود و اگر و در دست  
 کسی بود و ویرا عقدی عقد فاسد بود و اگر مردی زنی را بیکساره و در کج مرد بود و قبول ابوحنیفه کج فاسد بود و قبول  
 ابو یوسف و محمد کج باطل بود و حجت ابوحنیفه آنست که شبیه کج است و هر وقت که شبیه کج بود و در حد ساقط شود و لا جرم  
 این عقد فاسد بود باطل نبود و ابانیت ابو یوسف و محمد آنست که این کج باطل است و زنا است بر هر دو و حبیب بود مسئله  
 اگر مردی زنی را بیکساره بیده و یکی از او کج فاسد بود و از بهر آنکه بیده اهل شهاده نیست بچنان شود که بگو ای یکساره و خواست  
 استی لازم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که برو زن بخواد و این غلام زنی را خواست و عقد فاسد  
 بعد از آن و ویرا بیکساره که این عقد فاسد است و کابین زن خواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازه تواند خواستن بیانی بگو  
 ابوحنیفه تواند خواستن و قبول ابو یوسف و محمد تواند اجازت و یکساحت نیاید حجت ابوحنیفه آنست که اجازت کرد که زن را ببرد  
 زن خواست مطلق است هم عقد صحیح را خوا کرد و هم عقد فاسد چون اجازه را بعقد فاسد بدهیم باز اجازت دیگر باطل بود  
 حجت ایشان آنست که اجازت در عقد درست بود که ویرا دخول باین زن را بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لا جرم  
 اجازت دیگر تواند خواستن فصل در و کالته مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که مرا زنی بدهد و خواه یا چندین  
 کابین و این مرد ویرا زن را خواست بهمان کابین کج را و او نبود و از بهر آنکه چون بیده بود و عقد بر نشوی و حبیب نیاید کج





از بهر آنکه باب فرج است و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند باز یکی کفاح کند مسئله مردی مرد را وکیل کرد که بر وطلاق زن را از بهر من بخواه بعد در این مرد رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بعد در من میخواهم وکیل که نوشین بعد و پنجاه درم دادی گفت دادم کفاح موقوف بود باجارت موکل یعنی شوی اگر شوی بدو دار و عقد درست بود و اگر نی برانداخته شود و اگر وکیل شوی را بفرزند دگم بعد و پنجاه درم خواسته ام شوی این زن را بخانه آورد و چند سال بزر بود و بعد از آن ویر طلاق داد زن گفت که کاین من بعد و پنجاه درم بوده است مرد گفت که من ترا بعد درم خواسته ام وکیل را طلب کردند که ویرا بچند درم خواستی گفت بعد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز بخواهد طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خود است محل پدر یا مادر یا پستی یا دیوانه یا کهنه بوی دیار کرد و بالکک بر قول علماء مرد نتوان کردن و بر قول شافعی هم درین همه صورتها رد تواند کردن فصل در کفاح موقوف مسئله پدر دختر بالغه خود را بشوی دادی علم وی داین کفاح موقوف بود اگر دختر اجازت نکند آن کفاح درست بود و اگر نبرانداخته شود مسئله اگر مردی پس بالغه خود را زن خواست بچشم وی عقد موقوف بود باجارت پس اگر بجزیه بپرسید گفت رد و طلاقش ده این از وی اجازت بود کفاحش درست شود مسئله اگر غلامی بپرسد نوری خواهر زن خواست این کفاح موقوف بود باجارت خواهر اگر خواهر اجازت دهد و ابود و اگر نی فی مسئله مرد برانی است آزاد و فضول و یا یکی زن بنده خواست بفرشوی رسید باجارت کرد این کفاح درست نبود از بهر آنکه کفاح زن بنده بر زن آزاد رد و انبوا در از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود و لا تنکحوا من منتهی علی محرمة کفاح نیست که بزرگ را بر آزاد اما اگر زن بنده بود بر بالای زن آزاد میخواهد رد و ابود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرموده است تنکحوا محرمة علی الامه کفاح کنیز آزاد را بر بنده مسئله مردی دوزن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد عقد در آزاد درست درست بود و بنده ای از برای آنکه آزاد را بر بنده بترجم است که اگر آزاد را بر بنده میخواهد رد و اگر پیش از بنده میخواهد رد و اگر مرد کفاح آزاد قوی تر از بنده بود کفاح آزاد درست بود و کفاح بنده ای مسئله اگر مردی را بیک زن است در عقد فضولی فیت و خواهر این زن را از بطعی همین مرد خواست پیش از آنکه خبر این رسیدی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکند عقد خواهر زن را رد و انبوا در از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا هم چنان بود که کوئی مرد و خواهر را در یک عقد خواسته است مسئله مرد بر چهار زن است فضولی رفت است وزن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی مرد را از این چهار زن یکی وفات یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد را رد و انبوا در از بهر آنکه اجازت انتها اذن است که در ابتدا فصل باید که بین مرد و آزاد را چهار زن حلال است و مرد بنده را و از بهر آنکه بنندگان نیز آزاد و اندو در حکم مسئله اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بشوی رسید خواهر این غلام را آزاد کرد بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن را و انبوا در از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا و اندو در حکم مسئله اگر دو را اجازت میکند بگویم که اجازت کفاح کند هر چهار را یکی عقد خواسته است و اگر مرد را و انبوا در اگر جدا خواسته است و در او رد و ابود مسئله مرد برانیت در کفاح این زن خود را طلاق داد و در عدت است





[illegible]

که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود این اختلاف است ابوحنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود و از پدر آنکه در شیر دی و لعین است  
و در شیر شوی دوم بنگ و فصل نیست که لعین از آن اشک ایمنه لعین بشکند اهل تشو دو باز بقول ابو یوسف میگوید که ما معتقدیم  
به شیر از احکام گویم که بگویند شیر که بگویم پدر آن شود محرم میگوید که این باب بلا نیست و محرمی چون مبتلا  
شدیم به و تغییر و حکم نمیوانم کردن که تیر که نام شوی است و در باب حلالی و محرمی احتیاط شرط است گویم هر دو شوی پدر این کوچه  
شوند و باز بعضی گفته اند بنگریم این ذرات شیر پیش گذشت است از شوی دوم بود و اگر بر همان است از شوی پیشین بود مسئله  
اگر شیر زنی باشد سوره حشید نه پیش آنکه این شیر را بن کوجه دادند بی این وفات یافت بانی مرد پدر دستها پیش است اکنون  
در حال مردگی که پدر از پستان مرده شیر خورد و بچه حلال حکم شیر ثابت شود از پدر آنکه جائز است شیر از پستان چون حاضر از شیر زن باشد  
محرم بر هر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرد غیر خویشین شکست حکم شیر حرام میاید که رضاع  
ثابت نشود جواب گویم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن است که اگر شیر زن زنده جو شیر در رسیده و بیک قطره می در آنجا  
آلوده یا خود افتاد آن شیر حرام شود یا نه اگر جان شیر را بگوید دادند و خود حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر در بی کوچه  
اندر خشتند حکم شیر بیوسه شود از پدر آنکه مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا خورد و اگر از راه بینی  
ریزی همان غذا است بدین معنی گفتیم که حکم رضاع بیوسه شود اما اگر اندام پس انداختند یا بگوش انداختند بدین وجه حکم شیر  
ثابت نشود از پدر آنکه مقصود از شیر غذا است و اندرین وجهی شفقت شیر غذا حاصل نیاید لا محرم ثابت نشود و فائده دیگر آنست  
که رسول علیه السلام میگوید که شیر برگشت را بر و باند و استخوان را قوی کند و رحن شیر بدین دوا جای از پدر دارد و بود از پدر  
محرم حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را جو شیرند و یا در و یا میخند و بگوید داد حکم رضاع ثابت نشود یا بی حکم اگر شیر  
غله که ده بود شود و اگر غله در بود نشود اصل آنست که حکم مرغ را بود مسئله اگر در شیر نان نریزد که ده و بگوید شیر خواهر  
و اند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت نشود و اگر سریده غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیر خواهری بیشتر آدمی ثابت نشود و شیر دیگر  
تا اگر دو گوچه شیر یکی یا دو یا سه حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از بیاید خود و حکم رضاع ثابت نشود بقول ابوحنیفه  
بیکبار یکیدن و خوردن و بقول شافعی هم بخار یکیدن و خوردن و مدت رضاع ابوحنیفه دویم سال است و بقول ابو یوسف و محمد  
و مسلل این قولی شافعی است و بقول زفر و مالک نهمه سال هر چه فرسوی و سوال اتفاق حکم رضاع شود و بر هر زیاد  
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود اتفاق و هر چه اندرین میانهاست اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مردی شیر  
خود را خورد و خلج را بر چوبان ندارد مسئله مردی دختر شیر خواهر بزرگی کرد مادر این مرد بیاید و مران دختر که از شیر داد  
یا دختر اینم را بیاید یا خواهر اینم را بیاید یا اینم را بیاید یا خواهر اینم را بیاید یا خواهر اینم را بیاید یا خواهر اینم را بیاید یا خواهر اینم را بیاید  
اینم را شیر داد بر اینم حرام شود و از پدر آنکه دختر و خوتی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از پدر آنکه خواهر وی شود و اگر خواهر  
وی داد هم حرام شود از پدر آنکه هم وی شود و اگر هم وی داد و این حرام نشود که دختر هم وی شود و دختر هم بیاید و از خواهر



بجز و کجاست و خسرایی حرام نشود اکنون بدین کاپنها برین زن شیر دهند باز که دیالی باری کاپین شیر خواره باز کرد که لذی منفعت بر  
 نداشته است و اگر زن مان خواره قبل الدخول است بکاپین باز کرد و اگر بعد از دخول است باز نکرد که بدخول کاپین می ستوار گشته است حاکم  
 است که کاپنها نمیدارد کرد و کجاست کاپنها تمام بی اکنون فرق چیست گفت از بهر آنکه نمیدارد کاپنها از زن در زانست صورت بند و کسبید از بهر  
 زن نیمه کاپین چفته در همان زن پسر شوی را و مان قبله و بدین مرشد شود و چون نیمه کاپین چنان آید زن شیر و سنده برای مرد ستوار کرد و اگر  
 تاوان شیر بزی بود یعنی مرد بوی رجوع کند باز چون دخول آمد کاپین ستوار شد و لاجرم تاوان واجب نیاید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد  
 الدخول **مسئله** مرد و زانست مرد و شیر خواره زن بیکانه بخانه وی خفته بود این مرد و کجاست شیر خواره خزان خزان رفتند و ازین  
 زن بیکانه خفته شیر خوردند یکی ازین پستان و یکی از آن پستان زن خفته است بجز در حال مرد و زن بر این مرد و زن شیر خواره از بهر آنکه مرد و زن شیر خواره  
 لاجرم نیمه کاپین بر این و سنده و نیمه کاپین بر آنرا و نتوانند و کیدان زن بیکانه باز کرد و بیکانه بیکانه و بر قصد نبود است **مسئله**  
 مرد و زانست بیکانه شیر خواره و یکی با شیرین زن با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد و کاپین شیر از آن نبرد و خسرایی بود و  
 نبود که در خسر خود از بزی کند و اگر شیر این زن از بهر نیست اکنون چون شیر خورد و در حال مرد و زن شیر خواره حرام نشود از بهر آنکه این دختر شیر  
 خواره و دختر شیر این زن شود و مرد و زانست و مرد و زانست و کیدان زن را و نتواند بزی کردن و کلام دانست  
 کردن بیکانه کاپین زن با شیر دخول آورده است باقی اگر آورده است هیچ کدام را بزی نتواند کردن و اگر دخول نیارده است این زن  
 شیر خواره از بزی تواند کردن از بهر آنکه تقیم بجز و کجاست ماد و خسرین حرام نشود ولی بجز و کجاست و خسر و حرام نشود اکنون حاکم کاپین چه  
 شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کاپین این زن را و نیمه کاپین مر آن دختر را و لیکن نیمه کاپین این زن با شیر چفته که قبل الدخول  
 است که فرق از بهر دی بدیده است قبل الدخول کاپین چفته و این نیمه کاپین زن خود که را شوی بوی رجوع کند که سبب  
 باشد مرفق را که که دعوی کند که از بهر شفت نادام اما اگر کاپین این زن با شیر بعد از دخول است اکنون کاپین بوی و بدو آن زن  
 نرسیده نیمه کاپین باز کرد و از بهر آنکه کاپین بدخول ستوار شود و هر چه که فرق از بهر زن بدیده آید بعد از دخول کاپین چفته **مسئله**  
 مرد و زانست شیر خواره است بیکانه زن دیگر با شیر مر این زن شیر خواره و بر شیر داد و در حال مرد و زن شیر خواره حرام نشود از بهر آنکه مرد و زن  
 جدا جدا قبل الدخول و اد با بعد از دخول را که قبل الدخول شیر داد جدا جدا کاپین اول شیر داد مرد و زن شیر خواره حرام نشود از بهر آنکه مرد و زن  
 دختر شدند و مرد و زانست بیکانه و او بدو چون آن دیگر با شیر داد کجاست که چه دم چفته از بهر آنکه ایشان مر یکدیگر را بیکانه از بهر  
 این مرد و اگر دی زن بیکانه شیر خورد بجز زبان نداد اما اگر مرد و کجاست را بیکانه شیر داد هر سه حرام نشوند لاجرم بعد ازین اختیار  
 مر این مرد و ازین زن شیر خواره لیکن هم حال روانه کرد و از بزی کند اما اگر زن با شیر بدخول است فرق بنود میان  
 آنکه جدا جدا شیر داد و میان آنکه مرد و زانست شیر داد هر سه حرام نشوند که کلام از بهر آنکه مرد و زانست که بزی کند مگر در بیکانه زن شیر  
 خواره است و این زن شیر خواره دی شیر خود از بزی که آن زن وقتی که در کجاست این مرد و زانست و دخول آورده بود و گفت  
 در حال این شیر خواره بر این حرام شود و هر چند که شیر زن کلان از بهر نیست لیکن چون شیر خورد و خسرین می شود دختر زن کبابی دخول

آورده است بروی حرام شود خواه بطلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود و دختر شیرخواره نیز حرام بود  
از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع یا یحرم من اللبن **مسئله** مرد یا چهار زن است یکی با شیر و سه شیرخواره و این زن  
با شیر قبل از دخول است با وی نسود است و شیر وی از زین و نیست اکنون این زن با شیر مر این سه زن شیرخواره را شیر داد این زن  
چهار وجه خالی نیست یا بهر سه را جدا جدا شیر داد یا بهر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را داد و در آن جدا جدا شیر داد و بهر دو  
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد و در دختر شدند و بهر دو حرام شدند بروی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد  
بهر چند که از زن بچانه خورد و ندانید که بر دو خواهر شدند و خواهر در یک عقد روانه شود از بهر آن گفتیم که هر چهار زن بروی حرام شدند لیکن  
در سه شیرخواره و در اعتبار بود هر کدام را که خواهری کنی اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار یا پنج یا هر یک هم بود اما اگر  
دو را یکبار یکی شیر داد و باز یکی را جدا این آخرین بروی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بروی حرام شدند  
و بچانه شدند و زن بچانه اگر شیر دید زن ندارد **مسئله** مرد یا چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر زن خواره با شیر سه زن  
ناخواره با شیر آن زن شیرخواره را شیر دادند بهر چهار حرام شوند بهر آنکه زن زمان با شیر در زن وی شدند و با در زن بچانه  
نکاح روانه شود و لیکن در آن زن شیرخواره مرد را اختیار بود و خواهد بفرنی کند و خواهد بی اما اگر یکی از این زنان با شیر دخول کرده باشد  
این زن شیرخواره نیز روانه شود هر که بفرنی کند **مسئله** مرد برادر و زلفت با شیر و یکی با شیر یعنی شیرخواره و این زن با شیر  
مر این زن شیرخواره را شیر داد این چهار وجه بیرون چهار و یا بوقت شیر مرد و زن در نکاح وی بوده باشند یا هر دو را  
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است از زن کلان پیش نکاح مرد برادر او نبوده و چون مادر زن شود  
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود کلان فی زن بچانه مرد را شیر داده بود نکاح را هیچ زن ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خود  
کینی اینجا مادر زن وی شود و گفته که مادر زن در نکاح روانه شود حرام شود این همه مسلمات که گفتیم در مادر و اما در دخوله فی  
**مسئله** مرد برادر و زلفت شیرخواره فی بچانه مر این فرزند و بر شیر داد اگر این مرد مر این زن شیر دهنده را بفرنی کند و در  
از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند تواند **مسئله** مرد برادر و زلفت یا خواهری شیرخواره فی بچانه برادر و بر یا خواهر و بر شیر داد  
این مرد این زن که برادر یا خواهر او را شیر داده است بفرنی کند و او بود بخلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهری نسبی یا مادر برادر نسبی از دو  
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر زنی مادر است و فی زن پدر تو حرام بود و او اینجا  
روانده تا فرق بود میان نسبی و نسبی **مسئله** زنی مرد دختر یا شیر داد اگر مثل مر این را بچانه پس بود بچکس را از او  
که مر این دختر را بفرنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسریک را شیر داد اگر مثل مر این زن را بچانه  
و دختر بود بچکس را داد و این پسریک را بچانه پسریک برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر کسب شیرخواره و  
و بر خواهر کسب و این زن شیر دهنده را پسریک بود این پسریک مر این خواهر این دختر شیرخواره را بفرنی کند و او خواهر  
خواهری شود از بهر آنکه خواهر شیرخواره خواهد بود **مسئله** کسب نیست مرد را پسریک نیست مرد و دخترکی این مرد مادرش را بفرنی کرد





راست کور داشت و مردی اگر هر دو راست کور داشتند خود را شکل نیاید که یک دیگر مرام شوند از پدر اگر هر دو مکرر کنند که با هر دو  
 خواهر و برادریم تا اگر قبل الدخول بر دم و بیچ چیز واجب نیاید از پدر انکار از باقیم قبل الدخول اما اگر در دم گویی دستنه میان ایشان  
 نکاح نشود و لیکن احتیاطا باید کرد و نیکو نگشت یک شستن که همچنین افتاد بود در وقت رسول میان ایشان فرق نکرد  
 و لیکن مرثیه از گفت کعب و قد قبل بکوه بود و چون گفت کوی افتاد است گفت کوی را بعد اما از روی قضای نیست  
 که بگوایی یک زن فرقت نیکند میان ایشان اما اگر در راست گویی داشت و زن بی ستم بر سر مرام شود و از پدر بیکه طلاق بدست  
 مرد دست بدست زن بی اگر قبل الدخول است نیمه کاملین واجب آید اما اگر زن راست گویی دست و مرد از اینجا میان ایشان  
 نکاح تباه نشود مسئله مردیست ویرا بری و پدر را و زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و پدر را نیز در زن  
 یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره این زن با شیر که زن پدر است از زن شیرخواره بر سر مرام داد و زن پدر  
 که با شیر است این زن شیرخواره پدر را شیر داد و آن مسئله از دو مال بیرون بود با این شیر از ایشان است یا از شوهر یا از  
 اگر شیر شوهر یا دیگر است نکاح با بر جا ماند میان ایشان که هر چه مرام نمی شود از پدر اگر این زن خود که پدر دختر زن پدر شود و مادر  
 و دختر نسبی شوند پدر دختر را بزی کند و پدر را و او بود و زن خود که پدر دختر زن پدر شود و اگر مادر و دختر نسبی بودند پدر را و  
 بزی کند و پدر دختر را و او دانی او نیز که را و او اما اگر شیر از ایشان است این زن خود و بر ایشان مرام شوند از پدر اگر  
 زن خود که پدر دختر پدر شود و هرگز دختر پدر را و او شود که بزی کند و زن خود که پدر خواهر و برادر مرام شود و هر دو  
 مسئله اگر برادر و هر یکی از ایشان را و زن است یکی با شیر و یکی شیرخواره زن کلان با شیر مردن خود که این برادر را  
 شیر داد و زن برادر کلان با شیر مردن خود که این برادر را شیر داد اگر این شیر از ایشان است زن خود که بر ایشان  
 مرام شوند و اگر شیر از ایشان نیست هم مرام نشوند همچون پدر و شیر مسئله مردیست و این مرد را و زن است یکی با شیر  
 یکی شیرخواره و این هم و برادر زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر زن هم با شیر مردن خود که برادر را شیر داد و زن کلان  
 برادر مردن خود که مرام را داد و اگر شیر از ایشان نیست مسئله شکل نیاید اما اگر شیر از ایشان است زن خود که مرام  
 و دختر پدر را و وی شود و دختر پدر را و نکاح برادر و او بود و چون زن کلان هم مردن خود که برادر را شیر داد و زن خود  
 برادر و دختر هم وی شود و دختر هم نکاح برادر و او بود و اگر مرام کنون بدانیست زن خود که هم بر وی مرام شود و زن خود که بر  
 برادر بر وی مرام نشود و اما علم فصل در شبه نکاح مسئله دو برادرند و دو خواهر یکی خواهر این برادر نیستی کرد  
 و دیگر خواهر این برادر بوقت آوردن خطبه نزد سکن برادر را بران بردند و از آن برادر برین آورند خطبه گفته اند که بگویم  
 قبل الدخول نه یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کارسان بود و سپس نزد یک شوی شوهر کردند و بعد میان ایشان  
 خلوه بود و است همچو زن اندازد و اگر خلوت با زن خلوت با هم میشود همچون دخول میشود و این زن نیز نکاح صحیح با آن اگر همین زن  
 نکاح فاسد بود و خلوت همچون دخول نشود و میخیزد که گفتم چون قبل الدخول بود هر یکی نیز و یک شوی شوهر کردند اما اگر بعد از دخول

اینجا ابوحنیفه میگوید که هر کسی میزین زن خود را طلاق میدهد تا بر کسی عده واجب نیاید از بهر آنکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل از آنکه  
 بر زن عده واجب نیاید چنان ساعت مران زن را زنی تواند کرد و الا حرم ابوحنیفه میگوید که هر دو مرد زمان خویش را طلاق دهند  
 همان ساعت مران زن را زنی کند که با وی دخول کرده اند بر شوهریان آنستی نباشد و هم نیز خود میگوید اما اگر هر کسی مران خویش را طلاق  
 اکنون باید با شنیدن ناعدت بگذرد و نگاه صحبت با ایشان در دو بود اما اگر با یکی صحبت افتاده با یکی فی باری آنکه صحبت افتاده است  
 شوی و بر بادی صحبت رد انبوا و از آنکه زن در عده است و دیگر است و این خواب و دیگر را نیز صحبت رد انبوا و هر چند که باز در عده  
 با وی دخول نبوده است لیکن خواب زن وی در عده است و ایست تا مادام که خواب زن در عده است تو بود یا خواب و وی صحبت کردم  
 بود اما اگر مرد و او دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزند از آن ثابت نسب که بود ابو یوسف و محمد بن  
 میگوید که از همان کسی که فرزند از وی آید از بهر آنکه شبیه گنج است و دلیل بر آنکه هم مرد و گاه این واجب شود و هم بر زن عده  
 چون شبیه گنج آمد فرزند آنکس را و دیگر از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمه الله میگوید که فرزند مر آنکس را بود که فرانش مر او را  
 یعنی گنج و دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا ده سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار و پنج گوید شده فرزند  
 همان زن وی تولد که فرانش مر او را بوده است و زن در گنج وی و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام گفت الولد للظفران و لا یأبى  
 المجر فرزند مر است که فرانش مر او را است اگر چه این همه فرزند از شک آمده اند مسلم و ابو داود و ترمذی است و و حقه می  
 برادر را و زنی که در وی برادر و دختر را و دیگر را آوردند و غلط کردند و عروس این را بدان بردند و عروس این را بدان آوردند که  
 قبل از دخول خبر یافتند کسی شوی خود باز کردند اما اگر مرد و دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه اصل النسب  
 که هر گاه مرد و بر زن دیدار افتد خواه بجماله خواه بجرام در این قصر و دختر این زن بروی حرام شوند اینجا و عروس این عجلت  
 یا قسم لازم میگوید که حرام شوند و بر هر یک یک و نیم کاپین واجب آید نمیدانم بهر گنج و یکی از بهر دخول و اکنون بعد از این هیچ کدام تواند که  
 مران زن را بگنج کند یا بی گفتا تواند اندان برادر که مادر را زنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که زنی کند  
 از بهر آنکه بچه در گنج مادر و دختر حرام شود و این مرد را که با وی دخول آورده است چون بگنج روا نبوده است مادر و حرام شوند بر وی  
 اگر مردی باز از حرام باشد خود با الله و با زبان زن را زنی کرد و او را اینجا نیز باید که همین بود یعنی مرد و او مسلم است  
 و پسری بر زنی زنی که دو پیشتر زنی کرد و در وقت آوردن غلط کردند و با غلط شدن این برین آمد و این بر آن رفت اگر قبل از دخول است  
 که خبر یافتند کسی شوی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند مرد و پسند که حرام شوند که بر کاین مران را و انبوا و آن مران را از بهر آنکه اصل  
 که هر گاه که بر زنی دیدار افتد خواه بجماله خواه بجرام شش بر زنی بر مردی روا بود و بی پسری اینجا و حقه هر دو این عجلت یا قسم  
 بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یک کاپین لازم آید از بهر دخول نیمه کاپین واجب نیاید از بهر گنج چه فرقت افتاد قبل از دخول از جهت زن  
 از بهر آنکه در بد طاعت داری که در عده شوی را قبل از دخول حرام چون حیثیت از ایشان بعد حق خویش با باطل کردند بهر معنی این نیمه کاپین  
 واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاد و یکی را نیکم که که پدر باز از پیشتر دخول آورده است این زن بی پسری حرام شود و فرزند پدر را بگنج حرامی بود



اما اگر این کلام شیرین و دلپذیر بود و هر حال و هیچ نیاید بلکه همان آن کلمه از هر آنکه ضامن آن کلمه که بر زن واجب میسوزد است  
 بجنابت وی دیوانه این محبت نیست دلیل بر اینکه این مرد به خوشی و ایام و خوشی را بکشد از میراث محرم شود و محرم شدن از میراث  
 محبت است بر آن جنابت و اگر کسی کند دیوانه است از میراث محرم نشود و از میراث کسی باطل محبت نیست این نیز ممکن بود مسئله اگر  
 پس بر زن در عقد دادن بر وی حرام شود و اگر بر مرد زن پس از آن بوسه دادن و بوسه وی نیز حرام شود مسئله اگر مرد را  
 زن دیوانه است پس وی را بر بوسه دادن و او زن بر بوسه وی حرام شود و اگر این زن دیوانه باشد و بوسه نکند باین وجه شود  
 بحد و بخل از زن عاقل از هر آنکه فعل زن پیشتر است فعل زن دیوانه معتبر نیست اگر چه پس شوی مطاعت نمود این نیز ممکن است  
 که این مرد باین کلمه بر زن داد و پس خوشی را محرم کند یا بی عکرم این پس دعوی فساد میکند و مشکوید معتقد من آن بود که بر حرام  
 شود و اما در برادری که چون دعوی فساد کرد و نیز کلمه را بر وی محرم کند و اگر وی محرم کرد و گفت نمیدانم که بر وی حرام است  
 مسئله شیراز آن شغف دعوی کند بر حرام نماید و اگر حرامی دعوی میکند باید شش که بر حرام کند باز عاقل نگفته اند که این نیز ممکن است  
 اما اینجا هر حال اگر کسی که دعوی محرم کند از هر آنکه پیشتر دادن شغف صورت نهد و اما دیوانه مردان و او را پس شوی بر زن برادری  
 شغف صورت نهند و لیکن از ابو یوسف و اما وی گفت است که این را بر زن پدر و خوال آورده است نباید این پدر را که بر حرام کند از هر آنکه  
 چون تا آورده باشد حد بر او واجب شود همان نبهت از هر آنکه حد و هم همان واجب باید چون حد واجب آن همان ساقط شود مسئله برادر است  
 اما سید و دیگر برادر است تا رسید به پس بر پدر دختر گفت که دختر خود را پس پس بدو پدر دختر گفت دادم به پس گفت که پدر فرم  
 این کلام نام بود از هر آنکه پدر دختر را جانب خود می است و از آن جانب کیل چون از یک طرف ملی بود از یک طرف و کیل چون گفت دادم  
 سخن نام بود و نقطه بر پدر حرامت نباید چنانکه اگر زنی مرد را گفت که مرا بچوبش بد و پیش که امان است گفت که من محرم خوشی را زنی  
 بخود داد و محرم درست بود پدر فرقی حاجت نباید از هر آنکه از جانب خود اصل است و از جانب زن و کیل چون گفت دادم سخن تمام بود چنانکه  
 اگر مرد است و بر آن کیل پس برادر را رسید و یکی دختر برادر را رسید و این هم گفت که من برادر خود را پس برادر خود را دادم پدر فرقی حاجت  
 بنو مسئله مردی زن را گفت که خوشترین من و دهان مسئله که تر اطلاق بدیم زن گفت که دادم نماز درست بود و شتر باطل  
 از هر آنکه بر شتر کی که در عقداری آن عقد مران شرط باطل کند و اگر همین شرط را بدیم آری این شرط بر هم را باطل کند از هر آنکه کلام قابل  
 فیه نیست اما پس قابل نیست شرط فاسدیم فاسد شود و الله اعلم بالصواب کتاب الطلاق باید دانست که طلاق و او را پس از آنست طلاق  
 مستند اطلاق بعثت طلاق حسن نیست که یکی طلاق بد و حسی است که طلاق بدی حسی و حاله باکی که در آن باکی باوی نزدیکی نموده و  
 و طلاق بدعت نیست که بر طلاق یکبار و ده یا در بعضی یا در نفاس این طلاق بدعت بود یا در حال باکی طلاق بد که در آن باکی  
 باوی دخول کرده باشند این طلاق حسن نبود از هر آنکه شاید که این زن بدان دخول با بار شده تا بار نهند عدت و  
 نگذر پس عدت باین زن دلزد شود و لا حرم بر حقیقت طلاق این طلاق حسن بود و منفی دیگر نیز گفته اند که چون جاهلی بود  
 و دخول آورده بود در نفعت بزن کم شود پس تر باز پیشان شود اگر زن ویرا باز نخواهد باز بدین سبب این طلاق حسن بود











برگردد اما بیان کند که من ویران خواهم شد و اگر چنانچه زبان من که بر زبانی من معنی دهد بعد از آن بیان کند که مرا در من مقرر  
 بود و قول او یوسف صحت ز کتب و حسب نیاز هرگاه بیاورم حکم نشاء است یعنی اکنون در مطلق چون اکنون مطلق داده بود  
 بود اکنون و حسب آید بقول من بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول اظهار کردن بود و در وقت گذشته بود مسئله  
 مرد ویران چند زن است گفت یکی را از شما مطلق یا سه دخول آورده است پیش بیان از آن آخرین معین شود و مطلق را با یکی دیگر  
 مطلق رجعی داده است یا با یکی اگر رجعی بود به دخول معین نشود تا بر بیان نمود از هر آنکه اگر مطلق رجعی بود دخول آوردن مطلق  
 بود و شاید که دخول از هر آنکه آورده بود تا رجعت بود اما اگر چنان بود که مطلق با یکی بود چون با سه دخول آورد معلوم شد که مطلق با یکی  
 را نخواسته است غالباً اظهار از حال مسلمان آن بود که زن حرام بود دخول نماید چون آن سه آورده معلوم شد که آن آخرین مطلق  
 است و مطلق در حق آخرین دائم شود مسئله مرد ویران مرد و نام خود که گفت یکی را از شما مطلق یا یکی دخول کرد آن دیگر معین  
 شود و مطلق را مسئله مرد ویران است یکی دخول و یکی نام خود که گفت یکی را از شما مطلق یا یکی دخول آورد آن دیگر معین شود  
 مطلق را با یکی دیگر که آورده است یا نام خود که آورده است مطلق شود اگر دخول با نام خود که آورده است مطلق  
 نامرد بیان کند که کم را خواسته است از هر آنکه شاید که این نام خود را بود و دخول آورده بود از هر جهت اما دادن صورت که دخول  
 نام خود را آورده است اما معلوم شد که اگر مطلق و یا خواسته بودی که دخول بجا آورد و زن بجا شد مسئله مرد ویران است که  
 زن بنده و یکی زن از آن که گفت یکی را از شما مطلق یا یکی دخول آورد آن دیگر معین شود و مطلق را با یکی دیگر که کم که دخول با کم آورده  
 است اگر دخول با زن بنده آورده است زن از او مطلق شود اگر دخول با زن از او آورده است هم که کم معین شود تا بیان کند از  
 هر آنکه دو مطلق دادن بر بنده لم یصحان بود که سه مطلق دادن مرا از او چون با زن بنده دخول آورد معلوم شد که این مطلق با او  
 است پس زن از او معین شود اما چون دو مطلق داد مرا از او رجعت بود و دخول از هر جهت کرده بود مسئله مرد ویران چهار زن است  
 یکی را از شما مطلق زن اول گفت مرا خواسته گفت بی زن دوم گفت مرا خواستی گفت بی زن سوم گفت مرا خواسته گفت بی زن چهارم  
 مطلق شود چهارم گفت مرا خواستی گفت بی سوم گفت مرا خواسته گفت بی دوم گفت مرا خواستی گفت بی زن اول گفت مرا  
 خواسته گفت بی چهارم گفت مرا خواسته گفت بی سوم گفت مرا خواستی گفت بی زن دوم گفت مرا خواستی گفت بی زن اول گفت  
 خواسته گفت بی دوم گفت مرا خواسته گفت بی زن سوم گفت مرا خواستی گفت بی زن چهارم گفت مرا خواستی گفت بی زن اول گفت  
 نفی است و حق یکی ثابت بوده و حق دیگر مسئله مرد ویران چهار زن است یکی را از شما مطلق داد و او بنده که کم را داد و است تخری می کند تخری  
 درین باب است نباید از هر آنکه باب با هر جهت در حدیث آمده و کثیر طایفه جرم کم می تخری در وی است نیست و در هر یک که کم دخول  
 نمود پس اکنون بکنند چون بر معنی زن وی اندک تا بماند که هر زنی را که مطلق داده و با نام چهار زن رجعت کند و چون رجعت کند از این  
 چهار زن یکی نمی شود و بدان سه دلیل است که شاید خوش سه مطلق بر آن زن می کشد که شوهر است هر چند که وی بنده است و شاید  
 در تمام اگر بگوید و بر اثر امر سطحی او است که چون فراموش کرد و فریاد کند که مطلق که کم را داده شوی هر یکی را مطلق داده و چهار رجعت کند

باز بخوابد آخرین معین شود و مطلق را مسلم و دیگر کینه کان پدر چهار یا زاده یکی را از او کرد و نمیداند که کدام را از او کرد  
 با چکدام باز دادی باشد بدین رو بنمود نامادری معین نشود بچنینا که در صورت زمان حیدوی آنکه بروی حلال شود آن بود  
 پس در کجای آورد آنها که بنده بودند و کجای وی بنیاد ما آنکه از او شده بودند وی شود بکجای کجای اما که سوال کنند که این  
 مرد را چهار زن است در کجای اینها را چون کجای کند که زن نیم میشود و ابی است که از این چهار زن یکی را طلاق دهد و بگوید  
 تا عدت در گذرد بعد از این همه کینه کان را در کجای از طریق دیگر است که در شرح طی وی آورده است که اینها از لیگان  
 بکان بغیر و شد آخرین معین شود از ادب را نظیر نمیداند است که اگر مسلمانان بغیر امیر و ندرت سار یا غایبان یا غایبان رفت چون  
 بشهر کفران رسیدند این ترسا که بخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگویند که کدام را که میخواهند بکشند میگردد وی آن  
 ترسا است که از شما که بخیر آمده بود اگر صد هزار مرد بودند از اینها یکی را نشاید کشتن از پدر اگر در میان ایشان کسی است که خون دی بخیزد  
 حرام است از پدر آنکوی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان جزیه است پس ای برادر آنکه یک حکام شرع میپذیرد و از تبع نیز  
 نجات می یابد پس مومنان که بجز حکام شرع پذیرفته اند اگر از اقلش نیز فروخ خلاص بناید هیچ بجا نباشد گفته شده بود که اگر صد  
 هزار مرد بودند از اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریزد حکم بگریز ترسا بماند و ده است باقی را نشاید کشتن نظیر دیگر است  
 اگر مردی کند که گفت جانش کرد و در حال کوفتن کاوان در آن کندم بول کرد و از آنکه من کشتم من شستم من شستاید خوردن و اگر  
 خواهند که کوفتن حلال شود باید که ترسا کند و یک پانه از آن بکش برگیرد و بول کاوان بر زمین بماند رسیده است و یکی  
 فقیر و بد بخرید نمیداند که باید که ام است شریعت حکم کند که بلبیدی همان است که او باقی پاک شود که شستن حاجت نیاید نظیر  
 دیگر که مردی در دم یافت و این درم را با دو پاره خویش در میان نمیداند که درم را وی که ام است و آن درم که ام از این چوبها  
 بیخ خارج نشاید کردن از پدر آنکه بر کدام را که برادر احتمال حرامی دارد بکند باید که بگوید رم را بخوری کند و بگوید همان است و در توشه  
 دهد و باقی بروی حلال بود و فصل باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع بی مثل مردی دیوانه شد و زن خود را  
 در دیوانگی طلاق داد و طلاق واقع نشود از پدر آنکه قول رسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست کوی خود گفته استی اگر مردی  
 خفته زن خود را طلاق داد و مردمان شنیدند و دیگر رسیده کرد و گفته که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید  
 که هم طلاق نشود از پدر آنکه از اخبار از خبری میکند که اصل وی درست بنوده است این تصدیق هر سخن ایشان را درست  
 بنمود **مسئله** اگر زن خود را رسیده طلاق داد و در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق  
 داده ام این اقرار درست نبود و زن طلاق نشود اما اگر گوید من از طلاق کرده اندیده ام در بر و در صورت طلاق نشود و از آنکه  
 چون لفظ را ایندم گوید همچنان شود که کوی اکنون طلاق داد استی **مسئله** اگر نارسیده را از نیست و کسل کرد رسیده  
 که زن را طلاق ده و این و کسل زن و بر طلاق نشود از پدر آنکه و کسل که ایندم نارسیده درست نبود اما اگر رسیده هر  
 نارسیده را و کسل کرد که زن را طلاق ده این نارسیده رفت و زن و بر طلاق داد و طلاق شود و فرق است که و کسل

وکیل که زن سیده را رسیده را درست بود چنان بود که کوی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده است مسئله مردی زن  
خود اطلاق شود اما آنکه خورده باشد سب خورده یا پیش از زن خود اطلاق او اطلاق نشود و فرق میان  
خدا گفت که مست را در غلبه می نماید ولی عقل نمیدانم لاجرم طلاق واقع شود اما آنکه پیش از زن خود اطلاق میکند و پیش از زن  
و یا آنکه است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بکشی خود دوست شد زن را طلاق داد و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف طلاق نشود  
از هر آنکه خاصیت کفایت است که پیش از زن سب میکند مستی و بقول محمد طلاق شود و قوی بر بقول امام محمد است فصل در طلاق  
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق داد و زن طلاق باین نمود و اگر بگوید ترا طلاق چون سنگ طلاق باین بود یا گوید  
طلاق که طلاق باین بود و اگر بگوید ترا طلاق چون این بگوید ترا طلاق چون ستمنزه بگوید ترا طلاق چون سبندان دانه درین  
همه صورتها بقول ابو یوسف رحمه الله رجعی بود و بقول ابوحنیفه و محمد و جهم باین بود و اگر بگوید که ترا طلاق به بزرگی ستمنزه  
یا گوید ترا طلاق چون سنگ یا گوید سختی این بگوید ترا طلاق به بزرگی که با اتفاق در صورت باین بود از هر آنکه  
ابو یوسف رحمه الله گوید هر چه طلاق است بیکه گنجد سختی خود آن رجعی بود و هر چه بزرگی نشد گنجد باین بود مسئله  
مردی مرزن خود را میگوید که ترا طلاق چون برف یا چون نخل رجعی بود یا باین بقول فقیه ابواللث ستمنزه است که در  
سوال کنیم مراد تو ازین برف و یا نخل گفتن پسندنی خود است یا ستمنی که مراد من سفیدی بود رجعی بود اگر که بد مراد من  
بود طلاق باین بود از هر آنکه چون مراد من سفیدی بود سفیدی خضری خوش آئیده بود لاجرم رجعی بود اما چون مراد من  
بود ستمنزه یا خضری عقوبت رساننده بود لاجرم باین بود مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا نه  
فقیه ابواللث رجح گفته است که مراد سوال کننده که مراد تو ازین آتش گفتن کوی خوشی یا بدوشی اگر مراد من کسی بود باین بود  
و اگر روشنی بود رجعی بود مسئله مردی مرزن خود را گفت که ترا نخل طلاق خند طلاق شود مراد سوال کننده که مراد تو از خانه  
بری بود یا بعد از که گوید بری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت  
که خدا متعالی ترا داده است فقیه ابواللث گوید بنحی که مراد را نیست طلاق نیست بان اگر نیست طلاق بود طلاق شود و اگر  
نی مسئله مردی مرزن خود را گفت که ترا طلاق بعد موی پاکه بر کف دست من یکی طلاق شود از هر آنکه گفتن محل  
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر که بید ترا طلاق بعد موی پاکه بر پشت دست من است سه طلاق شود از هر آنکه بر پشت دست  
موی بود اما اگر در ده است و بر پشت دست من سه موی مانده است طلاق نشود از هر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر  
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود شرط بود بود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مرزن خود را گفت که ترا طلاق بعد  
موی پاکه بر پشت دست من یکی طلاق نشود از هر آنکه معلوم نیست که بر پشت دست من است یا فی مسئله مردی مرزن خود را گفت  
که مرا طلاق تو بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق شود اما اگر در ده است تا زن طلاق بد زن گفت طلاق من بخشیدم  
بخشیدم طلاق نشود از هر آنکه مراد زن است که بخشش یعنی تا طلاق بدیم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که کوی نمیدانم

بطلان نشود مسئله در او زن است که نام فاطمه یکی عایشه بر نام است و فاطمه و سوسى مرد میان نه و بان رسید فاطمه گفت برائی بر من مرد گفت  
 اگر تو فرود آیم تر اطلاق اگر عایشه بر نام و بطلان کنونی میکند تا مرد و طلاق نشود گفت باید که عایشه فرود آید و فاطمه بر نام آید بعد از آن مرد خوا  
 بر ملا آمد خواه فرود آید که مرد و طلاق نشود تا بعد از آنکه گفته است اگر عایشه بر نام او و طلاق و اگر فرود آیم تر اطلاق کنونی چون خلاف یکدیگر بودیم  
 بهر کدام که بر آید با فرود آید مرد و طلاق نشود مسئله فی شوی خود را گفت که ای فلان مرد گفت اگر من فلانم تر اطلاق بجز آنکه من مرد فلان  
 است یا بی جواب گفت بگویم که اگر زن خود را بست غلام بالغ یا بدست شاکر بالغ بدین سیر رسیدی فلان مرد زن طلاق شود و اگر بی مسئله  
 زنی شوی خود گفت ای ثبوت مرد گفت اگر من بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 نمی آید و زنی نمی آید بی ثبوت است زن طلاق شود و اگر بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای فلان مرد گفت اگر من فلانم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 و نام فلانم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 مسئله فی شوی خود گفت ای ثبوت مرد گفت اگر من بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 نیست و اگر بی مسئله فی شوی خود گفت ای ثبوت مرد گفت اگر من بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 میشت و مسئله فی شوی خود گفت ای ثبوت مرد گفت اگر من بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 خود را که ای و کدریش مرد گفت اگر من بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 بطلان شود و اگر بی مسئله فی شوی خود گفت ای ثبوت مرد گفت اگر من بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم تر اطلاق بجز آنکه من مردی بگویم  
 نام مرد را و با فرود آمدن یا بی اگر مردش از نام بردار و تر مرد زن طلاق شود و اگر بی مسئله مردی و دو سبب بود که بی مسئله  
 زن با دو سبب که هر دو یک زن است که اگر بی مسئله مردی و هر دو با یکدیگر میخندند مرد گفت که ای زن اگر تو از نام  
 سید خود را بخوری تر اطلاق و اگر بی مسئله گفت اگر تو تر اکتیب خود را بخوری امر در تو آزاد نمیدانند که ان هر یک که هست چه کنند  
 تا تر اطلاق نشود و اگر بی مسئله که از نام فرود آید و از یک ادب و بی مسئله جواب باید که کسی که بی مسئله را فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 بخورد یکی از این زن بود پس ان خود را فرود آید و از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 نه زن طلاق شود و اگر بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 خیر که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 نشیند و در غمی غریبی که بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 وی بطلان بود و اگر بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 بطلان شود و اگر بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 طلاق ایشان را بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله  
 این دو سبب که بطلان بر اول مرد و بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله که از نام فرود آید و از آن دو سبب از بی مسئله



تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد که این رجوع روا بود اما از سوگند رجوع ممکن نبود پس مرد تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد  
مسئله زن گفت خویشین را بخریدم مرد گفت فروخته خلع شود اما اگر مرد گفت خویشین بخریدن زن گفت خریدم مرد هیچ گفت خلع شود  
از بهر آنکه زن جانب خود اصيل است و از جانب شوی کليل پس چون از جانب شوی و کليل بود لاجرم کرده بار زن بگوید که خویشین خریدم  
تا مرد بگوید که فروخته خلع شود مسئله زن گفت خویشین بخریدم بکاین و نفقه عدت مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود و با نفقه  
اما اگر مرد گفت خویشین بخر بکاین و نفقه عدت زن گفت خریدم مرد گفت بکینطلاق بای کشته ده که مرد زن او و و طلاق شود  
از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشین بخر بکینه و کاین زن گفت خویشین بخریدم خلع شود باز مرد گفت بکینطلاق بای کشته ده  
کردم و و طلاق شود مسئله زن گفت خویشین بخریدم بکاین و نفقه عده مرد بای خواست گفت فروخته خلع شود از بهر آنکه مرد  
سخن را رد کردن است مسئله اگر مردی گفت خویشین بخر زن بر بای خواست و گفت خریدم بچم خلع شود بهمان که اول گفتیم  
مسئله زن و شوی بر خیز نشسته اند خبر مرد زن خویشین خرید و مرد فروخته خلع نمود از بهر آنکه مکان مبدل است اما اگر  
چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشین بخر زن گفت بخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی روان حکم خانه داد  
لاجرم طلاق شود مسئله مردی مرزن را گفت خویشین بخر بکینه بار زن بگوید که خریدم بر سر طلاق شود اگر زن گفت  
خویشین خریدم سه بار مرد گفت بکینه گرفت فروخته بظاهر روایت بکینطلاق شود و فرقی بین روایت آنست که خلع از جانب مرد  
بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخته درست آید لاجرم اینجا که مرد گفت خویشین بخر بکینه بار سر طلاق شود  
مسئله اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروخته بنفقه عدت و کاین خبر زن رسید  
در بهمان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفت اینجا که خویشین خریدم از شوی خبر رسید گفت فروخته خلع نمود از بهر آنکه  
خبر مرد رسید زن با اینجا نشسته باشد چنان باشد که خواست زن آن سخن باطل شود و فروخته مرد نیز باطل بود اما در آن  
صورت که مرد گفت زن را فروخته ام چه مرد بخرید یا مرد و چون از جانب مرد سوگند داشتیم بهر چه سخن وی باطل نشود  
چون خبر یافت در بهمان مجلس خویشین بخر خلع درست آید و اگر بی فی و الله اعلم مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق  
دهه و دینار زن بچم گفت باز مرد گفت ترا طلاق بهر پشت دینار زن بچم گفت باز مرد گفت ترا طلاق دهه و دینار زن بچم گفت ترا طلاق  
سه طلاق شود و بر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشین خریدم دهه و دینار مرد بچم گفت زن باز گفت ترا طلاق  
خریدم بهر پشت دینار مرد بچم گفت باز گفت خویشین خریدم دهه و دینار مرد و گفت فروخته بطلاق شود و مال الی اخرین و واجب آید  
از بهر آنکه اول گفت دهه و دینار خریدم مرد جواب گفت باز بگوید رجوع کرده از دهه بهر پشت دینار فروخته آید چون سیوم بر رجوع کرد  
از بهر پشت دینار و گفت دهه و دینار بچم چنان شود که کوئی بکینه گرفته استی که خویشین خریدم دهه و دینار لاجرم چون مرد فروخته بکینه  
شود و مال بچم دینار آید از جانب مرد چون سوگند داشتیم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال محسوب  
چون خویشین خریدم گفت هر سه بکینه فروخته آید تا فرق بود میان مرد و زن مسئله اگر زن گفت خویشین بخریدم عده

انقدر و کاین مرد گفت که چه را میبکشی زن گفت که چه را میروم و گفت من فریضه میخورم و بعد از آن  
 گوید که خبر دیدم یا مرد گوید فریضه میخورم بود هر چه زیاد ازین شود قطع و دست نیاید مسلم زن شوی هر دو هفته اندک که زنم و گفت  
 خوشتر ازین بهر است از جای و جامه پوشید جدا ازان گفت خبر دیدم قطع شود از هر آنکه جامه پوشیدن از بهر است تا باین میان میانی که  
 خوشتر است از چنین خبرم در اندام وی نیست یا دوست وی بوی کرد است نباید دلیل رجوع انچه بر رجوع است نیست مسلم مردی  
 زن خود را طلاق داد بعد از آن گفت آن طلاق را باین که اندامم باکفت سه که اندامم باکفت هم میگوید باین شود و سه سه و بقول  
 ابو یوسف رجوع باین شود و بی سببی و بقول محمد بن یحیی و سه حجت می است که وی میگوید باین طلاق یکی داد و واقع شد طلاق  
 شده و رجوعی که نمایند دست نبود باز ابو یوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجوعی بود چون باین که اندام صفت و دیگر اندام  
 بود و صفت طلاق را که نمایند زن را بود و اما آنرا که یکی را سه که اندام از ابو حنیفه رجوع میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن در عذر  
 وی خواهد باین که اندام خود را سه لاجرم اگر سه که اندام سه شود و اگر باین که اندام باین شود مسلم مردی زن خود را گفت ترا  
 طلاق اگر باین خانه اندامی ده باز گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندامی سه درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندامی سه  
 یکبار را اندامی چون یکبار را اندام سه طلاق شود اما در انصورت که گوید اگر درین خانه اندامی تکرار ده بار اندام سه طلاق نشود  
 از بهر آنکه عذر و طلاق ده نیست این ده را اندامی بریم تا ده بار اندامی که طلاق شود اما در انصورت که میگوید ترا طلاق اگر باین  
 خانه اندامی سه این سه را سه طلاق بریم چنان شود از روی سنی که اگر باین خانه اندامی ترا سه طلاق تا فرقی بود میان  
 این سه و آن مسلم مردی زن خود را گفت اگر حیض غبی ترا طلاق و این زن نامد خود است زن انچه دید و رفت و حالی شوی  
 دیگر خود است حالی این نکاح و دست آید یا نه بنگیریم که این حیض سه روز رسیده یا بی اگر سه روز رسیده بشوی اول طلاق شود و این  
 عقد دست آید و اگر پیش از آنکه سه روز رسیده بی این زن وفات یافت از روی مال ماند میراث شوی ادا یا بود یا دوم اول  
 بود و دوم را بی از بهر آنکه ما را معلوم شد که این چون که زن دید حیض بود یا بی از بهر آنکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق  
 بیشک از بهر آنکه کسین حیض سه شبانه است و بی سه شبانه رسیده است و شاید که بر سه شبانه رسیده بی این طلاق نشود  
 بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث شوی اول یا بیم دوم را بی از بهر آنکه شوی دوم میراث بیشک نخواهد بدین مسلم  
 مردی و شب از زن خود را طلب کرد زن نمکین نگردد و مرد سوگند خورد اگر اشتباه بود دخول نیارم ترا طلاق باین ترا حال چنانچه  
 آن یمن برخیزد اگر دخول نیارد زن طلاق شود از بهر آنکه همان طریقه درین است چون محال است سوال کردند استاد ما را که میرد  
 را می تا دخول در حال حیض نیارد و در حال عقیقه زن نیز روی مطلقه نشود و بی حلیه بود گفت باید که این مرد را سه درین  
 شب بگذرد و یکی خانه حبس کند که آن زن در آنجا نرود و چند آن روز شود چون روز شود و شب غایب نماند که از این  
 قدرت نیست بر روی لاجرم طلاق نشود **فصل در ایمان طلاق مسلم مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری**  
 نکند که کسی در عالم کرده است ترا طلاق گفت باید که در سینه این زن جنت زند که تا طلاق نشود که در کیتی کی با هیچ کس

آن کرده بود اگر کسی که گشتی در کتی آن کار کرده بود جواب گفت که این مادر بود و برادرها و برادرهای مردی مرزن خود را گفت  
اگر مردی مرزن خبری نیاید که خدای عزوجل بوی سخن گفته بود ترا طلاق چهار تا طلاق نشود گفتا باید که تش آید تا طلاق نشود  
از بهر آنکه خدایتعالی باقی سخن گفته است مرا تش نموده و در خطاب کرده قلنا یا نازکونی برده و سلاما علی بر ایمیم باز بعضی گفته اند  
که زن خود را بیاید تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عزوجل فرمود اوجی ربک الی الخی مراد در هر صورت الهام بود مسئله  
مردی سوگند خورد که اگر مردی مرزن از دنیا بیرون نرود ترا طلاق گفتا باید که این مرد را حبس کنند در زندان جایی تا طلاق نشود از بهر  
آنکه زندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدایتعالی میفرماید و یوسفون الارض اهل قفس گیرند مراد ازین است که حبس است پس همچنان بود که گوید  
ویرای مرزن کردند از دنیا و حواجل اهل حرمی آورده است بر بنسب و دلیل شعر کی عربی را که زندان کرده بودند و ازین  
زندان شعر می گفته است و این شعر می گفت که گفته اند و نوشته اند شعر حبسین الدنیا و محسن الملباهج و نسف الملباهج  
فیها و لا ملو فیها و اذاجا زنا السجان یوم الحاحیه عینا فلنا جابرنا من الدنیا منی شعر است که بیرون اندم از دنیا بودیم باز  
اهل دنیا و بدین زندان از مرگ گناهیمن نازندگان چون باید زندان باز زد یک مابو زری بجای عجب داریم گویم ما از دنیا گناهیمن  
برسین دلیل ما معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنند زن زندان طلاق واقع نشود مسئله  
سوگند خورد که اگر من ام و زنده دنیا باشم زن از وی طلاق باید که بسجی انداید که مسجی از دنیا نیست مسئله  
مردی را در زن است گفت هر که از شما حیض منهد او را طلاق برده و اندک که حیض دیدیم یکی راست میگوید  
دیگر بر آنکه که دروغ میگوید در جامع الکلیب اینمسئله آورده است که اندک که تصدیق کرده طلاق  
نشود و آنرا که گفت دروغ میگوید طلاق نشود از بهر آنکه از روی بعضی این مسئله چنان شود  
که اگر تو حیض می بینی باز ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق  
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی نیست که مردی زن  
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من از او زن گفت حیض دیدیم هر دو گفت دروغ میگوید  
در حق زن اگر چه شوی دروغ گوید استنش طلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق  
بار خویش و پدر حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود بگو ایست یک تن در حق اینها سخنج  
نشود لاجرم طلاق نشود و لکن کنیزک از او نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت  
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدیم آن به کامل بود تا پاک از حیض طلاق نشود  
مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر سپید ستوری من از خانه من بیرون آتی ترا طلاق  
آن زن دستور می خواست و بیرون آمد و دیگر سپید ستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه بهن بجای  
آیا که یکبار سپید ستوری شوهر بیرون آید طلاق نشود از بهر آنکه یکبار آن مین فرود آمد بهن و دیگر فرود نیامد مسئله



مسئله که مردی سوگند خورد که هر باری که بپوشد و بیرون آید بیرون آید طلاق کند باز اگر  
 کرد و باز بپوشد و بیرون آید طلاق دیگر نشود و همچنین اگر در بار بیرون آید هر باری که بیرون آید طلاق نشود چنانچه که  
 تحلیل کرده باشد مسئله که مردی سوگند خورد که هر بار که سیکی خورم تر طلاق هر سه بار خورد طلاق شود مسئله مردی  
 مردی را وکیل کرد که زن مرا بطلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابو حنیفه رحمه الله بیعت طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف و محمد  
 رحمه الله بطلاق واقع نشود و بیعت ابی حنیفه رحمه الله نیست که وکیل هر موکل را خلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند پس وکیل  
 مانند لاجرم طلاق نشود و بیعت ایشان نیست که در سبکی با هم لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کرد که زن مرا سه طلاق بده یکی داد و دو  
 نشود و اتفاق از بهر آنکه آنچه وی گفته است آن که مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق بدهی بده وی طلاق باین  
 طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کرده است بطلاق که شوهر اقیحیت باقی بود وی طلاق باین داد آنچه مقصود است حاصل نشد لاجرم  
 طلاق نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن وی رفته و طلاق داد و طلاق نشود از بهر آنکه وی وکیل طلاق  
 است که کاین ساقط شود چون وی صریح طلاق بدها پس ساقط نشود و بیعت طلاق واقع نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا  
 نیز طلاق بده یکی داد و طلاق نشود یا گفتش که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد و پنج نشود و چندی معنی است که وی گفته است از بهر آنکه در  
 وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل نیست که نموده یا سه ده چون وی یکی داد یا نه را و او ظاهر فقط را خلاف کرد و طلاق نشود و بیعت در این  
 است و الله اعلم مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن وکیل دیگر را وکیل کرد که وکیل دوم خلع کرد و طلاق نشود اما اگر وکیل  
 اول حاضر بود که وکیل دوم بیعت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر فی فی مسئله که مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق  
 ده وکیل دیگر را وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد و طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق داد و نیز طلاق نشود از بهر  
 هر چه ساقط است لفظ همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگر آن کار کند واقع نبود و هر چه معاوضه است  
 چون وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم همچون کرده وکیل اول بوده و همان خلع است لاجرم درست بود و خلع و در طلاق فی  
 مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق بده پس از آنکه وکیل طلاق داد و وکیل دیگر سید با واقع بود اما  
 اگر وکیل کرد که با زن من خلع کن پیش از آنکه وکیل خلع کردی موکل خلع کرد وکیل باز خلع بکند درست نبود از بهر آنکه چون خلع کند  
 این زن را بر یکجانه و یکجانه را خلع درست نبود طلاق باین مرابین را در نیاید لاجرم طلاق دیگر نشود و بیعت است اما در فسخ و بیعت زن یکجانه  
 نشده است لاجرم طلاق یکجانه شود و طلاق رجعی را در باید با فرق بود میان خلع و طلاق مسئله مردی مردی را وکیل کرد  
 که زن مرا طلاق ده وکیل رفت تا طلاق بدهد بر هم آمدش طلاق ندادش موکل را گفت که طلاق ندادم موکل سید و دروغ میگوید طلاق  
 داده هر چند طلاق نداده است طلاق شود بر هم در محصل در طلاق باید دانست که امر نهاده بدست زن بر دو نوع است یکی  
 امر متجزه و یکی امر ملحق متجزه آن بود که زن را گوید بر بدست تو نهادهم زیرا باید که بگوید قبول کردم و خود را طلاق دادم در همان مجلس  
 اگر از آن مجلس بر خیزد پیش تو اند طلاق دادن از بهر آنکه امر متجزه ملک است و ملک را قبول در مجلس این مجلس متبدل است و امر





نه بینهد مسلم روی فرزندان ببار خود را گفت چون بار بزرگین بی تر طلاق چون بار بزرگین نهاد و عت وی بجهت می کند  
 بعد از طلاق ببار طلاق پیش از بار نهادن بود عت وی بهمان بار بگذرد مسلم عت وفات بالغه خواهد بود و اگر ببار  
 خواهد رسید بود خواهد نارسیده همان چهار ماه و ده روز است هر زنی که شوی طلاق دهد اگر زن حیض من بود سه حیض عت و اگر  
 تا از پس طلاق سه نه بینهد ببار نشود و عت نش کند و شوی دیگر نتواند ببار ببار اگر سه طلاق داده است همان است که یکی طلاق داده است همان اگر  
 طلاق ببار داد و همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عت هر یک است بقول فقهای المطلقه در بعضی بانفسه نیست و خود را ببار  
 پس این یکبار از هر مسلم روی فرزندان خود را طلاق ببار داد و کم از دو سال این زن فرزند آورد و نسب آن فرزند ثابت شود و عت آن  
 زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد و نسب ثابت شود و عت نکند و از هر یک که در شکم او زیادت از دو سال نماند چون در شکم  
 از دو سال معلوم نگردد که بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتمد وی نماند ببار عت نکند و اما اگر این زن از طلاق  
 ببار داد و کم از دو سال فرزند آورد و نسب ثابت شود و عت نکند و اما اگر طلاق ببار داد و زیادت از دو سال کشید و نسب ثابت نشد  
 عت وی پیش از آوردن گوشتش که نشسته بود و شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این زن از نسب نکند بود ببار  
 مردی زن بینهد خواست بعد از دخول بر طلاق و اگر این زن به حیض من بود عت وی یک و نیم ماه گذرد از هر یک که بیضا علیه السلام  
 فرموده است طلاق الماتة من عت یا حیض من طلاق بینهد و در عت وی و حیض بود از هر یک که حیض و طلاق متجری بنمود  
 و طلاق و اقتدار بود و حیض از هر یک که حیض من بود عت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر در روزی که یک و نیم ماه تمام شود رسیده شد از هر  
 حیض واجب آید و اگر در روزی که یک و نیم ماه حیض نکند و در چهار روز که در این زمان سه حیض واجب آید و اگر در روزی که یک و نیم ماه حیض نکند  
 که شوی وی وفات یافت باز از سه چهار ماه و ده روز عت واجب آید مسلم اگر ام ولد ببار ستوری خواهد شوی خوا  
 پیش از آنکه خواهد خبر یافتی وفات یافت که زنک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود بانی گفت آنکه یک پیش از وفات  
 خواهد شوی با وی دخول آورده است بانی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر فی برمانده شود از هر یک که عت خواهد  
 واجب آید چون در عت بود شوی کرد نش روا نبود عت ام ولد نیز سه حیض بود اگر اشکال گویند که بدخول شوی حرام است  
 خواهد ساقط شود از هر یک که بضع که زنک مشغول شده عت شوی بروی واجب شود باین دخول از هر یک که فرانس خواهد فرانس  
 با طاعت فرانس شوی فرانس خواهد شوی بود فرانس خواهد شوی مسلم و از خود خواهد شوی و او شوی طلاق او خواهد آزاد کرد  
 و در وفات یافتند و نسید اند که که انتم نیز وفات یافت بروی چهار ماه و ده روز عت واجب کنیم و یا و ماه و پنج روز با اتفاق چهار  
 و ده روز از این چهار ماه و ده روز قبول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که روی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که  
 در سه حیض بود مسلم روی خود را طلاق داد و زن عت بود که شوی و یا یافت عت وی چهار ماه و ده روز که در حیض نکند که یک طلاق ببار داد و رجعی  
 طلاق ببار داد و در روزی که طلاق ببار داد حیض من بود که طلاق ببار داد و از هر یک که عت ببار داشت و اگر طلاق ببار داشت که شوی که شسته است بکار بود  
 ببار که طلاق ببار داشت که انون مرد وفات یافت عت و وفات واجب آید با عت طلاق ببار که مسلم طلاق رجعی داده است



مسئله مرید و غلام است گفت یکی از شما را دیکی گفت مرغی هستی گفت فی آن دیگر از او شنود آن دیگر گفت مرغی هستی گفت فی هر دو از او  
شنود غلام را که چون آن بیانی را گفت و انابت بود و حتی یکی پس در دورانی که از او شنود مسئله مرید و غلام است یکی از او که در غلام از او شنود  
که از او که در هر چند تجوی که در او را بناید بی به نام سید شود و در شرح طحاوی آورده است کیان یکان بعد و شنود آخرین مراد را مسئله که مرید بر  
چهار کیس است یکی از او که در او فراموش که در غلام اند که از او کرده ام با هیچ باش بداند بود و میگوید که بایشان سوال کند چگونه در شرح  
طحاوی آورده است که چهار بار الحاکم کند آنکه سید بود و بر الحاکم زبان ندارد آنکه از او بود و زن وی شود مسئله مریدی غلام خود را از او  
نام که از او شنود اگر گفتش یا بعد یا بعد هم از او شنود از بهر آنکه این هم عام است اما اگر از او نام که بعد از آن گفت یا بعد از او شنود که  
گفتش یا از او شنود از بهر آنکه هم بدان نام که یاد کردیم بدان نام باید خواندن چون غلط دیگر شود این مسئله در شرح دیگر ابراهیم  
الفضل کوفی آورده است مسئله که مریدی غلام خود را از او نام که در بارگاه گفتش نام ستانده است که گفت ای از او است بدل همان  
که دی را از او نام است از او شنود مسئله مریدی غلام خود را بنیاید که مرید را و یاری تو از او یاد کن تو از او شنود مسئله مریدی غلام خود را  
شود و اگر کسی که را که در شرح تو از او شنود که غلام را که یاد کرد تو از او شنود مسئله که از او شنود و اگر مرید نام پس تو از او شنود مسئله مریدی  
غلام خود را که یاد دست تو از او یا پای تو از او یا رنگ تو از او از او شنود از بهر آنکه این عبارت از هیچ بیان نیست و هر عبارت از هیچ بیان  
از او شنود و هر عبارت از هیچ بیان نیست از او شنود اما اگر که در بیان تو از او شنود که این عبارت از هیچ بیان نیست یعنی همان بهر عبارت از هیچ بیان  
اضافه از او بی دست بود و طلاق نیز واقع شود مسئله مریدی مرید خود را بنیاید یا مرید خود را بنیاید یا مرید خود را بنیاید یا مرید خود را بنیاید  
درین بهر صورتها از او شنود از بهر آنکه جامه علیه السلام فرمودن ملک دارم محرم عقی علی یعنی هر که بخود خود محرم خود را از او شنود و اگر او خیر خود را  
خیر یا بد یا خیر خود را بنیاید یا خیر یا بد یا خیر خود را از او شنود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی دارم نیستند مسئله مریدی بسطک را بنیاید  
یا بد یا خیر را یا بد یا خیر حال یا بد یا خیر خود را از او شنود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی خرم فی و شرط از او و در خبر است هم محرم هم  
محرم چون یکی ازین دو نیام از او شنود اما اگر مرید را بنیاید یا بد یا خیر خود را از او شنود مسئله که مریدی زن مرید خود را بنیاید یا بد یا خیر خود را از او شنود مسئله که مریدی زن  
مریدی فایده خارج کتاب بنیده عضوی است که هر کجایی اضافت میکند از او یا مرید میشود تو از او شنود مسئله که از او شنود و بعد از آن تو از او شنود  
تو از او کردی تو از او شنود تو از او فرج تو از او کرد تو از او در دم تو از او در جگر تو از او در جان تو از او در تیمم صورتها از او شنود و بعد از علم  
مسئله بنیاید که عضو است که از او بنیاید دست تو از او پای تو از او رنگ تو از او بلوی تو از او ساق تو از او ران تو از او  
بازوی تو از او موی تو از او دمی تو از او پشت تو از او شکم تو از او زبان تو از او گوش تو از او د که تو از او دمان تو از او پشت تو  
از او این بنیاید که عضو را یاد کند از او شنود یا گوید چشم تو از او زنج تو از او در نیمه صورتها بیاید از او شنود مسئله مریدی  
غلام خود را که یاد از او بنیاید جبرین خرا از او شنود یا بی بعضی گفته اند که از او شنود و بعضی گفته اند از او شنود درست تر آنست که از او  
شنود و بعد از علم معنی آن بود که بستر نشین لاجرم از او شنود مسئله غلام بنیاید که مرید است بر جای خواب گفتش از او باش  
از او شنود مراد ازین آن باشد که یعنی است نشین و بنیاید که لاجرم از او شنود فی الخلافه عبدالکافی کتبه علی حاشیه

معلوم است و باقی عبت برین الحدار لا یموت و لو قال لعبد ای از او بیتی و لو قال یا از او مر و لا یتق مسلم غلام بجا آمد  
 آیه است و آنچه گفتیم بلاز و باقی اندام در انداخت که وی غلام و نیست از او شود یا بی قول بعضی از او شود دست تر است که  
 از او نشود و از بهر آنکه ازین از او مراد و میت خواهند لاجرم از او نشود مسلم مردی غلام خود را گفت که اصل تو از او را  
 شود یا بی بیکم که نه از او اینجا است یا از بند وستان اینجا آورده اند اگر از او اینجا بود از او نشود و اگر از بند وستان  
 آورده اند از او نشود و از بهر آنکه بهر بند وستان از او نیست سبب آنکه مسلمانان ایشان را مقهور برین می آرند ایشان سید  
 میشوند لاجرم این سخن اصل شمار از او نشود مسلم مردی گفت که تر اطلاق دادم و نیست از او بی  
 میکند از او نشود و از بهر آنکه طلاق ملک مجازی را بر دارد و هر چه ملک مجازی را بر دارد و تحقیقی را نتواند بر داشت اما اگر تر  
 گوید که تر از او گرفت و نیست طلاق میکند طلاق شود و از بهر آنکه از او بی ملک تو بر دارد و در ضعیف را اولویت بود که بر دارد و بی  
 گواهی دادند که این خواه مرا این را از او کرد قاضی گواهی ایشان نداد و کند بعد ازین دو گواه مرا این غلام را خرید حال  
 از او نشود و از بهر آنکه بر وی آفت که وی از او است بنا بر بر وی از او نشود مسلم مردی غلام خود را از او کرد  
 بعد از آن مشک شد که من گفتم از او کرده اند و من گواهی دادند نزدیک قاضی که وی این غلام را کرده است اما غلام میگوید  
 که مرا از او کرده است گفت قول درین باب نشود و از او نشود مسلم مردی غلام خود را گفت که تو از او بی ده و بنابر  
 اگر مال قبول کند از او نشود و اگر قبول نکند همچنان بنده بود مسلم اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و گفتش که از  
 ده و بنابر دینی تو از او خواه برایش بروی و بر مال می دست نبود اگر عاجز آید از او نشود و آن مال بهر بیدگی  
 باز رود و اگر مال داد از او نشود مسلم اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواه می وفات یافت غلام همچنان مکاتب  
 باشد تا که بدل کتابت بدو اقرارش ده از او نشود مسلم اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و از او خواه و زده آورده و بنحو چه داد  
 از او نشود و اما اگر گفته بود که ده و بنابر دینی تو از او ده و بنابر خواه و زده و بنحو چه داد از او نشود و بی ده و بنابر دیگر را بر  
 حیر کننده تا کسب کند و بنحو چه ده مسلم مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواه وفات یافت بعد از وفات خواه بدل کتابت  
 آورد و بیکی داشت و او و ارثان دیگر غایب اند از او نشود و تا و ارثان دیگر حق خویش نگیرد از بهر آنکه بنامه علیه السلام فرمود  
 المكاتب عبد باقی علیه بر سر یعنی مکاتب بنده است تا ما و ام که بگیرم باقی است از که در دست داشت است نصیب و ارثان  
 دیگر آنست است تا اگر مال آن شود از مکاتب شود و باز باید که کس کردن تا از او نشود مسلم مردی غلام خود را بر گردید و بر چه  
 که خواه وفات یابد وی از او نشود و اگر خواه نواید که در آن خبر دهند تا او را که خواه وفات یا بدوی از او نشود و اگر خواه  
 وفات یافت از وی مدبر ماند و بر خواه و ام است غلام از او نشود بعد از از او کسب کند و ام خواه را بگذارد  
 بعد از قیمت خویش که برین و لیا مانده خواه و ام از او نشود و نیز تواند که گویند که و ام خواه را بگذارد و فرق نیست که از او بی  
 ام و لیا بشود از او بی است و آن بهر بعد از او قال علیه السلام تعقبا که جهای می و لیا بجهایش از او کند و لیا بجهایش از او کند و لیا بجهایش از او کند







و حبیب نیامد اگر گوید که از خدای عزوجل بپرارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن بپرارم یا گوید از پند سهرابان در نیمه صورتها بپر  
 بود و هر چه بپراری از وی بگردد سوگند خوردن بوی همین بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بپرارم این یکی سوگند بود  
 اما گوید از قرآن بپرارم و از انجیل بپرارم و از زبور بپرارم و از فرقان بپرارم که فلان کار کرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار  
 کفارت واجب است مسئله اگر مردی گوید از نود و نه نام خدا بپرارم که فلان کار کرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید مسئله  
 اگر مردی گوید بخدای که سبکی بخورم باز گفت بخدای که نازکم باز گفت بخدای که زنا کنم و هر سه کفارت واجب آید از هر یک به جا برست  
 نام خدای تعالی عزوجل را شکست بر کسی را علاوه کفارت واجب آید از آنکه سه بار برست نام خداست تعالی شکست فیصل و ملاحظه  
 اگر مردی سوگند خورد که من جام بخورم مان کسی غضب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بجز آب یا بجز آب عرف سوگند فرود آید  
 اما صد شهادت و فتاوی خود آورده است که هر نام بخورم بجا می افتد و کامل آن بود که حرامی وی شخصیت شده بود دلیل بر آنکه  
 اگر نان کسی را بکشد یا در احوال دارد و کافرشو چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بکشد حلال بود  
 پس اگر جام بخورم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان بخورم بجز آن سوگند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خود نیز فرود  
 آید همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان بخورم نه غار خورد سوگند فرود آید یا بی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند  
 فی باب بعضی گفته اند که بگویم که شهادت باروستانی اگر دوستای بود فرود آید و اگر شهادی بود فی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من  
 نان بخورم و نان کینچه خورد سوگند فرود آید یا بی بگویم این سوگند و شهادت با در شهادت یا در شهادت اگر در شهادت خورد است و نان کینچه  
 می خورد فرود آید و اگر در شهادت خورد است که نان کینچه خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر کسی سوگند خورد که نان بخورم نان قلعای خورد  
 اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جای نهاد که بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان است مسئله اگر کسی سوگند خورد که من  
 نخورم بنوعی سوگند بقول حاجب ابوبکر فیصل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان بخورم نه بد فرود سوگند فرود آید و اگر  
 نتخاب بعضی نش خورد و یا نصیقه یعنی کجی خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم هر کدام گوشت که خورد سوگند فرود  
 اگر چه گوشت آدم گوشت حوک خورد و اگر گوشت گوشت خورم های خورد سوگند فرود نیاید از هر آنکه کسی را گوشت نخورد مسئله اگر سوگند  
 خورد که من سرخوردم سرهای خورد و اگر این سوگند در خواب خورد و یا در بخت و سوگند فرود آید از هر آنکه عرف ایشان است مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که سر نخورم سر مرغ خورد و یا اتفاق سوگند فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من ازین موضع آب بخورم یا ازین جوی آب بخورم  
 که در خورد بر قول ابو حنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از هر آنکه وی از موضع جوی خورد است تا در آن نه بند سوگند فرود نیاید و  
 بقول ابویوسف و محمد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که این آب بکند را اگر خورد حلال پس حرام نیست تا بخورد  
 ابیابره و یحیی بقول خلیفه و محمد و جهم چون آب نماند سوگند بماند بقول ابویوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که تا من ازین خشت میوه نخورم آن کار کنم این خشت را دو سال می باید تا بر آید چنانکه تا سوگند فرود نیاید بکشد باید که آن  
 دشت را بکشد و دشت نماند سوگند نیز نماند بقول ابویوسف و محمد و یحیی سوگند فرود آید بجان صورت



کرد دست بقول ابوحنیفه سوگند فرو داید از بهر آنکه بهمان باز نه زنده باشد بود در و الا خوردی یا نه لا بجرم سوگند بقول صاحب  
 اگر شیر بخورد سوگند فرو داید اگر کمتر بودی مردی سوگند خورد که این کرده خورم ازین کرده پاره بدو شیر داد باقی خور سوگند  
 فرو دنیا داید از بهر آنکه سوگند بر کمال فتنه بعضی هر کس که داد کل خانه سوگند فرو دنیا داید اگر همین گفت که من ازین کرده خورم سوگند  
 خود سوگند فرو داید از بهر آنکه این کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور خورم غوره خور سوگند فرو داید  
 بقول امام بکر فیصل بخاری از بهر آنکه عرف است که غراز خرز که میگرد و میگوید در این چندین انگور است اما میگوید که چندین غوره است  
 چون انگور بخورد از این میگرد لا بجرم سوگند فرو داید اما بقول علماء ما به فرو دنیا داید مسئله اگر مرد سوگند خورد که من انگور خورم  
 انگور را بشود و آبها فرو رود باقیها را بنده اخت سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه اگر انگور خوردن نگونید مسئله اگر مردی سوگند  
 خورد که من مشک خورم مشک را بن اندر ساد و برقیه سوگند فرو داید از بهر آنکه عرف در مشک خوردن همین است مسئله اگر مرد  
 سوگند خورد که من شیرینی خورم هر چه شیرینی بود خورد سوگند فرو داید اگر گوید که من شیرینی خورم انگور خور یا عسل سوگند فرو  
 دنیا داید از بهر آنکه همان شیرینی را فرا گیرد چیزی دیگر مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی خورم حصید خور سوگند فرو داید  
 گفت بگریم که حصید سباه خور دایت اگر حصید سباه خور سوگند فرو دنیا داید و اگر پست خور سوگند فرو داید مسئله اگر مرد  
 سوگند خورد که من شیر خورم کرده باشم خور دیا کریم بشیر بقول ابوحنیفه سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه چون ویرا بخیزی و دیگر بختند  
 و نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرو داید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است و الله اعلم مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که من شیر خورم یا شامید سوگند فرو دنیا داید و اگر گفت نیاشام نامان خرید کرد خور سوگند فرو دنیا داید و اگر بختاب  
 نیست اما فقیه ابواللیث آورده است که اینجا بود که سوگند بخازی خورده بود یا مردمانی زبان بود اما در کتب سوگند فرو دنیا داید  
 یا شام که بخورم و فتوی بر نیست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت خورم گوشت سر خور سوگند فرو دنیا داید اگر گوشت  
 خود که من گوشت خورم سر بریان خرید سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه در مسئله اعتبار بر فروخته را بود و فروخته سر بران را  
 قصاب گوید و او را گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت خورم و سر حقیقت گوشت است سوگند فرو داید  
 بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن خورم روغن بای خور سوگند فرو داید اگر سوگند خورد که من روغن خورم روغن  
 بای خرید سوگند فرو دنیا داید بدان معنی که یا کرد و الله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من خورم بویا خرید سوگند فرو دنیا داید اگر گوید  
 که من فی نیاسادم بویا سوگند فرو داید از بهر آنکه بحقیقت این همه فی نیست مسئله مردی سوگند خورد که من این خورم سوزان  
 خرید یا حوال دور یا در دمانند این سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه فروخته اند اینها را اینگر گویند اما اگر سوگند خورد که من نساهم هر  
 کلام از اینها سوگند فرو داید از بهر آنکه بحقیقت این همه فی است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این خانه اند نیایم  
 این خانه را باز کردند و باز همان چوب خشت و کل را آوردند سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه چون باز کردندش خانه خانه عین از خانه  
 اگر چه باز بر تیر دیدن مدینه باز نیایم مسئله اگر سوگند خورد که من این سرای اند نیایم این سرای باز کردند و وی اندر آمد سوگند

فرو و آید از بهر آنکه سرای باز کرده و نام سراسی از وی برنیزد و اما خانه اسلام بنویسند بجهت بجای شش در وی توان سپردن  
چون را باز کردند خانه فاندین هم فاندین بخلات سراسی اما اگر سوخته خورد که در سراسی نایم سراسی اندازند که باز کرده اند سوخته  
فرو و آید از بهر آنکه سرای منگوست چون منگوست بود مر کامل را از او گیر و کامل آن بود که با دیوار با کوه مسئله مردی سوخته خورد که  
من این پیر این پوشش پیر این را باز کردند و بارانی گویند و پوشیده سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه پیر این فاند اگر باز ازانی پیر این سوخته  
سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه همان منگوست که گفته شد مسئله اگر مردی سوخته خورد که من این پیر این پوشش در ز باز کردند و باز سوخته  
سوخته فرو و آید از بهر آنکه پیر این را چون باز کردند اسم پیر این بروی افتاد اگر چه نه در خانه اند این را پیر این باز کردند و خوانند  
لاجرم سوخته فرو و آید مسئله اگر سوخته خورد که من این پیر این پوشش و پیر این را چه گردید پوشیده سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه  
ویرا چه خوانند پیر این مسئله مردی سوخته خورد که من این کراسه قران خوانم این کراسه را باز کردند و جل کردند سوخته  
فرو و آید از بهر آنکه کراسه را باز کردند نام کراسی بیرون زد مسئله مردی سوخته خورد که من این کشتی نه ششم کشتی را باز کردند و  
پیش کشتی فاندین فاند اگر سوخته خورد که در کشتی نه ششمی را باز کردند و باز سوخته خورد و در وی شست سوخته فرو و آید از بهر آنکه  
در کشتی یافتیم در ریخت اول اشارت کرد چون کشتی فاند سوخته نیز فاند تافرو بود میان این و میان آن مسئله مردی سوخته خورد که  
من باین خرگاه اندر نیام این خرگاه را ازین جایجا برده شستند بجای دیگر زدند یا سوخته که باین خیمه در نیام این را بجای دیگر زدند  
آمد در هر صورت سوخته فرو و آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند و آمد سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه دیگر  
جدا کردند و پیش خرگاه فاند سوخته نیز فاند مسئله اگر مردی سوخته خورد که من پشت باین مستون بر نهیم این مستون را ازین جای  
برده شستند و عمارت کردند باز چنین مستون را بر همان جای نهادند و شست نهاد سوخته فرو و آید اما اگر سوخته خورد که من پشت  
باین پیل پایه بر نهیم این پیل پایه را باز کردند و باز چنین شستهای بر آوردند سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه مستون پیل پایه  
مستون بیرون زد و دی پیل پایه چون برپا بود پیل پایه نوانند چون باز کردند پیش پیل پایه فاند مسئله مردی سوخته خورد که  
برین تخت نه ششم بریز این تخت نهاد این انداختند و دی برانجای شست سوخته فرو و آید از بهر آنکه نه این تخت نه شست اما  
اگر بر زیر تخت دیگر نهادند بران تخت شست سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه تخت با تخت جهن بود چون جهن دیگر آمد  
جهن اول را اعتبار فاند نظری نیست که مردی سوخته خورد که من برین بستر شستم بر آن بستر چادر کشیدند بروی تخت سوخته  
فرو و آید اما اگر بستر دیگر بریز این بستر افکند بروی خفته سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه گفت مسئله مردی سوخته خورد که  
برین زمین نه ششم بود را افکند نه بران دور یا شست سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه حرف کسی ویرانگوید که برین شست  
گویند که بر بور یا شست سوخته دیگر آنکه کسی خواهد بر زمین نشیند ویرا گویند بر زمین نشیند بر بور یا شست مسئله  
مردی سوخته خورد که من بر این بام نه شستم بام بور را افکند و دی برانجای شست سوخته فرو و آید از بهر آنکه نه  
ایا بی بروی است و عفا کسی ویرانگوید که بر بور یا شست سوخته بام نه شست سوخته بام نه شست سوخته بام نه شست سوخته



مسئله مردی سوگند خورده که اگر تو در خانه مادر دوی از خانه من تر اطلاق زن بگو یا بر رفت یا بسور یا بتفریت و از وی بخانه مادر  
رفت سوگند خورده و بنیاید از خانه شوخی بخانه مادر نرفته است مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر تو بخانه مادر دوی تر اطلاق  
زنی بر آید و بنزدیک خانه مادر آید یا دشمنی که شوخی سوگند خورده است باز گشت سوگند خورده و آید یا بی نگریم که مراد مرد رسیدن خانه مادر  
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند خورده و بنیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند خورده و آید مسئله مردی سوگند خورده که اگر تو بخانه مادر آید از آن  
تر اطلاق این زن رفت تا به بنیاید مادر را و از او با وی سخن گفت ولی در بنیاید سوگند خورده و بنیاید از بهر آنکه سوگند بدار  
آمدن خورده است چون در آمدن بنیاید سوگند خورده و بنیاید مسئله مردی سوگند خورده که من باین خانه در بنیاید بیام این خانه را آمد  
سوگند خورده و بنیاید بحاجت اما بحاجت کتاب سوگند خورده و آید فیه البوالیث ۴ آورده است که این جای بود که سوگند تازی چو رده  
اما اگر بوی بود سوگند خورده و بنیاید که نام را با هم خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورده که من درین دیدن بنیاید در باغات می باشد  
سوگند خورده و بنیاید بعضی گفته اند که اگر این مرد خورده سوگند خورده و آید اما اگر سوگند خورده که شش بنیاید هر چه از در و از شش بیرون  
رفته باشد سوگند خورده و بنیاید اما اگر سوگند خورده که من درین ولایت بخارا یا سمرقند بنیاید که از بعضی کنیز یک بیرون رود و بعضی گفته  
اند که ازین روی از که میگوید که از آن فرق نگذرد سوگند خورده و آید مسئله مردی سوگند خورده که من باین کعبه سخن بگویم این  
مرد بیک کلاب بنده سخن گفت سوگند خورده و آید که مراد او نیست خوانند و همان شخصی قایم است مسئله اگر سوگند خورده که این خورده  
خورده و سوگند خورده و بنیاید از بهر آنکه این خورده غایب چینی دیگر شد سوگند از بهر آنکه تو که آن خورده خورده و در این  
بودی لازم سوگند خورده و بنیاید مسئله مردی سوگند خورده که من ازین بره خورم این بره بچنه شود بخورده سوگند خورده و آید از بهر آنکه  
از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر بود لازم سوگند سوگند خورده و آید مسئله مردی سوگند خورده که این پنج غار بگویم که این  
کرد این مرد بان عاقله اگر در و مراد حدت رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورده و آید باقی غار را پس بنیاید تمام کرد سوگند خورده و آید  
از بهر آنکه غار کردن بسیار زیاد فایده مسئله اگر مردی سوگند خورده که من بزید اقله که بگویم امرامت کرد وی بمر اقله کرد و مر  
حدت رسید زید را خلیفه کرد وی باقی غار باز بنیاید تمام کرد سوگند خورده و بنیاید از بهر آنکه اقله بزید مکرده است مسئله مردی سوگند  
خورده که اما حتمی بگویم تنها بخانه خود کرد و جماعتی آمدند و بوی اقله کرد و صد رشید بگویم گفته است که سوگند خورده و آید چون در این  
استاده اما اگر کسی مرگواه بود که من کسی امرامت بگویم جماعتی آمدند و بوی اقله کردند سوگند خورده و آید از بهر آنکه بگویم این غار  
را اگر بریت جماعت تمام کند یا بی نگریم اگر بریت جماعت تمام کند سوگند خورده و آید و اگر بی مسئله مردی سوگند خورده که من از  
نگیم اما حتمی کسی بیک کرد و اما حدت رسید زید را خلیفه کرد وی باقی غار تمام کرد سوگند خورده و آید از بهر آنکه امرامت کرد  
یافتم مسئله مردی سوگند خورده که من اعلان سخن بگویم جماعتی شنیده بودند وی در آمد و سلام کرد و از آن مرد و بیانش  
بود سوگند خورده و آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر مراد در غار بود بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام  
غار داد سوگند خورده و آید یا بی بر قول بعضی آنست که اگر مراد که وی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند خورده و بنیاید









[illegible]





[illegible]



اینجا شهادت در میان نیست لاجرم اینجا اتفاق افتد در آنجا اختلاف باست سائل البیوع بد آنکه مالها بیعت کون است  
در نمی و کیلی و دینار و درم و عهد و متعاقب و کربها مسئله اگر چیزی خرید و بهای وی پس کرد بدین چیز خرید  
باید می بند که بهای پس نیست رو بود مالی گفت اگر این چیز را درم است یا دینار یا یوزن یا کس یا دین یا عهد و متعاقب بدین  
چیز را و بود از هر آنکه درین همه چیز مسلم است و است و اگر بهاء آن از عهد و متعاقب است یا از حیوانات رو بود از هر آنکه مسلم  
است درین چیز را و عهد و مسئله در وی یا مردی مسلم می بندد و شتر رو بود و صورت وی آن بود که گوید مسلم می بندم  
با تو بدین ده درم یا شتر علی عاری صد من گندم یا یکسال اری دوست من گندم رو بود و این عدد را بد و شتر را خواهد اما  
بسیج میکند و شتر را هم رو بود تا اگر مردی بخری می فروشد یا بیگوید که این مشتری را که این چیز تو فروشتم تا یک ماه بعد  
درم و باید و ماه بدوست درم رو بود از هر آنکه بی یک شتر رو بود و اینجای که دو شتر را موجود است اولی که رو بود  
مسئله مسلم است که که خداوند گندم است میگوید که تو با من مسلم بیولیکن من پس مال در مجلس گفته ام استوار و از شتر  
مالی از دو وجه خالی بود یا این سخن را مستنار بیوسته گفته است یا آنکه هر دو یکبار گفته است که با من مسلم بیولی رس من مجلس  
قبض کرد ام با اتفاق رو بود از هر آنکه اشتباه بیوسته گفته است یا سخن لاجرم این اشتباه در آن سخن پیش را بر اندازد و بچنان مردی زن  
خود را میگوید تر طلاق انشاء الله تعالی اگر انشاء الله را با سخن بیوسته کند طلاق و قدم نشود اینجا نیز جای آن بود اما اگر در میان دم و باز  
استشنا کند چنانکه گوید با من مسلم بیولی و اندکی درنگ کرده و انگاه گوید لا اله الا الله من رس مال در مجلس نیافته ام اینجا نیز بقیاس استوار  
و از شتر و با سخن آنی وجه قیاس نیست که میگوید که وی در رس مال منکر است که من در مجلس قبض کرده ام و بچنین جایها قول  
منکر بود با گوشت اینجا نیز همین بود اما وجه استحسان نیست که میگوید که وی قرار کرده مسلم هر مسلم نبود و از آن اشتباه کرد این  
استشنا این سخن را بنشیند از هم چنانکه مردی زن خود را گفت تر طلاق و اندکی درنگ کرد و بارگشت انشاء الله تعالی این  
استشنا اینجا هر دو صفت نکند و این طلاق بر نهد و اینجا نیز همین بود مسئله مردی از مردی چیزی خرید کیلی یا دینار  
و کیلی بدید و ندانم از میان آن مرد مشتری میگوید که من رو داشته ام با اتفاق رو بود و نظیر وی نیست که مردی بدو کان قصاب  
استاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکین گوشت ستاند و قدی چند رفت یا دیگر شتر که من گوشت برده ام باز آمد و این گوشت  
بقتصاب داد و سیسم ستاند یکی دیگر میگوید و از این یکدرم که بر این گوشت پس ده با اتفاق تمام بود تا بازی و دیگر باره بر یکشنبه  
آن زن پیش می بود و است از هر آنکه آن وزن از هر آن مردی را بر روی آنکه باز ناید بر شیدن تا رو بود و حلال شود مسئله شتر  
از با گوشت بر کشید و داد وی بخار و اگر باز بر کشید خود نیکو اگر بر کشید زن آن گوشت رو بود یا بی بد سبب ما شتر نمی رو بود  
وی است که رسول صلواتی علی من هم السلام یا هم که می خرید یا می عان صاعا البیاع بهما مشتری یعنی بی کرد و پول علیه السلام لازم کردن طعام  
که در وی دو صاع بود یکی با هم را و یکی مشتری بر این دلیل رو بود و معنی در وی نیست که با هم است و مشتری از هر یکی از هر دو شتر را و  
بهر جهت طعام است که میگوید چنانکه چون با هم وزن کرد و شیش می دوی دید این وزن با هم از هر دو صاعیت دار و بخلاف مسئله پیشین







مسئله مردی چیزی بدیگری فروخت جنس خن یا بر باید زیادت در وی بدو بود اگر مردی کم شتر بیکم شتر بفروشد و در آن  
 بانی بگوید که هر شتر که خواست یا بر و شتر که بخواهد بر و شتر برون از جنس بود و او اگر مخالف بگوید که بدو انود  
 مردی با مردی مسلم بستند گفت با من بخانیا رسد سال به هم سر و وقت بخانه بسم بسم بخانه اندر آید تا رسد سال به هم رسد  
 مسلم را بر رخا دست مسلم باطل شود بانی بگوید که اگر مسلم را چشم مسلم را غایت شده است مسلم باطل شود و اگر چشمی  
 غایت نیست و در راجی بند مسلم باقی بود مسئله مردی در دهکان مسلم می بندد و او بنویسند شتر الطایع را در دهکان  
 که خواهر اصل بران الدین میگوید که بگوید روده پخته با میشت و گوید عید تا روزی چند گز تا دست آید بعضی گفته اند که بگوید  
 صد راندی تا روزی که در دهکان مسلم است یا زیادت و بگوید روده پخته یا بزرگ مسلم و او بنویسند که هر چه بدو پخته بود و  
 در شتر دارد و روده پخته را صلا خود ندارد پس باید که شتر طایع را که مسلم می بندد و او گوید و او بعد بانی میگوید و او  
 ولی باید که بگوید که نه فقط و در اندی که در دهکان و بگوید اگر چنین شتر و او بدو مسئله اگر در شتر طایع  
 بندد و در او بدیالی اگر در شتر نیست که با وی آید یا میخشد و او بدو و او که میانی مسئله اگر مردی در شتر مسلم می بندد و او بدو باید که  
 بنویسند یا بگوید که مفت می بدید کند و در آن بدید کند تا روزی که با شتر مسلم می بندد و او بدو و او بدو و او بدو و او بدو  
 و شتر طایع است که گوید بندد و بگوید که در دهکان و بهای چه میخواند این شتر طایع را بجا آید و او بدو و او بدو  
 باید باب البیوع الفاسد مردی غنی که باس فروخت مردی برنگه در پنج بخت که باس است یا چندین مال تو فروختم گفت  
 خریدم این شتر و او بدیالی گفتا نیست که از سه دهانی نبود و اگر شتر دند و پنجاه گز رسد و در شتر شکال نیاید که بدو و او بدو و او بدو  
 زیاده اند که با شتر فاسد بود و از هر که مناعت سود میان ایشان با هم میگویند میانی که نکند و در شتر فاسد میگوید که  
 یکبار که شتر تو میبیم با شتر میانی که بدید من میگوید که با شتر فاسد بود و در شتر فاسد بود و در شتر فاسد بود و در شتر فاسد بود  
 گفت من خریدم این شتر فاسد بود و از هر که مناعت سود میان ایشان با هم میگویند میانی که نکند و در شتر فاسد میگوید که  
 هیچ فاسد بود و همان است که گفتیم مسئله مردی یک خرد از هر بزه خرید و بیکه این پنجاه غریزه است این زرد و جفا بود و اگر شتر  
 پنجاه غریزه اند خود شکال نیاید پس او بدو و اگر زیادت که آید بر قول او حقیقت فاسد بود و همان که گفتیم مسئله اگر مردی  
 که این غلام تو فروختم به زار و تم تو قان شتر می گفت خریدم این شتر فاسد بود و از هر که مناعت سود میان ایشان با هم میگویند میانی که نکند و در شتر فاسد میگوید که  
 رسد و وقت بود و بستر رسد و جهالت تو قان بهم را فاسد کند مسئله اگر چنین گوید که این غلام را تو فروختم به زار و تم تو قان شتر  
 بهم فاسد بود و از هر که مناعت سود میان ایشان با هم میگویند میانی که نکند و در شتر فاسد میگوید که این غلام را تو فروختم به زار و تم تو قان شتر  
 این چنین بهم فاسد بود مسئله مردی گفت که این غلام تو فروختم به زار و تم تو قان شتر بهم فاسد بود و از هر که مناعت سود میان ایشان با هم میگویند میانی که نکند و در شتر فاسد میگوید که  
 فاسد بود و از هر که مناعت سود میان ایشان با هم میگویند میانی که نکند و در شتر فاسد میگوید که این غلام را تو فروختم به زار و تم تو قان شتر  
 بود مسئله مردی گفت این غلام تو فروختم به زار و تم تو قان شتر بهم فاسد بود و از هر که مناعت سود میان ایشان با هم میگویند میانی که نکند و در شتر فاسد میگوید که



بر مردی ازین تخم با بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابوحنیفه رحمه الله بیع در کل باطل  
 بود و بر قول صاحبیه رحمه الله در آنچه بلفظه بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود  
 حجت ابوحنیفه رحمه الله آنست که تخم مرغ بلفظه مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده  
 اند باطل بود نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را باز مردی هر دو را بیک بیع فروخت بیک مال  
 معلوم با اتفاق بیع بنده باطل بود از هر آنکه چون بیع یکی هست و از او اصل ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده  
 باطل بود و آنچه در مسئله ماست جواب همین بود باز ابو یوسف و محمد رحمه الله میگویند فرق است  
 میان تخم مرغ و میان الزاد و بنده و تخم مرغ بلفظه شاید که یکی حر را که آید شش لاجرم بیع  
 را فاسد گویم باطل فی بر قول ایشان القدر که بلفظه بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که باید  
 است تسلیم کند و بپا بستند و آنها که نیکو است خود بیع جائز آمده است و خواهد از سر تسلیم کند  
 و باز بر قول ابوحنیفه رحمه الله آنها که بلفظه آمده است مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بیایع  
 واجب نبود و آن بیع که نیکو آمده است مثل آن باز خرد و بیایع دهد و هر ده را باز بپا بستند اگر باید  
 گوید که طعن ده که برده برده را باز از مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن چهار را از بیک  
 مال نیست **مسئله** مردی صد جو ز خسریه ازین صد جو زده بیع بوجوه آمد آن عفو بود و از هر آنکه  
 یکی از هر ده و اگر همه بیع آمد بر قول ابوحنیفه رحمه الله بیع باطل بود از هر آنکه آنچه بیع است محرم  
 است چون محرم بود بیع باطل بود بعضی مثل تخم گفته اند بگویم که این پوست جو را بخیری  
 میخردند از هر سوختن را بانی اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود باطل است کوز جو ز مثلی است  
 نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثلی آن عاقر آمدیم بقیه باز کردیم از  
 بهر آنکه کسی نداند که آن جو ز دیگر همچنان بیع است یا فی قیمت آن پوست بود و هر چه بخرد از قیمت  
 وی باز دهد و سبهای خود باز ستاند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**  
 مردی ده که و غریبه و هر دو تلخ بیرون آمدند بیع باطل بود از هر آنکه که و تلخ مال نیست وی بیع خیرا  
 غرم نشود و بر استور نخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابوحنیفه رحمه الله بیع در کل  
 باطل بود و بر قول ابو یوسف و محمد در که و شیرین بیع جائز بود و آن که و شیرین را قبض کند و آن تلخ را نثار  
 بهما باز ستاند ابوحنیفه میگوید که وی تلخ مال نیست اما این که و شیرین را از سر بیع کند تا و ابو یوسف و محمد باطل است  
 بهما باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا باد رنگ اگر شیرین آمد بیع بود و اگر تلخ آمد با اتفاق بیع جائز بود و اما اگر  
 کردن از هر آنکه در چنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از ده عاقر آید بمقتضای رجوع کند و نقصان آن بود که اگر کسی

ستور خرد بهمان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بهای ستانده مسئله مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست  
 بود اما بمقتضای رجوع کند از بهر آنکه ویر ستور خرد اما اگر زندگی تلخ و قدر آنرا اعتبار نبود مسئله مردی  
 ماهه کاوی میفرشد مردی باین شرط که هر روز بیچ من شیر میدهند تا این بیچ فاسد بود از بهر آنکه این شرط  
 که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لایم بیچ بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید  
 من این ماه کاوی را میفرستم بشرط آنکه وی با شیر است بم دست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود  
 اکنون شیر نداده لایم ضرر بود در حق مشتری و گفتم که بیع بشرط بیع فاسد کند و الله اعلم بالصواب  
**فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست**  
 که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت فسخ عقد بود و هر کدام ازین دو یکی گویند  
 این عقد را بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بروی قیمت واجب آید و اگر  
 فی از بهر آنکه بیع فاسد را حکم غصب است همچنانکه مردی کاله غصب کند از مردی و در دست این غاصب این کاله هلاک  
 شد بر غاصب قیمت واجب گردید و در مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بیع  
 که ام است و قیمت که ام جواب آنست که بیای آنست که خریدیده بود بان و قیمت آنست  
 که اهل آن گویند که این اخیان با چندی آرد و از آن قیمت خواهند و صورت  
 مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواه  
 این غلام را بهشت دینار فروخت تا نوز قان گفتم که این بیع فاسد است اکنون  
 غلام را مشتری بیع قبض کرد و در دست وی هلاک شد ما بیع را رسد که از  
 مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشرط بیعت از بهر آنکه گفتم  
 در بیع فاسد هر یک را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر ما بیع را بخواهی من  
 بیع را غلام گرفته که بیای ده دینار ده دینار بودن اکنون لایم ضرر ما بخواید از مشتری  
 کردن غلام و عاجز نیایدیم از قیمت لایم ضرر ده دینار دیگر فاض بفرماید تا مشتری بایع  
 را ده مسئله مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را بفرماید  
 بایع آرد و گفت مرا زرد دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو من ده دینار  
 دیگر طلب کنی غلام را باز گیر و من ده دینار بگفت من از آن ده دینار کردن ترا میزد که دم مشتری غلام  
 را بر بعد از آن این غلام هلاک شد رسید بائم را که از مشتری ده دینار دیگر طلب کند و آن را بر  
 از وی درست نیاید از بهر آنکه منو از آن بران مرد و دینار را واجب نشده است و بیزاری از چیزی واجب نشده















کنند و انهم و تا برکنند و اندام باب در میان سیم میوه مردی میوه خرد بر درخت این درست بود و یا نه بگویم که وقتی خرد به است که این میوه  
کل است باقی این سیم درست نبود از بهر آنکه میوه معدوم است و هیچ معدوم را نبود اما اگر چنان شده است که میوه از کل سیر در آمده  
سیم را و البود و باغ را رسد که گوید برکن و درخت را خالی کن از شتری گفت مرا زمان ده جان که این میوه بای آب کبرودی زمان و لوت  
این میوه بر درخت کلان شد و رسید این سیم فاسد نشود از بهر آنکه سیم از خود کلان میشود و با جرم سیم را بود اما اگر چنان است که مردی برگشت  
خرد به از بهر سید و گفت مرا است روز زمان ده تا چون تهر خود اندر آید این برگ با سیم زمان و او شاختن این سیم فاسد شود و از بهر آنکه بر چند روز  
برگ و کبر سیر و بی این برگ که سیم را بر غیر میوه شود چون سیم خرد به فاسد شود اما اگر برگ وقت خرد به باشد سیم فاسد شود و هر چند که برگ فو  
سیر و نابد از بهر آنکه سیم فاسد میوه کبر سیر و بی این برگ که سیم را بر غیر میوه شود چون سیم خرد به فاسد شود اما اگر برگ وقت خرد به باشد سیم فاسد شود و هر چند که برگ فو  
برین درخت میوه است و کبر میوه مگر میوه سیم اندر لید بانی گفت بگویم اگر مستحق است سیم اندر لید و اگر مستحق است چنانکه ویران  
خوردن با کسی بخورد و تا ذکر کنی سیم اندر لید سیم مردی زمین فروخت بر درین درختان اندر ذکر درخت مگر و درخت سیم اندر لید چون  
میوه بود اما اگر بر درخت میوه است بر چ در دنیا بیدار اندر ذکر درخت تم زمین شود و قتی که بر درخت میوه بود و در قتی که میوه بود و درخت سیم  
زمین نشود و میوه تیخ درخت سیم در یاد تیخ تیخ یعنی میوه مسئله مردی زمین فروخت و در زمین گشت است و ذکر گشت مگر و گشت  
سیم اندر لید بانی گفت بگویم که گشت مستحق است بانی اگر گشت چنان است که ویران کردن بدین درخت تا ذکر کنی سیم اندر لید اما اگر گشت  
سیر بر کرده است تیخ زمین شود و سیم اندر لید ذکر به فرق است میان درخت و میان گشت فرق است که درخت مرد و ام را بود و ام  
و کبر حاجت نیاید اما گشت مرد و ام را نبود تا ذکر کنی سیم اندر لید سیم مردی ماده کا و فروخت مردی و ذکر کوساله مگر و کوساله سیم  
اندر لید اما اگر ماده بود و درخت مگر سیم اندر لید تا ذکر کنی فرق است میان کا و فروخت است که مقصود از ماده کا و فروخت و درخت  
چون کوساله باوی بود مقصود حاصل بود از بهر آنکه کوساله سیر نمیداد اما مقصود از فروخت است و بار بردن چون کبر سیر سیم را  
بر درخت مقصود حاصل بود مسئله مرد و فروخت مردی و ذکر بطلان اندر لید سیم اندر لید بانی بگویم که این خردار کستای میوه و سیم اندر لید  
اگر در کستای میوه شد بر چ اندر لید مگر از بهر آنکه در کستای میوه اندر لید با جرم اندر لید اما مقصود سیر رحمة الله میگوید چون فروخت و سیم  
سیم اندر لید تا ذکر کنی در بعضی مشایخ میگویند که بگویم چنان کنند - - - است بانی اگر هست سیم اندر لید و اگر بی مسئله اگر  
خرد و درخت و ذکر اسفا و مگر و سیم اندر لید تا ذکر کنی اما کبر سیم اندر لید مگر مسئله اگر مردی سیم فروخت مردی و ذکر اسفا و مگر  
و کبر اسفا و سیم اندر لید از بهر آنکه اسفا بانی اسفا تواند بردن پس بگویم سیم اندر لید مسئله اگر مردی سیم فروخت و ذکر بی اسفا  
مگر و سیم اندر لید بانی بگویم اگر اسفا است سیم اندر لید و اگر داشته اندر لید مسئله مردی بانی فروخت مردی و ذکر فروغ و از بهر  
سیر تا کبر و سیم اندر لید بانی بگویم که وقتی که اگر دماغ کشیده است ذکر حاجت نیاید و اگر کشیده است ذکر باید کرد و نادر آنکه مسئله  
مردی خانه فروخت و ذکر مردان مگر و مردان سیم اندر لید بانی بگویم که مردان را میخورد و درخت اندر لید سیم اندر لید و اگر بی بانی  
مسئله اگر مردی خانه فروخت و ذکر مردان مگر و مردان سیم اندر لید بانی بگویم که مردان را میخورد و درخت اندر لید سیم اندر لید و اگر بی بانی









بستان انرا از باقی اردو دارد و گن بعضی شایخ فتوی بر بقول داده است مسئله مردی کتابی خرید و درین کتاب خطا است و بر اختیار بود خواننده  
حال بگوید و خواهد کرد اگر مشتری میگوید بچشم من این نقصان ده نقصان ده انداختن از بهر آنکه شریعت و بر ولایت رود داده است نادر  
کسی را رضاده و بی غیره شریعت میکند لاجرم نقصان تواند خواستن اکنون چون نقصان نمیتواند خواستن رو تواند کرد و بی دروغی تواند  
از آنکه چون گفت من این را نگاه میدارم رضاد او نتواند کرد و در دلد اعظم مسئله مردی تخم کس را خرید این کس را قریه کفایت میرود و انچه  
رود کند و باز بگوید مسئله مردی بخرید که بگوید نمیداند عیب بود یا نه بخرم زاده هند است یا زاده همین ولایت بخرم زاده همین ولایت  
عیب بود و اگر زاده هند وستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خریدی ترک نمیداند با عیاق عیب بود از بهر آنکه زبانی ترکی مرغوب است  
بچمن بود و کوی در وی عیب است مسئله مردی حامه خرید بایم گفت این حامه عیب است این را بشوی گفت مشتری را اختیار است خواه  
شوی و بگوید و خواهد کرد از بهر آنکه شستن در حامه نقصان حامه است چون نقصان بود ضرر بود و در حق مشتری چون ضرر بود و لایم  
حق بود و کتاب سبتر ایا در انستن که سبتر با داشتن کینه ترکان واجب است اگر با برونه دار باشند و اگر با برونه دار نیستند  
نه سبتر صحبت با ایشان حرام بود و بچمن که صحبت حرام بود و واهی وی نیز حرام بود از بهر آنکه بچمن بر صلی الله علیه و سلم چنین فرمود  
لا توادوا ای الی ای بعضی چنگل و لا ای الی الی سبتر بر بچمن یعنی با کینه ترکان و علی میکند در حالی که با برونه دار باشند و اگر با برونه دار  
چنین نه سبتر از بهر آنکه حدیث و بکار آمده است از سبتر علیه السلام من کان یؤمن بالله و یوم الاخره فلیس بین ذلک و ذلک فخر و غرور فی برک  
ایمان آورد بخدا ای غرور و بر و قیامت مردی با دو که گفت کسی را آب ندید پس حکم این دو حدیث و علی کردن حرام بود هر چه وقت  
مردی کسی در ملک در اید خواه بسب خریدن خواه بسب میراث شد و خواه بختیدن درین بر سه صورت سبتر اوجب بود از  
بهر آنکه سبتر اوقتی واجب شود که ملک فوت شود و در بعضی زمان ملک فوت شده است مسئله مردی از مردی کثیر کتب خرید بگوید بچمن  
او حقیقه را بچمن او واجب بود و بقول ابو یوسف رحمه الله سبتر اوجب بود و بچمن وی است که سبتر اوجب است از جهت فراغ زحم است  
و در بکر فراغ زحم بود لاجرم سبتر اوجب بنا بد جت ایشان است که میگوید سبتر از جهت ملک نوشیدن است و ملک نشاندن  
یا فتم پس سبتر اوجب بود مسئله مردی از زنی کثیر کتب خرید بگوید بچمن او حقیقه را بچمن او واجب بود و بقول  
ابو یوسف رحمه الله اوجب بود از بهر آنکه چنان جمعی گفتیم که با دو که در مسئله مردی کثیر کتب خود را کرد و بچمن او حقیقه را بچمن او  
بود بعد از آن از کرد و بچمن او سبتر اوجب بود و بچمن او حقیقه را بچمن او واجب بود از جهت فراغ زحم است و بچمن او حقیقه را بچمن او  
باز بهر آنکه بچمن او سبتر اوجب بود از بهر آنکه بچمن او سبتر اوجب بود از جهت فراغ زحم است و بچمن او حقیقه را بچمن او  
مسئله مردی کثیر کتب را بچمن او سبتر اوجب بود از بهر آنکه بچمن او سبتر اوجب بود از جهت فراغ زحم است و بچمن او حقیقه را بچمن او  
خاصه بوی کرده است اما دخول حرام بود و اگر زنده آمد نسبت نبود از بهر آنکه از هر جهت لاجرم بچمن او سبتر اوجب است اما اگر بچمن او سبتر اوجب  
بودی از جهت مشتری بایم نکردن دخول او در خانه این کثیر کتب را بچمن او سبتر اوجب بود از بهر آنکه بچمن او سبتر اوجب بود از جهت فراغ زحم است  
و دخول آورده بود بچمن او که دست که این کثیر کتب را وی غصب کرده است یا بی اگر میدادست که وی غصب کرده است و دخول کرد بچمن او سبتر اوجب است



از نیکو اول غاصبت این دوم که مشتری است غاصب بچین که غاصب را صحبت حرام بود غاصب دوم را نیز حرام بود و اگر فرزند او  
نسب ثابت نشود لاجرم بر خواهر استبراء واجب شود اما اگر نداند که این مشتری مخصوص است بقیاس بر وی استبراء واجب نیاید و با سخنان  
آید چه قیاس نیست که نیکو از ملک خود بیرون نشود اما وجه استعسان است که میگوید که وی از ملک خود میداند و اگر فرزند او نسبت وی  
ثابت شود و این فرزند از او بود بعینت یعنی مشتری قیمت آن کوچه بخواجه نیکو دهد این کوچه را حکم دارد و فرزند او لاجرم بر خواهر استبراء  
واجب بود مسئله مردی که نیکو بود این نیکو بگوشت بعد از مدتی این نیکو را باز آوردند بر خواهر استبراء واجب نشود باز هرگاه  
از ملک وی بیرون رفته است چون از ملک وی بیرون رفته بود لاجرم استبراء واجب نیاید مسئله مردی که نیکو خود در مدتی بخشید بر  
خواهر استبراء واجب بود بعد از آن که در مدتی بخشید و نیکو بازستاند بر وی استبراء واجب نیاید هرگاه استبراء از نیکو ملک  
نوشدن است چون رجوع کرد باز ملک نوشد لاجرم استبراء واجب نیاید مسئله مردی که نیکو خود را بر مدی فروخت بیستم دست و نیکو را مشتری  
تسليم کرد و هم در مجلس بعد اقاله کردن بر خواهر استبراء واجب نیاید هرگاه چون فروخت این نیکو را از ملک بیرون فروخت چون باز  
بیست را اقاله کرد و نیکو را بیست نوشد لاجرم استبراء واجب نیاید مسئله مردی که نیکو را بیست فاسد فروخت بعد از آن هم را برانداخته و نیکو  
بر خواهر استبراء واجب نیاید بیعت تسليم کرد و بیانی اگر تسليم نموده است بر خواهر استبراء واجب نبود و از نیکو از ملک وی بیرون  
رفته است اگر تسليم کرده است باز بیعت را رجوع کردند بر خواهر استبراء واجب نیاید هرگاه نیکو ملک مشتری شده است بعضی ها اگر از نیکو  
آزاد شود پس معلوم شد که از ملک خواهر بیرون رفته است لاجرم استبراء واجب نشود مسئله مردی که نیکو خرید و خواهر یک ماه استبراء  
ویرا حیف نیاید شاید وی دخول تور دیانی دهد شصتیم و نیکو بیست رویت است بیک رویت است که دو سال با وی دخول نشد  
کردن از نیکو اگر نه مدت ولادت دو سال است و نماید که وی مخلوق پذیرفته بود پس کویش تا دو سال دخول کن و یکی روایت دیگر  
تا نه ماه دخول نشد که ولادت میانه است همین سهول است و بیک روایت دیگر تا شش ماه که اقل ده ولاده بود و بیک روایت دیگر  
چهار ماه و ده روز که عاده وفات آنرا دو است و روایت دیگر و ماه و پنج روز که عاده زندگان است و اصل آنست که دو ماه و پنج روز باشد  
تا خواهر را با وی دخول بر او بود مسئله مردی وفات یافت و از وی نیکو ماند اگر این نیکو را پدر است دید پس را صحبت محال بود  
اما پس بر استبراء واجب بود از نیکو ملک نوشد مسئله مردی که تسامی را نیکو است بر تسامی دیگر فروخت بران تسامی استبراء واجب  
بود بیانی جوابی از نیکو استبراء احکام شریعت است در حق مومنان چون ایشان مومن نبودند ترسانند لاجرم بر ایشان نبود اما اگر  
پنهان است که این تسامی نیکو را بیست فروخت بران مسلمان استبراء واجب نیاید اگر این نیکو را بر تسامی فروخت پیش از آنکه تسليم کرد  
مشتری مسلمان شد بعد از آن تبصیر کرد بر وی استبراء واجب نیاید مسئله مردی که نیکو خرید و این نیکو در دست ما بیست چهل دیده بود  
در حاله حیف قبض کرد بر وی استبراء واجب نیاید و آن حیف از استبراء وی نیابت ندارد مسئله مردی که نیکو خرید از مردی وی نیت  
تا زارد و یک ماه تا نیکو را و این نیکو یک حیف دیده دست با نیکو حیف از استبراء نیابت دارد و بیانی میگوید نیابت ندارد و از نیکو  
در ملک وی فروخته است و بیست بر نیکو اگر نیکو ملک شدی در دست ما بیست از ما بیست ملک شد با نیکو اتفاق لاجرم تا بیست حیف نبند تا بیست حیف

[illegible]



هلاک شود از هر نکته چون بامردی داد همچنان شود که وی وکیل کرکوتی حکم وکیل بخون مولک بود مسئله مردی از خیابانی خریدار کرد  
 و به داد و گفت بر که میاید و انگشت چنین بنهاند این کاله را بوی ده تا بسیار و یا گفت انگشت ترا بگیرد و یا گفت نکودید کس احمد نام نه  
 نام بوی ده مردی اند و همین نشانی آورد این مرد این از خیابانی را داد و در راه هلاک شد گفت از بایم هلاک شود از مشتری بی از  
 بهر آنکه شاید که وی چنین گفته بود از آن سوی و یکدیگر کشید وی آمده و کاله بدروغی برد لا جرم در دست نیاید و جواب و دیگر است که  
 لفظ هر که بیاید بلکه سگ است محمول بود از هر نکته همه را فرادگر و خواسته شمس الدین لا اله الا الله و الحمد لله بگوید هر که بیاید و انگشت  
 تو بگیرد بوی ده چون بایوی داد باید که از مشتری هلاک شود و پس برین مسئله است که سطلانی از راه میره میخواهد تا بهتری رود  
 گفت هر که از راه مرا بر این بنگار شهر رود و بر این چندین نال بدیم کی آمد انگشت معین شود اجازت دست آید اینجا بنهاند که دست را بصم  
 است که درست بود فتوی برین قول است مسئله مردی از خیابانی خرید و همای داد بعد از آن با هم میگوید بیاید و کاله خویش را بیه گفت بود  
 باید از راه از وی و یا بشنید از راه از لایقه باور نشاند اخت اینجا هلاک شدن مسیح بر مشتری است از هر نکته بام و حیت با سطلان و دیگر بهر آنکه  
 قبض بود و آن با هم وکیل وی بود و قبض مسئله مردی از مردی صد من کندم خرید و بایم آسیابان بوبسیم داشت که همان کندم  
 را که پس بیه کردی از کن و برین فرست ایمن و ارد کرد و هلاک شد از مشتری هلاک شد از هر نکته وی آمد کرد و مار کرد و و امر کرد  
 قبض بود مسئله مردی چنانکه کرباس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود گفت این کرباس که پس فروختی مرا بایم پس و در  
 و وقت هلاک شد از هر نکته در دست وی از مشتری هلاک شود از هر نکته بریدن جامه نقصان کرد و است و اگر در آن نقصان قبض کردی  
 بود مسئله مردی از مردی کرباس خرید و بهای داد و بایم کاله فروخته گفت این کرباس که پس فروختی شوی بامردی از مردی سرود  
 خرید بایم کاله فروخته گفت که ایمن و امر و اختصار کرد و هلاک شده از فروشنده هلاک شود از هر نکته بی از هر نکته اینجا و مسیح جز نقصان بهر بیاید  
 و مسیح بر مشتری بایم چنانکه بود مسیح که هلاک شود قبض از بایم هلاک شود از مشتری بی مسئله مردی از خیابانی فروخت مردی سرود  
 گفت باش تا من بایم و در بایم و بایم گفت بگیرد مسیح از بایم مشتری این از خیابان ببرد و از بایم بایم تواند که از خیابانی را از وی بماند  
 گفت تواند که باز بماند از هر نکته خود داده است و بر از وی مطالبه نماید از خیابانی مسئله مردی عاریت خواست از مردی خانه خویش را  
 خر خوش آمدش بر خاوند خر آمد و گفت این خر را بمن فروش بوی فروخت تا باز فروخت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود از خر خنده مسئله  
 مردی جزئی بامردی بمانت بماند این بمانت دارا این خر خوش آمدش و این خر را خرید تا باز بماند این خر هلاک شده بود بامردی خری به چهار فرست  
 و خر را برد و باز آمد و این خر را خرید تا باز بمانت برفت این خر هلاک شده بود از بایم هلاک شود از مشتری بی مسئله مردی بر برد از خری بمانت بماند  
 پیشان شده که مرا نمی بمانت بختیدن تو بمن فروشی بوی فروخت تا باز فروخت خر هلاک شده بود از خر خنده بی این چهار مسئله از هر نکته  
 انقباض اولی برونی مصمم است از هر نکته عاریت که در دست عاریت گیرنده بود هلاک شود بر آن و این اجتناب و انقباض که پیش ازین کرده است  
 ازین قبض بایم نیابت ندارد و همچنان شود که مسیحش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیگر است که از خر خنده هلاک میشود کی اگر مردی بک  
 غصب کرد و بعد از آن پیشان خر را بماند و از مالک خر بدیش را بماند بختی تا خر هلاک شده بود از خر خنده هلاک شود و بامردی خری خرید

برنج ناسود و برود و با نماند و باز آمد و بر سر دست خیزد تا باز آمد بخانه فرحلاک شده بود از خورنده هلاک شود و دیگر مردی مردی بر روی کوه کرد  
 و کرد و او در هر چندین هزار و نود و خیزد تا باز آمد آن فرحلاک شده بود از خورنده هلاک شود و دیگر مردی آمد بر روی و گفت این خورنده این  
 میگوئی گفت پسندین گفت خوش آمدیم کم کم از این خورنده خورشید بر دوشش آمدش و آن خورنده تا باز رفت فرحلاک شده بود درین چهار  
 مسدود خورنده هلاک شود و از بهر آنکه پیش از خورین ضحاح وی بود و دست لاجرم از خورنده هلاک شود و از خورنده مسدود مردی از مردی  
 چیزی خریدیم این بخورنده پیش خورنده نهاد در میان آن چیز هلاک شد از خورنده هلاک شود و از خورنده مسدود مگر کم که اگر پیش مشتری چنان  
 نهاد و بود که می زن قدم بر دوشش تواند برداشتن آن از مشتری هلاک شود و از بهر آنکه بخورنده مسدود بود و مسدود بود و مسدود  
 از مردی در دوش خورنده از آن بجای آورد که باین جهانه اندر کن بجای اندر کرد آن بجای شکست و در دوش ما بر بخت از باین هلاک شود و با خورنده  
 اگر دوش معین بود که کوی من این دوش میخرم تا از مشتری هلاک شود اما اگر بچنان است که دوش معین نیست آنجا وی اندر کرد  
 مشتری دیگر و بعضی نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری چنان جای حاضر است برگشتند و پیش مشتری میسر شد  
 بعد از آن هلاک شد و از مشتری هلاک شود و باب در میان فضولی مسئله مردی علام یکی از فروختن بی از آن سولی این بی سولو  
 بود و اجازت سولی اگر خواهر اجازت کند درست بود و اگر بی براند اخذ شود و این مذهب علام است و بر قول شافعی مصلحت  
 نبود مسئله اگر مردی علام یکی از فروختن پیش از آنکه سولی خیر باقی آن فضولی رجوع کرد با قاق آن رجوع درست آید از بهر آنکه در باب  
 بیع حقوق را رجوع فضولی است و اگر از جمله دیگر نیز فرق است میان آنستند و آنستند که مردی فضولی مردی از آن خواست پیش از آنکه خیر بود  
 رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر آنکه در باب بیع حقوق را رجوع فضولی نیست چون حقوق را رجوع وی نبود رجوع نیز اند  
 درست نبود مسئله مردی علام مردی را به فضولی بکنی فروخت فضولی وفات یافت بعد از آن خواه علام خبر یافت گفت من این ام  
 را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر آنکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخورده ام چون از وی نخورده بود و نتواند که از وی استیفاء  
 حقوق رجوع فضولی است چون فضولی مانده باطل شود و درین باب با صلی است باید درین دهان که در باب بیع فضولی چهار چیز باید که بر  
 جای بود اجازت در آن عمل کند یکی آنست که باید فضولی رجوع بود و دوام آنکه مشتری باید که رجوعی بود از بهر آنکه اگر مشتری رجوع  
 نبود با رجوع موقوف بود و اجازت باید در وقت افتد که مشتری مانده بود و سیوم آنکه باید که بیع رجوعی بود از بهر آنکه اگر بیع هلاک شده بود  
 این بیع اگر درست می شود که با اجازت میکند اکنون بیع هلاک شده بود و بیع اگر اجازت کند مسدودم را اجازت کرده بود و بیع معبودم  
 که او نیست چهارم آنکه اند و ندانند باید که رجوعی بود که چون وی نماند بیع رجوع شده مسدود مردی را علامی است یکی آنکه این بیع  
 را من زودش بده دینار را بگفت از باز ندهد و دینار کم نمی فروشم مشتری گویند خور که اگر من این علام را امروز بده دینار زودش دوی  
 جلدی خواه علام نیز سو کند خور که اگر من بده دینار بخرم و ششم بنده از او میگویند که سو کند بگردن هر دو نباید چه کند گفت باید که  
 مردی فضولی را که بیع مشتری که علام مخلص را من بده دینار فروش فضولی گفت که تو فروشم این سو کند خورنده گفت من نیز فروشم  
 با رجوع میگوید که من رضا نمیدهم گفتای این را سو کند فروز و آید و بی آنرا از بهر آنکه هر چه از حقیقت خریدن عاجز باشیم بر صورت بیع افکنیم و بیع

پنج موه و شش دین را که اگر خواججه بگوید که اجازت کردم درست آید دلیل آنکه اگر این فصول سوخته خود بود که میسر و خیری نداشتیم این  
 غلام بر پنج فصولی فروخته سوخته نکردن آید از هر آنکه حقوق را به دست باب و دیوان میسر شد و سوخته خود را یکی از سوخته را پیش از آنکه  
 قبض کردی است این سوخته بریده شد از اجزای حال بیرون سازند تا باطل برید یا شستری برید یا اجنبی بکشد یا بنده خود برید یا سها و خری یا در اند  
 و بریده شد اما اگر باطل برید یا شستری اختیار کرده بود و خواهد بچنان داد و دارد و خواهد و خواهد بوی رو کند اما اگر شستری خود برید این چون  
 قبض شود و لاجرم باقی و بر اختیار بود و چه بهای بروی لاجرم شود اما اگر بکشد برید شستری اختیار تو بود و خواهد بهاد و به قیمت از اجنبی  
 طلب کند و خواهد به رو اندارد و بان بجه قیمت با اجنبی باز نگردد اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید یا باقی و بر اختیار خواهد بچنان  
 رو دارد و به قیمت دهد و خواهد رو کند و بهما ناست اما اگر شستری از قبض این سوخته و درست این سوخته شد این نیز از اجزای حال بیرون  
 بود اما اگر باطل گشته به باطل شود و اگر شستری گشت بهای تمام بروی لازم آید و اگر اجنبی گشت و بر اختیار بود و خواهد بهاد و رو دارد  
 و بهای به باطل دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند اگر خواهد بهاد رو اندارد تا باطل از اجنبی بستاند اما اگر بنده خود گشت و را خود را باطل  
 سماوی گشته شد یا باطل درست بنده و بهاد شود از هر آنکه گشت که هر چه چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر درست و یا بریده شد مثل  
 القرض که باقی و دیگر شستری برید بان نیز بود و چه بود یا نخست باطل برید یا شستری یا باطل شستری برید یا باطل باطل بعد از آن که  
 یا بعد از آنکه شستری گشت برید یا باطل باقی و بر اختیار بود و اگر غلام را اختیار کند چهار و الکی و بهم بهای بروی لازم آید  
 نیمه یا بریدن و سنانم آید یا باطل بنده و بهاد و چون باطل برید و الکی نیمه یا بهای بنده و الکی نیمه و دیگر واجب آید اما اگر بنده مرد و یا باطل شستری  
 شستری واجب آید که به چهار نیز از هر دست و چهار دیگر ماند و شستری بود بریدن باقی و بنده دیگر ماند و باطل بنده که به چهار مرد و یا باطل شستری  
 دی مرده است یا شستری لاجرم و یکی شستری و بهم و یکی شستری که گفتم که شستری شستری شستری و باطل بنده واجب آید اما اگر شستری  
 باطل برید یا شستری باقی اکنون مرد و بر اختیار بنده از هر آنکه شستری باطل بریده را میسر کرد چون شستری باقی بریدن واجب را رضا  
 و او لاجرم مرد و بر اختیار بنده اکنون چه واجب آید گفتا نیمه یا بهم بهای و باطل بنده از هر آنکه چون باطل برید  
 نیمه یا باطل و چون شستری باقی برید نیمه یا بهم بهای و دیگر بروی که شستری است واجب آید شستری که قبض بهاد و بهم بهای شستری شستری  
 و دیگر قبض حکمی یا ناقص حقیقی است که بنده خود قبض نکرد و بر از او یا کردی نهاد و با اجازت نهاد یا نکات کرد یا دیگر کرد یا  
 یکی را داد اما اگر دیگری فروخته قبض بنده و اگر نکاح کرده و او را و او را از هر آنکه این بهاد او و چه فرق است میان عقد نکاح  
 نکاح که یکی رواست و یکی نارواست از هر آنکه عقد بیع را باخر فساد یا بدید آید لاجرم باطل روا بود اکنون فساد است  
 اگر ایشان باخر فساد نکند عقد و مبنایه شود و بدین عقد نکاح را بیفایه کردن ایشان تباه نشود و اگر یکی  
 خرید و سرنی داد پیش از قبض این زنی داد و وی قبض شود یا نه بگویم که این شوی باوی دخول کرده بود یا نه  
 اگر دخول کرده بود یا اتفاق قبض شود از هر آنکه دخول شد یا هم دخول شستری است اما اگر شوی باوی دخول نکرد  
 بود و روی قیاس است و سخنان و قیاس است که انصاف کردن اندر نکاح یا بدید قبض شود همچون که کردی نهاد



براجی و دو تیر بر باج واجب آید و تیر از هر خم هم سه تن لیکن مشتری چهار تیر بیاورد و دو هفت تیر قیمت بدهد باجی بدو را از هر که  
 حیانت کننده است مسئله بدهد است و معین و تن بر این بدهد را بر وی فروخته پیش از آنکه فصل کردی کی باج دست بدهد را بر وی  
 باج دیگر بای این بدهد را بر مشتری آید و کی چشم وی بر کند این جز احتساب است که در بدهد هر وی مشتری چه واجب آید و از هر چه کم  
 شود باری بدان که بر غصنوی از ان این بدهد مشترک است میان هر دو و شریک بر حسابی که از ایشان بدید بهد حق ایشان بود  
 و کج ان اندازه که حصه و دست از وی افتد لاجرم در حق حصه شریک همان بروی واجب آید کی باج دست بر دیم بهای کم شد  
 ان باج دیگر بای برید از ان نیمه دیگر کم شد چون ان مشتری چشم بر کند از ان باقی نیمه کم شد از هر آنکه که اندامی را از ان اندامها  
 نیمه تن است حکم اگر خواهی که این حساب بیرون گری بمانی و بر اینست تیر باید نهادن چهار تیر از هر دست بیفتی و دو تیر از هر  
 کی بای و یک تیر از هر چشم بجا بماند بی تیر لیکن بر سه است باید چه حیانت کنندگان ستن اند بیکر اصل را و در ستن تا  
 بست و چهار کرد و دو دوازده از هر دست بیفتی و شش از هر بای و سه از هر چشم بجا ماند تیر دیگر معین هر کسی را کی ان نیمه  
 بر خم بر سه مرده است اکنون نصیب باج اول دوازده تیر بود و ان تیر سرایت میزد و شود و نصیب باج دوم شش تیر بود  
 کی تیر سرایت هفت تیر شود و نصیب مشتری سه تیر و یک تیر سرایت چهار تیر شود و سیزده و هفت بست تیر بود و چهار و یکر حصه  
 وی بست و چهار تیر شود و سیزده و هفت بست بود و چهار و یکر حصه وی بست و چهار کرد و دو لیکن بر باج حکم حیانت خویش بخور  
 نیمه مالک آید و کج نیمه اجنبی لاجرم کج ان نیمه که اجنبی آید واجب آید که به مشتری و همد اکنون از سیزده باج اول نیمه بیفتد  
 نه و همان شش و هفت باج دوم نیمه به مشتری نه و نیم در حساب که افتد اکنون آنکه اصل مال است اگر ابر در ضعف  
 کن چون ضعف کنی و چندان شود یعنی چهل و هشت از دست نیمه بیفتن و همان بست و چهار و نیمه دیگر از ان باقی بیفتد  
 از هر بای و همان دوازده و نیمه دیگر از باقی بیفتن از هر چشم همان شش و ماند شش دیگر میان بر سه راست آید هر کسی را  
 اکنون باج اول را بست و چهار تیر حیانت بود و تیر سرایت بست و شش کرد و دو باج دوم را و دوازده تیر حیانت  
 بود و تیر سرایت چهار کرد و دو مشتری بر انش تیر حیانت بود و دو تیر سرایت و هشت تیر کرد و دو و همد وی چهل و هشت بود  
 اکنون از بست و شش باج اول نیمه به مشتری نه و همان سیزده تیر که وی در حق نیمه اجنبی و یک نیمه از چهار و باج دوم  
 به مشتری نه و همان هفت که وی در حق ان نیمه اجنبی است سیزده و هفت بست بود و هشت مشتری بست و هشت بود از هر بست  
 تیر بست تیر در شود و هشت مشتری واجب شود اکنون این بست و هشت تیر چندان و بد و چندان شش و پنج و مالک شش  
 باج اول و بد و دوشن و چهار مالک شش بیاورد دوم و بد شش چهل و هشت شش بود از هر آنکه شش با شش چهل و هشت بود کی ان نیمه  
 شش بود باج اول بد و دوشن و پنج مالک شش نیمه بود باید دوم و بد اکنون چنانکه نیمه تیران سید دوازده تیر مان سر که گناه از هر آنکه این بده  
 مشتری بود میان این دو بهای چهل و هشت نیاز شش نصیب کی بست و چهار بود چون باج اول در دست به نیمه تیر نصیب و کم شد بر ان است چون  
 بست چهار سیزده بر دوازده ماند بدین که نیمه تیر بر دوازده و چون باج دوم بای هفت تیر نصیب که شش و شش بست چهل و هشت چهار





[illegible]

است این محقق بر آنست که در اکثره زودش را باستان یکدیگر نقصان کردند ان یکدیگر از ان مال کرد و در فرود و در دستن شود یکدیگر با حق  
 فیه انکه اگر باستان یکی از انخی وادی تا از مال وی فروز رفتن باید مسئله دانست که هر چه وقت مال در دست کرد و در مال شود بدان سبب  
 که در فرودی نقصان را در خانه نافتد یا مانند اینها نقصان کند پس هر چه مال شود از مال کرد و در فرود و در نقصان کند مال خود را مستحق  
 شود و اگر مال کند مال وی بجای بود اما نادان واجب آید اگر مال شود مال خود را مستحق شود باقی انانی مال شود مسئله مردی طشتی بود  
 کرد و در قیمت طشت یکدیگر با ستیم و بنیاد نیز کرد و گرفت این کرد و در دست کرد و در مال شدی کرد و نهند چیزی بر کرد و در فرودی کرد و در  
 چیزی بر کرد و نهند بود از این که کرد و یکدیگر در سریم و بنیاد خود را مستحق میشود و از ندادنی در دست وی با بابت مال شود و خاندان است و آنکه  
 ان با ست را با ستانند که کرد و یکدیگر بود وی سبک و نیم و بنیاد کرد و نهند و این مرد در دست کرد و در مال شد که مرد را برسد که اگر و نهند نیم  
 و بنیاد یکدیگر با ستانند و بنیاد کرد و آن فرود و زیادتی را طلب کند مسئله مردی طشتی بودی کرد و کرد و در مرد کرد و نهند را گفت که مردی طشتی  
 آید این سبک را بر نیم گفت پوشید این شک با ستانند بنیادیت مال شود این شک کرد و یکدیگر را برسد که مال خود را تمام طلب کند از این که  
 حاربت را نادان نیست بر کرد و پوشیده حاربت است چون از سریم کرد که کرد و باز آید تا اگر اکنون مال شود که برسد که کرد و از مال وی مال  
 شود و اگر سخن میرود میان کرد و نهند و کرد و اگر و نهند میگوید که این شک و قتی مال شده است که برسد که کرد و کرد و در مال میگوید  
 و قتی مال شده است که پوشیده بود و در اگر او نیست گفتا قول قولی که فکر نده بود از این که در همه جای وی این است و قول قولی  
 با ستانند و یکدیگر وی مال است که کرد و نهند بر وی دعوی میکند که در برابر توانان است و وی اندر غیر اینست با همه جای قول قولی مال  
 با ستانند مسئله مردی طشتی که در با ستانند و اگر همین کرد و در این کرد و در این شتی برابر در زمین را ب او کسی براد و این شتی را از وی بیا  
 و اگر بر شتی با ستانند و بنیاد کرد و در مرد خود را حساب کرد و نیم و بنیاد کرده در مرد خود و طلب کند از این که چون وی شتی را با ستانند و وی  
 غاصب شد پیش کرد و نهند از حرم توانان بر وی واجب آید مسئله مردی چیزی بر وی کرد و کرد و نهند که که خواهد آن چیزی بخش و تا فرادی  
 آن نیم تو بایم کرد و یکدیگر میگوید که نیم که نه تا نیم وی تمام نده و بان از داشتن غاصب نشود از این که مشروط و عیال است که نیم دهد و اگر  
 باز بر داما که او را از مرد و در یکدیگر بوی نمید ببار توان گفت که که در زمین ده همان نیم خود و طلب کند مسئله مردی بر و براده در مرد و ام او  
 بعد از ان خاندان مال اندر است و عام و از یکدیگر به حساب این ده و میگوید بر اینست اندر اند بخانه وی کرد و در داشت و بر نرسد بشیریت که  
 که یکدیگر وی خود را آید کرد و بر دایره و اگر در اند کرد و در داشت غاصب شود و اگر مال شود بر وی ضمان واجب آید مسئله مردی طشتی  
 میرود کرد و در حلق این طور بخاند شود و بر کرد و درانی از این که ملک نیست موت ان نیز بر وی بود و اگر کرد و در حلق خود و او توان  
 که بخاند در جو کند وانی بگوید که اگر با بر خاند و دوه و جو کند تواند و اگر بی امر وی داده بود و نیم بود و بر عراض طلب بود مسئله مردی  
 ستوری بر وی کرد و در این کرد و نهند از مشهور میرود رفت و ان کرد و یکدیگر در از وی باید اکنون چه کند گفتا باید که بقاضی بر افت کند  
 قاضی کویش رویی حیدر که افقه کند برین ستور تا بود که خاند باز آید که ایش رجوع بوش بنفقه چون با بر قاضی کرد و چون نباید فرماید تا  
 ان ستور را غیر و شند و آنچه حق کرد و در است با و در اگر چیزی از وی بوی زیادت آید این ده تا خاند و نده باید مسئله مردی کثیر که



خود را فروخت این شهر را بدو و دیگر آنکه بخوران بود که تصرفات وی درست نبود اما اگر چنانست که علام را تو توری داد و سیارگانای کردن بجله  
تصرفات وی درست آمد که از ان بازگانی کند اما اگر غلام مادیون بود تجارت بدستوری خواهد بود و این دو را بدو از بهر آنکه در ان صورت  
نداشت مسئله اگر علمای بدستوری خواهد بازگانی کرده و خام برآورده از خواهد چمتو انداختن تا ان ساعت که از او نشود اما اگر بدستوری  
خواهد بازگانی کند و دین برآورده خواهد را بگیرد که سیار زیاده و با ویرانجا و بفروشم و زر خود بگیرم اگر نماند سیده را بدو مادیون کرد  
اگر نماند سیده بود که و اند خردین و فروختن درست بود اما اگر پول خورد بود که نماند خردین و فروختن درست نبود اصلاحا اگر نماند سیده  
مال کسی را پاک کند بر او و در بدی خبری نبود تا وان بر نماند سیده بود اگر حالی مال بود نماند سیده را از مال نماند سیده ستانده و اگر مال نبود بماند  
نماند سیده شود و کسب کند و بدی مسئله اگر نماند سیده اقرار کرد که مرا مالی دادنی است بفلان کس این اقراری درست نبود که ج تصرفات نماند  
درست نیست مسئله اگر مردی غلام خوردادید که در بازار را خرید و فروخت میکند و بخت غلام مادیون شود ان خاموش بودن رضا بود اما  
اگر بختی قاضی یا سلطان دید غلام خود را که بر هم میکرد و خاموش کرد و داد ان شود از بهر آنکه ایشان را مهابت بود که ایشان در بازار را سخن نگویند  
خاموش ایشان رضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی سلطان باب عاریت و ضمان مردی مردی را جبری عاریت  
داد اگر ان عاریت از دست عاریت گرفته هلاک شود مردی تا وان بود چون تقصیر کرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی عاریت  
خواست تا زمین را بشکند این شش در زمین شکست تا وزن داشت و بانه بگیرد که زمین رنگا که بود کما ج چنانچه که مبتنی ان شش را در زمین  
کارند از تا وان داشت و اما اگر صلح بود تا وان داشت و مسئله مردی کاوی عاریت خواست تا بخت بر بندن ان کا و در وقت کار ان  
هلاک شد اگر ان زمین صلح است بر کا و بستن تا وان داشت و ان نشود و اگر کما ج بود تا وان داشت و مسئله مردی ششی عاریت خواست تا کل کند  
خاندن گفت که تمام شود برین اری تمام شد مردی نیاز و هلاک شد ان شش تا وان داشت و ان نشود یا نه میگوید اگر سامان بیرون بود اما  
تقصیر کرد و بند تا وان داشت و اما اگر سامان بود که روز و ریچه بود یا راه دور بود تا وان واجب بود از بهر آنکه ان از وی نقص نیست  
مسئله مردی از مردی جبری عاریت خواست خاندن کار گفت که چون تمام شود برین اری عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد از ان در  
دست وی هلاک شد تا وان واجب شد از بهر آنکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد و عاریت بیرون نرود  
لاجرم ضمان نبود مسئله مردی از مردی ششی عاریت خواست تا کل کند کل کردن تمام کرد چه سایه گفت که مراد من نیز یکی باره کل کنم و دست  
و دم هلاک شد تا وان داشت و از بهر آنکه نقاده کند میان کل کردن وی و میان کل کردن دیگری مسئله مردی تیری خواست از مردی تانیر  
بشکند و نیز شکست همسایه گفت مراده تانیر نیز شکست همسایه داد نیز شکست در دست و دم تا وان داشت و وجه فرق است میان  
تیشی و میان تیری گفتا فرق است که در نیز شکست در دست و دم تا وان داشت و در یکی نیز شکست بود و یکی است و یکی چهار تیر نرند  
و یکی مردی چهار تیر نرند لاجرم بدین سبب ضمانت شود یا در کل تفاوت نرود و در میان شش و تیر مسئله مردی از مردی ششی عاریت خواست خاندن  
گفت که از بهر آنکه کسی نگریدی وی کل کرد و تمام کرد همسایه گفت بچن ه تانیر نیز کل کرد و اما هلاک شد تا وان داشت و بیانی در هر چه از بهر  
گیر و خاسته بود آج هم نیز همان کار کند یا از ان خواسته بود و دم نیز همان کار کرده بود تا وان داشت و ان نشود اما هر چه کاری کرده بود و از بهر آنکه



این سبها من باز ده نمواند که بنهاند از این که وی در آن یک سبب است هر وقت بر سر کرده بود و تهر را حق دهم نمود اما اگر این نور  
ظالمی از وی سبب است من به تابا زده است سبب می بودی انداخته فرار بر و عاریت کردید هضامن نشو و از این که سبب بود و این سبب است  
زنی هضامن عاریت خواست تا بگویند که از گوش وی افتاد اگر سبب است که بود و تقصیر بود هضامن بنمود اما اگر خواب رفت کسی از گوش وی کشید اگر بگوید  
بر زمین نهاده خواب کرده بود هضامن بنمود اگر نشسته خواب رفته بود هضامن نشود و اگر صفتی را بگوید که بپا نهد که در این زن هضامن نشود  
یا بی تنگیم اگر که بپا نهد که بپا نشستن هضامن نشود و اگر ریزه بود و تقصیر بود و از ما و هضامن خواب باید پرسش که کار نامی را از من را نشاید که  
تصرف کند هضامن نشود تا اگر مردی نیز یک مردی منفرد امانت نهاد و آن منفرد بر او دهم بچکند و در خانه خود و بعد از آن هلاک شد هضامن بنمود  
با اتفاق نکرد که کرد باز بجا که نه و بعد از آن هلاک شد هضامن نشود یا بی گفتن بگویم اگر از این پرسش نکرد همت با پیشین بچکند هضامن نشود  
از آن عثمان نشود و از آن هضامن اول بیرون آید اما اگر تهر از این کرد همت تا دیگر روز باز آید هضامن همت که کوی خود نکردی نظیر بچکند  
و در کتاب بناسک آید و اگر حرم و داخل حرام جبار و خسته پوشید بروی یکدم واجب آید بعد از آن این جبار بیرون کرد و دیگر روز  
باز پوشید بروی دوم و دیگر واجب آید یا بی تنگیم اگر از این پرسش کرد همت که پیشین بچکند چون پوشید بپا نشود دوم و دیگر واجب آید  
اما اگر چنان است که عرض نیست که در ایاز پوشید کوی که خود بیرون نکرد همتی از من و هضامن یکی دم واجب آید و سبب است که در هضامن  
امانت نهاد و بخانه مردی این خود این کند اما در و غور و بار بپا نشود این کند و غریب و همان جایی وی اندر که وقت روز در آمد و برو کند  
مردم برده بود و آن امانت نهاده بی از این که چون کند بر داشت غاصب بنده باز بر دست نهاد و بنده بپا نشود بیرون نیاید اگر مردی  
از بر کند و را فرج کرد و در مثل آن کند باز آورد و همان جایی اندر ریخت بعد از آن هلاک شد کل کند و هضامن نشود یا مقدر اندک خر کرده  
تشان نهاد و همت مثل کاه ریخته با کند اما در که بر داشته است سر زرد و نیم همت چنان هضامن واجب که بر داشته است اما اگر چنان است که  
سپاه جانی نیست به مخفی است هر هضامن نشود و از این که با بخت کل را غاصب شود و لا جرم هضامن سبب واجب آید مسئله مردی سبها بنزد یک  
یک امانت نهاد و این خود از این سبها بچکند مردی در و فرج کرد و بعد از آن بچکند دیگر آورد و چنان بر همان جبار نهاد و بیرون هلاک شد اگر نشانی  
در میان نهاد و بعد از آن بچکند هضامن نشود و اگر غیبت اندک از آن کل سبها هضامن نشود همان طریق که در بالا ذکر کردیم هر مردی  
هر چه چیزی امانت نهاد و امانت دار آید که کسی دیگر امانت نکردی که ضرورت بود و ضرورت آن بود که این خانه را آب آشامیدنی و بجا میساز  
اند نه بپا نشود و اینجا هضامن بنمود و بپا نشود باید که باز ستاند و اگر امانتی در کشتی بود و این کشتی در خوف عرق شدن بود  
و دیگر اندر هضامن نشود و دیگر در هیچ ضرورت نشاید که امانتی را بکسی بگوید یا بپا نشود که هضامن واجب بود مسئله مردی کاله خود را بر مرد  
امانت نهاد و این این را این خود داد و در دست زن هلاک شد هضامن نشود و از این که زن در غیبت مرد است همچنان بود که کوی در دست امانت  
دارستی و اگر چنانچه بگوید که از این و از این وی بود و هضامن نشود اما اگر فرزند است که از خانه وی بی درخت همت هضامن نشود مسئله مردی بر  
انگشت و امانت نهاد و همت بود این این انگشت را باز برید و بپا نشود و اگر بپا نشود و اگر بپا نشود و اگر بپا نشود و اگر بپا نشود  
شود مردم از این که چنانچه کسی که وی این انگشت را بپا نشود و دیگر امانت نهاد کسی که امانت دار را نشاید که امانت را بگوید امانت نهاد و این







از سناجعت متولد شد و اشتقاق از اجرت واجب شود از بهر آنکه اجرت در مقابل جفت واجب می آید که منفعت آن جز ملک و می شود و مسئله مروی خبری خانه  
باجازت نه و کیسای مال معلوم و قبل از نوشتن خانه ویران شده است مناجر میگوید که من این قبایل را بر می اندازم سبب برای خانه تواند انداختن منجر  
اما از شهر باز و ولایت می رود بدان سبب اجازت را نتواند بر داشت و اما حکم مسلم مروی خانه را با اجازت گرفت کیسای من اجل اجازت می باشد  
خاوندان خانه را کیسای من موقوف بود با اجازت من مناجر میگوید که من سناجعت اجازت نگذردیم موقوف  
بود و چون که اجازت می باشد از بهر آنکه این خانه در تصرف من است خاوند خانه نتواند باطلال حق می کند شریعت این سناجعت موقوف دارد  
مسئله مروی خانه خبری اجازت ندارد ویران شود این خانه برخاوندان از بهر آنکه این خانه ملک نیست اما اگر خانه را اجازت کرد تواند رجوع کرد و نتواند رجوع  
یابی بکیر که موقوفی خانه کرده است باید که موقوفی می کرده است رجوع تواند کرد و اگر بکیر موقوفی می کرده است رجوع بود و رجوع بود  
مسئله مروی خانه بکیر گرفتاری ویران شد غله و ارمیکوید خانه را که خانه را اجازت کن میگوید بکیر من نتواند کردن اما اگر بکیر من  
باشد و اگر منی بر خیزد مسئله مروی خانه با اجازت گرفت و چاه بر زمین می کردن آن مبر که بود برخاوندان از بهر آنکه بر چه خبری خانه است برای  
خانه و از است بخون من خانه من را با اجازت من اجازت می باشد و بر دیوار بر سقف است برخاوند خانه است با اجازت من و در صورت از بهر آنکه خانه  
نفرمایند کسی را که نتواند خوشی را با اجازت من مسئله مروی خبری بکیر گرفت و در نزد هر روزی با جرحه مسین است این اجازت درست بود از این وقت  
اندک که بود است تا دیگر روز همان وقت حکم بکیر و زود و در شرب راج اخل بود مسئله مروی خبری بکیر گرفت تا بجای و در نگاه این خبر را  
باید که ملک باشد مروی خانه و اجازت از بهر آنکه شریعت اجاره واجب کرده راضیان و اجازت مسئله مروی خبری با جرحه گرفت ظالمی این خانه را از  
مروست با این ظالم میگوید با من قفلان ای ای تا خرابی را بنودیم ای اجازت و خرابی شد همان اجازت از بهر آنکه مروی قفلان بدیم خبر را  
نیست با جرحه همان اجازت بود و خبر اجازت نتواند بانه گفتا با ندازه آنکه این خبر را می برد است اجاره واجب آید زیادتی را و اجازت باید  
مروی خانه با جرحه گرفت ظالمی کند و بر این خانه خرابی شد و خود نوشت خاوند خانه از سناجعت نتواند خاوند اشتقاق از بهر آنکه اجاره و مقابله  
منفعت است و چون منفعت نتوانست بر شستن اجاره نیز اجازت باید اما اگر خلاف می رود میان خاوند خانه و غله دار خاوند خانه میگوید بدیم باشد  
درین خانه غله دار میگوید که شش ماه است که در این خانه بر خیزد اینده است قول قول غله دار بود و اگر غله دار درین خانه است قول غله  
خاوند خانه است بود و مال اجاره واجب و نظر من نیست بسیار باطله و الوسی میارسانی خاوند اسبابی غایت بعد از اسباب آمده است اجاره  
ظالم میگوید که غله کیرده میگوید که دو ماه گذشته است و در این ماه غله نیست اگر کوه بود خود اشکال نباید یا اگر کوه بود حال را حکم سازیم اگر  
حال اسباب کرد این است قول قول خاوند بسیار بود و اگر اسباب استاده است قول قول غله دار بود و نظیر دیگر نیست که مروی غلامی با جرحه  
و کار می بیند بی شش و نه را خواج غایت بعد از سال است و اجرت کیسای مسئله با اجازت کیرده میگوید که این دو ماه بهر ما رسیده است خوا  
میگوید بسیار نزد است موجه است و کار نکرده است قول قول که بود گفت حال را حکم سازیم و نظیر دیگر نیست که ماریسیده را مال است بد مال رسیده را  
بخود و کیر رسیده شده میگوید که باید که تو ما بهر آن خوردی بر تو توان است و تو ان بسیار می گفت با ما را را جرحه خود و  
در میان تو ان بود و کیر میگوید با جرحه خود قول قول که بود حال را حکم سازیم اگر حال بدید مروی است قول قول بدید بود و اگر تو کیر است قول قول کیر مسئله















من است و اراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود بعد از آن کشت را قیامت کند اکنون چگونه کند تا در آید گفت باید که هر  
 یکی را وکیل کند که آن کیل از حقیقت ایشان قربانی کند مسئله دین و کوفته اند و در بدین سلاخ و ویرا وکیل کرد که این کوفته اند و این  
 قربانی کن بعد از آن خوانده اند پس یکدیگر که یکی را بعد التیر میانه ام و کفنه ام وی نمیدانم که کدام است کسی این خود گرفته اند و کوفته  
 که این را التیر میانه است هر دو حلال بود بنا بر این غم ایشان ولی این را نشاید از آن خود دین و از آن نشاید از آن خود دین از این که هر یک  
 است که از آن تا من بدست و در غم و در شریعت اعتبار است اما اگر هر دو کوفته اند یکی کسی بود و بر او وکیل کرد که کوفته اند از این که  
 این دو یکی بعد التیر میانه که کدام است همان یکی مردان بود اما اگر نمیدانند که کدام است هر دو مردان بود از این که هر یک صلی الله  
 علیه السلام فرموده ما جمیع الحرام و الحلال الا و قتل الحرام و سلاخ ان یک کوفته اند از آن که التیر میانه خاص شود مسئله مردی کوفته  
 اند جای هر دو تا آن که در کاف و کوشش از دست بیفتد چشم کوفته شد قربانی را روا بود از این که بیوفت را اعتبار نیست اما اگر شریک و  
 باید و در چشم این کوفته گرفت روا بود از این که مسبب بود و مسبب قربانی را نشاید مسئله مردی کوفته خرد قربانی را اگر کوفته  
 که شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضیعت قربانی کند روا بود اما اگر بعد از آن باید این کوفته را صدقه باید کرد و آن کوفته هر دو  
 نشاید خود را از این که حق در ایشان شد که این کوفته را همچنان ندهد میدهند یکدیگر یا هر چند اما اگر شکست و کشت میسر و در یکدیگر  
 و نیم پیش میگردانند آن هم دامن را خاص شود از این که حق در ایشان شده است وی نقصان کرد باید که نیم و یکصدقه در میان  
 عید و میردن این مسئله می کسی خرید یا مادرش از آن که فسخ آوردی چنین بود و او را در راقبان کرد و بره را نماند تا سال و یکبار بره را  
 قربان میکنند و این را بنود از این که وی نیم دارد و یکبار قربت یافت باز و یکبار قربان کردن روا بود مسئله مردی توکل است کوفته خرد یا  
 قربان کند این کوفته کند و یکبار خرد یا کوفته اول یا بافت از این دو کوفته یکی را قربانی کند و او را عید و میردن آید از این که هر دو  
 و جسته بود و خریدن وی و دیگر او نیست و بخلاف در ویش تا که در ویش کوفته خرد که قربانی کنند این کوفته غایب شد یکبار خردان اول  
 میافت این بر دو و از قربانی کردن از این که بر توکل می خریدن همین میشود تا و یکم کند اما این بر دو ویش فریضه بود چون خرد می شود  
 که گوی مد کرده است که هر کدام خرد می شود و اگر ده خرد بود و هر ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان توکل و در ویش  
 و اگر نارسیده را مال است قربان در مال نارسیده واجب بدیانی بر قول ابوحنیفه و سیوطی و سایر ائمه انالی می قربانی کند و بر قول محمد بن  
 قربانی کند و می است که میگوید نارسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بروی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب  
 بنوعی است ایشان است که این قربانی کردن همچون است که پدر فرزند نارسیده را از خاستگی نفقه این مال را بر او واجب می قربانی نیز باید که  
 که واجب بود اما کوفته قربان بر او بدویش نماند از این که کوفته و او را نماند از مال می در حق نارسیده ضرر و اسود مسئله مردی بدویش  
 کوفته خرد و این کوفته را قربان کرده و دیگر در توکل کند قربانی و دیگر واجب بدیانی و در ویش است بر وایت کتاب چه و این است که  
 در ویش چه کرد و از آن توکل کند و دیگر نبود و بر وایت کتاب صیغه قربانی و یکبار بود چون در وقت توکل کردن چنانچه که نارسیده  
 خفتن کند از آن هر وقت شش سوره شان نماز حضرت را نماند که نماند از این که وقت نماز است و می در وقت شش سوره قربانی را وقت نماز است





شکرندان حال را بعد از نماز اذاعتقالی بر چه خواهد بود باید بود عاوی مجرب شود و هر است یک بریدن بر خونی در دم غلظت کردن این عاوی  
 نباید مسئله مردی بد و دیار و کوسفند میساید و بد و سیکار کوسفند و در دیار او ستر بود که بخرد یا یک دیار درین مسجد صاف است بعضی گفته اند که  
 یکی او ستر بود از بهر آنکه همان یکی فریضه ای افتد و روان است که کوسفندان کلان تر قرآن کنند از بهر آنکه اگر کوفتند و بخیر یکی از این کوفتند کلان  
 او ستر بود یا بعضی گفته اند که از او کوسفند گوشت بیشتر خورد و آید و ریش را ازین دو بهر آنکه لاجرم بدین سبب بهتر بود مسئله مردی در  
 یافت و از وی یکی که از ماند وزن فرزند آن کادر امشترک قرآن کردند و اینها از بهر آنکه گفتیم که کادر امشترک است کس را بود و در حقیقت  
 ستر میشود از بهر آنکه زرافش برسد بچنان شود کوی که شست کس ندانند و زن یا ستر تن یکی کادر خریدند یا بانایری و قرآن کردن را بود و فتوی  
 برین است مردی دو کوسفند را یکبار خراج کرد یک ستمیه کرد و در برابر یکدیگر نهاده بود و او بود و اگر یک ستمیه گفت و یکی را فریضه و از آن  
 دیگر را دل حلال بود و دوم در از بهر آنکه ستمیه برین کوسفند است که اول است که از آن جوان ستمیه گفت بعد لاجرم مرد را بود مسئله مردی  
 کنگ کوسفند را از بچمی گفته گفت باید که این بچماند به نیت ستمیه بدل اندر گوید تا حلال بود اگر کس را بچماند و اینها از بهر آنکه هر چه از حقیقت خارجیم  
 از این صورت بریم و صورت است که این بچماند تا رسیده کوسفند را از بچمی ارد یا دو بانه باری یا بنده یا جالیض یا نفسا یا هر وقت که در جوان  
 ستمیه بود حلال بود مسئله اگر مردی شب قرآن میکند و او را ناکرده بود و بچماند آن جوان در شب که بنام میر علیه السلام فرمود که اینها از آنجا  
 در شب بدین سبب کرده بود مسئله مردی با سلاخ کار و گرفت و ازین دو کس یکی ستمیه گفت و آن کوسفند را از بچ او ند حلال بود یا بی ستمیم اگر کس  
 اگر ستمیه شده که ستمیه است حلال بود و اگر بی ستمیه تر ستمیه تر از بچمی ارد و میگوید ستمیم الله الرحمن الرحیم و الله ستمیم مرد را شود  
 از بهر آنکه نام خداست یا نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مرد را بود و اگر مسلمان میگوید ستمیم الله و محمد رسول الله مرد را شود و از بهر آنکه حلف  
 کرده است نام پیغمبر را نام خداست یا نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مرد را بود و اگر مسلمان میگوید ستمیم الله و محمد رسول الله مرد را شود و از بهر آنکه حلف  
 خراجی آرد بر قولی او حقیقت مرد را بود و بر قول صاحبین هم رد و اینها از بچ ایشان است که از این کتاب ستمیه و هر یک پیش لاجرم حکم ایشان حکم  
 حربی بود و اجماع است که اینها از بچ ایشان است که از این کتاب ستمیه و هر یک پیش لاجرم حکم ایشان حکم حربی بود و اجماع است که اینها از بچ ایشان است که از این کتاب  
 مرد را بی صافی کس بود که آفتاب برست بود یا ستر بهرست بعضی گفته اند صافی کسی بود که پوسته بیک کیش بود مسئله که نفوسا که کوسفند  
 را از بچ کند مرد را بود از بهر آنکه ایشان را بدین نسبت ایشان بر چه خوش آمد معبودی که بدین نسبت ایشان همان بودند و حربی همان مسئله که نفوسا  
 کوسفند با سلاخ مرد کار و گرفت و یکی ستمیه گفت معلوم می که نفوسا که بریده شده است مرد را بود و از بهر آنکه مشک افتاد و در حد و شک  
 حلال نبود و الله اعلم فیصل باید دانست که اگر کادر قرآن گفته مده او ستر بود و اگر کوسفند گفته تر او ستر بود از بهر آنکه گوشت کوسفند ز  
 خوش تر بود و گوشت مده کادر نرم تر بود و کادر دو ساله باید که بای و در سوم سال نهاده بود و بیشتر چهار ساله باید که بای و در پنج سال نهاده  
 بود و هر یک ساله که بای و دوم نهاده بود و کوسفند را همین مسئله اگر کوسفند شام شکسته تر قرآن میکنند و او بای نکند که بخیر است  
 نکند و او بود و اگر بخیر ستر است کرده بود و گوشت ستر زبان اند بود و او بود و اگر کوسفند میگوشت قرآنی میکنند اگر بخیر یا و ز راه  
 است و او بود و اگر بریده بود و در او بود و اگر کوسفند را بدین گفته است که کادر او بود و بای بخیرم اگر این بدین او کان و در وی را بود

و اگر تمام برگزیده بود و اگر با به از و نیز برگزیده جوان بدم و در بد و اندیشه را از وی بستانم دار بود نشاید خوردن از این که بسیار جویایم  
 فرموده است بر چه از انداز به یکی هر دو از است لاجرم حکم حدیث نشاید خوردن محسوسه شخصی که سفید خشتی قربان میکند و ابو دینار می فرماید  
 گفته اند که در ابو دینار نقل کرده اند لاجرم به بعضی گفته اند که در ابو دینار اصل است که این مسئله را محسوسه باید استثنی که گویند در  
 و معلوم و می و در ک و و ایچ بقول ابو حنیفه رحمه الله سه اسبهار بریده شود یا بیشتر از این سه بریده شود حال بود و دیگر و است از ابو یوسف  
 همین است و روایت دیگر از ابو یوسف است که بر این سه معلوم باید که بریده شود و در ک و دیگر بیشتر و بر قول محمد رحمه الله از چهار هر یک باید  
 که بیشتر بریده شود و الله اعلم **کتاب الحدود و قال الله تعالی ان الذین یؤثرون علی انفسهم فی سبیل الله فیهما نساء جملتهن فی الذل علیهن**  
 یعرض علی اعمال نی آدم فی کل جمعة مرتین بكون شده غضب الله تعالی علی الزانی یعنی عرض کرده میشود بر من اعمال نی آدم در هفته یک بار که بیشتر  
 از غضب خدا تعالی بر نیکوکاری بنیم و در خبر آمده است که زنا عجز گویند و زنی که با ننگ کرده اند و نوروی ادا بریده و الله است که هر که  
 کوکی را می شود بوسه دهد مستعالی او را در پیش و در زنی که با ننگ و هم که با کوکی فعل می کند بوی بهشت نیاید که گویند و در خبر آمده است  
 انظر الی الحرام سهم مسوم من سهام البلیس یعنی بکسی که سهم بکس است بزرگوار از سیرا البلیس که مستی زنا کند حدش نرسد تا شوش باز خورد و اگر  
 مستی از زنا کند حدش نرسد اگر کسی اقرار کند زنا بجا کرده در چهار مجلس مختلفه بوی حد واجب شود چون ابل اقرار بود و اگر یکم از آن اقرار کند  
 حد واجب شود و اگر بعد از آن که قاضی حکم کرده بود با قزاق وی رجوع کند حدش نرسد محسوسه اگر مردی سیرانی را بیاورد و در جایی خوابیده و  
 بیدار و که زن حلال است و بای بسیار واجب آید و اگر در حدت طلاق بیزاری با زن باشد بر نداشت اگر بوی حلال است یا کینه زن  
 که خبر دیگری و بیعت با غارتیه بود و گویند استم که بر من حلال است با غلام یا کینه زن که با ننگ کرد و با ننگ در با زن باشد و سر نداشت  
 که حلال بود حد واجب ناید و اگر سلطان یا کسی دیگر یکی را اگر از ناکند واجب نیاید محسوسه اگر جماعتی کوای و بیز مردی که پیش از نیکاه زنا  
 کرده حدش نرسد اگر محض زنا کرد و در اسلام شکیسار کردن واجب آید و اگر محض بود حد نرسد و واجب شود و اگر بیده و بوی نیکاه تا زمانه  
 لازم شود و محض دین حکم کس را گویند که مسلمان و با نف و از او بود یا زنی دخول کرده بود حکم حکم که زن مسلمان بود عاقبت و با ننگ و از او و اسلام  
 شرط است لم عصان یا تا اگر مردی زنی زنا کند شکیسار کردن لازم نیاید بحدیب ما و مذنب یا م شافعی رحمه الله لازم آید و محسوسه را شریک اطا  
 خوانند و کسی در و از حرب یا در لشکر یا غیاب زنا کند حد واجب نشود در آن موضع از آن که سلطان اسلام را قذره حد زن بود و در آن موضع  
 اگر ضعیف زنا کند حد نرسد و لیکن و مال زنا پوش اگر سلطان زنا کند عقیقه و بر احد نرسد و اگر کم از چهار کس کوای مرد و بیز نرسد و اگر  
 را باید که کوایان را برسد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و بوی وقت زنا کرد و چون حد نماند شویخت کوایان یک اند از انداز و کوایان  
 و اگر کوایان نخواهند انداخت حد ساقط شود و اگر بر زن حمله زنا درست شود و کوایان باز در حدش تا وقت که باری نهند و اگر با قزاق در دست  
 شود باز در حدش بیاورد حد یک که بوی بود نرسد و بوی که بوی زنا برسد و روی و فرج نرسد نرسد و اگر در استمانه  
 و جاسا از مرد و جدای کند که در حدت مستحب نبود که حدش بر مردمان نرسد تا بید کند و اگر پیش کسی نرسد هم با بود و اگر کسی چند بار زنا کند  
 حد زده نباشد بحد را یک حد کفایت کند و بچین در ماه رمضان روزه بقصد خوردن بود یک کفایت نمیده بود و هر که زنا کند و گویند

بر روی نیست که فاسی با جرد و نه تا شش بر نه اگر کسی با او را بر حکام کند چنانچه بخواند و با او بیایند مذنب ابو حنیفه در حد لازم نیاید و نه  
 ابو یوسف و غیره جهاد الله و واجب آید و بعضی فتوی برین قول داده مسئله اگر مردی با مردی یا با ستوری نزدیکی کند نیز برین برین حدی فی الحکم  
 منی با همودی یا بر ساری از آنکه صد تا یا نه بر نه شش اگر کسی با او طاعت کند بر وی تحریر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رخصه الله حد واجب آید  
 یعنی حکم دی بخوان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول با بریزد و با او بریزد بعضی گفته اند از بالای بلند شان سر کنون سنا و فرو  
 و نه از آنکه نرسیده بود یا یکجا نه باشد تحریر واجب آید الله که سلطان با فاضی مصلحت سید تحریر با از همه حد سخت تر از نه تا با جمل  
 تا از نه تر نزد و فرو و آن را بود که بر نه تا اگر خطمی یا یک تری یا و یا بر نه تا قدف کند کسی او نه یا از نه تر نزد و اگر مسلمان از دو که یک بود و بر  
 و طلی حرام یا طلی با نیست نیاده بود و نه تا نکند و چهار کوه تواند گذرانید بر دستنی قول خویش نیست و نه تا از نه تر نزد و هر که کوهی  
 او بشود نشود مسئله اگر مردی را بر نه تا قدف کند سپهر او را و و تر او را بر او را و ولایت مطالبه حد قدف بود و حد قدف بقیه باطل نشود و  
 بر آنکه کس که و بر نه تا قدف کرده بود باطل شود و الله اعلم **باب** الله سرقتی قال الله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا عنهما ایدی الیهما  
 من الله السارق سرق البیضة فیقظم یدیه یعنی نخست خبر بزد و او که بیضه بزد و دستش بریدند یا اگر از دزدی تخم مرغ یا دزدی چیزی رسید  
 که بخت در دزدی فقره بود که دستش بریدند یا اگر در دزدی فقره که برغل و غش غلب بود دست بریدن واجب نیاید مسئله اگر کسی  
 غلام خود را یا یک تری که خود که بوز عاقه نمود بزد و قطع واجب آید اگر کتاب بزد و یا اگر اسیر یا صید یا درخت ساختن یا کوشش یا شرطی یا  
 نزد یا بر بط یا تنور یا سکی قطع واجب نیاید مسئله اگر جماعتی بخانه در آیند بزدی و بکشتن مال بیرون آرد هم را قطع واجب آید اگر از  
 کرم یا به جرد قطع واجب نیاید اگر از باغ یا از زیاریان و خداوند مال بپوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسو را مخانه دروم  
 اندر کند و مال بیرون نکند یا با شکم و مانند آن قطع واجب نیاید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید شتر و حواصیل و حواصیل و حواصیل  
 العقل و البهائم و النصاب الدعوی و النصاب غیره در اتم خمس عشر من السارق لا یقطعون اذ اسرق العبد من مال عبده و العبد من مال  
 مکتبته او مادونه بدون او غیر بدیون او و زوج من زوجة او و الزوج من زوجة او و من زوجه او و من زوجه او و من زوجه او و من زوجه او  
 الاجیر من المستاجر و الخائن و المباش و المختلس و الممنوب و الحمام و من المقبرة و من بیت  
 المال و الضیف من منزل المضيف اذ كان السارق امثل العبد السیرری اذ كان اقطع او مطلق  
 الرجل البین و یسقط القطع باریه اشیاء اذ اوبس من السارق او باعها منه او لم یحاصم خصمه فیسب  
 او او ای ان العین ملکه مسئله اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و آنکس گفته گرفته ام قطع واجب نیاید  
 و اگر غلامی دزدی کند دستش بریدند که بخت خود را بخواهد اگر غلام اقرار کند بزدی و دستش بریدند که کوهان کوهی یا دهن کوهی  
 بزدی و سپهر نه قطع واجب نیاید و اگر کسی دزدی درست شود و سپهر نه یا یکا نشان یا شکا شفر یا سیلان مسافون  
 و مانند آن که سلطان اگر حد نقاده رسیده باشد علاحه دارد و مالی حضرت مارا نشاید که او را دست برد و اگر  
 اقرار کند بزدی یا نارسیده قطع واجب نیاید اگر دزد مال بخاند بزد یا خاف و نه مال او را بفر و نه یا بخت





که که نیکو نده نشسته بود و دهنده بسته و دست گیرنده باید که بود و بدو را نیکو نوی کسب بتواند کردن و دوازده درم است از درمهای پنجانی و درم و میان بیاض و درم و بر سر آنکه چهل و هشت درم اگر جمعی از مسلمانان بیاورند و بر سلطان عادل بیرون آید و دعوی ولایت کنند سلطان را ایشان محتاکت روا بود و اعانت سلطان بر مسلمانان بود و هر که از باعنان روی بر عیبت بند نشاید گشتن مگر هفتاد و دوازده نجو خونی بود اگر سلطان با باعنان موافقت کند و بماند و برانجام مال گیرد و او بدشاید سلطان عادل که برادر و پدر خود را که بنی بر آورده بودند بدست خود و بکشند مگر بطریق و دم و تمام ضرورت روا بود و در او بدشاید که بای اسپ او را پی کنند تا پیاده کرده و کسی دیگرش بکشند و آنچه از مال باعنان برست لشکر سلطان عادل شود و حال حرب تا و آن نیست و جز از آن حرام است باب الا انفاذ الکفر صاحب حق چنین گفت که خدای جهان است چیز خود را از وی بستانم کافر شود بخلاف آنکه اگر پیغمبر بستانم اگر زنی که بدیت را سجده کند و با فرشتی نکم کافر شود همچنین اگر گوید کافر بودن بر او با و بودن یا گوید بر او با و هشت نیا یا اگر چنین سو کند خود را که بخدای و خاکشای فلان بعضی گفته که کافر شود و اگر گوید چنین کار کنم یا کرده ام از خدای میترام و میدانم که کرده است بعضی گفته اند که کافر شود و چون کافر شود و او را بویوسف آمده است که کافر نشود و اگر گوید لغت خود را که جدا نشود و آن گفته است خفتن کافر شود و چون خفتن است بر او اگر یکی زنی را که بد کافر شود تا بر شوی حرام کردی کافر شود و اگر کسی بفر کافری رضا بد بر غم آن تا عقیبت بخشد و کفر با حق کافر شود و همچنان اگر گوید خدای تعالی فلا رحمان کافری بستاند و اگر کافری بخوابد که اسلام آورد و مسلمان شود و اگر کسی با عالمی تا و آن را و گوید زبان نکند تا فرود مجلس من بیا آن آری تا از قوم خودی بود کافر نشود و اگر کسی گوید اگر فرشتگان و پیغمبران گویای دهنده فلان ستم کار نیست ستم نازدم کافر نشود و اگر گوید بر وجه ستمی است که چه باز نامه فتوح آورده کافر نشود و اگر گوید با خدا و اوزی بر من فرار کن و الا بگویند بعضی گفته اند که کافر نشود و اگر کسی گوید با خدا یا انوار مسلمان میران خواه کافر نشود و اگر گوید پیغمبر می حرام و کفر خواندند که حرام کافر گوید با مسلمان بماند یا خدا جنگ کن گفته اند کافر نشود و اگر فر و البقیه مراد آن بنوی کجایا کافر نشود و اگر اگر پیغمبر نام را گوید لغت بر تو باد و پیغمبر کفر را بدین نام بنده است کافر نشود زیرا نگوی و هم محمد رسول الله رسد بر که از وی و کفر را و قتل با حق مسلمان بود کافر نشود بخلاف آنکه از پیغمبر که خبر خوردن و قتل کردن یا غارت زوزه و زکوه و چه فتنه بودی کافر نشود اگر سلطان ظالم عادل خوانند ابو منصور از تریبی و فتوی داده است که کافر نشود و بعضی گفته اند که نشود و از برای آنکه در یک چیز عدل کرده باشد و جواب اول چنین حکایت است و اگر کسی را می ببرد نهاده یا زنا را بر زمین بر میان بند و باطلی چه و آن بکشتن خویش نهد کافر نشود و اگر کسی را به بر میان بند و اسلام را زبان نداد و اگر حمله خطا کند و سر بر زمین بند و تا مردمان او را کافر خطای و انداخته بعضی گفته اند که کافر نشود و اگر کسی خطا کند و کفر زبان نداد و اگر مردی که گوید لاله بر غم آنکه الله یا وی باز بکشند و ما را الله بگوید کافر نشود و اگر کسی مؤمن را گوید بوقت با ننگ ناز که در دم میکشد کافر نشود و اگر پیغمبر بر او بر پیغمبر کند یا ستم روا میگوید خواند بلفظ تصغیر کافر نشود و اگر فتنه بر عیالتی یا گوید باید تا مسلمان پوشید و آشوب جدا شد و کفر خویش است و او دستخاف مسلمان کافر نشود و اگر در مجلس و بر زمین بر او بر کفر بکشد چیزی گفتن کفر نکران را بر آوردن و قوم مخدیان کفر نکران کافر نشود و اعیان را بکشند که بعلوم کفر بر زبان رانند و حال کافر نشود







در راه او و نماز و مسافر و فرو کردن و طعام خوردن و غار کردن و طعام ظمان با خوردن بر قصد پیشه فعل ایشان بهتر است اگر چه عیال بود و احتیاج  
 نمودن به حرمه و ترس با یک نیست **فصل** جامه بپوشیدن پوشیدن مرد و زن احلال نیست مگر در حرب و مسیران یا رسیده را نشاید پوشانیدن و  
 پوشاننده او در وبال بود و همچنین کسی که ایشان را طعام و شراب به جامه که تاراش بر تنم بود و پوشش ریمان چنانکه جامه عیالی و حاره و مانند  
 آن بپوشد و هر جامه که تاراش ریمان بود و پوشش بر تنم کرده بود پوشیدن از وی مگر در حال حرب بسیار عجز بر مرد و زن نشاید پوشانند اگر چه  
 زنه و خشک و اگر گریاس بود و مرد و زن را بر تنالین بر تنی نشستن و بر بستن بر تنی خفتن و بر بالشت بر تنی سر نهادن باک نیست قرائت بر تنی مرد و زن  
 حرام است از از بسند بر تنی سبکقول کرده است مرد و زن را بر تن زنه بر تنی باک نیست کلابی که در وی زنه و نقره و یا بر تنم بسیار بوند کرده بود  
 و اگر بر طرف عمامه علم رزین بود بقدر چهار انگشت باک نیست و همچنین علم حبه در زنه و کلاه **فصل** باک نیست جواب سلام جهود و ترس بر گفتن و از  
 عیالک نشاید بگذرانیدن و بر ایشان ابتدا سلام نشاید کرد و باک نیست که میان مسلمانان و باطن و نه معلومی باشد چون این غم کسی بود که از وجها  
 بنود و جواب سلام خواهد که بر در خانه سلام گوید واجب بود و بر کسی که تقربیت قرآن خواندن مشغول بود سلام نشاید گفتن و اگر مگر جواب لازم  
 نیاید و بر سلطان سلام گفتن مست است و بر قاضی که از بر فصل خصوصیت نشسته بود سلام ناکفتن رواست جواب سلام زن بکایه نرم باید گفتن و بر زن  
 جوان بکایه سبزه اسلام نشاید داد و اگر کسی بر جماعتی برگزیده که در شرط و نه در باطن و مانند آن بود سلام کند بر قصد آن تا ایشان را از جمعیت  
 باز دارد و او را و اگر بر جماعتی سلام گوید و بکین از ایشان جواب بدهد از دیگران نه بر ساقط شود و سلام را جواب بپای گفتن که سلام دهند  
 نشود و جواب عطسه واجب است چون عطسه دهند حمد بیاورد و الله اعلم **فصل** باک نیست از ایشان کردن خانه و زانه و ده کردن سبقت عیال احلال  
 لیکن کار اخره باید کرد و نه بهر خوب مرته و زنه بر کسی از ایشان تن و یا و دات و قلم زین باقره کین نشستن و در اینه زین مگر نشستن  
 نشاید نقش کردن صورتی که از جنب جاندار بود و مکرده است چون کلان بود بقدر توان بدین صورت قنای و در حضان و مانند آن باک  
 نیست باز کردن لباسا بر آن صورتی باشد باک نیست چنانچه در خبر اسباب که در رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از نشستن  
 بر توکیریت کسب کردن لایبی و فضل است در وین چون از کسب عاجز باشد واجب باشد بر در خانه طواف کردن از بهر توبه را و تجارت  
 بدین کار خیرستان باک نیست و اگر درویشی گوید بخی خدا چیزی بده واجب نشود و دادن غلام امر و مکر و ک لوطی فروختن نشاید **فصل** بر نوشته  
 راه باز نشستن بر قصد خردن و فروختن نشاید مگر که گذرند کار خیر کنند **فصل** از آن تا بر حمله زبانها فصل است هر که او را بخورد  
 او را ثواب بود بوقت خمره نهادن کتب کتاب باری را از بر باید نهادن و کتاب ادب لغت را بر زبان و کتاب فقه را بر زبان  
 و کتاب اخبار را بر زبان و کتاب تفسیر بر زبان و اگر اسرار بر زبان نشاید هر عامی را که بر زبان دست جان داشته نشیند و گفتن و رفتن  
 نیز تقدیم کند و در خبر است از رسول علیه الصلوة و السلام که در السلطان و ذوالعلم اتقی شرف المجلس یعنی سلطان عادل و  
 مرد عالم بصدر نشستن سزاوارتر است **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون ممکن بود و تمهید گفته اند که امر  
 معروف بر سه قسم است علمای از زبان بود بر سلطان را و اصحاب دلایت را بدست بود و عام را بدست نامیده و اشترک لازم  
 بود و هر که از این غرض بدو بدو به انجام یعنی بر لوق اندیشه یا بر غم آنکه مردمان از وی خوار گشته بکند و سلطان را بر وی



و اگر مردی با کمالی غصه بنظر خود با صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کمالی غصه نکرد که مردی کرده باشد اگر کسی در خانه غصه  
باشد یا از کینه زن و غلام غصه منفعت بگیرد و سر از نزد و حبس آید اگر کس طعام و مایه و کسی غصب کند پیش خداوند کاله بند و او بخود  
که ملک او است از عهد ضمان بیرون آید که بقول شافعی بیرون نیاید زن را باید که گوید یا شوی که من باز درین ضمانت غصه نیستم  
و وی باشد و بال در کردن شوی بود و فصل اگر مودع بخانه و دیعت را پوشید یا مستور زنهار برایشیند و باز مجامع بیرون کند  
و از مستور فرد آید و از بهر مالکش بخانه دارد از عهد ضمان بیرون آید اگر دیعت را پوشید شود باز مقترع از عهد بیرون نیاید  
نسب دارد اگر مودع کاله را بنزدیک و دیگری دیعت بخانه و ملک شود ضمان بر او بود و بیرون بود و مودع بقول ابوحنیفه بر او بود و بقول ابو یوسف  
و محمد بن عطاء بن زینهار بر اختیار بود و خواه اول کرد و خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم باول باز کرده و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول  
بگیرد دوم باز نتواند کشتن و قوی بر قول ابوحنیفه و اگر دیعت را بی علم خاند در خانه او نهند و ملک شود ضمان بود و اگر کس  
یا مستور یا قوه یا قه یا غیر یک رسیده که مودع بود باز را کردن و دیعت نهد و آن رسیده اول ملک کند ضمان نبود و اگر او آن  
بود ضمان بود و اگر بنزدیک غلام معلق از عهد ضمان از وی وقتی طلبید که ازادی باید و اگر یکی از دیگری مستوری است  
خواهد یا بجایگاه معین بر دوازده یا دوازده ضمان کرد و اگر از بدان موضع مجامع از عهد ضمان بیرون مجامع و اگر کاله یا قی یا قه  
را در راه بجای فراموش ماند ضمان بود و اگر کسی کاله غصب کند و خد و غش او را بر سر کند کاله بر سر است او بجهل امانت ماند اگر مالک شود  
ضمان لازم نبود و الله اعلم بالصواب باب اندر وقت قال المدعی و تعاولوا علی الیه و النقی یحیی باری یکند یکدیگر را بختیونی کردن و بر سر کار  
کردن و در خبر است که هر کس الفضل التو دوائی انس و اصطفا الخیر الی کل مرد و فاجر یعنی بر خشتن یاد و دست دوی که اندین است مردمان  
را و خوبی کردن بجای هر یکی و بدی بداند و وقت کردن بنزدیک ابوحنیفه دست نیست مگر قاضی بدان حکم کند یا واقع چنین گوید که چون من  
این موضع وقت بر فلان مسجد یا فلان را بیاور باشد کان فلان موضع باشد اگر کسی از ایشان خانه بر جاست در دینشان مسلمان بود و دست  
آید و بقول ابو یوسف و محمد بن وقت دست است برین قول ایشان است و الله اعلم و قلی و صبی و بر سر و انس و از ایشان باز  
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و قضا کرده اند که کس که در وقت است و قضا کرده اند و قضا کرده اند و قضا کرده اند و قضا کرده اند  
کردن شرط است تا اگر کس بدین وقت بر فلان کس دست نیاید تا نگوید که اگر وی دیگر در جاست از مسلمانان اگر کس بدین وقت  
فلان مسجد را بنمونی تسلیم کند دست نیاید اگر کس بدین دوکان وقت بر فلان مسجد که دم وقت شود چون بنمونی کند وقت کتب  
و مصحف دست است اگر زمینها کس در کس یا فلان و با جقه ها و گا و وقت کند دست کد فلان و کلاه و ان یا میان بر با می وقت کند  
شیر و جقه ایشان بر آید کند بان صرف کند و با باشد اگر یک روئین با سنگی وقت کند تا مردمان از وی آب نهند و او وقت کند  
رسول علیه السلام است بخلاف عهد اگر کس بدین باری بپیرم وقت کرد ازین زمین بر جاست مسلمان در ویشم دست نمود وقت بنم  
که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن و نیست بقول محمد و ایما بخاری اگر مسلم المدقول وی گرفته اند و قوی بقول وی داده  
اند و بقول ابو یوسف رحمه الله رواست و الله اعلم مدقول وی گرفته اند و قوی بقول یحیی و او ماند و آنچه مشاه قابل قسمت

نبود یعنی قسمت نتواند کردن مانند وقف بنده واجب رواست وقف کردن خیریه ای یا عقیقه که مایه رواست **فصل اهل مسجد**  
 را ولایت قیم نشان دادن نیست از آنکه ولایت طلبه اولاد است یا داون که ان طلب از فساد و قی خالی نبود واجب است که از مراعات  
 وقف نخست بهماره وقف صرف کند اگر قیم خواهد تا مسجد را مناره سازد و از مال وقف اگر بعضی از اهل خلعت بی مناره یا بنماز  
 نشینند و او بود اگر قیم وقف مسجد را تقبل میسر صرف کند همان شود و اگر کچ اندوه کند زیان ندارد صرف کردن غلات رباط  
 و حران که مرد و مار بوی خاصیت نمائند بوند بر بلخی که نزد یکپای بود و او بود اگر رباطی و دیوان شود و او بود که مرد و هند و بر دی نقشه کنند  
 تا آنگاه که ابدان کرده و قیم مسجد را نشانید که در حد مسجد دو گان بند بنا کردن رباط بهتر از آنکه در آن بنیاد است **مسئله** اگر کسی در سر بی و دیوار  
 زمین خود مسجدی سازد و مانرا سواری دهد بنماز کردن در وی مسجد نگردد و در وقت ختن دی را و او مسجد که در آن شود مردمان بر وی حجتند  
 نمائند از مسجد بیرون نرود و بقول ابو یوسف رحمه الله ملک خاوند ما نگردد و بقول محمد بن سیرین نرود و ملک خاوند ما نگردد و اگر کسی خواهد  
 که مسجد را با و انرا نگردد و بهتر از آن یا نگردد نشانید بنماز کردن نفقه بر تندی از وقف مسجد رواست باشند نام و موقوف در خانه که وقف مسجد  
 بود مگر ده است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که باره از راه حایه مسجد در آنند یا نیست که چراغ را از نماز شام تا نماز صبح  
 اندوخته نگذارند و مسجد چون کسی را از اینجا نشی اطاعتی افتد بر او خانه کعبه چون گشته شود پیشاید بقصد تبرکی کسی را دین میل آنکه که  
 سلطان از آنرا بگذرد و مصطفی کعبه صرف کند هر که در مسجد لوری یا یا نگردد یعنی اندارد و وقف کرد و **فصل اجازت دادن و دوگان وقف را**  
 زیاد از یکسالی را و او بود مگر که مصطفی در دادن بود و زمین وقف را زیاد از سه سال با اجازت دادن و او بود و سه سال را و او  
 مگر که مصطفی در دادن بود اگر کسی و دوگان وقف را بگذرد و دیگری غلظت زیاد کند اجازت اول تا قسم نشاید بیکر در بیرون متولی اجازت  
 بطل نشود و اگر کسی بین وقف دو گان بند و خواهد که مکر را بقدر سه او غلظت با اجازت کند و اگر بجا نماند بود که چون عمارتی بر کند و دیگری بر باقی  
 از آنجای میاید بر دست دی ماند و او بود و الا غلظت باندیش تا عمارت بر کند یا غلظت زیاد کند و او بود و او بود و او بود و او بود  
 و بر سر اطر وقف را بنا باشد بمیاد و وقف بملک چون مسجد بنمورد و او باشد **کتاب البتة قال الله تعالی و اذا جئتم من غیر**  
**فجاءکم من غیرکم فاعلموا انکم لست بکافران** و اینها باینکه کسی که در خانه است که خانه او ایسی که یکدیگر بدیدند تا یکدیگر دست را و او شود و او شود  
 البتة یدرس البتة یعنی بدیدند که اگر فرزند نارسیده خود را جزئی بخشید ملک و کرد و قبول قبض حاجت او نباید و او کرد و او کرد  
 مستحق است و اگر کسی فرزند نارسیده غیر جزئی بخشید ولایت قبض مبدرا و او بود با وضی بدرا یا بدیدر یا وضی او را با خود او را اگر نارسیده و یا  
 شوی بود کسی هم بخشید او را قبض سوی مختار بود قبض کردن نارسیده عاقل قبض کردن غلام مجبور درست قبض بر آورنده بچه مسجد از غیر فقط  
 را درست بود و اگر کسی بدین خود از پدر فرزند را نگذارد و حق ملک فرزند نگردد و اگر کو مد نام او کرد و ملک وی کرد و اگر کسی بکلی  
 گوید که این جزو بخشش او گوید بداند او را یا بگوید از تو فریم نیست این سپه باشد بخشدن من این بخش و بخشیدن گشت بی زمین درست نباید  
 به سماع که قسمت بدیدر و او بود مگر بقول امام شافعی رحمه الله و اگر قیمت بدیدر شود و چون ایسا کرد مایه و کتاب بنده را و او خواهی کرد  
 که در کسی بود بدیدر بخشیدن و او بود مگر که گوید از وی یکدیگر و اگر بکلی را جزئی بخشید و در بخشش قیمت بدیدر کند بیدستی و او است رتبه

و اگر مجلس دیگر قبض کند بیست و نوب واجب درست نیاید مسئله هر چند نه راجح بود بقضای قاضی یا به راضی چون یکایک  
 بخشیده بود و اگر بزن خود بفرزند خود یا مادر و پدر و برادر و خواهر یا بفرزند ان الشیان یا بخدمت یا بحال بخشیده بود در جرم ندادن کردن اگر کالای  
 بخشیده هلاک شود یا از ملک موصوب به بیرون آید یا زباده شود در صفت یعنی جانش زیاد شود یا واجب با موصوب به بمیرد یا عوض  
 بخشیده بیاید اگر چه اندک بود در پنج حق رجوعش باطل شود و شرط عوض دادن نبود که بگوید که این عوض بهیشت یا یکافات بهیشت  
 و مانند این اما اگر به غصب بخشد انکس در اجزای بخشیدنی انکه کو به عوض یا یکافات بخشیدن است حق رجوع باطل نکرد و اگر کسی دیگر را  
 غلام بخشید و انکس او را تران المعوضت یا بی غلام خورد و بود کلان شد حق رجوع باطل نشود و اگر یکی را جزی بخشید و انکس آنکار را از  
 ملک خود بیرون کند و باز ملک وی را بدی حق رجوع ثبات آید اگر زنی توی خود را جزی بخشید یا اگر او را تا فلان وقت مطلق داد که  
 پیش از آن مطلقش داده بد درست نبود و الله اعلم **فصل** صدقه شاع بهیشت صدقه رد او بود و اگر نیت نکرده بود بقبول رد او نبود  
 و بقبول دیگر و او و بهای غلام صدق کردن به از او رد کردن چنانچه در بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود و  
 خوف مبتلای نبود رجوع در صدقه رد او نیست صدقه کردن بر کسی که با لحاج جزی طلبید و با صرف خرج کند سبب ثواب است مگر که محتاج  
 بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت برده و در بخشیدن رد او است اگر کسی نان از خانه باورم از کسی بیرون کند تا سایل و بد  
 و ان سایل یا بنیاد خواهد بدرویشی دیگر دهد خواهد بدرد او بود **فصل** ثواب طاعنی که غلام کند و کسی که کار نیک که نرسیده کند  
 ایستار او بود و خواهد را بدرد او را و ثواب سبب فرمودن طاعت بود بر میان مسلمان را ثواب مستبحر انکه عقوبت بر او بدید نام  
 ابو حنیفه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ایستار ثواب است و همیشه در تالیفات شیخ ابو منصور و ابن رجب رحمته الله علیه مسئله اگر کسی  
 خواهد که بمیرد و خمر خود را جزی بخشید بمیرد بر او بخشید بقول ابو یوسف رحمه الله و بهیشت رد او یک تبره و خردا بمیرد بود و اگر بعضی از  
 فرزندان شقیم مشغول بودند نمکبایک نیت که او را تقضیل کند یعنی جزی زیاد دهد و اگر کسی جزی حوزی یا نرسیده بخشید بمقتضی  
 که مادر و پدر از آنجا خوردن رد او بود و بعضی گفته اند که رد او نبود و الله اعلم **فصل** از شفعه در خواست لجاجت شفعه دان کالای غایب  
 مقدار لطفی فرستد یعنی بمسایه لطفی شفعه است اگر چه غایب بود مقدار و بزار فرستد و مراد از آن بمسایه کسی است که ملک دارد و جاز بهیشت  
 مسئله بدانکه اول شفعه کسی بود که شریک بود در عین نمی خانه باین یار یا گنسی که شریک بود در حقوق چون آب خواه در راه که شش و برقی  
 انداختن و گمراهان آب باین و مانند آن یا بمسایه را که ملک او مقبل باشد بدان زمین مسئله طلب کردن شفعه بر فور باید و بلفظی که بروی  
 عزم شود رد او بود طلب کردن شفعه بر سر مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم نگاه که خبریم روی رسد یا که طلب کند و دوم گواه  
 نشانند بطلب شفعه و بار نسوی خرنه رود و یا نسوی فرو شده رود و اگر کاله و درست بایم بود یا بسوی زمین که بیم بر روی افتاده بود و دیگر  
 باره طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تا خبر کردن و طلبان ندارد و اگر شفعه بر خرنه سلام کند  
 انگاه شفعه خواهد او بود و اگر انرا خبر یافتیم پسیم که باینکه در بار شفعه خواهد یا عطسه بدو گوید و خبر از آن شفعه خواهد او بود و اگر خبریم باید باز خرنه  
 و از ما علم شود شفعه طلبید و انکه طلبید او بود **فصل** اگر شفعه بخرنه در میان اصحاب کند فوای خرنه با سو کند بود و بمسایه روی با روی راجح



مال او قسمت شود میان ورثه باقی و از آن باید کفاره داد چون مدد بگذرد انگاه زن وی شوکرند و ابو و اگر کسی محل خبر دهد بر کسی قسمت  
مالی وی بود ابو و قسمت پدر در میان دو نارسیده یا مسخوره و ابو و چون غرض فاحش بود و می را قسمت میان دو نارسیده و او نبود اگر قسمت  
بر کسی نامی بود باید قسمت را تقیم کنند اگر یکی را ساختی رسد و از آنجا خبر دهد کردن و منفعت باید از خوشانی بر حسب رای و قوه توانا باشد و ابو و توانا نام  
نمود و همچنین اگر همین خود پهلوی دیوار بمسایه عامل سازد یا بخوار یا پهلوی خدائی بمسایه بکلان سازد و ابو و لیکن سازد و بهتر بود اگر  
محدود و بیک شریک باشد آنکه با هر یک مقرر شود و اگر شریک را اختیار قسمت کنند پس آن حاجت اختیار بام سازد و یاد حد خود و خیر خود  
اختیارش باطل شود و باب اندر قضای و دعوی قال المرحوم حکم بین الناس بالحق و قال البیضاوی من طلب القضاء و کل الیه من غیر  
نزل علیه ملک السدة بر کاره و طلبه و پهلوی سپرد و باید و اگر چه کند و رفته بوی فرستند تا پاره استنش باری میدهند و قال البیضاوی  
علیه السلام البیضاوی علیه السلام و البیضاوی علی من انکره این حدیث اصح است مرا حکام دعا و پراگنده و اگر سو کند و بدست نرساند این لفظ و بدست نرساند  
و وجه و از این لفظ که بالذاتی النزل التوریه علی موسی و ترسانا باین لفظ که بالذاتی النزل الا انجیل علی عیسی و وجه و از این لفظ که بالذاتی النزل  
الذی فی حق البیضاوی و جای عبارته جای ایشان سو کند و خبر که طلب کند نشاید او را تلقیه کردن از برای آنکه طلبه می و دلیل بر نیست این حدیث  
که ابو صفیر رحمه الله بنظم تازیانه نقل کرد و دو قصه گرفت و محمد بن احمد را بنده نهادند و چه بیکه نزد قولی نکرد و قاضی را باید که بر این حدیث  
در برابر نشان دادن و اگر بستان ایشان و سخن بایشان و اگر یکی سلام بوی کند و را از علی که باید و نشاید که گفتن تا دل خشم و اگر بستان  
سلطان یا یکی از رعیت بجا دهنه بفرماید قاضی در آید و او به تخته بود و او بآنست که از تخته فرو و آید و سلطان را با حقش بر تخته  
نشاند قاضی را نشاند قصه کردن و دعوی که خشک بود و بالذات منسوب بود و بالذات او باین میل دارد یا اگر کسی بر وی غایب بود  
یا حاضر گرفته بود و در حالت گفتن قصه نشاید کردن قاضی را و در مسجده قصه کردن باک نبود و حقها انجا اولویت بود که شام بازار بود و تا وقت  
دو زمانه فاسق قصه را نشاید لیکن عادل اولویت زن قصه را نشاید و رای محدود و قصاص یعنی حدود و قصاص نمیشاید بدهد و نارسیده و قصه را نشاید  
اگر سلطان بنفس خود قصه کند و ابو و دیگر که غالب قصه او بر جو بود و هر که قصه بر شوه کیر و قاضی نشود و هر که قصه بر شوه کند درست نبود  
اگر چند یکی بود و مزول یا پیش کردن و اولی چون بنده بود یا نارسیده بود و نقد قصه از وی درست نبود و اگر بر شوهی استیلا باشد  
و یکی از میان خویش قصه دهند درست نباید اگر کسی را از اهل قصه دهند درست آید قاضی را نشاید قصه کردن یعنی پیش  
از قاضی شدن حاصل آید یا بجمعی که نه و آن شهر حاصل آمده بود که قصه داده اند شتر بر غائب گواه قصصت بید کردن و دیگر کند  
درست نبود اگر یکی بر زنی نکاح دعوی کند و گواهان مدعی بگذارد قاضی قصه کند زن بروی حلال شود و همچنین در فصل از این حدیث  
و مانند اگر بر زنی دعوی نکاح کند و زن انکار کند بگوید حنیفه رحمه الله سو کند ندهد و بگوید ابو یوسف و محمد رحمه الله سو کند  
و نه فتوی بر بختول است اگر یکی بر منکوحه دیگری دعوی نکاح کند حضرت انکس شرط بود و فصل اگر چیزی دعوی کند و گواهان  
حاضر اند در شهر و حاضر سو کند و آن و اگر گواهان غائب اند سو کند و آن پس سو کند و آن گواه نماند که زن اند اگر کسی بر دیگری  
دعوی کند بترسیر و مدعی علیه سو کند خود و ترسیر بر نماندش اگر مدعی علیه بکار نکول آید و دعوی قصه را ابو و اولی آن بود که بر



سه بار سو کند عرض کند و نگاه کند و بگوید خدای تعالی که این بر کوه که ما دون بصورت دعوی کند و او مسکن شود  
 و از سو کند بگوید که در بر وی قضا را و او بود و اگر کسی بر دیگری چیزی بگوید دعوی کند و دست خود و برده را علیه سو کند تا نامش یا دیگر بر مردی  
 محدودی دعوی کند و او گوید که این محدوده ملک نامیده من است سو کند و هفتادش بر که خصم را بر او بچسبند قضا سو کند و هفتادش دیگر برایش قاضی  
 تواند سو کند و او را اگر پیش قاضی سو کند و دیگر بار به تواند سو کند و او را مدعا علیه را سو کند بر انکار وی و هفتادش بر صورت دعوی کند  
 تا اگر زنی بر شوئی دعوی طلاق بیاورد و سو کند و هفتادش بر طلاق ناکردن بر او بود که طلاق کرده بود و هفتادش  
 کرده بود اما سو کند و هفتادش که این زن ساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید بر ابر فلان چیزی نیست یا مردی بر این شهر غایب است یا  
 درین شهر کوی نیست پس از آن بر فلان چیزی دعوی کند یا در این شهر خانه خود دعوی کند که او کلاه انداخته باشد اگر کسی بر غلام خود دعوی کند  
 که سببش به یک بی حضرت غایب کلاه گذارند از دست نبود و اگر غلام ما دون بود مدعا علیه اگر گوید من این محدوده دارم و این مدخل خریدم  
 بغیر اینست که بوی رد گشته پس از آن اگر کوهی دارد و بکند از مدعی را بر بیان سبب چریشا بد کردن مدعا علیه که بچاقو افزار کند و غایب شود  
 بیعت او قضا را و بنود اگر قاضی بخیر اسم و ولد حکم کند و او بود که بگوید محمد رحمة الله علیه که با ما در زن یا با ما در زن خود بیاید و زن  
 دعوی حرمت کند قاضی کل قضا کند زن بر وی طلاق بود حکم قاضی **فصل** قاضی را ولایت نائب کردن شود و بیعتی بر سلطان  
 قاضی چون او را نائب کردن باید توری سلطان تواند مقرر کرد و زن قاضی چون شوه کرده و متخی عمل کرده و اما مقرر کرد و اما نگاه  
 که مقرر شد و دال و ولایت چون مقرر شد که نائبان قاضیان نکردند و اگر قاضی نائب خود را بطرفی فرستد و مقرر شد و مقرر شد و قاضی را  
 علم کند نشاید او را قضا کردن قضا قاضی دوستی درست نباشد که قاضی قاضی در دام و غلام که بخیر و مانند آن او را قضا و از  
 مقرر شد تا بخاری بر قیاس قول او بویست و مقرر شد و فتوی بر قول است اگر قاضی بر مرد و با فرزند با زن خود را قضا کند و او بنود اگر کسی  
 بر قاضی اصل را قضا کند و او بود که در بین بر یکدیگر بر کس کل محدوده و بر دعوی کند و او کلاه کند قاضی در میان ایشان بود و بیعت قضا  
 اگر کسی بر دیگری محدوده دعوی کند باید که مدعی و کوا مان گویند که در دست وی این جا بیعت نباشد است و ملک این مدعی است اگر گویند  
 که در دست وی نباشد است بیان ندارد و بگوید در دعوی مستورات اشاره بپرس کاله مدعا علیه بر او است در دعوی مقول حضرت مقول در  
 محکم قضا شرط است مدعا علیه که گوید این کاله در دست من و بیعت است از فلان بنوا کلاه زوی نشود که مدعا علیه بر او کند و بر قاضی حاضر  
 نشود و بیعت است حاضر بر وی بود و اندک علم با صواب **باب** الاقرار قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا انکم انتم انفسکم شاهدون  
 علیه و کونوا علی انفسکم قیامی ای مانکه ایمان بر او داده ایم باید زانست است و کان در داری و کوا مان راست باشد برای خدای عزوجل  
 و اگر چه بر خود تاوان بود و در خبر است که با انکال انفس کونوا علی انفسکم یعنی ای مردمان حق گویند که هر چند بر شما دعوی کردی بر و مقرر شد  
 دعوی بکند مدعا علیه که گوید یا دیگر و یا بر کشتی اقرار نمود و اگر زود و فقره دعوی کند مدعا علیه که گوید یک اقرار بود و اگر کسی را  
 گوید که من کاله تراست اقرار بود و اگر گوید بر ترا هم بود اقرارانی بود و اگر زنی بر مرد که مدعا علیه اقرار بود و بیعت کرد و زن بر او بگوید  
 که ترا بر کالی از این پس در دست و تراست بود اقرار است شده و کونوا علی انفسکم است بود اقرار نارسیده بخود در دست بود اقرار کرده و دست بود اقرار از این پس



عالمش ساحت شود دیگر نمیدان خود را بر ساحتی در ششام در گویای او شنوند هر یک بی غلظت بود همچنان میگذری باشد گویای او مقبول  
نباشد بر اکثر شرطی باقی از اوقات باز باز از او بدین قرار گفتند گویای او سهیم بود و بالکله شرطی بر خرام است و اگر نکند این بود سهیم  
نبود هر که در سر خور و گویای او باطل نکرد و اگر چه بودی یا تر ساعی بر تر ساعی یا سنی بر سنی یا برلی یا مستان یا مستان گویای او  
شنوند و قبول کنند اگر مستان بر سنی بود و ساعی بر سنی گویای او شنوند قبول کنند اگر مستان یا سنی بر سنی گویای او شنوند قبول کنند اگر مستان  
مستان گویای او شنوند قبول کنند اگر مستان یا سنی بر سنی گویای او شنوند قبول کنند اگر مستان یا سنی بر سنی گویای او شنوند قبول کنند اگر مستان  
نشد قبول کردن فصل گویای او بر گویا و اگر او را خوش تر و زنجیری که بهشت فرست است رد او بود و همچنین بجای دیگری چون مسافرت  
بخشانی بود که اگر گواه باشد او را بدین قاضی حاضر شوند مکانا آن بخاندن و نوازند رسیدن رد او بود و اگر او را اصل رسیدن گویا بر گویای  
گواه دهند رد او بود و اگر گویا را اصل بهادر و دینار رد او بود که گواه بر گواه سازند صورت گواه بر صافش آن بود که هر یکی باز گویا را اصل  
بر و گویا را گویا را فرم بگویند که من کو بهر گویای سیدم که فلان بر فلان این فلان خدین دوم سیم است شاید بر گویای من گویای سید باز  
نشد گویای دادن گویا را فرم آنست که هر یکی بگویند که گویای او در شیر من فلان این فلان که فلان این فلان مدعی بر فلان این فلان مدعی  
سید من دوم سیم است که او را هر گویای خوشتر و من گویای سیدم بر گویای ایشان که در این مدعی را برین مدعی علیه و اشراف بسوی مدعی و  
مدعی علیه که چندین دوم سیم است تشریف عظام را کرده بدان بود که نام مدعی بر مدعی را بگوئی فصل اگر کسی گویای مدعی را این  
نزد اهلان کرد باین بنده را که او را باین کماله فلان فروخت و دیگر بر او توان مدعی علیه گویای او شنوند بجلان مقصد و کلام که گفتند  
این ملک فلان است و دیگری گوید که مدعی او نصیب گویای بر فلان بی دعوی کردن زن نشنوند اگر گویا این پس نصیب کردن قاضی  
و هر که حکم بدهد و لیکن مالی را فراموش شوند و اگر چه ایشان بیرون مجلس قاضی بود زبان نداد و اگر بدید که قاضی بنظر  
نشد بهر فلان او بر سبت اهل باشد و المدعی علیه با بکماله قال المدعی علیه و من جاهد المدعی علیه و من جاهد المدعی علیه که باین بار و از  
پرسش او را درست است بیک شتر و من پذیرفتم و در خیر است از عیم و غارم باین پذیرفتم و این دار است که کسی بدین او برین  
بگوید من پذیرفتم و باین پذیرفتم و در خیر است از عیم و غارم باین پذیرفتم و این دار است که کسی بدین او برین  
سود که بدین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم  
نشد و اگر که بدین او فرود آید من پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم  
باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم  
او کسی را مدعی علیه بر مدعی علیه بود و در حق آنی که درست نبود بقول او چنینه و این اولین سلسله است از فلان پایه کماله و در حدود و قاصد  
عالمش بود اگر که در دست بود اگر یکی مدعی علیه که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم  
نشد و اگر که بدین او فرود آید من پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم  
باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم و اگر که باین سیم که از وی بجوی من بدین پذیرفتم







[illegible]













مس جم تها خصل تر بود باجم بلعه و مسته و قران جم طیار باجم تها و افاقه نراجم باجمه و مسته و قران آن بود که اعرام چه و عو یک  
و غنحت بکیر و عو عیار و دیا ز چه کپتا و د و حقه آن بود که نیت هم کند و از وی فاسد شود با نیت کند مس اگر هم صید عوام بکیر و  
باز را کند از ضمن بیرون آید یا نیت جم اگر در هم را کند بیرون آید و اگر نیت بی سر اگر روی مرد را بکند بطلاق و اذن منع  
و کس زن را بطلاق و بطلاق واقع شود باجم اگر موکل نیت بطلاق کرده باشد بطلاق واقع شود و اگر نیت اصل یا چیزی واقع  
نشود مس اگر یکی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و انکس طلاق بد واقع شود یا نیت جم اگر در همان مجلس شش یا از آنجا بیرون  
شود طلاق و بد واقع و اگر نیت بی سر کافر بی انکه از کلام از آن کند در حار حرم بی انکه دست از وی بردارد از او شود یا نیت جم اگر نیت مسلمان  
بود یا کند که کفار بود از او شود و اگر نیت بی سر اگر مردی سر زن خود را بگوید که این بار که در شکم است اگر زنده آید مرا طلاق و اگر نیت بود  
و طلاق و این زن هم سر که بگوید بطلاق و او در حلقه طلاق شود جم بطلاق واقع شود مس اگر مردی در طلاق خود گفت  
که هر که زده دهد مرا بطلاق چیزی و اگر از جملگی ایشان مرده و او نیت جم از او شود یا نیت جم اگر همه یا بر مرده دهند همه از او شود  
مقدم و موخر مرده دهند و اول از او شود مس اگر کسی سو کند خود که خانه فلاکس نماید و انکس خانه را بفروشد بده او و اید یا نیت  
شود یا نیت جم اگر انکس بوز خانه ساکن بود و خانه شود و اگر نیت بی نیت اگر مسکی بر سر داشته بود شود مس اگر مردی که محض بود از نیت  
گوید و گوایه تواند که گذارند بروی بعد قذف زندنش یا نیت جم اگر مقتضای نیت بود و زنند و اگر غرض بود بی نیت مس اگر کسی غرض از او نیت  
ده و در سیم که فخره در سوغا غالب بود و دوستش بیزد یا نیت جم اگر غرض از او نیت بود و اگر نیت بی نیت غرضان کافر از نیت کردن بر او بود و نیت  
جم اگر کسی کتاب بگوید و او بود و اگر نیت بی نیت علم نجوم آموختن و نیت یا نیت جم بعد رجعت موفت قبله و اوقات نماز و نیت و زیاده  
مس اگر نیت بطلاق بگوید که بی نیت است نشوند از وی یا نیت جم اگر بگوید از این نشوی من است نشوند و اگر بگوید پیش از این نشوی از این حاصل شده  
است نشوند مس لفظ را برداشتن فاصله بود یا کند یا نیت جم اگر بر خود این بود از نیت کردن بر دشمن بهتر بود و اگر این نبود که دشمن  
بهتر بود و حاصل گرفتن استظهار باید کردن بان میکردیم که بخاوند ساسم مس اگر غلام ابی را بیتی که بخت را از مسافت سفر بفرستد یا نیت  
راه کرد و اندو بخاوند رساند و در محل گرفتن استظهار کرد و بدهد واجب شود جم اگر غلام را بصل درم زیاد بختیش بود و بصل درم واجب بود  
و اگر بختیش کم از بصل درم بود و بختیش کم بکیرم و بختیش کم بر رانند که مال خود را بختیش بختیش را از نیت فرستادن و نیت  
کافی بود و نیت جم هر چه منفوی بود شاید چون تمام و برده و مانند آن بر او از خانه و دوکان بود و نیت بی نیت مس اگر خود و دو و نیت را بخت  
کس بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نیت جم اگر بر دست فرزند نیت سیده خود فرستد یا کس در جمل و  
بود ضامن بود و اگر بدست بماند و غیر فرستد ضامن شود مس اگر کسی کاوی طاریت خواهد بود و کاو را غلام خداوند کاو  
دیده از عهده بیرون یا نیت جم اگر غلام بود که خواهرش بر صلت سوزان نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نیت بی نیت اگر بخت بی نیت  
بی نیت یا نیت که بخت بی نیت یا نیت جم اگر نیت بی نیت بی نیت بود و او را نیت نیت جواب عطف بود بی نیت مس اگر نیت  
قرانی اگر بچه آرد حکم بچه بچه بود جم اگر او را پیش مادر قرانی کند حکم مادرش بود و اگر پیشش از مادر زنج نشند

کلی با صدقه بایس اگر مردی زمین خود را مسجد کند مسجد کرد و یا بی حج اگر متولی تسلیم کرده بود مسجد و اگر نیایی و همچنین اگر قومی اردو  
 نماز جماعت کند به ستوری تا یک کسی نماز کند از دیگر ستوری وی یا بنماز واقعتا کند باذن وی مسجد کرد و پس اگر کسی را دیگر با چیزی  
 بخشد باوش وی را بخیر آباد و حد باشد و دیگری ببرد حق رجوع باطل کرد و یا بی حج اگر قبضش در آن مسجد کرده است همان بود که در  
 او نشین بود باطل نشود و اگر زیادت بود باطل بود پس اگر کسی روغن بکند خود بکند فرد شد و او بود یا بی حج اگر روغن غایب نباشد از  
 روغن بود که در او باشد و او بود و اگر نیایی بی س اگر بی قاضی را زیاده که فلان بمسایلی تو خانه فروخت فلانرا بجنای ورم وی شد و خوا  
 حق شفعه باطل شود و یا بی حج اگر کوئنه را القهین کند باطل شود و اگر نیایی بی حکم کوئنه عدل بود پس اگر کوئنه بی کسی باشد که شود  
 باز متواید تو اندر کار طلبیدن یا بی حج اگر پیش از انکار قصارت کرده بود تو اند و اگر پس از انکار شدن انصارت کرده بود تو اند و اگر  
 در ضرورت و دم مبرم نشود پس اگر قاضی ثابت خود را معزول کند معزول شد و یا بی حج اگر سلطان ستوری داده بودش بعلی ببرد  
 شود و اگر نیایی بی س نقظه فروخته مار سیده ببرد بود و اگر خود بود ببرد و اگر فلان بود و از نقظه معاجزه بود و نیز ببرد بود و  
 یک تیر ببرد و حج اگر مدعی گواه کند و قاضی قضا کند بدان بعد از آن مدعا علیه گواه کند از نشوند یا بی حج اگر مدعی ملک فیکل  
 از مدعی باز کسی که مدعا از وی ملک ثابت کرده بود نشوند و اگر نیایی بی س اگر میار و رت خود را چیزی از او گرفته بجز دست بود یا بی حج  
 اگر ورثه و دیگر تصدیق کنند دست بود و اگر نیایی بی س اگر غلامی یا فاسقی کوایی و هند و حاد و کوایی یا فاسقی و کشته و کس از قبه و حاد است  
 از وی باز در همان حاد که کوایی و هند نشوند یا بی حج کوایی از او نشوند و اگر بکشند و کوایی یا فاسقی بی س اگر دیکل را از وی بی کسی خرد  
 معزول شود یا بی حج اگر خرد و هند عدل بود شود و اگر فاسقی بودی که که تصدیق کند پس اگر کسی صدقه بکند چیزی بر یک غیر کند دست  
 بود یا بی حج اگر کند دست بود یا بی حج اگر کند در ملک وی بود دست بود و اگر نیایی بی س کتب تمام برون باشد که برون و  
 فرزند آن ایشان پس نشوند یا بی حج فرزند افش پس نشوند اما کس بی س اگر عید باذن افراد کند پس بجز شدن بقا دست بود یا بی حج  
 بقدر آنچه خود دست وی است دست بود و در زیادت از آن بی س اگر مردی بر راه گذر مردان آب زده و دیگران باشند و بینه و کجا  
 شود و آب تنده ضامن بود یا بی حج اگر همکار راه را آتیه بود و ضامن و اگر بعضی از راه زد و بی س اگر بی بر دیگر بنشیند و دست لازم  
 آید یا بی حج اگر بوانه بود و بی لازم آید و اگر عاقل و بالغ بود بی س اگر کسی ثلث مال خود ببرد و زیاده بی دست کند که باید صرف کردن  
 حج اگر مبره زمان محبت بسیار باشد و ایشان باید و آن و اگر اندک بود اما انان عید را بود و درش و تو اگر کسیان بود پس  
 خشی مشکلی با موه خفته کند بازن حج در از بیت المال گیرند تا او را خفته کند و چون خفته کند آن بیکس را باز فرو نشند و باید بپاشار  
 نند پس با وجود و خیریت باب کلان را چیزی بود یا بی حج اگر ببرد بود و لغت و خیر بود یا بی حج او بود و اگر ببرد بود و بجه خیر  
 را بود و الله اعلم پس اگر ببرد که در مسایل که میان ابو حنیفه رحمه الله و میان ثانی رحمه الله خلاف است حق کدام است حج خشی نهی  
 چنین بود که حق مدب است از وی ظاهر بآنکه احتمال دارد که حق ابو حنیفه رحمه الله است و اگر جواب نهی شافعی مدب بود و اگر  
 این جواب خواهد و آن و هر دو را حق نشاید گفتن زیرا که هر دو الحق علیه الله قضای واحد خلاف لغت منزل پس اگر بپسند کسی که او افتد

و جواب سئوال نداشتن اجتهاد و گروان یا نی ج کوم اگر از اهل اجتهاد بود و شاید اگر نی و اهل اجتهاد کس بود که موافق بر خطا  
غالب بود و بعضی گویند که مکینه شرط اجتهاد آن بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبرور را یاد دارد و آنکه انفسه کاغذ پیشیت  
س اگر پرسند خدا نیکی مدد الفاس هستند یا نه از بهر آنکه عکالت نرا انقطاع نیست مصل اگر پرسند که خداوند تعالی کاغذ  
بر آفریدن همچون خود یا نی ج کوم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و همان فساد سوال نیست که خداوند تعالی  
از مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او شاید چیزی که تصور ندارد و عجز و قدرت بروی اطلاق کنند مصل اگر پرسند که شما  
بدعت که آید ج کوم بر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب بن قصای بن کلاب بن مره  
کعب بن لوی بن غلبه بن قریظ بن مالک بن بهر بن نزار بن معد بن عدنان مصل اگر گویند و رند بیک ابد در اصول کوم پرسند  
سنت و جماعت و آن مذنب صحابه و تابعین و سلفان بوده است رضای الله علیه جمیع و آنچه نجا و سر قند و بزم و هر چه  
بوده اند مصل اگر گویند و رند مذنب که در آید و در فرود کوم بر مذنب امام اعظم سراج الایمة ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه و اهل بیت  
ثابت الرزبان الکوفی شاکر دهاد بن ابی سیمان و دهاد شاکر دابر ایسم بن زید نخعی و او شاکر دعلجه اسود و او ایشان شاکر دوان  
عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیه جمیع بوده اند و ایشان شاکر دوان محمد الرسول الله علیه و سلم  
مصل اگر پرسند که قرآن بقدریت که میخوانند ج کوم بقدرت عاصم بن عیلة بن ابی النجود الکوفی بروایه مخصوص بن سیمان  
البزازی لاسدی و این اختیار اهل سمرقندی و فرغانه و لغت هفت نام بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاسغون  
قزاق عاصم خوانند بروایه ابی بکر عیسی بن جعفر و بکر سر و دنا گردان عاصم اند و عاصم شاکر ابو عبد الرحمن اسلمی در  
قرآن شاکر دایم المومنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاکر دعبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله

عنهم و از ایشان از پیامبر علیه السلام مخطوط یا ذکر فرموده اند

والله اعلم بالصواب

# تمت بالخیر والعافیت



٥٢٤٢

DUE DATE

٢٩٤٥٢٤١  
(٢١.٥٥٩)

(٢)

--	--	--

٥٢٤٢

(٢)

٢٩٤٥٢٤١  
(٢١.٥٥٩)

٩٢٠٠

صلاة سودي كامل

DATE	NO	DATE	NO.